



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

آیات فطری حکام میرزا

درتفسیر نمونه

شأن

سید داوود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# زن در تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب ( علیه السلام )

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۳۲	زن در تفسیر نمونه
۳۲	مشخصات کتاب
۳۲	اشاره
۳۶	فهرست مطالب
۷۱	مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)
۷۵	پیشگفتار
۷۷	شیوه تحقیق و تنظیم
۸۳	بخش اول: سرگذشت غمبار زنان
۸۳	اشاره
۸۵	فصل اول: زن در جاهلیت
۸۵	اشاره
۸۷	خشم از تولد دختر
۸۷	اشاره
۸۷	تفسیر: آنجا که تولد دختر ننگ بود
۸۹	نکته ها
۸۹	۱. چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟
۹۰	۲. چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟
۹۳	ناخشنودی از دختر
۹۳	اشاره
۹۴	تفسیر
۹۶	کشتن فرزند از ترس فقر
۹۶	اشاره
۹۶	تفسیر

- ۹۸ ..... خشم و اندوه از شنیدن تولد دختر
- ۹۸ ..... اشاره
- ۹۹ ..... تفسیر: چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟
- ۱۰۳ ..... به کدامین گناه کشته شدند؟
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۳ ..... تفسیر
- ۱۰۴ ..... نکته: زنده به گور کردن دختران
- ۱۰۶ ..... فصل دوم: زن در دیگر اقوام
- ۱۰۶ ..... اشاره
- ۱۰۸ ..... سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ
- ۱۱۰ ..... بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن
- ۱۱۰ ..... اشاره
- ۱۱۲ ..... فصل اول: زن در برابر مرد
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۴ ..... گفتار اول: جایگاه انسانی زن در قرآن
- ۱۱۴ ..... مرحله نوین در زندگی زن
- ۱۱۵ ..... خلقت زن و مرد از گوهر واحد
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۷ ..... تفسیر: اکنون ببینیم منظور از «نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» کیست؟
- ۱۱۸ ..... نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن
- ۱۲۱ ..... گوهر مشترک
- ۱۲۱ ..... اشاره
- ۱۲۱ ..... تفسیر: همه شما را از نفس واحدی آفرید
- ۱۲۳ ..... گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن
- ۱۲۳ ..... ارزش یکسان معنوی مرد و زن
- ۱۲۳ ..... اشاره

- ۱۲۳ ..... شأن نزول:
- ۱۲۴ ..... تفسیر: نتیجه برنامه خردمندان
- ۱۲۵ ..... نکته: ارزش معنوی مرد وزن
- ۱۲۷ ..... خطاب یکسان به آدم و حوا
- ۱۲۷ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... تفسیر: وسوسه های شیطانی در لباس های دلپذیر
- ۱۳۲ ..... توبه مشترک آدم و حوا
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۲ ..... تفسیر: بازگشت آدم به سوی خدا
- ۱۳۳ ..... حیات طیبه در انتظار زن و مرد مؤمن
- ۱۳۳ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... تفسیر
- ۱۳۴ ..... برابری مرد و زن
- ۱۳۵ ..... صفات مشترک معنوی زن و مرد و پاداش آنان
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... شأن نزول:
- ۱۳۶ ..... تفسیر: شخصیت ورزش مقام زن در اسلام
- ۱۴۰ ..... نکته: مساوات مرد وزن در پیشگاه خدا
- ۱۴۱ ..... پاداش و کیفر مشترک زن و مرد
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... تفسیر: نتیجه دیگر فتح المبین
- ۱۴۴ ..... پاداش مشترک مردان و زنان مؤمن
- ۱۴۴ ..... اشاره
- ۱۴۵ ..... تفسیر: بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم
- ۱۵۱ ..... گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن
- ۱۵۱ ..... اول: حقوق برابر زن و مرد

۱۵۱ ..... حق تصمیم‌گیری زن درباره ازدواج

۱۵۱ ..... اشاره

۱۵۱ ..... شأن نزول:

۱۵۲ ..... تفسیر: شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان

۱۵۴ ..... اصل ارث بری

۱۵۴ ..... اشاره

۱۵۴ ..... شأن نزول:

۱۵۵ ..... تفسیر: گام دیگری برای حفظ حقوق زن

۱۵۶ ..... دفاع از حقوق زنان

۱۵۶ ..... اشاره

۱۵۷ ..... تفسیر: باز هم حقوق زنان

۱۵۸ ..... حق امر به معروف و نهی از منکر

۱۵۸ ..... اشاره

۱۵۹ ..... تفسیر: نشانه‌های مؤمنان راستین

۱۶۲ ..... دفاع از زنان پاکدامن

۱۶۲ ..... اشاره

۱۶۳ ..... تفسیر: مجازات تهمت

۱۶۵ ..... نکته‌ها:

۱۶۵ ..... ۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟

۱۶۵ ..... ۲. چهار شاهد چرا؟

۱۶۶ ..... ۳. شرط مهم قبولی توبه

۱۶۷ ..... ۴. احکام قذف

۱۶۹ ..... دفاع یکسان از زن و مرد

۱۶۹ ..... اشاره

۱۶۹ ..... تفسیر:

۱۷۱ ..... دوم: حقوق متفاوت زن و مرد



- تفاوت در قصاص ..... ۱۷۱
- آیا خون مرد رنگین تر است؟ ..... ۱۷۲
- مساوات یا عدالت ..... ۱۷۳
- تفاوت زن و مرد در شهادت ..... ۱۷۴
- تفاوت زن و مرد در ارث ..... ۱۷۴
- اشاره ..... ۱۷۴
- شأن نزول: ..... ۱۷۵
- تفسیر: سهام ارث ..... ۱۷۶
- نکته ها: ..... ۱۸۱
۱. ارث یک حقّ طبیعی است ..... ۱۸۱
۲. ارث در میان ملل گذشته ..... ۱۸۲
۳. چرا ارث مرد دو برابر زن است؟ ..... ۱۸۴
۴. ارث برادران و خواهران ..... ۱۸۶
۵. توجه به چند نکته دیگر ..... ۱۸۸
- تساوی ها و تفاوت ها و رمز و راز آن ..... ۱۸۹
- اشاره ..... ۱۸۹
- شأن نزول: ..... ۱۹۰
- تفسیر: تساوی مرد وزن در کسب ..... ۱۹۰
- نکته ها: این تفاوت ها برای چیست؟ ..... ۱۹۲
- اشاره ..... ۱۹۲
۱. تفاوت های ساختگی ..... ۱۹۳
۲. تفاوت های واقعی ..... ۱۹۳
۳. جامعه به منزله یک پیکر ..... ۱۹۳
- حقوق مالی متفاوت زن و مرد ..... ۱۹۵
- اشاره ..... ۱۹۵
- شأن نزول: ..... ۱۹۵

۱۹۶	تفسیر: استفتاء در مورد کلاله
۱۹۹	گفتار چهارم: جایگاه اجتماعی زن در قرآن
۱۹۹	اشاره
۱۹۹	تفسیر: شرایط بیعت زنان
۲۰۱	نکته ها:
۲۰۱	۱. رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها
۲۰۲	۲. ماجرای بیعت هند همسر ابوسفیان
۲۰۵	فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت ها)
۲۰۵	اشاره
۲۰۷	زن و مرد لباس یکدیگرند
۲۰۷	اشاره
۲۰۷	شأن نزول:
۲۰۸	تفسیر:
۲۱۰	ایمان شرط نخست همسرگزینی
۲۱۰	اشاره
۲۱۱	شأن نزول:
۲۱۱	تفسیر: ازدواج با مشرکان ممنوع است
۲۱۲	نکته ها:
۲۱۲	۱. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان
۲۱۳	۲. مشرکان چه اشخاصی هستند؟
۲۱۴	۳. این آیه منسوخ نشده است
۲۱۴	۴. تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد
۲۱۶	حقوق و مسئولیت متقابل همسران
۲۱۶	حق ووظیفه جدایی ناپذیرند
۲۱۷	مهریه همسر
۲۱۷	اشاره

- ۲۱۸ ..... تفسیر: چگونگی ادای مهر -
- ۲۲۲ ..... تعدّد زوجات
- ۲۲۲ ..... اشاره
- ۲۲۳ ..... شأن نزول:
- ۲۲۳ ..... تفسیر: ازدواج با دختران یتیم -
- ۲۲۶ ..... نکته ها:
- ۲۲۶ ..... ۱. منظور از عدالت درباره همسران چیست؟
- ۲۲۷ ..... ۲. تعدّد زوجات یک ضرورت اجتماعی
- ۲۳۱ ..... ۳. آیا تعدّد ازواج ممکن است؟
- ۲۳۲ ..... مهریه هدیه ای از روی محبت
- ۲۳۲ ..... اشاره
- ۲۳۲ ..... تفسیر: مهر زنان را به طور کامل بپردازید
- ۲۳۳ ..... نکته: مهر، یک پشتوانه اجتماعی برای زن
- ۲۳۵ ..... معاشرت شایسته با همسر
- ۲۳۵ ..... اشاره
- ۲۳۵ ..... شأن نزول:
- ۲۳۶ ..... تفسیر: باز هم دفاع از حقوق زنان
- ۲۳۸ ..... پرداخت مهریه زنان به طور کامل
- ۲۳۸ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... شأن نزول:
- ۲۳۹ ..... تفسیر: از مهریه همسر چیزی کم نگذارید
- ۲۴۱ ..... ازدواج موقت
- ۲۴۱ ..... اشاره
- ۲۴۱ ..... تفسیر: حرمت ازدواج با زنان شوهردار
- ۲۴۵ ..... نکته ها:
- ۲۴۵ ..... ۱. ازدواج موقت در اسلام

- ۲۴۷ ..... ۲. آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده است
- ۲۵۲ ..... ۳. ازدواج موقت، یک ضرورت اجتماعی
- ۲۵۴ ..... ۴. ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود
- ۲۵۵ ..... ۵. «راسل» و ازدواج موقت
- ۲۵۶ ..... تمکین در امور زناشویی
- ۲۵۶ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... تفسیر: سرپرستی در نظام خانواده
- ۲۶۰ ..... نکته: آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟
- ۲۶۱ ..... تلاش برای جلوگیری از جدایی
- ۲۶۱ ..... اشاره
- ۲۶۱ ..... تفسیر: محکمه صلح خانوادگی
- ۲۶۲ ..... نکته: امتیازات محکمه فامیلی
- ۲۶۳ ..... گذشت از پاره ای حقوق برای حفظ زندگی
- ۲۶۳ ..... اشاره
- ۲۶۴ ..... شأن نزول:
- ۲۶۴ ..... تفسیر: صلح بهتر است
- ۲۶۶ ..... عدالت میان همسران
- ۲۶۶ ..... اشاره
- ۲۶۶ ..... تفسیر: عدالت، شرط تعدد همسر
- ۲۶۹ ..... نکته: آیا تعدد زوجات ممنوع است؟
- ۲۷۰ ..... حکم ازدواج با زنان اهل کتاب
- ۲۷۰ ..... اشاره
- ۲۷۰ ..... تفسیر: ازدواج و خوردن غذای اهل کتاب
- ۲۷۴ ..... همسر مایه آرامش
- ۲۷۴ ..... اشاره
- ۲۷۴ ..... تفسیر: کفران یک نعمت بزرگ

- نکته ها: ..... ۲۷۶
۱. منظور از «زوجین» کیست؟ ..... ۲۷۶
۲. یک روایت مجعول و معروف ..... ۲۷۹
- همسر انسان از جنس او ..... ۲۷۹
- اشاره ..... ۲۷۹
- تفسیر: ..... ۲۸۰
- تأمین نیازهای جنسی تنها در محدوده ازدواج ..... ۲۸۰
- اشاره ..... ۲۸۰
- تفسیر: ..... ۲۸۲
- نکته: همسر دائم و موقت ..... ۲۸۳
- حکم اتهام به همسر ..... ۲۸۴
- اشاره ..... ۲۸۴
- شأن نزول: ..... ۲۸۵
- تفسیر: مجازات تهمت به همسر ..... ۲۸۶
- نکته ها: ..... ۲۸۸
۱. چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟ ..... ۲۸۸
۲. برنامه مخصوص «لعان» ..... ۲۸۹
۳. جزای محذوف در آیه ..... ۲۹۰
- کیوتر با کیوتر... ..... ۲۹۱
- اشاره ..... ۲۹۱
- تفسیر: نوریان مر نوریان را طالبند... ..... ۲۹۱
- نکته ها: ..... ۲۹۱
۱. «خبیثات» و «خبیثون» کیانند؟ ..... ۲۹۱
۲. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی ..... ۲۹۴
۳. پاسخ به یک سؤال ..... ۲۹۴
- ازدواج آسان ..... ۲۹۵

- ۲۹۵ ..... اشاره
- ۲۹۶ ..... تفسیر: ترغیب به ازدواج آسان
- ۳۰۱ ..... نکته ها:
- ۳۰۱ ..... ۱. ازدواج یک سنت الهی
- ۳۰۴ ..... ۲. منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» چیست؟
- ۳۰۵ ..... ازدواج مایه آرامش و سبب مودت و رحمت
- ۳۰۵ ..... اشاره
- ۳۰۵ ..... تفسیر:
- ۳۰۷ ..... نکته: پیوند محبت دو همسر
- ۳۰۸ ..... همسرانی عاشق شوهر
- ۳۰۸ ..... اشاره
- ۳۰۸ ..... تفسیر:
- ۳۰۹ ..... همسرانی عاشق شوهر
- ۳۰۹ ..... همسران زیبای بهشتی
- ۳۱۰ ..... همسرانی شایسته
- ۳۱۰ ..... باز هم همسران بهشتی
- ۳۱۳ ..... امان از دست همسر و فرزند بد
- ۳۱۳ ..... اشاره
- ۳۱۳ ..... شأن نزول:
- ۳۱۴ ..... تفسیر: اموال و فرزندانان وسیله آزمایش شما هستند
- ۳۱۵ ..... همسر شایسته
- ۳۱۵ ..... اشاره
- ۳۱۵ ..... تفسیر:
- ۳۱۶ ..... نکته: اوصاف همسر شایسته
- ۳۱۶ ..... توجه به نیازهای معنوی خانواده
- ۳۱۶ ..... اشاره

- ۳۱۷ ..... تفسیر: خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید -
- ۳۱۷ ..... نکته: تعلیم و تربیت خانواده ..
- ۳۱۹ ..... پاسخ به نیازهای جنسی فقط از طریق مشروع -
- ۳۱۹ ..... اشاره
- ۳۱۹ ..... تفسیر: بخش دیگری از ویژگی های بهشتیان ..
- ۳۲۰ ..... زوجیت در خلقت بشر -
- ۳۲۰ ..... اشاره
- ۳۲۱ ..... تفسیر: -
- ۳۲۱ ..... نکته: نظام جنسیت در جهان بشریت -
- ۳۲۲ ..... زوجیت در خلقت بشر -
- ۳۲۲ ..... اشاره
- ۳۲۲ ..... تفسیر: -
- ۳۲۳ ..... هم سن و سالی همسران -
- ۳۲۳ ..... اشاره
- ۳۲۳ ..... تفسیر: -
- ۳۲۵ ..... فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت ها) -
- ۳۲۵ ..... اشاره
- ۳۲۷ ..... حق شیردهی -
- ۳۲۷ ..... اشاره
- ۳۲۷ ..... تفسیر: هفت دستور درباره شیردادن نوزادان -
- ۳۳۲ ..... اهمیت نیکی به پدر و مادر -
- ۳۳۳ ..... نیکی به پدر و مادر -
- ۳۳۳ ..... اشاره
- ۳۳۳ ..... تفسیر: توحید و نیکی به پدر و مادر -
- ۳۳۵ ..... دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر ..
- ۳۳۵ ..... اشاره

- ۳۳۷ ..... نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام
- ۳۴۱ ..... اهمیت مقام مادر
- ۳۴۱ ..... مقام مادر
- ۳۴۳ ..... مرز اطاعت از پدر و مادر
- ۳۴۳ ..... اشاره
- ۳۴۴ ..... شأن نزول:
- ۳۴۴ ..... تفسیر: برترین توصیه نسبت به پدر و مادر
- ۳۴۶ ..... نکته: نیکی به پدر و مادر
- ۳۴۷ ..... نیکی به مادر و مرز اطاعت از والدین
- ۳۴۷ ..... اشاره
- ۳۴۸ ..... تفسیر:
- ۳۵۱ ..... یادی از رنج مادر
- ۳۵۱ ..... اشاره
- ۳۵۲ ..... تفسیر: ای انسان، به مادر و پدر نیکی کن!
- ۳۵۶ ..... نکته ها:
- ۳۵۸ ..... توجه به حقوق پدر و مادر
- ۳۵۹ ..... پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر
- ۳۶۰ ..... دعا برای پدر و مادر
- ۳۶۰ ..... اشاره
- ۳۶۰ ..... تفسیر:
- ۳۶۴ ..... بخش سوم: احکام مربوط به زنان
- ۳۶۴ ..... اشاره
- ۳۶۶ ..... حرمت مقاربت با زنان در عادت ماهیانه
- ۳۶۶ ..... اشاره
- ۳۶۶ ..... شأن نزول:
- ۳۶۷ ..... تفسیر: حکم زنان در عادت ماهیانه



نکته ها: ..... ۳۷۲

۱. رفتار اقوام پیشین با زنان ..... ۳۷۲

۲. جمع بین طهارت و توبه ..... ۳۷۳

حکم ایلاء ..... ۳۷۳

اشاره ..... ۳۷۳

تفسیر: مبارزه با یک رسم زشت جاهلی ..... ۳۷۴

نکته ها: ..... ۳۷۵

۱. ایلاء یک حکم استثنایی است ..... ۳۷۵

۲. مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب ..... ۳۷۶

۳. اوصاف الهی در پایان هر آیه ..... ۳۷۶

حکم عدّه زنان مطلقه ..... ۳۷۷

اشاره ..... ۳۷۷

تفسیر: عدّه یا حریم ازدواج ..... ۳۷۷

نکته ها: ..... ۳۸۲

۱. عدّه، وسیله ای برای صلح و بازگشت ..... ۳۸۲

۲. عدّه، وسیله حفظ نسل ..... ۳۸۲

طلاق زنان ..... ۳۸۳

اشاره ..... ۳۸۳

شأن نزول: ..... ۳۸۳

تفسیر: یا زندگی زناشویی معقول یا جدایی شایسته ..... ۳۸۴

نکته ها: ..... ۳۸۶

۱. لزوم تعدّد مجالس طلاق ..... ۳۸۶

۲. مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مسأله طلاق ..... ۳۸۷

۳. مرزهای الهی ..... ۳۸۷

احکام طلاق ..... ۳۸۸

اشاره ..... ۳۸۸

- ۳۸۸ ..... شأن نزول: -
- ۳۸۹ ..... تفسیر: جدایی مشروط -
- ۳۹۰ ..... نکته: مُحَلَّل یک عامل بازدارنده در برابر طلاق -
- ۳۹۲ ..... احکام طلاق -
- ۳۹۲ ..... اشاره -
- ۳۹۳ ..... تفسیر: باز هم محدودیت های دیگر طلاق -
- ۳۹۵ ..... عده وفات -
- ۳۹۵ ..... اشاره -
- ۳۹۵ ..... تفسیر: خرافاتی که زنان را بیچاره می کرد -
- ۴۰۱ ..... بخشی دیگر از احکام طلاق -
- ۴۰۱ ..... اشاره -
- ۴۰۱ ..... تفسیر: بخش دیگری از احکام طلاق -
- ۴۰۴ ..... نکته: آیا این آیه نسخ شده است؟ -
- ۴۰۶ ..... شرایط شهادت بر فحشای زن -
- ۴۰۶ ..... اشاره -
- ۴۰۶ ..... تفسیر: شهادت بر فحشا -
- ۴۱۰ ..... روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام -
- ۴۱۱ ..... حکم ازدواج با همسران پدر -
- ۴۱۱ ..... اشاره -
- ۴۱۱ ..... شأن نزول: -
- ۴۱۲ ..... تفسیر: ازدواج با همسر پدر ممنوع -
- ۴۱۳ ..... زنان محارم -
- ۴۱۳ ..... اشاره -
- ۴۱۳ ..... تفسیر: تحریم ازدواج با محارم -
- ۴۱۸ ..... حکم زن و مرد زناکار -
- ۴۱۸ ..... اشاره -

- تفسیر: حدّ «زانی» و «زانیه» ..... ۴۱۸
- نکته ها: ..... ۴۲۲
۱. مواردی که حکم زنا اعدام است ..... ۴۲۲
۲. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟ ..... ۴۲۲
۳. مجازات در حضور جمع چرا؟ ..... ۴۲۲
۴. حدّ زانی قبلاً چه بوده است؟ ..... ۴۲۳
۵. افراط و تفریط در اجرای حدّ ممنوع! ..... ۴۲۴
۶. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه ..... ۴۲۴
۷. فلسفه تحریم زنا ..... ۴۲۵
- حکم اتهام به زنان پاکدامن ..... ۴۲۵
- اشاره ..... ۴۲۵
- تفسیر: ..... ۴۲۶
- احکامی درباره پوشش زنان ..... ۴۲۸
- اشاره ..... ۴۲۸
- شأن نزول: ..... ۴۲۹
- تفسیر: مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب ..... ۴۳۰
- نکته ها: ..... ۴۳۵
۱. فلسفه حجاب ..... ۴۳۵
۲. خرده گیری های مخالفان حجاب ..... ۴۳۸
- اشاره ..... ۴۳۸
- الف) زنان نیمی از جامعه ..... ۴۳۸
- ب) حجاب دست و پا گیر است ..... ۴۴۰
- ج) حجاب، مردان را حریص تر می کند ..... ۴۴۰
۳. استثناء وجه و کفین ..... ۴۴۱
۴. منظور از «نساءهنّ» چیست؟ ..... ۴۴۲
۵. تفسیر جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» ..... ۴۴۲

- ۴۴۳ ..... ۶. تفسیر «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الْجَالِ»
- ۴۴۴ ..... ۷. کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند
- ۴۴۴ ..... ۸. چرا عمو ودایی جزء محارم نیامده اند؟
- ۴۴۵ ..... ۹. هرگونه عوامل تحریک ممنوع
- ۴۴۵ ..... ورود به استراحتگاه والدین و حکم حجاب زنان سالخورده
- ۴۴۵ ..... اشاره
- ۴۴۶ ..... تفسیر: آداب ورود به استراحتگاه خصوصی پدر و مادر
- ۴۵۰ ..... نکته ها:
- ۴۵۰ ..... ۱. فلسفه استیذان و مفاسد عدم توجه به آن
- ۴۵۲ ..... ۲. حکم حجاب برای زنان سالخورده
- ۴۵۴ ..... بخشی دیگر از احکام طلاق
- ۴۵۴ ..... اشاره
- ۴۵۴ ..... تفسیر: گوشه ای از احکام طلاق وجدایی شایسته
- ۴۵۷ ..... احکامی دیگر درباره پوشش زنان
- ۴۵۷ ..... اشاره
- ۴۵۷ ..... شأن نزول:
- ۴۵۸ ..... تفسیر: اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان
- ۴۶۰ ..... احکام ظهار
- ۴۶۰ ..... اشاره
- ۴۶۱ ..... شأن نزول:
- ۴۶۲ ..... تفسیر: «ظهار» یک عمل زشت جاهلی
- ۴۶۸ ..... قسمتی از احکام ظهار
- ۴۷۰ ..... حکم ازدواج زن مسلمان با کافر
- ۴۷۰ ..... اشاره
- ۴۷۱ ..... شأن نزول:
- ۴۷۲ ..... تفسیر: جبران زبان های مسلمین و کفار

۴۷۷	احکامی درباره طلاق
۴۷۷	اشاره
۴۷۷	تفسیر: شرایط طلاق وجدایی
۴۸۱	نکته ها:
۴۸۱	۱. «طلاق» منفورترین حلال ها
۴۸۳	۲. انگیزه طلاق
۴۸۵	۳. فلسفه نگه داشتن عده
۴۸۶	پاره ای دیگر از احکام طلاق
۴۸۶	اشاره
۴۸۶	تفسیر: یا سازش یا جدایی خداپسندانه
۴۹۰	بخشی دیگر از احکام طلاق
۴۹۰	اشاره
۴۹۰	تفسیر: احکام زنان مطلقه و حقوق آنها
۴۹۶	نکته ها:
۴۹۶	۱. احکام «طلاق رجعی»
۴۹۶	۲. خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی کند
۴۹۷	۳. اهمیت نظام خانواده
۴۹۹	بخش چهارم: زنان نمونه
۴۹۹	اشاره
۵۰۱	هاجر زنی فداکار
۵۰۳	مریم زنی نمونه
۵۰۳	اشاره
۵۰۴	تفسیر: عمران و دخترش مریم
۵۰۷	ادامه داستان مریم(ع)
۵۰۷	اشاره
۵۰۷	تفسیر: پرورش مریم در سایه عنایت الهی

- عظمت مریم و دعای زکریا (ع) ----- ۵۱۱
- اشاره ----- ۵۱۱
- تفسیر: زکریا و مریم علیهما السلام ----- ۵۱۲
- ادامه داستان حضرت مریم (ع) ----- ۵۱۴
- اشاره ----- ۵۱۴
- تفسیر: مریم بانوی برگزیده الهی ----- ۵۱۴
- ادامه داستان حضرت مریم (ع) ----- ۵۱۶
- اشاره ----- ۵۱۶
- تفسیر: سرپرستی مریم ----- ۵۱۷
- ادامه داستان حضرت مریم (ع) ----- ۵۱۸
- اشاره ----- ۵۱۸
- تفسیر: بشارت تولد مسیح ----- ۵۱۸
- ادامه داستان حضرت مریم (ع) ----- ۵۲۱
- اشاره ----- ۵۲۱
- تفسیر: چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟! ----- ۵۲۱
- حضور حضرت فاطمه (س) در ماجرای مباحله ----- ۵۲۲
- اشاره ----- ۵۲۲
- شأن نزول: ----- ۵۲۳
- تفسیر: مباحله با مسیحیان نجران ----- ۵۲۴
- نکته ها: ----- ۵۲۵
۱. دعوت به مباحله دلیل روشن حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ----- ۵۲۵
۲. «مباحله» سند زنده ای برای عظمت اهل بیت علیهم السلام ----- ۵۲۶
۳. پاسخ به سؤال ----- ۵۳۱
۴. نوه های دختری، فرزندان ما هستند ----- ۵۳۳
۵. آیا مباحله یک حکم عمومی است؟ ----- ۵۳۴
- جمعی از زنان مهاجر ----- ۵۳۵

- ۵۳۵ ..... اشاره
- ۵۳۶ ..... شأن نزول:
- ۵۳۷ ..... مریم صدیقه
- ۵۳۷ ..... اشاره
- ۵۳۷ ..... تفسیر: مسیح فرستاده خدا بود
- ۵۳۸ ..... بشارت به ساره
- ۵۳۸ ..... اشاره
- ۵۳۸ ..... تفسیر: فرازی از زندگی بت شکن
- ۵۴۳ ..... سکونت هاجر در سرزمین سوزان
- ۵۴۳ ..... اشاره
- ۵۴۴ ..... تفسیر: بخشی دیگر از زندگی هاجر
- ۵۴۵ ..... مریم زنی الهی و نمونه
- ۵۴۵ ..... اشاره
- ۵۴۶ ..... تفسیر: سرآغاز تولد مسیح
- ۵۴۸ ..... نکته ها:
- ۵۴۸ ..... ۱. منظور از روح خدا چیست؟
- ۵۴۹ ..... ۲. «تمثل» چیست؟
- ۵۵۰ ..... ادامه داستان حضرت مریم
- ۵۵۰ ..... اشاره
- ۵۵۰ ..... تفسیر: مریم در کشاکش طوفان های زندگی
- ۵۵۲ ..... نکته ها:
- ۵۵۲ ..... ۱. مریم در لابه لای مشکلات ورزیده شد
- ۵۵۴ ..... ۲. چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد؟
- ۵۵۵ ..... ۳. پاسخ به یک پرسش
- ۵۵۵ ..... ۴. روزه سکوت
- ۵۵۶ ..... ۵. یک غذای نیروبخش

- ۵۵۷ ..... ادامه داستان حضرت مریم
- ۵۵۷ ..... اشاره
- ۵۵۸ ..... تفسیر: مسیح در گاهواره سخن می گوید
- ۵۶۱ ..... مادر و خواهر موسی علیه السلام
- ۵۶۱ ..... اشاره
- ۵۶۲ ..... تفسیر: چه خدای مهربانی
- ۵۶۸ ..... مریم آیتی برای جهانیان
- ۵۶۸ ..... اشاره
- ۵۶۸ ..... تفسیر: مریم علیها السلام بانوی پاکدامن
- ۵۶۹ ..... نکته ها:
- ۵۷۱ ..... مریم آیه ای الهی
- ۵۷۱ ..... اشاره
- ۵۷۱ ..... تفسیر: آیتی دیگر از آیات خدا
- ۵۷۲ ..... مادر موسی و همسر فرعون
- ۵۷۲ ..... اشاره
- ۵۷۳ ..... تفسیر: در آغوش فرعون!
- ۵۷۸ ..... امداد الهی به مادر موسی
- ۵۷۸ ..... اشاره
- ۵۷۹ ..... تفسیر: بازگشت موسی به آغوش مادر
- ۵۸۳ ..... دختران شعیب
- ۵۸۳ ..... اشاره
- ۵۸۴ ..... تفسیر:
- ۵۸۷ ..... ادامه قصه دختران شعیب
- ۵۸۷ ..... اشاره
- ۵۸۸ ..... تفسیر: موسی در خانه «شعیب»
- ۵۹۱ ..... فاطمه زهرا علیها السلام و آیه تطهیر



- ۵۹۱ ..... اشاره
- ۵۹۲ ..... تفسیر:
- ۵۹۴ ..... نکته ها:
- ۵۹۴ ..... ۱. آیه تطهیر برهان روشن عصمت
- ۵۹۵ ..... ۲. آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟
- ۵۹۹ ..... ۳. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟
- ۶۰۱ ..... آسیه و مریم دو زن نمونه
- ۶۰۱ ..... اشاره
- ۶۰۱ ..... تفسیر:
- ۶۰۴ ..... ایثاری تحسین برانگیز
- ۶۰۴ ..... اشاره
- ۶۰۵ ..... شأن نزول:
- ۶۰۵ ..... سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۶۱۰ ..... فاطمه مصداق خیر کثیر
- ۶۱۰ ..... اشاره
- ۶۱۰ ..... تفسیر: ما به تو خیر فراوان دادیم
- ۶۱۳ ..... نکته: فاطمه علیها السلام و کوثر
- ۶۱۵ ..... بخش پنجم: زنان ناشایست
- ۶۱۵ ..... اشاره
- ۶۱۷ ..... زن لوط زنی ناشایست
- ۶۱۷ ..... اشاره
- ۶۱۷ ..... تفسیر:
- ۶۱۸ ..... توطئه زلیخا
- ۶۱۸ ..... اشاره
- ۶۱۸ ..... تفسیر: عشق سوزان همسر عزیز مصر
- ۶۲۳ ..... رسوایی زلیخا

۶۲۳ ..... اشاره

۶۲۳ ..... تفسیر: طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

۶۲۷ ..... نقشه همسر عزیز مصر

۶۲۷ ..... زنان فاسد دربار

۶۲۷ ..... اشاره

۶۲۸ ..... تفسیر: توطئه دیگر همسر عزیز مصر

۶۳۴ ..... نکته ها:

۶۳۴ ..... ۱. تطمیع و تهدید

۶۳۵ ..... ۲. ادعای بیجا

۶۳۵ ..... ۳. چرا یوسف در جلسه زنان حضور یافت؟

۶۳۵ ..... ۴. شرکاء جرم

۶۳۶ ..... ۵. وابستگی مطلق

۶۳۷ ..... اعتراف زنان خطا کار

۶۳۷ ..... اشاره

۶۳۷ ..... تفسیر: تبرئه یوسف از هر گونه اتهام

۶۴۱ ..... نکته ها:

۶۴۱ ..... ۱. نتیجه پاکدامنی

۶۴۱ ..... ۲. شکست ها سبب بیداری

۶۴۲ ..... هلاکت همسر لوط

۶۴۲ ..... اشاره

۶۴۳ ..... تفسیر: هیروودیا و توطئه قتل حضرت یحیی علیه السلام

۶۴۵ ..... همسر نوح میان غرق شدگان

۶۴۵ ..... اشاره

۶۴۵ ..... تفسیر:

۶۴۶ ..... همسر لوط

۶۴۶ ..... اشاره

- ۶۴۶ ..... تفسیر:
- ۶۴۷ ..... هلاکت همسر لوط
- ۶۴۷ ..... اشاره
- ۶۴۸ ..... تفسیر: آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است
- ۶۴۹ ..... سرانجام همسر لوط
- ۶۴۹ ..... اشاره
- ۶۵۰ ..... تفسیر: و این هم سرنوشت آلودگان!
- ۶۵۱ ..... سرانجام همسر لوط
- ۶۵۱ ..... اشاره
- ۶۵۲ ..... تفسیر: سرزمین بلزده این قوم در برابر شماس است
- ۶۵۲ ..... همسران نوح و لوط، زنانی ناشایست
- ۶۵۲ ..... اشاره
- ۶۵۳ ..... تفسیر:
- ۶۵۴ ..... امّ جمیل همسر ابولهب
- ۶۵۴ ..... اشاره
- ۶۵۵ ..... شأن نزول:
- ۶۵۶ ..... تفسیر: بریده باد دست ابولهب!
- ۶۶۱ ..... نکته ها:
- ۶۶۱ ..... ۱. باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن
- ۶۶۱ ..... ۲. پاسخ به یک سؤال
- ۶۶۲ ..... ۳. همیشه نزدیکان بی بصیرت دورند!
- ۶۶۳ ..... زنان وسوسه گر عزم شکن
- ۶۶۳ ..... اشاره
- ۶۶۳ ..... تفسیر:
- ۶۶۵ ..... بخش ششم: داستان هایی از زنان
- ۶۶۵ ..... اشاره

- ۶۶۷ ----- ماجرای امّ عقیل، بانوی صابر
- ۶۶۸ ----- ملکه سبا و سلیمان
- ۶۶۸ ----- اشاره
- ۶۶۸ ----- تفسیر: داستان هدهد و ملکه سبا
- ۶۷۳ ----- نکته: درس های آموزنده
- ۶۷۵ ----- ادامه داستان ملکه سبا
- ۶۷۵ ----- اشاره
- ۶۷۵ ----- تفسیر: پادشاهان ویرانگرند
- ۶۸۰ ----- نکته ها:
- ۶۸۰ ----- ۱. آداب نامه نگاری
- ۶۸۲ ----- ۲. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟
- ۶۸۲ ----- ۳. اشارات پرمعنی در ماجرای سلیمان
- ۶۸۳ ----- ۴. نشانه پادشاهان
- ۶۸۴ ----- ادامه داستان ملکه سبا
- ۶۸۴ ----- اشاره
- ۶۸۴ ----- تفسیر: مرا با مال نفریبید
- ۶۸۶ ----- نکته ها:
- ۶۸۷ ----- ادامه داستان ملکه سبا
- ۶۸۷ ----- اشاره
- ۶۸۷ ----- تفسیر: در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است
- ۶۹۱ ----- نکته ها:
- ۶۹۱ ----- ۱. پاسخ به چند سؤال
- ۶۹۲ ----- ۲. قدرت و امانت، دو شرط مهم
- ۶۹۲ ----- ۳. تفاوت «علم من الكتاب» و «علم الكتاب»
- ۶۹۳ ----- ۴. هذا من فضل ربّی
- ۶۹۴ ----- ۵. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

- ۶۹۵ ..... ادامه داستان ملکه سبا
- ۶۹۵ ..... اشاره
- ۶۹۶ ..... تفسیر: نور ایمان در دل ملکه سبا
- ۷۰۰ ..... نکته ها:
- ۷۰۰ ..... ۱. سرانجام کار ملکه سبا
- ۷۰۲ ..... ۲. یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان
- ۷۰۵ ..... بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سفارش ها، احکام و حکایت هایی درباره زنان پیامبر)
- ۷۰۵ ..... اشاره
- ۷۰۷ ..... ماجرای افک و رفع اتهام از همسر پیامبر
- ۷۰۷ ..... اشاره
- ۷۰۸ ..... شأن نزول:
- ۷۱۱ ..... تحقیق و بررسی
- ۷۱۳ ..... تفسیر: داستان پرماجرایی افک (تهمت عظیم)
- ۷۱۸ ..... ادامه ماجرای افک
- ۷۱۸ ..... اشاره
- ۷۱۹ ..... تفسیر: اشاعه فحشا ممنوع
- ۷۲۱ ..... نکته ها:
- ۷۲۱ ..... ۱. اشاعه فحشا چیست؟
- ۷۲۳ ..... ۲. بلای شایعه سازی
- ۷۲۴ ..... ۳. کوچک شمردن گناه
- ۷۲۵ ..... مسئولیت سنگین همسران پیامبر
- ۷۲۵ ..... اشاره
- ۷۲۵ ..... شأن نزول:
- ۷۲۶ ..... تفسیر: یا سعادت جاودان، یا زرق و برق دنیا
- ۷۳۰ ..... نکته: چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت مضاعف است
- ۷۳۲ ..... همسران پیامبر و لزوم مراقبت از گفتار و رفتار خویش

- ۷۳۲ ..... اشاره
- ۷۳۳ ..... تفسیر: همسران پیامبر باید چنین باشند
- ۷۳۷ ..... ماجرای ازدواج زینب
- ۷۳۷ ..... اشاره
- ۷۳۸ ..... شأن نزول:
- ۷۳۹ ..... تفسیر: سنت شکنی بزرگ
- ۷۴۴ ..... نکته: افسانه های دروغین
- ۷۴۷ ..... زنانی که ازدواج پیامبر با آنان حلال است
- ۷۴۷ ..... اشاره
- ۷۴۷ ..... تفسیر: با این زنان می توانی ازدواج کنی
- ۷۵۰ ..... نکته ها:
- ۷۵۳ ..... احکامی در چگونگی ارتباط پیامبر با همسرانش
- ۷۵۳ ..... اشاره
- ۷۵۴ ..... شأن نزول:
- ۷۵۴ ..... تفسیر: رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۷۵۷ ..... نکته: آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟
- ۷۵۸ ..... حکمی دیگر در ارتباط پیامبر با زنان
- ۷۵۸ ..... اشاره
- ۷۵۸ ..... تفسیر: یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر
- ۷۵۹ ..... نکته ها:
- ۷۵۹ ..... ۱. فلسفه این حکم -
- ۷۶۰ ..... ۲. روایات مخالف
- ۷۶۱ ..... ۳. آیا قبل از ازدواج می توان به همسر آینده نگاه کرد؟
- ۷۶۲ ..... احکامی ویژه درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۷۶۲ ..... اشاره
- ۷۶۳ ..... شأن نزول:

- تفسیر: ..... ۷۶۴
- احکامی دیگر خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۷۶۹
- اشاره ..... ۷۶۹
- شأن نزول: ..... ۷۶۹
- تفسیر: مواردی که از این قانون حجاب مستثناست ..... ۷۷۰
- هشدار به برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۷۷۱
- اشاره ..... ۷۷۱
- شأن نزول: ..... ۷۷۲
- تفسیر: سرزنش شدید نسبت به برخی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۷۷۴
- نکته ها: ..... ۷۷۸
۱. اوصاف همسر شایسته ..... ۷۷۸
۲. نارضایی پیامبر صلی الله علیه و آله از برخی همسران خود ..... ۷۷۹
- درباره مرکز ..... ۷۸۱

## زن در تفسیر نمونه

### مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

شناسه افزوده : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : زن در تفسیر نمونه / مکارم شیرازی؛ تهیه و تنظیم سعید داودی.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۷۱۲ ص.

شابک : ۲۲۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۱۸۷-۸

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: Makarem Shirazi. Woman in example commentary of Quran.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان قراردادی : تفسیر نمونه. برگزیده

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

رده بندی کنگره : BP۹۸/م۷ت۱۳۶۷۰۱۳۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۴۱۰۸۷۶۷

ص: ۱

### اشاره









مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

۲۳

پیشگفتار ۲۷

شیوه تحقیق و تنظیم ۲۹

بخش اول: سرگذشت غمبار زنان / ۳۵

فصل اول: زن در جاهلیت ۳۷

خشم از تولد دختر ۳۹

تفسیر: آنجا که تولد دختر ننگ بود ۳۹

نکته ها: ۴۱

۱. چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟ ۴۱

۲. چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟ ۴۲

ناخشنودی از دختر ۴۵

تفسیر ۴۶

کشتن فرزند از ترس فقر ۴۸

تفسیر ۴۸

خشم و اندوه از شنیدن تولد دختر ۴۹

تفسیر: چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟ ۵۰

به کدامین گناه کشته شدند؟ ۵۴

تفسیر ۵۴

نکته: زنده به گور کردن دختران ۵۵

فصل دوم: زن در دیگر اقوام ۵۷

سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ ۵۹

ص: ۵

بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن / ۶۱

فصل اول: زن در برابر مرد ۶۳

گفتار اول: جایگاه انسانی زن در قرآن ۶۵

مرحله نوین در زندگی زن ۶۵

خلقت زن و مرد از گوهر واحد ۶۶

تفسیر ۶۷

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن ۶۸

گوهر مشترک ۷۱

تفسیر: همه شما را از نفس واحدی آفرید ۷۱

گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن ۷۳

ارزش یکسان معنوی مرد و زن ۷۳

شأن نزول: ۷۳

تفسیر: نتیجه برنامه خردمندان ۷۴

نکته: ارزش معنوی مرد و زن ۷۵

خطاب یکسان به آدم و حوا ۷۷

تفسیر: وسوسه های شیطانی در لباس های دلپذیر ۷۸

توبه مشترک آدم و حوا ۸۲

تفسیر: بازگشت آدم به سوی خدا ۸۲

حیات طیبه در انتظار زن و مرد مؤمن ۸۳

تفسیر ۸۳

برابری مرد و زن ۸۴

صفات مشترک معنوی زن و مرد و پاداش آنان ۸۵

شأن نزول: ۸۵

تفسیر: شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام ۸۶

نکته: مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا صلی الله علیه و آله ۰

پاداش و کیفر مشترک زن و مرد ۹۱

تفسیر: نتیجه دیگر فتح المبین ۹۱

پاداش مشترک مردان و زنان مؤمن ۹۴

تفسیر: بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم ۹۵

گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن ۱۰۱

اول: حقوق برابر زن و مرد ۱۰۱

حق تصمیم گیری زن درباره ازدواج ۱۰۱

ص: ۶

شأن نزول: ۱۰۱

تفسیر: شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان ۱۰۲

اصل ارث بری ۱۰۴

شأن نزول: ۱۰۴

تفسیر: گام دیگری برای حفظ حقوق زن ۱۰۵

دفاع از حقوق زنان ۱۰۶

تفسیر: باز هم حقوق زنان ۱۰۷

حق امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۸

تفسیر: نشانه های مؤمنان راستین ۱۰۹

دفاع از زنان پاکدامن ۱۱۲

تفسیر: مجازات تهمت ۱۱۳

نکته ها: ۱۱۵

۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟ ۱۱۵

۲. چهار شاهد چرا؟ ۱۱۵

۳. شرط مهم قبولی توبه ۱۱۶

۴. احکام قذف ۱۱۷

دفاع یکسان از زن و مرد ۱۱۹

تفسیر: ۱۱۹

دوم: حقوق متفاوت زن و مرد ۱۲۰

تفاوت در قصاص ۱۲۰



آیا خون مرد رنگین تر است؟ ۱۲۱

مساوات یا عدالت ۱۲۲

تفاوت زن و مرد در شهادت ۱۲۳

تفاوت زن و مرد در ارث ۱۲۳

شأن نزول: ۱۲۴

تفسیر: سهام ارث ۱۲۵

نکته ها: ۱۳۰

۱. ارث یک حق طبیعی است ۱۳۰

۲. ارث در میان ملل گذشته ۱۳۱

۳. چرا ارث مرد دو برابر زن است؟ ۱۳۳

۴. ارث برادران و خواهران ۱۳۵

۵. توجه به چند نکته دیگر ۱۳۶

ص: ۷

تساوی ها و تفاوت ها و رمز و راز آن ۱۳۷

شأن نزول: ۱۳۸

تفسیر: تساوی مرد وزن در کسب ۱۳۸

نکته ها: ۱۴۰

این تفاوت ها برای چیست؟ ۱۴۰

۱. تفاوت های ساختگی ۱۴۱

۲. تفاوت های واقعی ۱۴۱

۳. جامعه به منزله یک پیکر ۱۴۱

حقوق مالی متفاوت زن و مرد ۱۴۳

شأن نزول: ۱۴۳

تفسیر: استفتاء در مورد کلاله ۱۴۴

گفتار چهارم: جایگاه اجتماعی زن در قرآن ۱۴۷

تفسیر: شرایط بیعت زنان ۱۴۷

نکته ها: ۱۴۹

۱. رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها ۱۴۹

۲. ماجرای بیعت هند همسر ابوسفیان ۱۵۰

فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت ها) ۱۵۳

زن و مرد لباس یکدیگرند ۱۵۵

شأن نزول: ۱۵۵

تفسیر ۱۵۶

ایمان شرط نخست همسرگزینی ۱۵۸

شأن نزول: ۱۵۹

تفسیر: ازدواج با مشرکان ممنوع است ۱۵۹

نکته ها: ۱۶۰

۱. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان ۱۶۰

۲. مشرکان چه اشخاصی هستند؟ ۱۶۱

۳. این آیه منسوخ نشده است ۱۶۲

۴. تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد ۱۶۲

حقوق و مسئولیت متقابل همسران ۱۶۳

حق و وظیفه جدایی ناپذیرند ۱۶۳

مهریه همسر ۱۶۴

ص: ۸

تفسیر: چگونگی ادای مهر ۱۶۵

تعدد زوجات ۱۶۹

شأن نزول: ۱۷۰

تفسیر: ازدواج با دختران یتیم ۱۷۰

نکته ها: ۱۷۳

۱. منظور از عدالت درباره همسران چیست؟ ۱۷۳

۲. تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی ۱۷۴

۳. آیا تعدد ازواج ممکن است؟ ۱۷۸

مهریه هدیه ای از روی محبت ۱۷۹

تفسیر: مهر زنان را به طور کامل پردازید ۱۷۹

نکته: مهر، یک پشتوانه اجتماعی برای زن ۱۸۰

معاشرت شایسته با همسر ۱۸۲

شأن نزول: ۱۸۲

تفسیر: باز هم دفاع از حقوق زنان ۱۸۳

پرداخت مهریه زنان به طور کامل ۱۸۵

شأن نزول: ۱۸۵

تفسیر: از مهریه همسر چیزی کم نگذارید ۱۸۶

ازدواج موقت ۱۸۸

تفسیر: حرمت ازدواج با زنان شوهردار ۱۸۸

نکته ها: ۱۹۲

۱. ازدواج موقت در اسلام ۱۹۲
۲. آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده است ۱۹۳
۳. ازدواج موقت، یک ضرورت اجتماعی ۱۹۷
۴. ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود ۱۹۹
۵. «راسل» و ازدواج موقت ۲۰۰
- تمکین در امور زناشویی ۲۰۱
- تفسیر: سرپرستی در نظام خانواده ۲۰۲
- نکته: آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟ ۲۰۵
- تلاش برای جلوگیری از جدایی ۲۰۶
- تفسیر: محکمه صلح خانوادگی ۲۰۶
- نکته: امتیازات محکمه فامیلی ۲۰۷
- گذشت از پاره ای حقوق برای حفظ زندگی ۲۰۸

شأن نزول: ۲۰۹

تفسیر: صلح بهتر است ۲۰۹

عدالت میان همسران ۲۱۱

تفسیر: عدالت، شرط تعدّد همسر ۲۱۱

نکته: ۲۱۴

آیا تعدّد زوجات ممنوع است؟ ۲۱۴

حکم ازدواج با زنان اهل کتاب ۲۱۵

تفسیر: ازدواج و خوردن غذای اهل کتاب ۲۱۵

همسر مایه آرامش ۲۱۹

تفسیر: کفران یک نعمت بزرگ ۲۱۹

نکته ها: ۲۲۱

۱. منظور از «زوجین» کیست؟ ۲۲۱

۲. یک روایت مجعول و معروف ۲۲۴

همسر انسان از جنس او ۲۲۴

تفسیر: ۲۲۵

تأمین نیازهای جنسی تنها در محدوده ازدواج ۲۲۵

تفسیر: ۲۲۶

نکته: همسر دائم و موقت ۲۲۷

حکم اتهام به همسر ۲۲۸

شأن نزول: ۲۲۹

تفسیر: مجازات تهمت به همسر ۲۳۰

نکته ها: ۲۳۲

۱. چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟ ۲۳۲

۲. برنامه مخصوص «لعان» ۲۳۳

۳. جزای محذوف در آیه ۲۳۴

کیوتر با کیوتر... ۲۳۵

تفسیر: نوریان مر نوریان را طالبند... ۲۳۵

نکته ها: ۲۳۵

۱. «خیثات» و «خیثون» کیانند؟ ۲۳۵

۲. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی ۲۳۷

۳. پاسخ به یک سؤال ۲۳۷

ازدواج آسان ۲۳۸

ص: ۱۰

تفسیر: ترغیب به ازدواج آسان ۲۳۹

نکته ها: ۲۴۴

۱. ازدواج یک سنّت الهی ۲۴۴

۲. منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» چیست؟

۲۴۷

ازدواج مایه آرامش و سبب مودت و رحمت ۲۴۸

تفسیر ۲۴۸

نکته: پیوند محبت دو همسر ۲۵۰

همسرانی عاشق شوهر ۲۵۱

تفسیر ۲۵۱

همسرانی عاشق شوهر ۲۵۲

همسران زیبای بهشتی ۲۵۲

همسرانی شایسته ۲۵۳

باز هم همسران بهشتی ۲۵۳

امان از دست همسر و فرزند بد ۲۵۵

شان نزول: ۲۵۵

تفسیر: اموال و فرزندانان و سیله آزمایش شما هستند ۲۵۶

همسر شایسته ۲۵۷

تفسیر: ۲۵۷

نکته: اوصاف همسر شایسته ۲۵۸



توجه به نیازهای معنوی خانواده ۲۵۸

تفسیر: خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید ۲۵۹

نکته: تعلیم و تربیت خانواده ۲۵۹

پاسخ به نیازهای جنسی فقط از طریق مشروع ۲۶۱

تفسیر: بخش دیگری از ویژگی های بهشتیان ۲۶۱

زوجیت در خلقت بشر ۲۶۲

تفسیر: ۲۶۳

نکته: نظام جنسیت در جهان بشریت ۲۶۳

زوجیت در خلقت بشر ۲۶۴

تفسیر: ۲۶۴

هم سن و سالی همسران ۲۶۵

تفسیر: ۲۶۵

ص: ۱۱

فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت ها) ۲۶۷

حق شیردهی ۲۶۹

تفسیر: هفت دستور درباره شیردادن نوزادان ۲۶۹

اهمیت نیکی به پدر و مادر ۲۷۴

نیکی به پدر و مادر ۲۷۵

تفسیر: توحید و نیکی به پدر و مادر ۲۷۵

دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر ۲۷۷

نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام ۲۷۸

اهمیت مقام مادر ۲۸۱

مقام مادر ۲۸۱

مرز اطاعت از پدر و مادر ۲۸۳

شأن نزول: ۲۸۴

تفسیر: برترین توصیه نسبت به پدر و مادر ۲۸۴

نکته: نیکی به پدر و مادر ۲۸۶

نیکی به مادر و مرز اطاعت از والدین ۲۸۷

تفسیر ۲۸۸

یادی از رنج مادر ۲۹۱

تفسیر: ای انسان، به مادر و پدر نیکی کن! ۲۹۲

نکته ها: ۲۹۶

توجه به حقوق پدر و مادر ۲۹۸

پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر ۲۹۹

دعا برای پدر و مادر ۳۰۰

تفسیر ۳۰۰

بخش سوم: احکام مربوط به زنان / ۳۰۳

حرمت مقاربت با زنان در عادت ماهیانه ۳۰۵

شأن نزول: ۳۰۵

تفسیر: حکم زنان در عادت ماهیانه ۳۰۶

نکته ها: ۳۱۱

۱. رفتار اقوام پیشین با زنان ۳۱۱

۲. جمع بین طهارت و توبه ۳۱۲

حکم ایلاء ۳۱۲

ص: ۱۲

تفسیر: مبارزه با یک رسم زشت جاهلی ۳۱۳

نکته‌ها: ۳۱۴

۱. ایلاء یک حکم استثنایی است ۳۱۴

۲. مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب ۳۱۵

۳. اوصاف الهی در پایان هر آیه ۳۱۵

حکم عدّه زنان مطلقه ۳۱۶

تفسیر: عدّه یا حریم ازدواج ۳۱۶

نکته‌ها: ۳۲۱

۱. عدّه، وسیله‌ای برای صلح و بازگشت ۳۲۱

۲. عدّه، وسیله حفظ نسل ۳۲۱

طلاق زنان ۳۲۲

شأن نزول: ۳۲۲

تفسیر: یا زندگی زناشویی معقول یا جدایی شایسته ۳۲۳

نکته‌ها: ۳۲۵

۱. لزوم تعدّد مجالس طلاق ۳۲۵

۲. مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مسأله طلاق ۳۲۶

۳. مرزهای الهی ۳۲۶

احکام طلاق ۳۲۷

شأن نزول: ۳۲۷

تفسیر: جدایی مشروط ۳۲۸

نکته: مُحَلَّل یک عامل بازدارنده در برابر طلاق ۳۲۹

احکام طلاق ۳۳۱

تفسیر: باز هم محدودیت های دیگر طلاق ۳۳۲

عده وفات ۳۳۴

تفسیر: خرافاتی که زنان را بیچاره می کرد ۳۳۴

بخشی دیگر از احکام طلاق ۳۳۹

تفسیر: بخش دیگری از احکام طلاق ۳۳۹

نکته: آیا این آیه نسخ شده است؟ ۳۴۲

شرایط شهادت بر فحشای زن ۳۴۴

تفسیر: شهادت بر فحشا ۳۴۴

روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام ۳۴۸

حکم ازدواج با همسران پدر ۳۴۹

ص: ۱۳

شأن نزول: ۳۴۹

تفسیر: ازدواج با همسر پدر ممنوع ۳۵۰

زنان محارم ۳۵۱

تفسیر: تحریم ازدواج با محارم ۳۵۱

حکم زن و مرد زناکار ۳۵۶

تفسیر: حدّ «زانی» و «زانیه» ۳۵۶

نکته ها: ۳۶۰

۱. مواردی که حکم زنا اعدام است ۳۶۰

۲. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟ ۳۶۰

۳. مجازات در حضور جمع چرا؟ ۳۶۰

۴. حدّ زانی قبلاً چه بوده است؟ ۳۶۱

۵. افراط و تفریط در اجرای حدّ ممنوع! ۳۶۲

۶. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه ۳۶۲

۷. فلسفه تحریم زنا ۳۶۳

حکم اتهام به زنان پاکدامن ۳۶۳

تفسیر ۳۶۴

احکامی درباره پوشش زنان ۳۶۶

شأن نزول: ۳۶۷

تفسیر: مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب ۳۶۸

نکته ها: ۳۷۳

۱. فلسفه حجاب ۳۷۳

۲. خرده گیری های مخالفان حجاب ۳۷۶

۳. استثناء وجه و کفین ۳۷۹

۴. منظور از «نساءهنّ» چیست؟ ۳۸۰

۵. تفسیر جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» ۳۸۰

۶. تفسیر «أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» ۳۸۱

۷. کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند ۳۸۲

۸. چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده اند؟ ۳۸۲

۹. هر گونه عوامل تحریک ممنوع ۳۸۳

ورود به استراحتگاه والدین و حکم حجاب زنان سالخورده

۳۸۳

تفسیر: آداب ورود به استراحتگاه خصوصی پدر و مادر ۳۸۴

نکته ها: ۳۸۸

ص: ۱۴

۱. فلسفه استیذان و مفسد عدم توجّه به آن ۳۸۸

۲. حکم حجاب برای زنان سالخورده ۳۹۰

بخشی دیگر از احکام طلاق ۳۹۲

تفسیر: گوشه ای از احکام طلاق و جدایی شایسته ۳۹۲

احکامی دیگر درباره پوشش زنان ۳۹۵

شأن نزول: ۳۹۵

تفسیر: اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان ۳۹۶

احکام ظهار ۳۹۸

شأن نزول: ۳۹۹

تفسیر: «ظهار» یک عمل زشت جاهلی ۴۰۰

قسمتی از احکام ظهار ۴۰۶

حکم ازدواج زن مسلمان با کافر ۴۰۸

شأن نزول: ۴۰۹

تفسیر: جبران زیان های مسلمین و کفار ۴۱۰

احکامی درباره طلاق ۴۱۵

تفسیر: شرایط طلاق و جدایی ۴۱۵

نکته ها: ۴۱۹

۱. «طلاق» منفورترین حلال ها ۴۱۹

۲. انگیزه طلاق ۴۲۱

۳. فلسفه نگه داشتن عدّه ۴۲۳



پاره ای دیگر از احکام طلاق ۴۲۴

تفسیر: یا سازش یا جدایی خداپسندانه ۴۲۴

بخشی دیگر از احکام طلاق ۴۲۸

تفسیر: احکام زنان مطلقه و حقوق آنها ۴۲۸

نکته ها: ۴۳۴

۱. احکام «طلاق رجعی» ۴۳۴

۲. خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی کند ۴۳۴

۳. اهمیت نظام خانواده ۴۳۵

بخش چهارم: زنان نمونه /

۴۳۷

هاجر زنی فداکار ۴۳۹

مریم زنی نمونه ۴۴۱

ص: ۱۵

تفسیر: عمران و دخترش مریم ۴۴۲

ادامه داستان مریم (ع) ۴۴۵

تفسیر: پرورش مریم در سایه عنایت الهی ۴۴۵

عظمت مریم و دعای زکریا (ع) ۴۴۹

تفسیر: زکریا و مریم علیهما السلام ۴۵۰

ادامه داستان حضرت مریم (ع) ۴۵۲

تفسیر: مریم بانوی برگزیده الهی ۴۵۲

ادامه داستان حضرت مریم (ع) ۴۵۴

تفسیر: سرپرستی مریم ۴۵۵

ادامه داستان حضرت مریم (ع) ۴۵۶

تفسیر: بشارت تولد مسیح ۴۵۶

ادامه داستان حضرت مریم (ع) ۴۵۹

تفسیر: چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟! ۴۵۹

حضور حضرت فاطمه (س) در ماجرای مباحله ۴۶۰

شان نزول: ۴۶۱

تفسیر: مباحله با مسیحیان نجران ۴۶۲

نکته ها: ۴۶۳

۱. دعوت به مباحله دلیل روشن حَقَّائِیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ۴۶۳

۲. «مباحله» سند زنده ای برای عظمت اهل بیت علیهم السلام ۴۶۴

۳. پاسخ به سؤال ۴۶۷

۴. نوه های دختری، فرزندان ما هستند ۴۶۹

۵. آیا مباحله يك حکم عمومی است؟ ۴۷۰

جمعی از زنان مهاجر ۴۷۱

شأن نزول: ۴۷۲

مریم صدیقه ۴۷۳

تفسیر: مسیح فرستاده خدا بود ۴۷۳

بشارت به ساره ۴۷۴

تفسیر: فرازی از زندگی بت شکن ۴۷۴

سکونت هاجر در سرزمین سوزان ۴۷۹

تفسیر: بخشی دیگر از زندگی هاجر ۴۸۰

مریم زنی الهی و نمونه ۴۸۱

تفسیر: سرآغاز تولد مسیح ۴۸۲

ص: ۱۶

نکته ها: ۴۸۴

۱. منظور از روح خدا چیست؟ ۴۸۴

۲. «تمثل» چیست؟ ۴۸۵

ادامه داستان حضرت مریم ۴۸۶

تفسیر: مریم در کشاکش طوفان های زندگی ۴۸۶

نکته ها: ۴۸۹

۱. مریم در لابه لای مشکلات ورزیده شد ۴۸۹

۲. چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد؟ ۴۹۰

۳. پاسخ به یک پرسش ۴۹۱

۴. روزه سکوت ۴۹۱

۵. یک غذای نیروبخش ۴۹۲

ادامه داستان حضرت مریم ۴۹۳

تفسیر: مسیح در گاهواره سخن می گوید ۴۹۴

مادر و خواهر موسی علیه السلام ۴۹۷

تفسیر: چه خدای مهربانی ۴۹۸

مریم آیتی برای جهانیان ۵۰۴

تفسیر: مریم علیها السلام بانوی پاکدامن

۵۰۴

نکته ها: ۵۰۵

مریم آیه ای الهی ۵۰۷

تفسیر: آیتی دیگر از آیات خدا ۵۰۷

مادر موسی و همسر فرعون ۵۰۸

تفسیر: در آغوش فرعون! ۵۰۹

امداد الهی به مادر موسی ۵۱۴

تفسیر: بازگشت موسی به آغوش مادر ۵۱۵

دختران شعیب ۵۱۹

تفسیر ۵۲۰

ادامه قصه دختران شعیب ۵۲۳

تفسیر: موسی در خانه «شعیب» ۵۲۴

فاطمه زهرا علیها السلام و آیه تطهیر

۵۲۷

تفسیر ۵۲۸

نکته ها: ۵۳۰

۱. آیه تطهیر برهان روشن عصمت ۵۳۰

ص: ۱۷

۲. آیه تطهیر درباره چه کسانی است؟ ۵۳۱

۳. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟ ۵۳۵

آسیه و مریم دو زن نمونه ۵۳۷

تفسیر ۵۳۷

ایثاری تحسین برانگیز ۵۴۰

شأن نزول: ۵۴۱

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۴۱

فاطمه مصداق خیر کثیر ۵۴۵

تفسیر: ما به تو خیر فراوان دادیم ۵۴۵

نکته: فاطمه علیها السلام و کوثر

۵۴۷

بخش پنجم: زنان ناشایست /

۵۴۹

زن لوط زنی ناشایست ۵۵۱

تفسیر: ۵۵۱

توطئه زلیخا ۵۵۲

تفسیر: عشق سوزان همسر عزیز مصر ۵۵۲

رسوایی زلیخا ۵۵۷

تفسیر: طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد ۵۵۷

نقشه همسر عزیز مصر ۵۶۱

زنان فاسد دربار ۵۶۱

تفسیر: توطئه دیگر همسر عزیز مصر ۵۶۲

نکته ها: ۵۶۸

۱. تطمیع و تهدید ۵۶۸

۲. ادّعی بیجا ۵۶۹

۳. چرا یوسف در جلسه زنان حضور یافت؟ ۵۶۹

۴. شرکاءِ جرم ۵۶۹

۵. وابستگی مطلق ۵۷۰

اعتراف زنان خطا کار ۵۷۱

تفسیر: تبرئه یوسف از هر گونه اتّهام ۵۷۱

نکته ها: ۵۷۵

۱. نتیجه پاکدامنی ۵۷۵

۲. شکست ها سبب بیداری ۵۷۵

ص: ۱۸

هلاکت همسر لوط ۵۷۶

تفسیر: هیروودیا و توطئه قتل حضرت یحیی علیه السلام ۵۷۷

همسر نوح میان غرق شدگان ۵۷۹

تفسیر: ۵۷۹

همسر لوط ۵۸۰

تفسیر: ۵۸۰

هلاکت همسر لوط ۵۸۱

تفسیر: آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است ۵۸۲

سرانجام همسر لوط ۵۸۳

تفسیر: و این هم سرنوشت آلودگان! ۵۸۴

سرانجام همسر لوط ۵۸۵

تفسیر: سرزمین بلازده این قوم در برابر شماس ۵۸۶

همسران نوح و لوط، زنانی ناشایست ۵۸۶

تفسیر: ۵۸۷

امّجلیل همسر ابولهب ۵۸۸

شان نزول: ۵۸۹

تفسیر: بریده باد دست ابولهب! ۵۹۰

نکته ها: ۵۹۵

۱. باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن ۵۹۵

۲. پاسخ به یک سؤال ۵۹۵



۳. همیشه نزدیکان بی بصیرت دورند! ۵۹۶

زنان وسوسه گر عزم شکن ۵۹۷

تفسیر: ۵۹۷

بخش ششم: داستان هایی از زنان /

۵۹۹

ماجرای امّ عقیل، بانوی صابر ۶۰۱

ملکه سبا و سلیمان ۶۰۲

تفسیر: داستان هدهد و ملکه سبا ۶۰۲

نکته: ۶۰۶

درس های آموزنده ۶۰۶

ادامه داستان ملکه سبا ۶۰۸

تفسیر: پادشاهان ویرانگرند ۶۰۸

ص: ۱۹

نکته ها: ۶۱۳

۱. آداب نامه نگاری ۶۱۳

۲. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟ ۶۱۵

۳. اشارات پرمعنی در ماجرای سلیمان ۶۱۵

۴. نشانه پادشاهان ۶۱۶

ادامه داستان ملکه سبا ۶۱۷

تفسیر: مرا با مال نفریبید ۶۱۷

نکته ها: ۶۱۹

ادامه داستان ملکه سبا ۶۲۰

تفسیر: در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است ۶۲۰

نکته ها: ۶۲۴

۱. پاسخ به چند سؤال ۶۲۴

۲. قدرت و امانت، دو شرط مهم ۶۲۵

۳. تفاوت «علم من الكتاب» و «علم الكتاب» ۶۲۵

۴. هذا من فضل ربّي ۶۲۶

۵. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟ ۶۲۷

ادامه داستان ملکه سبا ۶۲۸

تفسیر: نور ایمان در دل ملکه سبا ۶۲۹

نکته ها: ۶۳۳

۱. سرانجام کار ملکه سبا ۶۳۳

۲. یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان ۶۳۴

بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله / ۶۳۷

ماجرای افک و رفع اتهام از همسر پیامبر ۶۳۹

شأن نزول: ۶۴۰

تحقیق و بررسی ۶۴۳

تفسیر: داستان پرماجرای افک (تهمت عظیم) ۶۴۵

ادامه ماجرای افک ۶۵۰

تفسیر: اشاعه فحشا ممنوع ۶۵۱

نکته ها: ۶۵۳

۱. اشاعه فحشا چیست؟ ۶۵۳

۲. بلای شایعه سازی ۶۵۵

ص: ۲۰

۳. کوچک شمردن گناه ۶۵۶

مسئولیت سنگین همسران پیامبر ۶۵۷

شأن نزول: ۶۵۷

تفسیر: یا سعادت جاودان، یا زرق و برق دنیا ۶۵۸

نکته: چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت مضاعف است ۶۶۲

همسران پیامبر و لزوم مراقبت از گفتار و رفتار خویش ۶۶۴

تفسیر: همسران پیامبر باید چنین باشند ۶۶۵

ماجرای ازدواج زینب ۶۶۹

شأن نزول: ۶۷۰

تفسیر: سنت شکنی بزرگ ۶۷۱

نکته: افسانه های دروغین ۶۷۶

زنانی که ازدواج پیامبر با آنان حلال است ۶۷۹

تفسیر: با این زنان می توانی ازدواج کنی ۶۷۹

نکته ها: ۶۸۲

احکامی در چگونگی ارتباط پیامبر با همسرانش ۶۸۵

شأن نزول ۶۸۶

تفسیر: رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۸۶

نکته: آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟ ۶۸۹

حکمی دیگر در ارتباط پیامبر با زنان ۶۹۰

تفسیر: یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر ۶۹۰

نکته ها: ۶۹۱

۱. فلسفه این حکم ۶۹۱

۲. روایات مخالف ۶۹۲

۳. آیا قبل از ازدواج می توان به همسر آینده نگاه کرد؟ ۶۹۳

احکامی ویژه درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ۶۹۴

شأن نزول: ۶۹۵

تفسیر: ۶۹۶

احکامی دیگر خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۰۱

شأن نزول: ۷۰۱

تفسیر: مواردی که از این قانون حجاب مستثناست ۷۰۲

هشدار به برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۰۳

شأن نزول: ۷۰۴

ص: ۲۱

تفسیر: سرزنش شدید نسبت به برخی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۰۶

نکته ها: ۷۱۰

۱. اوصاف همسر شایسته ۷۱۰

۲. نارضایی پیامبر صلی الله علیه و آله از برخی همسران خود ۷۱۱

مقدمه حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

ص: ۲۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

دانشمندان اسلامی، پس از نزول وحی، با الهام از پیامبر صلی الله علیه و آله و راسخان در علوم الهی علیهم السلام، برای تبیین حقایق قرآنی تلاش گسترده ای انجام داده و به تفسیر و تبیین قرآن پرداخته اند، تا زوایای پنهان آیات را روشن سازند و فهم آن را همگانی نمایند، چرا که قرآن، نور، موعظه، شفا، ذکر، فرقان و برهان است.

در عصر ما نیز به تناسب نیازها، تلاش های درخور تحسینی انجام شده، اما ورود شبهات از دنیای غرب و لزوم مراجعه تازه به قرآن برای پاسخ گویی به نیازهای زمانه، ما را بر آن داشت که تفسیری نو، با قلمی روان، بیانی تازه و ناظر به نیازمندی های روز بنویسیم. خوشبختانه اقبالی که از جلدهای نخست «تفسیر نمونه» صورت گرفت، ما را به ادامه کار دلگرم تر نمود. این تلاش ها که به همراه جمعی از نخبگان و دانشمندان حوزه علمیه قم در مدت پانزده سال به ثمر نشست - بحمدالله - استقبال گسترده ای را در میان طبقات مختلف مردم به همراه داشت و به سرعت به خانه ها و کتابخانه های پژوهندگان و تشنگان معارف قرآنی راه یافت، به گونه ای که این تفسیر بارها تجدید چاپ شد و برخی از مجلدات آن تاکنون به چاپ شصتم رسیده است. همچنین این تفسیر به زبان های دیگر از جمله عربی و اردو به طور کامل ترجمه شده و مورد استفاده عالمان، خطیبان و محققان دیگر کشورها نیز قرار گرفته است، که همه این ها از برکت قرآن است.

شیوه ای دیگر در مطالعه قرآن - علاوه بر شیوه معمول که به صورت ترتیبی است - شیوه مطالعه موضوعی قرآن، همراه با تفسیر آن است. این شیوه ثمرات فراوانی دارد.

از جمله این که وقتی پژوهشگری مثلاً بحث شفاعت را در قرآن به صورت موضوعی دسته بندی کند، آیات آن را در کنار یکدیگر قرار دهد و به مطالعه آن ها پردازد؛ این نوع نگاه، حقایق تازه ای را به روی او می گشاید و مشکلات و متشابهات قرآن را برای او حل می کند و پژوهشگر به جمع بندی منطقی دست می یابد. همین سبب شد که در میان معاصران، تفسیر موضوعی به صورت جدی مورد توجه قرار گیرد، و ما نیز بر همین اساس، تفسیر موضوعی قرآن را با عنوان «پیام قرآن» در ۱۰ جلد و «اخلاق در قرآن» در سه جلد نوشته ایم.

بر همین اساس، می توان تفسیر نمونه را نیز به صورت موضوعی مورد مطالعه قرار داد و مباحث مربوط به یک موضوع را از آن استخراج و به صورت دسته بندی شده عرضه کرد؛ در این مسیر نیز - بحمدالله - تفسیر نمونه منبع جوشانی برای محققان گردید و موضوعات گوناگونی از آن جداگانه استخراج و چاپ شد. از جمله: «شرح و تفسیر لغات قرآن» بر اساس تفسیر نمونه، «قصه های قرآن» از تفسیر نمونه، «حج و حرمین شریفین» در تفسیر نمونه و ...

\*\*\*

از کارهای تازه ای که در این باره می توانست مورد توجه قرار گیرد، مسائل مربوط به زنان در تفسیر نمونه است، اهمیت این کار از آن جهت است که دشمنان اسلام و آنها که از پیشرفت سریع اسلام نگران اند و آن را مخالف منافع مادی خود می بینند برای ضربه زدن به آن به روش های مختلفی متوسل می شوند که یکی از مهم ترین آنها خرده گیری بر اصول اسلام و ایجاد شبهه در احکام آن است.

یکی از این مسائل «جایگاه زن در اسلام» می باشد که گاه آن را با ذهنیات و اوهام خود، می آمیزند؛ گاه به نسبت های ناروایی که دشمنان ما به ما داده اند متوسل می شوند و گاه با توسل به روش های گزینشی و انتخاب یک آیه از قرآن و به فراموشی سپردن سایر آیات، به شبهه افکنی می پردازند.

از آنجا که چنین تمام آیات مربوط به زن در قرآن مجید، در کنار یکدیگر، نشان می دهد که اسلام خدمت بزرگی به جامعه زنان و احیای شخصیت و حقوق آنها کرده است، گردآوری این آیات در یک مجموعه و ارائه تفسیر شفاف و زنده ای از آن، می تواند هم اوهام خیال بافان، هم نسبت های ناروای مغرضان و هم روش های انحرافی گزینشی ناآگاهان را بی اثر سازد.



این کار را فاضل ارجمند حجت الاسلام والمسلمین آقای سعید داودی تحت عنوان «جایگاه زن در تفسیر نمونه» انجام داده و تمام بحث هایی را که در ذیل آیات مربوط به زنان است از سراسر قرآن جمع آوری کرده و با روش بدیعی آنها را در بخش های مختلف قرار داده و به صورت منطقی عرضه کرده است.

چه خوب است آنها که می خواهند نظر اسلام را درباره جنس زن، حقوق و حرمت وی بدانند قبلاً به مطالعه این مجموعه پردازند.

اینجانب امیدوارم که این مجموعه با ارزش، پاسخ گوی بسیاری از سؤالات باشد.

رعایت امانتی که درباره عبارات تفسیر نمونه از سوی مؤلف صورت گرفته در خور تقدیر است. موفقیت ایشان و همه خوانندگان عزیز را از خداوند خواهانم.

قم - حوزه علمیه

ناصر مکارم شیرازی

آذرماه ۱۳۹۲ - صفر ۱۴۳۵

ص: ۲۵



(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً). (سوره نساء، آیه ۱)

خدای مدبر که ربوبیت آفرینش، همچون اصل آفرینش، از اوست، عالم را مانند زنجیره ای به هم پیوسته قرار داد که هر بندی از آن به اتقان عالم صنع کمک می کند و انفعال و تغییر هر یک از آنها زیان بار است.

مهم ترین بند این زنجیره، انسان با تمام ویژگی ها، قابلیت ها و قدرت تأثیرگذاری اوست. انحراف بشر از فطرت خویش و تغییر در آفرینش و طبیعت خود، سعادت

او را به خطر می اندازد، راه پیشرفتش را سد می کند و سبب نابودی او با دست

خویش می شود.

از نمونه های روشن در این مسیر، قضاوت عجولانه، ناآگاهانه و گاه ظالمانه درباره زن است. روزگاری بر این بشر گذشت که زن را خارج از نوع انسانی می دانستند و گاه با او در حدّ یک کالا - همانند سایر کالاهای منزل - رفتار می کردند.

اسلام نیز در محیطی طلوع کرد که بدترین قضاوت ها درباره زن وجود داشت و پاره ای از قبایل عرب به سبب تفکرات نادرست، از داشتن دختر متنفر بودند و نگه داشتن او را در خانواده، مایه ننگ می دانستند و گاه دختران را زنده به گور می کردند. قرآن در چنین محیطی تلاش کرد بشر را با حقیقت خلقت زن، بلکه خلقت بشر آشنا سازد و نگاه واقع گرایانه را - که ریشه در سرشت و طبیعت او دارد - عرضه کند. قرآن او را انسانی همانند مرد، قابل هدایت و رشد معنوی، و دارای حقوقی اساسی دانسته است؛ اما در این فرایند، هرگز تفاوت های جسمی و روحی زن و مرد را نادیده نگرفته و نقش همسری و مادری زن را محوری و مهم شمرده است.

قرآن کریم، در عین توجه به خرافه زدایی درباره زنان، به ویژگی های روحی

وروانی زن نگاهی واقع بینانه داشته و در این برآیند، حقوق و تکالیف هماهنگ، برای او وضع کرده است.

درخشش احکام و قوانین قرآن درباره زنان و تکریم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن ها، نه تنها برای مردم عصر بعثت، بلکه پس از آن نیز برای سایر ملل، ادیان و اقوام، مایه شگفتی بوده است.

قرن ها گذشت و زن در جوامع غیر اسلامی همچنان مورد ظلم و نگاه بدبینانه بود، تا این که در عصر صنعتی شدن غرب، نگاه به زن تغییر کرد؛ امّا چون انگیزه این نگاه، تجاری و تأمین کارگرانی ارزان برای کارخانه ها بود، نه نگاه تکریم مدارانه و جبران واقعی ظلم های گذشته، بار دیگر و البته به نوعی دیگر، زن مورد ستم مردان سودجو قرار گرفت؛ ولی این بار تبلیغات گسترده و زرق و برق جلوه های مادی، کاری کرد که زنان، به ظاهر با اختیار خویش وضع موجود را بپذیرند و با دست خود سند اسارت خویش را امضا کنند. در این میان جریان های فمینیستی شکل گرفت. در هیاهوی تبلیغات و تئوری های جدید سبک زندگی، خانواده ها از هم پاشید و زنان، ابزاری برای تبلیغ کالاهای تجاری و وسیله ای برای کامروایی ها و هوس رانی های مردان بی مسئولیت شدند.

تلاش شد که روح زن بودن و عشق مادری از زنان سلب شود و در پی آن، نفرت از فرزندآوری به وجود آید و رشد منفی جمعیت شکل گیرد. زنان به جای حضور مؤثر در خانواده، ابزار دست تاجران و سودجویان شدند و اندام ربایی از آنان مقصود اصلی هوس بازان گردید.

همه این آسیب ها، محصول انحراف جامعه غربی از فطرت انسانی و سرشت طبیعی خلقت زنان، بلکه مردان بود. روشن است که راه علاج بیماری جدید، بازگشت به هدف تعریف شده ای است که خالق انسان برای انسان به طور عام، و زن و مرد به گونه خاص، تعیین کرده است.

باتأسف فراوان، در دهه های گذشته نفوذ فرهنگ غرب در جوامع اسلامی، تغییرات گسترده ای را در سبک زندگی زنان و مردان مسلمان به وجود آورد. غرب زدگان، پیشرفت های صنعتی غرب را با فرهنگ زندگی آنان پیوند زده و راه رشد و توسعه را در برهنگی زنان و بی ایمانی مردان دانسته اند که نتیجه آن، سست شدن بنیان های خانواده در جوامع اسلامی، افزایش نرخ طلاق و از هم پاشیدگی زندگی ها گردید.

ولی امروزه که صدای کارشناسان دلسوز مسائل اجتماعی حتی در غرب شنیده می شود، برای مسلمانان، بازگشت به قرآن و آموزه های اسلامی به صورت جدی مطرح شده است.

در این فضا، بازگشت به حقایق قرآن همراه با تفاسیر روان و به روز، نخستین نیاز جامعه اسلامی است.

از کتاب های ارزشمندی که در پرتو قرآن کریم به تبیین حقایق مربوط به زنان پرداخته، تفسیر نمونه، اثر گران سنگ آیت الله العظمی مکارم شیرازی - مدّ ظلّه - و همکاران ایشان است. این تفسیر ارزشمند که در حال و هوای انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن و در عصر خیزش های اسلامی در جوامع مسلمان نوشته شده، به گونه ای روشن به تحلیل مسائل مربوط به زنان پرداخته، تبیین فلسفه های احکام و تفاوت های حقوقی زن و مرد را نیز مورد توجه قرار داده و به تناسب موضوع، شبهات مطرح درباره مسائل زنان را پاسخ گفته است. از این رو، انتخاب تمامی مباحث مربوط به زنان از این تفسیر و عرضه موضوعی و هدفمند آن به جامعه اسلامی رسالتی مهم و تأثیرگذار است، که اینجانب تلاش کرده ام برای خدمت به قرآن کریم و جامعه دینی به این کار اقدام کنم.

### شیوه تحقیق و تنظیم

۱. محتوای این کتاب به صورت تفسیر موضوعی - ترتیبی تنظیم شده است؛ بدین صورت که موضوع زن، همراه با بخش ها و فصل های مرتبط آن، در تفسیر نمونه جستجو شده، سپس هر یک از موضوعات هفت گانه (که خواهد آمد) با ریز

موضوعاتش به ترتیب سوره ها مرتب گردیده است. مثلاً در موضوع «زنان نمونه»، از ابتدای قرآن به ترتیب سوره ها و آیات، جستجو شده و تفسیر و نکته های آن از تفسیر نمونه استخراج گردیده و کنار هم قرار گرفته است؛ لذا در عین حال که به صورت موضوعی تحقیق شده، به ترتیب سوره ها و آیات، چیده شده است.

برای تحقق این هدف، تلاش فراوانی شده و بارها مطالب آن و نحوه تنظیم و چینش آن مورد بازبینی قرار گرفته تا هر کدام در بخش مربوط به خود قرار گیرد.

۲. تلاش ها بر این بوده که همه آیات مربوط به حوزه زنان، در موضوعات

هفت گانه مورد توجه قرار گیرد، مگر موارد نادری که ذیل آیه، نکته خاصی نداشته و مشابه آن در سایر آیات آمده است؛ ولی از سوی دیگر، اگر در آیاتی که مربوط به زنان نبوده، نکته ای درباره آنان آمده، آن نکته نیز نقل شده است.

۳. در ابتدای هر موضوع، آیات مرتبط، همراه با ترجمه نقل شده، سپس تفسیر مربوط به آن آیات آمده، آنگاه هر نکته ای که درباره موضوع زن بوده، انتخاب و نقل شده است و اگر در مجموع نکته های ذیل آیات، یک یا دو نکته مربوط به بحث بوده، فقط همان نکته ها آمده است، ولی در تفسیر آیات، برای تبیین آیه مربوط به حوزه زنان، گاه تفسیر آیات قبل و بعد نیز نقل شده است.

۴. در این نقل و تنظیم، تلاش بر این بوده که متن تفسیر نمونه بدون تغییر آورده شود، مگر در مواردی خاص که برای ارتباط با موضوع، نیاز به تغییر کلمات و یا جمله هایی بوده، که البته به قدر ضرورت اکتفا شده است. یادآوری می شود که در این کتاب، از تفسیر نمونه با آخرین ویرایش استفاده شده است.

۵. قبل از طرح هر آیه و یا مجموعه آیات، عنوان مناسب توسط اینجانب انتخاب شده، تا سمت و سوی بحث را نشان دهد و این به جز عناوین و تیتراهایی است که در خود تفسیر نمونه و یا تحت عنوان نکته ها آمده است.

۶. گاه بحث های ذیل آیات به چند موضوع از حوزه زنان مربوط بوده است؛ در چنین صورتی تلاش شده که این مباحث ذیل بخش های مرتبط تر قرار گیرد و اگر قابلیت قرار گرفتن در بخش های مختلف بوده، مطالب آن در ذیل موضوعات مناسب آمده است؛ از این رو، گاه مجموع نکته هایی که تفسیر نمونه در ذیل یک و یا چند آیه آورده، به تفکیک در چند جای این کتاب قرار گرفته است.

۷. مجموعه مباحث حوزه زنان در قرآن کریم و به تبع آن در تفسیر نمونه مورد دقت قرار گرفته و با ترتیب منطقی، در هفت بخش کلی تنظیم شده است:

در بخش اول، سرگذشت غم بار زنان در جاهلیت و دیگر اقوام بررسی شده، چراکه تا وضعیت گذشته زنان مورد توجه قرار نگیرد، نمی توان خدمت بزرگ قرآن را به این صنف به درستی درک کرد.

در بخش دوم، تلاش اسلام برای احیای جایگاه زن مورد توجه قرار گرفته، که در سه فصل تنظیم شده است: در فصل اول، زن به عنوان یک صنف در برابر مرد دیده

شده است؛ در این قسمت ابتدا در گفتار اول، از جایگاه انسانی زن در قرآن بحث شده، تاروشن گردد که قرآن زن را همانند مرد، انسان، و ریشه آفرینش هر دو را واحد می‌شمرد و نوع انسانی را تشکیل یافته از دو صنف زن و مرد می‌داند. واضح است که این بحث، نقش کلیدی و اساسی در نوع قضاوت‌های بعدی درباره زنان دارد.

آنگاه در گفتار دوم، به جایگاه معنوی و هدایت‌پذیری زن در قرآن پرداخته شده، تا روشن شود که قرآن زن را همانند مرد، هدایت‌پذیر، جایگاه معنوی هر دو را یکسان و راه رسیدن به قرب الهی را برای هر دو، ایمان، عمل صالح و تقوا می‌داند و هرگز زن را به دلیل زن بودن، از این توفیق محروم ندانسته است.

در گفتار سوم، جایگاه حقوقی زن و مرد بررسی شده است. در این گفتار که بحث مهمی به شمار می‌آید، به این نکته پرداخته شده که زن و مرد هر چند از نظر انسانی و معنوی یکسان‌اند؛ ولی با توجه به تفاوت‌های جسمی و روحی این دو صنف، نمی‌توان انتظار داشت که تکالیف و حقوق آنان نیز یکسان باشد؛ زن و مرد در عین اشتراک در «هویت انسانی»، تفاوت‌های عمیق روحی و روانی دارند که در مسیر «نظام احسن» امری ضروری است. طبیعی است که این تفاوت‌ها، مسئولیت‌های آنان را نیز متفاوت می‌سازد، و تفاوت‌های حقوقی زن و مرد نیز از تفاوت مسئولیت‌های آنان ناشی می‌شود. اما در عین حال، زن و مرد حقوق برابر نیز دارند که به آن‌ها نیز پرداخته شده است. از این رو، این قسمت، نخست حقوق برابر زن و مرد، آنگاه حقوق متفاوت آن‌ها را در قرآن بررسی می‌کند.

در گفتار چهارم، جایگاه اجتماعی زن در قرآن و شرکت او در مسئله‌ای مانند بیعت با رهبران دینی مورد بررسی قرار گرفته است.

در فصل دوم این بخش، زن در لباس همسر دیده شده و پاسخ این سؤال بیان گردیده که زن به عنوان همسر و زوجه، دارای چه حقوق و مسئولیت‌هایی است و قرآن آن‌ها را چگونه ترسیم می‌کند؟

در این قسمت به مسئولیت‌ها و وظایفی نیز که مردان در برابر همسران خود دارند پرداخته شده است. البته مسئله طلاق زنان و احکامی که بر آن مترتب است، در این فصل نیامده، بلکه در بخش سوم (احکام مربوط به زنان)، مطرح شده است. در واقع در این فصل، احکام و حقوقی که زن به هنگام همسری دارد، مورد توجه است

و مباحث مربوط به طلاق و احکامی همچون عدّه طلاق و عدّه وفات و مانند آن، در احکام زنان آمده است.

در فصل سوم، زن در قامت مادر، حقوق و مسئولیت هایش بررسی شده است، البته غالباً قرآن، مادر و پدر (والدین) را در کنار هم مورد توجه قرار داده، لذا به تبع بحث از مادر، بحث های مربوط به پدر - در آیات مشترک - آمده است.

بخش سوم از بخش های هفت گانه، به احکام زنان (نوع زن) می پردازد؛ همچنین احکامی که در ارتباط مردان با زنان مطرح است در این بخش آورده شده است. البته همان گونه که اشاره شد، احکام و مسئولیت های زن در برابر شوهرش در فصل دوم از بخش دوم مورد بحث قرار گرفته است.

در بخش چهارم، به زنان نمونه در قرآن می پردازیم؛ زنانی که به سبب ایمان قوی، عمل صالح و حمایت از حق، ستایش شده اند؛ برخی از این زنان همانند همسر فرعون و مریم، دختر عمران، به قدری رشد معنوی داشته اند که قرآن آن ها را به عنوان الگو و سرمشقی برای همه مؤمنان معرفی کرده است.

بخش پنجم، به زنان ناشایست و نکوهیده در قرآن می پردازد. زنانی که به سبب کفر و نافرمانی دستورات الهی و مخالفت با پیامبران خداموردنکوهش قرار گرفته اند.

بخش ششم، داستان هایی از زنان را که در قرآن آمده، در بر دارد. آنان که نه در مرتبه اعلاای ایمان قرار داشتند که جزء زنان نمونه باشند و نه از زنان ناشایست و نکوهیده به شمار آمده اند، ولی ماجرای زندگی آنان و فراز و فرود حیاتشان عبرت آموز بوده و مورد توجه قرآن قرار گرفته است، همانند ملکه سبأ.

بخش هفتم و پایانی کتاب، به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن اختصاص یافته است. در این بخش، داستان ها و احکام مربوط به آن ها، و سفارش هایی که قرآن به آنان کرده، گردآوری شده است. البته طبیعی است که در این بخش به نحوه ارتباط پیامبر صلی الله علیه و آله با همسرانش و احکام ویژه ای که در این باره نازل شده نیز پرداخته شود.

بنابراین، بخش های این کتاب این گونه تنظیم شده اند:

بخش اول: سرگذشت غم بار زنان

فصل اول: زن در جاهلیت

فصل دوم: زن در دیگر اقوام



بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن

فصل اول: زن در برابر مرد

گفتار اول: جایگاه انسانی زن در قرآن

گفتار دوم: جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن

گفتار سوم: جایگاه حقوقی زن در قرآن

گفتار چهارم: جایگاه اجتماعی زن در قرآن

فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت ها)

فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت ها)

بخش سوم: احکام زنان

بخش چهارم: زنان نمونه

بخش پنجم: زنان ناشایست

بخش ششم: داستان هایی از زنان

بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (احکام و حکایت هایی درباره آن ها و سفارش های خداوند به آنان)

\*\*\*

در پایان لازم می دانم از فرزندان عزیزم، دانش پژوهان ارجمند، آقایان عبدالوحید و علیرضا داودی سپاسگزاری کنم که تمام تفسیر نمونه را - با تقسیم مجلدات آن میان خود - بررسی و مسائل مربوط به زنان را علامت گذاری کردند و در اختیار من قرار دادند، تا راه برای نمایه گذاری و فصل بندی هموار گردد.

توفیقات روزافزون این عزیزان را از خدای بزرگ مسئلت دارم. انّه ولیّ التوفیق.

حوزه علمیه قم - سعید داودی

۱۳۹۲ / ۷ / ۳

ص: ۳۳



بخش اول: سرگذشت غمبار زنان

اشاره

ص: ۳۵



## فصل اول: زن در جاهلیت

اشاره

ص: ۳۷



(وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ \* وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ \* يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَّا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ \* لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

آنها (در پندار خود)، برای خداوند دخترانی قرار می دهند؛ - منزه است (از اینکه فرزندی داشته باشد) - در حالی که برای خودشان، آنچه را دوست دارند قائل می شوند؛ \* و هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود؛ و به شدت خشمگین می گردد. \* به خاطر بشارت بدی که به او داده شده، از قوم و قبیله خود پنهان می شود؛ (ونمی داند) آیا آن (دختر) را با قبول ننگ نگه دارد، یا (زننده) در خاک پنهانش کند؟! آگاه باشید که بد حکم می کنند! \* صفات زشت برای کسانی است که به سرای آخرت ایمان نمی آورند؛ و بهترین صفات برای خداست؛ و او توانا و حکیم است.

(سوره نحل، آیات ۵۷-۶۰)

### تفسیر: آنجا که تولد دختر ننگ بود

از آنجا که در آیات گذشته بحث هایی مستدل درباره نفی شرک و بت پرستی آمده بود، این آیات به بخشی از بدعت های شوم و عادت های زشت مشرکان می پردازد تا دلیل دیگری باشد برای محکوم ساختن شرک و بت پرستی. در همین رابطه به این بدعت ها و عادات شوم اشاره می کند.

بدعت شوم دیگر آنها این بود که برای خداوندی که از هر گونه آرایش جسمانی

پاک است، دخترانی قائل می شدند. آیه می گوید: «آنان (در پندار خود) برای خداوند دختران قرار می دهند. منزّه است» (وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ).

«ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قائل می شوند» (وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ).

یعنی هرگز حاضر نیستند همین دختران را که برای خدا قائل شده اند برای خود نیز قائل شوند. واصلاً دختر برای آنها عیب و ننگ و مایه سرشکستگی و بدبختی محسوب می شد.

آیه بعد برای تکمیل این مطلب اشاره به یکی دیگر از عادت زشت و شوم آنها می کند، می گوید: «در حالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند خدا دختر نصیب تو شده، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود» (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا).

«وبه شدت خشمگین می گردد» (وَ هُوَ كَظِيمٌ). (۱)

کار به همین جا پایان نمی گیرد او برای نجات از این ننگ و عار که به پندار نادرستش دامنش را گرفته «از قوم و قبیله خود به خاطر بشارت بدی که به او داده شده است متواری می گردد» (يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ).

باز هم موضوع خاتمه نمی یابد بلکه دائماً در این فکر غوطه ور است که «آیا او را با قبول ننگ نگه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟» (أَيُّمَسِكَ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ).

در پایان آیه این حکم ظالمانه و شقاوت آمیز غیرانسانی را با صراحت هرچه بیشتر محکوم کرده می گوید: «آگاه باشید که بد حکم می کنند» (أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ).

سرانجام ریشه این همه آلودگی ها و بدبختی ها را چنین معرفی می کند: اینها زاییده عدم ایمان به آخرت است و «برای کسانی که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است» (لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السُّوءِ).

«اما برای خداوند صفات عالی است» (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ).

«او قدرتمند و حکیم است» (وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

وبه همان نسبت که انسان به این خداوند بزرگ و عزیز و حکیم نزدیک می شود،



شعاع نیرومندی از صفات عالیش، از علم و قدرت و حکمتش، در جان او پرتوافکن می گردد و از خرافات و زشتکاری ها و بدعت های شوم فاصله می گیرد. اما هر قدر از او دور می گردد، به همان نسبت در ظلمات جهل و ضعف و زبونی و عادات زشت و شوم گرفتار می شود.

فراموش کردن خدا و نیز فراموش کردن دادگاه عدل او، انگیزه همه پستی ها، زشتی ها، انحرافات و خرافات است، و یادآوری این دو اصل اصیل، منبع اصلی احساس مسؤولیت و مبارزه با جهل و خرافات و عامل توانایی و دانایی است.

## نکته ها

### ۱. چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟

در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که مشرکان عرب، فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، یا بدون ذکر انتساب به خداوند آنها را از جنس زن می دانستند. در سوره زحرف، آیه ۱۹ می خوانیم: (وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا) «فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختر می پنداشتند».

و در سوره اسراء آیه ۴۰ می فرماید: (أَفَأَصْفِيكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا) «آیا خداوند به شما پسرانی داده و از فرشتگان، دخترانی انتخاب کرده است».

این پندار ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده بود. و نیز ممکن است به خاطر این بوده که فرشتگان از نظرها مستورند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت. لذا به گفته برخی اینکه عرب، «شمس» (خورشید) را مؤنث مجازی و «قمر» (ماه) را مذکر مجازی می گوید به این جهت است که قرص آفتاب در میان نور خیره کننده اش آن چنان پوشیده است که نگاه کردن به آن آسان نیست در حالی که قرص ماه کاملاً نمایان است.

این احتمال نیز وجود دارد که لطافت وجود فرشتگان سبب این توهم شده بود چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیف تری دارد.

به هر حال این یک خرافه و پندار غلط است که متأسفانه هنوز رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می شود و حتی در ادبیات زبان های مختلف نیز وجود دارد.

از جمله اینکه وقتی یک زن خوب را می خواهند توصیف کنند فرشته اش

می گویند و عکس‌هایی که از فرشتگان ارائه می دهند غالباً به صورت زن است. در حالی که فرشتگان اصولاً جسم مادی ندارند که مردوزن و مذکر و مؤنث داشته باشند.

## ۲. چرا عرب جاهلی دختران را زنده به گور می کرد؟

این واقعاً وحشت آور است که انسان آن قدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که به کشتن انسان، آن هم در زشت ترین صورتش افتخار و مباهات نماید. انسانی که پاره تن خود اوست، انسانی که بی دفاع وضعیف است، او را با دست خویش زنده به خاک بسپارد.

این یک امر ساده نیست که انسان - هر چند نیمه وحشی - دست به چنین جنایت وحشتناکی بزند؛ قطعاً دارای ریشه های اجتماعی و روانی و اقتصادی بوده است.

مورخان می گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد. گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند. پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند ولی برخی از دختران اسیر با مردانی از گروه فاتح ازدواج کرده بودند. آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز به قبیله خود بازنگردند. این امر بر پدران آن دختران سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آنان گردید، تا آنجا که برخی سوگند یاد کردند که هرگاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا به دست دشمن نیفتند.

ملاحظه می کنید که وحشتناک ترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می گرفت و سرانجام این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع گردید، و مسأله «وئاد» (زنده به گور کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیت شد و همان است که قرآن به شدت آن را محکوم ساخته، می گوید: (وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) «در قیامت درباره دختران زنده به گور شده سؤال می شود - که به چه گناهی کشته شدند؟» (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که تولیدکننده بودن پسران و مصرف کننده بودن

ص: ۴۲

دختران، در آن جوامع نیز به این جنایت کمک کرده باشد، زیرا پسر برایشان سرمایه بزرگی محسوب می شد که در غارتگری ها و نگهداری شتران و مانند آن از وجودش استفاده می کردند، در حالی که دختران چنین نبودند.

از سوی دیگر، وجود جنگ ها و نزاع های دائمی قبیله‌گی میان آنها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می خورد و تا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که تولد پسر، مایه مباهات بود و تولد دختر، مایه ناراحتی ورنج یک خانواده.

این امر تا آنجا رسید که به گفته برخی از مفسران به محض اینکه حالت وضع حمل به زن دست می داد، شوهرش از خانه متواری می شد مبادا دختری بیاورد و او در خانه باشد. سپس اگر به او خبر می دادند مولود پسر است، با خوشحالی و هیجان وصف ناپذیری به خانه بازمی گشت، اما وای اگر به او خبر می دادند که نوزاد دختر است، آتش خشم و اندوه جان او را در بر می گرفت. (۱)

داستان «وئاد» پر از حوادث بسیار دردناک و چندش آور است.

از جمله نقل کرده اند: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد اسلام آورد، اسلامی راستین. روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و پرسید: اگر گناه بزرگی کرده باشم، آیا توبه من پذیرفته می شود؟ حضرت فرمود: خداوند توبه پذیر و مهربان است. عرض کرد ای رسول خدا، گناه من بسیار بزرگ است. فرمود: وای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگ تر است.

عرض کرد: اکنون که چنین می گویی بدان که من در جاهلیت به سفر دوری رفته بودم در حالی که همسرم باردار بود. پس از چهار سال باز گشتم، همسرم به استقبال آمد، نگاه کردم دخترکی در خانه دیدم پرسیدم این دختر کیست؟ گفت: دختر یکی از همسایگان است.

من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خود می رود اما با تعجب دیدم نرفت، غافل از اینکه او دختر من است و مادرش این واقعیت را مکتوم می دارد مبادا به دست من کشته شود.

ص: ۴۳

سرانجام گفتیم: راستش را بگو این دختر کیست؟ گفت: به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی باردار بودم، این نتیجه همان حمل است و دختر تو است.

آن شب را با کمال ناراحتی خوابیدم. گاه به خواب می رفتم و گاه بیدار می شدم. صبح نزدیک شد. از بستر برخاستم و کنار بستر دخترک رفتم در کنار مادرش به خواب رفته بود. او را بیرون کشیدم و بیدارش کردم و گفتم همراه من به نخلستان بیا.

او به دنبال من حرکت می کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم. من شروع به کندن حفره ای کردم و او به من کمک می کرد خاک را بیرون آوردم. هنگامی که حفره تمام شد من زیر بغل او را گرفتم و در وسط حفره افکندم....

در این هنگام هر دو چشم پیامبر صلی الله علیه و آله پر از اشک شد... سپس دست چپم را به کتف او گذاشتم که بیرون نیاید و با دست راست خاک بر او می افشاندم. او پیوسته دست و پا می زد و مظلومانه فریاد می کشید پدر جان، با من چه می کنی؟ در این هنگام مقداری خاک به روی ریش های من ریخت او دستش را دراز کرد و خاک را از صورت من پاک نمود، ولی من همچنان قساوت‌مندانه خاک به روی او می ریختم تا آخرین ناله هایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد.

در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که بسیار ناراحت و پریشان بود و اشک ها را از چشم پاک می کرد فرمود: اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته، لازم بود هر چه زودتر از تو انتقام بگیرد. (۱)

و نیز در حالات قیس بن عاصم که از اشراف و رؤسای قبیله بنی تمیم در جاهلیت بود و پس از ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد می خوانیم: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا شاید بار گناه سنگینی را که بر دوش می کشید سبک کند.

عرض کرد: در گذشته گروهی از پدران بر اثر جهل و بی خبری دختران بیگناه خود را زنده به گور کردند. من نیز دوازده دختر نصیبم شد که همه را به این سرنوشت شوم مبتلا ساختم.

هنگامی که همسرم سیزدهمین دخترم را مخفیانه به دنیا آورد و چنین وانمود کرد که نوزادش مرده به دنیا آمده، اما در پنهانی او را نزد اقوام خود فرستاده بود، موقتاً

ص: ۴۴

فکرم از ناحیه این نوزاد راحت شد. اما بعد که از ماجرا آگاه شدم، او را با خود به نقطه ای بردم و به تضرع و التماس و گریه او اعتنا نکرده و زنده به گورش ساختم.

پیامبر صلی الله علیه و آله از شنیدن این ماجرا سخت ناراحت شد و در حالی که اشک می ریخت فرمود: «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ؛ کسی که رحم نکند به او رحم نخواهد شد». سپس رو به سوی قیس کرد و گفت: روز بدی در پیش داری. قیس گفت: چه کنم تا بار گناهم سبک شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به تعداد دخترانی که کشته ای بندگانی آزاد کن (شاید بار گناهت سبک شود). (۱)

و نیز در حالات صعصعه بن ناجیه (جدّ فرزددق، شاعر معروف) که انسان آزاده و شریفی بود می خوانیم: در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می کرد تا آنجا که ۳۶۰ دختر را از پدرانشان خرید و از مرگ نجات داد و حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او داشت، مرکب سواری خود و دو شتر به پدر آن دختر داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است.

فرزدق به این کار نیای خود افتخار کرده می گفت:

وَ مِنَّا الَّذِي مَنَعَ الْوَأْدَاتِ فَأَحْيَا الْوَيْدَ فَلَمْ تُوَأَّدْ:

«از دودمان ما کسی را سراغ داریم که جلوی زنده به گور کردن دختران را گرفت - آنها را زنده کرد تا در خاک دفن نشوند» (۲) (ر.ک: ج ۱۱، ص ۲۹۳-۳۰۲).

## ناخشنودی از دختر

### اشاره

(وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكُذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ \* تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

و آنها برای خدا چیزهایی [دخترانی] قرار می دهند که خودشان از آن کراهت دارند؛ با این

ص: ۴۵

۱- جاهلیت و اسلام، ص ۶۳۲.

۲- قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۵.

حال زبانشان به دروغ می گوید که برای آنها پاداش نیک است! بی تردید برای آنان آتش است؛ و آنها از پیشگامان (دوزخ) اند. \* به خدا سوگند، به سوی امت های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم؛ اما شیطان اعمال آنها را در نظرشان آراست؛ و امروز او ولیّ و سرپرستان است؛ و (در سرای آخرت) مجازات دردناکی برای آنهاست!

(سوره نحل، آیات ۶۲ و ۶۳)

### تفسیر

بار دیگر با بیان تازه ای، بدعت های زشت و خرافاتی را که عرب های جاهلی داشتند (در زمینه تنفّر از فرزندان دختر و اعتقاد به اینکه فرشتگان دختران خدایند) محکوم کرده می گوید: «آنان برای خدا چیزهایی قرار می دهند که خود از آن کراهت دارند [فرزندان دختر]» (وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ).

این تناقض عجیبی است و همان گونه که در سوره نجم آیه ۲۲ آمده است: «این یک تقسیم ناهنجار است». اگر فرشتگان دختران خدایند، پس معلوم می شود دختر چیز خوبی است، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می شوید؟ و اگر بد است چرا برای خدا قائل هستید؟

«با این حال زبانشان به دروغ می گوید که سرانجام نیکی دارند» (وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى).

با کدام عمل، انتظار چنین پاداشی دارند؟ با زنده به گور کردن دختران معصوم و بیگناه و بی دفاع؟ یا با تهمت و افترا به ساحت مقدّس پروردگار؟ با کدامین عمل؟

کلمه «حُسنی» که مؤنث «احسن» و به معنی نیکوتر یا نیکوترین است، در اینجا به معنی بهترین پاداش ها یا بهترین عاقبت هاست که این قوم مغرور گمراه با همه جنایاتشان برای خود قائل بودند.

در این صورت این پرسش پیش می آید که با اینکه عرب جاهلی به معاد عقیده نداشت، چگونه چنین سخنی را می گفتند؟

ولی باید توجه داشت که همه آنها منکر معاد به طور مطلق نبودند، بلکه معاد جسمانی را نفی می کردند و از اینکه انسان بار دیگر به حیات مادی بازگردد تعجّب داشتند. به علاوه این تعبیر ممکن است به صورت قضیه شرطیه بوده باشد. یعنی آنها

می گفتند: «اگر جهان دیگری هم در کار باشد ما در آنجا بهترین پاداش را

خواهیم داشت». و همین گونه است طرز تفکر بسیاری از جباران و منحرفان لجوج که در عین دوری از خدا خود را از همه نزدیک تر به خدا می دانند و ادعاهای پوچ و مسخره ای دارند.

این احتمال را نیز برخی از مفسران داده اند که منظور از «حُسنی» همان «نعمت حسنی» یعنی پسران است، زیرا دختران را شوم و بد می دانستند ولی پسران را خوب و نعمت عالی.

اما تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد. لذا بلافاصله می گوید: «ناچار برای آنها آتش دوزخ است» (لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ).

یعنی نه تنها عاقبت نیکی ندارند بلکه پایان کارشان جز آتش دوزخ نیست.

«و آنان از پیشگامان (دوزخ) اند» (وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ).

«مُفْرَط» از ماده «فَرَط» (بر وزن فقط) به معنی پیشگام و متقدم است.

و از آنجا که ممکن است، بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سؤال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگر گوشه خود را با آن قساوت، زنده به زیر خاک ها بفرستد، مگر چنین چیزی امکان پذیر است؟ در آیه بعد گویی به پاسخ این پرسش پرداخته می گوید: «به خدا سوگند، به سوی امت های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم، اما شیطان اعمالشان را در نظرشان آراست» (تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

آری، شیطان چنان در وسوسه های خود مهارت دارد که زشت ترین و بدترین جنایات را گاه در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد، همان گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آن را به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله، مدح و تمجید می کرد و می گفت: من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک ها می فرستم تا فردا در جنگ به دست دشمن نیفتد.

جایی که ننگین ترین اعمال در زیر فریبنده ترین ماسک ها بر اثر تزئین و وسوسه شیطان امکان پذیر باشد، حال بقیه کارها روشن است (ر.ک: جلد ۱۱، ص ۳۰۶-۳۱۲).

اشاره

(وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا)

و فرزندانتان را از ترس فقر، به قتل نرسانید؛ ما آنها و شما را روزی می دهیم؛ به یقین کشتن آنها گناه بزرگی است! (سوره اسراء، آیه ۳۱)

تفسیر

در این آیه به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع ترین گناهان بود اشاره کرده می گوید: «فرزندانتان را از ترس فقر نکشید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ).

روزی آنها بر شما نیست، «ما آنان و شما را روزی می دهیم» (نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ).

«چرا که قتل آنها گناه بزرگی است» (وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که وضع اقتصادی عرب جاهلی به قدری سخت و رنج آور بوده که گاهی حتی فرزندان دلبنده خود را به خاطر عدم توانایی در تأمین نیازهای آنها می کشتند.

در اینکه عرب جاهلی فقط دختران را به زیر خاک پنهان می کرد، یا پسران را نیز از ترس فقر می کشت، در میان مفسران گفت و گوست:

بعضی معتقدند که اینها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می دادند. یکی اینکه مبادا در آینده در جنگ ها به اسارت دشمنان در آیند، نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد، دیگر اینکه فشار فقر و عدم توانایی در تأمین هزینه زندگی آنها سبب قتلشان می شد چرا که دختر در آن جامعه تولیدکننده نبود بلکه غالباً مصرف کننده محسوب می شد.

درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می نگریست و حاضر به از دست دادن آنها نبود.

برخی دیگر عقیده دارند که آنها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت، و نوعی

دیگر از ترس فقر صورت می گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی کرد.





ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته (قَتَلَهُمْ) می تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد.

اما اینکه گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه ای محسوب می شدند کاملاً صحیح است، اما این در صورتی است که توانایی بر هزینه آنها در کوتاه مدت داشته باشند، در حالی که گاهی آن قدر در فشار بودند که حتی توانایی بر اداره زندگی آنها در کوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد).

به هر حال این یک توهم بیش نبود که روزی دهنده فرزندان، پدر و مادرند. خداوند اعلام می کند که این پندار شیطانی را از سر به در کنند و به تلاش هر چه بیشتر برخیزند، خدا هم کمک نموده زندگی آنها را اداره می کند.

قابل توجه اینکه ما از این جنایت زشت و ننگین وحشت می کنیم در حالی که همین جنایت به شکل دیگری در عصر ما، حتی در به اصطلاح مترقی ترین جوامع، انجام می گیرد و آن، اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع، به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی است. (۱)

جمله «حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ» نیز اشاره لطیفی به نفی این پندار شیطانی است. در واقع می گوید این تنها یک ترس است که شما را به این خیانت بزرگ تشویق می کند، نه یک واقعیت.

ضمناً باید توجه داشت که جمله «كَانَ خَطَاً كَبِيراً» با توجه به اینکه «كان» فعل ماضی است، اشاره و تأکید بر این موضوع است که قتل فرزندان، گناهی است بزرگ که از دیرباز در میان انسان ها شناخته شده و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد لذا مخصوص به عصر وزمانی نیست (ر.ک: ج ۱۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۱).

### خشم و اندوه از شنیدن تولد دختر

#### اشاره

(وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ \* أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ \* وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ

ص: ۴۹

۱- برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه ۱۵۱ سوره انعام مراجعه فرمایید.

مُسَوِّدًا وَهُوَ كَبِيمٌ \* أَوْ مَنْ يُنَشِّؤُا فِي الْحَلِيَّةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ \* وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاءً أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ)

آنها برای او از میان بندگانش جزئی قرار دادند (وملائکه را دختران خدا خواندند)؛ انسان ناسپاسی آشکار است \* آیا از میان مخلوقاتش دختران را (برای خود) انتخاب کرده و پسران را مخصوص شما ساخته است؟! \* در حالی که هرگاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده [به تولد دختر] بشارت دهند، صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و خشمگین می گردد. \* آیا کسی را که در میان زینت ها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟! \* و آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند؛ آیا هنگام آفرینش آنها حضور داشته اند؟! گواهی آنان نوشته می شود و (از آن) بازخواست خواهند شد.

(سوره زحرف، آیات ۱۵-۱۹)

### تفسیر: چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟

بعد از تحکیم پایه های توحید از طریق برشمردن نشانه های خداوند در نظام هستی و نعمت ها و مواهب او، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته، نخست به سراغ یکی از شاخه های آن یعنی پرستش فرشتگان می رود می فرماید: «آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند» (وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا).

فرشتگان را دختران خدا و معبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت.

تعبیر «جزء» هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند، زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می شود و با هم ترکیب می گردد، و هسته بندی فرزند از آن آغاز می شود.

و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنهاست، چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می کردند.

این تعبیر در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است، چرا که اگر فرشتگان، فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که خداوند جزء داشته باشد و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خداست، در حالی که دلایل عقلی و نقلی گواه بر بساطت واحدیت وجود اوست چرا که جزء، مخصوص به موجودات امکانیه است.

سپس می افزاید: «انسان کفران کننده آشکاری است» (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ).

این همه نعمت های الهی سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج بخش آن در آیات پیشین گذشت، با این حال به جای اینکه سر بر آستان خالق و ولینعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته، به سراغ مخلوقاتش می رود.

در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهبتیات و مسلمات خود آنها استفاده می کند چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می دادند و اصولاً دختر رانگک خود می شمردند. می فرماید: «آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما برگزیده است؟» (أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ).

به پندار شما مقام دختر پایین تر است، چگونه خود را بر خدا ترجیح می دهید و سهم او را دختر و سهم خود را پسر می پندارید؟

درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزش های والای انسانی یکسانند، ولی گاه استدلال به ذهبتیات مخاطب، تأثیری در فکر او می گذارد که وادار به تجدید نظر می شود.

باز، همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده، می گوید: «در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمان شبیه قرار داده بشارت دهند، صورتش سیاه و خشمگین می شود» (وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ).

منظور از «بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا» همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می دانستند و در عین حال معبود خود قرار می دادند و شبیه و مانند او.

واژه «كَظِيمٌ» از ماده «كَظَمَ» (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است و به معنی بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می رود.

این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد

تولّد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می شدند، در عین حال فرشتگان را دختران خدا می دانستند.

باز در ادامه این سخن می افزاید: «آیا کسی را که در لابه لای زینت ها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید و پسران را فرزند خود)؟» (أَوْ مَنْ يُنَشَّوْا فِي الْحَلِيَّةِ وَ هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ). (۱)

در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می شود واز جنبه عاطفی آنان سرچشمه می گیرد مورد بحث قرار داده، نخست علاقه شدید آنها به زینت آلات و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جرّ و بحث به خاطر حیا و شرم.

بدون شك زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند و نیز بدون شك علاقه به زینت در حدّ اعتدال عیبی برای زنان محسوب نمی شود، بلکه در اسلام روی آن تأکید شده؛ منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری عادت به تزئین افراطی دارند، گویی در میان زینت به وجود می آیند و پرورش می یابند.

و نیز بدون شك در میان زنان افرادی پیدا می شوند که از نظر قدرت منطقی و بیان بسیار قوی هستند، ولی نمی توان انکار کرد که اکثریت آنها به خاطر شرم و حیا در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال، قدرت کمتری دارند.

هدف بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا می پندارید و پسران را از آن خود می شمردید؟

در آخرین آیه مورد بحث مطلب را باصراحت بیشتری مطرح کرده، می فرماید: «آنها فرشتگان را که بندگان خداوند رحمانند مؤنث پنداشتند» و دختران خدا معرفی کردند (وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا).

آری، آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند و تسلیم اراده اویند، چنانکه در آیات ۲۶ و ۲۷ سوره انبیاء نیز آمده است: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) «آنها [ فرشتگان ] بندگان شایسته اویند - هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می کنند».

ص: ۵۲

---

۱- «يُنَشَّوْا» از مادّه «نَشَأَ» به معنی ایجاد چیزی است و در اینجا به معنی تربیت شدن و پرورش یافتن است. «حَلِيَّة» به معنی زینت و «خِصَام» بحث و مجادله و کشمکش بر سر چیزی است.

باید توجه داشت «عباد» هم جمع مذکر است و هم به موجوداتی که خارج از مذکر و مؤنث باشند، مانند فرشتگان، اطلاق می شود، همان گونه که در مورد خداوند ضمیرهای مفرد مذکر به کار می رود، در حالی که مافوق همه اینهاست.

قابل توجه اینکه در این جمله «عباد» به «الرحمن» اضافه شده، این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که غالب فرشتگان، مجریان رحمت خداوند و تدبیرکنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است می باشند.

امّا چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد و چرا هم اکنون رسوبات آن در مغزهای گروهی باقی مانده تا آنجا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند، حتی وقتی به اصطلاح فرشته آزادی را مجسم می سازند در چهره زنی با قیافه و موهای فراوان ترسیم می کنند؟

این پندار ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالباً مستور بوده اند، حتی در مورد بعضی از مؤنث های مجازی در لغت عرب این معنی دیده می شود که خورشید را مؤنث مجازی می دانند و ماه را مذکر، زیرا قرص خورشید معمولاً در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست، ولی قرص ماه چنین نمی باشد.

یا اینکه لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنها را همجنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیف تری هستند بدانند. و عجب اینکه بعد از این همه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی باز هنگامی که می خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند می گویند او یک فرشته است، ولی در مورد مردان کمتر این تعبیر به کار می رود. کلمه «فرشته» نیز نامی است که برای زنان انتخاب می کنند.

سپس به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می فرماید: «آیا شاهد آفرینش آنها بوده اند و از طریق حضور خود به این امر پی برده اند؟» (أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ).

و در پایان آیه می افزاید: «گواهی آنان بر این عقیده بی اساس در نامه های اعمالشان نوشته می شود، و (از آن) بازخواست خواهند شد» (سُتَكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ).

آنچه در آیات فوق خواندیم به صورت دیگری در سوره نحل، آیات ۵۷ تا ۵۹ آمده است، و ما در آنجا بحث های مشروحی پیرامون عقاید «عرب جاهلی» در مورد مسأله «وئاد» (زننده به گور کردن دختران) و اصولاً عقیده آنها پیرامون جنس زن و نیز نقش اسلام در احیا و شخصیت و ارزش مقام زن آورده ایم (ر.ک: ج ۲۱، ص ۳۷ - ۴۲).

اشاره

(وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ)

و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سوال شود: \* به کدامین گناه کشته شدند؟! (سوره تکویر، آیات ۸ و ۹)

تفسیر

سپس به سراغ هشتمین نشانه از حوادث رستاخیز رفته می فرماید: «و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال می شود» (وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ).

«به کدامین گناه کشته شدند»؟! (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ).

«مَوْءُودَةُ» از ماده «وَأَد» (بر وزن وعد) به معنی دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده.

بعضی گفته اند، ریشه آن، به معنی ثقل و سنگینی است، و چون این دختران را در گور دفن می کنند و خاک به روی آنها می ریزند، این تعبیر درباره آنها به کار رفته است.

در بعضی از روایات در تفسیر این آیه توسعه داده شده، تا آنجا که شامل هر گونه قطع رحم، و یا قطع مودت اهل بیت علیهم السلام می شود.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود: «مَنْ قُتِلَ فِي مَوَدَّتِنَا؛ منظور کسانی است که در طریق محبت و دوستی ما کشته می شوند». (۱)

در حدیث دیگری آمده است: شاهد این سخن آیه قربی است: (قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) «بگو: من هیچ پاداشی در برابر دعوت نبوت از شما نمی طلبم جز محبت اهل بیتم». (۲)

البته ظاهر آیه همان تفسیر اول است، ولی ملاک و مفهوم آن قابل چنین توسعه ای می باشد.

ص: ۵۴

۱- و ۲. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۳۲، ح ۷ و ۱۱.

۲- تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۳۲، ح ۷ و ۱۱.

از دردناک ترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب، پدیده «وَأُد» است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده. گرچه بعضی معتقدند: این جنایت در همه قبائل عرب عمومیت نداشته، و تنها در قبیله «کنده» (یا بعضی از قبائل دیگر) بوده است، ولی مسلماً مسأله نادری نیز محسوب نمی شده، و گرنه قرآن با این تأکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی کرد. به علاوه، این کار، به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن، قابل دقت و بررسی است.

مفسران گفته اند: در جاهلیت عرب، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می رسید، همسرش حفره ای در زمین حفر می کرد و بالای آن می نشست، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می کرد، و اگر پسر بود، آن را نگاه می داشت، لذا، یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید:

سَمَيْتُهَا إِذَا وُلِدَتْ تَمُوتُ وَ الْقَبْرُ صِهْرٌ ضَامِنٌ ذَمِيْتُ

«نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد تموت (یعنی می میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است: زنده می ماند) گذاشتم! و قبر، داماد من است که او را در بر گرفته و خاموش ساخته است»! (۱)

عامل پیدایش این جنایت، امور مختلفی بوده است از جمله:

عدم ارزش زن، به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی.

مسأله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده، مخصوصاً با توجه به اینکه دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند، و در غارتگری ها شرکت نداشتند.

همچنین، این فکر که در جنگ های فراوان قبیله ای آن روز، ممکن بود دختران به اسارت در آیند، و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی اثر نبود.

این عوامل چندگانه، دست به دست هم داد، و پدیده وحشتناک «وَأُد» و زنده به گور کردن دختران را به وجود آورده بود.



با نهایت تأسف، این مسأله به اشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته، اگر عرب جاهلی بعد از تولد، نوزادان را می کشت، انسان های متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می کشند!

شرح بیشتری در این زمینه در ذیل آیه ۵۹ سوره نحل نوشتیم.

قابل توجه اینکه: قرآن مجید به قدری این مسأله را زشت و منفور شمرده، و با آن برخورد قاطع کرده است که: حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مسأله نشر نامه های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می شمرد، و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسان ها و مخصوصاً انسان های بی گناه، همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می دهد.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است اینکه: قرآن نمی گوید از قاتلین سؤال می کنند، بلکه می گوید از این کودکان معصوم سؤال می شود که گناهشان چه بوده است که چنین بیرحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، به علاوه شهادت و گواهی این مقتولین به تنهایی کافی است (ر.ک: ج ۲۶، ص ۱۸۶-۱۸۹).

\* \* \*

ص: ۵۶





زن در طول تاریخ جریان پرماجرا و دردآلودی دارد که از مهم ترین مباحث جامعه شناسی روز به شمار می رود. به طور کلی دوران زندگی زن را به دو دوره می توان تقسیم کرد:

نخست دوران ماقبل تاریخ که امروز اطلاع صحیحی از وضع زن در آن دوره در دست نیست و شاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است.

با شروع تاریخ بشر نوبت به دوره دوم رسید. در این دوره در بعضی از جوامع، زن به عنوان یک شخصیت غیر مستقل در حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی شناخته می شد. این وضع در پاره ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت. این طرز تفکر درباره زن حتی در قانون مدنی به اصطلاح مترقی فرانسه هم دیده می شود که به عنوان نمونه به چند ماده از موادی که درباره روابط مالی زوجین سخن می گوید اشاره می شود:

از ماده ۲۱۵ و ۲۱۷ استفاده می شود که زن شوهردار نمی تواند بدون اجازه و امضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد و هرگونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است (البته در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوء استفاده کرده و بدون علت موجه از اجازه دادن امتناع ورزد).

طبق ماده ۱۲۴۲ شوهر حق دارد به تنهایی در دارایی مشترک بین زن و مرد هرگونه تصرف که بخواهد بکند و اجازه زن هم لازم نیست (البته با این قید که هر معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن لازم نیست).

و از این بالاتر در ماده ۱۴۲۸ حق اداره کلیه اموال اختصاصی زن هم به مرد محول

شده است (البته با این قید که در هر گونه معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد، موافقت و امضای زن نیز لازم است).<sup>(۱)</sup>

در محیط پیدایش اسلام - یعنی حجاز - نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با زن همان معامله انسان وابسته غیر مستقل می شد. رفتار آنها به بشرهای نیمه وحشی شباهت بسیاری داشت، زیرا به وضع رسوا و ننگینی از زن بهره برداری می کردند.

زن در آن محیط آن چنان بی اراده و بی اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق صاحب خود، در معرض کرایه قرار می گرفت. محرومیت از تمدن و ابتلای به فقر، آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف «وَأُد» (زننده به گور کردن) را در مورد آنان مرتکب می شدند (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵).

ص: ۶۰

---

۱- حقوق زن در اسلام و اروپا.

بخش دوم: تلاش قرآن برای احیای جایگاه زن

اشاره

ص: ۶۱



## فصل اول: زن در برابر مرد

اشاره

ص: ۶۳





### مرحله نوین در زندگی زن

با ظهور اسلام و تعلیمات ویژه آن، زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با دو مرحله گذشته بسیار فاصله داشت؛ در این دوره زن استقلال خود را یافت و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی و انسانی برخوردار گردید. پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیات مورد بحث می خوانیم: (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ)، یعنی زن همان اندازه که در اجتماع و وظایف دشواری دارد حقوق قابل توجهی نیز داراست. اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بیند. بدین روهر دو را در یک صف قرار داده و با خطاب های (یا أَيُّهَا النَّاسُ) و (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) مخاطب ساخته است.

برنامه های تربیتی و اخلاقی و علمی را برای آنها لازم کرده است و با آیاتی مثل: (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ) (۱) وعده برخوردار شدن

از سعادت کامل به هر دو جنس داده، و با آیاتی مانند (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (۲) می گوید: هر یک از

زن و مرد می توانند با انجام دادن برنامه های اسلام و وظایف الهی، به تکامل معنوی و مادی برسند و به حیات پاکیزه و طیب که سراسر سعادت و نور است گام نهند.

اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می داند و قرآن با آیاتی نظیر (كُلُّ

ص: ۶۵

۱- سوره غافر، آیه ۴۰.

۲- سوره نحل، آیه ۹۷.

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينًا (۱) (یا) (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا) (۲) این آزادی را

برای عموم افراد اعتم از زن و مرد بیان می دارد و لذا در برنامه های مجازاتی هم می بینم در آیاتی مثل (الزَّائِيَةُ وَالزَّائِي فَاجِلِدُوهُمَا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ) (۳) و مانند آن، هر دو را به

مجازات واحدی محکوم می کند.

از طرفی چون استقلال لازمه اراده و اختیار است، اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می آورد و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته و او را مالک درآمد و سرمایه های خویش می شمارد. در آیه ۳۲ سوره نساء می خوانیم: (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ).

باتوجه به واژه «اكتساب» که برخلاف «كسب»، برای به دست آوردن مالی است

که نتیجه اش متعلق به شخص به دست آورنده است، (۴) و نیز با در نظر گرفتن قانون

کلی «النَّاسُ مُسَلِّطُونَ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ؛ همه مردم بر اموال خویش مسلطاند» (۵) به دست می آید چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذارده و بین زن و مرد تفاوتی نگذاشته است.

خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می رود و هرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده و وابسته و نیازمند به قیّم نمود (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۷).

## خلقت زن و مرد از گوهر واحد

### اشاره

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا)

ص: ۶۶

۱- سوره مدثر، آیه ۳۸.

۲- سوره فصلت، آیه ۴۶؛ سوره جاثیه، آیه ۱۵.

۳- سوره نور، آیه ۲.

۴- ر.ک: مفردات راغب. البتّه این نکته در مواردی است که واژه «كسب» و «اكتساب» در برابر هم آمده باشد.

۵- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۷۲، ح ۷؛ عوالی اللّسالی، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۹۹ و ص ۴۵۷، ح ۱۹۸؛ نهج الحق، ص ۴۹۴ و ۴۹۵

و ۵۰۴؛ و در کتاب های فقهی به آن استدلال شده است.

ای مردم! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید همان کسی که (همه) شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت. و از خدایی بپرهیزید که هرگاه چیزی از یکدیگر می خواهید، نام او را می برید و (نیز) از (قطع رابطه با) خویشاوندان (پرهیز کنید) زیرا خداوند، مراقب شماست.

(سوره نساء، آیه ۱)

### تفسیر: اکنون ببینیم منظور از «نفس واحد» کیست؟

آیا منظور از «نفس واحد» یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکر)؟

شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می رساند و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام «آدم»، پدر انسان های امروز معرفی کرده و تعبیر «بنی آدم» که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده نیز اشاره به همین است؛ و احتمال اینکه منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است.

در جمله بعد می فرماید: «همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد» (وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا).

بعضی از مفسران از این تعبیر چنین فهمیده اند که همسر آدم «حوّا» از بدن آدم آفریده شده است و پاره ای از روایات غیر معتبر را که می گوید حوّا از یکی از دنده های آدم آفریده شده، (۱) شاهد بر آن گرفته اند.

در فصل دوم از «سفر تکوین» تورات نیز به این معنی تصریح شده است. (۲)

ولی با توجه به سایر آیات قرآن هر گونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود و معلوم می شود منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (بشر) آفرید.

ص: ۶۷

---

۱- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۰ و ج ۴، ص ۳۲۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۸۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۰۰ و ج ۴۶، ص ۳۵۲ و ج ۵۶، ص ۹۳.

۲- در سفر پیدایش، باب دوم، شماره های ۲۱ و ۲۲ می خوانیم: «و خداوند خدا خوابی گران بر آدم مستولیگردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جانشش پر کرد \* و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد».

در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) «از نشانه های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما آفرید تا با آنان آرامش بیابید».

و در آیه ۷۲ سوره نحل می فرماید: (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا) «خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد».

روشن است که در این آیات می خوانیم: «همسرانتان را از شما قرار داد» معنی آن این است که از جنس شما قرار داد نه از اعضای بدن شما.

و طبق روایتی که از امام باقر علیه السلام در تفسیر عیاشی نقل شده، خلقت حوا از یکی از دنده های آدم شدیداً تکذیب شده و تصریح گردیده که حوا از باقیمانده خاک آدم آفریده شده است. (۱)

سپس در جمله بعد می فرماید: «خداوند از آدم و همسرش، مردان و زنان فراوانی به وجود آورد» (وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً).

از این تعبیر استفاده می شود که تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از طریق آدم و همسرش صورت گرفته و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است (ر.ک: ج ۳، ص ۳۱۳-۳۱۵).

### نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن ترین ملل آن زمان نیز زن شخصیتی ناچیز داشت و غالباً با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می شد، ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زننده تر و وحشتناک تری انجام می داد تا آنجا که اصلاً نسب را به مرد مربوط می دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین محسوب می کرد. چنانکه در شعر معروف جاهلی منعکس است:

بَنَوْنَا بَنُو أَبْنَانِنَا وَ بَنَاتِنَا بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ:

ص: ۶۸

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۶؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۷۹ و ج ۴، ص ۳۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۱۶ و ۲۲۰.

«فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند - و فرزندان دختران ما پسران مردان بیگانه اند».

این را نیز می دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات حدومرزی قائل نمی شدند. به سادگی خوردن آب، ازدواج می کردند و به آسانی آنها را طلاق می دادند.

ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید. مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می دانستند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد.

و خود پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا علیها السلام احترام می گذاشت که مردم تعجب می کردند. با تمام مقامی که داشت دست دخترش را می بوسید و هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد دخترش فاطمه علیها السلام بود.

به عکس هنگامی که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خداحافظی می کرد باز خانه فاطمه علیها السلام بود.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند خدا به او دختری داده است، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغزشان برچیده نشده) پیامبر صلی الله علیه و آله فوراً فرمود: «مَا لَكُمْ؟ رِيحَانَةٌ أَشْمُهُا وَ رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ این چه حالتی است در شما

می بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می بویم و اگر اندوه روزی او را می خورید، روزیش با خداست».(۱)

در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «نِعَمَ الْوَلَدُ الْبِنَاتُ، مُلَطِّفَاتُ، مُجَهِّزَاتُ، مَوْنَسَاتُ، مُفْلِيَاتُ؛ چه فرزند خوبی است دختر، هم پرمحبت است، هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده».(۲)

در حدیث دیگری که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده می فرماید: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى

ص: ۶۹

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۰.





(خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ)

او (همه) شما را از یک انسان آفرید، و همسرش را از جنس او خلق کرد؛ و برای شما هشت زوج از چارپایان آفرید؛ او شما را در شکم مادرانتان در میان تاریکی های سه گانه (پوسته شکم، رحم و کیسه جنین) آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می بخشد. این است خداوند، پروردگار شما که حکومت (عالم هستی) از آن اوست؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ پس چگونه (از راه حق) منحرف می شوید؟! (سوره زمر، آیه ۶)

### تفسیر: همه شما را از نفس واحدی آفرید

باز در این آیات سخن از آیات عظمت آفرینش خداوند و بیان بخش دیگری از نعمت های گوناگون او در مورد انسان هاست. نخست از آفرینش انسان سخن می گوید، می فرماید: «خداوند همه شما را از شخص واحدی آفرید، سپس همسرش را از او خلق کرد» (خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا).

آفرینش همه انسان ها از نفس واحد اشاره به آفرینش آدم، جد نخستین ماست که این همه افراد بشر با تنوع خلقت، خلق و خوی متفاوت، و استعدادها و ذوق های مختلف، همه به یک ریشه بازمی گردد که آن «آدم» است.

تعبیر «ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» در واقع اشاره به این است که خدا «آدم» را آفرید، سپس همسرش را از باقیمانده گل او خلق کرد. (۱)

روی این حساب، آفرینش «حوّا» بعد از آفرینش «آدم» بوده است و قبل از آفرینش فرزندان آدم.

۱- در حقیقت جمله فوق محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ خَلَقَهَا، ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا».

تعبیر «ثُمَّ» همیشه برای تأخیر زمانی نیست، بلکه گاهی برای تأخیر بیان می آید، مثلاً می گوییم: «کار امروز تو را دیدیم، سپس کار دیروزت را هم مشاهده کردیم»، در حالی که اعمال دیروز مسلماً قبل از اعمال امروز واقع شده، ولی توجه به آن در مرحله بعد بوده است.

واینکه بعضی تعبیر فوق را اشاره به مسأله «عالم ذر» و آفرینش فرزندان «آدم» بعد از خلقت او و قبل از خلقت «حوّا» به صورت مورچگان دانسته اند، مطلب نادرستی است که در تفسیر و توضیح «عالم ذر» ذیل آیه ۱۷۲ سوره اعراف بیان کردیم.

این نکته نیز گفتنی است که آفرینش همسر «آدم» از اجزای وجود خود آدم نبوده، بلکه از باقیمانده گِل او صورت گرفته است، چنانکه در روایات اسلامی به آن تصریح شده، و اما روایتی که می گوید: «حوّا» از آخرین دنده چپ آدم آفریده شده، سخن بی اساسی است که از برخی روایات اسرائیلی گرفته شده و هماهنگ با مطلبی است که در فصل دوم از سفر تکوین تورات تحریف یافته کنونی آمده، و از این گذشته، بر خلاف مشاهده و حس است، زیرا طبق این روایت یک دنده «آدم» برداشته و از آن «حوّا» را آفریده و لذا مردان یک دنده در طرف چپ کمتر دارند، در حالی که می دانیم هیچ تفاوتی میان تعداد دنده های مرد وزن وجود ندارد و این تفاوت یک افسانه بیش نیست (ر.ک: ج ۱۹، ص ۳۹۹ - ۴۰۱).

اشاره

(فَأَسِيبَ تَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مُنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالذَّيْنِ هَاجِرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ)

پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ کس از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (و پیرویک آیین). لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم؛ و آنها را در باغ های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش ها

نزد خداست. (آل عمران، آیه ۱۹۵)

شأن نزول:

در آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل بود، در این آیه نتیجه اعمالشان را مورد توجه قرار می دهد. شروع آیه با «فاء تفریع» روشن ترین دلیل این پیوند است؛ با این حال در روایات و کلمات مفسران شأن نزول هایی برای آیه آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که: اُمّ سَلَمَه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت. (۱)

همچنین نقل شده است: علی علیه السلام هنگامی که با فَوَاطِم (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از مکه به مدینه هجرت کرد، و امّ ایمن - یکی دیگر از زنان باایمان - در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید. (۲)

همان طور که اشاره کردیم، وجود این شأن نزول ها برای آیه فوق منافاتی با پیوند آن با آیات قبل ندارد همان طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست.

### تفسیر: نتیجه برنامه خردمندان

در پنج آیه گذشته فشرده ای از ایمان و برنامه های عملی و درخواست های صاحبان خرد و نیایش های آنها بیان شد، به دنبال آن در این آیه می فرماید: «خداوند درخواست آنان را پذیرفت» (فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ).

تعبیر «رَبُّهُمْ» (پروردگارشان) حکایت از نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنان دارد.

آن گاه برای اینکه اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی با اعمال و کردار او قطع نگردد، بلافاصله می فرماید: «من هرگز عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمی کنم» (أَنْتِي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ).

در این جمله هم به اصل عمل اشاره شده و هم به عامل و کننده کار، تا معلوم شود محور اصلی پذیرش و استجابت دعا، اعمال صالح ناشی از ایمان است و درخواست هایی فوراً به اجابت می رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد.

سپس برای اینکه تصوّر نشود این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد، صریحاً می فرماید: «این عمل کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمی کند» (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى).

ص: ۷۴

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۳۰۰؛ درالمنثور، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۶؛ امالی طوسی، ص ۴۷۱؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹۱.

زیرا همه شما در آفرینش به یکدیگر بستگی دارید «بعضی از شما از بعض دیگر تولد یافته اید» زنان از مردان و مردان از زنان (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ).

جمله «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ» ممکن است اشاره به این باشد که شما همه پیروان یک آیین و طرفدار یک حقیقت هستید و با یکدیگر همکاری دارید، بنابراین دلیلی ندارد که خداوند در میان شما تبعیض قائل شود.

پس از آن نتیجه گیری می کند، می فرماید: «آنان که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود رانده شدند، در راه من آزار دیدند و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم» و تحمل این رنج ها را کفاره گناهانشان قرار می دهم تا به کلی از گناه پاک شوند (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

سپس می فرماید: علاوه بر اینها، «آنان را در باغ های بهشتی که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم» (وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش ها نزد پروردگار است» (تَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ).

اشاره به اینکه پاداش های الهی برای مردم این جهان به طور کامل قابل توصیف نیست؛ همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است.

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد، سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمت های او گردید، زیرا در آغاز می فرماید: «لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» سپس «وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ...» به عبارت دیگر، بهشت جای پاکان است و تا کسی پاک نشود در آن راه نخواهد یافت.

### نکته: ارزش معنوی مرد و زن

آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرایط مشابه یکسان می شمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و به دنبال آن پاره ای از تفاوت ها در مسؤولیت های اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو از نظر به دست آوردن تکامل

انسانی نمی‌شمارد، بلکه هر دو را از این نظر کاملاً در یک سطح قرار می‌دهد، لذا آنها را با هم ذکر کرده است.

این موضوع درست به آن می‌ماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را به عنوان رئیس انتخاب می‌کنند و دیگری را به عنوان معاون و یا عضو، رئیس باید توانایی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیع تری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است.

قرآن مجید با صراحت می‌گوید: (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ) «هر کس از مرد وزن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد، داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده می‌شود» (۱).

(واز مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می‌گردد).

و در آیه دیگر می‌خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «هر کس از مرد وزن، عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد به او حیات پاکیزه ای می‌بخشیم و پاداش آنها را طبق بهترین عمل آنها خواهیم داد» (۲).

این آیات و آیات دیگر در عصر وزمانی نازل گردید که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می‌دانستند.

بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست؛ بسیاری از یونانی ها زن را یک موجود پلید و از عمل شیطان می‌دانستند.

رومی ها و برخی از یونانی ها معتقد بودند که اصولاً زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی منحصر آ در اختیار مردان است.

جالب اینکه تا همین اواخر، علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می‌کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ جاودان خواهد ماند یا نه؟

ص: ۷۶

۱- سوره غافر، آیه ۴۰.

۲- سوره نحل، آیه ۹۷.

ویس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن برزخی است میان روح انسان و حیوان، جاویدان نیست به جز روح مریم. (۱)

از اینجا روشن می شود اینکه پاره ای از افراد بی اطلاع گاهی اسلام را متهم می کنند که دین مردهاست نه زن ها، تا چه اندازه از حقیقت دورند. به طور کلی اگر در پاره ای از قوانین اسلام به خاطر تفاوت های جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد، تفاوت هایی از نظر مسؤولیت های اجتماعی دیده می شود، به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی زند واز این لحاظ، زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای سعادت به طور یکسان به روی هر دو باز است، چنانکه در آیه مورد بحث خواندیم (بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ) «شما همنوع و از جنس یکدیگرید» (ر.ک: ج ۳، ص ۲۸۴ - ۲۸۹).

### خطاب یکسان به آدم و حوا

#### اشاره

(وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ \* فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ \* وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ \* فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ)

وای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید؛ و از هر جا که خواستید، بخورید! امّا به این درخت نزدیک نشوید، که از ستمکاران خواهید بود. \* سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا آنچه را از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد؛ و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید)، هر دو فرشته خواهید شد، یا جاودانه (در بهشت) خواهید ماند.» \* و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیرخواهانم. \* و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد. و هنگامی که از آن درخت چشیدند،

ص: ۷۷

۱- ر.ک: عذر تقصیر به پیشگاه محمد صلی الله علیه و آله و قرآن؛ حقوق زن در اسلام.

اندامشان [ عورتشان ] بر آنها آشکار شد؛ و برای پوشاندن خود، از برگ های (درختان) بهشتی جامه دوختند. و پروردگارشان آنها را ندا داد که: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم، و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!» (سوره اعراف، آیات ۱۹ - ۲۲)

### تفسیر: وسوسه های شیطانی در لباس های دلپذیر

این آیات فصل دیگری از سرگذشت آدم علیه السلام را بیان می کند، نخست می گوید: خداوند به آدم و همسرش (حوا) فرمود: «ای آدم، تو و همسرت در بهشت ساکن شوید» (وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ).

از این جمله چنین استفاده می شود که آدم علیه السلام و حوا در بدو خلقت در بهشت نبودند، سپس به سوی بهشت راهنمایی شدند، و همان طور که در سوره بقره ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم یادآور شدیم، قرائن نشان می دهد این بهشت، بهشت رستاخیز نبوده بلکه چنانکه در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده بهشت دنیا یعنی باغ سرسبز و خرمی از باغ های این جهان بوده که انواع نعمت های پروردگار در آن فراهم بوده است. (۱)

در این هنگام، نخستین تکلیف و امر و نهی پروردگار به این صورت صادر شد: «شما از هر نقطه ای و از هر درختی از درختان بهشت که می خواهید تناول کنید، اما به این درخت معین نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود» (فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ).

اما شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده در گاه خدا شده بود و تصمیم قاطع داشت تا آنجا که می تواند از آدم علیه السلام و فرزندانش انتقام بگیرد و در فریب آنان بکوشد، و نیز به خوبی می دانست که خوردن از درخت ممنوع باعث رانده شدن از بهشت خواهد شد، در صدد وسوسه آنان برآمد و برای رسیدن به این مقصود، انواع دام ها را بر سر راه شان گسترده. لذا همان طور که قرآن می فرماید: «به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباس های اطاعت و بندگی خدا را از تنشان بیرون کند، و عورتشان را که پنهان بود آشکار سازد» (فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا).

ص: ۷۸



و برای رسیدن به این هدف، بهترین راه را این دید که از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و ترقی و زندگی جاویدان استفاده کند و هم عذری برای مخالفت فرمان خدا برای آنان بترشد. از این رو نخست به آدم و همسرش «گفت: خداوند شما را از این درخت نهی نکرده جز اینکه اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان می یابید» (وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ).

و به این ترتیب، فرمان خدا را در نظرشان به گونه دیگری جلوه داد و این طور مجسم کرد که نه تنها خوردن از شجره ممنوعه زیانی ندارد، بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام و درجه فرشتگان خواهد شد.

شاهد این سخن جمله ای است که در سوره «طه» آیه ۱۲۰ از قول ابلیس می خوانیم که می گوید: (يَا آدَمُ هَٰذَا هِيَ أَلْجَنَّةُ الَّتِي كُنَّا نَعْمُرُكَ فِيهَا وَلِئَلَّكَ تَكْتُمُ) «ای آدم، می خواهی تو را به زندگی جاویدان و فرمانروایی کهنگی ناپذیر راهنمایی کنم؟!»

در روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام و در عیون اخبار الرضا علیه السلام از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده چنین می خوانیم: «شیطان به آدم گفت: اگر شما از این درخت ممنوع بخورید، هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید، و گرنه شما را از بهشت بیرون می کنند» (۱).

و در آیه بعد می افزاید: آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت، اما شیطان

برای اینکه پنجه های وسوسه خود را بیشتر و محکم تر در جان آدم علیه السلام و حوّا فرو

برد، «سوگندهای شدیدی یاد کرد که من خیر خواه شما هستم» (وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا

لَمِنَ النَّاصِحِينَ).

آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت و گرفتار دام های شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود و نمی توانست باور کند کسی این چنین قسم دروغی یاد کند و چنین دام هایی بر سر راه او بگذارد، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد

و با ریسمان پوسیده مکر و خدعه او برای به دست آوردن آب حیات و ملک جاویدان، به چاه وسوسه های ابلیس فرو رفت و نه تنها آب حیات به دست نیاورد که

ص: ۷۹

---

۱- نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۷۹؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۷۸ و ۱۶۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۶؛ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۲۶.

در گرداب نافرمانی خدا افتاد آن چنان که قرآن آن را در یک جمله خلاصه کرده، می فرماید: «به این ترتیب، شیطان آنها را فریب داد و با طناب خود آنها را در چاه فرو برد» (فَدَلَّيْهُمَا بِغُرُورٍ). (۱)

با اینکه آدم می بایست با توجه به سوابق دشمنی شیطان و با علم و اطلاع از حکمت و رحمت و وسعه خدا و محبت و مهربانی او تمام و سوسه ها را نقش بر آب کرده تسلیم شیطان نشود، ولی هر چه بود واقع شد.

قرآن پس از آن می فرماید: «همین که آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباس هایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار گشت» (فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا).

از جمله بالا- به خوبی استفاده می شود که به مجرد چشیدن از میوه درخت ممنوع، این عاقبت شوم به سراغشان آمد، و در حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود برهنه شدند.

و نیز از این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها قبل از ارتکاب این خلاف برهنه نبودند، بلکه پوششی داشتند که در قرآن نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است. اما هر چه بوده، نشانه ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آنها محسوب می شده که با نافرمانی از اندامشان فرو ریخته است.

در حالی که تورات ساختگی می گوید: آدم و حوا در آن موقع کاملاً برهنه بودند ولی زشتی آن را درک نمی کردند، اما هنگامی که از درخت ممنوع که درخت دانش

بود خوردند، چشم عقلشان باز شد، خود را برهنه دیدند و از زشتی این حالت

آگاه شدند. (۲)

آدمی که تورات معرفی می کند، در واقع آدم علیه السلام نبود بلکه به قدری از علم دور بود که حتی برهنگی خود را تشخیص نمی داد، ولی آدمی را که قرآن معرفی می کند نه تنها

ص: ۸۰

---

۱- «ذَلَّى» از تدلیه به معنی فرستادن دلو در چاه است که آن را به ریسمانی بسته و به تدریج در چاه پایین برند. و این در حقیقت کنایه لطیفی از این معنی است که شیطان با طناب مکر و فریب، آنها را از مقام والايشانفروود آورد و به چاهسار مشکلات و دوری از رحمت حق افکند.

۲- سفر پیدایش، فصل دوم و سوم.

از وضع خود باخبر بود بلکه از اسرار آفرینش (علم اسماء) نیز آگاهی داشت و معلم فرشتگان محسوب می شد، و اگر شیطان توانست در او نفوذ کند نه به خاطر نادانی او بود بلکه از پاکی و صفای او سوء استفاده کرد.

شاهد این سخن آیه ۲۷ همین سوره است که می فرماید: (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا): «ای فرزندان آدم، شیطان شما را فریب ندهد آن چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد، و لباس آنها را از تنشان جدا ساخت».

و اگر برخی از نویسندگان اسلامی نوشته اند آدم علیه السلام در آغاز برهنه بود، در واقع اشتباهی است آشکار که بر اثر نوشته های تورات پیدا شده است.

به هر حال، قرآن پس از آن می فرماید: «هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند، بلافاصله از برگ های درختان بهشتی برای پوشاندن اندام خود استفاده کردند» (وَوَطَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ). (۱)

و سرانجام می فرماید: «در این موقع خداوند به آنها ندا داد که: مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم؟! مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شماست؟! چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید و در این گرداب سقوط کردید؟!» (وَ نَادَيْهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَ أَقُلُّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ).

از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیه ای که به آدم علیه السلام و حوا اجازه سکونت در بهشت را می داد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند و حتی از درختان بهشتی نیز فاصله گرفتند، زیرا در آیه قبل «هَيْدِهِ الشَّجَرَةَ» (این درخت) که برای اشاره نزدیک است به کار رفته و در این آیه هم جمله «نادی» (ندا داد) که برای خطاب از دور است آمده، و هم کلمه «تِلْكَ» که برای اشاره به دور است ذکر شده (ر.ک: ج ۶، ص ۱۴۳ - ۱۴۹).

ص: ۸۱

---

۱- «يَخْصِفَانِ» از ماده خصف (بر وزن خشم) در اصل به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر و جمع نمودن است، سپس به دوختن کفش یا لباس و وصله کردن نیز گفته شده است، زیرا قطعات پراکنده را به یکدیگر منضم می کند.

(قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ \* قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ)

گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، به یقین از زیانکاران خواهیم بود.» \* فرمود: «(از مقام خویش،) فرود آید، در حالی که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود. (شیطان دشمن شماست، و شما دشمن او.) و برای شما در زمین، تا زمان معینی محل اقامت و وسیله بهره برداری خواهد بود.» \* فرمود: «در آن [زمین] زنده می شوید؛ و در آن می میرید؛ و (در رستاخیز) شما را از آن بیرون می آورند.» (سوره اعراف، آیات ۲۳ - ۲۵)

### تفسیر: بازگشت آدم به سوی خدا

سرانجام هنگامی که آدم علیه السلام و حوا به نقشه شیطانی ابلیس واقف شدند و نتیجه کار خلاف خود را دیدند به فکر جبران گذشته افتادند و نخستین گام را اعتراف به ستم بر خویشتن در پیشگاه خدا قرار داده «گفتند: پروردگارا، ما به خویشتن ستم کردیم» (قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا).

«و اگر ما را نیامرزی و رحمت خود را شامل حال ما نکنی، از زیانکاران خواهیم بود» (وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

برای توبه و بازگشت به سوی خدا و اصلاح مفاسد، نخستین گام این است که انسان از مرکب غرور و لجاجت پایین آید و به خطای خویش اعتراف کند؛ اعترافی سازنده و در مسیر تکامل.

جالب اینکه به قدری در توبه و تقاضای عفو ادب نشان می دهند که حتی نمی گویند خدایا ما را ببخش (إِغْفِرْ لَنَا)، بلکه می گویند: اگر ما را نبخشی از زیانکاران خواهیم بود.

بی تردید هر گناه و نافرمانی پروردگار ستم به خویشتن است، زیرا برنامه ها

ودستورهای او همه در مسیر خیر، سعادت و پیشرفت انسان است. بنابراین هر گونه مخالفت با آن مخالفت با تکامل خویشتن و سبب عقب ماندگی و سقوط خواهد

بود و آدم علیه السلام و حوّا نیز اگرچه گناه نکردند، همین ترک اولی آنها را از مقام والایشان فرود آورد.

گرچه توبه خالصانه آدم علیه السلام و همسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد و همان طور که در سوره بقره آیه ۳۷ می خوانیم: (فَتَابَ عَلَيْهِ) «خداوند توبه آنها را پذیرفت» ولی به هر حال اثر وضعی آن عمل دامانشان را گرفت و دستور خارج شدن از بهشت به آنها داده شد، «فرمود: فرود آید در حالی که شما با یکدیگر (انسان و شیطان) دشمن خواهید بود» (قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

«وزمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره گیری شما خواهد بود» (و لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ).

و «نیز به آنها گوشزد کرد که: هم در زمین زندگی می کنید و هم در آن می میرید، و از آن برای حساب در روز رستاخیز برانگیخته خواهید شد» (قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ).

ظاهر این است که مخاطب در آیه «قَالَ اهْبُطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوّا و شیطان همگی هستند، ولی در آیه بعد بعید نیست مخاطب تنها آدم و حوّا باشند زیرا آنها هستند که از زمین برانگیخته می شوند (ر.ک: ج ۶، ص ۱۵۷ - ۱۵۹).

## حیات طیبه در انتظار زن و مرد مؤمن

### اشاره

(مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، به طور مسلم او را حیات پاکیزه ای می بخشیم؛ و پاداش آنها را مطابق بهترین اعمالی که انجام می دادند، خواهیم داد. (سوره نحل، آیه ۹۷)

### تفسیر

اکنون به صورت یک قانون کلی، نتیجه اعمال صالح همراه با ایمان را از هر کس

وبه هر صورت تحقق یابد، در این دنیا و جهان دیگر بیان می کند، می گوید: «هر کس کار شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم؛ و پاداش آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دادند خواهیم داد» (مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هِيَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

وبه این ترتیب، معیار تنها ایمان و اعمال صالح زاینده آن است و دیگر هیچ قید و شرطی، نه از نظر سنّ و سال، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کار نیست.

و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان، در این جهان حیات طیبیه است یعنی تحقق جامعه ای قرین با آرامش، امتیت، رفاه، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود، و از نابسامانی ها و درد ورنج هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هوی پرستی و انحصارطلبی به وجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تار می سازد در امان است، این از یک سو.

از سوی دیگر، خدا آنها را مطابق بهترین اعمالشان پاداش خواهد داد که تفسیر آن در آیات قبل گذشت.

### برابری مرد و زن

بی شک زن و مرد تفاوت هایی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل، در احراز پست های اجتماعی متفاوتند. هر کاری از کسی ساخته است ولی هیچ یک از اینها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آنها یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست و از این نظر هر دو کاملاً برابرند؛ به همین دلیل، معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آنها حکومت می کند یک معیار بیش نیست و آن ایمان است، عمل صالح و تقوا که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است.

آیات فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده و دهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن، تردید داشتند، یا برای او مقامی پایین تر از مقام انسانی مرد قائل بودند می بندد.

ضمناً منطق اسلام را در این مسأله مهم اجتماعی آشکار می سازد و ثابت می کند که

بر خلاف پندار کوتاه فکران، اسلام دین مردانه نیست؛ به همان مقدار که به مردان تعلق دارد، به زنان نیز تعلق دارد.

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده - که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد - هر دو به یکسان دارای «حیات طیبه» خواهند بود و هر دو از پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند می شوند و موقعیت اجتماعی آنها نیز همانند خواهد بود، مگر اینکه از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد (ر.ک: ج ۱۱، ص ۴۲۲ - ۴۲۵).

### صفات مشترک معنوی زن و مرد و پاداش آنان

#### اشاره

(إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)

به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان مطیع (فرمان خدا) و زنان مطیع (فرمان خدا)، مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان صابر و شکیبیا و زنان صابر و شکیبیا، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که (بسیار خدا را) یاد می کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداشی عظیم فراهم ساخته است. (سوره احزاب، آیه ۳۵)

#### شأن نزول:

جمعی از مفسران گفته اند: هنگامی که اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت، به دیدن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. یکی از نخستین پرسش هایی که مطرح کرد این بود که آیا چیزی از آیات قرآن درباره زنان نازل شده است؟ آنها در پاسخ گفتند: نه.

اسماء خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، جنس زن گرفتار خسران و زیان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا؟

عرض کرد: به خاطر اینکه در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است.

اینجا بود که آیه فوق نازل شد (وبه آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند، مهم آن است که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).

### تفسیر: شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحث هایی که درباره وظایف همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در آیات گذشته ذکر شد، در آیه مورد بحث سخنی جامع و پرمحتوا درباره همه زنان و مردان و صفات برجسته آنها بیان شده است و ضمن برشمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان، پاداش عظیم آنها را در پایان آیه برشمرده است.

بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می گوید (اقرار به زبان، تصدیق به قلب و جنان، عمل به ارکان).

بخش دیگر پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز در زندگی و اخلاق انسان هاست بحث می کند.

و در بخش دیگری از مسأله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سخت و سنگین، یعنی صبر که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات، یعنی ذکر پروردگار سخن به میان می آورد.

می گوید: «مردان مسلمان و زنان مسلمان» (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ).

«و مردان مؤمن و زنان مؤمن» (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ).

«و مردانی که مطیع فرمان خدا هستند و زنانی که از فرمان حق اطاعت می کنند» (وَالْقَائِمِينَ وَالْقَائِمَاتِ).

گرچه بعضی از مفسران، اسلام و ایمان را در آیه فوق به یک معنی گرفته اند، این تکرار نشان می دهد که منظور از آنها دو چیز متفاوت است و اشاره به همان مطلبی



است که در آیه ۱۴ سوره حجرات آمده: (قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ) «اعراب گفتند: ما ایمان آورده ایم، بگو: هنوز ایمان نیاورده اید، بلکه بگویید اسلام آورده ایم، وایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است».

اشاره به اینکه «اسلام» همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می دهد و مشمول احکام آنها می کند، ولی «ایمان» تصدیق به قلب و دل است.

در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است.

در روایتی می خوانیم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام درباره «اسلام» و «ایمان» از آن حضرت پرسید که آیا اینها با هم مختلف اند؟ امام در پاسخ فرمود: آری ایمان با اسلام همراه است، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد.

او توضیح بیشتر خواست امام علیه السلام فرمود: «الإسلامُ شهادة أن لا إله إلا الله والتَّصديقُ برسولِ الله صلى الله عليه وآله به حَقَّتِ الدِّمَاءُ، وَعَلَيْهِ جَزَتِ الْمَنَاجِحُ وَالْمَوَارِيثُ، وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ، وَالْإِيمَانُ الْهُدَى وَمَا يَثْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ، وَمَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ؛ إِسْلَامٌ شَهَادَةٌ بِتَوْحِيدٍ وَتَصَدِيقٌ بِرِسَالَتِ الْبَيِّنَاتِ، هَر كَسٍ اِقْرَارٌ بِهٖ اَيْن دُو كَنْد جَانَش (در پناه حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود، و ازدواج مسلمانان با او جایز و می تواند از مسلمین ارث ببرد، و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلام هستند، اما ایمان نور هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می گیرد و اعمالی است که به دنبال آن می آید» (۱).

«قَانِتٌ» از ماده «قنوت» چنانکه قبلاً هم گفته ایم، به معنی اطاعت توأم با خضوع است، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سرزند، و این اشاره به جنبه های عملی و آثار

ایمان است.

سپس به یکی دیگر از مهم ترین صفات مؤمنان راستین یعنی حفظ زبان پرداخته، می گوید: «ومردان راستگو وزنان راستگو» (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ).

از روایات اسلامی استفاده می شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان اوست: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ امْرِءٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ، وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى

ص: ۸۷

يَسْتَقِيمُ لِسَانُهُ؛ ايمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود، و قلبش درست نمی شود تا زبانش درست شود» (۱).

واز آنجا که ریشه ايمان، صبر و شكيبايی در مقابل مشكلات است و نقش آن در معنويات انسان همچون نقش سر است در برابر تن، پنجمين وصف آنها را اين گونه بازگو می کند: «ومردان صابر وشكيبا و زنان صابر وشكيبا» (وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ).

از طرفی می دانيم که یکی از بدترین آفات اخلاقی، کبر و غرور و حبّ جاه است و نقطه مقابل آن خشوع، از این رو در ششمین وصف می فرماید: «ومردان باخشوع و زنان باخشوع» (وَالخَاشِعِينَ وَالخَاشِعَاتِ).

گذشته از حبّ جاه، حبّ مال نیز آفت بزرگی است و اسارت در چنگال آن اسارتی است دردناک، و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است، لذا در هفتمین وصف می گوید: «ومردان انفاق گر و زنان انفاق کننده» (وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ).

گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شرّ آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است: زبان و شکم و شهوت جنسی. به قسمت اول در چهارمین وصف اشاره شد، اما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤمنان راستین اشاره کرده، می گوید: «ومردانی که روزه می دارند و زنانی که روزه می دارند» (وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ).

«ومردانی که دامن خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند، و زنانی که عقیف و پاکند» (وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ).

سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین به آن بستگی دارد پرداخته می گوید: «ومردانی که بسیار به یاد خدا هستند، و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند» (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ).

آری، آنها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط، پرده های غفلت و بی خبری را از قلب خود کنار می زنند، و سوسه ها و همزات شیاطین را دور می سازند و اگر لغزشی از آنان سر زده فوراً در مقام جبران برمی آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند.

در اینکه منظور از «ذکر کثیر» چیست، در روایات اسلامی و کلمات مفسران

ص: ۸۸

تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهراً همه از قبیل ذکر مصداق است و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آنها می شود.

از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا أَيْقَظَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ مِنَ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى، كُتِبَ مِنْ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ؛ هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز (شب) بخوانند از مردان وزنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می کنند». (۱)

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را در شب بگوید مشمول این آیه است». (۲)

برخی مفسران گفته اند: «ذکر کثیر» آن است که در حال قیام و قعود و هنگامی که به بستر می رود یاد خدا کند.

اما به هر حال، ذکر نشانه فکر است و فکر مقدمه عمل، هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست.

در پایان آیه پاداش بزرگ این گروه از مردان وزنانی را که دارای ویژگی های دهگانه فوق هستند چنین بیان می کند: «خداوند برای آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است» (أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً).

نخست با آب مغفرت گناهان آنها را که موجب آلودگی روح و جان آنهاست می شوید، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی داند در اختیارشان می نهد. در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگری جلب ملایمات.

تعبیر «أَجْراً» خود دلیل بر عظمت آن است، و توصیف آن با وصف «عظیم» تأکیدی بر این عظمت است، و مطلق بودن این عظمت دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن. بدیهی است چیزی را که خداوند بزرگ، بزرگ بشمرد فوق العاده عظمت دارد.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله «أَعَدَّ» (آماده کرده است) با فعل ماضی، بیانی است برای قطعی بودن این پاداش و عدم وجود تخلف، یا اشاره به اینکه بهشت و نعمت هایش از هم اکنون برای مؤمنان آماده است.

ص: ۸۹

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۸، و تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث.

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۸.

گاه برخی چنین تصوّر می کنند که اسلام کفّه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده و زنان در برنامه اسلام چندان جایی ندارند. شاید منشأ اشتباه آنها پاره ای از تفاوت های حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد.

ولی بدون شک قطع نظر از این گونه تفاوت ها که ارتباط با موقعیت اجتماعی و شرایط طبیعی آنها دارد هیچ گونه فرقی از نظر جنبه های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه های اسلام وجود ندارد.

آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگی های مؤمنان و اساسی ترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی، زن و مرد را در کنار یکدیگر همچون دو کفّه یک ترازو قرار می دهد و برای هر دو پاداشی یکسان، بدون کمترین تفاوت قائل می شود.

به تعبیری دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را همچون تفاوت روحی آنها نمی توان انکار کرد، و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پوی آمدهایی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می کند، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را - همچون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین - زیر سؤال نمی برد که آیا زن واقعاً انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه؟ نه تنها زیر سؤال نمی برد بلکه هیچ گونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قائل نیست، لذا در سوره نحل آیه ۹۷ می خوانیم: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، ما او را زنده می کنیم و حیات پاکیزه ای به او می بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می داده می دهیم».

اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قائل شده که برای مرد (برخلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقاً استقلال اقتصادی قائل نیستند).

به همین دلیل در «علم رجال» اسلامی به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی

که در صف روات و فقها بودند برخورد می کنیم که از آنها به عنوان شخصیت هایی فراموش ناشدنی یاد کرده است.

اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام بازگردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدایی ترین حقوق انسانی محروم بودند، و حتی گاهی حق حیات برای آنها قائل نمی شدند و پس از تولد آنها را زنده به گور می کردند، و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلااراده ای در دست گروهی از انسان نماهای مدعی تمدن درآمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده، و چه حق عظیمی بر آنها دارد (۱). (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۳۰ - ۳۳۷).

### پاداش و کیفر مشترک زن و مرد

#### اشاره

(لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكْفَرُ عَنْهُمْ سَرِيَّاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا) \* وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)

هدف (دیگر از آن پیروزی آشکار) این بود که مردان و زنان باایمان (به سبب فداکاری هایشان) را در باغ هایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که جاودانه در آن می مانند، و تا گناهانشان را ببخشد، و این نزد خدا پیروزی و رستگاری بزرگی است. \* (و نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان فرو می آید. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده؛ و چه بد سرانجامی است! (سوره فتح، آیات ۵ و ۶)

### تفسیر: نتیجه دیگر فتح المبین

جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده اند هنگامی که بشارت فتح مبین،

ص: ۹۱

---

۱- بحث دیگری در این زمینه در ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره و نیز در ذیل آیه ۹۷ سوره نحل داشتیم.

اتمام نعمت، هدایت و نصرت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آیات نخستین این سوره داده شد، برخی مسلمانان که از حوادث حدیبیه دلتنگ و نگران بودند عرض کردند: «هَيْئًا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكَ مَاذَا يَفْعَلُ بِكَ، فَمَاذَا يَفْعَلُ بِنَا؟ فَتَزَلَّتْ: لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...: گوارا باد بر تو این همه مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به توداده و می دهد بیان کرده، به ما چه خواهد داد؟ در اینجانبان نخستین آیه مورد بحث نازل شد و به مؤمنان بشارت داد که برای آنها نیز پاداش های بزرگی فراهم شده است» (۱).

به هر حال این آیات همچنان در ارتباط با صلح حدیبیه و بازتاب های مختلف آن در افکار مردم و نتایج پر بار آن سخن می گوید و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخص می سازد.

نخست می فرماید: «هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغ هایی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است» (لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«جاودانه در آن می مانند»، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی شود (خَالِدِينَ فِيهَا).

علاوه بر این، هدف این بوده: «سَيِّئَاتِ أَعْمَالِ أَنْهَارًا بِبُيُوتِهِمْ» و مورد عفوشان قرار دهد (وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ).

«و این نزد خدا پیروزی بزرگی است» (وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا). (۲).

به این ترتیب، خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد دو موهبت عظیم نیز به مؤمنان ارزانی داشت: بهشت جاویدان با تمام نعمت هایش و عفو و گذشت از لغزش های آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید و مجموعه این سه نعمت، فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند.

ص: ۹۲

---

۱- تفسیر مراغی، ج ۲۶، ص ۸۵ و تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۰، ص ۲۶ و تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۸۶.  
۲- مطابق این بیان، جمله «لِيُدْخِلَ» و همچنین «يُعَذِّبُ» که در آیه بعد می آید، عطف بر جمله «لِيُغْفِرَ» است. گروهی از مفسران، از جمله شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان، و ابوالفتوح رازی در تفسیرش، همین معنی را برگزیده اند، در حالی که گروه دیگری آن را عطف بر «لِيُزِدُوا إِيْمَانًا» دانسته اند، ولی نه با شأن نزول فوق هماهنگ است و نه با مسأله مجازات کفار.

کلمه «فوز» که در قرآن مجید معمولاً با وصف «عظیم» ذکر شده و گاهی نیز همراه با «مبین» و «کبیر» آمده، بنا به گفته راغب در مفردات، به معنی پیروزی و نیل به خیرات توأم با سلامت است و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد، هر چند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.

طبق روایات معروفی، امیرمؤمنان علی علیه السلام آن گاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار عبدالرحمن بن ملجم شکافته شد، صدا زد: «فُزْتُ وَ رَبُّ الْكَعْبَةِ: سوگند به خدای کعبه، پیروز شدم» و سعادت نامه من با خون سرم امضا شد.

آری، گاهی امتحانات پروردگار آن چنان سخت و طاقت فرساست که ایمان های سست را از بیخ و بن برمی کند و قلب ها را واژگون می کند. تنها مؤمنان راستین که از نعمت سکینه و آرامش بهره مندند مقاومت می کنند و از پی آمدهای آن در قیامت نیز بهره مند خواهند بود، و این راستی فوز عظیمی است.

ولی در برابر این گروه، گروهی از منافقان و مشرکان بی ایمان بودند که در آیه بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده: «هدف دیگر این است که خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را مجازات کند» (وَ يُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ).

«همانان که به خدا گمان بد می برند» (الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ).

آری، منافقان به هنگام حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت، چنانکه در آیه ۱۲ همین سوره می خوانیم: (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا).

و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد صلی الله علیه و آله با این یاران اندک و نداشتن اسلحه کافی، سالم به مدینه باز نخواهد گشت و ستاره اسلام به زودی افول می کند.

سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح می دهد می گوید: «حوادث و پیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می شود» (عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ). (۱)

ص: ۹۳

۱- «سوء» (بر وزن نوع) به گفته صحاح اللغه معنای مصدری دارد و «سوء» (بر وزن کور) معنای اسم مصدر، ولیبه گفته کشاف هر دو به یک معنی است.

«دائره» در لغت به معنی حادثه و رویدادی است که برای انسان پیش می آید، اعم از خوب و بد، ولی در اینجا با ذکر کلمه «سوء»، منظور حوادث نامطلوب است.

دیگر اینکه «خداوند بر آنها غضب کرده» (وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ).

و نیز «خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته» (وَ لَعَنَهُمْ).

وبالآخره «جهنم را برای آنها از هم اکنون فراهم ساخته، و چه بد سرانجامی است» (وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا). (۱)

جالب توجه اینکه در صحنه حدیبیه غالباً مردان مسلمان بودند و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک، ولی در آیات مورد بحث قرآن، زنان و مردان را در آن فوز عظیم و این عذاب الیم مشترک شمرده، این به خاطر آن است که مردان باایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان باایمان و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق به اهداف خود نایل نمی شوند.

اصولاً اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد، لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آنها را صریحاً مطرح می کند، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسان هاست (ر.ک: ج ۲۲، ص ۴۲ - ۴۶).

### پاداش مشترک مردان و زنان مؤمن

#### اشاره

(يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ \* يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ \* فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

ص: ۹۴

---

۱- «مصیر» به معنی حالات مختلفی است که انسان به یکی بعد از دیگری می رسد.



این پاداش) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیشرو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند: بشارت باد بر شما امروز به باغ های بهشتی که نهرها از پای درختان آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند. و این همان رستگاری بزرگ است. \* همان روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم.» به آنها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و نوری به دست آورید.» در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و از طرف برونش عذاب. \* آنها بهشتیان را صدا می زنند: «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند: «آری، ولی شما خود را به گمراهی افکندید و انتظار (نابودی حق را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید، و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد. \* پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان شایسته شماست؛ و چه بد سرانجامی است!». (سوره حدید، آیات ۱۲-۱۵)

### تفسیر: بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم

از آنجا که در آخرین آیه از آیات گذشته خداوند انفاق کنندگان را به اجر کریم نوید داد، در آیات مورد بحث مشخص می کند که این اجر کریم ارزشمند و با عظمت در چه روزی است.

می فرماید: «این در همان روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان در پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند» (یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأَيْمَانِهِمْ).

گرچه مخاطب در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله است، مسلماً دیگران هم این صحنه را می بینند، ولی چون شناسایی مؤمنان برای پیامبر صلی الله علیه و آله لازم است تا آنها را مورد تفقد بیشتری قرار دهد، با این نشانه آنها را به خوبی می شناسد.

گرچه مفسران در مورد این «نور»، احتمالات متعددی داده اند ولی روشن است که منظور از آن تجسم نور ایمان است، چون تعبیر به «نورهم» (نور مردان و زنان باایمان) شده است و جای تعجب نیست، چرا که در آن روز عقاید و اعمال انسان ها تجسم

می یابد، ایمان که همان نور هدایت است به صورت روشنایی و نور ظاهری، و کفر که تاریکی مطلق است به صورت ظلمت ظاهری مجسم می شود.

ولذا در آیه ۸ سوره تحریم می خوانیم: (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) «در آن روز که خداوند پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند، نورشان پیش روی آنها حرکت می کند».

در آیات دیگر قرآن نیز آمده است: خداوند «مؤمنان را از ظلمت به سوی نور هدایت می کند».

تعبیر «یسعی» (از ماده «سعی» به معنی حرکت سریع)، دلیل بر این است که خود مؤمنان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت و کانون سعادت جاویدان می پیمایند، چرا که حرکت سریع نور آنها جدا از حرکت سریع خودشان نیست.

قابل توجه اینکه تنها سخن از دو نور در میان آمده (نوری که پیشاپیش روی مؤمنان در حرکت است و نوری که از طرف راست) این تعبیر ممکن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤمنان باشد، «گروه مقربان» که صورتی نورانی دارند و نورشان پیشاپیش آنها حرکت می کند و «اصحاب یمین» که نور آنها در سمت راستشان است، زیرا نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود و نور از آن برمی خیزد. این احتمال نیز وجود دارد که هر دو اشاره به یک گروه است و نور یمین کنایه از نوری است که از اعمال نیک آنها برمی خیزد و تمام اطراف آنها را روشن می سازد.

به هر حال این نور راهنمای آنها به سوی بهشت برین است و در پرتو آن راه بهشت را به سرعت می پیمایند.

از سوی دیگر بدون شک این نور الهی چون از ایمان و عمل صالح برمی خیزد با تفاوت مراتب ایمان و عمل صالح مردم متفاوت است. آنها که ایمانی قوی تر دارند نورشان فاصله زیادی را روشن می سازد و آنها که مرتبه ضعیف تری دارند از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی تنها نوک انگشتان پایشان را روشن می سازد، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث اشاره شده است: «يُقَسِّمُ النُّورَ بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدَرِ إِيْمَانِهِمْ: در روز قیامت نور در میان مردم به اندازه ایمانشان تقسیم می شود» (۱).

ص: ۹۶

اینجاست که به احترام آنها این ندا از فرشتگان بر می خیزد: «بشارت باد بر شما امروز به باغ هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است» (بُشْرِيكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی و رستگاری بزرگی است» (خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

امّا منافقان که در تاریکی وحشتناک کفر و نفاق و گناه قرار گرفته اند در این هنگام فریادشان بلند می شود و ملتسمانه از مؤمنان تقاضای نور می کنند، امّا چیزی جز جواب منفی نمی شنوند، چنانکه در آیه بعد می گوید: «روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: نظری بر ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای برگیریم» (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ). (۱)

«اقتباس» در اصل از ماده «قبس» به معنی گرفتن شعله ای از آتش است، سپس به نمونه گیری های دیگر نیز اطلاق شده.

منظور از جمله «انظرونا» این است که به ما نگاه کنید تا از نور صورت شما بهره گیریم و راه خود را پیدا کنیم، یا اینکه نظر لطف و محبتی به ما بیفکنید و سهمی از نور خود را به ما دهید. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «انظرونا» انتظار کشیدن باشد، یعنی کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نورتان راه را پیدا کنیم.

امّا به هر حال، «پاسخی که به آنها گفته می شود این است که به پشت سر خود برگردید و کسب نور کنید» (قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا).

اینجا جای تحصیل نور نیست می بایست آن را از دنیایی که پشت سر گذاشتید، از طریق ایمان و عمل صالح به دست می آوردید، امّا دیگر گذشته و دیر شده است.

«در این هنگام ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می شود که دری دارد» (فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ).

ص: ۹۷

۱- «انظرونا»، از ماده «نظر»، در اصل به معنی اندیشه یا نگاه کردن برای مشاهده یا درک چیزی است و گاه نیز به معنی تأمل و جست و جو می آید. هر گاه با «إلى» متعدی شود به معنی افکندن چشم به سوی چیزی است و هر گاه با «فی» متعدی شود به معنی تأمل و تدبّر است و هنگامی که بدون حرف جر متعدی شود و بگوییم: «نظرته وانظرته وانظرته» به معنی تأخیر انداختن و یا انتظار کشیدن است (اقتباس از مفردات راغب).

ولی دو طرف این دیوار عظیم، یا این در، کاملاً با هم متفاوت است: «درونش رحمت است و بیرونش عذاب» (بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ).

«سور» در لغت به معنی دیواری است که در گذشته برای حفاظت دور شهرها می کشیدند و در فارسی از آن تعبیر به «بارو» می شود و در فواصل مختلف نیز برج هایی برای محافظان و نگهبانان داشت، لذا مجموعاً تعبیر به «برج و بارو» می کردند.

قابل توجه اینکه می گوید: «درون آن رحمت و برون آن عذاب است» یعنی مؤمنان، همچون ساکنان شهر، در درون این باغ هستند و منافقان همچون بیگانگان در قسمت بیابانی قرار دارند. قبلاً نیز آنها در یک جامعه و در کنار هم زندگی می کردند اما دیواری عظیم از اعتقادات و اعمال مختلف آنها را از یکدیگر جدا می کرد، در قیامت نیز همین معنی مجسم می گردد.

اما این «در» برای چیست؟ ممکن است برای این باشد که منافقان از این در نعمت های بهشتی را ببینند و حسرت ببرند، یا اینکه افرادی که کمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤمنان قرار گیرند.

\*\*\*

اما این دیوار چنان نیست که مانع عبور صدا باشد، لذا در آیه بعد می افزاید: «آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟» (يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ).

هم در دنیا با شما در یک جامعه می زیستیم و هم در اینجا در کنار شما بودیم، چه شد که ناگهان از ما جدا شدید و به روح و رحمت الهی رفتید و ما را در چنگال عذاب رها کردید؟

«آنها در پاسخ می گویند: آری با هم بودیم» (قَالُوا بَلَى).

در همه جا با هم بودیم، در کوچه و بازار، در سفر و حضر، گاه همسایه هم بودیم و یا حتی گاه در یک خانه زندگی می کردیم، ولی از نظر مکتب و عقیده و عمل، فرسنگ ها با هم فاصله داشتیم. شما خط خود را از ما جدا کرده بودید و در اصول و فروع از حق بیگانه بودید.

سپس می افزایند: شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید، از جمله:

۱. «شما به واسطه پیمودن طریق کفر، خود را فریب دادید و هلاک کردید» (وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ).

۲. «پیوسته در انتظار مرگ پیامبر و نابودی مسلمین و برچیده شدن اساس اسلام بودید» (وَتَرَبَّصْتُمْ).

به علاوه در انجام دادن هر کار مثبت و هر حرکت صحیح، حالت صبر و انتظار داشتید و تعلل می نمودید.

۳. «پیوسته در امر معاد و رستخیز و حَقَّانیت دعوت پیامبر و قرآن، شک و تردید داشتید» (وَأَرْتَبْتُمْ).

۴. «همواره گرفتار آرزوهای دور و دراز بودید، آرزوهایی که هرگز دست از

سر شما برنداشت تا فرمان خدا دایر بر مرگتان فرا رسید» (وَعَزَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ

أَمْرُ اللَّهِ).

آری این آرزوها لحظه ای مجال تفکر صحیح به شما نداد، غرق رؤیایا و پندارها بودید، در عالمی از وهم و خیال زندگی می کردید و آرزوی وصول به شهوات و اهداف مادی بر شما چیره بود.

۵. از همه اینها گذشته، شیطان فریبکار که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود، «شما را در برابر خداوند فریب داد» (وَعَزَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ).

او با وسوسه ها شما را مغرور کرد. گاه دنیا را در نظرتان جاودانه جلوه داد و گاه قیامت را یک حلوی نسیه قلمداد کرد. گاهی شما را به لطف و رحمت الهی مغرور می کرد و گاه اصلاً وجود خداوند بزرگ را زیر سؤال می برد.

این عوامل پنجگانه دست به دست هم دادند و خط شما را به کلی از ما جدا کردند.

«فَنَنْتُمْ» از ماده «فتنه» به معانی مختلفی آمده است: آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عذاب، ضلالت و گمراهی و شرک و بت پرستی و در اینجا بیشتر با دو معنی آخر، یعنی گمراهی و شرک مناسب است.

«تَرَبَّصْتُمْ» از ماده «تربص» در اصل به معنی انتظار کشیدن است، خواه انتظار بلا و مصیبت باشد، یا فراوانی و نعمت و در اینجا بیشتر مناسب، انتظار مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و برچیده شدن اسلام، یا انتظار کشیدن به معنی تعلل و ورزیدن در توبه از گناه و انجام دادن هر گونه کار خیر است.

«وَأَرْتَبْتُمْ» از ماده «ربب» به هر گونه شک و تردید که بعداً پرده از روی آن برداشته می شود اطلاق می گردد و در اینجا بیشتر مناسب با شک در قیامت و یا حَقَّانیت

قرآن است.

گرچه مفهوم الفاظی که در آیه به کار رفته گسترده است، ممکن است به ترتیب، بیانگر مسأله شرک و انتظار پایان عمر اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس شک در معاد و بعد از آن آلودگی های عملی از طریق فریب امانی و شیطان باشد؛ بنابراین، جمله های سه گانه نخست ناظر به اصول سه گانه دین است و دو جمله اخیر ناظر به فروع دین.

سرانجام مؤمنان در یک نتیجه گیری، منافقان را مخاطب ساخته می گویند: «امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی شود که در برابر آن از عذاب الهی رهایی یابید» (فَالْيَوْمَ

لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ).

«ونه از کافران» (وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا).

و به این ترتیب، کافران نیز سرنوشتی همچون منافقان دارند و همگی در گرو گناهان وزشتی های اعمال خویش اند و راه خلاصی ندارند.

و سپس می افزایند: «جایگاهتان آتش است» (مَأْوِيكُمْ النَّارُ).

«و مولی و سرپرستان همان دوزخ» (هِيَ مَوْلِيكُمْ). (۱)

«وجه بد جایگاهی است!» (وَبئْسَ الْمَصِيرُ).

معمولاً انسان ها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا، یا متوسل به غرامت مالی می شوند و یا از نیروی یاور و شفیع کمی می طلبند، ولی در آنجا هیچ یک از این دو برای منافقان و کافران وجود ندارد (ر.ک: ج ۲۳، ص ۳۴۱ - ۳۴۸).

ص: ۱۰۰

---

۱- «مولی» در اینجا ممکن است به معنی ولی و سرپرست باشد، یا به معنی شخص، یا چیزی که برای انسانا ولوایت دارد.

اول: حقوق برابر زن و مرد

حق تصمیم گیری زن درباره ازدواج

اشاره

(وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُوهُنَّ لَوْ هُنَّ آنَ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)

وهنگامی که زنان را طلاق دادید و به پایان عده خود رسیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش، ازدواج کنند؛ اگر رضایت در میان آنان، به طرز پسندیده ای برقرار گردد. این دستوری است که تنها افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن، پند می گیرند. این (دستور)، برای رشد (خانواده های) شما و پاکیزگی (جامعه) مفیدتر است؛ و خدا می داند و شما نمی دانید. (سوره بقره، آیه ۲۳۲)

شأن نزول:

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام معقل بن یسار خواهری به نام جملاء داشت که از همسرش عاصم بن عدی طلاق گرفته بود. بعد از پایان عده، جملاء مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید ولی برادرش از این کار مانع شد. آیه مورد بحث نازل گردید و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.

و نیز گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که جابر بن عبدالله با ازدواج مجدد

شاید در جاهلیت چنین حقی به غالب بستگان نزدیک می دادند که در امر ازدواج زنان و دختران خویشاوند دخالت کنند.

شک نیست که برادر و پسر عمو از نظر فقه شیعه هیچ گونه ولایتی بر خواهر و دختر عموی خود ندارند و آیه مورد بحث می خواهد این گونه دخالت های غیر مجاز را نفی کند، بلکه چنانکه خواهیم دید از آیه مورد بحث حکم وسیع تری حتی درباره اولیا استفاده می شود که حتی پدر وجد - چه رسد به بستگان دیگر و یا بیگانگان - حق ندارند با چنین ازدواج هایی مخالفت کنند.

### تفسیر: شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان

همان گونه که قبلاً اشاره شد در زمان جاهلیت، زنان در زنجیر اسارت مردان

بودند و بی آنکه به اراده و تمایل آنان توجه شود، مجبور بودند زندگی خود را

طبق تمایلات مردان خود کامه تنظیم کنند، از جمله در مورد انتخاب همسر به خواست و میل زن هیچ اهمیتی داده نمی شد. حتی اگر زن با اجازه ولی ازدواج می کرد و سپس از همسرش جدا می شد باز پیوستن ثانوی او به همسر اول بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدایی علاقه به بازگشت داشتند، مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند. قرآن صریحاً این روش را محکوم کرده می فرماید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید وعده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند؛ اگر در میان آنان به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد»

(وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ).

این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیا و مردان خویشاوند باشند،

ص: ۱۰۲

---

۱- مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۳۲، ذیل آیه مورد بحث؛ بسیاری از مفسران دیگر، مانند قرطبی، تفسیر کبیر، روح المعانی و فی ظلال القرآن، هر دو شأن نزول یا یکی از آن دو را ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند؛ فقها القرآن، ج ۲، ص ۱۸۱.



ولی این احتمال نیز داده شده است که مخاطب در آن، همسر اول باشد. یعنی هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدد او با خواستگاران دیگر نشوید، زیرا بعضی از افراد لجوج، هم در گذشته وهم امروز، بعد از طلاق دادن زن، نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیت به خرج می دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست. (۱)

ضمناً در آیه سابق بلوغ اجل به معنای رسیدن به روزهای آخر عده بود، در حالی که در آیه مورد بحث به قرینه ازدواج مجدد منظور پایان کامل عده است. (۲)

بنابراین از آیه استفاده می شود که زنان «ثیبه» (آنان که لااقل یک بار ازدواج کرده اند) در ازدواج مجدد خود هیچ نیازی به جلب موافقت اولیا ندارند حتی مخالفت آنها بی اثر است.

آن گاه در ادامه آیه بار دیگر هشدار می دهد و می فرماید: «این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از آن پند می گیرند» (ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

وباز برای تأکید بیشتر می گوید: «این برای پاکی ونمو (خانواده های شما) مؤثرتر و برای شستن آلودگی ها مفیدتر است و خدا می داند و شما نمی دانید» (ذَلِكَمِ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

این بخش از آیه در واقع می گوید: این احکام همه به نفع شما بیان شده است ولی کسانی می توانند از آن بهره گیرند که سرمایه ایمان به مبدأ و معاد را داشته باشند و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.

به تعبیری دیگر، این جمله می گوید: نتیجه عمل به این دستورها صددرصد

به خود شما می رسد، ولی ممکن است بر اثر کمی معلومات، به فلسفه این احکام واقف نشوید.

ص: ۱۰۳

۱- بعضی تفسیر دوم را ترجیح داده اند به دلیل اینکه با آیات قبل که مخاطب عموماً شوهران می باشند هماهنگ است. ولی این اشکال را دارد که تعبیر «أَزْوَاجَهُنَّ» نسبت به همسران آینده یک تعبیر مجازی است، به علاوه با شأن نزول آیه نیز سازگار نیست.

۲- به اصطلاح در آیه سابق، غایت جزومعنی بود و در اینجا خارج از معنی.

اما خدایی که از اسرار آنها آگاه است برای حفظ طهارت و پاکیزگی خانواده های شما این قوانین را مقرر فرموده است.

قابل توجه اینکه عمل به این دستورها، هم موجب تزکیه و هم موجب طهارت معرفی شده است (أزکی لکم و أظہر)، یعنی هم آلودگی ها را که بر اثر غلط کاری دامنگیر خانواده ها می شود برطرف می سازد و هم مایه نمو و تکامل و خیر و برکت است (فراموش نباید کرد که تزکیه در اصل از زکات به معنای نمو گرفته شده است).

بعضی از مفسران جمله «أزکی لکم» را اشاره به ثواب هایی می دانند که با عمل به این دستورها حاصل می شود، و جمله «أظہر» را اشاره به پاک شدن از گناهان.

بدیهی است که حوادثی پیش می آید که دو همسر با تمام علاقه ای که به یکدیگر دارند تحت تأثیر آن از هم جدا می شوند، بعد که آثار مرگبار جدایی را با چشم خود می بینند پشیمان شده و تصمیم به بازگشت می گیرند. سختگیری و تعصب در برابر بازگشت آنها، ضربه سنگینی به هر دو می زند و ای بسا مایه انحراف و آلودگی آنها شود و اگر فرزندان در این میان باشند - که غالباً هستند - سرنوشت بسیار دردناکی خواهند داشت و مسؤول این عواقب شوم کسانی هستند که از آشتی آنها جلوگیری می کنند (ر.ک: ج ۲، ص ۲۱۶ - ۲۱۹).

## اصل ارث بری

### اشاره

(لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا)

برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، بر جای می گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای می گذارند، سهمی؛ خواه آن چیز، کم باشد یا زیاد؛ این سهمی است تعیین شده و پرداختنی. (سوره نساء، آیه ۷)

### شان نزول:

در عصر جاهلیت عرب مرسوم بود که تنها مردان را وارث می شناختند و معتقد بودند آن که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی و احیاناً غارتگری

ندارد ارث به او نمی‌رسد، به همین دلیل زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند و ثروت میّت را در میان مردان دورتر تقسیم می‌کردند.

یکی از انصار به نام اوس بن ثابت از دنیا رفت و فرزندان خردسالی بر جای گذارد. عموزاده‌های او به نام خالد و عرفطه اموالش را میان خود تقسیم کردند و به همسر و فرزندان او چیزی ندادند.

همسرش به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کرد. تا آن زمان، حکمی درباره ارث بستگان در اسلام نازل نشده بود. آیه فوق نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو تن را خواست و به آنها دستور داد در اموال مزبور هیچ گونه دخالت نکنند و آن را برای بازماندگان درجه اول، یعنی فرزندان و همسر او بگذارند تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد. (۱)

### تفسیر: گام دیگری برای حفظ حقوق زن

این آیه در حقیقت گام دیگری برای مبارزه با رسوم غلطی است که در آن، زنان و کودکان را از حقّ مسلم خود محروم می‌ساخت. بنابراین مکمل بحث‌هایی است که در آیات سابق گذشت، زیرا اعراب با رسم غلط و ظالمانه‌ای که داشتند زنان و فرزندان خردسال را از حقّ ارث محروم می‌ساختند.

آیه روی این قانون غلط خطّ بطلان کشیده، می‌فرماید: «برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است؛ و برای زنان نیز سهمی از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان بر جای می‌گذارند سهمی است؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد» (لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرًا).

بنابراین هیچ یک حق ندارد سهم دیگری را غصب کند.

ص: ۱۰۵

---

۱- اسباب النزول الآيات، ص ۹۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۴۵؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ درّالمنثور، ج ۲، ص ۱۲۲ (قابل ذکر اینکه در مورد اسامی افراد در شأن نزول، اسماء مختلفه آمده است، برای توضیح بیشتر به مدارک مذکور رجوع شود).

سپس در پایان آیه برای تأکید مطلب می فرماید: «این سهمی است تعیین شده و پرداختنی» تا در این بحث تردیدی باقی نماند (نَصِيْبًا مَّفْرُوضًا).

ضمناً همان طور که می بینیم آیه فوق یک حکم عمومی برای همه موارد ذکر می کند. بر این اساس کسانی که فکر می کنند اگر پیامبران ثروتی داشته باشند به عنوان ارث به بستگان آنها نمی رسد، برخلاف آیه فوق است (البته منظور اموال شخصی پیغمبر است و گرنه اموال بیت المال که متعلق به مسلمین است، طبق قانون بیت المال در موارد خود می بایست صرف گردد).

همچنین از عموم آیه فوق و آیات دیگری که بعداً درباره ارث می خوانیم روشن می شود که قائل شدن به «تعصیب» یعنی اختصاص دادن قسمتی از مال به مردانی

که از طرف پدر با میت ارتباط دارند در پاره ای از موارد - همان طور که دانشمندان

اهل تسنن قائل هستند - نیز برخلاف تعلیمات قرآن است، زیرا لازمه آن محروم ساختن زنان از ارث در بعضی از موارد است و این نوعی تبعیض جاهلی است که اسلام آن را با آیه فوق و مانند آن نفی کرده است - دقت کنید (تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۴۸ - ۳۵۰).

## دفاع از حقوق زنان

### اشاره

(وَيَسِّرْ لَكَ فِي النَّسَاءِ قَوْلَ اللَّهِ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النَّسَاءِ اللَّائِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مِمَّا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا)

از تو در باره (حکم و حقوق) زنان می پرسند؛ بگو: «خداوند درباره آنان به شما پاسخ می دهد و آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوقشان را به آنها نمی دهید و می خواهید با آنها ازدواج کنید، و نیز آنچه درباره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است، (بخشی از سفارش های خدا در این زمینه است؛ و به شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید. و هر کار نیکی انجام می دهید، خداوند از آن آگاه است (و به شما پاداش شایسته می دهد)». (سوره نساء، آیه ۱۲۷)

ص: ۱۰۶

آیه فوق به پاره ای از پرسش هایی که درباره زنان (به خصوص دختران یتیم) از طرف مردم می شده است پاسخ می دهد. می فرماید: «ای پیامبر! از تو درباره حکم و حقوق زنان می پرسند؛ بگو: خداوند در این باره به شما پاسخ می دهد» (وَيَسِّرْ لَكَ فِي النِّسَاءِ قُلَّ اللَّهُ يُفْتِيَكُمْ فِيهِنَّ).

پس از آن می افزاید: «آنچه در قرآن مجید درباره دختران یتیمی که حقوق و اموالشان را در اختیار می گرفتید، به آنان نمی دادید و علاقه به ازدواج با ایشان نداشتید، قسمت دیگری از پرسش های شماست که پاسخ می دهد و زشتی این عمل ظالمانه را آشکار می سازد» (وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ). (۱)

سپس درباره پسران صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده، می فرماید: «خداوند فتوا می دهد که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید» (وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ).

و بار دیگر درباره حقوق یتیمان به طور کلی تأکید کرده، می گوید: «و خدا

به شما توصیه می کند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار نمایید» (وَأَنْ تَقْوَمُوا

لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ).

و در پایان به این مسأله توجه می دهد که «هر گونه عمل نیکی خصوصاً درباره یتیمان و افراد ضعیف، از شما سرزند از دیدگاه علم خداوند پنهان نمی ماند، و پاداش مناسب آن را خواهید یافت» (وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا).

واز آنجا که در این میان کسانی بوده اند که علاوه بر رعایت حقوق آنان، به آنها نیکی نیز می نموده اند، آن را یادآور شده است.

ص: ۱۰۷

---

۱- طبق تفسیری که در بالا درباره این جمله از آیه ذکر کردیم روشن می شود که «ما یُتْلَى...» مبتداست و خبر آن جمله «یُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ» بوده که به قرینه قسمت سابق آیه حذف شده است. و نیز «تَرْغَبُونَ» در اینجا به معنی عدم تمایل است، زیرا می دانیم اگر ماده «رغب» با عَن متعدی شود به معنی عدم تمایل، و اگر با فِی متعدی شود به معنی تمایل است و از قراین استفاده می شود که در اینجا عَن در تقدیر است.

ضمناً باید توجه داشت که جمله «يَسْتَفْتُونَكَ» در اصل از ماده «فتوى» و «فتيا» گرفته شده که به معنای پاسخ به مسائل مشکل است و چون ریشه اصلی این لغت «فتى» به معنی جوان نارس است، ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخ های جالب و تازه برای آن برگزیده به کار رفته باشد، سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است.

از مجموع آیه چنین استفاده می شود که آنها درباره حقوق زنان اعم از دختران یتیم و غیره، پرسش هایی داشته اند که به چند مورد آن پاسخ داده شده است: در باره دختران یتیمی که حقوق و اموالشان را در تصرف داشتند، ولی به آنها نمی سپردند و از طرفی حاضر به ازدواج با آنان نیز نبودند، همچنین در مورد حقوق کودکان مستضعف که حقوقشان را نیز به نحوی پایمال می کردند و سرانجام در مورد همه ایتام اعم از دختر و پسر (ر.ک: ج ۴، ص ۱۹۵ - ۱۹۷).

### حق امر به معروف و نهی از منکر

#### اشاره

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

مردان و زنان باایمان، ولی (ویار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ زکات را می پردازند؛ و خدا و پیامبرش را اطاعت می کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت (خویش) قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است. \* خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ های بهشتی وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و (همچنین،) خانه ها (وقصرهای) پاکیزه در باغ های جاودان بهشتی (به آنها وعده داده)؛ و خوشنودی خدا، (از همه اینها) برتر است؛ و این، همان رستگاری و پیروزی بزرگ است. (سوره توبه، آیات ۷۱ و ۷۲)

در آیات گذشته صفات مشترک مردان و زنان منافق در پنج مورد مطرح گردید (امر به منکر، نهی از معروف، بخل، فراموش کردن خدا و مخالفت با فرمان پروردگار)، در آیات مورد بحث صفات مردان و زنان باایمان بیان شده است که آن هم در پنج مورد خلاصه می شود و درست نقطه مقابل یکایک صفات منافقان است.

نخست می فرماید: «مردان و زنان باایمان دوست، ولی (ویار و یاور) یکدیگرند» (وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

جالب اینکه درباره منافقان نیامده بود که آنها ولی یکدیگر، بلکه جمله «بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» که دلیل بر وحدت هدف و هماهنگی صفات و کردار است به چشم می خورد، اشاره به اینکه منافقان هر چند در صف واحدی قرار دارند و گروه های مختلفی در مشخصات و برنامه ها شریکند، اما روح موَدّت و ولایت در میان آنها وجود ندارد و هر گاه منافع شخصیشان به خطر بیفتد، حتی به دوستان خود خیانت می کنند، به همین دلیل در آیه ۱۴ سوره حشر می خوانیم: (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى) «آنها را متحد می پنداری در حالی که دل هایشان پراکنده است».

پس از بیان این اصل کلی به شرح جزئیات صفات مؤمنان می پردازد:

۱. «آنها مردم را به نیکی ها دعوت می کنند» (يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ).

۲. «و مردم را از منکرات باز می دارند» (وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

۳. بر خلاف منافقان که خدا را فراموش کرده بودند، آنها «نماز به پا می دارند» (وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ).

به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او، دل را روشن و عقل را بیدار و آگاه می کنند.

۴. بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند، آنها بخشی از اموال خویش را در راه خدا و حمایت از خلق خدا و برای بازسازی جامعه انفاق می کنند «وزکات می پردازند» (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ).

۵. منافقان فاسق اند و سرکش و خارج از تحت فرمان حق، اما مؤمنان «خدا و رسولش را اطاعت می کنند» (وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

در پایان این آیه به نخستین امتیاز مؤمنان از نظر نتیجه و پاداش اشاره

کرده می گوید: «به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد» (أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ).

کلمه «رحمت» که در اینجا ذکر شده مفهوم بسیار وسیعی دارد که هر گونه خیر و برکت و سعادت در این جهان و جهان دیگر را در برمی گیرد و این جمله در حقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آنها را لعنت کرده و از رحمت خود دور ساخته است.

بی گمان وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند، از هر نظر قطعی و اطمینان بخش است، چرا که «خداوند توانا و حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

نه بدون علت وعده می دهد و نه هنگامی که وعده داد از انجام آن عاجز می ماند.

آیه بعد قسمتی از این رحمت و اسعه الهی را که شامل حال افراد باایمان می شود در دو جنبه مادی و معنوی شرح می دهد. نخست می فرماید: «خداوند به مردان و زنان باایمان باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از پای درختانش جاری است» (وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

از ویژگی های این نعمت بزرگ این است که زوال و جدایی در آن راه ندارد و «جاودانه در آن خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهَا).

از دیگر مواهب الهی به آنها این است که خداوند «مسکن های پاکیزه ای در بهشت های جاودان» نصیب آنها ساخته است (و مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ).

«عدن» در لغت به معنی اقامت و بقا در یک مکان است، از این رو به معدن که جایگاه بقاء موادّ خاصّی است این کلمه اطلاق می شود. بنابراین مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد، ولی چون در جمله قبل به مسأله خلود اشاره شده چنین استفاده

می شود که «جنت عدن» محلّ خاصّی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ های آن امتیاز دارد.

در احادیث اسلامی و کلمات مفسّران، این امتیاز به اشکال مختلف بیان شده است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «عَدْنٌ دَارُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ تَرَهَا عَيْنٌ وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، لَا يَسْكُنُهَا غَيْرُ ثَلَاثَةٍ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ؛ عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می شوند: پیامبران، صدیقان (آنها که پیامبران را تصدیق کردند و از



آنها حمایت کردند) و شهیدان» (۱).

در کتاب خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَيَمُوتَ مَمَاتِي وَيَسْكُنَ جَنَّتِي الَّتِي وَعَدَنِي اللَّهُ رَبِّي، جَنَّاتِ عَدْنٍ... فَلْيُؤَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذُرِّيَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ؛ كَسَى كَسِي دُوسْت دَارْد حَيَاتَش هَمچو حَيَات مَن و مَرگَش نيز هَمانند مَرگ مَن بُوْدَه باشد، و در بهشتی که خداوند به من وعده داده،

در جَنَّاتِ عَدْنِ ساکن شود... باید علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان بعد از او را

دوست دارد» (۲).

از این حدیث روشن می شود «جَنَّاتِ عَدْنِ» باغ هایی است از بهشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و جمعی از خاصان پیروان او در آنها مستقر خواهند شد.

این مضمون در حدیث دیگری از علی علیه السلام نیز نقل شده است که «جَنَّاتِ عَدْنِ» جایگاه پیامبر اکرم است.

سپس به نعمت و پاداش معنوی آنها اشاره کرده می فرماید: «و (خشنودی و) رضای خدا (که نصیب مؤمنان می شود از همه اینها) برتر است» (وَرِضْوَانٌ مِّنَ

اللَّهِ أَكْبَرُ).

هیچ کس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر رضایت و خشنودی خدا از او دست می دهد توصیف کند، و به گفته بعضی از مفسران حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش برتر و بالاتر است.

البته ما هیچ یک از نعمت های جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش در فکر خود ترسیم کنیم، چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی.

ممکن است ترسیم ضعیفی از تفاوت های معنوی و مادی را در این دنیا در فکر خود مجسم کنیم. مثلاً لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدایی به ما دست می دهد، یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسأله

ص: ۱۱۱

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۸۵؛ درباره جنتِ عدن، احادیث دیگری نیز آمده است (بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۷۱، و ج ۸۱، ص ۱۲۶). کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲- نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۴۱؛ خصال، ج ۲، ص ۵۵۸؛ امالی صدوق، ص ۳۶؛ کافی، ج ۱، ص ۲۰۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۳۶.

پیچیده علمی که ماه ها یا سال ها به دنبال آن بوده ایم برای ما حاصل می شود، و یا جذبه روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص و مناجات آمیخته با حضور قلب به ما دست می دهد، با لذت هیچ نوشیدنی و طعام و مانند آن از لذت های مادی قابل مقایسه نیست.

از اینجا نیز روشن می شود آنها که می گویند قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران تنها روی نعمت های مادی تکیه کرده و از جذبه های معنوی در آن خبری نیست در اشتباهند، زیرا در جمله بالا، رضایت خدا که مخصوصاً با لفظ نکره بیان شده، اشاره به گوشه ای از خشنودی خداست که از همه نعمت های مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می دهد تا چه حد آن پاداش معنوی پرارزش و گرانبهاست.

البته دلیل این برتری نیز روشن است، زیرا «روح» در واقع مانند گوهر است و «جسم» همچو صدف. روح فرمانده است و جسم فرمانبر. هدف نهایی تکامل روح است و تکامل جسم وسیله است، به همین دلیل تمام شعاع های روح از جسم وسیع تر و دامنه دارتر است و لذت های روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست، همان گونه که آلام روحی به مراتب دردناک تر از آلام جسمانی است.

و در پایان آیه به تمام این نعمت های مادی و معنوی اشاره کرده می گوید: «وپیروزی بزرگ همین است» (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (ر.ک: ج ۸، ص ۵۰ - ۵۵).

## دفاع از زنان پاکدامن

### اشاره

(وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُدْحَفَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

و کسانی که زنان پاکدامن را (به زنا) متهم می کنند، سپس چهار شاهد (بر مدعی خود) نمی آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند. \* مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند (که خداوند آنها را می بخشد) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. (سوره نور، آیات ۴ و ۵)

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلافاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران، مجازات شدید تهمت زندگان را که در صدد سوءاستفاده از این حکم هستند بیان می کند تا حیثیت و حرمت خانواده های پاکدامن از خطر این گونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرأت تعرّض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می گوید: «کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت می کنند، باید برای اثبات این ادعا، چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها

را هشتاد تازیانه بزنید» (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَّانِينَ جَلْدَةً).

و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند: «و هر گز شهادت آنها را نپذیرید» (وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا). «و آنها فاسقانند» (وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

به این ترتیب، نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد که در دراز مدّت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند. به علاوه داغ فسق بر پیشانی شان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند.

این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد باایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می کند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد، ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب» (۱).

ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی

ص: ۱۱۳

آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش وجبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید: «مگر کسانی که بعداً از این عمل توبه کنند و به اصلاح وجبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می دهد، خدا غفور ورحیم است» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

در اینکه این استثنا تنها از جمله «أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» است و یا به جمله «وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» نیز بازمی گردد، در میان مفسران و دانشمندان گفت و گو است، اگر به هر دو جمله باز گردد نتیجه اش این است که با توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است، و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها برداشته می شود.

امّا اگر تنها به جمله اخیر باز گردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در اصول فقه پذیرفته شده، استثناهایی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد، مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناست، و اتفاقاً در محلّ بحث چنین قرینه ای موجود است، زیرا هنگامی که با توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است، کسی که توبه کرده و مجدداً ملکه عدالت را تحصیل نموده از آن برکنار است.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت علیهم السلام رسیده نیز روی این معنی تأکید شده است، تا آنجا که امام صادق علیه السلام بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند، از شخص سؤال کننده می پرسد: «فقهایی که نزد شما هستند چه می گویند؟»

عرض کرد آنها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود، امّا شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد.

امام علیه السلام می فرماید: «بَسَّ مَا قَالُوا كَانَ أَبِي يَقُولُ إِذَا تَابَ وَ لَمْ يُعْلَمَ مِنْهُ إِلَّا خَيْرٌ جازت شهادتُهُ؛ آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می فرمود: هنگامی که توبه کند، و جز خیر از او دیده نشود، شهادتش پذیرفته خواهد شد» (۱).

ص: ۱۱۴

احادیث متعدّد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیّه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه «ابدأ» در جمله «لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا»

دلیل بر عمومیت حکم است، و می دانیم هر عموم قابل استثناست (مخصوصاً استثنای متصل). بنابراین تصوّر اینکه تعبیر «ابدأ» مانع از تأثیر توبه خواهد بود، اشتباه محض است.

### نکته ها:

#### ۱. معنی «رمی» در آیه چیست؟

«رمی» در اصل به معنی انداختن تیر، یا سنگ و مانند آن است، و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیب هایی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد، دشنام دادن و نسبت های ناروا به کار رفته است، چرا که گویی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث و همچنین آیات آینده این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است. مثلاً نفرموده است: وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بِالزَّنَا: «کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم کنند»، زیرا در مفهوم «یَرْمُونَ» مخصوصاً با توجه به قرائن کلامیه، کلمه زنا افتاده است.

ضمناً عدم تصریح به آن، در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است، یک نوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

#### ۲. چهار شاهد چرا؟

می دانیم که معمولاً برای اثبات حقوق و جرم ها در اسلام دو شاهد عادل کافی است، حتّی در مسأله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل جرم اثبات می شود، ولی در مسأله اتهام به زنا چهار شاهد الزامی است.

ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از

مردم در زمینه این اتهامات باز است و همواره عرض و حیثیت افراد را با

سوءظن و بدون سوءظن جریحه دار می کنند. اسلام در این زمینه سختگیری کرده

تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر حتی قتل نفس، زبان‌ها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته، قتل نفس در واقع یک طرف دارد. یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مسأله زنا برای دو نفر اثبات جرم می‌شود و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می‌شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ابوحنیفه فقیه معروف اهل تسنن می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟ فرمود: «قتل نفس».

گفتم: اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است، اما در زنا چهار شاهد لازم است؟

فرمود: شما درباره این مسأله چه می‌گویید؟

ابوحنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد.

امام فرمود: «این برای آن است که در زنا دو حد است، حدی بر مرد جاری می‌شود و حدی بر زن، لذا چهار شاهد لازم است، اما در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می‌گردد» (۱).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می‌شود (مانند زنای به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنایی دارد، آنچه معمول و متعارف است آن است که با توافق طرفین صورت می‌گیرد و می‌دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

### ۳. شرط مهم قبولی توبه

بارها گفته ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته و حتی تصمیم بر ترک در آینده نیست، بلکه علاوه بر همه اینها شخص گناهکار باید در مقام جبران برآید.

اگر واقعاً حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکه دار ساخته، برای قبولی توبه خود باید

ص: ۱۱۶

سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کند و به اصطلاح اعاده حیثیت نماید.

جمله «وَأَصْلِحُوا» بعد از ذکر جمله «تابوا» اشاره به همین حقیقت است که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادى که مرتکب شده اند برآیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانه خلوت استغفار کرده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید. هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده است در جواب این سؤال که: آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حدّ شرعی و بعد از توبه، شهادتشان قبول می شود یا نه؟ فرمودند: «آری».

هنگامی که سؤال کردند: توبه او چگونه است؟ فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می آید و می گوید: من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم. (۱)

#### ۴. احکام قذف

در کتاب حدود بابی تحت عنوان حدّ قذف داریم.

«قذف» (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن تیر یا چیزی به سوی یک نقطه دوردست است، ولی در این گونه موارد - مانند کلمه رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است. به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود.

هرگاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد، حدّ آن همان گونه که در بالا گفته شد، هشتاد تازیانه است.

و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم «تعزیر» است (منظور از تعزیر، مجازات گناهی است که حدّ معینی در شرع برای آن نیامده، بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم، کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می گیرد).

ص: ۱۱۷

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۸۳، ابواب الشهادات، باب ۳۶، حدیث ۴.

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمت هایی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را درباره یک یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبت ها حدّ قذف دارد، امّا اگر یک جا و یک مرتبه آنها را متهم سازد اگر آنها نیز یک جا مطالبه مجازات او را کنند یک حدّ دارد، امّا اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حدّ مستقلّی دارد.

این موضوع به قدری اهمّیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود ورثه او می توانند اقامه دعوا کرده و مطالبه اجرای حد کنند. البتّه از آنجا که این حکم مربوط به حقّ شخص است چنانچه صاحب حق، «مجرم» را ببخشد حدّ او ساقط می شود، مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بینفکند که در اینجا حسابش جداست.

هرگاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند، در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند.

بنابراین هیچ مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از این حکم اسلامی:

اولاً حفظ آبرو و حیثیت انسان ها است.

ثانیاً جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامن جامعه را می گیرد، چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند، واز مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد و حتّی سبب می شود که به خاطر این تهمت های ناروا همسر به همسرش بدبین گردد، و پدر به مشروع بودن فرزند خود.

خلاصه موجودیت خانواده به خطر می افتد و محیطی از سوءظن و بدبینی بر جامعه حکمفرما می شود، بازار شایعه سازان داغ و همه پاکدامنان در اذهان

لگه دار می گردند.

اینجاست که باید با قاطعیّت رفتار کرد، همان قاطعیّتی که اسلام در برابر این افراد بدزبان و آلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند، تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند (ر.ک: ج ۱۴، ص ۳۹۵-۴۰۳).



اشاره

(وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا)

و آنان که مردان و زنان باایمان را در برابر گناهی که مرتکب نشده اند آزار می دهند، بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده اند. (سوره احزاب، آیه ۵۸)

تفسیر:

این آیه از ایذاء مؤمنان سخن می گوید و برای آن بعد از ایذاء خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله اهمّیت فوق العاده ای قائل می شود. می فرماید: «کسانی که مردان و زنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، متحمل بهتان و گناه آشکاری شده اند» (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا).

چرا که مومن از طریق ایمان پیوندی با خدا و پیامبرش دارد، و به همین دلیل در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته.

جمله «بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا» اشاره به این است که آنها مرتکب گناهی نشده اند که مستوجب ایذا و آزار باشند، و از اینجا روشن می شود که هرگاه گناهی از آنان سرزند که مستوجب حد و قصاص و تعزیر باشد، اجرای این امور در حق آنها اشکالی ندارد و همچنین امر به معروف و نهی از منکر مشمول این سخن نیست.

مقدم داشتن «بهتان» بر «اثم مبین» به خاطر اهمّیت آن است، زیرا بهتان از بزرگ ترین آزارها محسوب می شود، و جراحت حاصل از آن حتی از جراحات نیزه و خنجر سخت تر است، آن گونه که شاعر عرب نیز گفته:

جِرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ وَلَا يَلْتَأَمُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ:

«زخم های نیزه التیام می یابد اما زخم زبان التیام پذیر نیست»

در روایات اسلامی نیز اهمّیت فوق العاده ای به این مطلب داده شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که خداوند عزوجل می فرماید: «لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ؛ آن کس که بنده مؤمن مرا بیازارد اعلان جنگ با من

کرده است» (۱).



برخی مفسران گفته اند از لحن آیه استفاده می شود که گروهی در مدینه بوده اند که برای افراد باایمان شایعه پراکنی می کردند و نسبت های ناروا به آنها می دادند (وحتی پیامبر خدا از زبان این مودیان در امان نبود) همان گروهی که در جوامع دیگر و مخصوصاً در جوامع امروز کم نیستند و کار آنها توطئه بر ضد نیکان و پاکان و ساختن و پرداختن دروغ ها و تهمت هاست.

قرآن شدیداً آنها را مورد سخت ترین حملات خود قرار داده و اعمال آنان را بهتان و گناه آشکار معرفی کرده است.

شاهد این سخن در آیات بعد نیز خواهد آمد.

در حدیث دیگر که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده چنین آمده است: مَنْ بَهَتْ مُؤْمِناً أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ: «كَسَى كَسَى» که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند، یا درباره او سخنی بگوید که در او نیست، خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد تا از عهده آنچه گفته برآید» (۱) (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۵۱-۴۳۵).

## دوم: حقوق متفاوت زن و مرد

### تفاوت در قصاص

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَى بِغَدٍّ مِنْكُمْ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است: آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن. پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، باید از راه پسندیده پیروی کند؛ و قاتل نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) بپردازد؛ این، تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما! و کسی که بعد از آن، تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت. (سوره بقره، آیه ۱۷۸)

ص: ۱۲۰

## آیا خون مرد رنگین تر است؟

ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید مرد به سبب قتل زن مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگین تر است؟

چرا مرد جنایتکار به سبب کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسان هایی که بیش از نصف جمعیت روی زمین را تشکیل می دهند، قصاص نشود؟!

در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مرد نباید در برابر زن قصاص شود، بلکه همان طور که در فقه اسلام مشروحاً بیان شده است، اولیای زن مقتول می توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را پردازند.

به عبارت دیگر منظور از عدم قصاص مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن او جایز است.

ناگفته پیداست که پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص، نه برای این است که زن از مرتبه انسانی دورتر است و یا خون او کم رنگ تر از خون مرد است، این توهمی است کاملاً بیجا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر «خونبها» ریشه این توهم شده است، پرداخت نصف دیه تنها برای جبران خسارتی است که از قصاص مرد متوجه خانواده او می شود - دقت کنید.

توضیح اینکه: مردان غالباً در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می شوند و با فعالیت های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می آورند. بنابراین، تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن، از نظر اقتصادی و جنبه های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارت بی دلیلی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی گناه او وارد می شود. از این رو اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ دیه در مورد قصاص مرد، رعایت حقوق همه افراد را کرده، و از این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی که به یک خانواده می خورد، جلوگیری نموده است. اسلام هرگز اجازه نمی دهد که به بهانه لفظ «تساوی»، حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته است پامال گردد.

البته ممکن است زنانی برای خانواده خود نان آورتر از مردان باشند، ولی می دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی زند بلکه کل مردان را با کل زنان باید سنجد - دقت کنید (ر.ک: ج ۱، ص ۶۸۹ و ۶۹۰).

تنها مطلبی که باید به آن توجه داشت - و در اسلام به آن توجه خاصی شده است ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی و حساب نشده آن را انکار می کنند - مسأله تفاوت های روحی و جسمی زن و مرد و تفاوت وظایف آنهاست.

ما هرچه را انکار کنیم این حقیقت انکارناپذیر است که بین این دو جنس، هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی تفاوت بسیاری است که ذکر آنها در کتاب های مختلف ما را از تکرار آنها بی نیاز می سازد و خلاصه همه آنها این است:

چون زن پایگاه وجود و پیدایش انسان است و رشد نونهالان در دامن او انجام می پذیرد، همان طور که جسماً متناسب با حمل و پرورش و تربیت نسل های بعد آفریده شده، از نظر روحی نیز سهم بیشتری از عواطف و احساسات دارد.

با وجود این اختلافات دامنه دار آیا می توان گفت زن و مرد باید در تمام شؤون همراه یکدیگر گام برداشته، و در تمام کارها صددرصد مساوی باشند.

مگر نه این است که باید طرفدار عدالت در اجتماع بود؟

آیا عدالت غیر از این است که هر کس به وظیفه خود پرداخته و از مواهب و مزایای وجودی خویش بهره مند گردد. بنابراین، آیا دخالت دادن زن در کارهایی که خارج از تناسب روحی و جسمی اوست، برخلاف عدالت نمی باشد؟

اینجاست که می بینیم اسلام در عین طرفداری از عدالت، مرد را در پاره ای از کارهای اجتماعی که به خشونت و یا دقت بیشتری نیازمند است، مانند سرپرستی کانون خانه و... مقدم داشته، و مقام معاونت را به زن واگذار کرده است.

خانه و اجتماع هر کدام احتیاج به مدیر دارند و مسأله مدیریت در آخرین

مرحله خود، باید به یک شخص منتهی گردد و گرنه کشمکش و هرج و مرج حاکم خواهد شد.

با این وضع، آیا بهتر است مرد برای این کار نامزد گردد یا زن؟

همه محاسبات دور از تعصب می گویند وضع ساختمانی مرد ایجاب می کند که مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود وزن، معاون او باشد.

جمعی اصرار دارند این واقعیت ها را نادیده بگیرند، ولی وضع زندگی - حتی در جهان امروز و در کشورهای که به زنان آزادی و مساوات کامل داده اند - نشان می دهد

که عملاً مطلب همان است که در بالا گفته شد، اگرچه در مقام سخن خلاف آن گفته شود (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۷ و ۱۹۸).

### تفاوت زن و مرد در شهادت

در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند هر کدام می توانند مستقلاً شهادت بدهند، اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر ادای شهادت کنند «تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند» (أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى).

زیرا زنان به سبب عواطف قوی، ممکن است تحت تأثیر واقع شوند، و به هنگام ادای شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند، ولذا یکی دیگری را یادآوری می کند. البته این احتمال درباره مردان نیز هست ولی در حدی پایین تر و کمتر (ر.ک: ج ۲، ص ۴۵۰).

### تفاوت زن و مرد در ارث

#### اشاره

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا \* وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنِ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ)

خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو

دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ و اگر یک دختر باشد، نیمی (از میراث)، از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر میت، یک ششم میراث است، اگر او فرزندی نداشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد، و (تنها) پدر و مادرش از او ارث می برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد (و پنج ششم باقیمانده، برای پدر است و همه اینها، بعد از انجام وصیتی است که او کرده، و بعد از ادای دین است - شما نمی دانید پدران (ومادران) و فرزندان، کدام یک برای شما سودمندترند - این فریضه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است. \* و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم میراث آنها از آن شماست؛ پس از انجام وصیتی که به آن سفارش کرده اند، و ادای دین. و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید؛ و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم میراث شما از آن آنهاست؛ بعد از انجام وصیتی که به آن سفارش کرده اید، و ادای دین. و اگر (میت) مرد یا زنی بوده باشد که خواهر یا برادر از او ارث می برند؛ و یک برادر یا یک خواهر دارد، سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادر و خواهر مادری باشد)؛ و اگر بیش از یک تن باشند، آنها در یک سوم شریک اند؛ پس از انجام وصیتی که به آن سفارش شده، و ادای دین؛ به شرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین)، به ورثه ضرر نزنند. این سفارش خداست؛ و خدا دانا و دارای

حلم است. (سوره نساء، آیات ۱۱ و ۱۲)

### شأن نزول:

عبدالرحمان بن ثابت انصاری برادر حسان بن ثابت، شاعر معروف صدر اسلام از دنیا رفت در حالی که یک همسر و پنج برادر از او به یادگار مانده بود.

برادران میراث عبدالرحمان را در میان خود تقسیم کردند و به همسرش چیزی ندادند. او جریان را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد و از آنها شکایت نمود. در این هنگام آیات فوق نازل شد و در آن میراث همسران دقیقاً تعیین گردید. (۱)

و نیز از جابر بن عبدالله نقل شده است که می گوید: بیمار شده بودم، پیامبر صلی الله علیه و آله از

ص: ۱۲۴

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ جامع البیان، ج ۴، ص ۱۸۵؛ در المنثور، ج ۲، ص ۴۴۳.

من عیادت کرد. من بیهوش بودم، حضرت آبی خواست و با مقداری از آن وضو گرفت و بقیه را بر من پاشید. من به هوش آمدم، عرض کردم: ای رسول خدا، بعد از من تکلیف اموالم چه خواهد شد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله خاموش گشت، چیزی نگذشت که با نزول این آیات، سهم وراثت در آن تعیین شد. (۱)

### تفسیر: سهام ارث

همان گونه که در شأن نزول خواندیم، این دو آیه سهم وراثت را تعیین می کند.

در آیه اول حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده است. بدیهی است که هیچ رابطه خویشاوندی نزدیک تر از رابطه فرزند و پدر نیست. از این رو قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدم داشته است.

در جمله نخست می فرماید: «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می کند

که سهم میراث پسر به اندازه دو دختر باشد» (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ  
حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ).

قابل توجه اینکه از نظر جمله بندی و طرز بیان ارث، دختران اصل قرار داده شده و ارث پسران به صورت فرع و با مقایسه به آن تعیین گردیده است، زیرا می گوید: پسران دو برابر سهم دختران می برند. و این نوعی تأکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنت های جاهلی است که آنها را به کلی محروم می کردند (اما فلسفه تفاوت ارث این دو به زودی تشریح خواهد شد).

پس از آن می فرماید: «اگر فرزندان میت منحصر آ دو دختر یا بیشتر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست» (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ  
اِثْنَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ).

«ولی اگر تنها یک دختر بوده باشد، نصف مجموع میراث از آن اوست» (وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ).

در اینجا سؤالی پیش می آید که قرآن در این آیه می گوید: «فَوْقَ اِثْنَيْنِ» یعنی اگر

ص: ۱۲۵



دختران بیش از دو تن باشند دو سوم میراث متعلق به آنهاست. بنابراین آیه از حکم دو دختر ساکت است، بلکه تنها حکم یک دختر و چند دختر را گفته است.

پاسخ این پرسش با توجه به جمله اول آیه روشن می شود و آن این است که سهم دو دختر از جمله «لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (پسر دو برابر سهم دختر دارد) اجمالاً معلوم می گردد، زیرا اگر بازماندگان شخص مرده فقط یک پسر و یک دختر باشند سهم دختر یک سوم و سهم پسر دو سوم می گردد. بنابراین سهم دو دختر طبق این جمله دو سوم خواهد بود. شاید به خاطر همین بوده که در جمله بعد سهم دو دختر بیان نشده و تنها به سهم چند دختر اشاره گردیده که آن هم از دو سوم تجاوز نمی کند - دقت کنید.

از مراجعه به آخرین آیه سوره نساء نیز این مسأله روشن تر می شود، زیرا در آن آیه سهم یک خواهر نصف قرار داده شده - همانند سهم یک دختر - آن گاه می افزاید: «اگر دو خواهر بوده باشند دو سوم مال را می برند». از این حکم می فهمیم که در مورد دو دختر نیز دو سوم مال در نظر گرفته شده است.

به علاوه این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که گاهی می گویند: «فَوْقَ اثْنَيْنِ» و منظور «اثنتانِ وَ مَا فَوْقَ» است؛ یعنی دو و بیشتر.

از همه اینها گذشته، حکم مزبور از نظر فقه اسلامی و منابع حدیث مسلم است، و اگر فرضاً ابهامی در جمله بالا باشد، با توجه به سنت (منابع حدیث) برطرف می گردد.

اما میراث پدران و مادران که آنها نیز جزء طبقه اول و همردیف فرزندان هستند، در آیه فوق چنین بیان شده و در آن سه حالت است:

۱. شخص متوفی، فرزند یا فرزندی داشته باشد که در این صورت به پدر و مادر او هر کدام یک ششم می رسد. می فرماید: «و برای هر یک از پدر و مادر یک ششم است اگر (میت) فرزندی داشته باشد» (وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ).

۲. فرزندی در میان نباشد و وارث تنها پدر و مادر باشند، در این صورت سهم مادر یک سوم مجموع میراث است. می فرماید: «اگر فرزندی نداشته باشد و تنها وارث

او پدر و مادرش باشند، برای مادرش یک سوم است» (فَإِنْ لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ).

اگر می بینیم در اینجا سخنی از سهم پدر به میان نیامده، به خاطر این است که سهم او روشن است؛ یعنی دو سوم.

به علاوه گاهی ممکن است شخص میت همسری داشته باشد، در این صورت سهم همسر از سهم پدر کم می شود. بنابراین سهم پدر در حالت دوم متغیر است.

۳. این است که وارث، تنها پدر و مادر باشند و فرزندی در کار نباشد، ولی شخص متوفی برادرانی (از طرف پدر و مادر، یا تنها از طرف پدر) داشته باشد، در این صورت سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزل می یابد. می فرماید: «واگر او (میت) برادرانی دارد، برای مادرش یک سوم است» (فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ).

در واقع برادران، با اینکه ارث نمی برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می شوند. به همین جهت آنها را «حاجب» می نامند.

فلسفه این حکم روشن است زیرا وجود برادران متعدّد موجب سنگینی بار زندگی پدر است، چون پدر باید هزینه آنها را پردازد تا بزرگ شوند و حتی پس از بزرگ شدن نیز هزینه هایی برای پدر دارند، و به همین جهت برادرانی موجب تنزل سهم مادر می شوند که از ناحیه پدر و مادر و یا تنها از ناحیه پدر باشند، و اما برادرانی که تنها از ناحیه مادر هستند و هیچ گونه سنگینی بر دوش پدر ندارند حاجب نمی گردند.

سؤال: در اینجا سؤالی مطرح است که قرآن در این آیه در مورد برادران لفظ «جمع» به کار برده می گوید: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ» (اگر شخص متوفی برادرانی داشته باشد) و می دانیم که حداقل جمع سه نفر است، در حالی که تمام فقهای اسلام معتقدند که دو برادر هم می توانند مانع و موجب تنزل ارث مادر شوند.

پاسخ: جواب این سؤال با مراجعه به آیات دیگر قرآن روشن می شود و آن این است که لازم نیست در همه جا لفظ جمع در سه نفر و بیشتر به کار رود، بلکه در پاره ای از موارد بر دو نفر هم اطلاق می شود، مانند آیه ۷۸ سوره انبیاء: (وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ) «ما گواه حکم آنها بودیم».

آیه مربوط به قضاوت داود و سلیمان است، و قرآن درباره این دو تن ضمیر جمع (هُم) به کار برده است.

از اینجا روشن می شود که گاهی ممکن است لفظ جمع در دو نفر به کار رود، ولی این موضوع نیاز به شاهد و قرینه دارد و در آیه مورد بحث، شاهد همان اتفاق

مسلمانان و ورود دلیل از پیشوایان اسلام است، زیرا در این مسأله همه دانشمندان اسلام اعم از شیعه و سنی (به جز ابن عباس) دو برادر را مشمول حکم آیه دانسته اند. (۱)

پس از آن قرآن می فرماید: وارثان هنگامی می توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میت وصیتی نکرده باشد، و یا بدهی بر عهده او نباشد. بنابراین اگر وصیتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد. می فرماید: «همه اینها

بعد از انجام دادن وصیتی است که کرده و بعد از اداء دین اوست» (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنًا).

البته همان طور که در باب وصیت گفته شده است، انسان فقط می تواند درباره یک سوم از مال خود وصیت کند و اگر بیش از آن وصیت کند صحیح نیست مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

و در جمله بعد می فرماید: «اینها پدران و فرزندان شما هستند، اما شما نمی دانید کدام یک از آنها برای شما سودمندترند» (أَبَاؤُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا).

یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده و تشخیص این مصالح به دست خداست، زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی تواند تشخیص دهد.

ممکن است بعضی گمان کنند پدران و مادران بیشتر به نیازمندی های او پاسخ می گویند، و بنابراین باید در ارث بر فرزندان مقدم باشند.

و ممکن است جمعی عکس این را تصور کنند.

اگر قانون ارث به دست مردم می بود هزار گونه هرج و مرج و نزاع و اختلاف در آن واقع می شد، اما خدا که حقایق امور را آن چنان که هست می داند، قانون ارث را بر نظام ثابتی که خیر بشر در آن است قرار داده.

لذا در پایان آیه می فرماید: «این قانونی است که از طرف خدا فرض شده و او دانا و حکیم است» (فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

این جمله برای تأکید مطالب گذشته است تا برای مردم جای هیچ گونه چانه زدن درباره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.

ص: ۱۲۸

در آیه بعد چگونگی ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر را بیان کرده می فرماید: «و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنان فرزندی نداشته باشند» (و لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ).

«و اگر فرزندی داشته باشند (حتی از شوهر دیگری باشد) یک چهارم از آن شماست» (فَإِنْ كَانَتْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعَ مِمَّا تَرَكَنَّ).

البته این تقسیم نیز «پس از پرداخت بدهی های همسر و انجام دادن وصیت های مالی اوست» (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتَيْهِ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است. می فرماید: «و برای زنان شما یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید» (و لَهِنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ).

«ولی اگر شما فرزندی داشته باشید (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان یک هشتم از میراث شماست» (فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ).

این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق بعد از پرداخت بدهی های شوهر و انجام دادن وصیت های مالی او خواهد بود. می فرماید: «بعد از انجام دادن وصیتی که کرده اید و ادای دین» (مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتَيْهِ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

قابل توجه آنکه سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می یابد؛ و آن برای رعایت حال فرزندان است.

و علت اینکه سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده، همان است که مشروحاً درباره ارث پسر و دختر گفته شده.

توجه به این نکته نیز لازم است سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد، بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته

باشد، سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد، و ظاهر آیه فوق نیز همین است.

سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می کند، می فرماید: «اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد، هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می برند» (وَ إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهٗ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الشُّدُسُ).

این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند، «اما اگر بیش از یکی باشند مجموعاً شریک در یک سوم می باشند» (فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلْثِ).

یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند.

سپس اضافه می کند: «این تقسیم نیز بعد از انجام وصیت او و دیونی است که باید پرداخت گردد» (مَنْ بَعْدَ وَصِيَّتِهِ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ).

با این هشدار «که وصیت و همچنین دین، جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد» (غَيْرَ مُضَارٍّ).

یعنی بیش از ثلث وصیت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام وارد شده، وصیت بیش از ثلث، اضرار به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنهاست. (۱)

و یا اینکه برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها، اعتراف به بدهی هایی کند در حالی که بدهکار نباشد.

و در پایان برای تأکید می فرماید: «این توصیه ای است الهی، و خداوند دانا و بردبار است» (وَصِيَّتُهُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ).

که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیات و وصیت کنندگان خبر دارد، در عین حال «حلیم» است و کسانی را که برخلاف فرمان او رفتار می کنند فوراً به مجازات نمی رساند.

**نکته ها:**

### **۱. ارث یک حق طبیعی است**

شاید بسیاری تصور کنند بهتر آن است که بعد از مرگ انسان، اموال او در اختیار بیت المال قرار گیرد تا صرف تلاش های اقتصادی جامعه گردد، ولی با دقت روشن می شود این کار کاملاً دور از عدالت است، زیرا «وراثت» یک امر کاملاً طبیعی و منطقی است.

ص: ۱۳۰

پدر و مادر بخشی از صفات جسمی و روحی خود را طبق قانون وراثت طبیعی به نسل های بعد منتقل می کنند، چرا اموال آنها از این قانون مستثنی باشد و به نسل آینده منتقل نشود؟

به علاوه، اموال مشروع هر کس نتیجه تلاش های اوست، و در حقیقت نیروهای متراکم شده او را نشان می دهد، و به همین جهت ما هر کس را مالک طبیعی دسترنج خود می شناسیم؛ این یک حکم فطری است.

بنابراین بعد از مرگ که دست انسان از اموالش کوتاه می گردد، عادلانه ترین راه این است که اموال وی به کسانی تعلق گیرد که نزدیک ترین افراد به اوست، و در واقع هستی آن اشخاص ادامه هستی آن شخص محسوب می شود.

روی همین جهت بسیاری از مردم با اینکه سرمایه کافی برای زندگی خود تا پایان عمر دارند، دست از کوشش برای کار و تولید بیشتر بر نمی دارند، و هدفشان تأمین آینده فرزندانشان است.

یعنی قانون ارث می تواند تحرک و جنبش بیشتری به چرخ های اقتصادی یک کشور بدهد، و اگر اموال هر کس بعد از مرگ او به کلی از او بریده شود و جزء اموال عمومی گردد، ممکن است بخش مهمی از فعالیت های اقتصادی خاموش شود.

شاهد این سخن جریانی است که در فرانسه واقع شد. می گویند چندی قبل نمایندگان پارلمان فرانسه قانون ارث را الغاء کردند و به جای آن تصویب نمودند که آنچه از کسی باقی می ماند به عنوان اموال عمومی ضبط گردد و به مصارف عموم برسد؛ به طوری که هیچ یک از بستگان شخص متوفی سهمی نداشته باشند.

پس از مدتی آثار نامطلوب اقتصادی این قانون آشکار گردید، و مشاهده شد وضع صادرات و واردات کشور دستخوش تحوّل و از تلاش های اقتصادی کاسته شده است. این موضوع مقامات اقتصادی را دچار نگرانی کرد و عامل اصلی آن را همان الغاء قانون ارث دانستند و به ناچار در آن تجدید نظر کردند.

بنابراین نمی توان انکار کرد که قانون ارث علاوه بر اینکه یک امر طبیعی و فطری است در گسترش تلاش های اقتصادی نیز اثر عمیق دارد.

## **۲. ارث در میان ملل گذشته**

قانون ارث چون ریشه فطری دارد به اشکال گوناگون در میان ملل گذشته دیده می شود.

در میان یهود بعضی مدعی هستند قانون ارثی وجود نداشته، ولی با مراجعه به تورات می بینیم این قانون صریحاً در «سفر اعداد» آمده است، آنجا که می گوید: «و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید، و اگر دختری ندارد میراثش را به برادرانش بدهید، و اگر برادری ندارد، میراث وی را به برادران پدرش بدهید، و اگر پدرش برادری ندارد، میراث او را به بازمانده او از نزدیک ترین خویشاوندانش بدهید، تا وارث آن باشد، و این امر برای بنی اسرائیل حکم واجبی باشد، به نوعی که خداوند به موسی امر فرموده است»<sup>(۱)</sup>.

از جمله های مزبور استفاده می شود که ارث در میان بنی اسرائیل فقط روی مسأله نسب دور می زده است، زیرا نامی از همسر در آن برده نشده است.

و در آیین مسیح علیه السلام نیز باید همین قانون تورات معتبر باشد، زیرا در «اناجیل» موجود نقل شده که مسیح گفته است من نیامده ام که چیزی از احکام تورات را تغییر دهم.

و فقط در چند مورد از مشتقات کلمه «ارث» سخن گفته شده است.<sup>(۲)</sup>

اما در میان عرب ها پیش از اسلام ارث از یکی از سه راه بوده است:

۱. نسب: منظور از نسب نزد آنان تنها پسران و مردان بوده است و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند.

۲. تَبَنّی: یعنی فرزندی که از خانواده ای طرد شده، خانواده دیگری او را به خود نسبت دهد و به شکل «پسرخوانده» درآید. در این صورت میان این پسرخوانده و پدرخوانده اش ارث برقرار می شد.

۳. عهد و پیمان: یعنی دو نفر با هم پیمان می بستند که در دوران زندگی از یکدیگر دفاع کنند و بعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند.

اسلام قانون فطری و طبیعی ارث را از خرافاتی که به آن آمیخته شده بود پاک کرد، و تبعیضات ظالمانه ای را که در میان زن و مرد از یک سو، و بزرگسال و کودک از سوی

ص: ۱۳۲

۱- سفر اعداد، باب ۲۷، ص ۲۵۳، آیات ۸ - ۱۱.

۲- کتاب قاموس مقدّس، ص ۹۰۳.

دیگر قائل بودند از بین برد، و سرچشمه های ارث را در سه چیز خلاصه کرد که تا آن زمان به این شکل سابقه نداشت:

۱. نسب: به مفهوم وسیع آن یعنی هر گونه ارتباطی که از طریق تولد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد می شود اعم از مرد وزن و بزرگسال و کودک.

۲. سبب: یعنی ارتباط هایی که از طریق ازدواج در میان افراد ایجاد می شود.

۳. ولاء: یعنی ارتباط های دیگری که از غیر طریق خویشاوندی (سبب و نسب) در میان دو نفر پیدا می شود، مانند «ولاء عتق» یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند، و آن برده پس از مرگ هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی از خود به یادگار نگذارد، اموال

او به آزادکننده او می رسد (و این خود نوعی تشویق و پاداش برای آزاد کردن

بردگان است).

«ولاء ضمان جریره» و آن پیمان خاصی بوده که در میان دو تن به خواست و اراده خودشان برقرار می شده و طرفین متعهد می شدند که از یکدیگر در موارد مختلفی دفاع کنند و پس از مرگ (در صورتی که هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی نداشته باشند) از یکدیگر ارث ببرند.

و دیگر «ولاء امامت» است؛ یعنی اگر کسی از دنیا برود و هیچ وارث نسبی و سببی و غیر آنها نداشته باشد، میراث او به امام علیه السلام و به عبارت دیگر به بیت المال مسلمین می رسد.

البته هر یک از طبقات فوق شرایط و احکامی دارند که در کتاب های فقهی مشروحاً آمده است.

### ۳. چرا ارث مرد دو برابر زن است؟

با اینکه ظاهر آ ارث مرد دو برابر زن است، امّا با دقت بیشتر روشن می شود که از یک نظر، ارث زنان دو برابر مردان است، و این به خاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است.

توضیح اینکه: اسلام وظایفی بر عهده مردان گذارده که با توجه به آن، نیمی از درآمد مردان عملاً خرج زنان می شود، در حالی که بر عهده زنان چیزی قرار نداده است، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن، پوشاک،



خوراک و سایر لوازم بپردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز برعهده اوست، در حالی که زنان از هر گونه پرداخت هزینه ای حتی برای خودشان معاف هستند.

بنابراین یک زن می تواند تمام سهم ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود و همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملاً چنین می شود که نیمی از درآمد مرد برای زن خرج می شود و نیمی برای خودش، در حالی که سهم زن همچنان به حال خود باقی می ماند.

برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید: فرض کنید مجموع ثروت های موجود در دنیا معادل سی میلیارد تومان باشد که از طریق ارث به تدریج در میان زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم می گردد. اکنون مجموع درآمد مردان را با مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم می بینیم از این مبلغ بیست میلیارد سهم مردان و ده میلیارد سهم زنان است.

مطابق معمول، زنان ازدواج می کنند و هزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل زنان می توانند ده میلیارد خود را پس انداز کنند و در بیست میلیارد سهم مردان عملاً شریک خواهند بود، زیرا در مورد آنها و فرزندان آنها نیز مصرف می شود.

بنابراین در واقع نیمی از سهم مردان هم که ده میلیارد می شود صرف زنان خواهد شد، و با اضافه کردن این مبلغ به ده میلیارد که پس انداز کرده بودند، مجموعاً صاحب اختیار بیست میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا - خواهند بود، در حالی که مردان عملاً بیش از ده میلیارد برای خود مصرف نمی کنند.

نتیجه اینکه سهم واقعی زنان از نظر مصرف و بهره برداری دو برابر سهم واقعی مردان است، و این تفاوت به خاطر آن است که معمولاً قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است، و این نوعی حمایت منطقی و عادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده و سهم حقیقی آنان را بیشتر قرار داده، اگرچه در ظاهر سهم آنها نصف است.

اتفاقاً با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می بریم که سؤال بالا از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده و گاه و بیگاه از پیشوایان اسلام در این باره پرسش هایی می کردند، و پاسخ هایی که از طرف ائمه اهل بیت علیهم السلام به این سؤال داده شده غالباً به یک مضمون است و آن این است که خداوند مخارج زندگی و پرداخت مهر را برعهده

مردان گذارده است، به همین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده. (۱)

در عیون اخبار الرضا علیه السلام از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است که در پاسخ این سؤال فرمود: «سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان است به خاطر آنکه زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی (مهر) می گیرد و مرد ناچار است چیزی بدهد. به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد خودش مسئولیتی ندارد». (۲)

#### ۴. ارث برادران و خواهران

در جمله (وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً) به واژه تازه ای برخورد می کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه «کَلَالَةٌ» است.

آنچه از کتاب های لغت استفاده می شود این است که «کَلَالَةٌ» در اصل معنای مصدری دارد و به معنای «کَلَال» یعنی از بین رفتن قوت و توانایی است. (۳) ولی بعد آ به

خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می برند گفته شده است.

شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزء طبقه دوم ارث هستند، و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می برند، و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد، مسلماً در رنج است و قدرت خویش را از دست داده، لذا به آنها «کَلَالَةٌ» گفته می شود.

راغب در مفردات می گوید: «کَلَالَةٌ» به وراثت - غیر از پدر و فرزند - گفته می شود.

و ابن عباس گفته است به جز فرزند به سایر وراثت «کَلَالَةٌ» می گویند. (۴)

و در روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، آن حضرت در پاسخ این پرسش که کلاله چیست؟ فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَا وَالِدٌ؛ كَلَالَةٌ» عنوانی است برای

ص: ۱۳۵

۱- کافی، ج ۷، ص ۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۹۳.

۲- کافی، ج ۷، ص ۸۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۹۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۰۳ و ج ۱۰۱، ص ۳۲۶؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۰.

۳- در صحاح اللغه می خوانیم: الْكَلَالَةُ فِي الْأَصْلِ مَصْدَرٌ بِمَعْنَى الْكَلَالِ وَ هُوَ ذَهَابُ الْقُوَّةِ.

٤- بحار الأنوار، ج ١٤، ص ١٧٤ وج ٣٠، ص ٥١١؛ فقه القرآن، ج ٢، ص ٣٣٦.

شخصی که از دنیا رفته، در حالی که نه پدر و مادری دارد و نه فرزند» (۱).

از این بیان استفاده می شود که «کَلَالَه» اسم میت است و هر دو قول صحیح است. (۲).

و امّا اینکه چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر تعبیر (کلاله) را انتخاب کرده، شاید به خاطر آن است که این گونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزند، مراقب باشند اموالشان به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند. بنابراین پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند، خودشان آنها را در موارد لازم تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.

## ۵. توجه به چند نکته دیگر

الف) آنچه درباره ارث برادران و خواهران آمده است، گرچه ظاهراً به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری، و پدری تنها، و مادری تنها را شامل می شود، ولی با توجه به آخرین آیه سوره نساء که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری و یا پدری تنها می باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت).

بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می کنند و ظاهراً با هم سازگار نیستند، امّا با دقت در مضمون دو آیه روشن می شود هر کدام درباره یک دسته خاص از برادران و خواهران سخن می گوید، و هیچ گونه تضادی در میان آنها نیست.

ب) روشن است ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول - یعنی پدر و مادر و فرزندان - در کار نباشد، گواه این موضوع آیه (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ

ص: ۱۳۶

---

۱- کنز العمیال، ج ۱۱، ص ۷۸؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۲۹، ذیل آیه ۱۷۶ سوره نساء؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۱۲.

۲- وَالْكَالِلَةُ إِسْمٌ لِمَا عَيَّدَا الْوَلَدَ وَالْوَالِدَ مِنَ الْوَرَثَةِ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: هُوَ اسْمٌ لِمَنْ عَيَّدَا الْوَلَدَ وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ (ص) سَيِّئِلٌ عَنِ الْكَالِلَةِ، فَقَالَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَا وَالِدٌ فَجَعَلَهُ إِسْمًا لِلْمَيْتِ وَ كِلَا الْقَوْلَيْنِ صَحِيحٌ (مفردات راغب، ص ۴۳۷؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۱۲).

بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ) «خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی بر بعض دیگر در مقررات ارث ترجیح دارند». آنها که به شخص میت نزدیک ترند مقدم هستند. (۱)

و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر است.

ج) از جمله «هُم شُرَكَاءٌ فِي الثَّلَثِ» (برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریک اند) استفاده می شود آنها یک سوم را در میان خود به طور مساوی تقسیم می کنند وزن و مرد در اینجا هیچ تفاوتی ندارند، زیرا مفهوم شرکت مطلق، مساوی بودن سهام است.

د) از آیه به خوبی استفاده می شود انسان حق ندارد از طریق وصیت یا اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست صحنه سازی بر ضد وارثان کند و حقوق آنها را تضییع نماید. او موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار مقدار آن، ثلث تعیین شده بنماید.

در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می شود از جمله در حدیثی می خوانیم: «إِنَّ الضَّرَارَ فِي الوَصِيَّةِ مِنَ الْكِبَائِرِ؛ زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان با وصیت های نابه جا از گناهان کبیره است». (۲)

اسلام در حقیقت با این دستور می خواهد هم شخص را از بخشی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره مند سازد، و هم وارثان را؛ مبادا کینه ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد (ر.ک: ج ۳، ص ۳۶۰ - ۳۷۹).

## تساوی ها و تفاوت ها و رمز و راز آن

### اشاره

(وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا)

ص: ۱۳۷

۱- سوره انفال، آیه ۷۵؛ سوره احزاب، آیه ۶.

۲- مجمع البیان، ذیل آیه ۱۲ همین سوره؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۶۸ وج ۱۵، ص ۳۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۴ و ۱۵ وج ۱۰۰، ص ۱۹۶ و ۱۹۹.

(امتیازات و) برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید. (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی، برای حفظ نظام زندگی شماست. با این حال،) مردان به سبب آنچه به دست می‌آورند نصیبی دارند، و زنان نیز نصیبی؛ (و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد). و از فضل خدا، (برای رفع تنگناها) استمداد جویید، زیرا خداوند به هر چیز داناست. (سوره نساء، آیه ۳۲)

### شأن نزول:

طبرسی مفسّر معروف در مجمع البیان نقل می‌کند که: اُمّ سلمه (یکی از همسران پیامبر) به حضرت عرض کرد: چرا مردان به جهاد می‌روند و زنان نمی‌روند؟ و چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می‌رفتیم و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم!

آیه فوق نازل گردید و به این پرسش‌ها و مانند آن پاسخ گفت. (۱)

و در تفسیر المنار می‌خوانیم: جمعی از مردان مسلمان، هنگامی که آیه ارث نازل شد و سهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند: ای کاش اجر و پاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود.

و جمعی از زنان نیز گفتند: ای کاش مجازات و کیفرهای ما نصف مجازات مردان بود همان طور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنهاست.

آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت. (۲)

همین شأن نزول در تفسیر فی ظلال القرآن و روح المعانی با تفاوت مختصری ذکر شده است.

### تفسیر: تساوی مرد و زن در کسب

همان طور که در شأن نزول آمده است، تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی

ص: ۱۳۸

---

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ روح المعانی، ج ۵، ص ۱۹؛ درالمنثور، ج ۲، ص ۱۴۹.

۲- مجمع البیان و تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث.

از مسلمانان به صورت یک پرسش درآمده بود، گویی آنها توجّه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که هزینه زندگی عموماً بر دوش مردان است و زنان از آن معافند.

افزون بر این، هزینه خودشان نیز بر دوش مردان است و همان طور که سابقاً اشاره شد، سهمیه زنان عملاً دو برابر مردان خواهد بود. لذا آیه فوق می گوید: «برتری هایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعض دیگر قائل شده هرگز آرزو نکنید» (وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

زیرا این تفاوت ها هر کدام اسراری دارد که از شما پنهان است؛ چه تفاوت هایی که از نظر آفرینش، جنسیت، صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شماست، و چه تفاوت هایی که از نظر حقوقی به سبب موقعیت های مختلف همانند ارث قرار داده شده است.

تمام این تفاوت ها بر طبق عدالت و قانون الهی است و اگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قائل می شد. بنابراین آرزوی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار است که عین حق و عدالت است.

البته نباید اشتباه کرد آیه به تفاوت های واقعی و طبیعی اشاره می کند نه تفاوت های ساختگی که بر اثر استثمار و استثمار طبقاتی به وجود می آید، چه اینکه آنها نه خواست خداست، و نه چیزی است که آرزوی دگرگون کردن آن نادرست باشد، بلکه تفاوت هایی است ظالمانه و غیر منطقی که باید در رفع آن کوشید.

فی المثل زنان نمی توانند آرزو کنند ای کاش مرد بودند و مردان نیز نباید آرزو کنند ای کاش زن می شدند، زیرا این دو جنس، اساس نظام اجتماع انسانی است.

اما در عین حال نباید این تفاوت جنسیت سبب شود که یکی از این دو جنس حقوق دیگری را پایمال کند، و آنها که آیه را دستاویز برای ادامه تبعیضات ناروای اجتماعی پنداشته اند سخت در اشتباهند.

لذا بلافاصله می فرماید: «مردان نصیبی از آنچه به دست می آورند دارند و زنان نیز نصیبی» و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ).

خواه موقعیت طبیعی باشد مانند تفاوت دو جنس مرد و زن با یکدیگر، یا تفاوت به سبب تلاش های اختیاری.

قابل توجه اینکه کلمه «اکتساب» که به معنی تحصیل کردن و به دست آوردن است، مفهوم وسیعی دارد که هم کوشش های اختیاری را شامل می شود، وهم آنچه را که انسان با ساختمان طبیعی خود می تواند به دست بیاورد.

پس از آن می فرماید: به جای آرزو کردن این گونه تفاوت ها، «از فضل خدا و لطف و کرم او تمنا کنید که به شما از نعمت های مختلف و پاداش های نیک ارزانی دارد» (وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ).

و در نتیجه افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید، خواه مرد باشید یا زن، و خواه از این نژاد باشید یا نژاد دیگر، و در هر حال آنچه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید نه آنچه شما خیال می کنید.

شاید جمله «مِنْ فَضْلِهِ» اشاره به همین معنی باشد.

روشن است تقاضای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هر چیز نرود، بلکه باید فضل و رحمت او را در لایه لایه اسبابی که او مقدر داشته است جست و جو کرد؛ «زیرا خداوند به همه چیز داناست» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا).

ومی داند برای نظام اجتماع چه تفاوت هایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است. بنابراین در کار او هیچ گونه تبعیض ناروا و بی عدالتی نیست. همچنین از اسرار درون مردم با خبر است و می داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می پروراند و چه افرادی به آنچه مثبت و سازنده است می اندیشند.

### نکته ها: این تفاوت ها برای چیست؟

#### اشاره

بسیاری از خود می پرسند چرا برخی از افراد استعدادشان بیشتر و برخی کمتر است؟

برخی زیبا هستند و برخی دیگر از زیبایی کم بهره اند؟

برخی از نظر جسمی فوق العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند؟

آیا این «تفاوت های طبیعی» با اصل عدالت پروردگار سازگار است؟

در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت:



## ۱. تفاوت های ساختگی

قسمتی از تفاوت های جسمی و روحی مردم با یکدیگر معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل انگاری های فردی است که هیچ ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد. مثلاً بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمی قوی تر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته ترند؛ به دلیل اینکه آنها از تغذیه و بهداشت کافی بهره مندند در حالی که اینها در محرومیت قرار دارند. یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می دهند. این گونه اختلافات را باید اختلافات ساختگی و بی دلیل دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت، و هیچ گاه اسلام و قرآن بر این گونه تفاوت ها صحه نگذاشته است.

## ۲. تفاوت های واقعی

قسمتی دیگر از این تفاوت ها طبیعی و لازمه آفرینش انسان است، یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد، تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعاً با هم تفاوت هایی خواهند داشت.

ولی باید دانست معمولاً مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسان ها آن چنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد. یعنی کمتر کسی پیدا می شود که این مواهب را یک جا داشته باشد؛ یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد، یکی ذوق شعر و دیگری عشق به تجارت، و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی، و برخی از استعدادهای ویژه دیگری برخوردارند. مهم این است که جامعه یا خود اشخاص، استعدادها را کشف کنند و آنها را در محیط سالمی پرورش دهند تا هر انسانی بتواند نقطه قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره برداری کند.

## ۳. جامعه به منزله یک پیکر

این موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند پیکر یک انسان، نیاز به

بافت ها و عضلات و سلول های گوناگون دارد. یعنی همان طور که اگر یک بدن

به طور کامل از سلول های ظریف همانند سلول های چشم و مغز ساخته شده

باشد دوام ندارد، ویا اگر تمام سلول های آن خشن و غیر قابل انعطاف

همانند سلول های استخوانی باشند، کارایی کافی برای وظایف مختلف نخواهد داشت بلکه باید از سلول های گوناگونی که یکی وظیفه تفکر، دیگری مشاهده،

سومی شنیدن و چهارمی سخن گفتن را عهده دار شوند تشکیل شده باشد، همچنین برای به وجود آمدن یک جامعه کامل نیاز به استعدادها، ذوق ها و ساختمان های مختلف بدنی و فکری است.

اما نه به این معنی که بعضی از اعضا پیکر اجتماع در محرومیت به سر برند، یا خدمات آنها کوچک شمرده شود، ویا تحقیر گردند، همان طور که سلول های بدن

با تمام تفاوتی که دارند، همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندی ها به مقدار لازم

بهره می گیرند.

به عبارت دیگر، تفاوت ساختمان روحی و جسمی در آن قسمت هایی که طبیعی است - نه ظالمانه و تحمیلی - به مقتضای «حکمت» پروردگار است و عدالت هیچ گاه نمی تواند از حکمت جدا باشد.

فی المثل اگر تمام سلول های بدن انسان یک نواخت آفریده می شد دور از حکمت بود، و عدالت به معنای قرار دادن هر چیز در محل مناسب خود نیز در آن وجود نداشت، همچنین اگر یک روز، تمام مردم جامعه مثل هم فکر کنند و استعداد همانندی داشته باشند، در همان یک روز وضع جامعه به کلی درهم می ریزد.

بنابراین آنچه در آیه مورد بحث درباره اختلاف ساختمان زن و مرد آمده، در واقع اشاره ای به همین موضوع است، زیرا بدیهی است اگر تمام افراد بشر، مرد ویا همه زن باشند، نسل بشر به زودی منقرض می شود.

علاوه بر اینکه قسمت مهمی از لذات مشروع بشر از میان می رود، حال اگر جمعی ایراد کنند که چرا بعضی زن و بعضی مرد آفریده شده اند؟ واین چگونه با عدالت پروردگار می سازد؟ مسلم است که این ایراد منطقی نخواهد بود، زیرا آنها به حکمت آن نیندیشیده اند (ر.ک: ج ۳، ص ۴۵۹ - ۴۶۵).

اشاره

(يَسِّرْ تَفْتُونَكَ قَوْلَ اللَّهِ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رُجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

از تو درباره حکم (ارث خواهران و برادران) سؤال می کنند، بگو: «خداوند، حکم (ارث) خواهر و برادر را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزندی نداشته باشد، و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، از آن اوست؛ و (اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد)، او تمام مال را از آن خواهر، به ارث می برد، در صورتی که آن خواهر فرزند نداشته باشد؛ و اگر (وارث او) دو خواهر باشند دو سوم اموال را می برند؛ و اگر (وارثان) جمعی از برادران و خواهران باشند، سهم هر برادر به اندازه سهم دو خواهر است. خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید؛ و خداوند به همه چیز داناست». (سوره نساء، آیه ۱۷۶)

شأن نزول:

بسیاری از مفسران در شأن نزول آیه فوق از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل کرده اند. می گوید شدیداً بیمار بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت من آمد. در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید. من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است. این آیه که آیه فرائض نام دارد، نازل شد و میراث آنها را روشن ساخت. (۱)

به عقیده بعضی این آخرین آیه ای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. (۲)

ص: ۱۴۳

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۴؛ المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴؛ تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۴۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۶؛ درالمنثور و تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

۲- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۵۴؛ المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴؛ تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۴۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۶؛ درالمنثور و تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث.

آیه مورد بحث در صدد تبیین مقدار ارث برادران و خواهران است. همان طور که در اوایل این سوره در تفسیر آیه ۱۲ گفتیم، درباره ارث خواهران و برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است: یکی همان آیه ۱۲، و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است.

و این دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارند، اما همان طور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم، هر کدام ناظر به یک دسته از خواهران و برادران است آیه ۱۲، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدر و مادری» یا «پدری تنها» سخن می گوید.

گواه این مطلب این است که معمولاً کسانی که با واسطه با شخص متوفی مربوط می شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است. یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می برند که یک سوم است، و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می برند که دوسوم است. و چون آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم دور می زند و آیه مورد بحث روی دوسوم، روشن می شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می شوند.

به علاوه، روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این زمینه وارد شده است نیز این حقیقت را اثبات می کند.

در هر حال چنانچه یک سوم یا دوسوم ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت، باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می شود. اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد، به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می پردازیم. قبلاً باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ به پرسش درباره کلاله (۱) (برادران و خواهران) نازل

شده است. از این رو می فرماید: «از تو در این باره سؤال می کنند، بگو: خداوند حکم

ص: ۱۴۴

---

۱- درباره معنی لغوی «کلاله» و اینکه چرا به برادران و خواهران، کلاله گفته می شود، به طور مشروح در ذیل آیه ۱۲ سوره نساء بحث کردیم.

کلاله (برادران و خواهران) را برای شما بیان می کند» (يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ).

پس از آن به چندین حکم اشاره می نماید:

۱. «هرگاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد، فقط یک خواهر داشته باشد، نصف میراث او به آن یک خواهر می رسد» (إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ).

۲. «واگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد، تمام ارث او به یک برادر می رسد» (وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ).

۳. اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند، دوسوم از میراث او را می برند. می فرماید: «واگر وارث دو خواهر بود، دوسوم از ارث به او می رسد» (فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ).

۴. اگر ورثه شخص متوفی چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود. می فرماید: «واگر وارث چند برادر و خواهر بودند، ارث بین آنها هر مرد، دو برابر زن خواهد بود» (وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ).

و در پایان آیه می فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتماً راهی را که خدا نشان می دهد راه صحیح و واقعی است)، زیرا به هر چیزی داناست» (يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ عَلِيمٌ). (۱)

ناگفته نماند که آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است. ولی با توجه به اینکه طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند، روشن می شود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر (ر.ک: ج ۴، ص ۳۰۶ - ۳۰۹).

ص: ۱۴۵

۱- جمله أَنْ تَضِلُّوا به معنی أَنْ لَا تَضِلُّوا است. یعنی کلمه «لَا» در تقدیر است و این گونه تعبیر در قرآن و کلمات عرب فراوان است.



(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا

وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ  
وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند که چیزی را همتای خدا قرار ندهند، و دزدی و زنا نکنند، و فرزندان خود را نکشند، و تهمت و افترايي را که ساخته اند به کسی نسبت ندهند و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است.

(سوره ممتحنه، آیه ۱۲)

### تفسیر: شرایط بیعت زنان

در تعقیب آیات گذشته که احکام زنان مهاجر را بیان می کرد، در نخستین آیه مورد بحث حکم بیعت زنان را با پیامبر صلی الله علیه و آله شرح می دهد.

به طوری که مفسران نوشته اند: این آیه روز فتح مکه هنگامی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله بر کوه صفا مستقر شد و از مردان بیعت گرفت و زنان مکه که ایمان آورده بودند برای بیعت خدمتش آمدند. در این آیه کیفیت بیعت با زنان را شرح می دهد.

آیه روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: «ای پیامبر، هنگامی که زنان مومن نزد تو آیند و با این شرایط با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی

نکنند، آلوده زنا نشوند، فرزندان خود را به قتل نرسانند، تهمت وافتزایی پیش دست وپای خود نیاورند ودر هیچ دستور شایسته ای نافرمانی تو نکنند، (با این شرایط) با آنها بیعت کن وبرایشان آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده ومهربان است» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

وبه دنبال این ماجرا، پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها بیعت گرفت.

در مورد چگونگی بیعت بعضی نوشته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد ظرف آبی آوردند، دست خود را در آن ظرف آب گذارد وزنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف می گذاردند.

وبعضی گفته اند: پیامبر صلی الله علیه و آله از روی لباس با آنها بیعت می کرد.

قابل توجه اینکه در آیه فوق شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آنها باید همه را پذیرا شوند:

۱. ترک هرگونه شرک وبت پرستی؛ این شرط اساس اسلام وایمان است.

۲. ترک سرقت؛ شاید بیشتر ناظر به اموال شوهر باشد زیرا وضع بد مالی آن زمان سختگیری مردان وپایین بودن سطح فرهنگ سبب می شد که زنان از اموال همسران خود سرقت کنند واحتمالاً به بستگان خود دهند. داستان هند که بعداً خواهد آمد نیز شاهد این معناست، ولی به هر حال مفهوم آیه وسیع وگسترده است.

۳. ترک آلودگی به زنا؛ تاریخ می گوید در عصر جاهلیت انحراف از جاّه عفت بسیار زیاد بود.

۴. عدم قتل اولاد؛ که به دو صورت انجام می شد: گاه سقط جنین بود وگاه به صورت «وئاد» (زنده به گور کردن دختران وپسران).

۵. ترک بهتان وافترا؛ بعضی آن را چنین تفسیر کرده اند که فرزندان مشکوکی را از سر راه برمی داشتند ومدعی می شدند این فرزند از همسرشان است (این امر در غیبت های طولانی شوهر بیشتر امکان پذیر بود).

بعضی نیز آن را اشاره به عمل شرم آوری دانسته اند که باز از بقایای عصر جاهلی



بود که یک زن خود را در اختیار چند مرد قرار می داد و هنگامی که فرزندی از او متولد می شد، او را به هر یک از آنها که مایل بود نسبت می داد.

ولی با توجه به اینکه مسأله زنا قبلاً ذکر شده و ادامه چنین امری در اسلام امکان پذیر نبود، این تفسیر بعید به نظر می رسد و تفسیر اول مناسب تر است، هر چند گستردگی مفهوم آیه هر گونه افترا و بهتان را شامل می شود.

تعبیر «بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ» (پیش دست و پاهایشان) ممکن است اشاره به همان فرزندان سرراهی باشد که به هنگام شیر دادن در دامان آنها قرار می گرفت و طبعاً پیش پا و دست آنها بود.

۶. نافرمانی نکردن در برابر دستورهای سازنده پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ این حکم نیز گسترده است و تمام فرمان های پیامبر را شامل می شود، هر چند بعضی آن را اشاره به برخی اعمال زنان در جاهلیت، مانند نوحه گری با صدای بلند بر مردگان و پاره کردن گریبان و خراشیدن صورت و جز آن دانسته اند، ولی منحصر به اینها نیست.

در اینجا این سوال پیش می آید که چرا بیعت با زنان، مشروط به این شرایط بود، در حالی که بیعت با مردان، تنها بر اسلام و جهاد بود.

در پاسخ می توان گفت: آنچه در مورد مردان در آن محیط از همه مهم تر بوده، همان ایمان و جهاد است و در مورد زنان، چون جهاد مشروع نبود شرایط دیگری ذکر شده که مهم تر از همه بعد از توحید اموری بوده که زنان در آن جامعه گرفتار انحراف از آن بودند.

#### نکته ها:

### ۱. رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها

در تفسیر سوره فتح (ذیل آیه ۱۸) بحث مشروعی پیرامون بیعت و شرایط و خصوصیات آن در اسلام داشتیم که نیاز به تکرار آن نمی بینیم.

آنچه یادآوری آن در اینجا لازم است، مسأله بیعت پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان است، آن هم با شرایطی مفید و سازنده که در آیه فوق آمد.

این مسأله نشان می دهد برخلاف گفته بی خبران یا مغرضانی که می گویند: اسلام برای نیمی از جامعه انسانی یعنی زنان، ارزشی قائل نشده و آنها را به حساب نیاورده است.

دقیقاً آنها را در مهم ترین مسائل به حساب آورده است، از جمله مسأله بیعت است که یک بار در حدیثه (در سال ششم هجرت) و یک بار در فتح مکه انجام گرفت و آنها دوش به دوش مردان در این پیمان الهی وارد شدند و حتی شرایط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند.

شرایطی که هویت انسانی زن را زنده می کرد او را از اینکه تبدیل به متاع بی ارزش، یا وسیله ای برای کامجویی مردان بوالهوس گردد، نجات می داد.

## ۲. ماجرای بیعت هند همسر ابوسفیان

در جریان فتح مکه، از جمله زنانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند هند همسر ابوسفیان بود. زنی که تاریخ اسلام ماجراهای دردناکی از او به خاطر دارد، از جمله ماجرای شهادت حمزه سیدالشهدا در میدان احد با آن وضع غم انگیز.

گرچه او سرانجام ناچار شد در برابر اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله زانو بزند و ظاهراً

مسلمان شود، ولی ماجرای بیعتش نشان می دهد که در واقع همچنان به عقاید سابقش وفادار بود.

ولذا جای تعجب نیست که دودمان بنی امیه و فرزندان او بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، چنان جنایاتی را مرتکب شوند که سابقه نداشت.

به هر حال مفسران نوشته اند که هند نقابی بر صورت انداخته، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که حضرت بر کوه صفا قرار داشت، جمعی از زنان نیز با او بودند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من با شما زنان بیعت می کنم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید».

هند اعتراض کرد و گفت: تعهدی از ما می گیری که از مردان نگرفتی (زیرا در آن روز بیعت مردان تنها بر ایمان و جهاد بود).

پیغمبر صلی الله علیه و آله بی آنکه اعتنایی به گفته او کند، ادامه داد و فرمود: «وسرقت نکنید».

هند گفت: ابوسفیان مرد ممسکی است و من از اموال او چیزهایی برداشته ام، نمی دانم مرا حلال می کند یا نه؟

ابوسفیان در آنجا حاضر بود، گفت: آنچه را از اموال من در گذشته برداشته ای همه را حلال کردم (امّا در آینده مواظب باش).

اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و هند را شناخت. فرمود: «تویی هند؟» عرض کرد: آری ای پیامبر خدا، گذشته را ببخش، خدا تو را ببخشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد: «وآلوده زنا نشوید».

هند از روی تعجب گفت: مگر زن آزاده هرگز چنین عملی را انجام می دهد؟!

بعضی از حاضران که در جاهلیت وضع او را می دانستند از این سخن خندیدند، زیرا سابقه هند بر کسی مخفی نبود.

باز پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داد و فرمود: «و فرزندان خود را به قتل نرسانید».

هند گفت: ما در کودکی آنها را تربیت کردیم، ولی هنگامی که بزرگ شدند شما آنها را کشتید و شما خود بهتر می دانید (منظورش فرزندش حنظله بود که روز بدر به دست علی علیه السلام کشته شده بود).

پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن تبسم کرد و هنگامی که به این جمله رسید: «بهتان و تهمت روا مدارید»، هند افزود: بهتان قبیح است و تو ما را جز به صلاح و خیر و مکارم اخلاق دعوت نمی کنی.

و هنگامی که فرمود: «باید در تمام کارهای نیک فرمان مرا اطاعت کنید».

هند افزود: ما در اینجا ننشسته ایم که در دل قصد نافرمانی تو داشته باشیم (در حالی که مسلماً مطلب چنین نبود، ولی طبق تعلیمات اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود این اظهارات را بپذیرد) [\(۱\)](#) (ر.ک: ج ۲۴، ص ۵۶ - ۶۲).

ص: ۱۵۱

---

۱- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۷۶. قرطبی نیز در تفسیرش همین داستان را با تفاوت مختصری آورده است. همچنین سیوطی در درالمنثور و ابوالفتوح رازی در تفسیر روح الجنان (ذیل آیات مورد بحث).



## فصل دوم: زن در لباس همسر (حقوق و مسئولیت ها)

اشاره

ص: ۱۵۳



اشاره

(أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ

الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ)

آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند، و شما لباس آنها؛ (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید، و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمایید! و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند! (سوره بقره، آیه ۱۸۷)

شأن نزول:

از روایات اسلامی استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند و چنانچه کسی در شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد، خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.

و نیز در آن زمان، آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم شده بود.

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام مُطعم بن جُبیر که مرد ضعیفی بود، با این حال روزه می داشت، هنگام افطار وارد خانه شد. همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند، به سبب خستگی خواب او را ربود. وقتی بیدار شد گفت: من دیگر حق افطار ندارم. با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود برای حفر خندق - در آستانه جنگ احزاب - در اطراف مدینه حاضر شد. در اثنای تلاش و کوشش، به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط، بیهوش شد. پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویش را نداشتند، شب های ماه رمضان با همسران خود آمیزش می کردند.

در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند. (۱)

آیه مورد بحث شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است.

#### تفسیر:

نخست می گوید: «آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است» (أَجَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ). (۲)

آن گاه به فلسفه این موضوع پرداخته می فرماید: «آنان لباس شمایند، و شما لباس آنان هستید» (هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ).

لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیا به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی.

ص: ۱۵۶

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۱۲۹۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۱۰. در بعضی روایات به جای مطعمین جبیر، خوات بن جبیر انصاری، برادر عبدالله بن جبیر آمده است. کافی، ج ۴، ص ۹۸، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۱۲، ح ۱۲۹۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۲۴۱؛ مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲- «رَفَثٌ» (بر وزن طبس) به معنای سخن گفتن درباره مسائل جنسی است ولی به همین مناسبت گاه در خود آمیزش جنسی نیز به کار می رود و در آیه مورد بحث از این قبیل است.



این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است.

دو همسر، یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند، باعث راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.

این تعبیر نهایت رابطه معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملاً روشن می سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده، بدون هیچ تغییر درباره زنان هم آمده است.

سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می فرماید: «خداوند می دانست شما به خویشتن خیانت می کردید (و این کار ممنوع را انجام می دادید)؛ پس توبه

شما را پذیرفت و شما را بخشید» (عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ).

آری، برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید، خدا به لطف و رحمتش این برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست.

«اکنون با آنان آمیزش کنید، و آنچه را خداوند بر شما مقرر داشته، طلب نمایید» (فَالَّذِينَ بَشَرُوا هُنَّ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ).

مسئله این امر به معنای وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از ممنوعیت، که در اصطلاح اصولیون «امر عقیب حظر» نامیده می شود و دلیل بر جواز است.

جمله وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ، اشاره به این است که استفاده از این توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل است، هیچ مانعی ندارد.

سپس به بیان دومین حکم می پردازد، می فرماید: «و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد» (وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ).

به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنی ها و نوشیدنی ها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.

بعد به بیان سومین حکم پرداخته می فرماید: «سپس روزه را تا شب تکمیل کنید» (ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ).

این جمله تأکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی در

روزها برای روزه داران، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که از طلوع فجر شروع و به شب ختم می شود.

سرانجام به آخرین حکم پرداخته می گوید: «و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته اید، با زنان آمیزش نکنید» (وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ).

بیان این حکم مانند استثنایی است برای حکم گذشته، زیرا به هنگام اعتکاف - که حداقل مدّت آن سه روز است - روزه می گیرند اما در این مدّت نه در روز حقّ آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب.

در پایان آیه به تمام احکام گذشته اشاره کرده می فرماید: «این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا).

زیرا نزدیک شدن به مرز و سوسه انگیز است و گاه سبب می شود که انسان از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.

آری، «خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که پرهیزگار شوند» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) (ر.ک: ج ۱، ص ۷۳۰-۷۳۴).

### ایمان شرط نخست همسرگزینی

#### اشاره

(وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَا مَهْمُ الْمُؤْمِنَةِ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبِيدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)

و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید؛ (اگرچه مجبور شوید با کنیزان ازدواج کنید؛ زیرا) کنیز باایمان، از زن (آزاد) بت پرست، بهتر است؛ هر چند (زیبایی یا ثروت او) توجه شما را به خود جلب کند. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید؛ (زیرا) غلام باایمان، از مرد (آزاد) بت پرست، بهتر است؛ هر چند (ثروت یا موقعیت او)، توجه شما را به خود جلب کند. آنان دعوت به سوی آتش می کنند؛ و خدا به فرمان خود، دعوت به بهشت و آمرزش می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد؛ شاید متذکر شوند! (سوره بقره، آیه ۲۲۱)

شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود، از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد. وی به

قصد انجام دادن فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد، در آنجا با زن زیبایی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می شناخت برخورد نمود. آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد، اما مرثد که مسلمان شده بود، تسلیم خواسته وی نشد. آن زن تقاضای ازدواج نمود، مرثد گفت: این امر موکول به اجازه پیامبر صلی الله علیه و آله است. او پس از انجام مأموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند. این آیه نازل شد و بیان داشت زنان مشرک و بت پرست، شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند. (۱)

### تفسیر: ازدواج با مشرکان ممنوع است

مطابق شأن نزولی که در بالا آمد، در واقع این آیه نیز پاسخ به سؤال دیگری درباره ازدواج با مشرکان است. می فرماید: «با زنان مشرک و بت پرست، مادام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید» (وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ).

سپس در یک مقایسه می افزاید: «کنیز باایمان از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند زیبایی او شمارابه اعجاب وادارد» (وَلَا مَنَّةَ مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ).

درست است که ازدواج با کنیزان (خصوصاً کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبایی دارند و نه مال) در عرف مردم پسندیده نیست، به خصوص اینکه در مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد، ولی ارزش ایمان، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان سنگین تر می کند، زیرا هدف از ازدواج، تنها کامجویی جنسی نیست، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او ونیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبایی ظاهری و ثروت مبادله کرد!

ص: ۱۵۹

---

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۶۷؛ درالمنثور، ج ۱، ص ۲۵۶. این نکته نیز قابل ذکر است که این شأن نزول درباره آیه ۳ سوره نور نیز وارد شده است (تفسیر قرطبی، ج ۱۲، ص ۱۶۸؛ درالمنثور، ج ۵، ص ۲۰).

سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته می فرماید: «دختران خود را نیز به مردان بت پرست - مادامی که ایمان نیاورده اند - ندهید (هرچند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان باایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است، هرچند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به اعجاب آورد» (وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَلَّكُمْ تَخْشَوْنَ مِنْ مُشْرِكِيكُمْ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ).

بنابراین، همان گونه که از ازدواج مردان مؤمن با زنان مشرک و بت پرست نهی شده، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤمن نیز ممنوع است. حتی غلامان باایمان بر آنها ترجیح اولویت دارند و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهرآ با شخصیت کافر برتر و شایسته تر، بلکه مسأله در این بخش از حکم، دشوارتر است، زیرا تأثیر شوهر بر زن معمولاً از تأثیر زن بر شوهر بیشتر است.

سپس دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند می فرماید: «آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می کنند، در حالی که خدا (مؤمنانی که مطیع فرمان او هستند) را با فرمان خود دعوت به بهشت و آمرزش می کند» (أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ).

و در پایان آیه می افزاید: «و آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند» (وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ).

**نکته ها:**

### **۱. فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان**

چنانکه دیدیم آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه، فلسفه این حکم را بیان کرده که اگر آن را بشکافیم چنین می شود: ازدواج، پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان فوق العاده مؤثر است.

از یک سو آثار قطعی وراثت و از سوی دیگر، آثار قطعی تربیت در طفولیت، زیرا نوزادان بعد از تولد غالباً در دامان پدر و مادر پرورش می یابند و در سال هایی که سخت شکل پذیرند زیر نظر آنها هستند.

از سوی سوم، شرک خمیرمایه انواع انحرافات و در واقع آتش سوزانی است، هم

در دنیا و هم در آخرت. از این رو قرآن اجازه نمی دهد مسلمانان خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند.

از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از اسلامند، اگر از راه ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود.

البته این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، اما راه به روی آنها باز است می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمانان قرار گیرند و به اصطلاح کفو آنها در مسأله ازدواج شوند.

ضمناً واژه «نکاح» در لغت، هم به معنای آمیزش جنسی آمده، هم به معنای عقد ازدواج و در اینجا منظور عقد ازدواج است؛ هر چند راغب در مفردات می گوید: نکاح در اصل به معنای عقد است، سپس مجازاً در آمیزش جنسی به کار رفته است.

## ۲. مشرکان چه اشخاصی هستند؟

واژه «مشرک» در قرآن غالباً به بت پرستان اطلاق شده، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار، مانند یهود، نصاری، مجوس - به طور کلی

اهل کتاب - نیز می شود، زیرا هر کدام از این طوایف برای خداوند شریکی قائل شدند؛ نصاری قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دو گانه

اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیز را فرزند خدا می دانستند. این عقاید گرچه شرک آور است، با توجه به اینکه در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفته اند، و با توجه به اینکه یهود و نصاری و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک همان بت پرست است.

حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که در ضمن وصایای خود فرمود: «مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید» (۱). شاهد این مدعاست، زیرا به طور مسلم

ص: ۱۶۱

---

۱- أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ (بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۵۳۰ و ۵۳۱). در برخی از روایات آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش به اخراج مشرکان و اهل کتاب نموده است (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۲، ح ۲۰۱۴۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۲، ح ۱۲۵۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۸۴).

اهل کتاب از جزیره العرب اخراج نشدند، بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن، با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.

### ۳. این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند: حکم آیه مورد بحث منسوخ شده و ناسخ آن آیه (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) (۱) است که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.

این تصوّر از آنجا ناشی شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث ازدواج با همه کفار را تحریم کرده است. بنابراین آیه ۵ سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم - یا مخصّص آن - است.

ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه مورد بحث گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد نه کفار اهل کتاب مانند یهود و نصاری (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت علیهم السلام است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).

### ۴. تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد

بعضی از مفسران معاصر در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند و آن این است که آیه مورد بحث و ۲۱ آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند و در این آیات، دوازده حکم در این باره بیان شده است:

۱. حکم ازدواج با مشرکان

۲. تحریم نزدیکی در حال حیض

۳. حکم سوگند به عنوان مقدمه ای برای مسأله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش آمیزش نکند)

۴. حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق

۵. عدّه نگه داشتن زنان مطلقه

۶. عدد طلاق ها



۷. نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی

۸. حکم شیردادن نوزادان

۹. عده زنی که شوهرش وفات کرده

۱۰. خواستگاری زن قبل از تمام شدن عده او

۱۱. مهر زنان مطلقه قبل از دخول

۱۲. حکم متعه.

این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مسأله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است (۱).

(ر.ک: ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۶۴).

### حقوق و مسئولیت متقابل همسران

(وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)

زنان مطلقه، باید تا سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (وپاک شدن) انتظار بکشند (وعده نگه دارند)؛ و اگر به خدا و روز بازپسین، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده، کتمان کنند. و همسرانشان، برای بازگرداندن آنها (به زندگی زناشویی) در این مدت، (از دیگران) سزاوارترند؛ این در صورتی است که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است. (سوره بقره، آیه ۲۲۸)

### حق و وظیفه جدایی ناپذیرند

در اینجا قرآن به یک اصل اساسی اشاره کرده و آن این است که هر جا «وظیفه ای»

ص: ۱۶۳

۱- تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۱، ص ۳۴۴.



وجود دارد در کنار آن «حقی» هم ثابت است. یعنی وظیفه هرگز از حق جدا نیست. مثلاً پدر و مادر وظایفی در برابر فرزندان خود دارند، همین سبب می شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشته باشند.

یا اینکه قاضی موظف است برای بسط و تعمیم عدالت، حداکثر کوشش را بنماید. در مقابل، حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است. این موضوع حتی در مورد پیامبران و امت ها نیز ثابت است.

در آیه مورد بحث نیز اشاره به این حقیقت شده است. می فرماید: به همان اندازه که زنان وظایفی دارند، حقوقی هم برایشان قرار داده شده است و از تساوی این «حقوق» با آن «وظایف»، اجرای عدالت در حق آنان عملی می گردد.

عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسی حقی قرار داده شده، در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود. از این رو نمی توان کسی را یافت که حقی در موردی داشته باشد بدون اینکه وظیفه ای بر دوش او قرار گیرد (ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۳).

### مهریه همسر

### اشاره

(لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ \* وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست. و (در این موقع)، آنها را (با هدیه ای مناسب)، بهره مند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه توانایش، و آن کس که تنگدست است، به اندازه توانش، هدیه ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد. و این بر نیکوکاران، الزامی است. \* و اگر زنان را، پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید (و آمیزش کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آنها تعیین کرده اید، باید نصف آنچه را تعیین کرده اید به آنها بدهید، مگر اینکه آنها گذشت کنند؛ یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست

اوست، آن را ببخشد. و گذشت کردن شما (وبخشیدن تمام مهر به آنها) به پرهیزگاری نزدیکتر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست. (سوره بقره، آیات ۲۳۶-۲۳۷)

### تفسیر: چگونه ادای مهر

باز در ادامه احکام طلاق، در این دو آیه احکام دیگری بیان شده است. نخست می فرماید: «اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، طلاق دهید، گناهی بر شما نیست» (لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً). (۱)

البته این در صورتی است که مرد یا زن و مرد، بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی متوجه شوند به جهاتی نمی توانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند، زیرا در مراحل بعد کار دشوارتر می شود.

به هر حال این تعبیر پاسخی است برای آنها که تصور می کردند طلاق قبل از عمل زناشویی یا قبل از تعیین مهر، صحیح نیست. قرآن می گوید: چنین طلاقی گناهی ندارد و صحیح است (وای بسا جلوی مفسد بیشتری را بگیرد).

بعضی نیز «جُنَاحَ» را در اینجا به معنای «مهر» گرفته اند که بر دوش شوهر سنگینی می کند. یعنی به هنگام طلاق قبل از عمل زناشویی و تعیین مهر، هیچ گونه مهری بر عهده شما نیست.

بعضی از مفسران درباره این تفسیر سخن بسیار گفته اند، ولی به کار بردن کلمه «جُنَاحَ» به معنای مهر مانوس نیست.

بعضی نیز احتمال داده اند که معنای جمله بالا- این است که طلاق زن قبل از آمیزش در همه حال جایز است خواه در حال عادت ماهیانه باشند یا نه، در حالی که بعد از آمیزش حتماً باید در حال پاکی خالی از آمیزش باشد. (۲)

ص: ۱۶۵

---

۱- «مَسَّ» در لغت به معنای تماس پیدا کردن و در اینجا کنایه از عمل زناشویی است؛ و «فَرِيضَةً» به معنای واجبات و در اینجا منظور مهر است.

۲- تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۳۷، ذیل آیه مورد بحث.

این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا با جمله «أَوْ تَفْرَضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً» سازگار نیست.

آن گاه به بیان حکم دیگری در این رابطه می‌پردازد، می‌فرماید: «در چنین حالی باید آنان را (با هدیه مناسبی) بهره‌مند سازید» (وَمَتَّعُوهُنَّ).

بنابراین اگر نه مهری تعیین شده و نه آمیزشی حاصل گشته، شوهر باید هدیه‌ای که مناسب با شوون زن باشد بعد از طلاق به او بپردازد، ولی باید در پرداخت این هدیه، توانایی شوهر نیز در نظر گرفته شود. لذا در دنباله آیه می‌گوید: «بر آن کس که توانایی دارد به اندازه توانایش، و بر آن کس که تنگدست است به اندازه خودش هدیه شایسته‌ای لازم است، و این حَقِّ است بر نیکوکاران» (عَلَى الْمُوسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ).

«موسع» به معنای توانگر، و «مقتِر» به معنای تنگدست است. از ماده «قتر» به معنای بخل و تنگ نظری نیز آمده، مانند (وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا) (۱).

بنابراین، توانگران باید به اندازه خود و تنگدستان نیز درخور توانایی شان این هدیه را بپردازند و شوون زن نیز در این جهت در نظر گرفته شود.

جمله «مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ» می‌تواند اشاره به همه اینها باشد، یعنی هدیه‌ای به طور شایسته، دور از اسراف و بخل و مناسب حال دهنده و گیرنده.

از آنجا که این هدیه اثر قابل ملاحظه‌ای در جلوگیری از حس انتقامجویی دارد، همچنین در رهایی زن از عقده‌هایی که ممکن است بر اثر گسستن پیوند زناشویی حاصل شود، در آیه مورد بحث آن را وابسته به روحیه نیکوکاری و احسان کرده می‌گوید: (حَقًّا (۲) عَلَى الْمُحْسِنِينَ) «این عمل بر نیکوکاران لازم است». یعنی باید آمیخته

با روح نیکوکاری و مسالمت باشد.

ناگفته پیداست تعبیر به «محسنین» (نیکوکاران) برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه ادای این وظیفه است، و گرنه همان طور که اشاره شد این حکم جنبه الزامی دارد.

ص: ۱۶۶

۱- سوره اسراء، آیه ۱۰۰.

۲- «حَقًّا» می‌تواند صفت «مَتَاعًا» بوده باشد، یا حال و یا مفعول مطلق برای فعل محذوفی؛ «مَتَاعًا» نیز مفعول مطلق است برای جمله «وَمَتَّعُوهُنَّ».

نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می شود این است که قرآن از هدیه ای که مرد باید به زن بپردازد، تعبیر به «متاع» کرده است و «متاع» در لغت به معنای چیزهایی است که انسان از آنها بهره مند می شود و غالباً به غیر پول و وجه نقد اطلاق می گردد، زیرا از پول به طور مستقیم نمی توان استفاده کرد بلکه باید به متاع تبدیل شود. روی همین جهت، قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است.

موضوع هدیه دادن به شکل متاع، از نظر روانی اثر خاصی دارد، زیرا چه بسا هدیه ای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن که برای اشخاص برده می شود که هرچند ممکن است کم قیمت باشد ولی چنان اثری در روحشان می گذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت. از این رو در روایاتی که در این زمینه وارد شده است، ائمه اطهار علیهم السلام نمونه های هدیه را امثال لباس و مواد غذایی و یا زمین زراعتی ذکر کرده اند.<sup>(۱)</sup>

ضمناً از آیه به خوبی استفاده می شود که در ازدواج دائم تعیین مهر از قبل لازم نیست و طرفین می توانند بعد از عقد روی آن توافق کنند.<sup>(۲)</sup>

و نیز استفاده می شود که اگر قبل از تعیین مهر و آمیزش جنسی، طلاق صورت گیرد مهر واجب نخواهد بود و هدیه مزبور جانشین مهر می شود.

باید توجه کرد که زمان و مکان در مقدار هدیه مناسب مؤثر است.

در آیه بعد سخن از زنانی به میان آمده که برایشان تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش جدا می شوند. می فرماید: «اگر زنان را طلاق دهید پیش از آنکه با آنان تماس پیدا کنید (و آمیزش انجام شود) در حالی که مهری برای آنان تعیین کرده اید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کرده اید» به آنان بدهید (وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ).

این حکم قانونی مسأله است که به زن حق می دهد نصف مهریه را بدون کم و کاست بگیرد، هرچند آمیزشی حاصل نشده باشد.

ص: ۱۶۷

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۵۶، وج ۱۰۱، ص ۱۴۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۰۸.

۲- البته اگر در ازدواج دائم تعیین مهر نکنند، مهر ساقط نمی شود، بلکه مَهْرُ الْمِثْلِ (مهری معادل مهر زنان نظیر او) تعلق می گیرد، مگر اینکه قبل از آمیزش جنسی طلاق داده شود، در این صورت تنها هدیه ای که در بالا اشاره شد واجب می گردد.

ولی بعد آ به سراغ جنبه های اخلاقی و عاطفی می رود، می فرماید: «مگر اینکه آنها حق خود را ببخشند (و یا اگر صغیر و سفیه هستند، ولی آنان یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد» (إِلَّا أَنْ يَغْفُونَ أَوْ يَغْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ).

روشن است ولی در صورتی می تواند از حق صغیر صرف نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید. بنابراین حکم پرداخت نصف مهر صرف نظر از مسأله عفو و بخشش است.

از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از «الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» (کسی که گره ازدواج به دست اوست) ولی صغیر یا سفیه است، زیرا اوست که حق دارد اجازه ازدواج بدهد. ولی بعضی از مفسران چنین پنداشته اند که منظور شوهر است، یعنی هرگاه شوهر تمام مهر را قبلاً پرداخته باشد (آن چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده) حق دارد نصف آن را باز پس گیرد مگر اینکه ببخشد و صرف نظر کند.

امّا دقت در آیه نشان می دهد که تفسیر اول صحیح است، زیرا روی سخن در آیه با شوهران است، به همین دلیل آنها را مخاطب قرار داده می گوید: «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ» (اگر آنها را طلاق دادید) در حالی که جمله «أَوْ يَغْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ» به صورت فعل غایب ذکر شده و مناسب نیست که منظور از آن شوهران باشند.

آری، در جمله بعد می گوید: «عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزگاری نزدیک تر است و نیکوکاری و فضل را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست» (وَ أَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

به طور مسلم مخاطب در این جمله شوهرانند و در نتیجه در جمله قبل سخن از گذشت اولیا و در این جمله سخن از گذشت شوهران است.

و جمله «وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» خطاب به عموم مسلمانان است که روح گذشت و بزرگواری را در تمام این موارد فراموش نکنند.

روایاتی که از پیشوایان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است نیز آیه را به همین صورت تفسیر می کند (۱) مفسران شیعه با توجه به مضمون آیه و روایات اهل بیت علیهم السلام نیز همین

ص: ۱۶۸

---

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۸، وج ۲۱، ص ۳۱۵ و ۳۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۸۸ و ۵۰۶.

نظر را انتخاب کرده و گفته اند: منظور از این عبارت، اولیای زوجه هستند. البته مواردی پیش می آید که سرسختی کردن در گرفتن نصف مهر، آن هم قبل از عروسی، ممکن است احساسات شوهر واقوامش را جریحه دار کند و در صدد انتقامجویی برآیند، و ممکن است حیثیت و آبروی زن را در معرض خطر قرار دهد، اینجاست که گاه پدر برای حفظ مصلحت دختر خود، لازم می بیند که از حق او گذشت نماید.

جمله «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (عفو و گذشت شما به پرهیزگاری نزدیک تر است)، وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه خود بیان می کند که اگر تمام مهر را پرداخته اند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداخته اند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنهاست صرف نظر کنند، زیرا مسلم است دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می شود ضربه سختی می خورد و از نظر اجتماعی و روانی با مشکلاتی مواجه است و بی شک گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر تا حدی بر این جراحات مرهم می گذارد.

لحن مجموعه آیه بر اصل اساسی «معروف» و «احسان» در این مسائل تأکید می کند که حتی طلاق و جدایی، با نزاع و کشمکش و تحریک روح انتقامجویی آمیخته نباشد، بلکه بر اساس بزرگواری، احسان، عفو، گذشت قرار گیرد، زیرا اگر مرد وزن نتواند با هم زندگی کنند و به دلایلی از هم جدا شوند دلیلی ندارد میان آنها دشمنی حاکم گردد (ر.ک: ج ۲، ص ۲۳۴ - ۲۴۰).

## تعدد زوجات

### اشاره

(وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا)

واگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم پوشی کنید و) با زنان (پاک) مورد علاقه خود ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر؛ و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنها باشید استفاده کنید. این کار، به ترک ستم نزدیک تر است. (سوره نساء، آیه ۳)

برای این آیه شأن نزول خاصی نقل شده و آن این است که قبل از اسلام رایج بود بسیاری از مردم حجاز دختران یتیم را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود می بردند، سپس با آنها ازدواج می نمودند و اموالشان را تملک می کردند، و چون همه کارها دست خودشان بود، حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند، و هنگامی که کوچکترین ناراحتی از آنان پیدا می کردند به آسانی رهایشان می ساختند و حاضر نبودند حتی به شکل یک همسر معمولی با آنان رفتار نمایند. (۱)

آیه فوق در این باره نازل شد و به سرپرستان ایتام دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند که عدالت را به طور کامل درباره آنها رعایت نمایند، و در غیر این صورت از آنان چشم پوشی کرده و همسران خود را از زنان دیگر برگزینند.

### تفسیر: ازدواج با دختران یتیم

به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد، در این آیه به یکی دیگر از حقوق آنها چنین اشاره می شود و آن این است که: «اگر می ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم) عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان چشم پوشید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید» (وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ).

با توجه به آنچه گفته شد، تفسیر آیه کاملاً روشن است و پاسخ این سؤال که چرا آغاز آیه درباره یتیمان و پایان آن درباره ازدواج است - و این دو ظاهرآ با هم سازگار نیست - روشن می گردد، زیرا صدر و ذیل آیه هر دو درباره ازدواج است منتهی در آغاز آیه می گوید اگر نمی توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید، سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.

مفسران در این زمینه سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه از خود آیه به دست می آید

ص: ۱۷۰

---

۱- قطب راوندی، فقه القرآن، ج ۲، ص ۹۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۱، روح المعانی، ج ۴، ص ۱۸۹؛ مجمع البیان، ذیل آیه.

همان است که در بالا- اشاره شد؛ یعنی خطاب در آیه متوجه سرپرستان ایتام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آنها داده شده بود، و در این آیه درباره ازدواج با آنها سخن می گوید که مراعات عدالت درباره اموال آنها را باید همان گونه بنمایید که در مورد ازدواج با دختران یتیم، یعنی با نهایت دقت، رعایت مصلحت آنها را بکنید در غیر این صورت از ازدواج با آنها چشم ببوشید و زنان دیگری برگزینید.

از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می سازد، آیه ۱۲۷ از همین سوره است که در آن صریحاً مسأله رعایت عدالت درباره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.

روایاتی که در کتاب های مختلف در ذیل آیه نقل شده نیز گواه این تفسیر است. (۱)

و اما روایتی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که میان اوّل و آخر این آیه مقداری از قرآن بوده و حذف شده است (۲) به هیچ وجه از نظر سند اعتبار ندارد،

و این گونه احادیث که دلالت بر تحریف، یا اسقاط قسمت هایی از قرآن می کند، یا از مجعولات دشمنان اسلام و منافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است، و یا برخی از افراد چون نتوانسته اند ارتباط آغاز و انجام آیه را درک کنند، چنین پنداشته اند که در اینجا حذف یا اسقاطی در کار بوده و تدریجاً آن را به شکل روایت جلوه داده اند، در حالی که دانستیم جمله های آیه کاملاً با یکدیگر ارتباط و پیوند دارد.

آن گاه می فرماید: «دو یا سه یا چهار همسر انتخاب کنید» (مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعًا).

«مَثْنَى» در لغت به معنی دوتا دوتا، و «ثَلَاثَ» به معنی سه تا سه تا، و «رُبَاعًا» به معنی چهارتا چهارتا است.

از آنجا که روی سخن در آیه به همه مسلمانان است، معنی آیه چنین می شود: شما برای دوری از ستم در حقّ دختران یتیم، می توانید از ازدواج با آنها خودداری کنید و با زنانی ازدواج نمایید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمی دهد و می توانید از آنها دو یا سه یا چهار همسر برگزینید؛ منتهی چون مخاطب

ص: ۱۷۱

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۳۸؛ تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث.

۲- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۷ و ج ۹۰، ص ۱۲۲؛ احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۵۴.



همه مسلمانان بوده است، تعبیر به «دوتا دوتا» ومانند آن شده است، وگرنه جای تردید نیست که حداکثر تعدد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرایط خاصش) بیش از چهار همسر نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که «واو» در جمله بالا به معنای «او» (یا) است نه اینکه منظور این باشد که شما می توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آنها نه نفر می شود انتخاب کنید.

زیرا اگر منظور این بود باید صریحاً عدد نه ذکر شود نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده.

به علاوه این مسأله جزو ضروریات است که در اسلام بیش از چهار همسر مطلقاً ممنوع است.

به هر حال آیه مورد بحث دلیل صریحی است بر مسأله جواز تعدد زوجات، منتهی با شرایطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد.

سپس بلافاصله می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است، «واگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید» (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ).

تا از ستم بر دیگران برکنار باشید.

«ویا (به جای انتخاب همسر دوم)، از زنانی که مالک آنهاست استفاده کنید» (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

زیرا شرایطشان آسان تر است، اگرچه آنها نیز باید از حقوق حقّه خود برخوردار باشند.

و در پایان می فرماید: «این کار، (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز)، بهتر از ظلم جلوگیری می کند» (ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا).

درباره مسأله بردگی و نظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث خواهیم کرد. (۱)

ص: ۱۷۲

## ۱. منظور از عدالت درباره همسران چیست؟

اکنون پیش از آنکه فلسفه حکم تعدد زوجات در اسلام را بدانیم، لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزو شرایط تعدد همسر ذکر شده چیست؟ آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است؟ یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟

بی شک «عدالت» در محبت های قلبی خارج از قدرت انسان است. چه کسی می تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل در آورد؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه ۱۲۹ همین سوره می فرماید: (وَلَنْ تَسْتَبِيْعُوا اَنْ تَعْدِلُوْا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ) «شما هر قدر کوشش کنید نمی توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید».

بنابراین محبت های درونی مادام که موجب ترجیح برخی از همسران بر برخی دیگر از جنبه های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن می شود کسانی که خواسته اند از ضمیمه کردن آیه مورد بحث (فَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوْا فَوَاحِدَةً) و آیه (وَلَنْ تَسْتَبِيْعُوا اَنْ تَعْدِلُوْا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ) (۱) با

یکدیگر چنین نتیجه بگیرند که تعدد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است، زیرا در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده، و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته، سخت در اشتباهند، زیرا همان طور که اشاره شد، عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است، عدالت در تمایلات قلبی است و این از شرایط تعدد زوجات نیست، آنچه از شرایط است عدالت در جنبه های عملی است. (۲)

گواه این موضوع ذیل آیه ۱۲۹ همین سوره است، آنجا که می گوید: (فَلَا تَمِيلُوْا كُلَّ

ص: ۱۷۳

۱- سوره نساء، آیه ۱۲۹.

۲- در این باره احادیثی نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ر.ک: کافی، ج ۵، ص ۳۶۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۰۲ و ج ۴۷، ص ۲۲۵ و ج ۱۰۱، ص ۵۱.

الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ): اکنون که نمی توانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید، لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک تن از آنها نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید.

نتیجه اینکه کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده اند، گرفتار چنان اشتباهی در مسأله تعدد زوجات شده اند که برای هر محققى شگفت آور است.

از این گذشته از نظر فقه اسلامی و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مسأله تعدد زوجات با شرایط آن جای گفت و گو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می شود.

## ۲. تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی

آیه مورد بحث مسأله تعدد زوجات را (با شرایط سنگین و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در اینجا با ایرادها و حملات مخالفان آن روبه رومی شویم که با مطالعات زودگذر و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت با این قانون اسلامی برخاسته اند؛ خصوصاً غربی ها در این زمینه به ما بیشتر ایراد می کنند که اسلام به مردان اجازه داده برای خود حرمسرا بسازند و به طور نامحدود همسر اختیار کنند.

در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرمسرا به آن معنی که آنها می پندارند داده، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نامحدود قرار داده است.

توضیح اینکه: با مطالعه وضع محیط های مختلف قبل از اسلام به این نتیجه می رسیم که تعدد زوجات به طور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کمتر داشته اند. بنابراین، تعدد زوجات از پیشنهادهای و ابتکارات اسلام نیست، بلکه اسلام آن را در چارچوب ضرورت های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرایط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور می زند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری نشده؛ مسأله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته، زیرا هیچ کس نمی تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون

زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند، و در جنگ ها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل می دهند.

و نیز نمی توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان از زنان طولانی تر است، زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می دهند، در حالی که در مردان چنین نیست.

و نیز زنان به هنگام عادت ماهیانه و قسمتی از دوران حمل عملاً ممنوعیت جنسی دارند، در حالی که در مردان این ممنوعیت ها وجود ندارد.

از همه گذشته، زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می دهند و معمولاً نمی توانند به عنوان همسر اول مورد توجه مردان قرار گیرند، و اگر مسأله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند.

همان طور که در مطبوعات مختلف می خوانیم، این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسأله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را نوعی احساسات ظالمانه درباره خود تلقی می کنند.

با در نظر گرفتن این واقعیت ها در این گونه موارد که تعادل میان مرد وزن به علی به هم می خورد، ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

۱. مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواست های درونی خود را سرکوب کنند.

۲. مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند، ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

۳. کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر جسمی و مالی و اخلاقی مشکلی برای آنها ایجاد نمی شود و قدرت بر اجرای عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند، به آنها اجازه داده شود بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند.

مسئلاً غیر از این راه ها راه دیگری وجود ندارد؛ اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت، غرایز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات این گونه زنان را نادیده بگیریم.

این مبارزه ای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود، جنبه های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیری دیگر، مسأله تعدّد همسر در موارد ضرورت را نباید تنها از دریچه چشم همسر اوّل مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اوّل را در صورت تعدّد زوجات عنوان می کنند، کسانی هستند که یک مسأله سه زاویه ای را تنها از یک زاویه نگاه می کنند.

زیرا مسأله تعدّد همسر هم از زاویه دید مرد وهم از زاویه دید همسر اوّل وهم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

واگر راه دوم را انتخاب کنیم، باید فحشا را به رسمیت بشناسیم. افزون بر اینها زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار می گیرند، نه تأمینی دارند و نه آینده ای، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است؛ و اینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آن را تجویز کند.

بنابراین تنها راه سوم باقی می ماند که هم به خواست های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت می دهد وهم از عواقب شوم فحشا و نابسامانی زندگی این دسته از زنان برکنار است، و جامعه را از گرداب گناه بیرون می برد.

البته باید توجه داشت جواز تعدّد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می شود، اما تحصیل شرایط آن در امروز با گذشته بسیار تفاوت پیدا کرده است، زیرا زندگی در سابق شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی آمد، ولی در زمان ما کسانی که می خواهند از این قانون استفاده کنند باید مراقب عدالت همه جانبه باشند، و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد.

جالب توجه اینکه همان کسانی که با تعدّد همسر مخالفند - مانند غربی ها - در طول تاریخ خود به حوادثی برخورد کرده اند که نیازشان را به این مسأله کاملاً آشکار ساخته است.

مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم نیاز شدیدی در ممالک جنگ زده و به خصوص

کشور آلمان به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چاره جویی و حلّ مشکل در مسأله ممنوعیت تعدّد همسر تجدید نظر کنند و حتی برنامه تعدّد زوجات اسلام را از دانشگاه الازهر خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن همان فحشا و بی بندوباری جنسی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت.

از همه اینها گذشته، تمایل پاره ای از مردان را به تعدّد همسر نمی توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست، اما گاه بر اثر عقیم بودن زن و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می کند.

و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانایی همسر اول در برآوردن این خواست غریزی، مرد خود را ناچار به ازدواج دوم می بیند، حتی اگر از راه مشروع انجام نشود از راه های نامشروع اقدام می کند. در این گونه موارد نیز نمی توان منطقی بودن خواست مرد را انکار کرد.

از این رو حتی در کشورهایی که تعدّد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدّد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعدّدی ارتباط نامشروع دارد.

گوستاولوبون مورخ مشهور فرانسوی، قانون تعدّد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است، یکی از مزایای این آیین می شمارد و به هنگام مقایسه آن با روابط آزاد و نامشروع مردان با چند زن در اروپا چنین می نویسد:

در غرب هم با اینکه آب و هوا و وضع طبیعت هیچ کدام ایجاب چنین رسمی (تعدّد زوجات) نمی کند، با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتاب های قانون می بینیم، و گرنه گمان نمی کنم بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست.

راستی من متحیرم و نمی دانم تعدّد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدّد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد. بلکه من می گویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته تر است. (۱)

ص: ۱۷۷

البته نمی توان انکار کرد که برخی از مسلمان نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرمسراهای ننگینی برپا نموده و به حقوق همسران خود تجاوز کرده اند.

ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستوره‌های اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن بهره برداری نامشروع نکرده اند؟

### ۳. آیا تعدد ازواج ممکن است؟

در اینجا برخی سؤال می کنند ممکن است شرایط و کیفیاتی که در بالا گفته شد، برای زن یا زنانی نیز پیش آید، آیا در این صورت می توان اجازه داد که دو شوهر یا بیشتر برای خود انتخاب کنند؟

جواب این سؤال چندان مشکل نیست.

اولاً- برخلاف آنچه در میان عوام معروف است - میل جنسی در مردان به مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتی هایی که در کتاب های علمی مربوط به مسائل جنسی درباره غالب زنان ذکر می کنند «سرد مزاجی» است، در حالی که در مردان موضوع بر عکس است و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می شود که تظاهرات جنسی معمولاً از جنس نر آغاز می شود.

ثانیاً تعدد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی کند، در حالی که درباره زنان اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده ترین آنها مسأله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می باشد، و مسلماً چنین فرزندى مورد حمایت هیچ یک از مردان قرار نخواهد گرفت.

حتی برخی از دانشمندان معتقدند فرزندى که پدر او مجهول باشد، کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و به این ترتیب چنین فرزندانى از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعشان کاملاً مبهم است.

ناگفته پیداست که توسل به وسایل پیشگیری از انعقاد نطفه با قرص یا مانند

آن هیچ گاه اطمینان بخش نیست و نمی تواند دلیل قاطعی بر نیاوردن فرزند بوده

باشد، زیرا بسیاری از زنانی که از این وسایل استفاده کرده ویا در طرز استفاده گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده اند. بنابراین هیچ زنی نمی تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد.

روی این جهات، تعدد همسر برای زنان نمی تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان با توجه به شرایط آن، هم منطقی است و هم عملی است.

از همه اینها گذشته، سخن از نظام اسلامی و دستوره‌های حضرت حق است، هنگامی که خداوند نظام خاصی را با رسولش برای انسان ها ارائه داده، اصول و فروع این نظام با یکدیگر هماهنگی خاص خود را دارند، و هرگز نمی توان بخشی از آن را جدا نموده، دستور دیگری جای آن گذاشت.

روشن است نظام و سیستمی که اجزای آن با سیستم دیگری پیوند زده شود، چرخش و رشد لازم را نخواهد داشت. بنابراین یا می بایست مجموعه نظام الهی را مطالعه کرد، آن گاه درباره نقص یا عدم کاستی اش سخن گفت، و یا ایراد روی یکی از بخش ها، سخن درستی نخواهد بود (ر.ک: ج ۳، ص ۳۲۲ - ۳۳۴).

### مهریه هدیه ای از روی محبت

#### اشاره

﴿وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا﴾

و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک عطیه (یا هدیه)، به آنان پردازید؛ (ولی) اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید.

(سوره نساء، آیه ۴)

#### تفسیر: مهر زنان را به طور کامل پردازید

به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، در این آیه به یکی از حقوق مسلم زنان اشاره کرده و تأکید می کند که: «مهر زنان را (به طور کامل) همانند یک عطیه به آنان پردازید» (وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً).

«صَدُقَاتِهِنَّ» جمع «صِدَاق» به معنی مهر است.

ص: ۱۷۹



«نِحْلَمَهُ» در لغت به معنی بخشش و عطیه آمده است. راغب در مفردات می گوید: به عقیده من این کلمه از ریشه «نَحَلَ» به معنای زنبور عسل آمده است، زیرا بخشش و عطیه شباهتی به کار زنبوران عسل در دادن عسل دارد.

بنابراین تفسیر آیه چنین خواهد شد: مهر را که یک عطیه است و خدا به سبب اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد وضع نسبی جسمی او از این راه جبران گردد به او عطا کرده است، به طور کامل پردازید.

آن گاه در ذیل آیه برای احترام گذاشتن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می فرماید: «اگر آنان با رضایت خاطر خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید» (فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا).

تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند، بلکه به موازات آن عاطفه و محبت نیز حکمفرما باشد.

### **نکته: مهر، یک پشتوانه اجتماعی برای زن**

در عصر جاهلیت نظر به اینکه برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حقّ مسلم زن بود، در اختیار اولیای آنها قرار می دادند و آن را ملک مسلم آنان می دانستند.

گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند به این گونه که مثلاً برادری، خواهر خود را به ازدواج دیگری درمی آورد که او هم در مقابل، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، و مهر این دو زن همین بود.

اسلام بر این رسوم ظالمانه خطّ بطلان کشید و مهر را به عنوان یک حقّ مسلم به زن اختصاص داد، و در آیات قرآن کراراً مردان را به رعایت کامل این حق توصیه کرده است.

در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده و بسته به توافق دو همسر است. اگرچه در روایات فراوانی تأکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند، این یک حکم الزامی نیست بلکه مستحب است.

اکنون این سؤال پیش می آید که مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی به طور یکسان بهره می گیرند و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین، با

این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغی به عنوان مهر به زن بپردازد؟

وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی زند و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی دهد؟

روی همین جهات است که بعضی به شدت با مسأله مهر مخالفت می کنند. خصوصاً معمول نبودن مهر در میان غربی ها برای غرب زده ها به این فکر دامن می زند، در حالی که نه تنها حذف مهر به شخصیت زن نمی افزاید که وضع او را به مخاطره می افکند.

توضیح اینکه: درست است مرد وزن هر دو از زندگی زناشویی به طور یکسان سود می برند، ولی نمی توان انکار کرد که در صورت جدایی زن و مرد زن متحمل خسارت بیشتری خواهد شد، زیرا اولاً مرد طبق استعداد خاص بدنی، معمولاً در اجتماع نفوذ و تسلط بیشتری دارد. هرچند برخی می خواهند به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند، وضع زندگی اجتماعی بشر حتی در جوامع اروپایی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان می دهد که ابتکار اعمال پر درآمد بیشتر در دست مردان است.

ثانیاً مردان برای انتخاب همسر مجدد امکانات بیشتری دارند، ولی زنان بیوه خصوصاً با گذشت قسمتی از عمر آنها و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبایی، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است.

با توجه به این جهات روشن می شود امکانات و سرمایه ای را که زن با ازدواج از دست می دهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست می دهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن، و وسیله ای برای تأمین زندگی آینده او. افزون بر اینها مسأله مهر معمولاً به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به طلاق محسوب می شود.

درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می گیرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولاً به صورت بدهی بر ذمه مرد می ماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب می شود، و هم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشویی (البته این موضوع استثنائاتی دارد ولی آنچه گفتیم در غالب موارد صادق است).

واگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند و آن را نوعی «بهای زن» پنداشته اند، ارتباطی به قوانین اسلام ندارد، زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن، صیغه عقد ازدواج است که در آن رسماً مرد و زن دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده اند، و مهر چیز اضافی تلقی شده و در حاشیه قرار گرفته است. به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست، در حالی که اگر در خرید و فروش اسمی از قیمت برده نشود مسلماً معامله باطل خواهد بود (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود، شوهر موظف است در صورت آمیزش جنسی، «مهرالمثل» یعنی مهری همانند زنانی که همطراز او هستند بپردازد).

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مهر جنبه جبران خسارت و پشتوانه برای احترام به حقوق زن دارد نه قیمت، و شاید تعبیر به «نحله» به معنای عطیه در آیه اشاره به همین باشد (ر.ک: ج ۳، ص ۳۳۵ - ۳۳۸).

## معاشرت شایسته با همسر

### اشاره

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُوهُنَّ لِيَذْهَبُوا بِبَعْضٍ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا)

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها)، ارث ببرید و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را (به عنوان مهر) به آنها داده اید، تملک کنید! مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با آنان، به طور شایسته رفتار کنید. و اگر از آنها، (به جهتی) کراهت داشتید، (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید؛) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد. (سوره نساء، آیه ۱۹)

### شأن نزول:

در تفسیر مجمع البیان از امام باقر علیه السلام نقل شده است که این آیه درباره کسانی نازل

گردیده که همسران خود را بی آنکه همچو یک همسر با آنها رفتار کنند نگه می داشتند به انتظار اینکه آنان بمیرند و اموالشان را تملک کنند. (۱)

و از ابن عباس نقل شده است که آیه فوق درباره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین اینکه تمایل به ادامه زناشویی با آنها نداشتند، به خاطر سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنان نمی شدند، و آنها را زیر فشار قرار می دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق گیرند. (۲)

جمعی از مفسران برای آیه مورد بحث شأن نزول دیگری نقل کرده اند که متناسب با این آیه نیست بلکه متناسب با آیه ۲۲ است که - به خواست خدا - در ذیل همان آیه خواهیم آورد.

### تفسیر: باز هم دفاع از حقوق زنان

در آغاز سوره گفتیم آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می کند. آیه مورد بحث به چند عادت ناپسند آن دوران اشاره کرده

و به مسلمانان هشدار می دهد که آلوده آنها نشوند، از جمله همان طور که در شأن نزول گفته شد، یکی از رفتارهای ظالمانه مردان در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره ای نداشتند ازدواج می کردند، سپس آنان را

به حال خود وامی گذاردند؛ نه آنها را طلاق می دادند و نه همچو یک همسر با

آنها رفتار می نمودند به امید اینکه مرگشان فرا رسد و اموالشان را تملک

کنند. می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از

زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی ارث ببرید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا).

و به این ترتیب، عمل فوق را محکوم ساخته است.

ص: ۱۸۳

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۴۱؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۳؛ جامع البیان، ج ۴، ص ۲۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۹۴.

ویکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را به شیوه های گوناگون زیر فشار قرار می دادند تا مهر خود را بیخشند و طلاق گیرند. این کار خصوصاً بیشتر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت. آیه فوق این کار را ممنوع ساخته می فرماید: «وَأَنان را زیر فشار قرار ندهید تا قسمتی از آنچه را به ایشان داده اید (از مهر)، تملک کنید» (وَلَا تَعْضُوا لَوْهَنَ لَتَدُوهُوا بَبَغْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ).

ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله بعد مورد اشاره قرار گرفته و آن این است که اگر آنها مرتکب عمل چنین زشتی شوند، شوهران می توانند آنها را زیر فشار قرار دهند تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند. می فرماید: «مگر اینکه آنان عمل زشت آشکاری انجام دهند» (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ).

در حقیقت این کار نوعی مجازات و شبیه گرفتن غرامت در برابر کارهای ناروای این دسته از زنان بود.

آیا منظور از «فَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» (عمل زشت آشکار)، در آیه فوق خصوص اعمال منافی عفت است، یا هر گونه ناسازگاری شدید، در میان مفسران گفت و گوست.

در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده تصریح گردیده مراد «نشوز» است. (۱)

طبرسی می گوید اولی این است که هر گونه معصیتی را شامل شود، وبعید نیست منظور هر گونه مخالفت شدید زن، نافرمانی و ناسازگاری را شامل شود نه هر مخالفت جزئی، زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» اهمّیت افتاده است و ذکر کلمه «مُبِينَةٍ» نیز آن را تأکید می کند.

سپس دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می کند، می فرماید: «وبا آنان به طور شایسته رفتار کنید» (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

وبه دنبال آن می افزاید: حتّی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آنها در نظر شما ناخوشایند باشند فوراً تصمیم به جدایی و یا بدرفتاری نگیرید و تا آنجا که در قدرت دارید مدارا کنید، زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، و آنچه را نمی پسندید خداوند در آن خیر

ص: ۱۸۴

---

۱- درالمنثور، ج ۲، ص ۱۳۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۵۹؛ واز ابن عبّاس نقل شده است: الْفَاحِشَةُ كَلِمَةٌ مَعْصِيَةٍ وَالسَّرِيفَةُ وَالْبِدَاءُ عَلَى الْأَهْلِ (محمی الدین نوری، المجموع، ج ۱۸، ص ۱۷۶).

ویرکت و سود فراوانی قرار داده باشد. می فرماید: «و اگر از آنها (به جهتی) کراهت داشتید (فوراً تصمیم به جدایی نگیرید) چه بسا چیزی خوشایند شما نیست و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد» (فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا).

بنابراین سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید، به خصوص اینکه بسیار می شود همسران درباره یکدیگر گرفتار سوء ظن های بی دلیل و حبوبغض های بی جهت می گردند و قضاوت های آنها در این حال غالباً نادرست است، تا آنجا که خوبی ها در نظرشان بدی و بدی ها در نظرشان خوبی جلوه می کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن، حقایق آشکار می شود.

ضمناً باید توجه داشت تعبیر «خیراً کثیراً» در آیه مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و بایاقت و ارزشمند است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۰۱-۴۰۴).

### پرداخت مهریه زنان به طور کامل

#### اشاره

(وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَ بِهَتَانَا وَإِنَّمَا مِثْلُنَا \* وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا)

و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به عنوان مهر) به یکی از آنها پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید. آیا برای بازپس گرفتن آن، به تهمت و گناه آشکار متوسل می شوید؟! \* و چگونه آن را بازپس می گیرید، در حالی که شما با یکدیگر آمیزش کامل داشته اید؟! و (از این گذشته،) آنها (هنگام ازدواج)، از شما پیمان محکمی گرفته اند. (سوره نساء، آیات ۲۰-۲۱)

#### شأن نزول:

پیش از اسلام مرسوم بود که اگر می خواستند همسر سابق را طلاق دهند و ازدواج جدیدی کنند، برای فرار از پرداخت مهر، همسر خود را به اعمال منافی عفت متهم

می کردند ویر او سخت می گرفتند تا حاضر شود مهر خویش را - که به طور معمول قبلاً دریافت می شد - بپردازد و طلاق گیرد و همان مهر را برای همسر دوم قرار می دادند.

آیه فوق به شدت از این کار زشت جلوگیری کرده و آن را مورد نکوهش قرار می دهد. (۱)

### تفسیر: از مهریه همسر چیزی کم نگذارید

این آیه نیز برای حمایت بخش دیگری از حقوق زنان نازل گردیده است و به عموم مسلمانان دستور می دهد به هنگام تصمیم بر جدایی از همسر و انتخاب همسر جدید حق ندارند چیزی از مهر همسر اول خود را کم بگذارند، یا اگر پرداخته اند پس بگیرند هر قدر هم مهر زیاد باشد. می فرماید: «و اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری به جای همسر خود انتخاب کنید، و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید، چیزی از آن را پس نگیرید» (وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا).

همان طور که در سابق گفتیم، «قنطار» به معنای مال و ثروت فراوان است. راغب در مفردات می گوید: اصل «قنطار» از «قنطره» به معنای پل است و چون اموال فراوان همچو پلی هستند که انسان در زندگی می تواند از آنها استفاده کند، از این جهت به آن قنطار گفته اند. (۲)

زیرا فرض این است که طلاق در اینجا به خاطر منافع شوهر صورت می گیرد نه به خاطر انحراف زن از جاده عفت، بنابراین دلیلی ندارد که حق مسلم آنها پایمال شود.

سپس به طرز عمل دوران جاهلیت در این باره اشاره نموده که همسر خود را متهم به اعمال منافی عفت می کردند. می فرماید: «آیا برای بازپس گرفتن مهر زنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می شوید؟! (أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا).

ص: ۱۸۶

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۳۴؛ روح المعانی، ج ۴، ص ۲۴۳، ذیل آیه مورد بحث.

۲- ر.ک: ذیل آیه ۱۴ سوره آل عمران.

یعنی اصل عمل ظلم است و گناه، و متوسل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است.

در آیه بعد مجدداً برای تحریک عواطف انسانی مردان، با استفهام انکاری اضافه می‌کند: شما و همسرانتان مدت‌ها در خلوت با هم بوده‌اید، همانند یک روح در دو بدن، ارتباط و آمیزش کامل داشته‌اید، چگونه بعد از این همه نزدیکی، همچو بیگانه‌ها و دشمنان با یکدیگر رفتار می‌کنید، و حقوق مسلم آنها را زیر پا می‌نهدید؟! می‌فرماید: «چگونه آن را بازپس می‌گیرید، در حالی که شما با یکدیگر تماس و آمیزش کامل داشته‌اید»؟ (وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ) (۱).

این درست همانند تعبیری است که در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آنها می‌گوییم شما سال‌ها با یکدیگر نان و نمک خورده‌اید، چرا نزاع می‌کنید؟ در حقیقت، ستم کردن در این گونه موارد به شریک زندگی، ستم بر خویشان است.

آن‌گاه می‌فرماید: «و (از این گذشته) آنان (هنگام ازدواج)، از شما پیمان محکمی گرفته‌اند» (وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا).

چگونه این پیمان مقدس را نادیده می‌گیرید و اقدام به پیمان شکنی آشکار می‌کنید؟

ضمناً باید توجه داشت که این آیه درباره طلاق همسر سابق برای انتخاب همسر جدید وارد شده، ولی اختصاص به آن ندارد بلکه منظور این است که در هر مورد که طلاق به پیشنهاد مرد صورت گیرد وزن تمایلی به جدایی ندارد، باید تمام مهر پرداخت شود و چیزی از آن بازپس نگیرند، خواه تصمیم بر ازدواج مجدد داشته باشد یا نه.

بنابراین جمله «ان أردتُمْ استبدالَ زوجٍ» (اگر بخواهید همسر دیگری انتخاب کنید) در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد.

ص: ۱۸۷

---

۱- «افضاء» در اصل از ماده «فضا» به معنای توسعه است. بنابراین افضاء یعنی توسعه دادن، و هنگامی که کسی بادیگری تماس کامل می‌یابد، در حقیقت وجود محدود خود را به وجود وسیع‌تری تبدیل کرده است، و لذا افضاء به معنای تماس گرفتن آمده.



ذکر این نکته نیز لازم است که «استبدال» به معنای طلب تبدیل کردن است. بنابراین معنی طلب و اراده در آن افتاده است، و اگر مشاهده می کنیم با «أَرَدْتُمْ» (بخواهید) ضمیمه شده به خاطر این است که می خواهد این نکته را گوشزد کند که به هنگام مقدمه چینی و تصمیم بر تبدیل کردن همسر خود نباید از مقدمات نامشروع و ناجوانمردانه شروع کنید (ر.ک: ج ۳، ص ۴۰۵ - ۴۰۸).

## ازدواج موقت

### اشاره

(وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا)

وزنان شوهردار (بر شما حرام است؛) مگر آنها را که (در جنگ با کفار اسیر کرده و) مالک شده اید؛ (زیرا اسارت آنها در حکم طلاق است؛) اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است. اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید. وزنانی را که متعه [ازدواج موقت] می کنید، واجب است مهر آنها را بپردازید. و گناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر، با یکدیگر توافق کرده اید. (بعداً می توانید با توافق، آن را کم یا زیاد کنید). خداوند، دانا و حکیم است. (سوره نساء، آیه ۲۴)

### تفسیر: حرمت ازدواج با زنان شوهردار

این آیه بحث آیه گذشته را درباره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می کند، می فرماید: «وزنان شوهردار» بر شما حرام است (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ).

«مُحْصَنَات» جمع «مُحْصَنَه» از ماده «حصن» به معنای قلعه و دژ است. به همین مناسبت به زنان شوهردار، همچنین زنان پاکدامن که خود را از آمیزش جنسی با دیگران حفظ می کنند، یا تحت حمایت و سرپرستی مردان قرار دارند، گفته می شود.

این واژه گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده، زیرا آزادی آنها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آنان کشیده شده و دیگری حق نفوذ در حریم آنها بدون اجازه آنان را ندارد.

ولی روشن است منظور از آن در آیه فوق همان زنان شوهردار است.

این حکم اختصاصی به زنان مسلمان ندارد و زنان شوهردار از هر مذهب و ملّتی همین حکم را دارند، یعنی ازدواج با آنها ممنوع است.

تنها استثنایی که این حکم دارد در مورد زنان غیر مسلمانی است که در جنگ ها به اسارت مسلمانان درمی آیند. اسلام اسارت آنها را به منزله «طلاق» از شوهران سابق تلقی کرده و اجازه می دهد بعد از تمام شدن عدّه، (۱) با آنان ازدواج کنند و یا همچو یک

کنیز با آنان رفتار شود. لذا می فرماید: «مگر آنان را که (از راه اسارت) مالک شده اید» (إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ).

ولی این استثنا به اصطلاح استثنای منقطع است؛ یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می گیرند، به محض اسارت، رابطه آنها با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش - در صورت ادامه کفر او - قطع می گردد و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می شود اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است مسلمانان با زنان شوهردار، حتّی از ملل و مذاهب دیگر، ازدواج کنند و به همین جهت برای آنها عدّه مقرر ساخته و در دوران عدّه، از ارتباط زناشویی با آنان جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم در حقیقت این است که این گونه زنان، یا باید به محیط «کفر» بازگشت داده شوند، یا همچنان در میان مسلمانان بی شوهر بمانند، و یا رابطه آنان با شوهران سابق قطع شود و بتوانند از نو ازدواج دیگری نمایند.

صورت اوّل برخلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوم ظالمانه است، بنابراین تنها راه همان راه سوم است.

از پاره ای از روایات که سند آن به ابوسعید خدری، صحابی معروف می رسد

ص: ۱۸۹

---

۱- مقدار عدّه آنها، یک بار قاعده شدن و یا اگر باردار باشند، وضع حمل نمودن است.

برمی آید که آیه مورد بحث درباره اسرای غزوه اوطاس (۱) نازل گردیده و پیامبر صلی الله علیه و آله بعد

از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنان اجازه داد با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچو یک کنیز در اختیارشان قرار گیرند. (۲)

این حدیث تفسیر بالا را نیز تأیید می کند.

در جمله بعد برای تأکید احکام گذشته که در مورد محارم و مانند آن وارد شده می فرماید: «اینها اموری است که خداوند برای شما مقرر داشته و نوشته است» (كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ).

بنابراین به هیچ وجه قابل تغییر و عدول نیست.

سپس می گوید: غیر از این چند طایفه که در این آیه و آیات پیش گفته شد، می توانید با سایر زنان ازدواج کنید مشروط بر اینکه طبق قوانین اسلام باشد؛ توأم با پاکدامنی و دور از بی عفتی و ناپاکی صورت گیرد. می فرماید: «امرا زنان دیگر غیر از اینان (که گفته شد)، برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا دوری جوئید» (وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ).

بنابراین «مُحْصِنِينَ» در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی عقیفان و «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» تأکید آن است، زیرا ماده «سَفَح» (بر وزن کتاب) به معنی زنا است و در اصل از «سَفَح» به معنی ریزش آب و یا اعمال بیهوده و بی رویه گرفته شده، و چون قرآن در این گونه امور همیشه از الفاظ کنایی استفاده می کند، آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است.

جمله «أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ» اشاره به این است که رابطه زناشویی یا باید به شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد، و یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت. (۳)

ص: ۱۹۰

---

۱- اوطاس، نام محلی است در وادی هوازن که غزوه حنین در آن واقع شد، و حنین در نزدیکی مکه و وادی طائف قرار گرفته است (معجم البلدان).

۲- عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۳۸ وج ۲، ص ۱۳۲ وج ۳، ص ۲۲۸؛ درالمنثور، ج ۲، ص ۱۳۷؛ خلاف طوسی، ج ۵، ص ۵۳۱؛ مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۳- درباره برنامه اسلام برای آزادی بردگان و نقشه دقیقی که در این زمینه در اسلام مطرح شده است، در ذیلاّیه ۴ سوره محمّد بحث خواهیم کرد.

ضمناً تعبیر «غَيْرَ مُسَافِحِينَ» در آیه فوق شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسأله ازدواج، تنها هوسرانی وارضاءِ غریزه جنسی باشد، بلکه این امر حیاتی برای هدف عالی تری است که غریزه نیز در خدمت آن قرار گرفته، و آن بقای نسل انسان و نیز حفظ او از آلودگی هاست.

در قسمت بعد به مسأله ازدواج موقت و به اصطلاح «متعّه» اشاره کرده می فرماید: «وزنانی را که متعه می کنید، واجب است مهرشان را پردازید» (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً).

از جمله فوق استفاده می شود اصل تشریح ازدواج موقت قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می کند.

بعد از ذکر لزوم پرداخت مهر به این مطلب اشاره می کند که اگر طرفین عقد بعداً با رضایت خود مقدار مهر را کم و زیاد کنند مانعی ندارد. لذا می فرماید: «وگناهی بر شما نیست در آنچه بعد از تعیین مهر با یکدیگر توافق کرده اید» بعداً می توانید با توافق آن را کم یا زیاد کنید (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ).

بر این اساس مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است (در این موضوع تفاوتی میان عقد موقت و دائم نیست، اگرچه آیه همان طور که گفتیم درباره ازدواج موقت بحث می کند).

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه مورد بحث هست و آن این است که مانعی

ندارد پس از ازدواج موقت، طرفین درباره اضافه کردن مدت ازدواج و نیز مبلغ

مهر با هم توافق کنند. یعنی ازدواج موقت حتی قبل از پایان مدت قابل تمدید است؛

به این ترتیب که زن و مرد با هم توافق می کنند مدت را در برابر اضافه کردن

مبلغ مشخصی به مهر افزایش دهند (در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به این تفسیر اشاره شده است).<sup>(۱)</sup>

احکامی که در آیه به آن اشاره شد احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است؛ و «خداوند از مصالح بندگان آگاه و در قانونگذاری خود حکیم است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا).

ص: ۱۹۱

## ۱. ازدواج موقت در اسلام

از آنجا که موضوع ازدواج موقت از مباحث مهم تفسیری و فقهی اجتماعی است، باید از جهات ذیل مورد بررسی قرار گیرد:

الف) قرآینی که در آیه مورد بحث وجود دارد، دلالت آن را بر ازدواج موقت تأکید می کند.

ب) ازدواج موقت در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و بعد آن نسخ نشده است.

ج) ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج.

د) پاسخ به پاره ای از اشکالات.

درباره قسمت اول باید توجه داشت اولاً کلمه «متعّه» که «اسْتَمْتَعْتُمْ» از آن گرفته شده، در اسلام به معنای ازدواج موقت است، و به اصطلاح در این باره حقیقت شرعی است. گواه بر آن این است که این کلمه (متعّه) با همین معنی در روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و کلمات صحابه مکرّر به کار برده شده است. (۱)

ثانیاً اگر این کلمه به معنای مزبور نباشد، باید به معنای لغوی آن یعنی «بهره گیری» تفسیر شود، و در نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: «اگر از زنان دائم بهره گرفتید مهر آنان را بپردازید». در حالی که می دانیم پرداختن مهر مشروط به بهره گیری از زنان نیست بلکه تمام مهر بنا بر مشهور (۲) یا حداقل نیمی از مهر به مجرد عقد ازدواج دائم

واجب می شود.

ثالثاً بزرگان اصحاب و تابعین (۳) مانند ابن عباس دانشمند و مفسر معروف اسلام،

ابو بن کعب، جابر بن عبدالله، عمران حصین، سعید بن جبیر، مجاهد، قتاده، سدی و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت علیهم السلام همگی از آیه مورد بحث، حکم ازدواج موقت را فهمیده اند تا آنجا که فخر رازی با تمام شهرتی که در

ص: ۱۹۲

۱- ر.ک: کنز العرفان و مجمع البیان و نورالثقلین و برهان، ذیل آیه مورد بحث و الغدیر ج ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۱۰

و حدیث متعتان کانتا علی عهد رسول الله.

۲- مشهور یا اشهر این است که با عقد ازدواج دائم، تمام مهر بر مرد واجب می شود اگرچه طلاق قبل از دخول موجب

بازگشت نیمی از آن می شود.

۳- کسانی که پس از صحابه روی کار آمدند و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نکرده بودند.

مورد اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیعه دارد، بعد از بحث مشروعی درباره آیه می گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق حکم جواز «متعّه» استفاده می شود. ما می گوئیم حکم مزبور بعد از مدّتی نسخ شده است.

رابعاً ائمه اهل بیت علیهم السلام که به اسرار وحی از همه آگاه تر بودند، متفقاً آیه را به همین معنی تفسیر فرموده اند و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده، از جمله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «الْمُتَعَةُ نَزَلَتْ بِهَا الْقُرْآنُ وَ جَرَتْ بِهَا السُّنَّةُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؛ حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طبق آن جاری گردیده است.» (۱)

و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در پاسخ سؤال ابوبصیر راجع به «متعّه» فرمود: «نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...؛ قرآن مجید در این باره نازل شده، آنجا که می فرماید: فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ...» (۲)

و نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در پاسخ شخصی به نام عبدالله بن عمیر لثی در مورد «متعّه» فرمود: «أَحْلَاهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ فَهِيَ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و تا روز قیامت حلال است.» (۳)

## ۲. آیا حکم ازدواج موقت نسخ شده است

اتفاق عموم علمای اسلام بلکه ضرورت دین بر این است که ازدواج موقت در آغاز اسلام مشروع بوده، و گفت و گو درباره دلالت آیه مورد بحث بر مشروعیت متعه هیچ گونه منافاتی با مسلم بودن اصل حکم ندارد و حتی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده اند و جمله معروفی که از عمر نقل شده است: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا مُحَرِّمُهُمَا وَ مُعَاقِبٌ عَلَيْهِمَا مُتَعَةُ النِّسَاءِ وَ مُتَعَةُ الْحَيِّجِّ؛ دو متعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که من آنها را حرام کردم و بر آنها مجازات می کنم: متعه زنان و متعه

ص: ۱۹۳

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث؛ کافی، ج ۵، ص ۴۴۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۶.

۲- نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۶۷، ح ۱۷۱؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۰، ذیل آیه مورد بحث؛ کافی، ج ۵، ص ۴۴۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵.

۳- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۰؛ کافی، ج ۵، ص ۴۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۳۵۶ و ج ۱۰۰، ص ۳۱۷.

تمتع» (۱) (که نوع خاصی از حج است)، دلیل روشنی بر وجود این حکم در عصر

پیامبر صلی الله علیه و آله است منتهی مخالفان این حکم مدعی هستند بعد آ نسخ و تحریم شده است.

جالب توجه اینکه روایات مورد ادعا درباره نسخ حکم مزبور کاملاً مختلف و پیریشان است.

برخی می گویند خود پیامبر صلی الله علیه و آله این حکم را نسخ کرده و بنابراین نسخ آن، سنت و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است.

و برخی می گویند نسخ آن آیه طلاق است: (إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ) «هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عدّه باشد» در حالی که این آیه ارتباطی با مسأله مورد بحث ندارد، زیرا این آیه درباره طلاق بحث می کند در حالی که ازدواج موقت طلاق ندارد و جدایی آن به هنگام پایان مدت آن است.

قدر مسلم این است که اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله قطعی است و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی درباره نسخ شدن آن در دست نیست.

بنابراین طبق قانون مسلمی که در علم اصول به ثبوت رسیده است، باید حکم به بقاء این قانون کرد.

جمله مشهوری که از عمر نقل شده نیز گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز نسخ نشده است.

بدیهی است هیچ کس جز پیامبر صلی الله علیه و آله حق نسخ احکام را ندارد، و تنها اوست که می تواند به فرمان خدا پاره ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله باب نسخ به کلی مسدود می شود، و گرنه هر کسی می تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید و دیگر چیزی به نام شریعت ابدی باقی نخواهد ماند. اصولاً اجتهاد در برابر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله اجتهاد در مقابل نص است که فاقد هر گونه اعتبار است.

جالب اینکه در صحیح ترمذی که از کتاب های صحاح معروف اهل تسنن است و نیز از دارقطنی چنین می خوانیم: کسی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره حج

ص: ۱۹۴

---

۱- کتوز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۸؛ تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۳۶۵، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۴۸۹، ح ۱۴۳۸۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۵۲ و ج ۳، ص ۳۲۵؛ کتوز العمال، ج ۱۶، ص ۵۱۹ و ۵۲۱؛ الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۲.



تمتع (۱) سؤال کرد، او در جواب صریحاً گفت: این کار حلال و خوب است.

مرد شامی گفت: پدر تو از این عمل نهی کرده است.

عبدالله بن عمر برآشفت و گفت: اگر پدرم از چنین کاری نهی کند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را اجازه دهد، آیا سنت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کنم و از گفته پدرم پیروی کنم؟ برخیز و از نزد من دور شو! (۲)

نظیر این روایت درباره ازدواج موقت از عبدالله بن عمر از صحیح ترمذی به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است. (۳)

و نیز از محاضرات راغب نقل شده است که یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقت می کرد از او پرسیدند: حلال بودن این کار را از چه کسی گرفتی؟

گفت: از عمر.

با تعجب گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه عمر از آن نهی کرد و حتی تهدید به مجازات نمود؟

گفت: بسیار خوب، من هم به همین جهت می گویم، زیرا عمر می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله آن را حلال کرده و من حرام می کنم.

من مشروعیت آن را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می پذیرم اما تحریم آن را از هیچ کس نخواهم پذیرفت. (۴)

ص: ۱۹۵

۱- منظور از متعه حج که عمر آن را تحریم کرد این است که از حج تمتع صرف نظر شود. حج تمتع عبارت است از اینکه نخست مُحرم شوند و پس از انجام دادن مراسم عُمره از احرام درآیند (و همه چیز حتی آمیزش جنسی برای آنها مجاز شود) و مجدداً مُحرم شده و مراسم حج را از روز نهم ذی حجه انجام دهند. در عصر جاهلیت این کار را صحیح نمی دانستند و تعجب می کردند که کسی در ایام حج وارد مکه شود و هنوز حج به جا نیاورده، عُمره را به جا آورد و از احرام بیرون آید. ولی اسلام صریحاً این موضوع را اجازه داده، و در آیه ۱۸۶ سوره بقره به آن تصریح شده است.

۲- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۷۶۲، ذیل آیه ۱۹۶ سوره بقره؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۵۹، ح ۸۲۳؛ تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳- شرح لمعه، ج ۲، کتاب النکاح؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۰۰. البته روایتی به این مضمون در کتاب های اهل سنت آمده است: سَيَأَلُ رَجُلٌ ابْنَ عُمَرَ عَنِ مُتْعَةِ النِّسَاءِ، فَغَضِبَ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا كُنَّا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ زَانِبِينَ لِمُسَافِحِينَ (مسند ابی معلى، ج ۱۰، ص ۷۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۹۵؛ مجمع الزوائد هيثمي، ج ۷، ص ۳۳۳).

۴- کنز العرفان، ج ۲، ص ۱۵۹ (پاورقی)؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۶۰۰ (پاورقی)؛ الغدير، ج ۶، ص ۲۱۲؛ احمدی میانجی،



گفتنی است که مدعیان نسخ این حکم با اشکالات مهمی روبه روهستند:

نخست اینکه در روایات متعددی از منابع اهل تسنن تصریح شده است که این حکم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان عمر از آن نهی گردید. بنابراین طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند.

این روایات بالغ بر ۲۴ روایت است که علامه امینی در الغدیر (جلد ششم) آنها را مشروحاً بیان کرده که به دو نمونه آن ذیلاً اشاره می شود:

۱. در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که می گفت: ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به طور ساده اقدام به ازدواج موقت می کردیم و این وضع ادامه داشت تا اینکه عمر در مورد عمرو بن حرث از این کار (به طور کلی) جلوگیری کرد. (۱)

۲. ودر حدیث دیگری در کتاب موطأ مالک و سنن کبری بیهقی از عروه بن زبیر نقل شده است که زنی به نام خوله بنت حکیم در زمان عمر بر او وارد شد و خبر داد که یکی از مسلمانان به نام ربیع بن امیه اقدام به متعه کرده است.

او گفت: اگر قبلاً از این کار نهی کرده بودم او را سنگسار می کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می کنم). (۲)

در کتاب بدایه المجتهد تألیف ابن رشد اندلسی نیز می خوانیم: جابر بن عبدالله انصاری می گفت: ازدواج موقت در میان ما در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و در خلافت ابوبکر و نیمی از خلافت عمر معمول بود سپس عمر از آن نهی کرد. (۳)

مشکل دیگر اینکه روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می کند بسیار پریشان و ضدونقیض اند.

برخی می گوید در جنگ خبیر نسخ شده،

برخی دیگر در روز فتح مکه،

ص: ۱۹۶

---

۱- الغدیر، ج ۶، ص ۲۰۶؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۳۱؛ شوکانی، نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۲۲؛ سنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۲۳۷.

۲- الغدیر، ج ۶، ص ۲۱۰؛ کتاب الأم شافعی، ج ۷، ص ۲۴۹؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۰.

۳- بدایه المجتهد ونهایه المقتصد، ج ۲، ص ۴۷، کتاب نکاح، نکاح متعه؛ الغدیر، ج ۶، ص ۲۰۸؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۳.

برخی در جنگ تبوک،

وبعضی در جنگ اوطاس ومانند آن.

بنابراین به نظر می رسد روایات نسخ همه مجعول بوده باشد که این همه با یکدیگر تناقض دارند.

از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه نویسنده تفسیر المنار می گوید: ما سابقاً در جلد سوم وچهارم مجله المنار تصریح کرده بودیم که عمر از متعه نهی کرد، ولی بعداً به اخباری دست یافتیم که نشان می دهد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نسخ شده نه در زمان عمر، ولذا گفته سابق خود را اصلاح کرده واز آن استغفار می کنیم.(۱) سخنی تعصب آمیز

است، زیرا در برابر روایات ضدونقیضی که نسخ حکم را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می کند روایاتی داریم که صراحت در ادامه آن تا زمان عمر دارد.

بنابراین نه جای عذرخواهی است و نه استغفار، وشواهدی که در بالا ذکر کردیم نشان می دهد گفتار اول او مقرون به حقیقت بوده است نه گفتار دوم.

ناگفته پیداست نه عمر و نه هیچ شخص دیگر وحتی ائمه اهل بیت علیهم السلام که جانشینان اصلی پیامبرند نمی توانند احکامی را که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده نسخ کنند. اصولاً نسخ بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وبسته شدن باب وحی مفهوم ندارد، واینکه بعضی کلام عمر را حمل بر اجتهاد کرده اند جای تعجب است، زیرا اجتهاد در برابر «نص» ممکن نیست.

وعجیب تر اینکه جمعی از فقهای اهل تسنن آیات مربوط به احکام ازدواج (مانند آیه ۶ سوره مؤمنون) را ناسخ آیه مورد بحث که درباره متعه است دانسته گویا تصوّر کرده اند ازدواج موقت اصلاً ازدواج نیست، در حالی که به طور مسلم یکی از اقسام ازدواج است.

### ۳. ازدواج موقت، یک ضرورت اجتماعی

این یک قانون عمومی است که اگر به غرایز طبیعی انسان به صورت صحیح پاسخ گفته نشود، برای اشباع آنها متوجه راه های انحرافی خواهد شد، زیرا این حقیقت قابل

ص: ۱۹۷

انکار نیست که غرایز طبیعی را نمی توان از بین برد، و فرضاً هم بتوانیم از بین ببریم چنین اقدامی عاقلانه نیست، زیرا این کار نوعی مبارزه با قانون آفرینش است. بنابراین راه صحیح آن است که آنها را از راه معقولی اشباع و از آنها در مسیر سازندگی بهره برداری کنیم.

این موضوع را نیز نمی توان انکار کرد که گزینه جنسی یکی از نیرومندترین غرایز انسانی است تا آنجا که پاره ای از روانکاوان آن را تنها گزینه اصیل انسان می دانند و غرایز دیگر را به آن بازمی گردانند.

اکنون این سؤال پیش می آید، در بسیاری از شرایط و محیط ها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دائم نیستند، یا افراد متأهل در مسافرت های طولانی و یا مأموریت ها با مشکل عدم ارضای گزینه جنسی روبه رومی شوند.

این موضوع خصوصاً در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسائل پیچیده اجتماعی بالا رفته و کمتر جوانی می تواند در سنین پایین - یعنی در داغ ترین دوران گزینه جنسی - اقدام به ازدواج کند، شکل حادثی به خود گرفته است.

با این وضع چه باید کرد؟ آیا باید مردم را - همانند راهبان و راهبه ها - به سرکوب کردن این گزینه تشویق نمود؟ یا اینکه آنها را در برابر بی بندوباری جنسی آزاد گذاشت، و همان صحنه های زننده و ننگین کنونی را مجاز دانست؟

و یا اینکه راه سومی را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دائم را به بار آورد و نه آن بی بندوباری جنسی.

خلاصه اینکه ازدواج دائم نه در گذشته و نه در امروز به تنهایی جوابگوی نیازمندی های جنسی همه طبقات مردم نبوده و نیست، و ما بر سر دو راهی قرار داریم: یا باید فحشا را مجاز بدانیم، همان طور که دنیای مادی امروز عملاً بر آن صحنه نهاده و آن را به رسمیت شناخته است، و یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم. معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشا مخالفت می کنند چه راه حلی برای این معضل اجتماعی دارند. در حالی که طرح ازدواج موقت، نه شرایط سنگین ازدواج دائم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن نسا زد و نه زیان های فجایع جنسی و فحشا را در بر دارد.

#### ۴. ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود

در اینجا اشکالاتی می شود که باید به طور فشرده به آنها پاسخ گفت.

الف) گاهی می گویند چه تفاوتی میان ازدواج موقت و فحشا وجود دارد؟ هر دو خودفروشی در برابر پرداختن مبلغی محسوب می شوند و در حقیقت این نوع ازدواج نقاب‌پوشی است بر چهره فحشا و آلودگی های جنسی. تنها تفاوت آن دو در ذکر دو جمله ساده یعنی اجرای صیغه است.

پاسخ: آنها که چنین می گویند گویی اصلاً از مفهوم ازدواج موقت آگاهی ندارند، زیرا ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی شود، بلکه مقرراتی همانند ازدواج دائم دارد؛ یعنی چنان زنی در تمام مدت ازدواج موقت منحصر آ در اختیار این مرد باید باشد و به هنگامی که مدت پایان یافت باید عده نگاه دارد؛ یعنی حداقل ۴۵ روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند تا اگر از مرد اول باردار شده وضع او روشن گردد، حتی اگر با وسایل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده، باز هم رعایت این مدت واجب است.

و اگر از او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دائم مورد حمایت قرار گیرد و تمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد.

در حالی که در فحشا هیچ یک از این شرایط و قیود وجود ندارد. آیا هرگز می توان این دو را با یکدیگر مقایسه نمود؟!

البته ازدواج موقت از نظر مسأله ارث (در میان زن و شوهر) (۱) و نفقه و پاره ای از

احکام دیگر تفاوت هایی با ازدواج دائم دارد، ولی این تفاوت ها هرگز آن را در ردیف فحشا قرار نخواهد داد، و در هر حال شکلی از ازدواج است با مقررات ازدواج.

ب) «ازدواج موقت» سبب می شود بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوء استفاده کرده و هر نوع فحشا را در پشت این پرده انجام دهند، تا آنجا که افراد محترم هرگز تن به ازدواج موقت نمی دهند و زنان با شخصیت از آن ابا دارند.

پاسخ: سوء استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است؟ آیا باید جلوی یک قانون فطری و ضرورت اجتماعی را به خاطر سوء استفاده گرفت یا جلوی سوء استفاده کنندگان را؟!

ص: ۱۹۹

---

۱- البته فرزندان ازدواج موقت هیچ گونه تفاوتی با فرزندان عقد دائم ندارند و از پدر و مادر ارث می برند.

اگر فرضاً عده ای از زیارت خانه خدا سوء استفاده کردند و در این سفر اقدام به فروش مواد مخدر کردند، آیا باید جلوی مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم یا جلوی سوء استفاده کنندگان را؟!!

و اگر می بینیم امروز افراد محترم استفاده از این قانون اسلامی را کراهت دارند عیب قانون نیست، عیب عمل کنندگان به قانون و یا صحیح تر، سوء استفاده کنندگان از آن است.

اگر در جامعه امروز، هم ازدواج موقت به صورت سالم درآید و حکومت اسلامی تحت ضوابط و مقررات خاص این موضوع را به طور صحیح اجرا کند، هم جلوی سوء استفاده ها گرفته خواهد شد و هم افراد محترم - به هنگام ضرورت های اجتماعی - از آن کراهت نخواهند داشت.

(ج) می گویند ازدواج موقت سبب می شود افراد بی سرپرست همچون فرزندان نامشروع به جامعه تحویل داده شود.

پاسخ: از آنچه گفتیم جواب این ایراد کاملاً روشن شد، زیرا فرزندان نامشروع از نظر قانونی نه وابسته به پدرند و نه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقت کمترین و کوچکترین تفاوتی با فرزندان ازدواج دائم حتی در میراث و سایر حقوق اجتماعی ندارند.

گویی عدم توجه به این حقیقت سرچشمه اشکال فوق شده است.

## ۵. «راسل» و ازدواج موقت

در پایان این سخن، یادآوری مطلبی که برتراند راسل دانشمند معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق ذیل عنوان «زناشویی آزمایشی» آورده است مفید به نظر می رسد:

او پس از ذکر طرح یکی از قضات محاکم جوانان به نام بن بی لیندسی در مورد زناشویی دوستانه یا زناشویی آزمایشی چنین می نویسد:

طبق طرح لیندسی، جوانان باید قادر باشند در نوعی زناشویی جدید وارد شوند که با زناشویی های معمولی (دائم) از سه جهت تفاوت دارد:

نخست اینکه طرفین قصد بچه دار شدن نداشته باشند، از این رو باید بهترین طرق

پیشگیری از بارداری را به آنها بیاموزند،

دیگر اینکه جدایی آنها به آسانی صورت پذیرد،

وسوم اینکه پس از طلاق، زن هیچ گونه حَقّ نفقه نداشته باشد.

راسل بعد از ذکر پیشنهاد لیندسی که خلاصه آن در بالا بیان شد، چنین می گوید: تصوّر می کنم اگر چنین امری به تصویب قانونی برسد، گروه کثیری از جوانان از

جمله دانشجویان دانشگاه ها تن به ازدواج موقت بدهند و در یک زندگی مشترک موقتی پای بگذارند، زندگی ای که متضمّن آزادی است و رها از بسیاری نابسامانی ها و روابط جنسی پر هرج و مرج فعلی. (۱)

همان طور که ملاحظه می کنید طرح فوق درباره ازدواج موقت از جهات بسیاری همانند طرح اسلام است منتهی شرایط و خصوصیتی که اسلام برای ازدواج موقت آورده از جهاتی روشن تر و کامل تر است؛ در ازدواج موقت اسلامی هم جلوگیری از فرزند کاملاً بی مانع است، هم جدا شدن آسان و هم نفقه واجب نیست (ر.ک: ج ۳، ص ۴۲۱ - ۴۳۸).

## تمکین در امور زناشویی

### اشاره

(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْتِكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا)

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و به خاطر هزینه هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند. زنان شایسته، زنانی هستند که متواضع اند، و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند. و زنانی را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید؛ و (اگر مؤثر واقع نشد)، در بستر از آنها

ص: ۲۰۱



دوری نمایید؛ و (اگر راهی جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید. اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنها نجوید. (بدانید) خداوند، بلندمرتبه و بزرگ است. (وقدرت او، بالاترین قدرت هاست). (سوره نساء، آیه ۳۴)

### تفسیر: سرپرستی در نظام خانواده

خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد. در نتیجه مرد یا زن، یکی باید رئیس خانواده و دیگری معاون و تحت نظارت او باشد. قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. می فرماید: «مردان سرپرست و نگهبان زنانند» (الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ).

البته مقصود از این تعبیر، استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه رهبری واحد منظم با توجه به مسؤولیت ها و مشورت های لازم است.

این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی - حتی هیئت دو نفری - مأمور انجام دادن کاری شود، حتماً باید یکی از آن دو «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد و گرنه در کارشان هرج و مرج پیدا می شود؛ سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به سبب وجود خصوصیتی در مرد است، مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات، (برعکس زن که از نیروی سرشار عواطف بهره مند است).

و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

به علاوه، تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزندان، این حق را به او می دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی

کرار آ گفته ایم قوانین به آحاد افراد نظر ندارد، بلکه نوع و کلی را در نظر می گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند اگرچه زنان نیز می توانند وظایفی به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست.

جمله های بعد اشاره به همین حقیقت است، زیرا در بخش اول می فرماید: این سرپرستی «به سبب برتری هایی است که خداوند (از نظر اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است» (بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ).

و در قسمت دیگر می فرماید: «و این سرپرستی به سبب تعهداتی است که مردان در مورد انفاق و پرداخت های مالی در برابر زنان و خانواده برعهده دارند» (وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ).

ناگفته پیداست سپردن این وظیفه به مردان، نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنهاست و نه سبب امتیاز آنان در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به پرهیزگاری دارد، همان طور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته تر است.

سپس اضافه می فرماید: زنان در برابر وظایفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته اند:

۱. «زنان صالح، زنانی هستند که متواضع اند، و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند» (فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ).

یعنی مرتکب خیانت، چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قائل شده است و با جمله «بِمَا حَفِظَ اللَّهُ» به آن اشاره گردیده، وظایف و مسئولیت های خود را به خوبی انجام می دهند.

بدیهی است که مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق شناسی را انجام دهند.

۲. زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، مردان در برابر این گونه زنان وظایف و مسئولیت هایی دارند که

باید مرحله به مرحله انجام گردد، و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند؛ این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی و عداوت در آنان آشکار می گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می کند: «زنانی که از سرکشی آنان می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» (وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ). (۱)

و به این ترتیب آنها که از حریم نظام خانوادگی پا فراتر می گذارند قبل از هر چیز باید با اندرزهای دوستانه و نتایج سوء این گونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسؤلیت خود نمود.

پس از آن برای مرحله دوم می فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنان دوری کنید» (وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ).

و با این عکس العمل و بی اعتنایی، و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتارشان آشکار سازید، شاید همین واکنش خفیف در روح آنها مؤثر گردد.

و در مرحله سوم، در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤلیت ها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجابت و سرسختی گام بردارند، یعنی نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و بی اعتنایی نفعی بخشد و راهی جز شدت عمل باقی نماند، «آنها را تنبیه بدنی کنید» (وَاضْرِبُوهُنَّ).

در اینجا اجازه داده شده که از طریق تنبیه بدنی آنها را به ادای وظایف خویش وادار کنند.

مسلم است اگر مرحله اول و دوم مؤثر واقع شود وزن به ادای وظیفه خود اقدام کند، مرد حق ندارد بهانه جویی نماید و در صدد آزار وی برآید. بدین جهت به دنبال این جمله می فرماید: «و اگر از شما پیروی کردند، راهی برای تعدی بر آنان نجوید» (فَإِنْ أَطَعَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا).

و اگر گفته شود نظیر این سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات هایی خواهند شد؟ در پاسخ می گوئیم آری، مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظایف، مجازات می گردند حتی

ص: ۲۰۴

---

۱- «نُشُوزٌ» جمع «نُشِرٌ» (بر وزن نذر) به معنای زمین مرتفع و بلند، و در اینجا کنایه از سرکشی و طغیان است.

مجازات بدنی، منتهی چون این کار غالباً از عهده زنان خارج است، حاکم شرع موظف است مردان متخلف را از راه های مختلف وحتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف خود آشنا سازد.

معروف است که مردی به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود وعلی علیه السلام او را با شدت عمل وحتی با تهدید به شمشیر، وادار به تسلیم کرد.<sup>(۱)</sup>

و در پایان آیه مجدداً به مردان هشدار می دهد از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوءاستفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت هاست بیندیشند «زیرا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا).

### نکته: آیا اسلام اجازه تنبیه بدنی داده است؟

ممکن است ایراد کنند چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟ پاسخ این ایراد با توجه به معنای آیه وروایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتاب های فقهی آمده است و نیز با توضیحاتی که روانشناسان امروز می دهند چندان پیچیده نیست، زیرا اولاً آیه مسأله تنبیه بدنی را درباره افراد وظیفه شناسی مجاز شمرده که هیچ راه دیگری برای اصلاح آنها مفید واقع نشود.

اتفاقاً این موضوع تازه ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که راه های مسالمت آمیز برای وادار کردن افراد به ادای وظیفه مؤثر واقع نشود به خشونت متوسل می شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصّی مجازات هایی شدیدتر از آن نیز قائل می شوند که تا سرحدّ اعدام پیش می رود.

ثانیاً تنبیه بدنی در اینجا- همان طور که در کتاب های فقهی نیز آمده است - باید ملایم باشد به طوری که نه موجب شکستگی شود، نه مجروح گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثاً روانکاوان امروز معتقدند جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزارطلبی) هستند که گاه این حالت در آنها تشدید می شود و تنها راه آرامش آنان مختصر تنبیه بدنی است.

ص: ۲۰۵

---

۱- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۵۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳۷.

بنابراین ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که مختصر تنبیه بدنی درباره آنان جنبه آرامبخشی دارد و نوعی درمان روانی است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۶۹-۴۷۴).

## تلاش برای جلوگیری از جدایی

### اشاره

(وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا)

واگر از جدایی میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر، و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو (داور)، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند دل های آن دو را به هم نزدیک می سازد، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (واز نیت همه، باخبر است). (سوره نساء، آیه ۳۵)

### تفسیر: محکمه صلح خانوادگی

در این آیه به مسأله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر اشاره کرده که اگر نشانه های شکاف و جدایی در میان آن دو پیدا شد، برای بررسی علل ناسازگاری و فراهم نمودن مقدمات صلح و سازش، باید داور و حکم از دو فامیل انتخاب کرد. از این رو می فرماید: «واگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر برگزینید» (وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ).

واز آنجا که قضاوت نباید یک طرفه باشد، می افزاید: «ویک داور از خانواده زن برگزینید» (وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا).

سپس می فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می کند و با آنان میان دو همسر الفت می دهد» (إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا).

و برای اینکه به «حکمین» هشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند، در پایان آیه می فرماید: «خداوند از نیت آنان باخبر است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا).

محکمه صلح خانوادگی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله:

۱. محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعاً مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط ها متفاوت است. یعنی همان گونه که در دادگاه های جنایی نمی توان با مقیاس محبت و عاطفه کار کرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی روح گام برداشت.

در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند.

بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.

۲. در محاکم عادی قضایی، طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هر گونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلماً اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه واجبی دست به چنین کاری بزنند، احساسات یکدیگر را چنان جریحه دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند.

اصولاً تجربه نشان داده است زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند، دیگر زن و شوهر سابق نیستند، ولی در محکمه صلح فامیلی، یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود، و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است آن اثر سوء را نخواهد داشت.

۳. داوران در محاکم عادی در جریان اختلافات غالباً بی تفاوتند و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تأثیری ندارد دو همسر به خانه بازگردند یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملاً برعکس است زیرا داوران این محکمه از بستگان نزدیک مرد وزن هستند و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده، هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤلیت های ناشی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد.

۴. از همه اینها گذشته چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ تشریفاتی طرفین می توانند در کمترین مدت به مقصود خود نایل شوند.

ناگفته روشن است حکمین باید از میان افراد پخته، باتدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

با این امتیازات که برشمردیم معلوم می شود احتمال کامیابی این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

مسأله حکمین و شرایط آنها و دایره نفوذ حکم و داوری آنها درباره دو همسر، در فقه اسلامی مشروحاً بیان شده است، از جمله اینکه دو حکم باید بالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بینا باشند.

امّا در مورد نفوذ حکم و داوری آنها در مورد دو همسر، بعضی از فقها حکم آن دو را هرچه باشد لازم الاجرا دانسته اند، و ظاهر تعبیر به «حکم» در آیه مورد بحث نیز همین معنی را می رساند زیرا مفهوم حکمیت نفوذ حکم است.

ولی بیشتر فقها نظر حکمین را تنها درباره سازش و رفع اختلاف میان دو همسر لازم الاجرا دانسته و حتی معتقدند اگر حکمین شرایطی بر زن یا شوهر بکنند لازم الاجرا است.

امّا در مورد جدایی، حکم آنها به تنهایی نافذ نیست و ذیل آیه که اشاره به مسأله اصلاح می کند با این نظر سازگارتر است. توضیح بیشتر در این زمینه در کتاب های فقهی آمده است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۷۵ - ۴۷۸).

## گذشت از پاره ای حقوق برای حفظ زندگی

### اشاره

(وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا)

واگر زنی، از سرکشی و ناسازگاری یا بی اعتنایی شوهرش، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم به گونه ای صلح کنند (واز پاره ای از حقوق خود، به خاطر صلح، صرف نظر نمایند). و صلح،

بهتر است؛ اگرچه (بسیاری از) مردم (طبق هوای نفسشان، در این گونه موارد) بخل می ورزند. و گذشت ندارند و اگر نیکی (و گذشت) کنید و پرهیزگاری پیشه سازید، خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است (و پاداش شایسته به شما خواهد داد). (سوره نساء، آیه ۱۲۸)

### شأن نزول:

در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتاب های حدیث، در شأن نزول آیه چنین نقل شده است: رافع بن خدیج دو همسر داشت؛ یکی مسن و دیگری جوان. بر اثر اختلافاتی، همسر مسن خود را طلاق داد و هنوز مدّت عدّه تمام نشده بود، به او گفت: اگر مایل باشی با تو آشتی می کنم، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدّم داشتم صبر کنی. و اگر مایل باشی صبر می کنم مدّت عدّه تمام شود و از هم جدا شویم.

زن پیشنهاد اوّل را پذیرفت و با هم آشتی کردند. آیه شریفه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت. (۱)

### تفسیر: صلح بهتر است

همان طور که در ذیل آیه ۳۴ همین سوره گفتیم، «نشوز» در اصل از مادّه «نشز» به معنی زمین مرتفع است، و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می رود به معنی نافرمانی است.

در آیات مزبور (۲) احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود، ولی در اینجا به مسأله

نشوز مرد اشاره کرده می فرماید: «هرگاه زنی احساس کند شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت، از پاره ای از حقوق خود صرف نظر کند و با هم صلح نمایند» (وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا).

از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود، روی رضایت و طیب خاطر

ص: ۲۰۹

- 
- ۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۰۶؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۵۷؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۷۶.
- ۲- آیات ۳۴ و ۳۵ سوره نساء.



انجام شده، واکراهی در میان نبوده است، گناهی ندارد. جمله «لا جُنَاحَ» (گناهی ندارد) نیز اشاره به همین حقیقت است.

ضمناً از آیه با توجه به شأن نزول، دو مسأله فقهی استفاده می شود:

نخست اینکه احکامی مانند تقسیم روزهای هفته در میان دو همسر، جنبه حق دارد نه حکم، ولذا زن می تواند با اختیار خود از این حق به طور کلی یا به طور جزئی صرف نظر کند. دو دیگر اینکه، عوض صلح لازم نیست مال بوده باشد، بلکه می تواند «اسقاط حَقِّی» عوض صلح واقع شود.

سپس برای تأکید موضوع می فرماید: «به هر حال، صلح کردن بهتر است»

(وَالصُّلْحُ خَيْرٌ).

این جمله کوتاه و پر معنی گرچه در باره اختلافات خانوادگی در آیه فوق ذکر شده، ولی بدیهی است یک قانون کلی را بیان می کند که در همه جا اصل نخستین، صلح و صفا و دوستی و سازش است، و نزاع و کشمکش وجدایی بر خلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام بخش اوست، ولذا جز در موارد ضرورت و استثنایی نباید به آن متوسل شد.

بر خلاف آنچه برخی از مادی ها می پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر، همانند سایر جانداران، تنازع بقاء و کشمکش است و تکامل از این راه صورت می گیرد. و همین طرز تفکر، شاید سرچشمه بسیاری از جنگ ها و خونریزی های قرون اخیر شده است.

در حالی که انسان به سبب داشتن عقل و هوش، حسابش از حیوانات درنده جداست، و تکامل او در سایه تعاون صورت می گیرد نه تنازع. (۱) و اصولاً تنازع بقاء

حتی در میان حیوانات، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست.

و به دنبال آن به سرچشمه بسیاری از نزاع ها و عدم گذشت ها اشاره کرده، می فرماید: «مردم ذاتاً و طبق غریزه حبّ ذات، در امواج بخل قرار دارند، و هر کس سعی می کند تمام حقوق خود را بی کم و کاست دریافت دارد، و همین سرچشمه نزاع ها و کشمکش هاست» (وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ).

ص: ۲۱۰

---

۱- توضیح بیشتر درباره این موضوع در ذیل آیه ۲۵۱ سوره بقره ذیل عنوان «تنازع بقا» گذشت.

بنابراین اگر زن و مرد به این حقیقت توجه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است، و بخل یکی از صفات مذموم است، سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت را پیشه کنند، نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می رود، که بسیاری از کشمکش های اجتماعی نیز پایان می گیرد.

ولی در عین حال برای اینکه مردان از حکم فوق سوء استفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده، توصیه به نیکوکاری و پرهیزگاری نموده و به آنان گوشزد می کند مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند، زیرا خداوند از همه اعمالشان آگاه است. می فرماید: «و اگر نیکی کنید و تقوا پیشه نمایید، خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا) (ر.ک: ج ۴، ص ۱۹۸ - ۲۰۱).

## عدالت میان همسران

### اشاره

(وَلَنْ تَسِيءَ تَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا \* وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا)

شما هرگز نمی توانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان خود، عدالت برقرار کنید، هر چند کوشش نمایید؛ ولی تمایل خود را به کلی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی بلا تکلیف در آورید. و اگر راه صلاح و پرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است. \* و اگر (راهی برای اصلاح در میان خود نیابند، و) از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آنها را با گشایش و فضل خویش، بی نیاز می کند؛ و خداوند، دارای فضل و احسان گسترده، و حکیم است. (سوره نساء، آیات ۱۲۹ - ۱۳۰)

### تفسیر: عدالت، شرط تعدد همسر

از جمله ای که در پایان آیه قبل گذشت، و در آن دستور به احسان و پرهیزگاری

داده شده بود، نوعی تهدید در مورد شوهران استفاده می شود که آنها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد همسران خود پیدا نکنند، تمام حقوقشان را ادا کنند، بلکه نیکی نمایند.

در اینجا این توهّم پیش می آید که مراعات عدالت حتّی در مورد محبّت و علاقه قلبی نیز باید رعایت گردد. اینکه امکان پذیر نیست. بنابراین در برابر همسران متعدّد چه باید کرد؟

آیه مورد بحث در پاسخ به این پرسش می گوید عدالت از نظر محبّت در میان همسران امکان پذیر نیست. می فرماید: «هرگز نمی توانید (در محبّت قلبی) در میان زنان عدالت به خرج دهید، هر چند کوشش نمایید» (وَلَنْ تَسِيَّطُيْعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ).

از جمله «وَلَوْ حَرَصْتُمْ» استفاده می شود که در میان مسلمانان، افرادی بودند که در این زمینه سخت می کوشیدند و شاید علّت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیه ۳ همین سوره بوده است. آنجا که می فرماید: (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) «... واگر می ترسید عدالت را رعایت نکنید، یک همسر بگیرید...».

بدیهی است که یک قانون آسمانی نمی تواند بر خلاف فطرت باشد و یا تکلیف به ما لا یطاق کند.

از آنجا که محبّت های قلبی عوامل مختلفی دارد که بعضاً از اختیار انسان بیرون است، دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است، ولی نسبت به اعمال و رفتار و رعایت حقوق در میان همسران که برای انسان امکان پذیر است روی عدالت تأکید شده است.

در عین حال برای اینکه مردان از این حکم سوء استفاده نکنند، به دنبال این جمله می فرماید: «اکنون که نمی توانید مساوات کامل را از نظر محبّت، میان همسران خود رعایت کنید، لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجّه یکی از آنان نسازید که دیگری به صورت شخصی بلا تکلیف در آید و حقوق او نیز عملاً ضایع شود» (فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ).

و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم، در رعایت عدالت میان همسران

خود کوتاهی کرده اند، هشدار می دهد که «اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند، خداوند آنها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد» (وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

در روایات اسلامی مطالبی درباره رعایت عدالت در میان همسران نقل شده است که عظمت این قانون را مشخص می سازد، از جمله اینکه در حدیثی می خوانیم: علی علیه السلام در آن روز که متعلق به یکی از دو همسرش بود، حتی در خانه زن دیگر وضو نمی گرفت. (۱)

و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: حتی به هنگام بیماری، در خانه همسری که نوبتش نبود، درنگ نمی کرد.

و درباره معاذ بن جبل نقل شده است که دو همسر داشت، هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا رفتند، او حتی برای مقدم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد تا کاری بر خلاف عدالت انجام نداده باشد.

سپس در آیه بعد به این حقیقت اشاره می کند که اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت فرساست، وجهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنان تیره و تار است و به هیچ وجه اصلاح پذیر نیست، آنها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند، و تا پایان عمر با تلخ کامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند، بلکه می توانند از هم جدا شوند.

در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند، از آینده وحشت نکنند، زیرا «اگر با چنین شرایطی از هم جدا شوند، خداوند بزرگ هر دو را با فضل و رحمت خود بی نیاز خواهد کرد و امید است همسران بهتر وزندگانی روشن تری در انتظارشان باشد» (وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ).

«زیرا خداوند همواره فضل و رحمت وسیع و آمیخته با حکمت داشته و دارد» (وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا).

ص: ۲۱۳

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۴۳؛ تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۳۵۰؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۸، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۰۸؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۵۹.

## نکته: آیا تعدد زوجات ممنوع است؟

همان طور که در ذیل آیه ۳ همین سوره یاد آور شدیم، بعضی از بی خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیه مورد بحث چنین نتیجه می گیرند که تعدد زوجات مشروط به عدالت است، و عدالت هم ممکن نیست، بنابراین تعدد زوجات در اسلام ممنوع است.

اتفاقاً از روایات اسلامی برمی آید نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد، ابن ابی العوجاء از مادیین معاصر امام صادق علیه السلام بود.

او این ایراد را با هشام بن حکم، دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت. هشام که جوابی برای این پرسش نیافته بود، برای یافتن پاسخ از شهر خود - که ظاهر آکوفه بود - به سوی مدینه حرکت کرد و به خدمت امام صادق علیه السلام رسید.

امام از آمدن او در غیر وقت حج و عمره به مدینه تعجب کرد.

عرض کرد: چنین پرسشی پیش آمده است. امام در پاسخ فرمود: منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء، عدالت در نفقه و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار است، و اما منظور از عدالت در آیه ۱۲۹ (آیه مورد بحث) که امری محال شمرده شده، عدالت در تمایلات قلبی است (بنابراین تعدد زوجات با حفظ شرایط اسلامی نه ممنوع است و نه محال).

هنگامی که هشام از سفر بازگشت و این پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء گذاشت، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از تو نیست. (۱)

معلوم است اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می کنیم به دلیل قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد، زیرا در ذیل آیه مورد بحث صریحاً می گوید تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید، و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده است منتهی به شرط اینکه عملاً درباره یکی از آن دو ستم نشود. اگرچه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد. و در آغاز آیه ۳ همین سوره صریحاً اجازه تعدد را نیز داده است (ر.ک: ج ۴، ص ۲۰۲ - ۲۰۶).

ص: ۲۱۴

---

۱- نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۳۹ و ۵۵۸؛ کافی، ج ۵، ص ۳۶۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۸۶؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۲۵؛ المیزان، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۲۰.

(الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّحِدِينَ أَعْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ)

امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنها حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنها کتاب آسمانی داده شده، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی (و نامشروع) گیرید. و کسی که آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، انکار کند اعمال او تباه می گردد؛ و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود. (سوره مائده، آیه ۵)

### تفسیر: ازدواج و خوردن غذای اهل کتاب

در این آیه که مکمل آیات قبل است، نخست می فرماید: «امروز آنچه پاکیزه

است برای شما حلال شده و غذاهای اهل کتاب برای شما حلال و غذاهای شما

برای آنها حلال است» (الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ).

در اینکه منظور از «الیوم» (امروز) چیست؟ به عقیده جمعی از مفسران روز عرفة و به عقیده برخی بعد از فتح خیبر است. ولی بعید نیست همان روز غدیر خم و پیروزی کامل اسلام بر کفار بوده باشد، چنانکه اشاره خواهد شد.

و منظور از ذکر حلال بودن «طبیبات» در اینجا با اینکه قبل از این روز هم حلال بوده، این است که مقدمه ای برای ذکر حکم طعام اهل کتاب باشد.

اما اینکه منظور از «طعام اهل کتاب» که در این آیه حلال شمرده شده چیست؟ بیشتر مفسران و دانشمندان اهل سنت معتقدند هر نوع طعامی را شامل می شود، خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده و یا غیر آن.

ولی بیشتر مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده اند که منظور از آن غیر از گوشت هایی است که ذبیحه آنها باشد. تنها عده کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریه اولند.

روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است این مطلب را تأکید می کند که منظور از طعام در این آیه، غیر ذبیحه های اهل کتاب است.

امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه فوق فرمود: «عَنِّي بِطَعَامِهِمْ هَاهُنَا الْحُجُوبَ وَالْفَاكِهَةَ غَيْرَ الذَّبَائِحِ الَّتِي يَذْبَحُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا؛ منظور از طعام اهل کتاب، حبوبات و میوه هاست نه ذبیحه های آنها، زیرا آنان هنگام ذبح، نام خدا را نمی برند» (۱).

دقت در روایات متعدد دیگری که در وسائل الشیعه (۲) مذکور است، ودقت در آیات گذشته، نشان می دهد که تفسیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیک تر است، زیرا همان طور که امام صادق علیه السلام در روایت فوق اشاره فرموده است، اهل کتاب غالب شرایط ذبح اسلامی را رعایت نمی کنند؛ نه نام خدا را می برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می کنند. همچنین پایبند به رعایت سایر شرایط نیستند. چگونه ممکن است در آیات قبل چنین حیوانی صریحاً تحریم شده باشد و در این آیه حلال شمرده شود؟

بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب، درباره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می گوید می فرماید: «زنان پاکدامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می توانید با آنها ازدواج کنید به شرط اینکه مهر آنها را بردارید» (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

«وبه شرط اینکه از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنا آشکار، و نه به صورت انتخاب دوست پنهانی» (مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ) (۳).

در حقیقت این قسمت از آیه محدودیت هایی را که درباره ازدواج مسلمانان با غیر

ص: ۲۱۶

۱- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۶۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۹۱ (ج ۲۴، ص ۶۶)؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۱؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۵۹۳ و ۷۶۲.

۲- وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۱، «ابواب اطعمه و اشربه».

۳- همان طور که در ذیل آیه ۲۵ سوره نساء گفتیم، آخذان جمع خدن (بر وزن اذن) در اصل به معنای دوستورفیق است، ولی معمولاً به دوست پنهانی از جنس مخالف و به عنوان نامشروع گفته می شود.

مسلمانان بوده تقلیل می دهد، ازدواج آنها با زنان اهل کتاب را با شرایطی تجویز می نماید.

اما اینکه آیا ازدواج با اهل کتاب به هر صورت، خواه ازدواج دائم باشد یا موقت مجاز است، و یا منحصر آ ازدواج موقت جایز است، در میان فقهای اسلام گفت و گوست.

دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی گذارند و معتقدند آیه فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند آیه منحصر آ ازدواج موقت را بیان می کند و بعضی از روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز این نظر را تأیید می نماید.<sup>(۱)</sup>

قرائنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد:

نخست اینکه می فرماید: (إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ) «به شرط اینکه اجر آنها را پردازید» درست است که کلمه «اجر»، هم در باره مهر عقد دائم و هم در باره مهر ازدواج موقت گفته می شود، ولی بیشتر در مورد ازدواج موقت ذکر می گردد؛ یعنی با آن تناسب بیشتری دارد.

و دیگر اینکه تعبیر به (غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ) «به شرط اینکه از راه زنا و گرفتن دوست پنهانی نامشروع وارد نشوید» نیز با ازدواج موقت متناسب تر است، چه اینکه ازدواج دائم هیچ گونه شباهتی با مسأله زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشروع ندارد که از آن نهی شود، ولی گاهی افراد نادان و بی خبر، ازدواج موقت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشتباه می کنند.

و از همه گذشته این تعبیرات عیناً در آیه ۲۵ سوره نساء دیده می شود و می دانیم آن آیه درباره ازدواج موقت است.

با این همه جمعی از فقها ازدواج با اهل کتاب را مطلقاً مجاز می دانند و قراین فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی بینند، و به بعضی از روایات نیز در این زمینه استدلال می کنند (شرح بیشتر در این باره باید در کتاب های فقهی مطالعه شود).

ص: ۲۱۷

---

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۸۰، ذیل آیه مورد بحث؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۴۰ و ج ۲۱، ص ۳۷؛ المیزان، ج ۵، ص ۲۱۶، تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۵۵.



ناگفته نماند در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکر به وجود آمده است که انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرّد بی مانع است، نه تنها به شکل پنهانی، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت، بلکه به شکل آشکار نیز هم.

در حقیقت دنیای امروز در آلودگی و بی بندوباری جنسی از زمان جاهلیت پا را فراتر نهاده است، زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می دانستند، اینها آشکارش را نیز بی مانع می دانند و حتی با نهایت وقاحت به آن افتخار می کنند.

این رسم ننگین که یک فحشای آشکار و رسوا محسوب می شود، از سوغات های شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته و سرچشمه بسیاری از بدبختی ها و جنایات شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب، هم اجازه داده شده که از طعام آنها خورده شود (به شرایطی که ذکر شد) و هم به آنها اطعام شود. اما در مورد ازدواج، تنها گرفتن زن از آنان تجویز شده است، ولی زنان مسلمان به هیچ وجه مجاز نیستند با مردان اهل کتاب ازدواج کنند، چنانکه ظاهر آیه نیز چنین اقتضا می کند (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ). و فلسفه آن ناگفته پیداست، زیرا زنان به سبب آنکه عواطف رقیق تری دارند زودتر ممکن است عقیده همسران خود را بپذیرند تا مردان.

واژ آنجا که تسهیلات فوق، درباره معاشرت با اهل کتاب و ازدواج با زنان آنها ممکن است مورد سوء استفاده بعضی قرار گیرد و، آگاهانه یا غیر آگاهانه، به سوی آنها کشیده شوند، در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده می فرماید: «کسی که نسبت به آنچه باید به آن ایمان بیاورد، کفر بورزد و راه مؤمنان را رها کرده، در راه کافران قرار گیرد، اعمال او بر باد می رود و در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود» (وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

اشاره به اینکه تسهیلات مزبور علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد می کند، باید سبب نفوذ و توسعه اسلام در میان بیگانگان گردد، نه اینکه شما تحت تأثیر آنها قرار بگیرید و دست از آیین خود بردارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت و سنگین خواهد بود. (۱)

ص: ۲۱۸

---

۱- در مورد حبط واحباط به ذیل آیه ۲۱۷ سوره بقره مراجعه فرمایید.

در تفسیر این قسمت از آیه با توجه به پاره ای از روایات و شأن نزولی که نقل شده است، احتمال دیگری نیز هست و آن این است که بعضی از مسلمانان پس از نزول آیه فوق و حکم حلیت طعام اهل کتاب و زنان آنها از قبول چنین حکمی اکراه داشتند، قرآن به آنها هشدار می دهد: اگر نسبت به چنین حکمی که از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند وانکار کنند، اعمال آنها بر باد خواهد رفت و زیانکار خواهند بود (ر.ک: ج ۴، ص ۳۵۶ - ۳۶۱).

## همسر مایه آرامش

### اشاره

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ \* فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ)

اوست کسی که (همه) شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید. سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت، که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد؛ و چون سنگین شد، هر دو از خدایی که پروردگارشان است خواستند: «اگر فرزند صالحی به ما دهی، به یقین از شاکران خواهیم بود.» \* اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنها [پدران و مادران از نسل آدم] داد، (موجودات دیگر را در این موهبت مؤثر دانستند؛ و) برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بود، همتیانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند. (سوره اعراف، آیات ۱۸۹-۱۹۰)

### تفسیر: کفران یک نعمت بزرگ

در این آیات به گوشه دیگری از حالات مشرکان و طرز تفکر آنها و پاسخ به اشتباهاتشان اشاره شده است. واز آنجا که آیه گذشته سود و زیان و آگاهی از علم غیب را منحصر به خدا معرفی می کرد، و در حقیقت اشاره به توحید افعالی خدا بود، این آیات مکمل آنها محسوب می شود، زیرا اینها نیز اشاره به توحید افعالی خداست.

نخست می فرماید: «او خدایی است که (همه) شما را از یک فرد آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنارش بیساید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا).

این دو در کنار هم زندگی آرام بخشی داشتند، «سپس هنگامی که با او آمیزش کرد، حملی سبک برداشت که با وجود آن، به کارهای خود ادامه می داد» (فَلَمَّا تَغَشَّيْهَا حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ). (۱)

به گونه ای که در آغاز کار، این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی کرد.

اما با گذشت روزها، حمل او رفته رفته سنگین شد «و چون سنگین بار شد» (فَلَمَّا أَثْقَلَتْ).

در این هنگام دو همسر انتظار فرزندی را می کشیدند و آرزو داشتند خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند، از این جهت «متوجه در گاه خدا شدند و پروردگار خویش را چنین خواندند: بارالها، اگر فرزند صالحی به ما دهی از شاکران خواهیم بود» (دَعَوْا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ).

اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی (با تناسب اندام و شایستگی کامل) به آنان داد، برای خدا در این نعمت بزرگ همتیانی قائل شدند، و خداوند برتر و بالاتر است از آنچه همتای او قرار می دهند» (فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ).

در سومین آیه، قرآن بار دیگر فکر و عقیده بت پرستی را با بیان روشن و کوبنده ای محکوم می کند، می فرماید: «آیا موجوداتی را همتای او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوقند؟» (أَيُّشْرِكُونَ مِمَّا لَّا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ).

به علاوه «این معبودهای ساختگی در هیچ یک از مشکلات قادر نیستند پرستش کنندگان خود را یاری دهند، و حتی قادر نیستند خود را نیز در برابر مشکلات یاری دهند» (وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ).

ومی افزاید: این معبودها آن چنان هستند که «اگر شما بخواهید آنها را هدایت کنید،

ص: ۲۲۰

---

۱- «تَغَشَّاهَا» از ماده تَغَشَّى به معنی پوشاندن است و این جمله در زبان عرب کنایه لطیفی از آمیزش جنسی است.

از شما پیروی نخواهند کرد» وحتی عقل و شعور آن را ندارند (وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُكُمْ).

آنها که چنین هستند وندای هادیان را نمی شنوند، چگونه می توانند دیگران را هدایت کنند؟

برخی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این قسمت از آیه داده اند و آن این است که ضمیر «هم» به مشرکان برمی گردد، یعنی گروهی از آنها به قدری لجوج و متعصب اند که هر چه آنها را دعوت به توحید کنید تسلیم نمی شوند. (۱)

این احتمال نیز هست که منظور این باشد که اگر شما از آنها تقاضای هدایت کنید، تقاضایان انجام نخواهد شد، به هر حال «برای شما مساوی است، خواه آنها را دعوت به سوی حق کنید و یا در برابرشان خاموش باشید» (سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ).

در هر دو صورت این گروه بت پرستان لجوج دست بردار نیستند.

طبق تفسیر اول معنی جمله این است: برای شما یکسان است، خواه از بت ها تقاضای چیزی کنید، یا خاموش باشید، در هر دو صورت نتیجه منفی است، زیرا بت ها اثری در سرنوشت کسی ندارند و قادر به انجام خواست کسی نیستند.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل این آیه می نویسد: مشرکان هنگامی که به مشکلی گرفتار می شدند دست تضرع به سوی بت ها برمی داشتند، و هنگامی که مشکلی برای آنها واقع نمی شد، ساکت و خاموش بودند. قرآن می گوید: خواه در برابر آنها تضرع وزاری کنید و خواه خاموش بمانید هیچ تفاوتی نمی کند.

**نکته ها:**

### **۱. منظور از «زوجین» کیست؟**

در اینکه منظور از این «زوجین» در دو آیه اول کیست؟ در میان مفسران گفت و گو بسیار است:

آیا «نَفْسٍ وَاجِدَةٍ» و همسرش اشاره به آدم علیه السلام و حوا است در حالی که آدم از

ص: ۲۲۱

---

۱- تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث؛ بحر المحيط، ذیل آیه مورد بحث.

آیا ممکن است آنها از مسیر توحید منحرف شده، راه شرک پیموده باشند؟!

و اگر منظور غیر آدم است و همه افراد بشر را شامل گردد با کلمه «وَاحِدَه» چگونه سازگار است؟

از این گذشته، منظور از شرک چه نوع عمل یا تفکری بوده که از آنها سرزده است؟

در پاسخ این سؤالات باید گفت: در تفسیر این آیات دو راه در پیش داریم که شاید تمام سخنان گوناگون مفسران در تفسیر این آیه ریشه اش به این دو باز گردد: نخست اینکه مراد از «وَاحِدَه» در آیه، واحد شخصی است همان گونه که در بعض آیات دیگر مانند آیه اول سوره نساء نیز به همین معنی آمده است.

اصولاً «نَفْسٍ وَاحِدَه» در قرآن مجید در پنج مورد ذکر شده که یک مورد آن آیه مورد بحث و چهار مورد دیگر سوره نساء آیه ۱، سوره انعام آیه ۹۸، سوره لقمان آیه ۲۸، و سوره زمر آیه ۶ است که بعضی از آنها ارتباطی به بحث ما ندارد و بعضی مشابه آیه مورد بحث است.

بنابراین آیات مورد بحث منحصراً اشاره به آدم علیه السلام و همسر اوست.

در این صورت مسلماً منظور از شرک، پرستش غیر خدا و یا اعتقاد به الوهیت غیر پروردگار نیست، بلکه ممکن است چیزی از قبیل تمایل انسان به فرزندش بوده باشد، تمایلاتی که گاهی او را از خداوند غافل می سازد.

تفسیر دیگر اینکه مراد از واحد در اینجا «واحد نوعی» است، یعنی خداوند همه شما را از یک نوع آفرید، همان طور که همسرانتان را نیز از جنس شما قرار داد.

در این صورت این دو آیه و آیات بعد اشاره به نوع انسان ها است که به هنگام انتظار تولد فرزند، دست به دعا برمی دارند و از خدا فرزند صالح می خواهند و همانند همه اشخاصی که خود را در برابر مشکل یا خطری می بینند، با اخلاص کامل به درگاه خدا می روند و با او عهد می کنند که پس از برآمدن حاجات و حلّ مشکلشان شکر گزار باشند اما به هنگامی که فرزند متولد شد، یا مشکل آنها برطرف گردید، تمام پیمان ها را به دست فراموشی می سپارند؛ گاه می گویند: اگر فرزند ما سالم، یا زیباست، به پدر و مادرش رفته، و قانون وراثت است.

ص: ۲۲۲

گاه می گویند: نوع تغذیه ما و شرایط دیگر خوب بوده و چنین محصولی

داده است.

و گاه به بت هایی که مورد پرستش آنهاست روی می آورند و می گویند: فرزند ما نظر کرده بت است، و امثال این گونه بحث ها.

و به طور کلی نقش آفرینش پروردگار را نادیده می گیرند، و علت اصلی این موهبت را تنها عوامل طبیعی و یا معبودهای خرافی می شمردند. (۱)

قرائنی در آیات فوق وجود دارد که نشان می دهد با تفسیر دوم سازگارتر و مفهومی تر است، زیرا اولاً- تعبیرات آیه حال همسرانی را بازگو می کند که قبلاً در جامعه ای می زیسته اند و تولد فرزندان صالح و ناصالح را با چشم خود دیده بودند، لذا از خدای خود فرزندان از گروه اول تقاضا می کردند. و اگر آیات مربوط به آدم علیه السلام و حوا باشد، هنوز فرزندی برای آنها به وجود نیامده و هنوز صالح و ناصالح وجود نداشت که آنها از خدای خود فرزند صالح بخواهند.

ثانیاً ضمائری که در آخر آیه دوم و آیات بعد وجود دارد، همه ضمیر جمع

است و این می رساند که منظور از ضمیر تثنیه اشاره به دو گروه بوده است نه

دو شخص.

ثالثاً آیات بعد نشان می دهد که منظور از شرک در این آیات شرک به معنی بت پرستی است نه محبت فرزند و امثال آنها، و این موضوع با حضرت آدم علیه السلام و همسرش سازگار نیست.

با توجه به این قرائن روشن می شود آیات فوق در مورد نوع انسان و گروه «زوج» و «زوجه ها» سخن می گوید. بنابراین منظور این است که همسر انسان از نوع و از جنس اوست آن چنان که در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) «از نشانه های قدرت خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفریده تا در کنارشان بیسایید».

ص: ۲۲۳

۱- برخی از مفسران خواسته اند آغاز آیه را درباره آدم و ذیل آن را درباره فرزندان آدم بدانند که با ظاهر آیه به هیچ روی سازگار نیست و به اصطلاح احتیاج به حذف و تقدیر و یا رجوع ضمیر به غیر مرجع دارد.

در بعضی از منابع اهل تسنن و پاره ای از منابع غیر معتبر شیعه در تفسیر آیات فوق حدیثی نقل شده است که به هیچ رو با عقاید اسلامی درباره پیامبران سازگار نیست و آن این است که سمره بن جندب از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند: «لَمَّا وَلِدَتْ حَوَاءَ طَافَ بِهَا إِبْلِيسُ وَ كَانَ لَا يَعِيشُ لَهَا وَ لَعَدُ فَقَالَ سَيَمِيه عَبْدَ الْحَارِثِ فَعَاشَ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ وَحْيِ الشَّيْطَانِ وَ أَمْرِهِ: هَنَگَامِي كِه حَوَّا فِرْزَنْدِي آوَرْد، اِبْلِيسِ اطْرَافِ او رَا كَرْت - وَ قَبْلَ از آن هِيچ فِرْزَنْدِي از اوزَنْدِه نَمِي مَاند - شَيْطَانِ بِه حَوَّا پِيشَنهاد كَرْدَنامِ او رَا عَبْدَ الْحَارِثِ بَگِذارد (حارث یکی از نام های شیطان است بنابراین عبدالحارث یعنی بنده شیطان) حَوَّا چنين كَرْد وَ آن فِرْزَنْدِ زَنْدِه مَاند وَاين از وَحْيِ شَيْطَانِ وَ فرمانِ او بود». (۱)

از پاره ای از روایات که به این مضمون وارد شده استفاده می شود آدم علیه السلام نیز به این موضوع رضایت داد.

راوی این روایت خواه سمره بن جندب که از دروغگویان مشهور است بوده باشد و یا افرادی مانند کعب الاحبار و وهب بن متبه که از سرشناسان یهود بودند و سپس اسلام آوردند - و به عقیده بعضی از دانشمندان اسلامی، خرافات تورات و بنی اسرائیل را این دو تن به محیط اسلام کشاندند - هر چه باشد، مضمون روایت، خود بهترین دلیل بر فساد و بطلان آن است زیرا آدم که خلیفه الله و پیامبر بزرگ خدا و دارای علم اسماء بود، هر چند با ترک اولی از بهشت به زمین آمد، اما کسی نبود که راه شرک را انتخاب کند و فرزند خود را «بنده شیطان» نام گذارد. این کار تنها در شأن یک بت پرست جاهل و نادان است (ر.ک: ج ۷، ص ۶۷ - ۷۵).

## همسر انسان از جنس او

### اشاره

(وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنِينَ وَ حَفَدهً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ يَنْعَمَتِ اللَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ)

خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد؛ و از همسرانتان برای شما فرزندان

ص: ۲۲۴

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۲. به بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۴۹ به بعد مراجعه فرمایید.

ونوه‌هایی به وجود آورد؛ واز نعمت‌های پاکیزه به شما روزی داد؛ آیا به باطل ایمان می‌آورند، ونعمت خدا را انکار می‌کنند؟! (سوره نحل، آیه ۷۲)

### تفسیر:

آیه مورد بحث اشاره به نظام تکثیر نسل است؛ می‌گوید: «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد» (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا).

همسرانی که هم مایه آرامش روح وجسم هستند وهم سبب بقای نسل.

لذا بلافاصله اضافه می‌کند: «واز همسرانتان برای شما فرزندان ونوه‌هایی به وجود آورد» (وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً).

«حَفَدَه» جمع «حافد» در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش، با سرعت همکاری می‌کند. در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسران، منظور نوه هاست و بعضی خصوص نوه‌های دختری را گفته‌اند.

برخی دیگر معتقدند که «بنین» به فرزندان کوچک گفته می‌شود و «حَفَدَه» به فرزندان بزرگ که می‌توانند کمک و همکاری کنند.

وبرخی آن را هرگونه معاون ومددکار اعم از فرزندان وغیر فرزندان دانسته‌اند. (۱)

ولی معنی اول یعنی نوه‌ها در اینجا از همه نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، هر چند مفهوم «حَفَدَه» در اصل - چنانکه گفتیم - وسیع است.

به هر حال بی‌شک وجود نیروهای انسانی همچون فرزندان، نوه‌ها وهمسران در اطراف هر کس، نعمت بزرگی برای اوست که هم از نظر معنوی او را حمایت می‌کنند وهم از نظر مادی (ر.ک: ج ۱۱، ص ۳۴۵ - ۳۴۶).

### تأمین نیازهای جنسی تنها در محدوده ازدواج

### اشاره

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا

ص: ۲۲۵

۱- در این صورت باید «حَفَدَه» عطف به «بنین» نباشد بلکه عطف بر «أزواجاً» بوده باشد، ولی این گونه عطف برخلاف ظاهر



است، ظاهر این است که عطف بر «بَنین» بوده باشد - دَقَّت کنید.

عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

به یقین مؤمنان رستگار شدند؛ \* آنها که در نمازشان خشوع دارند؛ \* و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند؛ \* و آنها که به (دستور) زکات عمل می کنند؛ \* و آنها که دامن خود را حفظ می کنند؛ \* جز در مورد همسران و کنیزانشان، که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند؛ \* و کسانی که جز این را طلب کنند، تجاوزگرند. (سوره مؤمنون، آیات ۱ - ۷)

### تفسیر:

چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی و عفت به طور کامل و پرهیز از هرگونه آلودگی جنسی قرار داده چنین می گوید: «آنها کسانی هستند که فروج (۱) خویش را از

بی عفتی حفظ می کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

«مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچ گونه ملامت و سرزنش ندارند» (إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ).

از آنجا که غریزه جنسی سرکش ترین غرایز انسان است و خویشستن داری در برابر آن نیاز به پرهیزگاری فراوان، ایمان قوی و نیرومند دارد، بار دیگر روی همین مسأله تأکید کرده و می گوید: «هر کس غیر این طریق را (جهت بهره گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است» (فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ).

تعبیر به محافظت «فروج» گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پیگیر در این زمینه نباشد بیم آلودگی فراوان است.

و تعبیر به «همسران» شامل همسران دائم و موقت هر دو می شود، هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که به آن اشاره خواهد شد.

جمله غَيْرُ مَلُومِينَ: «آنها مورد ملامت قرار نمی گیرند» ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده که آنها هرگونه آمیزش جنسی را خلاف شأن انسان می پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا در تمام عمر، مجرد زندگی می کنند و هر

ص: ۲۲۶

۱- «فروج» جمع «فرج» کنایه از دستگاه تناسلی است.

گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصوّر می کنند. هرچند این مسأله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در پنهان جمعی از آنها طرّقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتاب های نویسندگان خودشان پر است از داستان هایی که در این زمینه نوشته اند.<sup>(۱)</sup>

به هر حال امکان ندارد خداوند غریزه ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن را به کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند.

این نکته چندان نیاز به یادآوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنایی نیست، مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن.

همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط به شرایط متعدّدی است که در کتاب های فقهی آمده، و چنان نیست که هر کنیزی بر صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرایط، همان شرایط همسران را دارد.

### **نکته: همسر دائم و موقت**

از آیات فوق استفاده می شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند:

نخست همسران، و دیگر کنیزان (با شرایط مخصوص) و به همین جهت، در کتاب های فقهی در بحث «نکاح» به این آیه بسیار استناد شده است.

جمعی از مفسّران و فقهای اهل سنّت خواسته اند از این آیه شاهی برای نفی ازدواج موقت بیاورند و بگویند آن هم در حکم زناست.

اما با توجه به این حقیقت که «ازدواج موقت» (متعّه) به طور مسلّم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بوده است، واحدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند، منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده است.

بعضی می گویند: عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد.

با توجه به این واقعیت ها، مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنّن این

ص: ۲۲۷

---

۱- به تاریخ معروف ویل دورانت در این زمینه مراجعه شود.

خواهد بود که پیامبر صلی الله علیه و آله العیاذ بالله زنا را - حدّ اقل برای مدّتی - مجاز شمرده است و این غیر ممکن است.

از این گذشته، «متعّه» بر خلاف پندار این گروه، یک نوع ازدواج است ازدواجی موقت و دارای اکثر شرایط ازدواج دائم؛ بنابراین قطعاً در جمله «إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ» داخل است و به همین دلیل هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم (أَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ) با قید مدّت استفاده می شود، و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

درباره ازدواج موقت و دلایل مشروعیت آن در اسلام، و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن، و پاسخ به ایرادات مختلف مشروحاً بحث کرده ایم (۱).

(ر.ک: ج ۱۴، ص ۲۱۶ - ۲۲۴).

### حکم اتهام به همسر

#### اشاره

وَالَّذِينَ يَزُمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ \* وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* وَيَذَرُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ \* وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ

و کسانی که زنان خود را (به زنا) متهم می کنند، و گواهیانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است؛ \* و در پنجمین بار بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. \* آن زن نیز می تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند، به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او داده) از دروغگویان است. \* و بار پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد (و در این صورت مجازات از هر دو برداشته می شود). \* ۱۰. و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید!) (سوره نور، آیات ۶-۱۰)

ص: ۲۲۸

۱- به ذیل آیه ۲۴ سوره نساء مراجعه فرماید.

در شأن نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده است: سعد بن عبادہ (بزرگ انصار) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: ای پیامبر خدا، هرگاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی این مجازات دارد که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد، پس من اگر وارد خانه ام شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است چه باید کنم؟ اگر بگذارم تا چهار شاهد بیابند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده و فرار کرده است.

و اگر بخواهم او را بکشم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می شوم.

و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من زده خواهد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیت انصار کرده به زبان گله فرمود: «آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟» آنها در مقام عذرخواهی برآمده، عرض کردند: ای رسول خدا، او را سرزنش نکن، او مرد غیوری است و آنچه را می گوید به خاطر شدت غیرت اوست.

سعد بن عبادہ به سخن درآمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد به خدا سوگند می دانم که این حکم الهی است و حق است، ولی با این حال از اصل این داستان در شکفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حکم خدا همین است». او نیز گفت: صدق الله ورسوله.

و چیزی نگذشت که پسرعمویش به نام هلال بن امیه از در وارد شد، در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود و برای طرح شکایت خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد. او با صراحت گفت: من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت.

هلال گفت: من آثار ناراحتی را در چهره شما می بینم، ولی به خدا قسم من راست می گویم و دروغ در کارم نیست. امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت: حدّ قذف را درباره هلال اجرا کند، چرا که او شهادی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند دیدید همان داستان سعد بن عباده تحقق یافت، آیابه راستی پیامبر صلی الله علیه و آله هلال راتازیانه خواهد زد و شهادت او را مردودی شمرد؟

در این هنگام وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و آثار آن در چهره او نمایان گشت. همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه ای از سوی خدا آمده است.

آیات فوق نازل شد (۱) و راه حلّ دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن را در ذیل

می خوانید.

### تفسیر: مجازات نهمت به همسر

همان گونه که از شأن نزول برمی آید این آیات در حکم استثنا و تبصره ای بر حکم حدّ قذف است، به این معنی که اگر مردی زن خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید: او را در حال انجام دادن این کار خلاف با مرد بیگانه ای دیدم حدّ قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی شود.

و از سوی دیگر ادّعی او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد، چرا که ممکن است راست بگوید و نیز ممکن است دروغ بگوید.

در اینجا قرآن راه حلّی پیش می نهد که مسأله به بهترین صورت و عادلانه ترین طریق حل می گردد، و آن این است که نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادّعا راستگوست. چنانکه قرآن می فرماید: «کسانی که همسران خود را متهم می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است» (وَالَّذِينَ يَزْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ).

«و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد» (وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

به این ترتیب، شوهر برای اثبات مدّعی خود از یک سو و دفع حدّ قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می کند: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنِّي لَمِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا رَمَيْتُهَا بِهِ

ص: ۲۳۰

مِنَالزَّانَا: «به خدا شهادت می‌دهم در این نسبت زنا که به این زن دادم، راست می‌گویم».

و در مرتبه پنجم می‌گوید: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ: «لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم».

در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می‌آید نشود، مجازات وحد زنا در مورد او ثابت می‌گردد.

امّا «او نیز می‌تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می‌دهد از دروغگویان است» (وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ).

«و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت از راستگویان باشد» (وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

و به این ترتیب، زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دایر به آلودگی او پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می‌دهد، چهار بار با این عبارت: أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزَّانَا: «خدا را به شهادت می‌طلبم که او در این نسبتی که به من داده است از دروغگویان است».

و در پنجمین بار می‌گوید: إِنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَىٰ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ: «غضب خدا بر من باد اگر او راست می‌گوید».

اجرای این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه «لعن» در عبارات فوق «لعان» نامیده شده، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فوراً از هم جدا می‌شوند.

دو دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می‌گردند، یعنی امکان بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم اینکه حدّ قذف از مرد وحد زنا از زن برداشته می‌شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حدّ قذف و اگر زن باشد حدّ زنا در مورد او اجرا می‌گردد).

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی با او نسبتی نخواهد داشت، امّا نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

البَّيَّه جَزَائَاتِ اَيْنِ اِحْكَامِ دَرِ آيَاتِ فَوْقِ نِيَامِدِه هَمِينِ اِنْدَازِه قَرَّانِ دَرِ آخِرِينِ آيِه مَوْرِدِ بَحْثِ مِي كَوِيْد: «وَاِگَرِ فَضْلِ خِدا وَرَحْمَتِشِ وَايْنِكِه او تَوْبِه پَذِيْرِ وَحَكِيْمِ اسْتِ نَبُوْد، بَسِيَّارِي اَزِ مَرْدَمِ هَلَاكِ مِي شَدَنْدِ يَا كَرَفْتارِ مَجَازَاتِ هَايِ سَخْتِ» (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَ اَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيْمٌ).

دَرِ وَاقِعِ اَيْنِ آيِه يَكِ اِشَارِه اِجْمَالِي بَرای تَأْكِيدِ اِحْكَامِ فَوْقِ اسْتِ، زِيْرَا نِشَانِ مِي دِهْدِ كِه بَرنامِه «لَعَانِ» يَكِ فَضْلِ الهِي اسْتِ وَ مَشْكَلِ مَناسِبَاتِ دُو هَمْسَرِ رَا دَرِ اَيْنِ زَمِيْنِه بِه نَحْوِ صَحِيْحِي حَلِ مِي كَنْدِ.

اَزِ يَكِ سُو مَرْدِ رَا مَجْبُوْرِ نَمِي كَنْدِ اِگَرِ كَارِ خِلَافِي دَرِ مَوْرِدِ هَمْسَرِشِ دِيْدِ سَكُوْتِ كَنْدِ وَ بَرای دَاخِوَاهِي نَزْدِ حَاكِمِ شَرْعِ نِيَايِدِ.

اَزِ سُوِي دِيْگَرِ زَنْ رَا هَمِ بِه مَجْرَدِ اَتْهَامِ دَرِ مَعْرُضِ مَجَازَاتِ حُدِّ زَنایِ مَحْصَنِه قَرارِ نَمِي دِهْدِ وَ حَقِّ دِفَاعِ بِه او عَطَا مِي كَنْدِ.

اَزِ سُوِي سُوْمِ شُوْهَرِ رَا مَلْزَمِ نَمِي كَنْدِ كِه اِگَرِ بَا چَنِينِ صَحْنِه اِي رُوْبِه رُو شَدِ بِه دَنْبَالِ چِهَارِ شَاهِدِ بَرُوْدِ وَايْنِ رَا زِ دَرْدَنَاكِ رَا بَرْمَلَا سَازِدِ.

اَزِ سُوِي چِهَارْمِ اَيْنِ مَرْدِ وَزَنْ رَا كِه دِيْگَرِ قَاْدِرِ بِه اِدَاْمِه زَنْدَگِيِ مَشْتَرَكِ زَنْاشُوِيِي نِيَسْتَنْدِ اَزِ هَمِ جِدا مِي سَازِدِ وَ حَتِّي اِجَازِه نَمِي دِهْدِ دَرِ آيْنِدِه بَا هَمِ اَزْدِوَاجِ كَنْنِدِ، چِرا كِه اِگَرِ اَيْنِ نَسْبِتِ رَا سَبْتِ بَاشَدِ اَنها اَزِ نَظَرِ رِوَائِي قَاْدِرِ بَرِ اِدَاْمِه زَنْدَگِيِ زَنْاشُوِيِي نِيَسْتَنْدِ، وَ اِگَرِ هَمِ دَرِوَغِ بَاشَدِ عِوَاطِفِ زَنْ اَن چِنانِ جَرِيْحِه دَارِ شَدِه كِه بَا زِ كَشْتِ بِه زَنْدَگِيِ مَجْدِدِ رَا مَشْكَلِ مِي سَازِدِ، چِرا كِه نِه سَرْدِي بَلَكِه عِداوَتِ وَ دَشْمَنِي مَحْصُوْلِ چَنِينِ اَمْرِي اسْتِ.

وَ اَزِ سُوِي پَنْجَمِ تَكْلِيْفِ فَرَزَنْدِ رَا هَمِ رِوَاشِنِ مِي سَازِدِ.

اَيْنِ اسْتِ فَضْلِ وَ رَحْمَتِ خِدا وَ نَدِ، وَ تَوَّابِ وَ حَكِيْمِ بُوْدَنْشِ نَسْبِتِ بِه بَنْدِگَانِ كِه بَا اَيْنِ رَا هِ حَلِ ظَرِيْفِ، حَسَابِ شَدِه وَ عَادِلَانِه مَشْكَلِ رَا كَشُوْدِه اسْتِ، وَ اِگَرِ دَرِ سَتِ بِيَنْدِيْشَمِ، حَكْمِ اَصْلِي يَعْني لَزُوْمِ چِهَارِ شَاهِدِ نِيْزِ بِه كَلِّيِ شَكْسْتِه نَشَدِه، بَلَكِه هَرِ يَكِ اَزِ اَيْنِ چِهَارِ «شِهَادَتِ» رَا دَرِ مَوْرِدِ زَنْ وَ شُوْهَرِ جَانِشِيْنِ يَكِ «شَاهِدِ» كَرْدِه، وَ بِيْخِشِي اَزِ اِحْكَامِ اَن رَا بَرای اَيْنِ قَائِلِ شَدِه اسْتِ.

**نکته ها:**

### **۱. چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟**

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می شود همین است که دو همسر چه



خصوصیتی دارند که این حکم استثنایی در مورد اتهام آنها صادر شده است؟

پاسخ این سؤال را از یک سو می توان در شأن نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هرگاه مردی همسرش را با بیگانه ای ببیند، اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست، چگونه غیرتش اجازه می دهد هیچ عکس العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟

اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فوراً حدّ قذف درباره او اجرا می شود، زیرا قاضی چه می داند او راست می گوید، شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی سازد.

به علاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می سازند ولی مرد وزن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می کنند و به همین دلیل در مورد بیگانگان آوردن چهار شاهد لازم است و گرنه حدّ قذف اجرا می گردد، ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل، حکم مزبور از ویژگی های آنهاست.

## ۲. برنامه مخصوص «لعان»

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حدّ قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهی شده است، و در مرتبه پنجم برای تأکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به اینکه اجرای این مقررات معمولاً در یک محیط اسلامی و توأم با تعهدات مذهبی است، هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالباً از اقدام به چنین خلافی خودداری می کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می گردد. این در مورد مرد.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی بطلبد که این نسبت دروغ است، به این خاطر می باشد که تعادل میان شهادت مرد وزن برقرار شود،

وچون زن در معرض اتهام قرار گرفته، در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد.

می دانیم «لعنت»، دوری از رحمت است امّا «غضب» چیزی بالاتر از دوری از رحمت است، زیرا «غضب» مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم که «مَغْضُوبٌ عَلَيْهِمْ» از «ضالین» (گمراهان) بدترند، با اینکه «ضالین» مسلماً دور از رحمت خدا می باشند.

### ۳. جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می فرماید: اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند توّاب و حکیم است در کار نبود... ولی نمی فرماید: چه می شد، امّا با توجه به قراین کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب، ابهت و اهمّیت بیشتری به آن می بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد.

مثلاً در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد که اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما برمی داشت و اعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا

شوید. و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فوراً شما را مورد مجازات قرار می داد و هلاک می کرد.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسان ها مقرر نمی داشت.

در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می دهد (۱).

(ر.ک: ج ۱۴، ص ۳۹۵ - ۴۱۴).

ص: ۲۳۴

---

۱- در تفسیر المیزان جواب شرط را به صورت جامعی نقل کرده که شامل بسیاری از تفسیرهای دیگر می شود می گوید تقدیر در واقع چنین است: «لَوْ لَا مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ نِعْمَةِ الدِّينِ وَ تَوْبَتِهِ لِمُذْنِبِكُمْ وَ تَشْرِيعِ الشَّرَائِعِ لِنِظْمِ أُمُورِ حَيَاتِكُمْ، لَزِمَتْكُمْ الشَّقْوَةُ، وَ أَهْلَكْتُكُمْ الْمَعْصِيَةَ وَالْخَطِيئَةَ، وَ اخْتَلَّ نِظَامُ حَيَاتِكُمْ بِالْجَهَالَةِ».

اشاره

(الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)

زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک از آن زنان ناپاک؛ و زنان پاک از آن مردان پاکند، و مردان پاک از آن زنان پاک! اینان از آنچه که (ناپاکان) به آنان نسبت می دهند مبرا هستند؛ و برای آنان آمرزش (الهی) و روزی پرارزشی است. (سوره نور، آیه ۲۶)

تفسیر: نوریان مر نوریان را طالبند...

آیه فوق در حقیقت تعقیب و تأکیدی بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش، که تشریح نیز با آن هماهنگ است.

می فرماید: «زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند، چنانکه مردان ناپاک، تعلق به زنان ناپاک دارند» (الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ).

و در نقطه مقابل نیز «زنان پاک به مردان پاک تعلق دارند، و مردان پاک از آن زنان پاکند» (وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ).

و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می گوید:

«آنها از نسبت های نادرستی که به آنان داده می شود مبرا هستند» (أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ).

و به همین دلیل «آمرزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پرارزش در انتظار آنهاست» (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ).

نکته ها:

۱. «خبیثات» و «خبیثون» کیانند؟

در اینکه منظور از «خبیثات» و «خبیثین» و همچنین «طیبات» و «طیبین» در آیه مورد بحث کیست، مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱. گاه گفته شده است منظور سخنان ناپاک، تهمت، افترا و دروغ است که تعلق به



افراد آلوده دارد، و به عکس سخنان پاک از آن مردان پاک و باتقواست، و «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

۲. گاه گفته می شود: «خبیثات» به معنی سیئات و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس «حسنات» تعلق به پاکان دارد.

۳. «خبیثات» و «خبیثون» اشاره به زنان و مردان آلوده دامان است، به عکس «طیبات» و «طیبون» که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می کند و ظاهراً منظور از آیه همین است، زیرا قرائتی در دست است که معنی اخیر را تأیید می کند:

الف) این آیات به دنبال آیات افک و همچنین آیه (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب) جمله (أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ) «آنها (زنان و مردان پاکدامن) از نسبت های ناروایی که به آنان داده می شود، منزّه و پاکند» قرینه دیگری بر این تفسیر است.

ج) اصولاً- قرینه مقابله، خود نشانه این است که منظور از «خبیثات» جمع مؤنث حقیقی است، و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل «خبیثون» که جمع مذکر حقیقی است.

د) از همه اینها گذشته، در حدیثی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که «این آیه همانند آیه (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً) است، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد و این عمل را ناپسند شمرد»<sup>(۱)</sup>.

ه- در روایات «کتاب نکاح» نیز می خوانیم: یاران امامان گاه سؤال از ازدواج با زنان «خبیثه» می کردند که با جواب منفی روبه رو می شدند. این خود نشان می دهد «خبیثه» اشاره به زنان ناپاک است نه «سخنان» و نه «اعمال» ناپاک<sup>(۲)</sup>.

سؤال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا «طیب» بودن آنها همان جنبه های عفت و ناموسی است؟ یا هر ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می شود؟

ص: ۲۳۶

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۵، ذیل آیات مورد بحث.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۷، باب ۱۴، از ابواب ما یحرم بالمصاهره ونحوها.

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اوّل صحیح تر به نظر می‌رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می‌شود خبیث و طیب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست.

روی این جهت بعید به نظر نمی‌رسد مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد، ولی از نظر ملاک، فلسفه و علت، قابل تعمیم و گسترش است.

و به تعبیر دیگر، آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث، سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می‌گوید - دقت کنید.

## ۲. آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریحی

بدون شک قانون «نوریان مر نوریان را طالبند» و «ناریان مر ناریان را جاذبند» و ضرب المثل معروف «کند همجنس با همجنس پرواز» و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است: «الْبَيْتُ نَحِيئُهُ عَلَهُ الْإِنِّصَةُ مَام»، همه اشاره به یک سنت تکوینی است که «ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می‌گیرد که جنس خود را همچو گاه و کهر با جذب می‌کنند».

همه جا هموعان سراغ هموعان می‌روند، و هر گروه و هر دسته ای با هم سنخان خود گرم و صمیمی اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه «الزَّائِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ» اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حدّ اقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفت اند، ممنوع است.

مگر همه احکام تشریحی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنت های الهی در تشریح و تکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمایید).

## ۳. پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این است که در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می‌بینیم که با این قانون هماهنگ نیست. به عنوان مثال در خود

قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط، زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند(۱)

و در مقابل، همسر فرعون از زنان باایمان و پاکدامن بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود.(۲)

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن است.

در پاسخ، علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثناهایی دارد، باید به دو نکته توجه داشت:

۱. در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از «خبثت» همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و «طیب» بودن نقطه مقابل آن است؛ به این ترتیب، پاسخ سؤال روشن می شود، زیرا هیچ یک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است، نه خیانت ناموسی.

اصولاً این عیب از عیوب تنفّر آمیز محسوب می شود و می دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران از اوصافی که موجب نفرت مردم است باید پاک باشد، تا هدف نبوت که جذب مردم به آیین خداست، عقیم نماند.

۲. از این گذشته، همسران پیامبران و امامان در آغاز کار، حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می شدند که مسلماً آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی دادند، همان گونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد، به موسی ایمان نیاورده بود. اصولاً موسی هنوز متولد نشده بود، بعداً که موسی مبعوث شد ایمان آورد و چاره ای جز ادامه زندگی توأم با مبارزه نداشت، مبارزه ای که سرانجامش شهادت این زن باایمان بود (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۵۰ - ۴۵۵).

## ازدواج آسان

### اشاره

(أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ \* وَلَيْسَ تَعْفِيفُ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ

ص: ۲۳۸

۱- سوره تحریم، آیه ۱۰.

۲- سوره تحریم، آیه ۱۱.

يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاثِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تَكْرَهُوا فَتْيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتُغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ (فضل) خداوند واسع و (از نیازهای بندگان) آگاه است. \* و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز گرداند. و آن بردگانتان که خواستار قرارداد برای آزادی هستند، با آنان قرارداد ببندید اگر صلاحیت (زندگی مستقل را) در آنان احساس می کنید؛ و چیزی از مال خدا را که به شما داده است به آنان بدهید. و کنیزان خود را برای دستیابی شما به متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خودفروشی نکنید. (به خصوص) اگر خودشان می خواهند پاک بمانند. و هر کس آنها را (بر این کار) اجبار کند، (سپس) پشیمان گردد، و توبه کند) خداوند بعد از این اجبار کردن آنها آمرزنده و مهربان است.

(سوره نور، آیات ۳۲-۳۳)

### تفسیر: ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگی های جنسی مطرح شده است که هر یک از آنها تأثیر بسزایی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگی ها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهم ترین طرق مبارزه با فحشا که ازدواج ساده و آسان، و بی ریا و بی تکلف است اشاره شده، زیرا این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرایز وارد شد. به تعبیری دیگر هیچ گونه مبارزه منفی بدون مبارزه مثبت مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «مردان و زنان بی همسر را همسر دهید، و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را» (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ).

ص: ۲۳۹



«ایامی» جمع «ایم» (بر وزن قَیم) در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد گفته شده است و به این ترتیب، تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخل هستند خواه «بکر» باشند یا «بیوه».

تعبیر «أنکحوا» (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است، مفهومی است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمک های مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسأله ازدواج، و بالاخره پادرمیانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست.

خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر قدمی و سخنی در این راه را شامل می شود.

بدون شك اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند، ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج، دلیل بر اهمّیت ویژه

آن است.

اهمّیت این مسأله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَاتِ أَنْ تَشْفَعَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى يَجْمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا: بِهتترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی، تا این امر به سامان برسد».(۱)

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثَةٌ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ أَوْ أَخَذَمَهُ أَوْ كَتَمَ لَهُ سِرًّا: سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست: کسی که وسایل تزویج برادر مسلمانش را فراهم سازد، و کسی که هنگام نیاز به خدمت، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد».(۲)

و بالاخره در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هر گامی انسان در این راه بردارد و هر کلمه ای بگوید، ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می نویسند» (كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطَايَا أَوْ بِكُلِّ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا فِي ذَلِكَ عَمَلٌ سَنَةِ قِيَامٍ لَيْلَهَا وَ صِيَامٌ نَهَارِهَا).(۳)

ص: ۲۴۰

- ۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح.
- ۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح.
- ۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۷، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح.

واز آنجا که یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده، مسأله فقر و نداشتن امکانات مالی است، قرآن به پاسخ آن پرداخته می‌فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید، چرا که «اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌سازد» (إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ).

و خداوند قادر بر چنین کاری هست، چرا که «خداوند واسع و علیم است» (وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرامی‌گیرد، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس، خصوصاً آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می‌کنند آگاه است، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

در این زمینه تحلیل روشنی داریم و همچنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.

ولی چون گاه با تمام تلاشی که خود انسان و دیگران می‌کنند وسیله ازدواج فراهم نمی‌گردد و خواه ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبادا کسانی که در این مرحله قرار دارند گمان کنند آلودگی جنسی برای آنها مجاز است و ضرورت چنین ایجاب می‌کند، بلافاصله دستور پارسایی را - هر چند مشکل باشد - به آنها داده، می‌گوید: «و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد» (وَلَيْسَ يَغْفِبِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ

مِنْ فَضْلِهِ).

نکنند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای بیازمایند.

واز آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید، عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می‌دهد، از بحث ازدواج به بحث آزادی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته، می‌گوید: «بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می‌کنند، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می‌کنید با آنها قرارداد ببندید» (وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا).

منظور از جمله «عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا» این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرارداد و سپس توانایی برای انجام دادن آن داشته باشند، و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته اند) زندگی مستقلی را شروع کنند.

اما اگر توانایی بر این امور را نداشته باشند، و این کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه سربار جامعه شوند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل گردد.

سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند دستور می دهد: «چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید» (وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ).

در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد، در میان مفسران گفت و گو است:

جمع کثیری گفته اند منظور این است که سهمی از زکات - همان گونه که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است - به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند: منظور آن است که صاحب برده، قسمتی از اقساط را به او ببخشد، یا اگر دریافت داشته به او بازگرداند، تا توانایی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند، تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند و هم اقساط دین خویش را پردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعاً در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که مسلمانان، این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک های خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می خوانیم: «تَضَعُ عَنْهُ مِنْ نُجُومِهِ الَّتِي لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ أَنْ تَنْقُصَهُ مِنْهَا وَلَا تَزِيدُ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ» (۱).

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق

به بردگان خود کمک کرده و تخفیف داده ایم، مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر

ص: ۲۴۲

داشتند می نوشتند، تا هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند، امام صادق علیه السلام از این کار نهی کرده می فرماید: «باید تخفیف از چیزی باشد که واقعاً در نظر داشته از او بگیرد».

در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیاپرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می فرماید: «کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می خواهند پاک بمانند» (وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا).

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته اند: عبدالله بن ابی شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برای خودش از طریق خودفروشی می کرد. هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی عفت (در این سوره) صادر شد، آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از این ماجرا شکایت کردند. آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد. (۱)

این آیه نشان می دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت، مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضاً به کار خود ادامه می دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد.

اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت، به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می دادند، و به مراکز فساد می کشاندند و با طرح های شیطنی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می کردند و راه فرار را از

هر طریق به روی آنها می بستند، تا از این راه درآمدهای سرشاری را فراهم سازند که شرح این ماجرا بسیار دردناک و از عهده این سخن خارج است.

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، در دنیای به اصطلاح متمدن، جنایاتی می شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک تر است. خداوند مردم جهان را از شر این انسان های متمدن نما حفظ کند، و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ص: ۲۴۳

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا) «اگر آنها می خواهند پاک بمانند...» مفهومی نیست که اگر خود آن زنان مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است، زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است و گرنه خودفروشی و تشویق به آن، به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای آن است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها برخورد، مفهوم آیه این است که این کنیزان که ظاهراً در سطح پایین تری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادعا دارید، چرا تن به چنین پستی در می دهید؟

در پایان آیه - چنانکه روش قرآن است - برای اینکه راه بازگشت را به روی گناهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند، می گوید: «وهر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از اکراه آنها بخشاینده و مهربان است» (وَمَنْ يُكْرِهْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِمْ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این جمله چنانکه گفتیم، ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشان هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار، تن به این کار می دادند.

در آخرین آیات مورد بحث - همان گونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع بندی اشاره به بحث های گذشته کرده می فرماید: «ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند» (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ).

و نیز «مثل ها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند» و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شماست (وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ).

و نیز «پند و اندرزی برای پرهیزگاران» (وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ).

**نکته ها:**

### **۱. ازدواج یک سنت الهی**

گرچه امروز مسأله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیرقابل عبور برای جوانان در

آمده است، ولی قطع نظر از این پیرایه ها، ازدواج یک حکم فطری وهماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل، آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام برمی دارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب ومؤثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله است: «تَنَاقَحُوا، وَ تَنَاسَلُوا تَكَثَّرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ: ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده، در قیامت به دیگر امت ها مباحثات می کنم».(۱)

و در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْبَاقِي: کسی که همسر اختیار کند، نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد».(۲)

چرا که گزینه جنسی نیرومندترین و سرکش ترین غرایز انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری می فرمایند: «شِرَارُكُمْ عُرَابُكُمْ؛ بدترین شما مجردانند».(۳)

به همین دلیل، در آیات مورد بحث وهمچنین روایات متعددی، مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هر گونه کمک ممکن به این امر شده اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان، مسؤولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده و پدران را که در این مسأله حیاتی بی توجه هستند شریک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ وَ عِنْدَهُ مَا يُرَوِّجُهُ فَلَمْ يُرَوِّجْهُ، فَأَحَدَثَ فَلَا لِيَمَّ بَيْنَهُمَا؛ کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند، و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می شود».(۴)

و باز به همین دلیل، دستور مؤکد داده شده است که هزینه های ازدواج را اعم از

ص: ۲۴۵

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱ (ماده زوج).

۲- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶۱ (ماده زوج).

۳- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰، ذیل آیه مورد بحث.

۴- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۴۰، ذیل آیه مورد بحث.

مهر و سایر قسمت ها سبک و آسان بگیرند تا مانعی بر سر راه ازدواج مجرّدان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم درآمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شُومُ الْمَرْأَةِ غَلَاءُ مَهْرِهَا؛ زن بدقدم، زنی است که مهرش سنگین باشد».(۱)

وباز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده است می خوانیم: «مِنْ شُومِهَا شِدَّةٌ مُؤَنَّتْهَا؛ یکی از نشانه های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد».(۲)

واز آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسؤولیت الهی و انسانی، متعذّر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می شوند، در آیات فوق صریحاً گفته شده است که فقر نمی تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی نیازی می شود.

دلیل آن هم با دقت روشن می شود، زیرا انسان تا مجرّد است احساس مسؤولیت نمی کند، نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع بسیج می کند، و نه هنگامی که درآمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می کوشد، و به همین دلیل مجرّدان غالباً خانه به دوش و تهیدست هستند.

امّا بعد از ازدواج، شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می شود و خود را شدیداً مسؤول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسایل زندگی فرزندان آینده می بیند، به همین دلیل تمام هوش، ابتکار و استعداد خود را به کار می گیرد، در حفظ درآمدهای خود و صرفه جویی تلاش می کند و در مدّت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

بی جهت نیست که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الزُّرْقُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْعِيَالِ؛ روزی همراه همسر و فرزند است».(۳)

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: مردی خدمت حضرتش رسید، از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَزَوَّجْ، فَتَزَوَّجَ فَوْسَعَ لَهُ؛ ازدواج

ص: ۲۴۶

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰، باب ۵، من ابواب المهور.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰، باب ۵، من ابواب المهور.

۳- نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۵.

کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد».(۱)

بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افرادی می آید که برای ادای وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد باایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد. در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ ظَنُّهُ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ کسی که از ترس فقر ازدواج را ترک کند، گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید: اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد».(۲)

البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها پردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم.

## ۲. منظور از جمله «وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ» چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید، به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقید به «صالح بودن» می کند.

جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و همچنین تفسیر صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته اند: منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟

احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن این است که در شرایط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پایینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند به طوری که هیچ مسؤولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند.

اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می شد، همسر خود را به آسانی رها ساخته او را

ص: ۲۴۷

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵، باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۴، باب ۱۰ از ابواب مقدمات نکاح.



بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومی این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۸۸ - ۵۰۰).

## ازدواج مایه آرامش و سبب مودت و رحمت

### اشاره

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)

و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه هائی است برای گروهی که تفکر می کنند! (سوره روم، آیه ۲۱)

### تفسیر:

دومین آیه مورد بحث نیز، بخش دیگری از «آیات انفسی» را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می فرماید: «دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا).

و از آنجا که ادامه این پیوند، در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان ها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می کند: «و در میان شما مودت و رحمت آفرید» (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً).

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می فرماید: «در این امور، نشانه هائی است برای افرادی که تفکر می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

جالب این که، قرآن در این آیه، هدف ازدواج را سکون و آرامش، قرار داده است، و با تعبیر پر معنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده، و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره «اعراف» نیز آمده است.

به راستی، وجود همسران با این ویژگی ها، برای انسان ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.

این آرامش، از اینجا ناشی می شود که، این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت: آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال، این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید، قابل انکار نیست.

همچنین، عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی، که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می زند.

هنگامی که انسان، از مرحله تجرد، گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد، شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند، و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله «مودت» و «رحمت» در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه، از فرد، فرد انسان ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ ها تشکیل می گردد. اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان «مودت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱. «مودت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر، ممکن است ضعیف و ناتوان گردد، و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن

را می گیرد.

۲. «مودت» در مورد بزرگترها است که می توانند نسبت به هم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می یابند.

۳. «مودت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه، گاه، خدمات متقابل لازم دارد که سرچشمه آن «مودت» است و گاه، خدمات بلاعوض، که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.

البته، آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی، بدون این دو اصل یعنی «مودت» و «رحمت»، امکان پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

#### **نکته: پیوند محبت دو همسر**

با این که، ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است، و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد، و پیوند دو همسر، یک پیوند «قراردادی و قانونی» است، اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن، حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر، پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: بعد از جنگ احد: به «دختر جحش» فرمود: دای تو «حمزه» شهید شد، او گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «أَنَا لِلَّهِ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

اما همین که خبر شهادت همسرش را به او داد: دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید، پیامبر فرمود: (آری) «مَا يَعْدِلُ الزَّوْجَ عِنْدَ الْمَرْأَةِ شَيْءٌ؛ هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست» (۱) (ر.ک: ج ۱۶، ص ۴۱۲ - ۴۲۹).

## همسرانی عاشق شوهر

### اشاره

(وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ)

نزد آن ها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند.

(سوره صفات، آیه ۴۸)

### تفسیر:

سرانجام به همسران پاک بهشتی اشاره کرده، می گوید:

«نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند، به غیر آنان نگاه نمی کنند و چشمان درشت و زیبا دارند» (وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ).

«طَرْف» در اصل به معنی پلک چشم ها است، و از آنجا که به هنگام نگاه کردن، پلک ها به حرکت در می آیند این کلمه کنایه از نگاه کردن است، بنابراین تعبیر به «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» به معنی زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، و در تفسیر آن احتمالات متعددی داده شده که در عین حال قابل جمع است:

نخست این که: آنها تنها به همسران خود نگاه می کنند، چشم خود را از همه چیز بر گرفته، و به آنان می نگرند.

دیگر این که: این تعبیر، کنایه از این است که آنها فقط به همسرانشان عشق می ورزند، و جز مهر آنها مهر دیگری را در دل ندارند که این خود یکی از بزرگترین امتیازات یک همسر است، که جز به همسرش نیندیشد و جز به او عشق نوزد (ر.ک: ج ۱۹، ص ۶۹ - ۷۰).

ص: ۲۵۱

(فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ)

در آن باغ های بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی ورزند؛ و هیچ انس و جنی پیش از ایشان با آنان تماس نداشته است. (سوره الرحمن، آیه ۵۶)

### همسران زیبای بهشتی

در آیات گذشته پنج قسمت از مواهب و ویژگی های این دو باغ بهشتی عنوان شده بود، در اینجا به سراغ ششمین نعمت می رود و آن همسران پاک بهشتی است. می فرماید: «در این قصرهای بهشتی زنانی اند که جز به همسران خود چشم ندوخته و جز به آنها عشق نمی ورزند» (فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ). (۱)

«و هیچ انس و جنی قبلاً با آنها تماس نگرفته است» (لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ إِنَّسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ). (۲)

بنابراین آنها دوشیزه اند و دست نخورده و پاک از هر نظر.

از ابوذری نقل شده است که «همسر بهشتی به شوهرش می گوید: سوگند به عزت پروردگرم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی یابم، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو و تو را همسر من قرار داد». (۳)

«طرف» (بر وزن حرف) به معنی پلک چشم هاست و چون هنگام نگاه کردن، پلک ها به حرکت درمی آید کنایه از نگاه کردن است. بنابراین، تعبیر «قاصرات الطرف» اشاره به زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، یعنی فقط به همسرانشان عشق می ورزند و این یکی از بزرگ ترین امتیازات همسر است که جز به همسرش نیندیشد و به غیر او علاقه نداشته باشد (ر.ک: ج ۲۳، ص ۱۷۹ و ۱۸۰).

ص: ۲۵۲

۱- ضمیر جمع در «فیهن» ممکن است به قصور بهشتی بازگردد، یا به باغ های مختلف آن دو بهشت و یا به نعمت ها و مواهب آن.

۲- «لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ» از ماده «طمث» در اصل به معنی خون عادت ماهیانه است و به معنی زوال بکارت آمده و در اینجا اشاره به این است که زنان بکر بهشتی هرگز همسرانی نداشته اند.

۳- مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۰۸.

(فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَانٌ)

\* فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ \* فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ \* لَمْ يَطْمِئِنِّ اِنْسُ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانُ

و در آن باغ های بهشتی زنانی نیکوخلق و زیبایی‌ند. \* پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟! \* حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند. \* پس کدامین نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟! \* هیچ انس و جنی پیش از ایشان با آنها تماس نداشته است. (سوره الرحمن، آیات ۷۰-۷۴)

### باز هم همسران بهشتی

در ادامه شرح نعمت های دو بهشتی که در آیات سابق آمده، در این آیات به قسمت های دیگری از این مواهب اشاره شده است.

نخست می فرماید: «در این دو بهشت نیز زنانی اند نیکوخلق و زیبا» (فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حَسَانٌ). (۱)

زنانی که جمع میان «حسن سیرت» و «حسن صورت» کرده اند، چرا که «خیر»

غالباً در مورد صفات نیک و جمال معنوی به کار می رود و «حسن» غالباً در زیبایی و جمال ظاهر.

روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده، صفات نیک بسیاری برای همسران بهشتی شمرده که می تواند اشاره ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد، والگویی برای همه زنان محسوب شود، از جمله خوش زبان بودن، نظافت و پاکی، آزار نرسانیدن، نظر به بیگانگان نداشتن و مانند آن.

خلاصه اینکه تمام صفات کمال و جمال که در یک همسر مطلوب است در آنها جمع است و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند. به همین دلیل، قرآن در یک تعبیر

ص: ۲۵۳

۱- ضمیر «فِيهِنَّ» که جمع مؤنث است ممکن است به مجموع چهار بهشت بازگردد که در آیات گذشته آمده بود و نیز ممکن است به دو بهشتی که اخیراً به آن اشاره شد بازگردد به اعتبار باغ های متعدد و قصرهای گوناگونی که دارد و این تفسیر مناسب تر است، چرا که حساب آنها را از هم جدا کرده.

کوتاه و پرمعنی از آنها به «خیراتِ حسان» تعبیر کرده است. (۱)

و به دنبال ذکر این نعمت باز می‌افزاید: «پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).  
و در ادامه وصف این زنان بهشتی اضافه می‌کند: «آنها حوریانی‌اند که در خیمه‌های بهشتی مستورند» (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ).

«حُورٌ» جمع «حوراء» و «احور» به کسی می‌گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدی آن کاملاً شفاف باشد و گاه به زنان سفیدچهره نیز اطلاق شده است.

تعبیر «مَقْصُورَاتٌ» اشاره به این است که آنها تنها تعلق به همسرانشان دارند و از دیگران مستور و پنهانند.

«خِيَامٌ» جمع «خیمه» است، ولی به طوری که در روایات اسلامی آمده، خیمه‌های بهشتی از نظر گستردگی، وسعت و زیبایی، شباهتی به خیمه‌های این جهان ندارند.

این نکته نیز قابل توجه است که «خیمه»، طبق آنچه علمای لغت و برخی مفسران گفته‌اند، تنها به معنی خیمه‌های پارچه‌ای که در میان ما معروف است نمی‌باشد، بلکه به خانه‌های چوبی یا حتی هر خانه‌مدوری کلمه «خیمه» اطلاق می‌شود. گاه گفته شده «خیمه» عبارت است از هر خانه‌ای که از سنگ و مانند آن ساخته نشده است. (۲)

و بار دیگر همان سؤال پرمعنی را تکرار کرده می‌گوید: «پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟» (فَبَأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ).

آیه بعد وصف دیگری است درباره حوریان بهشتی. می‌فرماید: «هرگز پیش از این جنّ و انس دیگری با آنها تماس نگرفته و دوشیزه‌اند» (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ

و لَا جَانٌّ). (۳)

البته چنانکه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند، هرگاه هر دو باایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق می‌شوند

ص: ۲۵۴

۱- درباره «خیرات» بعضی گفته‌اند جمع «خیره» (بر وزن سیده) است که به خاطر تخفیف آن را «خیرات» گفته‌اند و بعضی آن را جمع «خیره» (بر وزن حیره) دانسته‌اند؛ در هر حال معنای وصفی دارد نه افعال تفضیل، چرا که افعال تفضیل جمع بسته نمی‌شود.

۲- لسان العرب، مجمع البحرین، والمنجد.

۳- درباره معنی «طمث»، ذیل آیه ۵۶ همین سوره توضیح کافی دادیم.



و با هم در بهترین شرایط و حالات زندگی می کنند. (۱)

و حتی از روایات استفاده می شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند (۲). (ر.ک: ج ۲۳،

ص ۱۹۳-۱۹۵).

## امان از دست همسر و فرزند بد

### اشاره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندان دشمن شما هستند، از آنها برحذر باشید؛ و اگر عفو کنید و چشم پوشید و ببخشید، (خدا شما را می بخشد)، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است. (سوره تغابن، آیه ۱۴)

### شأن نزول:

در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در مورد آیه (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ...) فرمود: منظور این است که وقتی بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را گرفته، می گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت نکن، زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد؛ بعضی می پذیرفتند و می ماندند. آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها برحذر داشت.

امّا بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می رفتند، ولی به خانواده خود می گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعداً در (دارالهجرة) مدینه نزد ما آید، ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله (وَإِنْ تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ناظر به همین معناست. (۳)

ص: ۲۵۵

۱- سوره رعد، آیه ۲۳ و سوره مؤمن، آیه ۸.

۲- درالمنثور، ج ۶، ص ۱۵۱.

۳- تفسیر علی بن ابراهیم، مطابق نقل نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۴۲، ح ۲۰. همین معنی به صورت مختصرتر در تفسیر درالمنثور و تفاسیر دیگر از ابن عباس نقل شده است، ولی هیچ کدام به جامعیت روایت فوق نیست.

از آنجا که در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش آمده بود و چون یکی از موانع مهم این راه علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است، در آیات مورد بحث به مسلمانان در این زمینه هشدار می دهد.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، برخی همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ).

نشانه های این عداوت کم نیست.

گاه می خواهید اقدام به کار مثبتی همچون هجرت کنید دامان شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم می شوند. گاه انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند و مانند اینها.

بدون شک نه همه فرزندان چنین اند و نه همه همسران، لذا در آیه با تعبیر «من» تبعیضیه به همین معنی اشاره می کند که تنها بعضی از آنها چنین اند، مراقب آنها باشید.

این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می گیرد، یا به قصد منافع خویشتن.

مهم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد که راهی به سوی خدا می رود و راهی به سوی زن و فرزند و این دو احياناً از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به خود راه ندهد، رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد، زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است.

لذا در آیه ۲۳ سوره توبه می خوانیم: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) «ای کسانی که ایمان آورده اید، پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید اگر آنها کفر را بر ایمان مقدم بشمرند، و هر کس از شما آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است».

ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت، انتقامجویی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد، بلافاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می فرماید: «و اگر عفو کنید، صرف نظر نمایید و ببخشید خداوند نیز شما را مشمول

عفو و رحمتش قرار می دهد، چرا که خدا غفور و رحیم است» (وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، یا بعد از هجرت به شما پیوستند، آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند (ر.ک: ج: ۲۴، ص ۲۱۵ - ۲۱۷).

## همسر شایسته

### اشاره

(عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا)

(ای همسران پیامبر) اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادتکار، هجرت کننده، زنانی غیرباکره و باکره. (سوره تحریم، آیه ۵)

### تفسیر:

در آخرین آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، با لحنی که از تهدید خالی نیست می فرماید: «هرگاه او شما را طلاق گوید، امید می رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عبادت کننده و مطیع فرمان خدا، زنانی غیرباکره و باکره» (عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا).

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که تصوّر نکنند پیامبر هرگز آنها را

طلاق نخواهد داد، و نیز تصوّر نکنند اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر جانشین آنها نمی شوند، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه از افتخار

همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند و زنانی بهتر و بافضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت.

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب برشمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد: (۱) «اسلام»؛ (۲) «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند؛ (۳) حالت «قنوت»، یعنی تواضع و اطاعت از همسر؛ (۴) «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سرزند در اشتباه خود اصرار نرزد و از در عذرخواهی درآید؛ (۵) «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند؛ (۶) «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه اینکه «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسران به معنی صائم و روزه دار تفسیر کرده اند، ولی به طوری که راغب در مفردات می گوید: روزه بر دو گونه است: روزه حقیقی که به معنی ترک غذا و آمیزش است و روزه حکمی که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است و منظور از روزه در اینجا معنای دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند). (۱)

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیرباکره بودن زن تکیه نکرده و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمیتی چندانی ندارد (ر.ک: ج: ۲۴، ص ۲۹۱ - ۲۹۳).

## توجه به نیازهای معنوی خانواده

### اشاره

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَمَا يَعُصُونَ اللَّهَ مِمَّا آمَرَهُمْ وَيفعلون ما يؤمرون)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها

ص: ۲۵۸

۱- «سائِح» از ماده «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می گفتند که بدون زاد و توشه راه می افتادند و با کمک های مردم زندگی می کردند و چون روزه دار از غذا امساک می کند تا وقت افطار فرا رسد، و از این نظر شبیه سیاحت کنندگان است، این واژه به «روزه دار» اطلاق شده است.

وسنگ هاست نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند. (سوره تحریم، آیه ۶)

### تفسیر: خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید

به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، خداوند در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مومنان کرده، دستورهایی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می دهد. نخست می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگاه دارید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ).

نگهداری خویشتن، به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش، و نگهداری خانواده، به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی در فضای خانه و خانواده است، و این برنامه ای است که باید از هنگام نهادن نخستین سنگ بنای خانواده یعنی از تهیه مقدمات ازدواج و سپس لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.

به تعبیر دیگر، حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود و مهم تر از آن، تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

قابل توجه اینکه تعبیر «قوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

### نکته: تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر یک دستور عام است که همه مسلمین نسبت

به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسؤولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آنجا که می تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسمشان قناعت کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که «خانواده» نام دارد و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسان تر است اصلاح گردد، کل جامعه اصلاح می شود و این مسؤولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تر انجام گیرد.

نه تنها آتش های قیامت بلکه آتش های دنیا از درون وجود انسان ها سرچشمه می گیرد و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش ها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد کسی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ، وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ، إِنْ أَطَاعوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ؛ آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای» (۱).

و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «أَلَا- كَلُّكُمْ رَاعٍ وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، فَالْأَمِيرُ عَلَى النَّاسِ رَاعٍ، وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ، فَالْمَرْئَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ بَعْلِهَا وَ وَاَلِدِهِ، وَ هِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ، أَلَا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ، وَ كَلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ؛ بدانید که همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسؤولید، امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسؤول است، مرد نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها مسؤول، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در

ص: ۲۶۰

برابر آنها مسؤول است. بدانید همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسؤولید» (۱).

این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم. امام در تفسیر آیه فوق فرمود: «عَلِّمُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ الْخَيْرَ، وَ ادَّبُوهُمْ؛ منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آنها را ادب کنید» (۲) (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۹۹-۳۰۷).

## پاسخ به نیازهای جنسی فقط از طریق مشروع

### اشاره

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ﴾

و آنها که دامان خویش را (از بی عفتی) حفظ می کنند، \* جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند آمیزش ندارند)، به یقین چنین کسانی مورد سرزنش نخواهند بود. \* و هر کس جز اینها را طلب کند، متجاوز است. (سوره معارج، آیات ۲۹-۳۱)

### تفسیر: بخش دیگری از ویژگی های بهشتیان

در آیات گذشته، چهار وصف از اوصاف ویژه مؤمنان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد، و در این آیات، به یک وصف دیگر اشاره می کند که مجموعاً نه وصف می شود.

در نخستین توصیف می فرماید: «آنها کسانی هستند که فروج (۳) خویش را از بی عفتی حفظ می کنند» (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ).

«مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند» (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ).

ص: ۲۶۱

۱- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶.

۲- درالمشور، ج ۶، ص ۲۴۴.

۳- «فروج» جمع «فرج»، کنایه از دستگاه تناسلی است.

بدون شک، غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان، و سرچشمه بسیاری از گناهان

است، تا آنجا که بعضی معتقدند: در تمام پرونده های مهم جنایی، اثری از این غریزه دیده می شود، لذا، کنترل و حفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوا است و به همین دلیل، بعد از ذکر نماز، کمک به نیازمندان، ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی، کنترل این غریزه ذکر شده است.

استثنایی که ذیل آن آمده نشان می دهد: منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و مانند: راهبان و کشیشان، بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالباً غیر ممکن، و به فرض امکان، غیر منطقی، و لذا رهبان ها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند، و اگر به طور رسمی ازدواج نمی کنند، بسیاری از آنها چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند!

رسوایی هایی که از این رهگذر به بار آمده کم نیست، که مورخان مسیحی همچون «ویل دورانت» و غیر او پرده از روی آن برداشته اند.

تعبیر به «ازدواج»، همسران دائمی و موقت هر دو را شامل می شود، و اینکه بعضی گمان کرده اند: این آیه «ازدواج موقت» را نفی می کند، به خاطر آن است که نمی دانند آن هم نوعی ازدواج است.

در آیه بعد، برای تأکید بیشتر روی همین موضوع می افزاید: «کسانی که ماورای

آن را طلب کنند متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند» (فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ).

و به این ترتیب، اسلام طرح جامعه ای می ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می شود، و هم آلوده فحشاء، فساد جنسی و مفساد ناشی از آن نیست.

البته کنیزان از نظر اسلام، دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباط های قانونی هستند، هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است (ر.ک: ج ۲۵، ص ۴۳ - ۴۵).

## زوجیت در خلقت بشر

### اشاره

(فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى)

واز آن، دو زوج مرد وزن آفرید. (سوره قیامت، آیه ۳۹)



در ادامه فرمود: «خداوند از همین نطفه دو جفت مرد وزن را آفرید» (فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى).

### نکته: نظام جنسیت در جهان بشریت

با تمام گفت و گوهایی که درباره عوامل جنسیت جنین شده، و اینکه تحت تأثیر چه اموری تبدیل به جنس «مذکر» یا «مؤنث» می شود، هنوز هیچ کس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست؟

درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مسأله بی تأثیر نباشد. ولی یقیناً هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، و به تعبیر دیگر، این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است.

از سوی دیگر، همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتاً در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است ولی روی هم رفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضاً روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد، و مثلاً تعداد زنان ده برابر مردان، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟ و چه مفاصل عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر یک زن ده مرد، و یا در برابر هر ده مرد یک زن وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر پا می شود.

آیات فوق که می گوید: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى» اشاره لطیف و سر بسته ای به این دو موضوع است: از یک سو، به تنوع مرموز انسان ها، و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند، و از سوی دیگر، به این تعادل نسبی (۱) (ر.ک: ج ۲۵، ص ۳۲۴ و ۳۲۵). (۲)

ص: ۲۶۳

- ۱- اینکه معروف است تعداد زنان در هر جامعه ای بیشتر از مردان است و آن را یکی از ادله تعدد زوجات
- ۲- می گیرند قابل قبول است، اما این منافات با تعادل نسبی ندارد. فی المثل در یک جامعه پنجاه میلیون نفری ممکن است ۲۶ میلیون زن و ۲۴ میلیون مرد باشد، یعنی تفاوت این دو تنها حدود یک دهم یا کمتر است، اما اینکه زنان چند برابر مردان بوده باشد در هیچ جامعه ای دیده نشده است.

(وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا)

و شما را بصورت زوجها آفریدیم! (سوره نبا، آیه ۸)

## تفسیر:

بعد از بیان این دو نمونه از مواهب و آیات آفاقی، به سراغ مواهب درونی وجودی انسان و آیات انفسی می رود، می فرماید: «ما شما را زوج ها آفریدیم» (وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا). (۱)

«أزواج» جمع «زوج»، به معنی جفت، و جنس «مذکر و مؤنث» است، و آفرینش انسان از این دو جنس، علاوه بر اینکه ضامن بقای نسل اوست، سبب آرامش جسم و جان او محسوب می شود، چنانکه در آیه ۲۱ سوره روم می خوانیم: (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً) «از نشانه های (عظمت) خداوند این است که: همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید، و در میان شما محبت و رجعت قرار داد».

و به تعبیر دیگر، جنس مذکر و مؤنث هر کدام مکمل وجود دیگری و برطرف کننده کمبودهای طرف مقابل می باشد.

و از آنجا که «أزواج» در لغت به معنی «اصناف و انواع» نیز آمده، بعضی این آیه را اشاره به اصناف مختلف انسان ها می دانند، و تفاوت هایی که از نظر رنگ، نژاد، روحیات و استعدادهای مختلف در میان انسان ها است، آن نیز از نشانه های عظمت حق و مایه تکامل جامعه انسانی است (ر.ک: ج ۲۶، ص ۳۱ - ۳۲).

ص: ۲۶۴

۱- جمله «وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا» و جمله های مشابه آن که در آیات بعد آمده، به صورت جمله های مستقل و مثبت است و اینکه بعضی احتمال داده اند ممکن است به صورت «منفی» و عطف بر مفهوم «أَلَمْ نَجْعَلْ» در آیه قبل بوده باشد بعید به نظر می رسد و احتیاج به تقدیر دارد.

اشاره

(إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا \* حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا \* وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا)

به یقین برای پرهیزگاران نجات و رستگاری بزرگی است: \* باغ‌هایی سرسبز، و انواع انگورها، \* و حوریانی بسیار جوان و همسن و سال. (سوره نبا، آیات ۳۱-۳۳)

تفسیر:

آن گاه به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزگاران است اشاره کرده، می‌افزاید: «برای آنها حوریانی است بسیار جوان که تازه برآمدگی سینه آنها ظاهر شده، و هم سن و سالند» (وَ كَوَاعِبَ أَتْرَابًا).

«كَوَاعِبَ» جمع «کاعب» به معنی دوشیزه ای است که تازه برآمدگی سینه او آشکار شده، و اشاره به آغاز جوانی است، و «أَتْرَابَ» جمع «ترب» (بر وزن حزب) به معنی افراد هم سن و سال است، و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می‌رود، و به گفته بعضی در اصل از «ترائب» به معنی دنده‌های قفسه سینه گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند.

این هم سن و سال بودن، ممکن است در میان خود زنان بهشتی باشد، یعنی همگی جوان، و همسان در زیبایی و حسن و جمال و اعتدال قامتند، و یا میان آنها و همسرانشان؛ چرا که توافق سنی میان دو همسر سبب می‌شود بهتر احساسات یکدیگر را درک کنند، ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد (ر.ک: ج ۲۶، ص ۶۱-۶۲).



## فصل سوم: زن در قامت مادر (حقوق و مسئولیت ها)

اشاره

ص: ۲۶۷



(وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْرًا وَلَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)

مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیردادن را تکمیل کند. و آن کس که فرزند برای او متولد شده [پدر]، باید خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیردادن) پردازد. (البته) هیچ کس تکلیفی بیش از مقدار توانایی خود ندارد. (بنابراین) نباید بر مادر و فرزندش به خاطر یکدیگر زیانی وارد شود؛ و نه بر پدر و فرزندش (از ناحیه یکدیگر ضرری وارد آید). و بر وارث (او نیز) لازم است مثل این کار را انجام دهد (= هزینه مادر را در دوران شیردادن تأمین نماید). و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت بخواهند (کودک را زودتر) از شیر بازگیرند، گناهی بر آنها نیست. و اگر خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط اینکه حق مادران را به طور شایسته پردازید. واز (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و بدانید خدا، به آنچه انجام می دهید، بیناست. (سوره بقره، آیه ۲۳۳)

### تفسیر: هفت دستور درباره شیردادن نوزادان

این آیه که در واقع ادامه بحث های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی است، به

سراغ یک مسأله مهم یعنی مسأله رضاع (شیردادن) می رود و با تعبیراتی بسیار کوتاه و در عین حال پرمحتوا و آموزنده جزئیات این مسأله را بازگو می کند:

۱. نخست می گوید: «مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند» (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ).

«والِدَات» جمع «والده» در لغت عرب به معنای مادر است، ولی «أُم» معنای وسیع تری دارد که گاه به مادر، یا مادر مادر، و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می شود.

در این بخش از آیه حق شیردادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده، و اوست که می تواند در این مدت از فرزند خود نگاهداری کند و به اصطلاح حق حضانت، در این مدت از آن مادر است، هر چند ولایت بر اطفال صغیر بر عهده پدر گذاشته شده است، اما از آنجا که تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد، این حق به مادر داده شده است.

علاوه بر این، عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی تواند آغوش خود را در چنین لحظات حساسی از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی اعتنا باشد.

بنابراین، قرارداد حق حضانت و نگاهداری و شیردادن برای مادر یک نوع حق دوجانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر، و تعبیر «أَوْلَادَهُنَّ» (فرزندانشان) اشاره لطیفی به این مطلب است.

گرچه ظاهر این جمله مطلق است و زنان مطلقه و غیر مطلقه را شامل می شود، ولی جمله های بعد نشان می دهد که این آیه به زنان مطلقه نظر دارد هر چند مادران دیگر نیز از چنین حقی برخوردارند، اما در صورت نبودن جدایی و طلاق عملاً اثری ندارد.

۲. پس از آن می افزاید: «این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند» (لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ).

یعنی مدت شیردادن طفل لازم نیست همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می خواهد شیردادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به وضع نوزاد و رعایت سلامت او این مدت را کاهش دهند.

در روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، دوران کامل شیرخوارگی دو سال



و کمتر از آن بیست و یک ماه معرّفی شده است. (۱)

بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه مورد بحث با آیه (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) «بارداری او از شیر گرفتن سی ماه است» (۲) نیز استفاده شود، زیرا می دانیم

معمولاً دوران بارداری نه ماه است و هرگاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست و یک ماه باقی می ماند که مدّت معمولی شیردادن خواهد بود، بلکه با توجه به اینکه آنچه در سوره احقاف آمده نیز به صورت الزامی است، مادران حق دارند با در نظر گرفتن مصلحت و سلامت نوزاد، مدّت شیرخوارگی را از بیست و یک ماه نیز کمتر کنند.

۳. هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیردادن بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد، لذا در ادامه آیه می فرماید: «و بر آن کسی که فرزند برای او متولّد شده (پدر) لازم است، خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد» (وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

در اینجا تعبیر به «المولود له» (کسی که فرزند برای او متولّد شده) به جای تعبیر به اب یا والد (پدر) قابل توجه است. گویی می خواهد عواطف پدر را برای ادای این وظیفه بسیج کند. یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده مرد گذارده شده برای این است که فرزند او و میوه دل اوست نه یک فرد بیگانه.

توصیف به «معروف» (به طور شایسته) نشان می دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر باید آنچه را شایسته و متعارف و مناسب حال اوست در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف.

و برای توضیح بیشتر می فرماید: «هیچ کس موظّف نیست بیش از مقدار توانایی خود را انجام دهد» (لَا تَكُلْفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا).

بنابراین، هر پدری به اندازه توانایی خود وظیفه دارد.

بعضی این جمله را به منزله علت برای اصل حکم دانسته اند، و بعضی به عنوان تفسیر حکم سابق (وهر دو در نتیجه یکی است).

ص: ۲۷۱

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۷۷، ح ۲ و ۵؛ در بعضی از این روایات آمده که هر قدر از ۲۱ ماه کمتر شود به نوزاد ستم شده است؛ مستدرک، ج ۱۵، ص ۱۵۷.

۲- سوره احقاف، آیه ۱۵.

۴. آن گاه به بیان حکم مهمّ دیگری پرداخته می فرماید: «نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد به کودک ضرر زند، و نه پدر» به خاطر اختلاف با مادر (لَا تُضَارَّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ).

یعنی هیچ یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه المصالحه اختلافات خویش قرار دهند و بر جسم و روح نوزاد ضربه وارد کنند.

مردان نباید حقّ حضانت مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال سازند که زیانش به فرزند رسد، و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کنند و به بهانه های گوناگون از شیردادن کودک خودداری ورزند و یا پدر را از دیدار فرزندش محروم نمایند.

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه داده شده و آن این است که نه پدر می تواند حقّ زناشویی زن را به سبب ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیرخوار سلب کند و نه مادر می تواند شوهر را از این حق به همین دلیل بازدارد.

ولی تفسیر اوّل با ظاهر آیه سازگارتر است. (۱)

تعبیر به «وَلَدِهَا» و «وَلَدِهِ» نیز برای تشویق پدران و مادران به رعایت حال کودکان شیرخوار است. به علاوه نشان می دهد که نوزاد متعلّق به هر دو است، نه مطابق رسوم جاهلیت که فرزندان فقط متعلّق به پدر می دانستند و برای مادر هیچ سهمی قائل نبودند.

۵. سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می پردازد، می فرماید: «و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد» (وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ).

یعنی آنها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می دهد تأمین کنند. در اینجا بعضی احتمالات دیگری در تفسیر آیه داده اند که ضعیف به نظر می رسد.

۶. در ادامه آیه سخن از مسأله بازداشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر وا گذاشته است. هر چند در جمله های سابق زمانی برای شیردادن کودک تعیین شده بود ولی پدر و مادر با توجه به وضع جسمی و روحی او و توافق با یکدیگر، می توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر بازدارند. می فرماید: «اگر آن

ص: ۲۷۲

---

۱- بنا بر تفسیر اوّل، فعل «لَا تُضَارَّ» در واقع فعل معلوم است، و بنا بر تفسیر دوم فعل مجهول، هر چند تلفظ در هر دو یکسان است - دَقّت کنید.

دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک

ماه) از شیر بازگیرند گناهی بر آنان نیست» (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا).

در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با همفکری و توافق، و به تعبیر قرآن تراضی و تشاور، برای باز گرفتن کودک از شیر برنامه ای تنظیم کنند، و در این کار از کشمکش و مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال کردن مصالح کودک بپرهیزند.

۷. گاه می شود مادر از حق خود در مورد شیردادن و حضانت و نگاهداری فرزند خودداری می کند، و یا به راستی مانعی برای او پیش می آید، در این صورت باید چاره ای اندیشید و لذا در ادامه آیه می فرماید: «اگر (با عدم توانایی یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست، هر گاه حق گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید» (وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ).

در تفسیر جمله «إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ» نظرات گوناگونی از سوی مفسران اظهار شده است؛ گروهی تفسیر بالا را پذیرفته اند که انتخاب دایه به جای مادر پس

از رضایت طرفین بی مانع است مشروط بر اینکه این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر نسبت به گذشته نشود، بلکه حق او نسبت به مدتی که شیر می دهد طبق عادت پرداخته شود.

در حالی که بعضی آن را ناظر به حق دایه دانسته و گفته اند: باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود.

بعضی نیز گفته اند: منظور از این جمله توافق پدر و مادر در مسأله انتخاب دایه است، بنابراین تأکیدی می شود بر جمله قبل. ولی این تفسیر ضعیف به نظر می رسد و صحیح تر همان تفسیر اول و دوم است، و طبرسی تفسیر اول را ترجیح داده است. (۱)

در پایان آیه به همگان هشدار می دهد: «تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خدا به آنچه انجام می دهید بیناست» (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

ص: ۲۷۳

مبادا کشمکش میان مرد وزن روح انتقامجویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقاً مراقب اعمال آنهاست.

این احکام دقیق و حساب شده و هشدارهای آمیخته به آن، به خوبی نشان می دهد که اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان و همچنین مادران اهمّیت قائل شده است، و رعایت عدالت را در این زمینه سفارش می کند.

آری، اسلام برخلاف آنچه در دنیای ستمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می شود، بیشترین اهمّیت را به حفظ حقوق آنان داده است.

### اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک (در آیه ۱۵۱ سوره انعام)، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس، و اجرای اصول عدالت، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است.

این موضوع، وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم، به جای «تحریم آزار

پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است، موضوع احسان و نیکی کردن، ذکر شده است یعنی: نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است بلکه علاوه

بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است. و جالب تر این که

کلمه «احسان» را به وسیله «باء» متعدی ساخته و فرموده است «و بِالْوَالِدَيْنِ

إِحْسَانًا»، و می دانیم احسان گاهی با «إلی» و گاهی با «باء» ذکر می شود، در صورتی که

با «إلی» ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است هر چند به طور غیر مستقیم و بالواسطه باشد.

اما هنگامی که با «باء» ذکر می شود معنی آن نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است.

بنابراین آیه تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصاً و بدون واسطه به آن اقدام نمود (۱). (ر.ک: ج ۶، ص ۴۸ - ۴۹).

ص: ۲۷۴

## اشاره

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا \* وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا \* رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا)

و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه یکی از آن دو، یا هر دو، نزد تو به پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار؛ و بر آنها فریاد مزین؛ و گفتار (لطیف و سنجیده و) بزرگوارانه به آنها بگو. \* و پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر؛ و بگو: «پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.» \* پروردگار شما از درون دل هایتان آگاه تر است؛ (هر گاه لغزشی در این زمینه داشتید) اگر صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می آموزد. (سوره اسراء، آیات ۲۳-۲۵)

## تفسیر: توحید و نیکی به پدر و مادر

آیات مورد بحث سرآغازی است برای بیان یک سلسله از احکام اساسی اسلام که با مسأله توحید و ایمان شروع می شود؛ توحیدی که خمیرمایه همه فعّالیت های مثبت و کارهای نیک و سازنده است و از این طریق، پیوندی میان این آیات و آیات گذشته که سخن از سعادت‌مندان و برنامه سه گانه آنها یعنی ایمان، سعی و تلاش، و اراده سرای آخرت می گوید برقرار می سازد.

بعد از اصل توحید به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیا ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده می گوید: «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید، و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

«قضاء» مفهوم مؤکدتری از «امر» دارد، و امر و فرمان قطعی و محکم را می رساند و این نخستین تأکید در این مسأله است.

قرار دادن توحید - یعنی اساسی ترین اصل اسلامی - در کنار نیکی به پدر و مادر، تأکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی.

مطلق بودن «احسان» که هر گونه نیکی را در بر می گیرد و همچنین «والدین» که مسلمان و کافر را شامل می شود، سومین و چهارمین تأکید در این جمله است.

نکره بودن احسان (إحساناً) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تأکید محسوب می گردد. (۱)

توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان معمولاً روی یک امر اثباتی می رود در حالی که در اینجا روی نفی رفته است (پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید).

این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله «قَضَى» فهمیده می شود که جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین است: پروردگارت فرمان مؤکد داده که او را پرستید و غیر او را نپرستید.

یا اینکه مجموع جمله نفی و اثبات (أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) در حکم یک جمله اثباتی است؛ اثبات عبادت انحصاری پروردگار.

سپس به بیان یکی از مصداق های روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته می گوید: «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سالخوردگی رسند (آن چنان که نیاز به مراقبت دائمی تو داشته باشند، از هرگونه محبت در مورد آنها دریغ مکن و) کمترین اهانتی به آنان روا مدار» حتی کوچک ترین تعبیر نامؤدبانه یعنی «اف» به آنها مگو (إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ). (۲)

«و بر آنان فریاد مزن» (وَلَا تَنْهَرُهُمَا).

«و گفتار سنجیده و لطیف و بزرگووارانه به آنها بگو» (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا).

و نهایت فروتنی را در برابر آنها بنما، «وبال های تواضع خویش را در برابر آنان فرود آر» (وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ).

ص: ۲۷۶

۱- برخی معتقدند «احسان» غالباً با إلی متعدی می گردد. گفته می شود احسن إلیه. اما گاهی با باء متعدی می گردد. این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که مباشرت را بیان کند. یعنی شخصاً و بی واسطه آنها را مورد محبت و احترام قرار دهید. و این ششمین تأکید در این مسأله است.

۲- «إِمَّا» در جمله «إِمَّا يَبْلُغَنَّ» به گفته برخی مرگب از این و ما شرطیه است که برای تأکید پشت سر هم آمده (تفسیر کبیر). و به گفته برخی دیگر مرگب از این شرطیه و ما زائده است که وجود آن اجازه می دهد کلمه شرط بر فعلی که بانون تأکیدی مؤکد است وارد شود (المیزان).

«وبگو: پروردگارا، همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده» (وَقُلْ رَبِّ اَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا).

## دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر

### اشاره

در حقیقت دو آیه ای که گذشت، قسمتی از ریزه کاری های برخورد مؤدبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان نسبت به پدران و مادران را بازگو می کند:

۱. از یک سو روی حالات پیری آنها که در آن هنگام از همیشه نیازمندتر

به حمایت، محبت و احترام هستند انگشت نهاده می گوید کمترین اهانتی به آنان

روا مدار.

آنها ممکن است بر اثر کهولت به جایی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از خود نباشند، در این وقت آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.

آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند، یا بلا و مصیبت و عذاب.

آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند، یا هر زمان با نیش زبان، با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می فشارند و آزار می دهند؟

۲. از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها «اف» مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن.

باز اضافه می کند: با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو.

باز تأکید می کند: با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است.

۳. از سوی سوم، دستور به تواضع و فروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.

۴. سرانجام می گوید: حتی وقتی رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش نکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما.

مخصوصاً این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز و بگو: «خداوندا، همان گونه که آنها در کودکی مرا تربیت کردند، مشمول رحمتشان فرما».





نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است که اگر پدر و مادر چنان پیر و ناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت و دفع آلودگی ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها هرگونه حمایت و محبت خود را از تو دریغ نداشتند، محبتشان را جبران نما.

واز آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر، احترام آنها و تواضعی که بر فرزند لازم است، ممکن است لغزش هایی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناخودآگاه به سوی آن کشیده شود، در آخرین آیه مورد بحث می گوید: «پروردگار شما از درون دل هایتان آگاه تر است» (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ).

چرا که علم او در همه زمینه ها حضوری، ثابت، ازلی، ابدی و خالی از هرگونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا، لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر داشتید «هرگاه صالح باشید (و جبران کنید) او بازگشت کنندگان را می آمرزد» (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا).

«أَوَّاب» از ماده «أوب» (بر وزن قوم) بازگشت توأم با اراده را گویند، در حالی که رجوع، هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده؛ به همین دلیل، به «توبه»، «اوبه» گفته می شود چون حقیقت توبه بازگشت توأم با اراده به سوی خداست.

واز آنجا که «أَوَّاب» صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه از او خطایی سرزند به سوی پروردگار بازمی گردد.

این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از یک سو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر، وجدان بیدار از سوی سوم، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم دست به دست هم می دهند و انسان را مؤکداً از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.

### **نکته: احترام پدر و مادر در منطق اسلام**

گرچه عواطف انسانی و مسأله حق شناسی به تنهایی برای رعایت احترام در برابر والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال

کامل دارد وهم عاطفه آن را به وضوح درمی یابد سکوت را روا نمی دارد بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد دستورهای لازم را صادر می کند، در مورد احترام والدین آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله ای دیده می شود.

به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

الف) در چهار سوره از قرآن مجید، نیکی به والدین بلافاصله بعد از مسأله توحید قرار گرفته. این هم ردیف بودن دو مسأله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

در سوره بقره آیه ۸۳ می خوانیم: (لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

و در سوره نساء آیه ۳۶ می گوید: (وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

و در سوره انعام آیه ۱۵۱ می فرماید: (أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین یکدیگر دیدیم: (وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

ب) اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن وهم روایات صریحاً توصیه می کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

در سوره لقمان آیه ۱۵ می خوانیم: (وَ إِنِ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) «اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی، اطاعتشان مکن، ولی در زندگی دنیا به نیکی با آنها معاشرت نما».

ج) شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت های خدا قرار داده شده است چنانکه می خوانیم: (أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لَوَالِدَيْكَ). (۱)

با اینکه نعمت خدا بیش از آن است که قابل احصا و شماره باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران است.

د) قرآن حتی کمترین بی احترامی را در برابر پدر و مادر اجازه نداده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَعَلَّ اللَّهَ شَيْئًا هُوَ أَدْنَىٰ مِنْ أَفٍّ لَنْهَىٰ عَنْهُ وَ هُوَ مِنْ أَدْنَىٰ الْعُقُوقِ وَ مِنَ الْعُقُوقِ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَىٰ وَالِدَيْهِ فَيَجِدَ النَّظَرَ إِلَيْهِمَا؛ اگر چیزی کمتر از اف وجود داشت خدا از آن نهی می کرد (اف همان طور که گفتیم



کمترین اظهار ناراحتی است) و این حدّ اقل مخالفت و بی احترامی نسبت به پدر و مادر است، و از آن جمله نگاه کردن تند و غضب آلود به پدر و مادر است»<sup>(۱)</sup>.

ه- با اینکه جهاد یکی از مهم ترین برنامه های اسلامی است، مادام که جنبه وجوب عینی پیدا نکند، یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهم تر است، و اگر موجب ناراحتی آنها شود جایز نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من جوان بانشاط و ورزیده ای هستم و جهاد را دوست دارم ولی مادرم از این موضوع ناراحت می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ارجع فُكُن مَعَ وَالِدَتِكَ فَوَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَأُنْشِيَهَا بِكَ لَيْلَةً خَيْرٌ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سِنَّةً؛ بازگرد و با پدر و مادر خویش باش، قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث ساخت، یک شب انس مادر با تو از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است»<sup>(۲)</sup>.

البته هنگامی که جهاد جنبه وجوب عینی پیدا کند، کشور اسلامی در خطر باشد و حضور همگان لازم شود هیچ عذری پذیرفته نیست، حتّی نارضایی پدر و مادر.

در مورد سایر واجبات کفایی و نیز مستحبات، مسأله همان گونه است که در مورد جهاد گفته شد.

و) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ عُقُوقَ الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوجَدُ مِنْ مَسِيرِهِ أَلْفِ عَامٍ وَ لَا يَجِدُهَا عَاقٌ؛ بترسید از اینکه عاق پدر و مادر و مغضوب آنها شوید، زیرا بوی بهشت از هزار سال راه به مشام می رسد ولی هیچ گاه به کسانی که مورد خشم پدر و مادر هستند نخواهد رسید»<sup>(۳)</sup>.

این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاصی نه تنها در بهشت گام نمی نهند، بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند و حتّی نمی توانند به آن نزدیک شوند.

سید قطب در تفسیر فی ظلال القرآن حدیثی به این مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که: «مردی در طواف، مادرش را بر دوش گرفته طواف می داد، پیامبر صلی الله علیه و آله را در

ص: ۲۸۰

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۴.

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۵۹.

۳- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶۱.

همان حال مشاهده نمود عرض کرد: آیا حقّ مادرم را با این کار ادا کردم؟ فرمود: نه، حتّی جبران یکی از ناله های او را (هنگام وضع حمل) نمی کند». (۱)

اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجا رها کنیم سخن بسیار به درازا می کشد و از شکل تفسیر خارج می شویم اما با صراحت باید گفت: هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است چرا که آنها حقّ حیات بر انسان دارند.

در پایان این بحث ذکر این نکته را ضروری می دانیم که گاه پدر و مادر پیشنهادهای غیر منطقی یا خلاف شرع به انسان می کنند، بدیهی است اطاعت آنها در هیچ یک از این موارد لازم نیست ولی با این حال باید با منطق و امر به معروف در بهترین صورتش با چنین پیشنهادها برخورد کرد.

سخن خود را در این زمینه با حدیثی پایان می دهیم که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است. کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از حقّ پدر و فرزند سؤال کرد، حضرت فرمود: «لَا يُسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسْبِ لَهُ؛ باید او را با نام صدا نزند (بلکه بگوید پدرم!)، و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش بدگویی کنند». مثلاً نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی (۲) (ر.ک: ج ۱۲، ص ۸۸ - ۹۸).

### اهمیت مقام مادر

وَبَرَّآ بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا

و مرانسبت به مادرم نیکو کار قرار داده؛ و جبار و عصیانگر قرار نداده است. (سوره مریم، آیه ۳۲)

### مقام مادر

گرچه حضرت مسیح علیه السلام به فرمان نافذ پروردگار از مادر بدون پدر تولّد یافت، ولی همین اندازه که در آیه مورد بحث از زبان او می خوانیم که در مقام برشمردن

ص: ۲۸۱

۱- فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۱۸.

۲- نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۴۹.

افتخارات خود، نیکوکاری نسبت به مادر را ذکر می کند دلیل روشنی بر اهمّیت مقام مادر است.

ضمناً نشان می دهد این نوزاد که طبق یک اعجاز به سخن درآمد، از این واقعیت آگاه بود که او یک فرزند نمونه در میان انسان هاست که تنها از مادر بدون دخالت پدر تولّد یافته است.

به هر حال در جهان امروز درباره مقام مادر سخن بسیار گفته می شود وحتّی روزی را به نام «روز مادر» اختصاص داده اند، امّا متأسّفانه وضع تمدّن ماشینی چنان است که رابطه پدران و مادران را از فرزندان خیلی زود قطع می کند، آن چنان که کمتر روابط عاطفی بعد از بزرگ شدن در میان آنها دیده می شود.

در اسلام روایات شگفت انگیزی در این زمینه داریم که اهمّیت فوق العاده مقام مادر را به مسلمانان توصیه می کند، تا در عمل - نه تنها در سخن - در این باره بکوشند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «یا رسول الله من أْبُرُّ؟ قَالَ أُمَّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ أُمَّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ أَبَاكَ؛ ای پیامبر، به چه کسی نیکویی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. بار سوم عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. در چهارمین بار که این سؤال را تکرار کرد فرمود: به پدرت»<sup>(۱)</sup>.

در حدیث دیگری می خوانیم که جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای شرکت در جهاد (آنجا که جهاد واجب عینی نبود) آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلْكَ وَالْإِثْمَةُ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَالزَّمْهَا فَإِنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ قَدَمَيْهَا: آیا مادر داری؟ عرض کرد آری. فرمود: در خدمت مادر باش که بهشت زیر پای مادر است»<sup>(۲)</sup>.

بی شک اگر زحمات فراوانی را که مادر از هنگام حمل تا وضع حمل، و دوران شیرخواری تا زمان بزرگ شدن او تحمّل می کند، رنج ها، تعب ها، بیداری ها، بیماری ها و پرستاری ها را که او با آغوش باز در راه فرزند خود پذیرا می گردد در نظر بگیریم، خواهیم دید که هر قدر انسان در این راه بکوشد باز هم در برابر حقوق مادر بدهکار است.

ص: ۲۸۲

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۷ (ج ۲۱، ص ۴۹۱، چاپ آل البیت).

۲- جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۶۱.

جالب اینکه در حدیثی می خوانیم: ام سلمه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: همه افتخارات نصیب مردان شده و زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بَلَى إِذَا حَمَلَتِ الْمَرْأَةُ كَانَتْ بِمَنْزِلَةِ الصَّيَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُجَاهِدِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَإِذَا وَضَعَتْ كَانَتْ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعِظَمِهِ، فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَتْ لَهَا بِكُلِّ مَضَّةٍ كَعَدَلِ عَتَقٍ مُّحَرَّرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ، فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَيَّ جَنبَهَا وَقَالَ اسْتَأْنِفِي الْعَمِيلَ فَقَدْ غُفِرَ لَمَكِّ؛ آری (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می شود، در تمام مدت حمل به منزله روزه دار، شب زنده دار و مجاهد در راه خدا با جان و مال است، هنگامی که وضع حمل می کند آن قدر خدا به او پاداش می دهد که هیچ کس حد آن را از عظمت نمی داند، هنگامی که فرزندش را شیر می دهد در برابر هر مکیدنی از سوی کودک، خداوند پاداش آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را به او می دهد، و هنگامی که دوران شیرخوارگی کودک تمام شد، یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلوی او می زند و می گوید: برنامه اعمال خود را از نو آغاز کن، چرا که خداوند همه گناهان تو را بخشیده» (گویی نامه عملت از نو آغاز می شود). (۱)

در ذیل آیه ۲۳ سوره اسراء بحث های دیگری در این زمینه داشتیم (ر.ک: ج ۱۳، ص ۶۹ و ۷۰).

## مرز اطاعت از پدر و مادر

### اشاره

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ)

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتائی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن! بازگشت شما به سوی من است، و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت. \*

ص: ۲۸۳

وکسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دادند، آنها را در زمره صالحان وارد خواهیم کرد! (سوره عنکبوت، آیات ۸ - ۹)

### شان نزول:

روایات مختلفی در شان نزول آیه فوق آمده است که عصاره همه آنها یکی است و آن این است که: بعضی از مردانی که در «مکه» بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند (۱)، هنگامی

که مادران آنها از این مسأله آگاه شدند، تصمیم گرفتند که غذا نخورند، آب ننوشند، تا فرزندانشان از اسلام بازگردند! گرچه هیچ کدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند، ولی آیه فوق نازل شد، و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مسأله ایمان و کفر به دست همگان داد.

### تفسیر: برترین توصیه نسبت به پدر و مادر

از مهمترین آزمایش های الهی، مسأله «تضاد خط ایمان و تقوا، با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی» است، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است.

نخست، به عنوان یک قانون کلی، که از ریشه های عواطف و حق شناسی سرچشمه می گیرد، می فرماید: «ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا).

گرچه، این یک حکم تشریحی است، ولی این مسأله پیش از آن که یک حکم تشریحی باشد، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان ها وجود دارد، و مخصوصاً تعبیر به «انسان» در اینجا جلب توجه می کند؛ چرا که این قانون مخصوص به مومنان نیست، بلکه هر کس شایسته نام انسان است، باید در برابر پدر و مادر حق شناس باشد، و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر، فراموش نکند، هر چند با این اعمال، هرگز نمی تواند دین خود را به آنها اداء کند.

پس از آن، برای این که کسی تصور نکند: پیوند عاطفی با پدر و مادر می تواند بر

ص: ۲۸۴

---

۱- در پاره ای از روایات نام «سعد بن ابی وقاص» آمده و در پاره ای دیگر، نام «عیاش بن ابی ربیع» مخزومی.



پیوند انسان با خدا و مسأله ایمان حاکم گردد، با یک استثنا صریح، مطلب را در این زمینه روشن کرده، می فرماید: «و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی، که به آن علم نداری، از آنها اطاعت مکن!» (وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

تعبیر به «جاهداک»، مفهومی به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است.

و تعبیر به (مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است؛ چون اگر واقعاً شرک صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت، و به تعبیر دیگر، جایی که انسان علم به چیزی نداشته باشد، باید از آن پیروی نکند، چه رسد به این که: علم به بطلان آن داشته باشد.

پیروی از چنین چیزی، پیروی از جهل است، اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند، اطاعت آنها مکن! اصولاً تقلید کورکورانه، غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد، تا چه رسد به شرک و کفر.

همین توصیه، در مورد پدر و مادر در سوره «لقمان» آیه ۱۵ نیز آمده، با این اضافه که در آنجا می فرماید: (وَصَاحِحُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) «در عین این که دعوت آنها را به شرک پذیر، اما در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما» مبادا کسی، چنین تصور کند که: مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک، دلیل بر بد رفتاری با آنها است، و این نهایت تأکید اسلام را در مورد احترام به پدر و مادر را ثابت می کند.

به این ترتیب، از اینجا یک اصل کلی استفاده می شود که: هیچ چیز نمی تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد، که آن مقدم بر همه چیز است، حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است.

حدیث معروف «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ إِلَهِ الْخَالِقِ؛ اطاعت مخلوق در عصیان خالق روا نیست» که از «امیر مومنان علی» علیه السلام نقل شده، معیار روشنی را در این مسائل به دست می دهد. (۱)

ص: ۲۸۵

و در پایان آیه می افزاید: «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از اعمالی که انجام می دادید آگاه می سازم» و پادشاه و کافر آن را بی کم و کاست در اختیارتان خواهم گذاشت (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

این جمله، در حقیقت، تهدیدی است برای کسانی که راه شرک را می پویند، و کسانی که دیگران را به این راه دعوت می کنند؛ زیرا صریحاً می گوید: خداوند حساب همه اعمال آنها را نگاه می دارد، و به موقع تحویل آنها می دهد.

آیه بعد، بار دیگر حقیقتی را که قبلاً - در مورد کسانی که ایمان و عمل صالح دارند - بیان شد تکرار و تأکید می کند، می فرماید: «کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد» (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ).

اصولاً عمل انسان، به انسان رنگ می دهد، عمل صالح، انسان را از نظر روحی به رنگ خود در می آورد و در زمره «صالحان» وارد می کند، و عمل سوء در زمره بدان و «ناصالحان».

در این که: این تکرار، به چه منظور است، بعضی گفته اند: در آیات قبل اشاره به کسانی بود که راه حق را می سپرند، و در اینجا اشاره به کسانی است که هادیان این راه و دلیلان طریق توحیدند؛ زیرا تعبیر به «صالحین» در مورد بسیاری از انبیاء، آمده است که از خدا می خواستند آنها را به صالحان ملحق کند.

این احتمال، نیز وجود دارد که در آیات قبل، سخن از بخشش گناهان و جزای شایسته این گروه مومنان بود، ولی، در اینجا اشاره به مقام والای آنها است که خود پاداشی است دیگر، آنها در صف صالحان، در صف پیامبران و صدیقین و شهدا قرار می گیرند، و همدم و همنشین آنهایند.

### نکته: نیکی به پدر و مادر

این نخستین بار نیست که قرآن به این مسأله مهم انسانی، اشاره می کند، قبلاً در سوره «اسراء»، آیه ۲۳ اشاره کرده و بعداً در سوره «لقمان»، آیات ۱۴ و ۱۵ و «احقاف» آیه ۱۵ نیز به این موضوع مهم اشاره خواهد کرد.

در حقیقت، اسلام برترین احترام را برای این دوتن قائل است، که حتی در صورت مشرک بودن، و دعوت به شرک کردن - که منفورترین کارها در نظر اسلام است - باز حفظ احترام آنها را - در عین عدم پذیرش دعوت آنها به شرک - واجب می شمرد.

این، در واقع یکی از آزمایشهای بزرگ الهی است که در آغاز این سوره به آن اشاره شده؛ چرا که گاهی آنها به سال هائی از عمر می رسند که نگهداری و تحملشان مشکل می شود، اینجا است که: باید فرزندان، امتحان خود را در زمینه حق شناسی و اطاعت فرمان خدا بدهند، و از پدران و مادران به بهترین وجه نگاهداری کنند.

در حدیثی می خوانیم: شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به «مادرت»، دو باره سوال کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به «مادرت»، بار سوم سوال کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به «مادرت»! و در چهارمین بار، توصیه پدر، و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود. (۱)

در حدیث دیگری که در بسیاری از کتب آمده پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الْجَنَّةُ تَحْتَ أقدامِ الْأُمَّهَاتِ: «بهشت زیر قدم مادران است» (و تنها از طریق خضوع، و همچون خاک راه بودن در برابر آنها، می توان به بهشت برین راه یافت) (۲). (ر.ک: ج ۱۶، ص ۲۲۸-۲۳۳).

## نیکی به مادر و مرز اطاعت از والدین

### اشاره

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ \* وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

وما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است. \* و هرگاه آن

ص: ۲۸۷

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۴، ذیل آیات مورد بحث.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰، باب ۵، من ابواب المهور.

دو تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن؛ و از راه کسانی پیروی کن که (توبه کنان) به سوی من آمده اند؛ سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه انجام می دادید، باخبر می سازم. (سوره لقمان، آیات ۱۴-۱۵)

### تفسیر:

این دو آیه، در حقیقت جمله های معترضه ای است که در لایه لای اندرزهای لقمان از سوی خداوند بیان شده است، اما معترضه نه به معنای بی ارتباط، بلکه به معنای سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنهاست و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر «الله».

به علامه تأکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود، چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.

نخست می فرماید: «ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم» (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ).

آن گاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده می گوید: «مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا). (۱)

این مسأله از نظر علمی ثابت شده و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چرا که شیر جانی و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترین آن را تقدیم او می دارند.

ص: ۲۸۸

---

۱- جمله «وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا» ممکن است «حال» باشد برای «أُمُّ» به تقدیر کلمه «ذات» و در تقدیر چنین بوده: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ ذَاتَ وَهْنٍ عَلَيَّ وَهْنٍ». این احتمال نیز داده شده که مفعول مطلق بوده باشد برای فعل مقدر از ماده «وهن» و در تقدیر چنین بوده: «تَهْنُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنٍ».

به همین دلیل مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامین ها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتی هایی برای آنها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران شیردادن نیز ادامه می یابد، زیرا شیر شیره جان مادر است.

لذا به دنبال آن می افزاید: «پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است» (وَفَصَالُهُ

فِي عَامَيْنِ).

همان گونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ) «مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند» (۱).

البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است، هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.

به هر حال مادر در این سی و سه ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگ ترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی، هم از نظر جسمی، هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.

جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می کند، ولی هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می کند تا انسان را متوجه ایثارگری ها و حق عظیم او سازد.

سپس می گوید: «توصیه کردم که هم شکر مرا به جای آور و هم شکر پدر و مادرت را» (أَنَا شَكَرُ لِي وَلِوَالِدَيْكَ).

شکر مرا به جا آور که خالق و منعم اصلی توام، و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام، و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمت های من به تو می باشند.

وچقدر جالب و پرمعنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته.

و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست، می فرماید: «بازگشت همه شما به سوی من است» (إِلَيَّ الْمَصِيرُ).

آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و موبه مو حساب می شود. باید از عهده حساب الهی در مورد

ص: ۲۸۹

شکر نعمت هایش و نیز در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آنها برآید.

بعضی از مفسران در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تأکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کراراً آمده است، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنایی در عصر جاهلیت بوده است).

این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً هنگام پیری و از کارافتادگی فراموش می کنند، و این دردناک ترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود. (۱)

و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مسأله عقاید و کفر و ایمان باید با آنها مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: «هرگاه آن دو بکوشند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری، از آنها اطاعت مکن» (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا).

هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش مقدّم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.

تعبیر «جاهلداک» اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند می کوشند او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می شود.

وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند و استقلال فکری خود را حفظ کرده، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.

ضمناً جمله «مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر فرضاً دلایل بطلان شرک را نادیده بگیریم، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست، و هیچ شخص بهانه جویی نیز نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.

ص: ۲۹۰

از این گذشته، اگر شرک حقیقتی داشت باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست خود دلیلی بر بطلان آن است.

باز از آنجا که ممکن است این فرمان این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلافاصله اضافه می کند: عدم اطاعت آنها در مسأله کفر و شرک دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست، بلکه در عین حال «با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن» (وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا).

از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملامت کن، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی تسلیم افکار و پیشنهاد های آنها نباش. این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر در آن جمع است.

لذا بعداً می افزاید: «راه کسانی را پیروی کن که به سوی من بازگشته اند» راه پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان راستین (وَأَتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ).

چرا که بعد از آن، «بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید آگاه می سازم» و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم (ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ).

نفی و اثبات های پی در پی و امر و نهی ها در آیات فوق برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی در میان ادای دو وظیفه لازم تصور می شود، خط اصلی را پیدا کنند و بدون کمترین افراط و تفریط در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه کاری ها از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است.

به هر حال آیه فوق کاملاً شبیه چیزی است که در آیه ۸ سوره عنکبوت آمده است که می گوید: (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

فَلَا تَطِعُهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ) (ر.ک: ج ۱۷، ص ۵۰ - ۵۴).

## یادی از رنج مادر

### اشاره

(وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ

أَشْكُرُ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْبِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُثِيبُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی وضع حمل می نماید؛ و دوران حمل واز شیر بازگرفتنش سی ماه است؛ تا زمانی که به نیرومندی و کمال خود مانع گردد و به چهل سالگی می گوید: «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی، و فرزندان مرا صالح گردان؛ من به سوی تو بازگشتم (و توبه کردم)، و من از مسلمانانم». (سوره احقاف، آیه ۱۵)

### تفسیر: ای انسان، به مادر و پدر نیکی کن!

این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه «ظالم» و «محسن» که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالاً اشاره شده است.

نخست به وضع نیکوکاران پرداخته واز مسأله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آنها که مقدمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: «ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند» (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا). (۱) «وصییت» و «توصیه» به معنی مطلق سفارش است و مفهوم آن منحصر به سفارش های مربوط به ما بعد از مرگ نیست، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی امر و دستور و فرمان تفسیر کرده اند.

سپس به دلیل لزوم حق شناسی در برابر مادر پرداخته، می گوید: «مادر، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل واز شیر بازگرفتنش سی ماه است» (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا).

مادر در طول این سی ماه، بزرگ ترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد.

ص: ۲۹۲

---

۱- «توصیه» معمولاً به دو مفعول متعدی می شود، منتها مفعول دوم همراه «باء» یا «إلی» خواهد بود. بنابراین «إحساناً» نمی تواند مفعول دوم در آیه فوق باشد مگر اینکه «وَصَّيْنَا» را به معنی «أَلَزَمْنَا» بدانیم که متعدی به دو مفعول می شود بدون حروف جاره. یا برای آیه محدوفی قائل شویم و بگوییم در تقدیر چنین است: «وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِأَنْ يُحْسِنَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا»، در این صورت إحساناً مفعول مطلق برای فعل محدوفی است.



از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود، و ناراحتی ها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که «ویار» نامیده می شود و یکی از سخت ترین حالات مادر است روی می دهد، و پزشکان می گویند بر اثر کمبودهایی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.

هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند مواد بیشتری از شیر جانی مادر می گیرد و حتی روی استخوان ها و اعصابش اثر می گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد، و در آخر دوران حمل، راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود، اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیای گشاید و بر روی مادر لبخت می زند، تمام این ناملازمات را تحمل می کند.

دوران وضع حمل که یکی از سخت ترین لحظات زندگی مادر است، فرا می رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می نهد.

به هر حال بار سنگینش را بر زمین می گذارد، دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودک پاسخ گوید که هیچ گونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی تواند محل درد را تعیین کند و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست، جز اینکه ناله سر دهد و اشک ریزد و مادر باید با کنجکاو و صبر و حوصله تمام، یک یک این نیازها را تشخیص دهد و بر آورده سازد.

نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقت فرسا، و تأمین غذای او که از شیر جانی مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ.

بیماری های مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با شکیبایی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد، مشکل دیگری است.

اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتی های مادر سخن به میان آورده و سخنی از

پدر در میان نیست، نه به خاطر عدم اهمیت آن است چرا که پدر نیز در بسیاری

از این مشکلات شریک مادر است، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد روی او تکیه شده است.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که در آیه ۲۳۳ سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (۲۴ ماه) ذکر شده: (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِ)

الرَّضَاعَةَ) «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند، (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند».

در حالی که در آیه مورد بحث مجموع دوران حمل و شیرخوارگی فقط سی ماه ذکر شده، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟

فقها و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری، حداقل دوران حمل، شش ماه و حداکثر دوران مفید رضاع ۲۴ ماه است، حتی از جمعی از پزشکان پیشین، همچون جالینوس و ابن سینا نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است.

ضمناً از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که مجموعاً سی ماه تمام را شامل گردد.

از ابن عباس نیز نقل شده که هر گاه دوران بارداری زن نه ماه باشد باید ۲۱ ماه فرزند را شیر دهد و اگر حمل شش ماه باشد باید ۲۴ ماه شیر دهد.

قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران شود.

سپس می افزاید: «حیات انسان همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد گردد» (حتی إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً). (۱)

برخی مفسران «بلوغ اشد» (رسیدن به مرحله توانایی جسمی و عقلی) را با رسیدن چهل سالگی هماهنگ و برای تأکید می دانند، ولی ظاهر این است که «بلوغ اشد» اشاره به بلوغ جسمانی و رسیدن به اربعین سنه (چهل سالگی) اشاره به بلوغ فکری و عقلانی است چرا که معروف است انسان غالباً در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته اند: غالب انبیا در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.

ضمناً در اینکه بلوغ قدرت جسمانی در چه سنی است، در آن نیز گفت و گو است،

ص: ۲۹۴

۱- «حتی» در اینجا غایت برای جمله محذوف و در تقدیر چنین است: وَ عَاشَ الْإِنْسَانُ وَاسْتَمَرَّتْ حَيَاتُهُ حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ. بعضی نیز آن را غایت برای «وَصَيَّنَا» یا برای مراقبت پدر و مادر دانسته اند. این هر دو بعید به نظر می رسد، زیرا نه توصیه خداوند در مورد نیکی به پدر و مادر در چهل سالگی پایانی پذیرد و نه مراقبت پدر و مادر از فرزند تا چهل سالگی ادامه دارد.

بعضی همان سنّ معروف بلوغ را می دانند که در آیه ۳۴ سوره اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده، در حالی که در برخی روایات تصریح شده که هیجده سالگی است.

البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قراین روشن می شود.

در حدیثی آمده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجُرُّ يَدَهُ عَلَى وَجْهِ مَنْ زَادَ عَلَى الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَتُبْ، وَ يَقُولُ بِأَبِي وَجْهٌ لَا- يُفْلَحُ؛ شَيْطَانٌ دَسْتَشْ رَا بِه صُورَتِ كَسَانِي كَه بِه چهل سالگی برسند واز گناه توبه نکنند می کشد و می گوید: پدرم فدای چهره ای باد که هرگز رستگار نمی شود» (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست). (۱)

از ابن عباس نیز نقل شده: «مَنْ بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ فَلْيَتَجَهَّزْ إِلَى النَّارِ؛ هر که چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد». (۲)

به هر حال، قرآن به دنبال این سخن می افزاید: این انسان لایق و باایمان، هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گوید: «پروردگارا، به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی به جا آورم» (قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ). (۳)

این تعبیر نشان می دهد که انسان باایمان در چنین سنّ و سالی، هم از عمق و وسعت نعمت های خدا بر او آگاه می گردد و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده که تا به این حد رسیده، چرا که در این سنّ و سال معمولاً خودش پدر یا مادر می شود و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می بیند، و بی اختیار به یاد آنها می افتد، و به جای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.

در دومین تقاضا عرضه می دارد: «خداوندا، به من توفیق ده تا عمل صالح به جا آورم، عملی که تو از آن خشنود باشی» (وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ).

و بالاخره، در سومین تقاضایش عرض می کند: «خداوندا، صلاح و درستکاری را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش» (وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي).

ص: ۲۹۵

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۷.

۲- ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳- «أَوْزِعْنِي» از ماده «أوزع» به چند معنی آمده: الهام کردن، بازداشتن از انحراف، ایجاد عشق و علاقه، و توفیق.

تعبیر به «لی» (برای من)، ضمناً اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتایجش عاید من نیز بشود.

و تعبیر «فی ذُرِّیَّتِی» (در فرزندان من) به طور مطلق، اشاره به تداوم صلاح و نیکی‌کاری در تمام دودمان اوست.

جالب اینکه در دعای اول، پدر و مادر را شریک می‌کند و در دعای سوم، فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می‌کند و این گونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می‌نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می‌کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می‌دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤثر است. می‌گوید: «پروردگارا، من در این سنّ و سال به سوی تو باز می‌گردم و توبه می‌کنم» (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ).

به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد. آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت و نازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم.

دیگر اینکه می‌گوید: «من از مسلمین هستم» (وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

در حقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعا‌های سه گانه، و مفهومی این است که چون من توبه کرده ام و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمت‌ها بفرما.

#### نکته ها:

۱. این آیات ترسیمی است از یک انسان مؤمن بهشتی که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمت‌های پروردگار و شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر رسیده، و به موقع از لغزش‌ها توبه می‌کند و به انجام دادن اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می‌ورزد و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می‌کند، و همین امر سبب می‌شود که غرق رحمت و غفران و نعمت‌های گوناگون خداوند شود.

آری، باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت.

۲. جمله «وَصَيِّبْنَا الْإِنْسَانَ» (به انسان توصیه کردیم) اشاره به این است که مسأله

نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی است، حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند طبق الهام فطرت به آن جذب می شوند؛ بنابراین، آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند بلکه نام انسان برای آنها شایسته نیست.

۳. تعبیر «احساناً» (با توجه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می آید) اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر نیکی های بزرگ و برجسته انجام شود.

۴. شرح درد ورنج های مادر در راه پرورش فرزند، هم به خاطر این است که محسوس تر و ملموس تر است، و هم به خاطر اینکه زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به همین دلیل، در روایات اسلامی تأکید بیشتری در مورد مادر شده است.

در حدیثی آمده است که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: «مَنْ أَبْرُ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ. قَالَ ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ.» (ای رسول خدا، به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟ باز فرمود: به مادرت. و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت).<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و طواف می کرد، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: «هَلْ أَدَيْتُ حَقَّهَا: «آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: «لَا وَ لَا بُزْفَرِهِ وَاحِدَةً: «نه، حتی یک نفس او را جبران نکردی».<sup>(۲)</sup>

۵. در آیات قرآن اهمیت زیادی به پیوند خانوادگی و احترام و اکرام پدر و مادر و نیز توجه به تربیت فرزندان داده شده که در آیات مورد بحث به همه اشاره شده است، این به خاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچک تری به نام خانواده تشکیل می شود، همان گونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه ها و سپس از سنگ ها و آجرها تشکیل می گردد.

ص: ۲۹۷

۱- روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۶.

۲- فی ظلال القرآن، ج ۷، ص ۴۱۵.

بدیهی است هر قدر این واحدهای کوچک از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود و یکی از علل نابسامانی های اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران.

منظره دردناک آسایشگاه های بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده و از خانواده طرد شده اند، شاهد بسیار گویایی برای این حقیقت تلخ است.

مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت و تحویل فرزندان متعدّد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان و کمک های آنها دارند به کلی رانده می شوند، در آنجا در انتظار مرگ روزشماری می کنند و چشم به در دوخته اند که آشنایی از در درآید؛ انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود.

به راستی تصوّر چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدّن منهای ایمان و مذهب.

جمله «أَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ» بیانگر این واقعیت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می شود و جمله «أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا» (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعدّدی از قرآن مجید آمده، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش بندگان، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می دهد و همه را به حساب آن می پذیرد (ر.ک: ج ۲۱، ص ۳۴۰ - ۳۵۱).

### توجه به حقوق پدر و مادر

(وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَبِئْسَ مَا يَكْفُرُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ)

وکسی که به پدر و مادرش می گوید: «اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من (روز قیامت) مبعوث می شوم؟! در حالی که پیش از من اقوامی زیادی بودند (وهرگز مبعوث

نشندند!) و آن دو پیوسته (فریاد می کشند و) خدا را به یاری می طلبند که: وای بر تو، ایمان بیاور که وعده خدا حق است! اما او پیوسته می گوید: «این چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست». (سوره احقاف، آیه ۱۷)

### پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر

در آیات قبل سخن از مؤمنانی بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمت های حق و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان به مقام قرب الهی راه می یابند و مشمول الطاف خاص او می شوند، در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند؛ افرادی بی ایمان، حق شناس و عاقل پدر و مادر. می فرماید: «و آن کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند» (وَالَّذِي قَالَ لَوْلَاذِيهِ أَفْ لَكُمْ أَنْ أَعِدَّانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ

مِنْ قَبْلِي). (۱)

اما پدر و مادر مؤمن در مقابل این فرزند خیره سر تسلیم نمی شوند «آنها فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو ای فرزند، ایمان بیاور که وعده خدا حق است» (وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلْتَكِمُكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ).

اما او همچنان به لجاجت و خیره سری خود ادامه می دهد و با تکبر و بی اعتنایی «می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست» (فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

اینکه می گویند معاد و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستان های دروغین اقوام گذشته است و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.

اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می شود چند وصف است: بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا «اف» در اصل به معنی هر چیز

ص: ۲۹۹

---

۱- «وَالَّذِي قَالَ...» مبتدأست و خبر آن به اعتقاد بسیاری از مفسران «أُولَئِكَ الَّذِينَ...» است که در آیه بعد آمده و مفرد بودن مبتدأ با جمع بودن «أُولَئِكَ» منافات ندارد، چرا که منظور از آن جنس است. ولی این احتمال نیز وجود دارد که خبر آن محذوف باشد و در تقدیر چنین است: «وَفِي مُقَابِلِ الَّذِينَ مَضَى وَصَفَهُمُ الَّذِي قَالُوا لَوْلَاذِيهِ» و در این صورت آیه بعد مستقل است، همان گونه که آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ...» استقلال دارد.

کثیف و آلوده است و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود. (۱)

بعضی نیز گفته اند: به معنی چرکی است که زیر ناخن جمع می شود که هم آلوده است و هم ناچیز. (۲)

دیگر اینکه نه تنها ایمان به قیامت و روز رستاخیز ندارند، بلکه آن را به باد مسخره گرفته، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمردند.

وصف دیگرشان این است که گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است.

آری، پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می کنند که او را از گرداب جهل و بی خبری نجات دهند تا این فرزند دلبنده گرفتار عذاب دردناک الهی نشود، او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد و سرانجام ناچار او را رها می کنند (ر.ک: ج ۲۱، ص ۳۵۲ - ۳۵۴).

### دعا برای پدر و مادر

#### اشاره

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ  
وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا

پروردگارا! مرا، و پدر و مادرم و همه کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و جمیع مردان و زنان با ایمان را بیامرز؛ و ستمکاران را جز هلاکت میفزا! (سوره نوح، آیه ۲۸)

#### تفسیر:

در آخرین آیه این سوره نوح برای خودش و کسانی که به او ایمان آورده بودند، چنین دعا می کند: «پروردگارا! مرا بیامرز، همچنین پدر و مادرم، و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و تمام مؤمنین و مومنات را، و ظالمان را جز هلاکت میفزا» (رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَرِدِ الظَّالِمِينَ

إِلَّا تَبَارًا). (۳)

ص: ۳۰۰

۱- راغب، مفردات.

۲- در زمینه معنی «اف» بحث های دیگری در سوره اسراء، آیه ۲۳ آوردم.



۳- «تَبَار» به معنی هلاکت است و به معنی زیان و خسارت نیز تفسیر شده است.

این طلب آموزش، برای این است که نوح می خواهد بگوید: گرچه من صدها سال تبلیغ مستمر داشتم، و هر گونه زجر و شکنجه را در این راه تحمل کردم، اما چون ممکن است ترک اولایی در این مدت از من سر زده باشد، من از آن هم تقاضای عفو می کنم، و هرگز خود را در پیشگاه مقدست تبرئه نمی نمایم.

وچنین است حال «اولیاء الله» که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا، باز هم خویش را مقصر می دانند، و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ بینی نمی شوند، نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک، چنان مغرور می شوند که گویی از خداوند طلبکارند!

نوح، در حقیقت برای چند نفر طلب آموزش می کند:

«اول» برای خودش، مبادا قصور و ترک اولایی از او سر زده باشد.

«دوم» برای پدر و مادرش، به عنوان قدردانی و حق شناسی از زحمات آنان.

«سوم» برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند هر چند کم بودند، و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.

«چهارم» برای مردان و زنان باایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ، و از اینجا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم در تمام دوران بر قرار می سازد.

ولی در پایان باز تأکید بر نابودی ظالمان می کند، اشاره به اینکه آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند (ر.ک: ج ۲۵، ص ۹۸ و ۹۹).

ص: ۳۰۱



بخش سوم: احکام مربوط به زنان

اشاره

ص: ۳۰۳



(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ \* نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ)

واز تو، درباره حیض (وعادت ماهیانه) سؤال می کنند، بگو: «مايه ناراحتی و آلودگی است؛ از این رو در حال حیض، از زنان کناره بگیرد. وبا آنان نزدیکی نکنید، تا پاک شوند. وهنگامی که پاک شدند، آن گونه که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید! چرا که خداوند، هم توبه کنندگان را دوست دارد، وهم پاکان را». \* زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند؛ پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنها آمیزش کنید. و(با پرورش فرزندان صالح، اثر نیکی) برای خود، از پیش بفرستید. واز (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید وبدانید او را ملاقات خواهید کرد. وبه مؤمنان، بشارت ده! (سوره بقره، آیات ۲۲۲-۲۲۳)

### شأن نزول:

زنان در هر ماه حدّ اقل به مدّت سه روز وحدّا کثر ده روز قاعده می شوند وآن، عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتاب های فقهی آمده از رحم زن خارج می گردد. زن را در چنین حال «حائض» وآن خون را خون «حیض» می گویند. آیین کنونی یهود ونصاری احکام ضدّ یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند که سؤال برانگیز است.

جمعی از یهود می گویند: معاشرت مردان با این گونه زنان مطلقاً حرام است

هرچند به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اتاق باشد. مثلاً می گویند: جایی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند، اگر نشست باید لباس خود را بشوید و گرنه نجس است، و نیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس و بدن را باید شست و شو دهد.

به طور خلاصه، زن را در این مدت یک موجود ناپاک و لازم الاجتناب می دانند.

در مقابل این گروه، نصاری می گویند: هیچ فرقی میان حالت حیض زنان و غیر حیض نیست و همه گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است.

مشرکان عرب به خصوص آنها که در مدینه زندگی می کردند، کم و بیش به خلق و خوی یهود انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می کردند و در زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می شدند. همین اختلاف در آیین و افراط و تفریط های غیر قابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره سؤال کنند. در پاسخ آنان این آیه نازل شد. (۱)

### تفسیر: حکم زنان در عادت ماهیانه

در نخستین آیه به سؤالی برخورد می کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است. می فرماید: «واذ تو درباره حیض سؤال می کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده ای است» (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى).

و بلافاصله می افزاید: «حال که چنین است در حالت قاعدگی، از زنان کناره بگیرید و با آنان نزدیکی نکنید، تا پاک شوند» (فَاعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ).

«ولی هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید. خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را (نیز) دوست دارد» (فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ).

ص: ۳۰۶

۱- فقه القرآن، ج ۱، ص ۵۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۴۳۸، ذیل آیه مورد بحث؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۱۲۰، ذیل آیه مورد بحثننن الکبری، ج ۲، ص ۱۲، ح ۱۵۳۱.

«مَحِيض» مصدر میمی و به معنای عادت ماهیانه است. در معجم مقاییس اللغه آمده است: این واژه در اصل به معنای خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام «سَمْرَه»، سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است. ولی در تفسیر کبیر آمده است که «حیض» در اصل به معنای سیل است و لذا به هنگامی که سیل جریان پیدا کند «حاض السیل» گفته می شود، و نیز به همین مناسبت به جایی که آب به سوی آن جریان پیدا می کند حوض می گویند.

امّا از گفته راغب در مفردات عکس این استفاده می شود که این واژه در اصل به معنای خون عادت است سپس به معانی دیگر اطلاق شده.

در هر حال، منظور در اینجا خون است که قرآن آن را «اذی» (چیز زیانبار و آلوده) معرّفی کرده است.

در حقیقت این جمله فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان در حالت قاعدگی را که در جمله بعد آمده است بیان می کند، زیرا آمیزش در چنین حالتی، علاوه بر اینکه تنفرآور است، زیان های بسیاری به بار می آورد که طبّ امروز نیز آن را اثبات کرده، از جمله احتمال عقیم شدن مرد وزن، و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب بیماری های آمیزشی (مانند سفلیس و سوزاک) و نیز التهاب اعضای تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد و غیر اینها که در کتاب های طب آمده است. بدین رویشکان، آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.

منشأ پیدایش خون حیض، مربوط به احتقان و پر خون شدن عروق رحم سپس پوسته پوسته شدن مخاط آن و جریان خون های موجود است. ترشح خون مزبور ابتدائاً نامنظم و بی رنگ است ولی به زودی سرخ رنگ و منظم می شود و سرانجام بار دیگر کم رنگ و نامرتب می گردد. (۱)

اصولاً خونی که هنگام عادت ماهیانه دفع می شود، خونی است که هر ماه در

عروق داخلی رحم برای تغذیه جنین احتمالی جمع می گردد. زیرا می دانیم رحم

زن در هر ماه یک تخمک تولید می کند و مقارن آن، عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملوّ از خون می شود. اگر در این موقع که تخمک

ص: ۳۰۷



وارد رحم می شود اسپرم، که نطفه مرد است، در آنجا موجود باشد تشکیل جنین می دهد و خون های موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می شود، در غیر این صورت بر اثر پوسته پوسته شدن مخاط رحم و شکافتن جدار رگ ها، خون موجود خارج می شود و این همان خون حیض است. و از اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خون ها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می بیند.

جمله «يَطْهَرْنَ» به گفته بسیاری از مفسران، به معنای پاک شدن زن از خون حیض است و اما جمله «فَإِذَا تَطَهَّرْنَ» را بسیاری به معنای غسل کردن گرفته اند. بنابراین طبق جمله اول، به هنگام پاک شدن از خون، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم، تا غسل نکند جایز نیست. (۱)

بر این اساس، آیه خالی از ابهام نیست ولی با توجه به اینکه جمله دوم تفسیری است بر جمله اول و نتیجه آن - لذا با فاء تفریع عطف شده - به نظر می رسد که «تَطَهَّرْنَ» نیز به معنای پاک شدن از خون است. بنابراین با پاک شدن از عادت، آمیزش مجاز است به خصوص اینکه در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده اند که بعد از پاک شدن از خون حیض حتی قبل از غسل، آمیزش جنسی جایز است. ولی بدون شک بهتر این است که بعد از غسل باشد.

جمله «مِنْ حَيْثُ أَمَرَكَ اللَّهُ» (از آن طریق که خداوند دستور داده) می تواند تأکیدی بر جمله قبل باشد، یعنی فقط در حال پاک شدن، آمیزش جنسی داشته باشید نه در غیر این حالت.

و ممکن است مفهوم وسیع تری از آن استفاده کرد، یعنی بعد از پاک شدن نیز آمیزش باید در چارچوب فرمان خدا باشد. این فرمان می تواند فرمان تکوینی پروردگار یا فرمان تشریحی او باشد، زیرا خداوند برای بقای نوع انسان، جاذبه مخصوصی در میان دو جنس مخالف نسبت به یکدیگر قرار داده و به همین دلیل آمیزش جنسی لذت خاصی برای هر دو طرف دارد.

ص: ۳۰۸

---

۱- دومی مفهوم شرط و اولی مفهوم غایت است.

ولی مسلّم است که هدف نهایی، بقای نسل بوده و این جاذبه ولذّت، مقدّمه آن است. روی این اصل، لذّت جنسی باید تنها در مسیر بقای نسل قرار گیرد و به همین جهت استمنا و لواط و مانند آن نوعی انحراف از این فرمان تکوینی و ممنوع است.

و نیز ممکن است مراد امر تشریحی باشد، یعنی بعد از پاک شدن زنان از عادت ماهیانه، باید جهات حلال و حرام را در حکم شرع در نظر بگیرید.

بعضی نیز گفته اند: مفهوم این جمله ممنوع بودن آمیزش جنسی با همسران از غیر طریق معمولی است. ولی با توجه به اینکه در آیات گذشته سخنی از این مطلب در میان نبوده، این تفسیر مناسب به نظر نمی رسد. (۱)

در آیه دوم اشاره زیبایی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده، می فرماید: «همسران شما محلّ بذرافشانی شما هستند» (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ).

«پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنان آمیزش نمایید» (فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ).

در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند. این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است، در حالی که نکته ظریفی در این تشبیه نهفته است. در حقیقت قرآن می خواهد ضرورت وجود زن در اجتماع انسانی را نشان دهد که زن وسیله اطفای شهوت و هوسرانی مردان نیست بلکه وسیله ای است برای حفظ حیات نوع بشر. این سخن برای کسانی که به جنس زن همچو یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می نگرند، هشدار می محسوب می شود.

«حَرْث» مصدر است و به معنای بذرافشانی است و گاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می شود.

«أَنَّى» از اسماء شرط است و غالباً به معنای «مَتَى» که به معنای زمان است استعمال می شود، و در این صورت آن را «أَنَّى» زمانیه می گویند، و گاه نیز به معنای مکان است، مانند آنچه در آیه ۳۷ سوره آل عمران آمده: (قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) «ز کَرِّیَا گفت: ای مریم، این غذا (ی بهشتی) را از کجا آورده ای؟ گفت: از نزد خدا».

ص: ۳۰۹

۱- توجه داشته باشید حَيْثُ هم به عنوان ظرف مکان، و هم به عنوان ظرف زمان آمده است، و در اینجا می تواند اشاره به زمان مجاز بودن آمیزش جنسی، یعنی زمان پاکی باشد.

اگر «آئی» در آیه مورد بحث زمانیه باشد، توسعه زمانی مسأله آمیزش جنسی را بیان می کند، یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستیید و اگر مکانیه باشد، توسعه در مکان و چگونگی انواع آمیزش است.

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به هر دو جنبه باشد، و به این ترتیب دو همسر می توانند هر گونه و در هر زمان و مکان از لذت جنسی بهره گیرند (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).

سپس در ادامه آیه می افزاید: «با اعمال صالح و پرورش فرزندان صالح، آثار نیکی برای خود از پیش بفرستید» (وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ).

اشاره به اینکه هدف نهایی از آمیزش جنسی، لذت و کامجویی نیست بلکه باید از این موضوع برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته استفاده کرد و آن را به عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش فرستاد.

این سخن هشدار می دهد که باید در انتخاب همسر، اصولی را رعایت کرد تا به این نتیجه مهم، یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ أَمَلُهُ إِلَّا عَنِ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ وَ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ وَ وَالدِّ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ؛ هنگامی که انسان می میرد، امیدش جز از سه چیز قطع می شود: صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتباً بهره گیری می شود) و علمی که از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او

دعا می کند» (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أُجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرَى بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ سُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا وَ كَانَ تُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ وَالدِّ صَالِحٍ يَسْتَعْفِرُ لَهُ؛ هیچ گونه اجر و پاداشی بعد از مرگ به دنبال انسان نمی آید مگر سه چیز: صدقه جاریه ای که در حیات خود فراهم ساخته و بعد از مرگش ادامه دارد (مانند بناهای خیر) و سنت هدایت گری که آن را برقرار کرده و بعد از مرگ او به آن عمل می کنند، و فرزند صالحی که برای او استغفار کند» (۲).

ص: ۳۱۰

- 
- ۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲؛ مستدرک، ج ۱۲، ص ۲۳۰، وج ۱۴، ص ۴۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۱.
  - ۲- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۴، ح ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۴، وج ۱۹، ص ۱۷۱؛ کافی، ج ۷، ص ۵۶.

همین مضمون در روایات متعدّد دیگری نیز وارد شده است، و در بعضی از روایات، شش موضوع ذکر شده که اولین آنها فرزند صالح است. (۱)

به این ترتیب، فرزندان صالح در کنار آثار علمی و تألیف کتاب های هدایت کننده و تأسیس بناهای خیر همچو مسجد و بیمارستان و کتابخانه قرار گرفته اند.

و در پایان آیه دستور به تقوا می دهد، می فرماید: «واذ خدا پرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد، و به مؤمنان بشارت ده!» بشارت رحمت الهی و سعادت و نجات در سایه تقوا (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ).

از آنجا که مسأله آمیزش جنسی مسأله ای است مهم و با پرجاذبه ترین غرایز انسان سروکار دارد، خداوند در جمله های آخر آیه مؤمنان را به دقت در این امر و پرهیز از هرگونه گناه و انحراف دعوت فرموده و به آنها هشدار می دهد که بدانید همگی

به ملاقات پروردگار خواهید شتافت و تنها راه نجات، ایمان و تقوای در سایه

ایمان است.

#### نکته ها:

### ۱. رفتار اقوام پیشین با زنان

چنانکه اشاره شد، اقوام پیشین در مورد زنان هنگام عادت ماهیانه، عقاید مختلفی داشتند: یهود فوق العاده سخت گیری می کردند و در این ایام به کلی از زنان در همه چیز جدا می شدند؛ در خوردن و آشامیدن و مجلس و بستر، و در تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می شود. (۲)

و برعکس آنها، مسیحیان هیچ محدودیت و ممنوعیتی برای خود در برخورد با زنان در این ایام قائل نبودند، و بت پرستان عرب، دستور و سنت خاصی نزد آنها در

ص: ۳۱۱

---

۱- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۹۳، ح ۲، ج ۶۸، ص ۲۵۷، ج ۱۰۰، ص ۶۴؛ صدوق، خصال، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲- در باب ۱۵ از سفر لاویان تورات چنین می خوانیم: «اگر زنی صاحبه جریان باشد و جریان از بدنش خونحیض باشد تا هفت روز جدا خواهد بود و هر کس او را مس کند تا به شام ناپاک باشد. و هر چیزی که وقت جدا ماندنش بر آن بخوابد ناپاک و هر چه که بر آن نشسته باشد ناپاک باشد. و هر کسی که بسترش را لمس نماید لباس خود را بشوید و خویشتن را با آب شست و شو دهد و تا به شام ناپاک باشد...» و احکام دیگری از این قبیل.

این زمینه یافت نمی‌شد، ولی ساکنان مدینه و اطراف آن، بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودند و در معاشرت با زنان در حال حیض سختگیری‌هایی داشتند، در حالی که سایر عرب‌چین نبودند و حتی شاید آمیزش جنسی را در این حال جالب می‌دانستند و معتقد بودند که اگر فرزندی نصیب آنها شود بسیار خونریز خواهد بود، و این از صفات بارز و مطلوب نزد اعراب بادیه نشین خونریز بود. (۱)

## ۲. جمع بین طهارت و توبه

ذکر طهارت و توبه در کنار یکدیگر در آیات مورد بحث ممکن است اشاره به این باشد که طهارت مربوط به پاکیزگی ظاهر و توبه اشاره به پاکیزگی باطن است.

این احتمال نیز وجود دارد که طهارت در اینجا به معنای آلوده نشدن به گناه بوده باشد، یعنی خداوند هم کسانی را که آلوده به گناه نشده‌اند دوست دارد و هم کسانی که بعد از آلودگی توبه کنند و در زمره پاکان در آیند.

ضمناً اشاره به مسأله توبه در اینجا ممکن است ناظر به این باشد که بعضی بر اثر فشار غریزه جنسی نمی‌توانستند خویشتن داری کنند و برخلاف امر خدا به گناه آلوده می‌شدند، سپس از عمل خود پشیمان شده، برای اینکه راه بازگشت را به روی خود بسته نبینند و از رحمت حق مأیوس نشوند، طریق توبه را به آنها نشان می‌دهد (۲).

(ر.ک: ج ۲، ص ۱۶۵ - ۱۷۴).

## حکم ایلاء

### اشاره

(لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ \* وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)

کسانی که زنان خود را «ایلاء» می‌نمایند [سوگند می‌خورند که با آنها، آمیزش نکنند،] حق

ص: ۳۱۲

---

۱- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۰۸ (اقتباس)؛ در کتاب انیس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ نیز شرح مبسوطی با ذکر مدارک در این باره آمده است.

۲- درباره حقیقت توبه و شرایط آن، ذیل آیه ۱۷ سوره نساء و آیه ۵ سوره نور بحث خواهیم کرد.

دارند چهار ماه انتظار بکشند؛ اگر باز گشت کنند، (چیزی بر آنها نیست)؛ زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است. \* واگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن هم با شرایطش مانعی ندارد)؛ چرا که خداوند شنوا و داناست. (سوره بقره، آیات ۲۲۶-۲۲۷)

### تفسیر: مبارزه با یک رسم زشت جاهلی

در دوران جاهلیت، زن هیچ ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت، برای جدایی، یا زیر فشار قرار دادن او، راه های زشتی وجود داشت که یکی از آنها «ایلاء»<sup>(۱)</sup> - به معنای سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی - بود. به این ترتیب که

هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد و با این راه غیر انسانی، همسر خود را در تنگنا می گذاشت؛ نه او را رسماً طلاق می داد

تا آزادانه شوهر انتخاب کند و نه بعد از آن حاضر می شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد.

البته روشن است که مردان خود غالباً تحت فشار قرار نمی گرفتند چون همسران متعددی داشتند.

آیات مورد بحث با این سنت غلط مبارزه می کند و راه گشودن این سوگند را بیان می دارد، می فرماید: «کسانی که زنان خود را ایلاء می کنند (سوگند می خورند که با آنها آمیزش جنسی نکنند) حق دارند چهار ماه انتظار کشند» (لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ).

این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند و زن را از این نابسامانی نجات دهند.

آن گاه می افزاید: «اگر (در این فرصت) تصمیم به بازگشت گرفتند، خداوند آمرزنده و مهربان است» (فَإِنْ فَأَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

آری، خداوند گذشته او را در این مسأله و همچنین شکستن سوگند را بر او می بخشد، هر چند کفاره آن - چنانکه خواهیم گفت - به قوت خود باقی است.

ص: ۳۱۳

---

۱- «ایلاء» از ماده «ألو» به معنای قدرت نمایی و تصمیم است، و چون سوگند نمونه ای از آن است، این واژه بر آناتلاق گردیده.

در آیه بعد می افزاید: «واگر تصمیم به جدایی گرفتند (آن هم با شرایطش مانعی ندارد؛ زیرا) خداوند شنوا و داناست» (وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

وهرگاه مرد هیچ یک از این دو راه را انتخاب نکند، یعنی نه به زندگی سالم زناشویی بازگردد و نه زن را با طلاق رها سازد، در اینجا حاکم شرع دخالت می کند و مرد را به زندان می اندازد و بر او سخت می گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه، مجبور شود یکی از دو راه را برگزیند و زن را از حال بلا تکلیفی در آورد.

به این ترتیب، با اینکه اسلام حکم «ایلاء» (سوگند خوردن بر ترک آمیزش جنسی) را به کلی ابطال نکرده اما آثار سوء آن را از بین برده، زیرا به کسی اجازه نمی دهد، از این راه، همسرش را سرگردان سازد، و اگر می بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الاجل تعیین کرده، نه به خاطر این است که می توان از این طریق مقداری از حقوق زناشویی را باطل کرد، بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه باشد لازم است این فاصله کمتر شود).

#### نکته ها:

#### ۱. ایلاء یک حکم استثنایی است

در آیات گذشته سخن از سوگندهای لغو و بی اثر بود و گفتیم هر سوگندی که برای کار خلافی باشد، جزء سوگندهای لغو و بیهوده است و شکستن آن هیچ محذوری ندارد و مطابق این حکم، باید سوگند بر ترک وظیفه زناشویی مطلقاً اثری نداشته باشد در حالی که در اسلام برای آن کفاره قرار داده شده (۱) همان کفاره شکستن قسم که در

بحث سابق گفته شد) این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج تا برای ابطال حقوق زن، به این شیوه ناجوانمردانه متوسل نشوند و این کار را تکرار نکنند.

ص: ۳۱۴

---

۱- اگر مرد قبل از چهار ماه، آمیزش جنسی کند، کفاره آن مسلم و اجماعی است، و اگر بعد از چهار ماه باشد، این حکم در میان فقها مشهور است هر چند بعضی، کفاره را در این صورت انکار کرده اند.

## ۲. مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب

در غرب وسنت های جاهلی آنها نیز چیزی شبیه ایلاء وجود دارد که آن را جدایی جسمانی می نامند.

توضیح اینکه چون طلاق در میان مسیحیان نیست، بعد از انقلاب کبیر فرانسه، یکی از راه هایی که برای جدایی میان زن و مردی که حاضر نبودند با هم زندگی کنند تصویب شد، جدایی جسمی بود و آن این بود که زن و مرد موقتاً از هم جدا شده و در خانه های جداگانه زندگی می کردند (وظیفه انفاق از سوی مرد و تمکین از سوی زن ساقط می شد ولی رابطه ازدواج برقرار بود) با این حال نه مرد می توانست همسر دیگری اختیار کند و نه زن می توانست شوهر نماید. مدت این جدایی ممکن بود تا سه سال ادامه یابد و بعد از این مدت ناچار بودند با هم زندگی کنند.<sup>(۱)</sup>

گرچه دنیای غرب این جدایی را تا سه سال اجازه می دهد، ولی اسلام اجازه نمی دهد بیش از چهار ماه این وضع نابسامان ادامه یابد، مرد باید بعد از این مدت وضع خود را روشن سازد و اگر سرپیچی کند، حکومت اسلامی می تواند او را تحت فشار قرار دهد تا کار را یکسره کند.

## ۳. اوصاف الهی در پایان هر آیه

قابل توجه اینکه در بسیاری از آیات قرآن اوصافی از خداوند، پایانگر بحث هاست. این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد و چنان نیست که انتخاب آن بدون مناسبت صورت گرفته باشد، از جمله در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ایلاء و تصمیم بر شکستن این قسم گناه آلود می گوید، آیه با جمله «غفور رحیم» ختم می شود، اشاره به اینکه این حرکت صحیح، سبب می شود گذشته گناه آلود مشمول غفران رحمت الهی گردد، و هنگامی که سخن از تصمیم بر طلاق در میان است، روی اوصاف «سمیع علیم» تکیه می شود. یعنی خداوند سخنان شما را می شنود و از انگیزه طلاق و جدایی آگاه است و شما را بر طبق آن جزا می دهد (ر.ک: ج ۲، ص ۱۸۰ - ۱۸۴).

ص: ۳۱۵



(وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)

زنان مطلقه، باید تا سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (وپاک شدن) انتظار بکشند (عدّه نگه دارند)؛ و اگر به خدا و روز بازپسین، ایمان دارند، برای آنها حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده، کتمان کنند. وهمسرانشان، برای بازگرداندن آنها (به زندگی زناشویی) در این مدّت، (از دیگران) سزاوارترند؛ این در صورتی است که (به راستی) خواهان اصلاح باشند. و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده؛ و مردان بر آنان برتری دارند؛ و خداوند توانا و حکیم است. (سوره بقره، آیه ۲۲۸)

### تفسیر: عدّه یا حریم ازدواج

در آیه قبل سخن از طلاق بود، و در این بخش سخن از احکام طلاق و آنچه مربوط به آن است که در مجموع، پنج حکم بیان شده. نخست درباره عدّه می فرماید: «زنان مطلقه باید به مدّت سه مرتبه عادت ماهیانه دیدن (وپاک شدن) انتظار بکشند» (وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ).

«قروء» جمع «قُرء» (بر وزن قفل) هم به معنای عادت ماهیانه و هم پاک شدن از آن آمده است، ولی این دو معنی را می توان در یک مفهوم کلی جمع کرد و آن انتقال از یکی از دو حالت به حالت دیگر است. راغب در مفردات معتقد است که «قُرء» در حقیقت اسم برای داخل شدن از حالت حیض به پاکی است، و چون هر دو عنوان در آن مطرح است، گاهی بر حالت حیض و گاهی به پاکی اطلاق می شود.

از بعضی از روایات (۱) و بسیاری از کتاب های لغت نیز استفاده می شود که «قُرء»

ص: ۳۱۶

به معنای جمع است و چون در حالت پاکی زن، خون عادت در وجود او جمع می شود، این واژه به پاکی اطلاق شده است.

به هر حال در روایات متعددی تصریح شده که منظور از «ثلاثه قروء» که حدّ عدّه است، سه مرتبه پاک شدن زن از خون حیض است. (۱)

واز آنجا که طلاق باید در حال پاکی - که با شوهر خود آمیزش جنسی نکرده باشد - انجام گیرد، این پاکی یک مرتبه محسوب می شود و هنگامی که بعد از آن دوبار عادت ببیند و پاک شود، به محض اینکه پاکی سوم به پایان رسید و لحظه ای عادت شد، عدّه به پایان رسیده و ازدواج او در همان حالت جایز است.

ولی علاوه بر روایات، این حقیقت را از خود آیه نیز می توان استفاده کرد، زیرا اولاً «قُروء» دو جمع دارد؛ یکی «قُروء» و دیگری «أقراء». بعضی تصریح کرده اند که «قُروء» به معنای پاکی و جمعش «قُروء» و «قُروء» به معنای حیض، جمعش «أقراء» است. بنابراین «قُروء» در آیه مورد بحث به معنای ایام پاکی زن است نه ایام حیض. (۲)

ثانیاً همان گونه که در بالا اشاره شد، «قُروء» در اصل به معنای جمع شدن است و جمع شدن با حالت پاکی و طهر تناسب بیشتری دارد، زیرا در این حالت تدریجاً خون در رحم جمع می شود و در هنگام عادت بیرون می ریزد و پراکنده می گردد. (۳)

دومین حکم این است: «واگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنان حلال نیست که آنچه را خدا در رحم هایشان آفریده است، کتمان کنند» (وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

قابل توجه اینکه مسأله آغاز و پایان ایام عدّه را که معمولاً خودزن می فهمدند دیگری، بر عهده او گذاشته و گفتارش را سند قرار داده است. لذا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مورد بحث می فرماید: «قَدْ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى النِّسَاءِ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ الْحَيْضَ وَالطُّهْرَ وَالْحَمْلَ؛ خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده: عادت ماهیانه، پاک شدن، حامله بودن». (۴)

ص: ۳۱۷

۱- نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۲۰، وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۱۶، ح ۲۸۱۵۸.

۲- قاموس اللغه، ماده قروء.

۳- لسان العرب، ماده قروء.

۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۶، ذیل آیه مورد بحث؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۲۲، ح ۲۸۴۴۰.

از آیه مورد بحث نیز می توان این معنی را اجمالاً استفاده کرد، زیرا می فرماید: برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده کتمان کند و برخلاف واقع سخن گوید، یعنی سخن او مورد قبول است.

جمله «ما خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ» به گفته جمعی از مفسران دو معنی می تواند داشته باشد: «فرزند» و «عادت ماهیانه»، زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است. یعنی نباید حمل خود را مخفی دارد و بگوید به عادت ماهیانه مبتلا می شود، تا مدت عدّه را کمتر کند (زیرا عدّه زن باردار وضع حمل است).

و در مورد عادت ماهیانه چه از نظر شروع و چه از نظر پایان نیز نباید خلاف گویی کند. استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی رسد.

سومین حکمی که از آیه استفاده می شود این است که شوهر در عدّه طلاق رجعی حق رجوع دارد. می فرماید: «همسران آنها برای رجوع به آنها (واز سر گرفتن زندگی مشترک) در مدت عدّه (از دیگران) سزاوارترند، هرگاه خواهان اصلاح باشند» (وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرُدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا). (۱)

در واقع در موقعی که زن در عدّه طلاق رجعی است، شوهر می تواند بدون هیچ گونه تشریفات، زندگی زناشویی را از سر گیرد؛ با هر سخن و یا عملی که به قصد بازگشت باشد این معنی حاصل می شود منتهی با جمله «إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا» این حقیقت را بیان کرده که باید هدف از بازگشت، اصلاح باشد نه همچون دوران جاهلیت که مردان با سوء استفاده از این حق، زنان را زیر فشار قرار داده و در حالتی میان شوهر داشتن و مطلقه بودن نگه می داشتند.

این حق در صورتی است که راستی از کار خود پشیمان شده و بخواهد به طور جدّی زندگی خانوادگی را از سر گیرد و هدفش ایجاد ضرر و بلا تکلیف ساختن

زن نباشد.

ضمناً از اینکه در ذیل آیه مسأله رجوع مطرح شده است استفاده می شود که حکم نگه داشتن عدّه در آغاز آیه نیز مربوط به این گروه از زنان است. به تعبیری دیگر، آیه

ص: ۳۱۸

---

۱- راغب در مفردات می گوید: «بُعُولَهُ» جمع بَعِيل (بر وزن نعل) به معنای شوهر است، و بعضی گفته اند: به زوشوهر هر دو اطلاق می شود (تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۹۳) و گاه گفته شده: از این واژه، نوعی معنای برتریفهمیده می شود.

به طور کلی از طلاق رجعی سخن می گوید. بنابراین مانعی ندارد که بعضی از اقسام طلاق اصلاً عده نداشته باشد.

سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته می فرماید: «و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته ای قرار داده شده» (وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

به گفته طبرسی در مجمع البیان، این جمله از کلمات جالب و جامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد و در واقع بحث را به مسائل مهم تری فراتر از طلاق وعده کشانیده و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و زنان اشاره می کند، می گوید: «همان طور که برای مرد حقوقی بر عهده زنان گذارده شده، همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظف به رعایت آنند، زیرا در اسلام هرگز حق یکطرفه نیست و همیشه به صورت متقابل است» (۱).

واژه «مَعْرُوف» که به معنای کار نیک شناخته شده و معقول و منطقی است، در این سلسله آیات (از آیه مورد بحث تا آیه ۲۴۱) دوازده بار تکرار شده تا هشدار می دهد که هرگز از حق خود سوء استفاده نکنند، بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر، در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند.

و سرانجام در پنجمین حکم می فرماید: «و مردان بر آنها برتری دارند» (وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ).

که در حقیقت تکمیلی است بر آنچه درباره حقوق متقابل زن و مرد قبلاً گفته شد، و مفهومش این است که مسأله عدالت میان زن و مرد به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند و باید همراه یکدیگر گام بردارند، و آیا راستی لازم است آن دو در همه چیز مساوی باشند؟

با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، پاسخ این سؤال روشن می شود که جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده، به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد؛ قانون آفرینش و وظیفه حساس مادری و پرورش نسل های نیرومند را بر عهده او گذاشته از این رو سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است، در حالی که طبق این قانون، وظایف سنگین تر

ص: ۳۱۹

اجتماعی بر عهده جنس مرد گذاشته شده و سهم بیشتری از تفکر به او اختصاص یافته است.

بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شدید دارد بر عهده مردان گذاشته شود، و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می طلبد بر عهده زنان. از همین رو مدیریت خانواده بر عهده مرد و معاونت آن بر عهده زن گذاشته شده است و در عین حال این، مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع، کارها و وظایفی را که با ساختمان جسم و جان آنها می سازد، عهده دار شوند و در کنار ادای وظیفه مادری، وظایف حسّاس دیگری را نیز انجام دهند.

و نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و دانش و تقوا، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته تر باشند.

اینکه بعضی از غرب زدگان اصرار دارند این دو جنس را در همه چیز مساوی قلمداد کنند، اصراری است که با واقعیت ها هرگز نمی سازد، و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می کند، حتی در جوامعی که شعار برابری و مساوات همه جا را پر کرده است، عملاً غیر آن دیده می شود. مثلاً مدیریت سیاسی و نظامی در تمام جوامع بشری - جز در موارد استثنایی - در دست مردان است، حتی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار مساوات است، این معنی به وضوح دیده می شود.

به هر حال، قوانینی همچو بودن حق طلاق، یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان، (جز در موارد خاصی که به زن، یا حاکم شرع حق طلاق داده می شود) از همین جا سرچشمه می گیرد، و نتیجه مستقیم همین واقعیت است.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»، تنها نظر به مسأله رجوع در عده طلاق دارد. (۱)

ولی روشن است که این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا قبل از آن یک قانون کلی درباره حقوق زن و رعایت عدالت به صورت «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» بیان شده، سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است.

ص: ۳۲۰

سرانجام در پایان آیه می فرماید: «خداوند توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

و در واقع پاسخی است برای آنها که در این زمینه ایراد می گیرند، و اشاره است به اینکه حکمت و تدبیر الهی ایجاب می کند هر کس در جامعه به وظایفی پردازد که

قانون آفرینش برای او تعیین کرده است و با ساختمان جسم و جان او هماهنگی دارد. حکمت خداوند ایجاب می کند در برابر وظایفی که بر عهده زنان نهاده است حقوق مسلمی قرار گیرد تا تعادلی میان وظیفه و حق ایجاد شود.

## نکته ها:

### ۱. عده، وسیله ای برای صلح و بازگشت

گاهی بر اثر عوامل مختلف، زمینه روحی به وضعی درمی آید که پدید آمدن یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک، حس انتقام را آن چنان شعله ور می سازد که فروغ عقل و وجدان را خاموش می کند، و غالباً تفرقه های خانوادگی در همین حالات رخ می دهد. اما بسیار می شود اندک مدتی که از این کشمکش گذشت، زن و مرد به خود آمده و پشیمان می شوند، خصوصاً از این جهت که می بینند با متلاشی شدن کانون خانواده، در مسیر ناراحتی های گوناگونی قرار خواهند گرفت.

اینجاست که آیه مورد بحث می گوید: زن ها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند به خصوص با دستوری که اسلام درباره خارج نشدن زن از خانه در طول مدّت عده داده است حسن تفکر در او برانگیخته می شود، و در بهبود روابط او با شوهر کاملاً مؤثر است از این رو در آیه ۱ سوره طلاق می خوانیم: (لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ... لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهُ يُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) «آنان را از منزلشان خارج نسازید... چه می دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید».

برای بازیابی خاطرات شیرین قبل از طلاق، کافی است که مهر و صمیمیت ازدست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت را تقویت کند.

### ۲. عده، وسیله حفظ نسل

یکی دیگر از فلسفه های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است. راست است که یک بار عادت ماهیانه دیدن، معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه در

عین بارداری، زن در آغاز حمل عادت ماهیانه می بیند. از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود تا به طور یقین، عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند.

البته عده فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد (ر.ک: ج: ۲، ص ۱۸۵-۱۹۳).

## طلاق زنان

### اشاره

(الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)

طلاق، (طالقی که رجوع و بازگشت دارد)، دو مرتبه است؛ (و پس از دو طلاق)، باید یا به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد. و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید؛ مگر اینکه (دو همسر)، بترسند که حدود الهی را برپا ندارند. در این حال اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آنها نیست که زن، فدیة و عوضی بپردازد. تا شوهر او را طلاق دهد. اینها حدود الهی است؛ از آن، تجاوز نکنید. و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است.

(سوره بقره، آیه ۲۲۹)

### شأن نزول:

زنی خدمت یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و از شوهرش شکایت کرد که پیوسته وی را طلاق می دهد و سپس رجوع می کند تا از این راه او به زیان و ضرر افتد.

در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند، و حدی برای آن نبود.

هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید آیه مورد بحث نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد. (۱)

ص: ۳۲۲

در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عده و رجوع، برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدایی و تفرقه است، ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیت از آن سوء استفاده می کردند و برای اینکه همسر خود را زیر فشار قرار دهند، پی در پی او را طلاق می دادند و قبل از تمام شدن عده، رجوع می کردند و از این راه زن را در تنگنای شدیدی می گذاشتند.

آیه مورد بحث نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد. می فرماید: «طلاق (منظور طلاقی است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است» (الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ).

و پس از آن می افزاید: «در هر یک از این دو بار، یا باید همسر خود را به طور شایسته نگاهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود» (فَإِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ).

بنابراین طلاق سوم رجوع ندارد و هنگامی که دو نوبت طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت، باید کار را یکسره کرد. به تعبیری دیگر، اگر در این دو بار، محبت و صمیمیت از دست رفته بازگشت، می تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا درآید، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد، مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.

باید توجه داشت «امساک» به معنای نگهداری و «تسریح» به معنای رها ساختن است، و جمله «تسریح با احسان» بعد از جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ» اشاره به طلاق سوم می کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق از هم جدا می سازد.

در روایات متعددی آمده که منظور از «تسریح با احسان» همان طلاق سوم است. (۱)

بنابراین، منظور از جدا شدن توأم با احسان و نیکی این است که حقوق زن را بپردازد و بعد از جدایی، زبانی به او نرساند، و پشت سر او سخنان نامناسب نگوید، و مردم را به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد.

ص: ۳۲۳

---

۱- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۰۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۲۷، ج ۱۰۰، ص ۳۰۲، ج ۱۰۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۵.



بر این اساس، همان گونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت همراه باشد، جدایی نیز باید توأم با احسان گردد.

بدین رودر ادامه آیه می فرماید: «برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنان داده اید پس بگیرید» (وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا).

پس شوهر نمی تواند هنگام جدایی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است بازپس گیرد. و این یک مصداق جدایی برپایه احسان است. شرح این حکم در سوره نساء (آیات ۲۰ و ۲۱) خواهد آمد.

بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیع تر از «مهر» دانسته و گفته اند: چیزهای دیگری را نیز که به او بخشیده است بازپس نمی گیرد. (۱)

جالب توجه اینکه در مورد آشتی و رجوع، تعبیر به معروف (یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد) شده ولی در مورد جدایی، تعبیر به احسان آمده که چیزی بالاتر از معروف است، تا مرارت و تلخی جدایی را از این راه برای زن جبران نماید. (۲)

در ادامه آیه به مسأله «طلاق خلع» اشاره کرده می گوید: تنها در یک فرض بازپس گرفتن مهر مانعی ندارد و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد و «دو همسر از این بترسند که با ادامه زندگی زناشویی، حدود الهی را برپا ندارند» (إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

سپس می افزاید: «اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیة (عوضی) بپردازد» و طلاق بگیرد (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ).

در حقیقت در اینجا سرچشمه جدایی، زن است و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری برگزیند.

قابل توجه اینکه ضمیر در جمله «أَلَّا يُقِيمَا» به صورت تشبیه، اشاره به دو همسر آمده و در جمله «فَإِنْ خِفْتُمْ» به صورت جمع مخاطب، این تفاوت ممکن است اشاره

ص: ۳۲۴

۱- تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۹۹.

۲- المیزان، ج ۲، ص ۲۳۴، ذیل آیه مورد بحث.

به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاق ها باشد و یا اشاره به اینکه تشخیص

عدم امکان ادامه زناشویی توأم با رعایت حدود الهی، به عهده زن و شوهر گذاشته نشده است.

زیرا بسیار می شود که آنها بر اثر عصبانیت، موضوعات کوچکی را دلیل بر ممکن نبودن ادامه زوجیت می شمردند، بلکه باید این مسأله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد، که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است.

و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده است اشاره کرده می فرماید: «اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید. و هر کس از حدود الهی تجاوز کند ستمگر است» (تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ).

**نکته ها:**

### ۱. لزوم تعدد مجالس طلاق

از جمله «الطَّلَاقُ مَرَّتَان» استفاده می شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی شود و باید در جلسات متعدد واقع گردد به خصوص اینکه تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد، شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار شود.

و اگر در مرحله نخست سازش نشد، در دفعه دوم؛ ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا می گرداند، و تعدد طلاق را عملاً بی اثر می کند.

این حکم از نظر شیعه مورد قبول است اما در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگرچه بیشتر آنان معتقدند که سه طلاق در یک مجلس واقع می شود.

نویسنده تفسیر المنار از مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم چنین نقل می کند: «این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی شود، از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا دو سال بعد از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است، ولی در آن زمان، خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می گردد»<sup>(۱)</sup>.

ص: ۳۲۵

۱- تفسیر المنار، ذیل آیه مورد بحث؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۳ و ۱۸۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۲۷؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۹۶.

## ۲. مفتی اعظم اهل تسنن ونظر شیعه در مسأله طلاق

با اینکه معروف است که خلیفه دوم حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است ولی مسأله مورد اتفاق اهل سنت نیست، از جمله کسانی که برخلاف علمای دیگر اهل سنت در این مسأله نظر شیعه را انتخاب نموده، رئیس سابق دانشگاه الازهر ومفتی بزرگ عالم تسنن، شیخ محمود شلتوت بود. او می نویسد:

از دیر زمان که در دانشکده شرق به بررسی ومقایسه بین مذاهب پرداخته ام، بسیار اتفاق افتاده که به آرا ونظریه های مختلف مذاهب در پاره ای از مسائل مراجعه کرده ام، وچون استدلالات شیعه را محکم واستوار دیده ام در برابر آن خاضع گشته وهمان را انتخاب کرده ام.

آن گاه چند نمونه از نظریه ها را نقل می کند که یکی از آنها همین مسأله تعدد طلاق است. در این باره می نویسد:

سه طلاق در یک مجلس وبا یک عبارت، از نظر مذاهب چهارگانه عامه سه طلاق محسوب می شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق محسوب می گردد؛ وچون راستی از نظر قانون (وظاهر آیات قرآن) رأی شیعه حقّ است، نظریه عامه دیگر ارزش فتوایی خود را از دست داده است.<sup>(۱)</sup>

## ۳. مرزهای الهی

در این آیه وآیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می خورد وآن تعبیر به حد ومرز است. به این ترتیب معصیت ومخالفت با این قوانین، تجاوز از حد ومرز محسوب می گردد.

در حقیقت در میان کارهایی که انسان انجام می دهد، یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است. قوانین واحکام الهی این مناطق را مشخص می کند وبسان علایمی است که در این گونه مناطق قرار می دهند. بدین رودر آیه ۱۸۷ سوره بقره می نگریم حتّی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است. می فرماید: «تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا». زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می دهد.

ص: ۳۲۶

---

۱- رساله الاسلام، شماره ۱، سال ۱۱، ص ۱۰۸، به نقل از پاورقی کنزالعرفان، ج ۲، ص ۲۷۱.

و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت علیهم السلام می خوانیم: از موارد شبهه ناک نهی فرموده و گفته اند: این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت، انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود (۱).

(ر.ک: ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۵).

## احکام طلاق

### اشاره

(فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتَلَكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ)

و اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر، شوهر) او را طلاق داد، بعد از آن، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری برگزیند، که اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارند که بازگشت کنند؛ (و با یکدیگر ازدواج نمایند)؛ اگر امید داشته باشند که حدود الهی

را محترم می شمردند. و اینها حدود الهی است که خدا آن را برای گروهی که آگاهند،

بیان می نماید. (سوره بقره، آیه ۲۳۰)

### شأن نزول:

در حدیثی آمده است که زنی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من همسر پسرعمویم رفاعه بودم، او سه بار مرا طلاق داد. پس از او با مردی به نام عبدالرحمان بن زبیر ازدواج کردم، اتفاقاً او هم مرا طلاق داد بی آنکه در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد، آیا می توانم به شوهر اولم بازگردم؟

حضرت فرمود: نه، تنها در صورتی می توانی که با همسر دوم آمیزش جنسی کرده باشی. در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد. (۲).

ص: ۳۲۷

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۶۹ و ۱۷۵؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۸، ۲۶۰ و ۲۶۱، بدینمضمون: حَمَى اللَّهِ مَحَارِمَهُ، فَمَنْ رَتَعَ حَوْلَ الْجَمَى، أَوْشَكَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ، و یا عباراتی دیگر نظیر همین عبارت.

۲- مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۳۰، ذیل آیه مورد بحث (با تلخیص)؛ این شأن نزول در تفسیر روح المعانی، قرطبی و مراغی نیز آمده است.

در آیه قبل سخن از دو طلاق بود که بعد از طلاق دوم دو همسر یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند، این آیه در حقیقت حکم تبصره ای را دارد که به حکم سابق ملحق می شود. می فرماید: «اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، بعد از آن، زن بر او حلال نخواهد شد مگر اینکه همسر دیگری برگزیند، (و با او آمیزش جنسی نماید، در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق

داد، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند، (و آن زن بار دیگر با همسر اولش ازدواج نماید) مشروط بر اینکه امید داشته باشند حدود الهی را محترم می شمردند» (فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ).

و در پایان آیه تأکید می کند: «اینها حدود الهی است که خدا برای افرادی که آگاهند، بیان می کند» (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ).

از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می شود:

اولاً ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد،<sup>(۱)</sup>

ثانیاً به دنبال اجرای عقد، عمل زناشویی نیز انجام گیرد.<sup>(۲)</sup>

این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالاً استفاده کرد، اما اینکه عقد دائمی باشد برای اینکه جمله «فَإِنْ طَلَّقَهَا» گواه بر آن است، زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصور می شود.

و اما انجام دادن عمل زناشویی را می توان از جمله «حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ» استفاده کرد، زیرا به گفته بعضی از ادبای عرب هنگامی که گفته شود «نَكَحَ فُلَانٌ فُلَانَةً» به معنای عقد بستن است، و هر گاه گفته شود «نَكَحَ زَوْجَتَهُ» به معنای انجام دادن آمیزش جنسی است (زیرا فرض سخن در جایی است که او زوجه باشد. بنابراین به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی تواند باشد).<sup>(۳)</sup>

ص: ۳۲۸

۱- تهذیب، ج ۸، ص ۳۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۳۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۵۶.

۲- کافی، ج ۵، ص ۴۲۵، وج ۶، ص ۷۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۱۱۱، ۱۱۳ و ۱۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۶۰.

۳- تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۰۴، ذیل آیه مورد بحث.

علاوه بر این، مطلق منصرف به فرد غالب می شود و غالباً عقد ازدواج با آمیزش جنسی همراه است.

از همه اینها گذشته، همان گونه که بعداً اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد حاصل نمی شود.

### نکته: مُحَلَّل یک عامل بازدارنده در برابر طلاق

معمول فقها این است که همسر دوم را در این گونه موارد «مُحَلَّل» می نامند، چون باعث حلال شدن زن - البتّه بعد از طلاق وعده - با همسر اول می شود و به نظر می رسد که منظور شارع مقدّس این بوده است که با این حکم جلو طلاق های پی در پی

را بگیرد.

توضیح اینکه همان گونه که ازدواج یک امر حیاتی و ضروری است، طلاق هم در شرایط خاصی ضرورت پیدا می کند. لذا اسلام برخلاف مسیحیت تحریف یافته طلاق را مجاز شمرده، ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده ها زیان های جبران ناپذیری برای فرد و اجتماع دارد، با استفاده از عوامل مختلفی، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته و احکامی تشریح نموده که با توجه به آنها طلاق به حدّ اقل می رسد.

موضوع الزام به ازدواج مجدد یا مُحَلَّل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است، یکی از آن عوامل محسوب می شود، زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر خصوصاً با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد، سدّ بزرگی برای ادامه طلاق و طلاق کشی است.

در واقع به کسی که می خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود، زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می گذرد.

و همسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد، و به فرض که طلاق بدهد این جریان می تواند وجدان و عواطف مرد را جریحه دار سازد لذا تا مجبور نشود دست به چنین کاری نخواهد زد.

در حقیقت، موضوع مُحَلَّل و به تعبیری دیگر، ازدواج دائمی مجدّد زن با همسر دیگر، مانعی بر سر راه مردان هوسباز و فریبکار است تا زن را بازبچه هوی و هوس خود نسازند و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع استفاده نکنند، و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است.

شرایطی که در این ازدواج شده، مانند دائم بودن، می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسیدن زن به شوهر اوّل هموار کند، زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود (ازدواج موقت نیست که زمان آن پایان یابد). بنابراین از این قانون نمی توان سوء استفاده کرد.

با توجه به آنچه در بالا آمد می توان گفت: هدف این بوده است که مرد وزن بعد از سه مرتبه طلاق، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هر یک زندگی دلخواه خود را پیش گیرد، و مسأله ازدواج که امر مقدّسی است دستخوش تمایلات شیطانی همسر اوّل نشود.

ولی در عین حال، اگر زن از همسر دوم هم جدا شد، راه بازگشت به روی آن دو بسته نیست و نکاح آنها مجدّد آ حلال می شود، و لذا نام مُحَلَّل به همسر دوم داده اند.

بر اساس آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود که بحث از ازدواج واقعی و جدّی است، و اگر کسی از اوّل قصد ازدواج دائم نداشته باشد، و تنها صورت سازی کند تا عنوان محلّل حاصل شود، چنین ازدواجی باطل است و هیچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اوّل نخواهد داشت. حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بسیاری از کتاب های تفسیر نقل شده: «لَعَنَ اللهُ الْاَلْ مُحَلَّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ؛ خداوند لعنت کند محلّل و آن کسی را که محلّل برای او اقدام می کند»<sup>(۱)</sup> ممکن است اشاره به همین ازدواج های صوری و ساختگی باشد.

بعضی گفته اند: اگر ازدواج دائمی جدّی بکند، ولی نیتش این باشد که راه را برای بازگشت زن به شوهر اوّل هموار سازد، ازدواج او باطل است و آن زن به شوهر اوّل حلال نمی شود.

ص: ۳۳۰

---

۱- مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۳۳۱، ذیل آیه مورد بحث؛ این حدیث را قرطبی، المنار و مراغی نیز ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند؛ کافی، ج ۸، ص ۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۸.

بعضی نیز گفته اند: اگر قصد او ازدواج جدی بوده باشد هرچند هدف نهاییش گشودن راه برای همسر اول باشد، آن ازدواج صحیح است هرچند مکروه است، به شرط اینکه چنین مطلبی جزء شرایط عقد ذکر نشود.

واز اینجا روشن می شود هیاهوی بعضی از مغرضان و بی خبران که بدون آگاهی از شرایط و ویژگی های این مسأله آن را مورد هجوم قرار داده و کلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدّسات اسلام و یا ناآگاهی از احکام آن به هم بافته اند، کمترین ارزشی ندارد و تنها دلیل بر جهل و کینه توزی آنها نسبت به اسلام است و گرنه این حکم الهی با شرایطی که ذکر شد، عاملی است برای بازداشتن از طلاق های مکرر و پایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان و سامان بخشیدن به نظام زناشویی (۱).

(ر.ک: ج ۲، ص ۲۰۶ - ۲۱۱).

## احکام طلاق

### اشاره

(وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَّعْتِدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّبِعُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

و هنگامی که زنان را طلاق دادید، ببه پایان عدّه خود رسیدند، یا به طور شایسته آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیده ای آنها را رها سازید؛ و آنها را به خاطر زیان رساندن نگاه ندارید تا (به حقوقشان) تجاوز کنید. و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. و (با این کارها) آیات خدا را به استهزا نگیرید. و نعمت خدا را بر خود به یاد بیاورید، و کتاب آسمانی و علم و دانشی را که بر شما نازل کرده، و شما را با آن، پند می دهد. و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند از هر چیزی (حتی از نیت های شما) آگاه است.

(سوره بقره، آیه ۲۳۱)

ص: ۳۳۱

---

۱- اشاره به فیلمی است به نام «محلل» که در زمان طاغوت ساخته و پخش شد و در آن به احکام مقدس اسلام توهین گردید.



به دنبال آیات گذشته، این آیه نیز به محدودیت های دیگری در امر طلاق اشاره می کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری نماید. در آغاز می فرماید: «هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند (باز می توانید با آنان آشتی کنید)، یا به طرز پسندیده ای آنان را نگاه دارید، یا به طرز پسندیده ای آنان را رها سازید» (وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد نمی بینید با نیکی از هم جدا شوید نه با جنگ وجدال و اذیت و آزار و انتقامجویی.

سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده می فرماید: «هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدی کردن، آنان را نگه ندارید» (وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا).

این جمله در حقیقت تفسیر کلمه «معروف» است، زیرا در جاهلیت، گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقامجویی قرار می دادند. از این رو با لحن قاطعی می گوید که هرگز نباید چنین فکری در سر پیورانید.

«وکسی که چنین کند به خویشتن ستم کرده است» (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست، بلکه ظلمی است که شما بر خود کرده اید، زیرا اولاً رجوع و بازگشتی که به قصد حق کشی و آزار باشد، هیچ گونه آرامشی در آن نمی توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنم سوزان می شود، ثانیاً از نظر اسلام، زن و مرد در نظام خلقت عضو یک پیکرند. بنابراین پایمال کردن حقوق زن، تعدی و ظلم به خود خواهد بود.

ثالثاً مردان با این ظلم در واقع به استقبال کیفر الهی می روند و چه ستمی بر خویشتن از این بالاتر.

آن گاه به همگان هشدار می دهد و می فرماید: «آیات خدا را به استهزا نگیرید»

(وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا).

این تعبیر نیز می تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود.

در حدیثی آمده است: در عصر جاهلیت بعضی از مردان هنگامی که طلاق

می دادند می گفتند: هدف ما بازی و شوخی بود؛ و همچنین هنگامی که برده ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود درمی آوردند.

آیه مورد بحث نازل شد و به آنها هشدار داد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس زنی را طلاق دهد، یا برده ای را آزاد کند، یا با زنی ازدواج نماید، یا به ازدواج دیگری درآورد بعد مدعی شود که بازی و شوخی می کرده از او قبول نخواهد شد و به عنوان جدی پذیرفته می شود. (۱)

این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای کارهای خلاف خود کلامه شرعی درست می کنند و ظواهر را دستاویز قرار می دهند. قرآن این اعمال را نوعی استهزای آیات الهی شمرده که از جمله آنها مسأله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عدّه به نیت انتقامجویی و آزار زن است، و تظاهر به اینکه از حقّ قانونی خود استفاده می کنیم.

بنابراین نباید با چشم پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن به ظواهر خشک و قالب های بی روح، آیات الهی را بازیچه خود قرار داد که گناه این کار، شدیدتر و مجازاتش دردناک تر است.

سپس می افزاید: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و نیز آنچه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده، و شما را با آن پند می دهد» (وَإِذْ كُنَّا نَعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ).

در پایان آیه می فرماید: «و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خداوند به هر چیزی داناست» (وَآتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

این هشدارها به خاطر آن است که اولاً توجه داشته باشند خداوند آنها را از خرافات و آداب و رسوم زشت جاهلیت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهایی بخشیده و به احکام حیاتبخش اسلام راهنمایی کرده، قدر آن را بشناسند و حق آنها را ادا کنند، ثانیاً در مورد حقوق زنان از موقعیت خود سوء استفاده نکنند و بدانند خداوند حتی از نیت آنها آگاه است (۲). (ر.ک: ج ۲، ص ۲۱۲-۲۱۵).

ص: ۳۳۳

۱- تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۹۶۴؛ شبیه همین معنی با تفاوت مختصری در تفسیر مراغی، ج ۲، ص ۱۷۹ آمده است؛ فیض القدیر؛ شرح جامع الصغیر، ج ۳، ص ۳۹۶؛ بحر المحيط، ج ۲، ص ۴۸۵، ذیل آیهمورد بحث؛ تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۴۵۱، ذیل آیه مورد بحث.

۲- بنابراین جمله و ما أنزلنا علیکم من الكتاب و الحکمه ممکن است عطف بیان نعمت الله بوده باشد و یا از قبیل عطف خاص بر عام، و در این صورت نعمت الله مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمت های الهی را شامل می شود، از جمله نعمت محبت و الفت که خداوند در میان دو همسر آفریده است.

(وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ \* وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكُنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَتَذَكَّرُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرِضُوا عُقْمَهُ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ)

و کسانی که از شما می میرند و همسرانی باقی می گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (وعده ننگه دارند)؛ و هنگامی که به پایان مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه می خواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (وبا مرد دلخواه خود، ازدواج کنند). و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. \* و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه، (از زنانی که همسرانشان مرده اند) خواستگاری کنید، و یا (بی آنکه اظهار کنید) در دل تصمیم بگیرید. خداوند می دانست شما به یاد آنها خواهید افتاد؛ البته پنهانی با آنها قرار (زناشویی) نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیده ای (به طور کنایه) اظهار کنید؛ (ولی در هر حال)، اقدام به ازدواج نمایید، تا عده مقرر سرآید. و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند. از مخالفت او پرهیزید؛ و بدانید که خداوند، آمرزنده و دارای حلم است (و در مجازاتِ بندگان،

عجله نمی کند). (سوره بقره، آیات ۲۳۴-۲۳۵)

### تفسیر: خرافاتی که زنان را بیچاره می کرد

یکی از مسائل و مشکلات اساسی زنان، ازدواج بعد از مرگ شوهر است. از آنجا که ازدواج فوری زن با همسر دیگر بعد از مرگ شوهر با محبت و دوستی و حفظ احترام شوهر سابق و تعیین خالی بودن رحم از نطفه همسر پیشین سازگار نیست، به

علاوه موجب جریحه دار ساختن عواطف بستگان متوفی است، آیه مورد بحث ازدواج مجدد زنان را مشروط به نگه داشتن عده به مدت چهار ماه وده روز ذکر کرده است.

رعایت حریم زندگانی زناشویی حتی بعد از مرگ همسر، موضوعی است فطری ولذا همیشه در قبایل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است؛ گرچه گاهی در این رسوم، آن چنان افراط می کردند که عملاً زن را در بن بست و اسارت قرار می دادند، و حتی در پاره ای موارد، جنایت آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می شدند. مثلاً برخی از قبایل پس از مرگ شوهر، زن را آتش می زدند یا بعضی او را با مرد دفن می کردند. برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم و او را گوشه نشین می کردند. در پاره ای از قبایل، زن ها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباس های مندرس و کثیف دور از هرگونه آرایش و زیور، حتی شست و شو به سر برند و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند. (۱)

آیه مورد بحث بر تمام این خرافات و جنایات خط بطلان می کشد و به زنان بیوه اجازه می دهد که بعد از نگاهداری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته، اقدام به ازدواج کنند. می فرماید: «وکسانی از شما که می میرند و همسرانی باقی می گذارند، (این همسران) باید چهار ماه وده روز انتظار بکشند (وعده نگه دارند)؛ و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هرچه می خواهند، دربار خودشان به طور شایسته انجام دهند» و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند (وَالَّذِينَ يَتُوفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ).

واز آنجا که گاه اولیا و بستگان زن دخالت های بی موردی در کار او می کنند و یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر می گیرند، خداوند در پایان آیه به همه هشدار می دهد می فرماید: «خدا از هر کاری که انجام می دهید آگاه است» و هر کس را به جزای اعمال نیک و بد خود می رساند (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

جمله «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» با توجه به اینکه مخاطب در آن مردان فامیل هستند، نشان می دهد که گویی آزاد گذاشتن زن را بعد از

ص: ۳۳۵

مرگ شوهر برای خود گناه می دانستند و برعکس سختگیری را وظیفه می شمردند. این آیه به وضوح می گوید: آنها را آزاد بگذارید و گناهی بر شما نیست.

در ضمن از این تعبیر استفاده می شود که ولایت پدر و جد نیز در اینجا ساقط است.

ولی به زنان نیز یادآوری می کند که آنها از آزادی خود سوء استفاده نکنند و به طور شایسته (بالمعروف) برای انتخاب شوهر جدید اقدام نمایند.

طبق روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است، زنان موظف اند در این مدت، شکل سوگواری خود را حفظ کنند، یعنی مطلقاً آرایش نکنند و ساده باشند. (۱) البته

فلسفه نگاهداری این چنین عده ای نیز همین را ایجاب می کند.

اسلام زنان را به حدی از آداب و رسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی پنداشتند حتی در همین مدت کوتاه عده هم می توانند ازدواج کنند.

یکی از همین زنان که چنین می پنداشت، روزی خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و می خواست برای ازدواج مجدد اجازه بگیرد، از حضرت سؤال کرد: آیا اجازه می دهید سر مه کشیده و خود را آرایش کنم؟

پیامبر فرمود: شما زنان موجودات عجیبی هستید. تا قبل از اسلام عده وفات را در سخت ترین شرایط و گاه تا آخر عمر می گذرانید، حتی به خود حق شست و شو هم نمی دادید، اینک که اسلام برای حرمت خانواده و رعایت حق زوجیت به شما دستور داده مدت کوتاهی ساده بسر برید، طاقت نمی آورید. (۲)

جالب توجه اینکه در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده است که اگر هیچ احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد، باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافته اند عده نگه دارند.

و نیز به همین دلیل، آغاز عده، مرگ شوهر نیست بلکه موقعی است که خبر مرگ شوهر به زن می رسد، هر چند بعد از ماه ها باشد، و این خود می رساند که تشریح این حکم، قبل از هر چیز برای حفظ احترام و حریم زوجیت است، اگرچه مسأله بارداری احتمالی زن در این قانون مسلماً مورد توجه بوده است.

ص: ۳۳۶

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۳.

۲- تفسیر المنار، ج ۲، ص ۴۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۵، ۲۳۸ و ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۴۰۹؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۸۶، وج ۷، ص ۱۶.

آیه بعد به تناسب بحثی که درباره عده وفات گذشت، به یکی از احکام زنانی که در عده هستند اشاره کرده می فرماید: «گناهی بر شما نیست که از روی کنایه (از زنانی که در عده وفات هستند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم داشته باشید، خدا می دانت شما به یاد آنان خواهید افتاد، ولی پنهانی با آنان قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز شایسته ای (به طور کنایه) اظهار کنید» (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنُتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذُكُرُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا).

این دستور در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شده باشد، و هم زنان بیوه از حق تعیین سرنوشت آینده خود محروم نگردند، دستوری که هم عادلانه است و هم توأم با حفظ احترام طرفین.

در حقیقت این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به آینده خود فکر کند، و مردانی نیز ممکن است - برای شرایط سهل تر که زنان بیوه دارند - در فکر ازدواج با آنان باشند، از طرفی باید حریم زوجیت سابق نیز حفظ شود، آنچه در بالا آمد، دستور حساب شده ای است که همه این مسائل در آن رعایت شده است.

جمله «ولکن لا تواعدوهن سراً» می فهماند که علاوه بر لزوم خودداری از خواستگاری آشکار، نباید در پنهانی با چنین زنانی در مدت عده ملاقات کرد و با صراحت خواستگاری نمود، مگر اینکه صحبت به گونه ای باشد که با آداب اجتماعی و موضوع مرگ شوهر سازش داشته باشد. یعنی در پرده و با کنایه صورت گیرد.

«عَرَّضْتُمْ» از ماده «تعریض» به گفته راغب در مفردات به معنای سخنی است که تاب دو معنی داشته باشد، راست و دروغ یا ظاهر و باطن.

وبه گفته مفسر بزرگوار طبرسی در مجمع البیان، تعریض ضدّ تصریح است و در اصل از «عرض» گرفته شده که به معنای کناره و گوشه چیزی است. (۱)

در روایات اسلامی در تفسیر این آیه برای خواستگاری کردن به طور سربسته و به اصطلاح قرآن «قول معروف» مثال هایی ذکر شده است، (۲) به عنوان نمونه در حدیثی از

ص: ۳۳۷

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۳۸، ذیل آیه مورد بحث.

۲- کافی، ج ۵، ص ۴۳۴ و ۴۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «قول معروف این است که مثلاً مرد به زن مورد نظرش بگوید: اِنِّی فِیکِ لَرَاغِبٌ وَ اِنِّی لِلنِّسَاءِ لَمُکْرِمٌ، فَلَا تَسْبِقِیْ بِنَفْسِکِ؛ من به تو علاقه دارم، زنان را گرامی می دارم، در مورد کار خود از من پیشی مگیر» (۱).

همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقها آمده است.

نکته قابل توجه اینکه آیه مورد بحث بعد از آیه عده وفات قرار گرفته، ولی

فقها تصریح کرده اند حکم بالا مخصوص عده وفات نیست، بلکه شامل غیر آن

نیز می شود.

صاحب حدائق، فقیه و محدث معروف می گوید: اصحاب ما تصریح کرده اند

که تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در عده رجعی است

حرام است، اما نسبت به زن مطلقه غیر رجعی، هم از سوی شوهرش و هم از سوی دیگران جایز است، ولی تصریح به آن برای هیچ کدام جایز نیست. اما در عده بائن، تعریض از ناحیه شوهر و دیگران جایز است، ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است نه دیگری.

شرح بیشتر این موضوع را در کتاب های فقهی خصوصاً در ادامه کلام صاحب حدائق مطالعه فرمایید. (۲)

سپس در ادامه آیه می فرماید: «(ولی در هر حال) عقد نکاح را نبندید تا عده آنها به سر آید» (وَ لَا تَغْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى یَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ).

و مسلماً اگر کسی در عده، عقد ازدواج ببندد آن عقد باطل است، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام شود.

و به دنبال آن می فرماید: «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می داند، از (مخالفت) او پرهیزید و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است و در مجازات بندگان، عجله نمی کند» (وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِیْ أَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِیمٌ).

و به این ترتیب، خداوند از تمام اعمال و ثبات بندگانش آگاه است و متخلفان را به سرعت مجازات نمی کند.

- ١- نورالثقلين، ج ١، ص ٢٣٢، ح ٩٠٥؛ كافي، ج ٥، ص ٤٣٥؛ وسائل الشيعه، ج ٢٠، ص ٤٩٨.
- ٢- حدائق، ج ٢٤، ص ٩٠.



«لَا تَعْزِمُوا» از ماده «عزم» به معنای قصد است و هنگامی که می فرماید: «وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ»، در واقع نهی از انجام دادن عقد ازدواج به صورت مؤکد است، یعنی حتی نیت چنین کاری را در زمان عدّه نکنید (ر.ک ج ۲، ص ۲۲۷-۲۳۳).

## بخشی دیگر از احکام طلاق

### اشاره

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ \* وَلِلْمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

وکسانی از شما که در آستانه مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خود به جا می گذارند، باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال، آنان را (با پرداختن هزینه زندگی) بهره مند سازند؛ به شرط اینکه آنان (از خانه شوهر) بیرون نروند (واقداً به ازدواج نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی ندارند؛ ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه آنها درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است. \* (بر شوهران) لازم است که به زنان مطلقه، هدیه مناسبی بدهند. این، حقی است بر عهده مردان پرهیزگار.

(سوره بقره، آیات ۲۴۰-۲۴۱)

### تفسیر: بخش دیگری از احکام طلاق

در این آیات بار دیگر به مسأله ازدواج و طلاق و اموری در این باره باز می گردد. نخست درباره شوهرانی سخن می گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته و همسرانی از خود به جا می گذارند. می فرماید: «وکسانی از شما که می میرند - یعنی در آستانه مرگ قرار می گیرند - و همسرانی از خود باقی می گذارند باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنان را بهره مند سازند، و از خانه بیرون نکنند» در خانه شوهر باقی بمانند و هزینه زندگی آنان پرداخت شود (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ).

البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند «و اگر بیرون روند

(حَقِّي در هزینه وسکنی ندارند ولی) گناهی بر شما نیست، نسبت به آنچه درباره خود از کار شایسته (مانند انتخاب شوهر مجدد بعد از تمام شدن عده) انجام دهند» (فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ).

در پایان آیه گویی برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند آنها را دلداری داده، می فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر ایشان بگشاید، و اگر مصیبتی به آنها رسیده حتماً حکمتی در آن بوده است. «و خداوند توانا و حکیم است» (وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

اگر از روی حکمتش دری را ببندد به لطفش در دیگری را خواهد گشود و جای نگرانی نیست.

بنابر آنچه در بالا گفته شد معلوم می شود که جمله «يُتَوَفَّوْنَ» در اینجا به معنای مردن نیست، بلکه به قرینه ذکر وصیت به معنای قرار گرفتن در آستانه مرگ است.

جمله «فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ» مطابق تفسیر بالا دلیل بر این است که پرداختن هزینه زندگی تا یک سال از حقوق زن بر ورثه شوهر است، و هرگاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه شوهر بماند و از نفقه استفاده کند، کسی مسئولیتی در برابر او نخواهد داشت و نیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج کند، مانعی ندارد.

ولی بعضی برای این جمله تفسیر دیگری ذکر کرده اند و آن این است که اگر مدت یک سال راضی نمود و سپس از آن از خانه شوهر بیرون رفت و ازدواج نمود مانعی ندارد.

مطابق تفسیر دوم، نگاهداری عده به مدت یک سال بر زن لازم است، و مطابق تفسیر اول لازم نیست. به تعبیری دیگر، ادامه عده تا یک سال بنابر تفسیر اول یک حق است و بنابر تفسیر دوم یک حکم. ولی ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است، زیرا ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثنا از حکم قبل دارد.

در آیه بعد به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته می فرماید: «برای زنان مطلقه، هدیه شایسته ای است. این حَقِّي است بر پرهیزگاران» که از طرف شوهر پرداخت می شود (وَاللِّمُطَلَّقاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ).

گرچه ظاهر آیه همه زنان مطلقه را شامل می شود، ولی به قرینه آیه ۲۳۶ که گذشت، این حکم در مورد زنانی است که به هنگام عقد مهری برایشان قرار داده نشده و قبل از

آمیزش طلاق داده می شوند، و در حقیقت تأکیدی است بر حکم مزبور تا مورد غفلت واقع نشود.

این احتمال نیز وجود دارد که حکم مزبور همه زنان مطلقه را شامل شود، منتهی در مورد بالا- جنبه واجب دارد و در موارد دیگر جنبه مستحب.

به هر حال، این یکی از دستوره‌های کاملاً انسانی است که در اسلام وارد شده و برای پیشگیری از انتقامجویی‌ها و کینه توزی‌های ناشی از طلاق اثر مثبتی دارد.

بعضی نیز گفته اند: پرداختن هدیه شایسته در مورد همه زنان مطلقه واجب است، وامری جدا از مهر است. ولی ظاهر آن در میان علمای شیعه - همان گونه که از عبارت طبرسی در مجمع البیان استفاده می شود - کسی قائل به این قول نیست.

صاحب جواهر نیز تصریح می کند که هدیه مزبور جز در همان مورد خاص واجب نیست، و این مسأله اجماعی است. (۱)

این احتمال نیز داده شده که منظور از آن نفقه است، که بسیار احتمال ضعیفی است.

در هر صورت این هدیه - طبق روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است - بعد از پایان عده وجدایی کامل پرداخت می شود نه در عده طلاق رجعی. به تعبیری دیگر، هدیه خداحافظی است نه وسیله ای برای بازگشت. (۲)

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه مربوط به مسأله طلاق است، می فرماید: «این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد شاید اندیشه کنید» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

بدیهی است منظور از اندیشه کردن و تعقل آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد، و گرنه اندیشه تنها درباره احکام نتیجه ای نخواهد داشت.

از مطالعه آیات و روایات اسلامی به دست می آید که غالباً «عقل» در مواردی به کار می رود که «ادراک» و «فهم» با «عواطف و احساسات» آمیخته گردد و به دنبال آن عمل باشد. مثلاً اگر قرآن در بسیاری از بحث های خداشناسی نمونه هایی از نظام شگفت انگیز این جهان را بیان کرده و سپس می گوید ما این آیات را بیان می کنیم

ص: ۳۴۱

۱- جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۵۸.

۲- نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۹۵۶ و ۹۵۷؛ کافی، ج ۶، ص ۱۰۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۵۹.

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (تا شما تعقل کنید)، منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید، زیرا علوم طبیعی اگر کانون دل و عواطف را تحت تأثیر قرار ندهد و هیچ گونه تأثیری در ایجاد محبت و دوستی و آشنایی با آفریدگار جهان نداشته باشد، ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسی نخواهد داشت.

و همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد، در صورتی «تعقل» به آنها گفته می شود که «عمل» هم داشته باشد. در تفسیر المیزان می خوانیم: تعقل در زمینه ای استعمال می شود که به دنبال درک و فهم، انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند (وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ) «دوزخیان می گویند: اگر گوش شنوا داشتیم و تعقل می کردیم در صف اهل جهنم نبودیم». (۱)

یا آیه اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا: «آیا در زمین سیاحت نکردند تا دل هایی داشته باشند که با آن بفهمند» (۲) شاهد این گفتار است. (۳)

زیرا اگر مجرمان، روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خدا می گوید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهایی بفهمند مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند.

به تعبیری دیگر، اگر فکر و اندیشه ریشه دار باشد، ممکن نیست آثار آن در عمل ظاهر نشود، چگونه ممکن است انسانی به طور قطع اعتقاد به مسموم بودن غذایی داشته باشد و آن را بخورد؟

و یا عقیده قاطع به تأثیر دارویی برای درمان یک بیماری خطرناک داشته باشد و اقدام به خوردن آن نکند؟

### نکته: آیا این آیه نسخ شده است؟

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه آغاز این بخش با آیه ۲۳۴ همین سوره که قبلاً

ص: ۳۴۲

۱- سوره ملک، آیه ۱۰.

۲- سوره حج، آیه ۴۶.

۳- المیزان، ج ۲، ص ۲۴۹، ذیل آیه مورد بحث.

گذشت و در آن عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود، نسخ شده است، و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلاً نازل شده است، زیرا می دانیم تنظیم آیات سوره ها بر طبق تاریخ نزول نیست، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته و آیاتی که قبلاً نازل شده در اواخر سوره، و این به سبب مناسبت آیات و به دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت گرفته است.

و نیز گفته اند: حقّ نفقه یک سال، قبل از نزول آیات ارث بوده و بعد از آنکه برای زن ارث قرار داده شد، این حق از بین رفت. بنابراین آیه مورد بحث از دو جهت (از نظر مقدار زمان عده و از نظر نفقه) نسخ شده است.

طبرسی در مجمع البیان می گوید: همه علما اتفاق دارند که این آیه منسوخ است. آن گاه حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که (در عصر جاهلیت) هنگامی که مرد از دنیا می رفت تا یک سال از مال شوهر نفقه او را می دادند سپس بدون میراث خارج می شد، بعد آیه یک چهارم و یک هشتم (مربوط به ارث زن)، این آیه را نسخ کرد. (۱)

بنابراین باید نفقه زن در مدت عده از ارث او باشد.

و نیز از آن حضرت نقل می کند که فرمود: آیه مربوط به نگه داشتن عده در چهار ماه و ده روز و همچنین آیه ارث این آیه را نسخ کرده است. (۲)

به هر حال، از کلمات بزرگان استفاده می شود که عده وفات در زمان جاهلیت یک سال بوده و رسوم خرافی و شاقی برای زن در این مدت قائل بودند. اسلام در آغاز آن رسوم خرافی را از بین برد، ولی عده وفات را در مدت یک سال تثبیت کرد، سپس آن را به چهار ماه و ده روز تبدیل نمود، و تنها زینت کردن و آرایش های مختلف را در این مدت برای زن ممنوع شمرد.

از گفته فخر رازی استفاده می شود که معروف میان مفسران اهل سنت نیز همین است که آیه مورد بحث با آیات ارث و عده چهار ماه و ده روز منسوخ شده است. (۳)

ولی اگر اتفاق علما و روایات متعدّد در این زمینه نبود ممکن بود گفته شود بین این آیات تضادی وجود ندارد. عده چهار ماه و ده روز یک حکم الهی است، اما نگهداری

ص: ۳۴۳

- 
- ۱- وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۹۱؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۹.
  - ۲- وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۹؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲۲.
  - ۳- تفسیر کبیر، ج ۶، ص ۱۵۸، ذیل آیه مورد بحث.

عده تا یک سال و ماندن در خانه شوهر و استفاده از نفقه او یک حق است. یعنی به زن این حق داده می شود که اگر مایل باشد تا یک سال در خانه شوهر متوفای خود بماند و هزینه زندگی او طبق وصیت شوهر در تمام این مدت پرداخت شود، و اگر مایل نبود می تواند بعد از چهار ماه و ده روز از خانه شوهر بیرون رود، یا اقدام به ازدواج نماید و در عین حال طبعاً هزینه زندگی او از مال شوهر سابق قطع خواهد شد.

ولی با توجه به روایات متعددی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است (۱) و شهرت

حکم نسخ یا اتفاق علما بر آن، قبول چنین تفسیری ممکن نیست، هرچند با ظواهر آیات قابل تطبیق باشد (ر.ک: ج ۲، ص ۲۴۸ - ۲۵۵).

## شرایط شهادت بر فحشای زن

### اشاره

(وَاللَّائِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نُسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا \* وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا)

و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از شما مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید؛ اگر گواهی دادند، آن زنان را در خانه ها (ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا اینکه خداوند، برای آنها راه نجاتی قرار دهد. \* و از میان شما، آن مرد وزنی که (همسر ندارند، و) مرتکب آن کار (زشت) می شوند، آنها را (با اجرای حد) مجازات کنید و اگر توبه کنند، و (خود را) اصلاح نمایند، از آنها در گذرید زیرا خداوند، توبه پذیر و مهربان است.

(سوره نساء، آیات ۱۵-۱۶)

### تفسیر: شهادت بر فحشا

این آیه به طوری که اغلب مفسران از آن فهمیده اند، به مجازات زنان شوهرداری می پردازد که آلوده فحشا می شوند. نخست می فرماید: «و کسانی از زنان شما که

ص: ۳۴۴

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸۰.

مرتکب زنا شوند، چهار تن از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنان بطلبید» (وَالَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَهُ مِنْكُمْ).

واژه «فاحشه»، چنانکه قبلاً هم اشاره کرده ایم، در اصل به معنای کار یا گفتار بسیار زشت است و اگر در مورد زنا و عمل منافی عفت به کار می رود، به همین مناسبت است.

این کلمه سیزده بار در قرآن مجید آمده که گاه در مورد زنا، گاه درباره لواط، و گاهی در اعمال زشت و ننگین به طور کلی استعمال شده است.

آن گاه می فرماید: «اگر این چهار تن، به موضوع (زنا) گواهی دادند، آنان [زنان] را در خانه ها(ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد» (فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ).

دلیل بر اینکه آیه فوق اشاره به زنا می کند، علاوه بر قرینه ای که در آیه بعد است، تعبیر به «مِنْ نِسَائِكُمْ» (از همسرانتان) است، زیرا این تعبیر درباره همسران در قرآن مکرر آمده است.

بنابراین مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار، در این آیه حبس ابد تعیین شده است.

ولی بلافاصله می فرماید: «یا اینکه خداوند راهی برای آنان قرار دهد» (أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا).

بنابراین باید مجازات حبس درباره آنها ادامه یابد تا مرگشان فرا رسد، یا اینکه قانون جدیدی از طرف خداوند برای آنها معین شود.

از این تعبیر استفاده می شود این یک حکم موقت بوده، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده حکم جدیدی درباره آنها نازل خواهد شد، و در آن موقع زنانی که مشمول این قانون شده اند و هنوز در قید حیات هستند، طبعاً از زندان آزاد خواهند شد و مجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید.

آزادی آنان از زندان به دلیل الغاء حکم سابق است، اما عدم اجرای مجازات جدید درباره آنها به سبب آن است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد، و به این ترتیب قانون آینده هرچه باشد راهی برای نجات این زندانیان است؛ البته قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب این عمل می شوند خواهد بود - دقت کنید.

واما اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از جمله (أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا) این است که خداوند با دستور آینده درباره سنگسار کردن این گونه افراد، راهی برای آزادی آنها گشوده است، درست نیست، زیرا هیچ گاه با تعبیر (لَهُنَّ سَبِيلًا) «راهی به سود آنان» سازگار نمی باشد، چه اینکه اعدام راه نجات نیست.

زیرا می دانیم قانونی که بعداً در اسلام برای مرتکبان زناى محصنه مقرر گردید، قانون «رجم» (سنگسار کردن) بود. (این قانون در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مسلم وارد شده، اگرچه در قرآن به آن اشاره ای نگردیده است).<sup>(۱)</sup>

از آنچه در بالا- گفتیم روشن می شود آیه مورد بحث هرگز نسخ نشده، زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود نه به صورت موقت و محدود، در حالی که آیه مورد بحث «حبس ابد» را به عنوان یک حکم محدود و موقت ذکر کرده است.

واگر می نگریم در پاره ای از روایات تصریح شده که آیه فوق با احکامی که درباره مجازات عمل منافی عفت وارد شده، نسخ گردیده است، منظور از آن نسخ اصطلاحی نیست، زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقیید و تخصیص حکم گفته می شود - دقت کنید.

ضمناً باید توجه داشت دستور محبوس ساختن این گونه زنان در خانه ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست، زیرا از محبوس ساختن در زندان های عمومی به مراتب بهتر است، و از سوی دیگر تجربه نشان داده زندان های عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد، زیرا این مراکز معمولاً- به صورت آموزشگاه بزرگ مفسد درمی آید که افراد مجرم در آنجا تجربیات خود را در معاشرت دائمی توأم با وقت وسیع در اختیار یکدیگر می گذارند.

سپس در آیه بعد حکم زناى غیر محصنه را بیان می کند، می فرماید: «واذ میان شما، آن مردان وزنانی را که (همسر ندارند و) مرتکب آن کار (زشت) می شوند، آزار دهید» (وَالَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأُذُوهُمَا).

ص: ۳۴۶

---

۱- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۶۹؛ نهج البلاغه، ص ۱۸۴، خطبه ۱۲۷؛ کافی، ج ۷، ص ۱۷۷ و ۱۸۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۶۲، ۱۰۱ و ۱۰۷ و ج ۲۶، ص ۴۰.



گرچه در این آیه تصریحی به زناى غير محصنه نشده، ولی از آنجا که این آیه دنبال آیه گذشته آمده و مجازاتی که برای زنا در این آیه ذکر شده با مجازات آیه گذشته تفاوت دارد و از آن خفیف تر است، استفاده می شود که این حکم درباره آن دسته از مرتکبان زناست که در آیه قبل داخل نبوده اند.

و چون آیه قبل با قرینه ای که اشاره شد مخصوص زناى محصنه است، نتیجه می گیریم که این آیه حکم زناى غير محصنه را بیان می کند.

این نکته نیز روشن است که مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلی است و آیه ۲ سوره نور که حدّ زنا را یکصد تازیانه برای هر یک از طرفین بیان کرده است می تواند تفسیر و توضیحی برای این آیه بوده باشد، و به همین دلیل این حکم نیز نسخ نشده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نیز در ذیل این آیه نقل شده است که فرمود: «یعنی البکر إذا أتت الفاحشه التي أتتها هذه الثيب فأدوهما؛ یعنی منظور از این آیه مرد و زن بی همسر است که اگر مرتکب عمل منافی عفت شوند، باید آنان را آزار داد» (و مجازات کرد). (۱)

بنابر آنچه گفتیم کلمه «المدان» اگرچه تشبیه مذکر است، منظور از آن، زن و مرد هر دو می باشد، و به اصطلاح از باب «تغلیب» است.

جمعی از مفسران احتمال داده اند این آیه درباره عمل زشت «لواط» بوده باشد، و آیه قبل را مربوط به «مساحقه» (همجنس گرایی زنان) دانسته اند، ولی با توجه به رجوع ضمیر «یأتیانها» به کلمه «فاحشه» که در آیه قبل آمده است، استفاده می شود که نوع عمل منافی عفت که در این آیه آمده همانند نوعی است که در آیه قبل است. بنابراین یکی را درباره «لواط» و دیگری را درباره «مساحقه» دانستن، خلاف ظاهر است - اگرچه هر دو در یک جنس کلی یعنی همجنس گرایی مشترکند - پس هر دو آیه درباره «زنا» است.

از این گذشته، می دانیم مجازات «لواط» در اسلام اعدام است نه آزار رساندن یا تازیانه زدن، و هیچ دلیلی نداریم که حکم آیه مورد بحث نسخ شده باشد.

ص: ۳۴۷

در پایان آیه به مسأله توبه این گونه گناهکاران و بخشیدن آنها اشاره کرده می فرماید: «و اگر توبه کنند، و (خود را) اصلاح نمایند (و به جبران گذشته پردازند)، از آنان در گذرید؛ زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است» (فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا).

این دستور در حقیقت راه بازگشت را به روی این گونه خطاکاران گشوده است که در صورت توبه و اصلاح، جامعه اسلامی آنان را با آغوش باز می پذیرد و به صورت یک عنصر طرد شده اجتماع نخواهند بود.

البته - همان طور که در کتاب های فقهی آمده - توبه در صورتی صحیح است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه اسلامی واقعه شهود و صدور حکم دادگاه انجام پذیرد، و گرنه توبه ای که بعد از صدور حکم باشد تأثیری نخواهد داشت.

ضمناً از این حکم استفاده می شود هرگز نباید افرادی را که توبه کرده اند در برابر گناهان سابق مورد ملامت قرار داد. جایی که حکم مجازات وحد شرعی با توبه ساقط بشود، به طریق اولی باید مردم از گذشته آنها چشم پبوشند. همچنین کسانی که این حد دربار آنها جاری می شود و بعد از آن توبه می کنند، باید مشمول گذشت مسلمانان بوده باشند.

### روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام

گاه و بیگاه به مناسبت هایی می پرسند چرا اسلام قوانین جزایی و کیفری سخت و طاقت فرسایی مقرر نموده است؟

مثلاً در برابر یک بار آلوده شدن به زناى محصنه در آغاز، مجازات حبس ابد مقرر گردید و سپس مجازات اعدام تعیین شد. آیا بهتر نبود مجازات های ملایم تری در برابر این گونه اعمال تعیین گردد تا تعادلی میان «جرم» و «کیفر» برقرار شده باشد؟!

باید توجه داشت قوانین کیفری اسلام گرچه ظاهراً سخت و شدید هستند، در مقابل راه اثبات جرم در اسلام آسان نیست و برای آن شرایطی تعیین شده که غالباً تا گناه علنی نشود آن شرایط حاصل نمی گردد.

مثلاً افزایش دادن تعداد شهود به چهار نفر که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده، به قدری سنگین است که فقط افراد بی پروا ممکن است مجرم شناخته شوند. بدیهی

است این چنین اشخاص باید به اشدّ مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند و محیط از آلودگی گناه پاک گردد.

همچنین برای شهادت شهود شرایطی تعیین شده، از قبیل رؤیت وعدم قناعت به قراین و هماهنگی در شهادت و مانند آن که اثبات جرم را دشوارتر می کند.

به این ترتیب، اسلام احتمال یک مجازات فوق العاده شدید را در برابر این گونه گناهکاران قرار داده، و همین احتمال اگرچه ضعیف هم باشد می تواند در روحیه غالب افراد اثر بگذارد.

اما راه اثبات آن را دشوار قرار داده تا عملاً در این گونه موارد اعمال خشونت به طور وسیع انجام نگیرد.

در حقیقت اسلام خواسته اثر تهدیدی این قانون کیفری را حفظ کند بدون اینکه افراد بسیاری مشمول اعدام شوند.

نتیجه اینکه روش اسلام برای اثبات جرم و تعیین مجازات، حداکثر تأثیر را در نجات جامعه از آلودگی به گناه دارد، در حالی که افراد مشمول این مجازات ها عملاً زیاد نیستند، و به همین جهت از این روش تعبیر به «سهل و ممتنع» کردیم (ر.ک: ج ۳، ص ۳۸۷ - ۳۹۳).

## حکم ازدواج با همسران پدر

### اشاره

(وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا)

با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید؛ مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است، زیرا این، عملی زشت و تنفرآور و راه نادرستی است.

(سوره نساء، آیه ۲۲)

### شأن نزول:

در زمان جاهلیت معمول بود هرگاه کسی از دنیا می رفت و همسر و فرزندان از خود به یادگار می گذاشت، در صورتی که آن همسر، نامادری فرزندان او بود،

ص: ۳۴۹

فرزندانش، نامادری را همانند اموال او به ارث می بردند؛ به این ترتیب که آنها حق داشتند با نامادری خود ازدواج کنند و یا او را به ازدواج شخص دیگری درآورند.

پس از اسلام حادثه ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد و آن این است که یکی از انصار به نام ابوقیس از دنیا رفت، فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت: من تو را فرزند خود می دانم و چنین کاری را شایسته نمی بینم، ولی با این حال از پیغمبر صلی الله علیه و آله کسب تکلیف می کنم. سپس موضوع را خدمت حضرت عرض کرد، و کسب تکلیف نمود. آیه فوق نازل شد و از این کار به شدت نهی کرد. (۱)

### تفسیر: ازدواج با همسر پدر ممنوع

همان طور که در شأن نزول بیان شد، آیه بر یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت خطّ بطلان می کشد، می فرماید: «با زانی که پدران شما با ایشان ازدواج کرده اند، هرگز ازدواج نکنید» (وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ).

امّا از آنجا که هیچ قانونی - معمولاً - شامل گذشته نمی شود، اضافه می فرماید: «مگر آنچه در گذشته (پیش از نزول این حکم) انجام شده است» (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ).

پس از آن برای تأکید مطلب، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان می فرماید: نخست اینکه «این عمل، کار بسیار زشتی است» (إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً).

و بعد اضافه می کند: «عملی است که موجب تنفّر در افکار مردم است» یعنی طبع بشر آن را نمی پسندد (وَمَقْتًا).

و در پایان می فرماید: «روش نادرستی است» (وَوَسَاءٌ سَبِيلاً).

حتّی در تاریخ می خوانیم مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را «مقت» (تنفّر آمیز)، و فرزندان را که ثمره آن بودند «مقیت» (فرزندان مورد تنفّر) می نامیدند.

روشن است که این حکم به خاطر مصالح و فلسفه های مختلفی مقرر شده، زیرا ازدواج با نامادری از یک سو همانند ازدواج با مادر است، چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می شود، و از سوی دیگر تجاوز به حریم پدر و هتک احترام اوست.

ص: ۳۵۰

وازمه گذشته، این عمل تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می پاشد، زیرا ممکن است بر سر تصاحب نامادری میان آنها اختلاف واقع شود، حتی میان پدر و فرزند ایجاد رقابت می کند، زیرا معمولاً میان همسر دوم و همسر اول رقابت و حسادت وجود دارد، اگر این کار (ازدواج با نامادری) در حیات پدر (پس از طلاق نامادری) انجام گیرد، دلیل حسادت آن روشن است، و اگر بعد از مرگ او صورت گیرد نیز ممکن است یک نوع حسادت نسبت به پدر ازدست رفته خود پیدا کند.

تعبیرات سه گانه ای که درباره نکوهش این عمل در آیه فوق آمده، بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه مزبور باشد (ر.ک: ج ۳، ص ۴۰۹ - ۴۱۱).

## زنان محارم

### اشاره

حُرْمِيتٌ عَلَيْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَاَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْاِخْوَانِ وَالْاَخَوَاتُ الْاِخْوَانِ وَالْاَخَوَاتُ الْاِخْوَانِ وَالْاَخَوَاتُ الْاِخْوَانِ اَزْوَاجُكُمْ  
وَاَخَوَاتُكُمْ مِّنَ الرِّضَاعِ وَاُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَاِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ  
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ اَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ اَصْلَابِكُمْ وَاَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْاَخْتَيْنِ اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ اِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا

حرام شده است بر شما، مادرانتان، و دختران، و خواهران، و عمه ها، و خاله ها، و دختران برادر، و دختران خواهر شما، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسران که در دامان شما هستند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید - و چنانچه با آنان آمیزش نداشته اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - (همچنین) همسران پسرانتان که از نسل شما هستند - (نه پسرخوانده ها -) و (نیز حرام است بر شما) میان دو خواهر جمع کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده، زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است. (سوره نساء، آیه ۲۳)

### تفسیر: تحریم ازدواج با محارم

در این آیه به محارم - یعنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است - اشاره شده و بر اساس آن، محرمیت از سه راه ممکن است پیدا شود:

ص: ۳۵۱

۱. ولادت، که از آن تعبیر به «ارتباط نسبی» می شود،

۲. از طریق ازدواج که به آن «ارتباط سببی» می گویند،

۳. از طریق شیرخوارگی که به آن «ارتباط رضاعی» گفته می شود.

نخست به محارم نسبی که هفت دسته هستند اشاره کرده، می فرماید: «مادران شما و دخترانتان و خواهرانتان و عمه ها و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شما حرام شده اند» (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ).

باید توجه داشت منظور از مادر، فقط آن زنی نیست که انسان بی واسطه از او متولد شده است، بلکه جدّه و مادر جدّه، مادر پدر و مانند آن را نیز شامل می شود؛ همان طور که منظور از دختر، تنها دختر بی واسطه نیست، بلکه دختر و دختر پسر و دختر دختر و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد، همچنین در مورد پنج دسته دیگر.

ناگفته پیداست همه افراد طبعاً از این گونه ازدواج ها تنفّر دارند و به همین دلیل همه اقوام و ملل - جز افراد کمی - ازدواج با محارم را ممنوع می دانند و حتی مجوسی ها که در منابع اصلی خود قائل به جواز این گونه ازدواج ها بوده اند، امروز آن را انکار می کنند.

گرچه بعضی می کوشند این موضوع را ناشی از یک عادت و رسم کهن بدانند، می دانیم که عمومیت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون و اعصار طولانی

- معمولاً - حکایت از فطری بودن آن می کند، زیرا رسم و عادت نمی تواند عمومی و دائمی گردد.

از این گذشته، امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرهای فراوانی دارد، یعنی بیماری نهفته وارثی را آشکار و تشدید می کند نه اینکه خود آن تولید بیماری کند.

حتی بعضی، گذشته از محارم، ازدواج با اقوام نسبتاً دورتر مانند عموزاده ها را با یکدیگر خوب نمی دانند و معتقدند خطر بیماری های ارثی را تشدید می نماید. (۱)

ص: ۳۵۲

۱- البته در اسلام ازدواج عموزاده ها و مانند آن با یکدیگر تحریم نشده است، زیرا همانند ازدواج با محارمینست و احتمال بروز حوادث در این گونه ازدواج ها کمتر است.

ولی این مسأله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند - همان طور که غالباً نمی کند - در خویشاوندان نزدیک که «همخونی» شدیدتر است، مسلماً تولید اشکال خواهد کرد.

به علاوه، در میان محارم جاذبه جنسی معمولاً وجود ندارد، زیرا محارم غالباً با هم بزرگ می شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی هستند و موارد استثنایی نمی تواند مقیاس قوانین کلی گردد و می دانیم جاذبه جنسی شرط استحکام پیوند زناشویی است. بنابراین اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود.

آن گاه به محارم رضاعی اشاره کرده، می فرماید: «ومادرانی که شما را شیر می دهند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند» (وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ).

گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره کرده، طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند بلکه طبق حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ

مِنَ النَّسَبِ؛ تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند، از نظر شیرخوارگی نیز

حرام می شوند» (۱).

البته مقدار شیرخوارگی که تأثیر در محرمیت می کند و نیز شرایط و کیفیت آن، ریزه کاری های فراوانی دارد که در کتاب های فقهی آمده است.

فلسفه تحریم محارم رضاعی این است که با پرورش گوشت و استخوان آنها با شیر شخص معینی، شباهت به فرزندان او پیدا می کند. مثلاً زنی که کودکی را به قدری شیر می دهد که بدن او با آن شیر نمو مخصوصی می کند، نوعی شباهت در میان آن کودک و سایر فرزندان آن زن پیدا می شود، و در حقیقت هر کدام جزئی از بدن آن مادر محسوب می گردند و همانند دو برادر نسبی هستند.

پس از آن با اشاره به دسته سوم از محارم، آنها را ذیل چند عنوان بیان می کند:

۱. «ومادران همسرانتان» (وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ).

یعنی به محض اینکه زنی به ازدواج مردی درآمد و صیغه عقد جاری شد، مادر او و مادرِ مادر او و هر چه بالاتر روند، بر او حرام ابدی می شوند.

ص: ۳۵۳

۲. «ودختران همسران‌تان که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید» (وَرَبَائِكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ).

یعنی تنها با عقد شرعی یک زن، دختران او که از شوهر دیگری بوده اند، بر شوهر حرام نمی شوند، بلکه مشروط بر این است که اضافه بر عقد شرعی، با آن زن همبستر نیز شده باشد.

وجود این قید در این مورد تأیید می کند که حکم مادر همسر که در جمله سابق گذشت مشروط به چنین شرطی نیست، و به اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می کند.

ظاهر قید «فِي حُجُورِكُمْ» (در دامان شما باشند) چنین می فهماند که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست، ولی به قرینه روایات (۱) و مسلم بودن حکم، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست بلکه در واقع

اشاره به نکته تحریم است، زیرا این گونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدد می کنند، معمولاً در سنین پایین هستند و غالباً در دامان شوهر جدید پرورش می یابند.

آیه می گوید اینها در واقع همچو دختران خود شما هستند، آیا کسی با دختر خود ازدواج می کند؟

و انتخاب عنوان «رَبَائِب» جمع «رَبِيبَه» به معنای تربیت شده نیز به همین جهت است.

به دنبال این قسمت، برای تأکید مطلب اضافه می کند: «اگر با آنها آمیزش جنسی نداشتید، دخترانشان بر شما حرام نیستند» (فَاِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ).

۳. «وهمسران فرزندان‌تان که از نسل شما هستند» (وَ حَلَائِلُ اَبْنَائِكُمُ الَّذِيْنَ

مِنْ اَصْلَابِكُمْ). (۲)

در حقیقت تعبیر «مِنْ اَصْلَابِكُمْ» (فرزندان‌تان که از نسل شما هستند) برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیت خطّ بطلان کشیده شود، زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند؛ یعنی کسی که

ص: ۳۵۴

۱- کافی، ج ۵، ص ۴۳۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۴۶۶، ۴۶۸ و ۴۷۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۳۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۸.

۲- «حَلَائِل» جمع «حَلِيلَه» از ماده «حل» به معنای زنی است که بر انسان حلال است، یا از ماده «حلول»، به معنی زنی است که با مردی در یک محل زندگی می کند و آمیزش جنسی دارد.



فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می خواندند، و فرزندخوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود، و به همین دلیل با همسران فرزندخوانده خود ازدواج نمی کردند.

باید توجه داشت فرزندخواندگی و احکام آن در اسلام به کلی بی اساس است.

۴. «و نیز حرام شده است برای شما جمع میان دو خواهر» (وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ).

یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست. بنابراین اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمان های مختلف و بعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد مانعی ندارد.

و از آنجا که در زمان جاهلیت جمع میان دو خواهر رایج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواج هایی شده بودند، قرآن بعد از جمله فوق می فرماید: «مگر آنچه در گذشته واقع شده» (إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ).

یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، و کسانی که قبل از نزول این قانون چنین ازدواجی انجام داده اند کیفر و مجازاتی ندارند، اگرچه اکنون باید یکی از آن دو را برگزینند و دیگری را رها کنند.

در پایان آیه می فرماید: «خداوند آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا).

شاید رمز اینکه اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده این باشد که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدیدی دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند طبعاً نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، و به این ترتیب یک نوع تضاد عاطفی در وجود آنها پیدا می شود که برای زندگی آنها زیانبار است، زیرا دائماً انگیزه «محبت» و «رقابت» در وجود آنها در حال کشمکش و مبارزه اند.

بعضی از مفسران احتمال داده اند جمله «إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ» به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده برگردد؛ یعنی اگر قبل از نزول این آیه - طبق قوانین متداول آن زمان - اقدام به ازدواج با یکی از محارم کرده باشید، حکم تحریم شامل آن ازدواج ها نمی شود، و فرزندان آنها فرزندان مشروع خواهند بود. البته پس از نزول این آیه لازم بوده فوراً جدا شوند.

پایان آیه یعنی جمله «إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» نیز متناسب با این معنی است (ر.ک: ج ۳، ص ۴۱۲ - ۴۱۸).

(الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ \* الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ)

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید؛ و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مومنان مجازاتشان را مشاهده کنند! \* مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند؛ و زن زناکار را، جز مرد زناکار یا مشرک، به ازدواج خود در نمی آورد؛ و این کار بر مومنان حرام شده است! (سوره نور، آیات ۲-۳)

### تفسیر: حدّ «زانی» و «زانیه»

بعد از این بیان کلی، به نخستین دستور قاطع و محکم، پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته، می گوید: «زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید» (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ).

و برای تأکید بیشتر، اضافه می کند: «هرگز نباید در اجرای این حدّ الهی گرفتار رأفت (محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید»

(وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

و سرانجام، در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل و نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده، می گوید: «و باید گروهی از مومنان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند» (وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ).

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

۱. حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد وزن غیر همسر، و بدون مجوز شرعی است).

۲. تأکید بر این که در اجرای این حدّ الهی گرفتار محبت ها و احساسات بی مورد

نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه های این گونه احساسات، مسأله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد؛ چرا که نشانه ایمان به مبدأ و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می شود که انسان بداند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریح نشده، و ایمان به معاد، سبب می شود که انسان در برابر تخلف ها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که توجه به آن لازم است:

«يُؤْتَى بِوَالٍ نَقَصَ مِنَ الْحَيْدِ سَوْطًا فَيُقَالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟ فَيَقُولُ: رَحِمَهُ لِعِبَادِكَ، فَيُقَالُ لَهُ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي؟! فَيَوْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ، وَ يُؤْتَى بِمَنْ زَادَ سَوْطًا، فَيُقَالُ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَاكَ؟ فَيَقُولُ لِيُنْتَهُوا عَن مَعْصِيَتِكَ! فَيَقُولُ: أَنْتَ أَحْكَمُ بِهِ مِنِّي؟! فَيَوْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ!؛ روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تازیانه از حدّ الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند، به او گفته می شود: چرا چنین کردی؟

می گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می گوید: آیا تو نسبت به آنها از من مهربان تر بودی؟! و دستور داده می شود او را به آتش بیفکنید!

دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حدّ الهی افزوده، به او گفته می شود:

چرا چنین کردی؟ در پاسخ می گوید: تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید: تو از من آگاه تر و حکیم تر بودی؟! سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند» (۱).

۳. دستور حضور جمعی از مومنان در صحنه مجازات است؛ چرا که هدف تنها این نیست گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود.

و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همان گونه که گناه برملا شده، مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب، اساس پاسخ این سوال که: چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی

ص: ۳۵۷

در جمع بریزد روشن می شود؛ زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است «خداوند ستار العیوب» راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه، و کم شدن اهمیت گناه، باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولاً، در یک جامعه سالم باید «تخلف از قانون» با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد، آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای حیثیت و آبروی خود، بیش از مسأله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر، ترمز نیرومندی بر روی هوس های سرکش آنها است.

از آنجا که سخن از مجازات زنان زناکار در میان است، سوالی پیش می آید که: ازدواج مشروع با چنین زنانی چه حکمی دارد؟

آیه سوم این سوال را چنین پاسخ می گوید: «مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند، همان گونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد» (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ).

«و این کار بر مومنان تحریم شده است» (وَحَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ).

در این که این آیه بیان یک حکم الهی است، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟ در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند: آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، و همجنس با همجنس پرواز می کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگی ها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند، و آن را بر خویشان تحریم می کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت «جمله خبریه» بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند: این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصاً می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد؛ چرا که بیماری های اخلاقی همچون بیماری های جسمی غالباً واگیردار است.

و از این گذشته، این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود.

به علاوه، فرزندان که در چنین دامان های لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات، اسلام این کار را منع کرده است.

شاهد این تفسیر جمله (وَحَرَّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) است که در آن تعبیر به تحریم شده.

و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان معصوم علیهم السلام در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند.

حتی بعضی از مفسران بزرگ در شأن نزول آیه چنین نوشته اند: «مردی از مسلمانان از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که با «ام مهزول» - زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود، و حتی پرچمی برای شناسائی بر در خانه خود نصب کرده بود! - ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت». (۱)

در حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می خوانیم: «این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، وحدّ الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه اش ثابت شود». (۲)

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که: بسیاری از احکام به صورت «جمله خبریه» بیان شده است، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت «امر» و «نهی» باشد.

ضمناً، باید توجه داشت عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان اهمیت مطلب است، یعنی گناه «زنا» همطراز گناه «شرک» است؛ چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده: شخص زناکار در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ... لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَإِنَّهُ إِذَا فَعَلَ ذَلِكَ خُلِعَ عَنْهُ الْإِيمَانُ كَخُلْعِ الْقَمِيصِ؛ شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می شود، مومن نیست، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل، ایمان را از او بیرون می آورند همان گونه که پیراهن را از تن!» (۳).

ص: ۳۵۹

۱- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۵، ذیل آیه، وقرطبی در تفسیر خود ذیل همین آیه، این حدیث را نقل کرده اند.

۲- مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۵، ذیل آیه مورد بحث.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۱، طبع دار الکتب الاسلامیه، طبق نقل نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۷۱.

### ۱. مواردی که حکم زنا اعدام است

آنچه در آیه فوق در مورد حدّ زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنائی هم دارد از جمله «زناى محصن و محصنه» است که حدّ آن با تحقق شرائط، اعدام است.

منظور از «محصن» مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است، و «محصنه» به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است.

هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود، حدّ او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم، در کتب فقهی مشروحاً آمده است. و نیز زناى با محارم حکم آن اعدام است.

همچنین زناى به عُنف و جبر حکم آن نیز همین است.

البته در بعضی از موارد، علاوه بر مسأله تازیانه، تبعید و پاره ای دیگر از مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

### ۲. چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شك این عمل منافى عفت، از همه کس قبیح است، ولی از زنان، زشت تر و قبیح تر است؛ چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن، دلیل بر تمرد شدیدتری است.

از این گذشته، عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می شود، اما در مورد زنان، عواقب شومش بیشتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که: سر چشمه وسوسه این کار، بیشتر از ناحیه آنها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد، عامل اصلی محسوب می شوند.

مجموع این جهات، سبب شده که زن آلوده، بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم شده است.

ولی زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

### ۳. مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت «امر» است وجوب حضور گروهی از مومنان را به هنگام

اجرای حدّ زنا می رساند، ولی ناگفته پیدا است قرآن شرط نکرده حتماً در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح، متفاوت می گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه تعداد از مردم لازم است. (۱)

فلسفه این حکم نیز روشن است؛ زیرا همان گونه که گفتیم:

اولاً: درس عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع.

ثانیاً: شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثاً: هر گاه اجرای حدّ، در حضور جمعی انجام شود، قاضی و مجریان حدّ متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

رابعاً: حضور جمعیت، مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای

حدّ می گردد.

خامساً: ممکن است مجرم بعد از اجرای حدّ به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حدّ پردازد که حضور جمعیت موضع را روشن ساخته و جلوی فعالیت های تخریبی او را در آینده می گیرد و فوائد دیگر.

#### ۴. حدّ زانی قبلاً چه بوده است؟

از آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «نساء» چنین بر می آید، قبل از نزول حکم سوره «نور» درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد، تعیین شده است (فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ) و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فَأَذُوهُمَا).

ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث، آن را در یک صد تازیانه محدود و معین نموده.

بنابراین، حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یک صد تازیانه حدّ و حدودی برای حکم آزار است. (۲)

ص: ۳۶۱

۱- جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مومنین به هنگام اجرای حدّ تردید کرده اند، در حالی که ظاهر امر وجوب است، نه استحباب.

۲- برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۳۰۶ به بعد، ذیل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره «نساء» مراجعه فرمائید.

## ۵. افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!

بدون شک، مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند حداکثر کوشش به عمل آید که هیچ فرد بی گناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد، عفو و گذشت شود.

ولی بعد از ثبوت جرم، و مسلم شدن حدّ باید قاطعیت به خرج داد، و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیان بخش است پرهیزند.

مخصوصاً در آیه مورد بحث، تعبیر به (فِي دِينِ اللَّهِ) شده، یعنی هنگامی که حکم، حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز، نهی شده؛ زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز، بر آنها بیشتر است، اما نمی توان انکار کرد که: اقلیتی وجود دارند طرفدار خشونت بیشتری می باشند، این گروه نیز

- همان گونه که سابقاً اشاره کردیم - از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

## ۶. شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم: ظاهر آیات فوق، تحریم ازدواج با زانی و زانیه است، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند.

بنابراین، اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده، و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته، و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده اند، ازدواج با آنها شرعاً بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان «زانی» و «زانیه» بر آنها صدق نمی کند، حالتی بوده است که زائل شده، ولی در صورت اول، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شأن نزول آیه نیز آن را تأیید می کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: فقیه معروف «زراره» از آن حضرت پرسید: تفسیر آیه (الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً...) چیست؟

امام علیه السلام فرمود: «هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّنَا وَ رِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزَّنَا، قَدْ شَهَرُوا



وَعُرِفُوا بِهِ، وَالنَّاسُ الْيَوْمَ بِمَذَلِكِ الْمَنْزِلِ، فَمَنْ أَقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّانَا، أَوْ شَهَرَ بِالزَّانَا، لَمْ يَتَّبِعْ لِاحِدٍ أَنْ يُنَاكِحَهُ حَتَّى يُعْرِفَ مِنْهُ تَوْبَتَهُ؛  
این آیه، اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است،  
کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و  
شناخته شود» (۱).

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

## ۷. فلسفه تحریم زنا

فکر نمی کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل، دامان فرد و جامعه را می گیرد، بر کسی مخفی باشد، ولی توضیح  
مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک، نظام خانواده را در هم می ریزد.

رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می کند.

فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند، در جامعه زیاد می کند.

این عمل ننگین، سبب انواع برخوردها و کشمکش ها در میان هوسبازان است.

به علاوه بیماری های روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است، بر کسی پنهان نیست.

کشتن فرزندان، سقط جنین و جنایاتی مانند آن، از آثار شوم این عمل می باشد (۲).

(ر.ک: ج ۱۴، ص ۳۸۲ - ۲۹۴).

## حکم اتهام به زنان پاکدامن

### اشاره

(إِنَّ الَّذِينَ يَزُومُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ  
وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ)

ص: ۳۶۳

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۵ (ج ۲۰، ص ۴۳۹، چاپ آل البیت).

۲- شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱۲ «تفسیر نمونه»، ذیل آیه ۳۲ سوره «اسراء» مطالعه فرمائید.

کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن رامتهم می‌سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی دور شدند و عذاب سختی برای آنهاست. \* در روزی که زبان‌ها و پاهایشان بر ضد آنها بر اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهد. \* آن روز، خداوند جزای واقعی آنان را بی‌کم و کاست می‌دهد؛ و می‌دانند که خداوند حق آشکار است.

(سوره نور، آیات ۲۳-۲۵)

### تفسیر:

بار دیگر به مسأله «قذف» و متهم ساختن زنان پاکدامن باایمان، به اتهام ناموسی بازگشته و به طور مؤکد و قاطع می‌گوید: «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر از هر گونه آلودگی و مؤمن را به نسبت‌های ناروا متهم می‌سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنهاست» (إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

در واقع، سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمّیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می‌گردد:

مُحْصَنَات: زنان پاکدامن، غَافِلَات: دور از هر گونه آلودگی، و مُؤْمِنَات: زنان باایمان؛ به این ترتیب نشان می‌دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه، ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است. (۱)

تعبیر به «غافلات» تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی‌عفتی مشخص می‌کند. یعنی آنها نسبت به آلودگی‌های جنسی آن قدر بی‌اعتنا هستند که گویی اصلاً از آن خبر ندارند، زیرا موضع انسان در برابر گناه، گاه به صورتی درمی‌آید که اصلاً تصوّر گناه از فکر و مغز او بیرون می‌رود، گویی اصلاً چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله عالی تقواست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «غافلات»، زنانی باشد که از نسبت‌های ناروایی که به آنها داده شده بی‌اطلاعند، و به همین دلیل از خود دفاع نمی‌کنند. در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه‌ای در مورد این گونه اتهامات مطرح می‌کند، چرا که

ص: ۳۶۴

در آیات گذشته سخن از تهمت زندقه بود که شناخته می شدند و مورد مجازات قرار می گرفتند، اما در اینجا سخن از شایعه سازانی است که خود را از مجازات و حدّ شرعی پنهان داشته اند. قرآن می گوید: اینها تصوّر نکنند که با این عمل می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می کند و در آخرت عذابی عظیم دارند.

گرچه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می رسد که نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می شود و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسّران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند و این گناه را در سر حدّ کفر قرار دهند، و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.

در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است و اگر در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله باشد گناه بزرگ تر و عظیم تری محسوب می شود، ولی به تنهایی موجب کفر نیست و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در داستان «افک» با این گونه افراد معامله «مرتد» نکرد، بلکه در آیات بعد از آن که شرحش را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست.

و اما «لعن» دوری از رحمت خداست که در مورد کافر و مرتکبان گناهان کبیره صادق است، لذا در همین آیاتی که درباره حدّ قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دو بار کلمه «لعن» در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کلاً کلمه «لعن» درباره بعضی از مرتکبان گناهان کبیره به کار رفته است. حدیث «لَعَنَ اللَّهُ فِي الْخَمْرِ عَشْرَ طَوَائِفَ...؛ خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده...» معروف است.

آیه بعد چگونگی حال گروه تهمت زندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده، می گوید: «آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبان های آنها، دست ها و پاهایشان بر ضدّ آنان به اعمالی که مرتکب شده اند گواهی می دهند» (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقایق را بازگو

می کند، این مجرمان بعد از مشاهده دلایل و شواهد قطعی جرم، بر خلاف میل باطنی خود صریحاً اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند، چرا که جایی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن، پوست تن آنها سخن می گوید، گویی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است. آری، در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانی هاست، ظاهر می شوند.

و اگر می بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید: «امروز ما بر دهان آنها مهر می زنیم و پایشان با ما سخن می گوید» (الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (۱) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد، چرا

که ممکن است در آغاز زبان ها از کار بیفتد و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقایق را برملا کرد زبان به حرکت در آید که گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

سپس می گوید: «در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می دهد» (يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ).

«و در آن روز می دانند که خداوند حق مبین است» (وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ).

اگر امروز و در این دنیا در حقیقت پروردگار شک و تردید کنند، یا مردم ربه گمراهی بکشانند، در آن روز نشانه های عظمت، قدرت و حقیقتش آن چنان واضح می شود که سرسخت ترین لجوجان را وادار به اعتراف می کند (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۴۶-۴۴۹).

## احکامی درباره پوشش زنان

### اشاره

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ \* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِسْنَائِهِنَّ أَوْ بَنَاتِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ لِأَزْوَاجِهِنَّ وَلَوْ لِبُحْرَمَانٍ بَيْنَهُنَّ وَالْبُحْرَمَانُ ظَاهِرٌ لَهُنَّ أُولَئِكَ أُمَّهَاتُهُنَّ وَأُمَّهَاتُ بُعُولَتِهِنَّ أُولَئِكَ حُدُودُ اللَّهِ أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ)

ص: ۳۶۶

بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْبَابِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطُّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضُرُّنَّ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

به مؤمنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، ودامان خود را (از بی عفتی) حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است. \* و به زنان باایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، ودامان خویش را (از بی عفتی) حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار از آنان که نمایان است - آشکار نکنند، و(اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)، و زینت خود را آشکار ن سازند مگر برای شوهرانشان، یا پدرانشان، یا پدران شوهرانشان، یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان، یا بردگانشان [ کنیزانشان ]، یا مردان سفیه وابسته (به آنها) که تمایلی به زن ندارند، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و(به زنان باایمان بگو: هنگام راه رفتن) پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود (و صدای خلخال که برپا دارند به گوش رسد). وای مؤمنان، همگی به سوی خدا باز گردید، تا رستگار شوید. (سوره نور، آیات ۳۰-۳۱)

### شأن نزول:

در کتاب کافی در شأن نزول نخستین آیه از آیات فوق، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبه رو شد - و در آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوش ها قرار می دادند - (وطبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می شد) چهره آن زن، نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت. هنگامی که زن گذشت، جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد، در حالی که راه خود را ادامه می داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز همچنان به پشت سر خود نگاه می کرد، ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت.

هنگامی که زن گذشت، جوان به خود آمد دید خون از صورتش جاری است و به

لباس و سینه اش ریخته! (سخت ناراحت شد) با خود گفت: به خدا سوگند خدمت پیامبر می روم و این ماجرا را بازگو می کنم. هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به او افتاد فرمود چه شده است؟

جوان ماجرا را نقل کرد. در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا، نازل شد و آیه فوق را آورد (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...). (۱)

### تفسیر: مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب

پیش از این هم گفته ایم که این سوره در حقیقت سوره عَفْت، پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است و بحث های مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد. آیات مورد بحث هم که احکام نگاه کردن، چشم چرانی و حجاب را بیان می دارد کاملاً به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحث های مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست می گوید: «به مؤمنان بگو: چشم های خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، و دامان خود را حفظ کنند» (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

«يَغُضُّوا» از ماده «غَضَّ» (بر وزن خَزَّ) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود.

بنابراین آیه نمی گوید مؤمنان باید چشمانشان را فرو بندند، بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند. و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبه رو می شود بخواهد چشم خود را کاملاً ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده است.

ص: ۳۶۸

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۹. تفسیرهای نورالثقلین، المیزان، روح المعانی (با اندک تفاوت)، ذیل آیهمورد بحث.

قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (وبه اصطلاح متعلق فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگیرند.

اما با توجه به سیاق آیات، مخصوصاً آیه بعد که سخن از مسأله حجاب به میان آمده، به خوبی روشن می شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است. شأن نزولی که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تأیید می کند. (۱)

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاه های غیرخیره مجاز است، بلکه منظور این است که انسان هنگام نگاه کردن معمولاً منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرد، هرگاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود، یعنی به او نگاه نکند. اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه «عَصَّ» را به معنی کاهش گفته اند منظور همین است - دقت کنید.

دومین دستور در آیه فوق همان مسأله حفظ «فروج» است.

«فروج» چنانکه قبلاً هم گفته ایم، در اصل به معنی شکاف و فاصله میان دو چیز است، ولی در این گونه موارد کنایه از عورت است، و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه «دامان» را به جای آن می گذاریم.

منظور از «حفظ فروج» چنانکه در روایات وارد شده، پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «كُلُّ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْفُرُوجِ فَهِيَ مِنَ الزَّانَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظْرِ؛ هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید، منظور حفظ کردن از زناست، جز این آیه که منظور از آن، حفظ کردن از نگاه دیگران است.» (۲)

واز آنجا که گاه به نظر می رسد چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده، در پایان آیه می فرماید: «این برای آنها بهتر و پاکیزه تر است» (ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ).

ص: ۳۶۹

---

۱- در اینکه «من» در جمله «يَعُصُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» چه معنی دارد، مفسران احتمالات مختلفی داده اند. بعضی آن را برای تبعیض، بعضی زائده و بعضی ابتدائیه دانسته اند، ولی ظاهر همان معنی اول است.

۲- اصول کافی، تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۰۱، طبق نقل نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷.

آن گاه به عنوان اخطار، برای کسانی که نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند، می گوید: «به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ).

در آیه بعد به شرح وظایف زنان در این زمینه می پردازد. نخست به وظایفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید: «وبه زنان باایمان بگو: چشمان خود را فرو گیرند (واز نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامان خود را حفظ نمایند» (وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ).

وبه این ترتیب، «چشم چرانی» همان گونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام است، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز مانند مردان واجب است.

سپس به مسأله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن چهار جمله اشاره فرموده:

۱. «آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر است»

(وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا).

در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را پوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست، در میان مفسران سخن بسیار است.

بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته اند، در حالی که کلمه «زینت» به این معنی کمتر اطلاق می شود.

بعضی دیگر آن را به معنی «محلّ زینت» گرفته اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهایی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محلّ این زینت هاست، یعنی گوش ها و گردن و دست ها و بازوان.

بعضی دیگر آن را به معنی خود «زینت آلائی» گرفته اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.

دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مسأله تعقیب می شود.

حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است؛ بنابراین، زنان حق ندارند زینت هایی که معمولاً پنهانی است آشکار سازند، هر چند اندامشان نمایان نشود، و به این ترتیب آشکار کردن لباس های



زینتی مخصوصی که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت هایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن به «قلعاده» (گردنبند)، «دملج» (بازوبند)، «خلخال» (پای برنجن) همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند تفسیر شده است. (۱)

و چون در روایات متعددی زینت ظاهر به انگشتر، سرمه و مانند آن تفسیر شده، می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت هایی است که نهفته و پوشیده است - دقت کنید.

۲. دومین حکمی که در آیه بیان شده این است: «آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند» (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ).

«خُمُر» جمع «خمار» (بر وزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسری).

«جیوب» جمع «جیب» (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد.

از این جمله استفاده می شود که قبل از نزول آیه، زنان دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد. قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد (از شأن نزول آیه که قبلاً آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).

۳. در سومین حکم، مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را بگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می دهد:

«آنها نباید زینت خود را آشکار سازند» (وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ).

«مگر (در دوازده مورد):

۱. «برای شوهرانشان» (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ).

۲. «یا پدرانشان» (أَوْ آبَائِهِنَّ).

ص: ۳۷۱

۳. «یا پدران شوهرانشان» (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۴. «یا پسرانشان» (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ).

۵. «یا پسران همسرانشان» (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۶. «یا برادرانشان» (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ).

۷. «یا پسران برادرانشان» (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ).

۸. «یا پسران خواهرانشان» (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ).

۹. «یا زنان هم کیششان» (أَوْ نِسَائِهِنَّ).

۱۰. «یا بردگانشان» کنیزانشان (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

۱۱. «یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند» افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد (أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْأَرْزَبَةِ مِنَ الرِّجَالِ).

۱۲. «یا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند» (أَوِ الْوَالِدِينَ الَّذِينَ لَمْ يَطْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ).

۴. و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند: «آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود» و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن چنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خودداری کنند، و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان، اعم از مرد و زن، به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد می گوید: «همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تا رستگار شوید» (و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

و اگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد، از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح، به سوی خدا آییند که رستگاری تنها بر در خانه اوست، و بر سر راه شما لغزشگاه های خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او نجات ممکن نیست، خود را به او بسپارید.

درست است که قبل از نزول این احکام، گناه و عصیان نسبت به این امور مفهومی

نداشت، ولی می دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگی های جنسی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح، از «مستقلات عقلیه» است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسؤولیت کافی است.

**نکته ها:**

### **۱. فلسفه حجاب**

بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غرب زده، بی بندوباری زنان را جزئی از آزادی او می دانند، سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمان های گذشته.

ولی مفسد بی حساب، مشکلات و گرفتاری های روزافزونی که از این آزادی های بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجاً گوش شنوایی برای این سخن

پیدا شود.

البته در محیط های اسلامی و مذهبی، مخصوصاً در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی، بسیاری از مسائل حل شده، و به بسیاری از این سؤالات عملاً پاسخ کافی وقانع کننده داده شده است، ولی باز اهمّیت موضوع ایجاب می کند که این مسأله به طور گسترده تر مورد بحث قرار گیرد.

مسأله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره کشی از طریق سمع، بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند؟ و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد؟

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوس های آلوده مردان درگیر باشند؟ و یا باید این مسائل از محیط اجتماع برچیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟

اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب، جزئی از این برنامه محسوب می شود، در حالی که غربی ها و غرب زده های هوسباز، طرفدار برنامه اوّل هستند.

اسلام می گوید: کامیابی های جنسی اعمّ از آمیزش و لذّت گیری های سمعی، بصری و لمسی مخصوص همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه است که جمله «ذَلِكْ اَزْ كِي لَهْمْ» در آیات فوق اشاره به آن است.

ص: ۳۷۳

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱. برهنگی زنان، که طبعاً پی آمدهایی همچون آرایش، عشوه گری و امثال آن همراه دارد، مردان - مخصوصاً جوانان را - در یک حال تحریک دائم قرار می دهد، تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجان های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می گردد. مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود

حمل کند؟

مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟

مخصوصاً توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین وریشه دارترین غریزه آدمی است، و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته اند: هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی کنید مگر اینکه پای زنی در میان است.

آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟

آیا این کار عاقلانه ای است؟

اسلام می خواهد مردان و زنان مسلمان، روحی آرام، اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه های حجاب است.

۲. آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان، طلاق و ازهم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که «هر چه دیده بیند دل کند یاد» و هر چه دل - در اینجا یعنی هوس های سرکش - بخواهد، به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود، و به این ترتیب هر روز دل، به دلبری می بندد و با دیگری وداع می گوید.

در محیطی که حجاب است (و شرایط دیگر اسلامی رعایت می شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

ولی در بازار آزاد برهنگی که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لااقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده اند، دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی تواند داشته باشد، و خانواده ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.

۳. گسترش دامنه فحشا، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناک ترین پی آمدهای

بی حجابی است که فکر می‌کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلایل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

نمی‌گوییم عامل اصلی فحشا و فرزندان نامشروع منحصرأبی حجابی است، نمی‌گوییم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می‌گوییم: یکی از عوامل مؤثر آن مسأله برهنگی و بی حجابی محسوب می‌شود.

و با توجه به اینکه فحشا و از آن بدتر، فرزندان نامشروع سرچشمه انواع جنایت‌ها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مسأله روشن تر می‌شود.

هنگامی که می‌شنویم در انگلستان هر سال - طبق آمار - پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می‌آید.

و هنگامی که می‌شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده‌اند، نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی، بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امتیّت جامعه به وجود آورده‌اند، به گونه‌ای که در بسیاری از پرونده‌های جنایی پای آنها در میان است، به اهمّیت این مسأله کاملاً پی می‌بریم و درمی‌یابیم مسأله گسترش فحشا، حتّی برای آنها که هیچ اهمّیتی برای مذهب و برنامه‌های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است.

بنابراین، هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امتیّت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و پی آمدهای آن هرگونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدارس می‌که در آن دختر و پسر با هم درس می‌خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می‌کنند، و بی بند و باری در آنها حکمفرماست، کم کاری، عقب افتادگی، و عدم احساس مسؤولیت، به خوبی مشاهده شده است.

۴. مسأله ابتدال زن و سقوط شخصیت او در این میان نیز حائز اهمّیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد.

هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواند، طبیعی است روزبه روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزون تر از او دارد.

و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسی اش وسیله تبلیغ کالاها و دکور اتاق‌های

انتظار، وعاملی برای جلب جهانگردان، سیاحان ومانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حدّ یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند، ارزش های والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود، و تنها افتخار او جوانی، زیبایی و خودنمایی وی می شود.

و به این ترتیب، به وسیله ای تبدیل خواهد شد برای اشباع هوس های سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان نماهای دیو صفت.

در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگی های اخلاقیش، علم و آگاهی و دانایش جلوه کند، و حائز مقام والایی گردد؟

به راستی درد آور است که در کشورهای غربی، و غرب زده، و در کشور ما پیش از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم، شهرت، آوازه، پول، درآمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی بندوباری بود که به نام هنرمند و هنرپیشه، معروف شده بودند، و هر جا قدم می نهادند گردانندگان محیط های آلوده برای آنها سر و دست می شکستند و قدمشان را خیر مقدم می دانستند.

شکر خدا را که آن بساط برچیده شد، وزن از صورت ابتدال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد، شخصیت خود را بازیافت، حجاب بر خود پوشید، اما بی آنکه منزوی شود و در تمام صحنه های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامی ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

## **۲. خرده گیری های مخالفان حجاب**

### **اشاره**

در اینجا می رسیم به ایرادهایی که مخالفان حجاب مطرح می کنند که باید به طور فشرده بررسی شود:

### **الف) زنان نیمی از جامعه**

مهم ترین چیزی که همه در آن متفق اند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مسأله حجاب ذکر می کنند، این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند اما حجاب

سبب انزوای این جمعیت عظیم می گردد، و طبعاً آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می راند، مخصوصاً در دوران شکوفایی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است، از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچ بهره گیری نخواهد شد، و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است.

به این ترتیب، آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربراجتماع در می آیند.

اما آنها که به این منطق متوسل می شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده اند، زیرا:

اولاً چه کسی گفته است که حجاب اسلامی، زن را منزوی می کند و از صحنه اجتماع دور می سازد؟

اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم، امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره ها، در کارگاه ها، در راهپیمایی ها و تظاهرات سیاسی، در رادیو و تلویزیون، در بیمارستان ها و مراکز بهداشتی، مخصوصاً در مراقبت های پزشکی برای مجروحان جنگی، در فرهنگ و دانشگاه، و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از امکان چنین وضعی می گفتیم امروز در برابر وقوع آن قرار گرفته ایم، و فلاسفه گفته اند: بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است. و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ثانیاً از اینکه بگذریم، آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسان هایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخ های عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟

آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده و تربیت در ساختن یک اجتماع سالم، آباد و پرحرکت بی خبرند. آنها گمان می کنند راه این است که زن و مرد ما مانند زنان و مردان غربی، اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه ها و مانند آن ترک کنند، و بچه های خود را به شیرخوارگاه ها بسپارند، و یا در اتاق بگذارند، در را بر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند به آنها بچشانند.

غافل از اینکه با این عمل، شخصیت آنها را در هم می‌کوبند و کودکانی بی‌روح و فاقد عواطف انسانی بار می‌آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

### **(ب) حجاب دست و پا گیر است**

ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیت‌های اجتماعی مخصوصاً در عصر ماشین‌های مدرن سازگار نیست. یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را ویا کودک ویا برنامه اش را؟

ولی این ایرادکنندگان از یک نکته غافل اند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می‌شود.

زنان کشاورز و روستایی ما مخصوصاً زنانی که در برنج زارها مهم‌ترین و مشکل‌ترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند، عملاً به این پندارها پاسخ گفته و نشان داده اند که یک زن روستایی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد، حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می‌کند، بی‌آنکه حجابش مانع کارش شود.

### **(ج) حجاب، مردان را حریص تر می‌کند**

ایراد دیگر اینکه آنها می‌گویند حجاب از این نظر که میان زنان و مردان فاصله می‌افکند، طبع حریص مردان را آزمندتر می‌کند، و به جای اینکه خاموش کننده باشد، آتش حرص آنها را شعله ورتر می‌سازد که: «الإنسان حریصٌ علی ما مُنِع».

پاسخ این ایراد، یا صحیح تر سفسطه و مغلطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریباً در همه مراکز بدون استثنا حکمفرماست با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می‌کردند می‌دهد.

آن روز هر کوی و برزن مرکز فساد بود، در خانواده‌ها بی‌بندوباری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.

نمی‌گوییم امروز همه اینها ریشه کن شده، اما بدون شک بسیار کاهش یافته



و جامعه ما از این نظر سلامت خود را بازیافته، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانی ها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

### ۳. استثناء وجه و کفین

در اینکه آیا حکم حجاب، صورت و دست ها حتّی از میج به پایین را نیز شامل می شود یا نه، در میان فقها بحث فراوان است. بسیاری عقیده دارند پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حداقل احتیاط می کنند. البتّه آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی دانند نیز آن را مقتید به صورتی می کنند که منشأ فساد و انحرافی نگردد، و گرنه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثناء، و تأیید قول اوّل وجود دارد از جمله:

(الف) استثناء «زینت ظاهر» در آیه فوق، خواه به معنی محلّ زینت باشد، یا خود «زینت» دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

(ب) دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومی پوشانیدن تمام سر، گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدّعاست.

توضیح اینکه: همان گونه که در شأن نزول نیز گفتیم، عرب ها در آن زمان روسری و مقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها و پشت سر می انداختند به طوری که مقنعه، پشت گوش آنها قرار می گرفت و تنها سر و پشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت، نمایان بود.

اسلام این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه اش این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند و بقیّه پوشانده می شد.

(ج) روایات متعدّدی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث وارد شده است که شاهد زنده ای بر مدّعاست (۱) هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد

ص: ۳۷۹

---

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۵، باب ۱۰۹ از ابواب مقدمات نکاح.

از صراحت نیست، و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشأ فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مسأله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تأکید و تکرار می کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوءاستفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومی نیست که جایز است دیگران عمداً نگاه کنند، بلکه در واقع این یک نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

#### ۴. منظور از «نَسَائِهِمْ» چیست؟

چنانکه در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده اند وزن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر «نَسَائِهِمْ» (زنان خودشان) چنین استفاده می شود که زنان مسلمان تنها می توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را برگیرند، ولی در برابر زنان غیر مسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنانکه در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده اند برای همسرانشان وصف کنند و این، برای زنان مسلمان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده امام صادق علیه السلام چنین می فرماید: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرَأَةِ أَنْ تَنْكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ؛ سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آنچه را دیده اند برای شوهرانشان وصف می کنند» (۱).

#### ۵. تفسیر جمله «أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که زن می تواند بدون حجاب

ص: ۳۸۰

---

۱- کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۱، طبق نقل نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۹۳.

در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمی‌شود. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا يَنْظُرُ الْعَبْدُ إِلَى شَعْرِ مَوْلَاتِهِ؛ غلام نباید به موی زنی که مولای اوست نگاه کند».<sup>(۱)</sup>

ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می‌شود، اما مسلماً خلاف احتیاط است.

## ۶. تفسیر «أُولَى الْإِرْبَةِ مِثَالِ رِجَالٍ»

«اربه» در اصل از ماده «ارب» (بر وزن عرب) - چنانکه راغب در مفردات می‌گوید - به معنی شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره جویی می‌کند. گاهی نیز به معنی حاجت به طور مطلق استعمال می‌شود.

و منظور از «أُولَى الْإِرْبَةِ مِثَالِ رِجَالٍ» در اینجا کسانی اند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر. بنابراین، «غیر اولی الاربه» کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آنها نیست.

در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است در میان مفسران گفت و گو است:

بعضی آن را به معنی پیرمردانی دانسته‌اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند «القواعد من النساء» (زنانی که از سر حد ازدواج بیرون رفته‌اند و از این نظر بازنشسته شده‌اند).

بعضی دیگر آن را به مردان «خَصِيٍّ» (خواجه).

و بعضی دیگر به «خنثی» که آلت رجولیت مطلقاً ندارد، تفسیر کرده‌اند.

اما آنچه بیش از همه می‌تواند قابل قبول باشد و در چند حدیث معتبر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده این است که منظور از این تعبیر، مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند و معمولاً از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می‌کنند. تعبیر به «التابعین» نیز همین معنی را تقویت می‌کند.<sup>(۲)</sup>

اما از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران

ص: ۳۸۱

۱- وسائل الشیعه، باب ۱۲۴، از مقدمات نکاح، ح ۸.

۲- برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۹۴ به بعد، و همچنین وسائل الشیعه، باب ۱۱۱ از ابواب مقدمات نکاح (ج ۱۴، ص ۱۴۸) و همچنین تهذیب، ج ۷، ص ۴۶۸ مراجعه شود.

صادق است بعید نیست مفهوم آیه توسعه داشته و این دسته از پیرمردان نیز در معنی آیه داخل باشند.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نیز روی این گروه از پیرمردان تکیه شده است.

به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان مانند محارم اند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

#### ۷. کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند

گفتیم که دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره ای ندارند.

جمله «لَمْ يَطْهَرُوا» گاهی به معنی «لَمْ يَطْلِعُوا» (آگاهی ندارند) و گاه به معنی «لَمْ يَقْدِرُوا» (توانایی ندارند) تفسیر شده، زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این و گاه در آن به کار رفته.

مثلاً در آیه ۲۰ سوره کهف می خوانیم: (إِنْ يَطْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ) «اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند».

و در آیه ۸ سوره توبه می خوانیم: (كَيْفَ وَإِنْ يَطْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا- وَلَا- ذِمَّةً) «چگونه با پیمان شکنان پیکار نمی کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می کنند و نه پیمان».

ولی به هر حال، این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد و منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانایی دارند و نه آگاهی؛ بنابراین، اطفالی که به سنّی رسیده اند که این تمایل و توانایی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان، حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

#### ۸. چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده اند؟

از مطالب سؤال انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچ وجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست، با اینکه به طور مسلم محرم هستند و حجاب در برابر آنها لازم نیست.

ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد، و حتی یک کلمه اضافی نگوید.

از آنجا که استثنای پسربرادر و پسرخواهر نشان می دهد که عمّه و خاله انسان بر او محرمند روشن می شود که عمو و دایی یک زن نیز بر او محرم می باشند.

و به تعبیر روشن تر محرمیت دوجانبه است، هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم باشند - دقت کنید.

## ۹. هر گونه عوامل تحریک ممنوع

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان بر زمین کوبند تا صدای خلخال هایشان به گوش رسد. این امر نشان می دهد که اسلام به اندازه ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و موشکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نمی دهد، و البته به طریق اولی اجازه به کارگیری عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکس های تحریک آمیز، فیلم های اغواکننده، رمان ها و داستان های جنسی را نخواهد داد.

و بدون شک، محیط اسلامی باید از این گونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می کشاند، پاک و مبرا باشد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۶۵ - ۴۸۷).

## ورود به استراحتگاه والدین و حکم حجاب زنان سالخورده

### اشاره

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِّنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسِّرُوا تَأْذِنًا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِرْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید! بردگان شما، و همچنین کسانی از شما که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشا؛ این سه (وقت خصوصی) برای خلوت شماست؛ اما بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آنان نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر بگردید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت کنید). این گونه خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، و خداوند دانا و حکیم است. \* و هنگامی که اطفال شما به حد بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همان گونه که اشخاصی که پیش از آنان بودند اجازه می گرفتند؛ این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و حکیم است. \* و زنان از کار افتاده ای که امید به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس های (رویین) خود را بر زمین بگذارند، در حالی که (در برابر مردم) خود آرایی نکنند؛ و اگر خود را بپوشانند برای آنان بهتر است؛ و خداوند شنوا و داناست. (سوره نور، آیات ۵۸-۶۰)

### تفسیر: آداب ورود به استراحتگاه خصوصی پدر و مادر

همان گونه که قبلاً هم گفته ایم، مهم ترین مسأله ای که در این سوره تعقیب شده مسأله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف بررسی گردیده. آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مسأله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مسأله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ هنگام ورود به اتاق هایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، باید مملوک های شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ تَأْذِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ).

«قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباس های (معمولی) خود را بیرون

می آورید، وبعد از نماز عشا» (مِنْ قَبْلِ صَلَوةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَوةِ الْعِشَاءِ).

«ظهِرَة» چنانکه راغب در مفردات و فیروز آبادی در قاموس می گویند به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع، معمولاً لباس های رویین خود را در می آورند و گاه مرد و همسرش با هم خلوت می کنند.

«این سه وقت، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شماست» (ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ).

«عوره» در اصل از ماده «عار» به معنی عیب است و چون آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن «عورت» اطلاق شده.

کلمه «عوره» گاه به معنی شکاف در دیوار، لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب است.

اطلاق کلمه «عورت» بر این اوقات سه گانه برای آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش - مانند سایر اوقات - نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به اجرای این برنامه کنند، زیرا آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیا هستند.

ضمناً اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود، و کلمه «الَّذِينَ» که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد، همان گونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به «الَّذِينَ» شده و منظور عموم مسلمانان است. (۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی، عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟ و تعبیر به «ثلاث عورات» شاهد دیگری بر این معنی است.

اما آیا این حکم در مورد بردگان، مخصوص بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل

ص: ۳۸۵

می شود، روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود، و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه می فرماید: «بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با صفا و صمیمیت) بگردند» (لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ).

آری، «این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

واژه «طَوَافُونَ» در اصل از ماده «طواف» به معنی گردش دور چیزی است، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده، به معنی کثرت در این امر است، و با توجه به اینکه بعد از آن، «بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ» آمده، مفهوم جمله این می شود: در غیر این سه وقت، شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

و به گفته فاضل مقداد در کنز العرفان، این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سایر اوقات است، چرا که اگر بخواهند مرتباً رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل می شود. (۱)

در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده، می گوید: «چون اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، چنانکه اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می گرفتند» (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

واژه «حُلُم» (بر وزن کتب) به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولاً با یک جهش عقلی و فکری توأم است، و گاه گفته اند: «حلم» به معنی رویا و خواب دیدن است، و چون جوانان، مقارن بلوغ، صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود، این واژه به عنوان کنایه در معنای بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند دشوار خواهد بود.

ص: ۳۸۶



واز این گذشته، احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده، ولی نوجوانان بالغ، طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته، موظفند در همه حال هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند و گرنه وارد شدن در اتاق عمومی (اگر اتاق عمومی داشته باشند) مخصوصاً هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچ مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ»، اشاره به بزرگسالان است که در همه حال هنگام وارد شدن در اتاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند. در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند همردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تأکید و توجه بیشتر می فرماید: «این گونه خداوند آیاتش را

برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است» (كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچ تغییر، جز اینکه در آن آیه، «الآیات» بود و در اینجا «آیات» که از نظر معنا تفاوت چندانی ندارد.

البته پیرامون خصوصیات این حکم و همچنین فلسفه آن در «نکات» بحث خواهیم کرد.

در آخرین آیه مورد بحث استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می کند و زنان سالخورده را از این حکم مستثنی می شمرد، می گوید: «زنان از کار افتاده ای که امیدی به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس های (رویین) خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خود آرایی نکنند» (وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ).

در واقع برای این استثنا دو شرط وجود دارد:

نخست اینکه به سنّ و سالی برسند که معمولاً امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده اند.

دو دیگر اینکه در حال برداشتن حجاب، خود را زینت نکنند.

روشن است که با این دو قید مفسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل، اسلام این حکم را از آنان برداشته است.

این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباس‌ها نیست، بلکه تنها کنار گذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است (الْجِلْبَابُ وَالْخِمَارُ).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در ذیل همین آیه می‌خوانیم: «الْخِمَارَ وَالْجِلْبَابَ قُلْتُ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ؟ فَقَالَ: بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ كَانَ غَيْرَ مُتَبَرِّجَةٍ بِزِينَةٍ؛ منظور روسری و چادر است. راوی می‌گوید از امام پرسیدم: در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس که باشد، اما خود آرایی و زینت نکند.» (۱)

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل

شده است. (۲)

در پایان آیه اضافه می‌کند: با همه احوال «اگر آنها تعفف کنند و خویشان را بپوشانند برای آنها بهتر است» (وَ أَنْ يَشِ تَعْفُنَ خَيْرٌ لَهُنَّ).

چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیک تر است.

واز آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوءاستفاده کنند و احیاناً با مردان به گفت و گوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند، در آخر آیه به عنوان یک اخطار می‌فرماید: «خداوند شنوا و داناست» (وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آنچه را می‌گویید می‌شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می‌پرورانید می‌داند.

**نکته ها:**

### **۱. فلسفه استیذان و مفسد عدم توجه به آن**

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی، مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست، در هیچ یک از مسائل اجتماعی

ص: ۳۸۸

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴۷، کتاب النکاح، باب ۱۱۰.

۲- برای توضیح بیشتر به مدرک سابق مراجعه شود.

چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی، و همچنین آموزش های صحیح اسلامی، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در سوره نور که در واقع سوره عفت است، از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسایل ازدواج سالم، رعایت حجاب اسلامی، نهی از چشم چرانی، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاری های مربوط به این مسأله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اتاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتب نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح، و بعد از نماز عشا، و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند.

این یک نوع ادب اسلامی است، هر چند متأسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن صریحاً آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی

قرار گرفته.

گرچه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است، اگر فرضاً آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

برخلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند، ثابت شده است کودکان (چه رسد به بزرگسالان) روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند و گاه می شود سهل انگاری پدران و مادران و برخورد کودکان، به منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری های روانی شده است.

ما خود با افرادی برخورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حدّ قتل در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند.

اینجاست که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود، مسائلی را

که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل را جدّی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد، از جمله خوابیدن زن و مرد در اتاقی که بچه های ممیّز می خوابند، تا آنجا که امکان دارد بپرهیزند و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ أَنْ يُجَامِعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ وَالصَّبِيَّ فِي الْمَهْدِ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا؛ مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرد آمیزش جنسی کنید». (۱)

## ۲. حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محلّ بحث و گفت و گو نیست، چرا که قرآن ناطق به آن است، ولی در خصوصیات آن گفت و گوهایی وجود دارد از جمله اینکه:

در مورد سنّ این زنان و اینکه تا چه حد برسند حکم «قواعد» را دارند گفت و گو است در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به «مُسْنَه» شده (زنان سالخورده). (۲)

در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به «قعود از نکاح» (بازنشستگی از ازدواج)

آمده است. (۳)

ص: ۳۹۰

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۹۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۵.

اما جمعی از فقها و مفسران آن را به معنی پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حدّ نازایی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها دانسته اند. (۱)

ولی ظاهر این است که همه این تعبیرات به یک واقعیت اشاره می کنند و آن اینکه به سنّ و سالی برسند که معمولاً در آن سنّ و سال کسی ازدواج نمی کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده، در حالی که قرآن به طور سربسته گفته است مانعی ندارد لباس های خود را فرو نهند، که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که کدام یک از لباس هایشان را می توانند فرو نهند؟ امام صادق علیه السلام می فرماید: «الجلباب؛ چادر». (۲)

در حالی که در روایت دیگری تعبیر به جلاب و خمار شده است (خمار به معنی روسری است). (۳)

اما ظاهر این است که این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند، موها، گردن و صورت خود را پوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقها، میچ دست ها استثنا شده است، اما بیش از این مقدار دلیلی درباره استثناء آن نداریم.

به هر حال، همه اینها در صورتی است که آنها خود آرایی نکنند (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ) زینت های پنهانی خود را که دیگران هم واجب است پوشانند باید مستور دارند، و همچنین لباس های زینتی که جلب توجه می کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر، آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.

امّا با همه اینها این یک حکم الزامی نیست، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنانکه در ذیل آیه فوق صریحاً آمده است، زیرا احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این گونه افراد نیز هست (ر.ک: ج ۱۴، ص ۵۷۳-۵۸۴).

ص: ۳۹۱

۱- جواهرالکلام، ج ۲۹، ص ۸۵؛ کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، کتاب النکاح، باب ۱۱۰، حدیث ۲ و ۴.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَمَتَّعُوهُنَّ وَسَرَخُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید و آنان را قبل از آمیزش طلاق دادید، عده ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید؛ آنها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید و به طرز نیکویی رهایشان کنید.

(سوره احزاب، آیه ۴۹)

### تفسیر: گوشه ای از احکام طلاق و جدایی شایسته

بخش های مختلف آیات این سوره (احزاب) به صورت مجموعه های گوناگونی است که برخی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی خطاب به همه مؤمنان است. از این رو گاهی «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ» می گوید و گاه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و دستورهای لازمی به موازات با یکدیگر در این آیات آمده است که نشان می دهد هم شخص پیامبر در این برنامه ها مورد نظر بوده است و هم عموم مؤمنان.

آیه مورد بحث یکی از این خطاب هاست که روی سخن در آن به همه اهل ایمان است، در حالی که در آیات قبل روی سخن ظاهراً به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در آیات آینده بار دیگر نوبت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می رسد و به اصطلاح «لف و نشر مرتب» را در قسمتی از این سوره تشکیل می دهد.

می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که با زنان باایمان ازدواج کردید، سپس قبل از آمیزش آنها را طلاق دادید، عده ای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آن را نگاه دارید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا).

در اینجا خداوند استثنایی برای حکم عده زنان مطلقه بیان فرموده که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست. از این تعبیر به دست می آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است.

تعبیر «مؤمنات» دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است، بلکه ممکن است اشاره به اولویت آنها بوده باشد؛ بنابراین، با روایات و فتاوی مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان اهل کتاب را مجاز می شمرد منافاتی ندارد.

ضمناً از تعبیر «لکم» و همچنین جمله «تَعْتَدُونَهَا» (عده را حساب کنید) استفاده می شود که عده نگه داشتن زن نوعی حق برای مرد محسوب می شود و باید چنین باشد، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک عده و ازدواج با مرد دیگر سبب شود وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود.

گذشته از اینکه نگه داشتن عده فرصتی به مرد وزن می دهد که اگر تحت تأثیر هیجانات عادی حاضر به طلاق شده باشند، مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد.

و اما اینکه برخی ایراد کرده اند که اگر عده حق مرد باشد باید بتواند آن را اسقاط نماید درست نیست، زیرا حقوق زیادی در فقه داریم که قابل اسقاط نیست، مانند: حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند، یا حقی که فقرا در زکات دارند که هیچ یک را نمی توان با اسقاط کردن ساقط کرد.

سپس به حکم دیگری از احکام زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته اند می پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است. می فرماید: «آنها را (با هدیه مناسبی) بهره مند سازید» (فَمَتَّعُوهُنَّ).

بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جایی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد، همان گونه که در آیه ۲۳۶ سوره بقره آمده است: (لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ) «گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به عللی) طلاق دهید، ولی در این موقع آنها را (با هدیه ای مناسب) بهره مند سازید».

بنابراین آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هر دو را شامل می شود، ولی به قرینه آیه ۲۳۶ سوره بقره مورد بحث را محدود به مواردی می کنیم که مهری تعیین نشده باشد، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول، پرداختن نصف مهر واجب است (همان گونه که در آیه ۲۳۷ سوره بقره آمده).

این احتمال را نیز برخی مفسران و فقها داده اند که حکم پرداختن هدیه ای مناسب

در آیه مورد بحث عام است، و حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می شود، منتها در این موارد جنبه استجابی دارد و در مواردی که مهر تعیین نشده جنبه وجوبی.

در برخی آیات و روایات نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود. (۱)

در اینکه مقدار این هدیه چه اندازه باید باشد، قرآن مجید در سوره بقره آن را اجمالاً بیان کرده و فرموده است: (مَتَّاعًا بِالْمَعْرُوفِ) «هدیه ای مناسب و متعارف». (۲)

و باز در همان آیه می گوید: (عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ) «آن کس که توانایی دارد به اندازه توانایش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش».

بنابراین اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه، خادم، لباس و مانند آن ذکر شده بیان مصداق هایی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شئون زن تفاوت می کند.

آخرین حکم آیه مورد بحث این است که: «زنان مطلقه را به طرز شایسته ای رها کنید و به صورت صحیحی از آنها جدا شوید» (وَسَرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).

«سیراح جمیل» به معنی رها ساختن توأم با محبت و احترام، و ترک هر گونه خشونت و ظلم و ستم و بی احترامی است. خلاصه همان گونه که در آیه ۲۹ سوره بقره آمده است: «یا باید همسر را به طور شایسته نگاه داشت، و یا با نیکی و احترام رها کرد» (فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ).

هم ادامه زوجیت باید توأم با معیارهای انسانی باشد و هم جدا شدن، نه اینکه هر گاه شوهر تصمیم بر جدایی گرفت هر گونه بی مهری، ظلم، بدگویی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعاً غیر اسلامی است.

برخی مفسران، «سیراح جمیل» را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته اند، و در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم و عیون الاخبار آمده نیز این معنی منعکس

ص: ۳۹۴

۱- مانند آیه ۲۴۱ سوره بقره و روایات متعددی در این زمینه که در باب ۵۰ از ابواب «مهور» از کتاب نکاحوسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۹ آمده است، از جمله در روایتی از علی علیه السلام می خوانیم: لِكُلِّ مُطَلَّغَةٍ مُتَعَةٍ إِلَّا الْمُخْتَلَعَةَ: «برای هر زن مطلقه ای هدیه مناسبی باید باشد، جز زنی که با طلاق خلع و پرداخت مهر خود یا چیز دیگری به همسر خود موافقت او را به طلاق خلع جلب می کند».

۲- سوره بقره، آیه ۲۳۶.



است، ولی مسلم است که «سَراح جمیل» محدود در این معنی نیست، هر چند یکی از مصادیق روشن آن همین است.

بعضی دیگر از مفسران، «سَراح جمیل» را در اینجا به معنی اجازه خروج از منزل و نقل مکان دانسته اند، زیرا زن در اینجا موظف به نگاهداری عده نیست، بنابراین باید او را رها کرد که هر کجا مایل است برود.

ولی با توجه به اینکه تعبیر «سَراح جمیل» یا مانند آن در آیات دیگر قرآن حَتّی در مورد زنانی که باید عده نگاه دارند وارد شده، معنای فوق بعید به نظر می رسد.

درباره اصل معنای «سَراح» و ریشه لغوی آن و اینکه چرا در اطلاعات متعارف به معنی رها ساختن به کار می رود، شرحی در ذیل آیه ۲۸ همین سوره (احزاب) داشتیم (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۹۷ - ۴۰۱).

## احکامی دیگر درباره پوشش زنان

### اشاره

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا)

ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو: «جلباب ها [ روسری های بلند ] خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ (واگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سرزده توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده و مهربان است». (سوره احزاب، آیه ۵۹)

### شأن نزول:

در تفسیر علی بن ابراهیم در شأن نزول آیه نخست آمده است که آن روزها زنان مسلمان به مسجد می رفتند و پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می گذاردند. هنگام شب، موقعی که برای نماز مغرب و عشا می رفتند، بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راهشان می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند و مزاح آنان می شدند. آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را به طور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.

ص: ۳۹۵

در همان کتاب در شأن نزول آیه دوم می خوانیم که گروهی از منافقین در مدینه بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت در میان مردم منتشر می ساختند.

گاه می گفتند: پیامبر کشته شده.

و گاه می گفتند: اسیر شده. مسلمانانی که توانایی جنگ را نداشتند و در مدینه مانده بودند سخت ناراحت می شدند، شکایت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. این آیه نازل شد و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد. (۱)

### تفسیر: اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان

به دنبال نهی از آزردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان در آیات گذشته، در اینجا روی یکی از موارد آزار تکیه می کند و برای پیشگیری از آن دو رهنمود ارائه می دهد.

نخست به زنان بایمان دستور می دهد که هرگونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جوین بگیرند، سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است، منافقان، مزاحمان و شایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد.

در قسمت اول می گوید: «ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو: روسری های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ).

در اینکه منظور از شناخته شدن چیست دو نظر در میان مفسران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند:

نخست اینکه در آن زمان معمول بود که کنیزان بدون پوشاندن سر و گردن از منزل بیرون می آمدند، و چون از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند، گاهی برخی جوانان هرزه مزاحم آنها می شدند. در اینجا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شد که حجاب اسلامی را کاملاً رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند.

ص: ۳۹۶

---

۱- تفسیر علی بن ابراهیم، طبق نقل نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۰۷.

بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که اوباش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.

دیگر اینکه هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب، سهل انگار و بی اعتنا نباشند، مثل بعضی از زنان بی بندوبار که در عین داشتن حجاب، آن چنان بی پروا و لابلالی اند که غالباً قسمت هایی از بدنشان نمایان است و همین معنی توجّه افراد هرزه را به آنها جلب می کند.

در اینکه منظور از «جلباب» چیست مفسران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده اند:

۱. ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن و سینه ها را می پوشاند.

۲. مقنعه و خمار (روسری).

۳. پیراهن گشاد. (۱)

گرچه این معانی با هم متفاوتند، ولی قدر مشترک همه آنها این است که بدن را با آن بپوشاند (ضمناً باید توجّه داشت «جلباب» به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می شود).

اما بیشتر به نظر می رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگ تر و از چادر کوچک تر است، چنانکه نویسنده لسان العرب روی آن تکیه کرده است.

و منظور از «یَدْنِیْنَ» (نزدیک کنند) این است که زنان «جلباب» را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد. به تعبیر ساده تر، لباس خود را جمع و جور کنند.

اما اینکه بعضی خواسته اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید، هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کمتر کسی از مفسران پوشاندن صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است. (۲)

ص: ۳۹۷

---

۱- لسان العرب، مجمع البحرين، مفردات راغب، قطر المحيط و تاج العروس.

۲- درباره «فلسفه حجاب» و اهمّیت آن و همچنین استثناء «وجه و کفین» (صورت و دست ها تا میچ) در ذیلاّیات ۳۰ و ۳۱ سوره نور بحث مشروحی داشتیم.

به هر حال از این آیه استفاده می شود که حکم حجاب و پوشش برای زنان آزاد پیش از این زمان نازل شده بود، ولی بعضی روی ساده اندیشی درست مراقب آن نبودند، آیه فوق تأکید می کند که در رعایت آن دقیق باشند.

و چون نزول این حکم جمعی از زنان باایمان را نسبت به گذشته پریشان می ساخت، در پایان آیه می افزاید: «خداوند همواره غفور و رحیم است» (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

هرگاه در این امر کوتاهی کرده اید، چون بر اثر جهل و نادانی بوده است، خداوند شما را خواهد بخشید. پس توبه کنید و به سوی او بازگردید و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۵۴ - ۴۵۸).

## احکام ظهار

### اشاره

(قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَ كَمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ \* الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مَنْ نَسَبَتْ لَهُمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَعَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ \* وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نَسَبَاتِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ \* فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَّةً يَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِاطِمًا سِتْنِ مَسِيكِينَا ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ)

خداوند سخن آن زن را که درباره همسرش با تو گفت و گو می کرد و به خداوند شکایت می نمود شنید (و تقاضای او را اجابت کرد)؛ خداوند گفت و گوی شما را با هم (واصرار آن زن را درباره حلّ مشکلش) می شنید؛ به یقین خداوند شنوا و بیناست. \* کسانی که از شما نسبت به زنانشان «ظهار» می کنند (ومی گویند: «تو نسبت به من به منزله مادرم هستی»)، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند. آنها سخنی ناپسند و باطل می گویند؛ و به یقین خداوند بخشنده و آمرزنده است. \* و کسانی که نسبت به زنان خود «ظهار» می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با یکدیگر برده ای را آزاد کنند؛ این چیزی است که به آن اندرز داده می شوید؛ و خداوند به آنچه انجام

می دهید آگاه است. \* و کسی که توانایی (آزاد کردن برده ای) نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش با یکدیگر روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند؛ این برای آن است که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای الهی است؛ و برای کافران، عذاب دردناکی است! (سوره مجادله، آیات ۱-۴)

## شأن نزول:

غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شأن نزولی نقل کرده اند که مضمون همه اجمالاً یکی است هرچند در جزئیات با هم متفاوت می باشند، اما این تفاوت تأثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.

ماجرا چنین بود که زنی از انصار به نام خوله (نام های دیگری نیز در روایات برای او ذکر شده است) از طایفه خزرج که همسرش به نام اوس بن صامت بود، در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت و او که مرد تندخو و سریع التأثری بود تصمیم بر جدایی از او گرفت، گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» (تو نسبت به من همچون مادر من هستی) و این نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود که نه قابل رجوع بود و نه زن آزاد می شد که بتواند همسری برای خود برگزیند؛ بدترین حالتی که برای یک زن شوهردار ممکن بود رخ دهد.

چیزی نگذشت که مرد پشیمان شد به همسرش گفت: فکر می کنم برای همیشه بر من حرام شدی. زن گفت: چنین مگو خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و حکم این مسأله را از او بپرس. مرد گفت: من خجالت می کشم. زن گفت: پس بگذار من بروم. گفت: مانعی ندارد.

زن خدمت حضرت آمد و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا، همسرم اوس بن صامت زمانی مرا به زوجیت خود برگزید که جوان بودم، صاحب جمال، مال و ثروت و فامیل، اموال من را مصرف کرد، جوانیم از بین رفت و فامیلم پراکنده شدند و ستم زیاد شد، حالا اظهار کرده و پشیمان شده، آیاراهی هست که مابه زندگی سابق بازگردیم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو بر او حرام شده ای. عرض کرد: ای رسول خدا، او صیغه طلاق جاری نکرده، او پدر فرزندان من است و از همه در نظر من محبوب تر.

فرمود: تو بر او حرام شده ای و من دستور دیگری در این زمینه ندارم.

زن پی در پی اصرار و الحاح می کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد:

«أَشْكُو إِلَى اللَّهِ فَاقْتَى وَ حَاجَتِي وَ شِدَّةَ حَالِي اللَّهُمَّ فَأَنْزِلْ عَلَيَّ لِسَانَ نَبِيِّكَ؛ خداوندا، بیچارگی و نیاز و شدت حالم را به تو شکایت می کنم. خداوندا، فرمانی بر پیامبرت نازل کن و این مشکل را بگشا».

و در روایتی آمده است که زن عرضه داشت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ حَالِي فَارْحَمْنِي فَإِنَّ لِي صَبِيَّةً صِغَارًا، إِنْ ضَمَمْتَهُمْ إِلَيَّ ضَاعُوا وَ إِنْ ضَمَمْتَهُمْ إِلَيَّ جَاعُوا؛ خداوندا، تو حال مرا می دانی، بر من رحم کن، کودکانه خردسالی دارم، اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می شوند و اگر خودم آنها را بگیرم گرسنه خواهند ماند».

در اینجا حال وحی به پیامبر صلی الله علیه و آله دست داد و آیات آغاز این سوره بر او نازل شد که راه حل مشکل ظهار را به روشنی نشان می دهد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسرت را صدا کن! آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، فرمود: آیا می توانی برده ای به عنوان کفاره ظهار آزاد کنی؟ عرض کرد: اگر چنین کنم چیزی برای من باقی نمی ماند.

فرمود: می توانی دو ماه پی در پی روزه بگیری؟ عرض کرد: من اگر نوبت غذایم سه بار تأخیر شود چشمم از کار می افتد و می ترسم نابینا شوم.

فرمود: آیا می توانی شصت مسکین را اطعام کنی؟ عرض کرد: نه، مگر اینکه شما به من کمک کنید.

فرمود: من به تو کمک می کنم و پانزده صاع (پانزده من که خوراک شصت مسکین است، هر یک نفر یک مد، یعنی یک چهارم من) به او کمک فرمود، او کفاره را داد و به زندگی سابق باز گشتند. (۱)

چنانکه گفتیم، این شأن نزول را بسیاری از مفسران از جمله قرطبی، روح البیان، روح المعانی، المیزان، فخر رازی، فی ظلال القرآن، ابوالفتح رازی، کنزالعرفان و بسیاری از کتب تاریخ و حدیث با تفاوت هایی نقل کرده اند.

### تفسیر: «ظهار» یک عمل زشت جاهلی

با توجه به آنچه در شأن نزول گفته شد و نیز با توجه به محتوای آیات، تفسیر آیات

ص: ۴۰۰

نخستین سوره روشن است. می فرماید: «خداوند قول زنی را که درباره همسرش به تو مراجعه کرده بود و بحث و مجادله می کرد شنید، و تقاضای او را اجابت فرمود» (قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا).

«تُجَادِلُ» از «مجادله» از ماده «جدل» گرفته شده که در اصل به معنی تاییدن طناب است و چون هنگام گفت و گوهای طرفینی و اصرار آمیز، هر یک از دو طرف می خواهد دیگری را قانع کند، مجادله بر آن اطلاق شده است.

ومی افزاید: «آن زن علاوه بر اینکه با تو مجادله داشت، به درگاه خداوند شکایت کرد و از پیشگامش تقاضای حلّ مشکل نمود» (وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ).

«این در حالی بود که خداوند گفت و گوی شما و اصرار آن زن را در حلّ مشکلش می شنید» (وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا).

«تَحَاوُرُ» از ماده «حور» (بر وزن غور) به معنی مراجعه در سخن یا در اندیشه است و «محاوره» به گفت و گوهای طرفینی اطلاق می شود.

«و خداوند شنوا و بیناست» (إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ).

آری، خداوند آگاه از همه «مسموعات» و «مبصرات» است، بی آنکه نیازی به اعضای بینایی و شنوایی داشته باشد، او همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می بیند و هر سخنی را می شنود.

آن گاه به سراغ بیان حکم ظهار می رود و به عنوان مقدمه، ریشه این عقیده خرافی

را با جمله های کوتاه و قاطع در هم می کوید، می فرماید: «کسانی از شما که نسبت

به همسرانشان ظهار می کنند (وبه همسرشان می گویند: تو نسبت به من به منزله

مادرم هستی) آنها هرگز مادرشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی اند که آنها

را به دنیا آورده اند» (الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا

الْوَالِدَاتُ لَكُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ).

مادر و فرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود، یک واقعیّت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی شود؛ بنابراین، اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید تو همچون مادر منی، حکم مادر پیدا نمی کند و این یک سخن خرافی و گزافه گویی است.

وبه دنبال آن می‌افزاید: «آنها سخنی منکر و زشت می‌گویند و گفتاری باطل و بی‌اساس» (وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا). (۱)

درست است که گوینده این سخن به اصطلاح قصد اخبار ندارد بلکه مقصود او انشاء است، یعنی می‌خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال محتوای این جمله محتوایی است بی‌اساس، درست شبیه خرافه پسرخواندگی در زمان جاهلیت که بچه‌هایی را پسر خود می‌خواندند و احکام پسر را درباره او اجرا می‌کردند که قرآن آن را نیز محکوم کرد و سخنی باطل و بی‌اساس شمرد و می‌گوید: (ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ) «این سخنی است که تنها با دهان می‌گویید» و هیچ واقعیتی در آن نیست. (۲)

مطابق این آیه «ظهار» عملی است حرام و منکر، ولی چون تکالیف الهی اعمال گذشته را شامل نمی‌شود و از لحظه نزول حاکمیت دارد، در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند بخشنده و آمرزنده است» (وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوءٌ غَفُورٌ).

بنابراین اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می‌بخشد.

برخی فقها و مفسران معتقدند که الآن هم ظهار گناهی است بخشوده، همانند گناهان صغیره که خداوند وعده عفو - در صورت ترک کبائر - نسبت به آن داده است (۳)

ولی دلیلی بر این معنی وجود ندارد و جمله بالا نمی‌تواند گواه آن باشد.

اما به هر حال مسأله کفار به قوت خود باقی است.

در حقیقت این تعبیر شبیه همان است که در آیه ۵ سوره احزاب آمده که بعد از نهي از مسأله پسرخواندگی می‌افزاید: (وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا) «گناهی بر شما نیست در خطایی که در این مورد از شما سر می‌زند، ولی آنچه را از روی عمد بگویید خداوند مؤاخذه می‌کند، و خداوند غفور و رحیم است» یعنی در مورد خطاها و گذشته‌ها.

ص: ۴۰۲

۱- «زور» در اصل به معنی انحنای بالای سینه است و به معنی منحرف شدن نیز آمده و چون سخن دروغ باطل انحراف از حق دارد به آن «زور» می‌گویند و نیز به همین دلیل این واژه به «بت» اطلاق می‌شود.

۲- سوره احزاب، آیه ۴.

۳- کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۹۰. در المیزان نیز اشاره‌ای به این معنی دیده می‌شود.



در اینکه میان «عفو» و «غفور» چه تفاوتی است بعضی گفته اند: «عفو» اشاره به بخشش خداوند است و «غفور» اشاره به پوشش گناه، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد اما هرگز آن را مکتوم ندارد، ولی خداوند هم می بخشد و هم مستور می سازد.

بعضی نیز «غفران» را به معنی پوشاندن شخص از عذاب معنی کرده اند که مفهوم آن با «عفو» متفاوت است هرچند در نتیجه یکی است.

اما از آنجا که این سخن زشت و زننده چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود، لذا کفار نسبتاً سنگینی برای آن قرار داده تا از تکرار آن جلوگیری کند، می فرماید: «کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس از گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند» (وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا).

در تفسیر جمله (ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا) «سپس بازگشت به گفته خود می کنند» مفسران احتمالات زیادی داده اند و فاضل مقداد در کنز العرفان شش تفسیر برای آن ذکر کرده است، ولی ظاهر آن (مخصوصاً با توجه به جمله مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا) این است که از گفته خود نادم و پشیمان می شوند و قصد بازگشت به زندگی خانوادگی و آمیزش جنسی دارند. در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز به این معنی اشاره شده است. (۱)

تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته شده است که چندان مناسب با معنی آیه و ذیل آن نیست، مانند اینکه مراد از «عود» تکرار ظهار است، یا اینکه منظور از «عود» بازگشت به سنت جاهلیت در این گونه امور است و یا اینکه «عود» به معنی تدارک و جبران این عمل است و مانند اینها. (۲)

«رَقَبَه» در اصل به معنی گردن است، ولی در اینجا کنایه از انسان است و این به خاطر آن است که گردن از حیاس ترین اعضای بدن محسوب می شود، همان گونه که گاهی واژه «رأس» (سر) را به کار می برند و منظور انسان است. مثلاً به جای پنج نفر پنج سر گفته می شود.

و می افزاید: «این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید» (ذَلِكُمْ تُوَعَّظُونَ بِهِ).

ص: ۴۰۳

۱- مجمع البیان، ذیل آیات مورد بحث.

۲- به کنز العرفان، ج ۱، ص ۲۹۰ و مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۷ مراجعه شود.

گمان نکنید که چنین کفاره ای در مقابل ظهار سنگین و نامتعادلی است، زیرا این سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شماست تا بتوانید خود را در برابر این گونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید.

اصولاً- تمام کفارات جنبه بازدارنده و تربیتی دارد وای بسا کفاره هایی که جنبه مالی دارد تأثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد بیشتر است.

واز آنجا که ممکن است بعضی با بهانه هایی شانه از زیر بار کفاره خالی کنند و بدون اینکه کفاره دهند با همسر خود بعد از ظهار آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می افزاید: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

هم از ظهار آگاه است و هم از ترک کفاره و هم از نیت شما.

و نیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم امکان پذیر نیست، همان گونه که در شأن نزول آیه دیدیم اوس بن صامت که این آیات نخستین بار درباره او نازل گردید، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت من قادر بر پرداختن چنین کفاره سنگینی نیستم و اگر چنین کنم تمام هستی خود را باید از دست بدهم، و نیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد اما برده ای برای این کار پیدا نشود، همان گونه که در عصر ما چنین است، لذا جهانی و جاودانگی بودن اسلام ایجاب می کند که در مرحله بعد جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود، به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: «وهر کس توانایی بر آزادی برده نداشته باشد دو ماه پی در پی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد» (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا).

این کفاره نیز اثر عمیق بازدارنده ای دارد. به علاوه از آنجا که روزه در تصفیه

روح و تهذیب نفوس اثر عمیق دارد می تواند جلوی تکرار این گونه اعمال را در

آینده بگیرد.

البته ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی در پی انجام شود و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز بر طبق آن فتوا داده اند، ولی در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده است که اگر کمی از ماه دوم را (حتی یک روز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد، مصداق شهرین متتابعین و دو ماه پی در پی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است. (۱)

ص: ۴۰۴

۱- به وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۷۱ مراجعه شود (باب ۳ از ابواب بقیه الصوم الواجب).

این نشان می دهد که منظور از «تتابع» در آیه فوق و آیه ۹۲ سوره نساء (کفارہ قتل خطا) پی در پی بودن فی الجمله است و البتہ چنین تفسیری تنها از امام معصوم که وارث علوم پیامبر صلی الله علیه و آله است مسموع است و این نوع روزه گرفتن تسهیلی است برای مکلفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در کتاب الصوم و ابواب ظهار و کفارہ قتل خطا باید مطالعه کرد). (۱)

ضمناً منظور از جمله «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» (کسی که نیابد) این نیست که مطلقاً چیزی در بساط نداشته باشد، بلکه منظور این است که زاید بر نیازها و ضرورت های زندگی چیزی ندارد که بتواند با آن برده ای را بخرد و آزاد کند.

و از آنجا که بسیاری از مردم قادر به انجام دادن کفارہ دوم یعنی دو ماه روزه متوالی نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده، می فرماید: «وهرگاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد شصت مسکین را اطعام کند» (فَمَنْ لَمْ يَشْتَطِعْ فَأِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا).

ظاهر از «اطعام» این است که به اندازه ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، اما در روایات اسلامی یک «مُد» طعام (یک چهارم من، یا حدود ۷۵۰ گرم) تعیین شده است، هرچند بعضی از فقها آن را معادل «دو مُد» (یک کیلو ونیم) تعیین کرده اند. (۲)

سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی این گونه کفارات اشاره کرده، می افزاید: «این برای آن است که به خدا ورسولش ایمان بیاورید» (ذَلِكَ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ).

آری، جبران گناهان با کفارات، پایه های ایمان را محکم می کند و انسان را نسبت به مقررات الهی علماً و عملاً پایبند می سازد.

و در پایان آیه برای اینکه همه مسلمانان این مسأله را یک امر جدی تلقی کنند

ص: ۴۰۵

۱- هرگاه منظور متوالی بودن دو ماه بوده باشد نه متوالی بودن تمام روزهای آنها، به محض شروع در ماه دوم این نوع توالی حاصل است - دقت کنید.

۲- مشهور در میان فقهای ما - چنانکه گفتیم - همان یک مُد است و دلیل آن روایات بسیاری است که شاید در سر حد تواتر باشد که بعضی در کفارہ قتل خطا وارد شده، بعضی در کفارہ قسم و بعضی در کفارہ ماه مبارک رمضان، به ضمیمه اینکه هیچ یک از فقها فرقی میان انواع کفارات نگذاشته اند. ولی از مرحوم شیخ طوسی در خلاف، مبسوط، نهاییه و تبیان نقل شده که مقدار آن دو مُد است و در این زمینه به روایت ابوبصیر که در کفارہ «ظهار» آمده و حد آن را دو مد تعیین می کند استدلال کرده است. ولی این روایت یا باید مخصوص کفارہ ظهار باشد، یا اگر قبول کنیم که فقها فرقی میان کفارات نگذاشته اند - همان گونه که به راستی چنین است - باید حمل بر استحباب شود.

می گوید: «این احکام حدود و مرزهای الهی است و کسانی که با آن به مخالفت برخیزند و کافر شوند عذابی دردناک دارند» (وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

باید توجه داشت که واژه «کفر» معانی مختلفی دارد که یکی از آنها کفر عملی

یعنی معصیت و گناه است و در آیه مورد بحث همین معنی اراده شده، همان گونه

که در آیه ۹۷ سوره آل عمران در مورد کسانی که فریضه حج را به جا نمی آورند، می فرماید: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِاسَّةً يَتَطَّاعُ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) «بر مردم لازم است آنها که استطاعت دارند برای خدا آهنگ خانه او کنند و هر کس کفر ورزد (وحج را ترک کند) به خود ستم کرده، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است».

«حَدٌّ» به معنی چیزی است که میان دو شیء مانع گردد، لذا به مرزهای کشورها «حدود» گفته می شود و قوانین الهی را از این رو «حدود الهی» می گویند که عبور از آن مجاز نیست. (۱)

### قسمتی از احکام ظهار

۱. «ظهار» که در دو آیه از قرآن مجید (آیه مورد بحث و آیه ۴ سوره احزاب) به آن اشاره شده، از کارهای زشت عصر جاهلیت بود که مرد هنگامی که از همسرش ناراحت می شد، برای اینکه او را در مضیقه و فشار قرار دهد می گفت: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) (۲) و به دنبال آن معتقد بودند که آن زن

برای همیشه بر همسرش حرام می شود و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند و همچنان بلا تکلیف می ماند. اسلام این موضوع را چنانکه خواندیم محکوم می کند و دستور کفاره را درباره آن صادر کرده است. بنابراین هرگاه کسی همسرش را ظهار کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسماً از طریق طلاق از او جدا شود یا به زندگی زناشویی باز گردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای

ص: ۴۰۶

۱- شرح بیشتری در این زمینه در ذیل آیه ۱۸۷ سوره بقره داشتیم.

۲- «ظهر» در عبارت فوق چنانکه بعضی از مفسران گفته اند، به معنی «پشت» نیست بلکه کنایه از رابطه ای است که از ناحیه زوجیت حاصل می شود. بنابراین معنای جمله چنین می شود: «همسری با تو همچون همسر مادرم است» (لسان العرب، ماده «ظهر» و تفسیر کبیر فخر رازی).

را که در آیات فوق خواندیم بدهد، یعنی در صورت توانایی یک برده را آزاد کند و اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر آن هم مقدور نبود شصت مسکین را اطعام کند، یعنی این کفاره جنبه تخیری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

۲. «ظهار» از گناهان کبیره است و لحن آیات فوق شاهد گویای این مطلب است و اینکه بعضی آن را از صغائر شمرده و مورد عفو می دانند نظر درستی نیست.

۳. هرگاه کسی قادر به ادای کفاره در هیچ مرحله نباشد، آیا می تواند تنها به توبه و استغفار قناعت کند و به زندگی زناشویی بازگردد؟ در میان فقها اختلاف نظر است، جمعی به اِتِّكَاةِ حَدِيثِي که از امام صادق علیه السلام نقل شده (۱) معتقدند که در کفارات دیگر

توبه و استغفار به هنگام عدم قدرت کافی است، ولی در کفاره ظهار کفایت نمی کند و باید از طریق طلاق میان آن دو جدایی افکند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند در اینجا نیز استغفار و توبه جانشین کفاره می شود و دلیل آنها روایت دیگری است که از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل

شده است. (۲)

بعضی نیز معتقدند که در صورت امکان هیچ‌ده روز روزه بگیرد کافی است. (۳)

جمع میان روایات نیز بعید نیست به این ترتیب که در صورت عدم توانایی، به هر شکل و صورت می تواند استغفار کرده به زندگی زناشویی بازگردد، (زیرا این گونه جمع با توجه به معتبر بودن سند هر دو حدیث، حدیثی که اجازه رجوع می دهد و حدیثی که امر به جدایی می کند، جمعی است شناخته شده و در فقه نظایر فراوانی دارد) هرچند مستحب است در چنین صورتی از همسرش جدا گردد.

۴. بسیاری از فقها معتقدند که اگر چند بار «ظهار» کند (یعنی جمله مزبور را با قصد جدی تکرار نماید) باید چند کفاره بدهد، هرچند در مجلس واحدی صورت گیرد مگر اینکه منظور او از تکرار، تأکید باشد نه ظهار جدید.

۵. هرگاه قبل از دادن کفاره با همسرش آمیزش جنسی کند باید دو کفاره بدهد:

ص: ۴۰۷

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۵۴، ح ۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۵۵، ح ۴.

۳- کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۹۲.

کفاره ای برای ظهار و کفاره ای برای آمیزش جنسی پیش از دادن کفاره ظهار. و این حکم در میان فقها مورد اتفاق است. البته آیات فوق از این مسأله ساکت است ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن اشاره شده است. (۱)

۶. برخورد قاطع اسلام با مسأله ظهار بیانگر این واقعیت است که اسلام هرگز اجازه نمی دهد حقوق زن به وسیله مردان خودکامه با استفاده از رسوم و عادات ظالمانه مورد تجاوز قرار گیرد، بلکه هر سنت غلط و خرافی را در این زمینه هر قدر در میان مردم محکم باشد در هم می شکند.

۷. آزادی یک برده که نخستین کفاره ظهار است، علاوه بر اینکه تناسب جالبی با مسأله مبارزه با بردگی زن در چنگال مردان خودکامه دارد، نشان می دهد که اسلام می خواهد از تمام طرق ممکن به بردگی بردگان پایان دهد، لذا نه تنها در کفاره «ظهار» بلکه در کفاره قتل خطا، همچنین در کفاره روزه ماه رمضان (کسی که عمداً روزه خورده باشد) و نیز کفاره مخالفت با سوگند یا شکستن نذر، این امر وارد شده که این خود وسیله مؤثری است برای تحقق بخشیدن به برنامه آزادی نهایی بردگان (ر.ک: ج ۲۲، ص ۴۱۹ - ۴۳۲).

### حکم ازدواج زن مسلمان با کافر

#### اشاره

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا حَيَّاءُ كُمُ الْمُؤْمِنَاتِ مَهَاجِرَاتٍ فَمَا تَحْنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمَ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُنَّ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ

وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكَمُ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان باایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را بیازمایید - خداوند به ایمانشان آگاه تر است - اگر آنان را مؤمن یافتید، آنها را به سوی کفار

ص: ۴۰۸

بازنگردانید؛ نه آنها برای کفار حلالند و نه کفار برای آنها حلال؛ و آنچه را همسران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته اند به آنان بپردازید؛ و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنان بدهید. و هرگز زنان کافر را در همسری خود نگاه ندارید (و اگر کسی از زنان شما کافر شد و به بلاد کفر فرار کرد) حق دارید مهري را که پرداخته اید مطالبه کنید آن گونه که آنها نیز حق دارند مهر (زنانشان را که از آنان جدا شده اند) از شما مطالبه کنند؛ این حکم خداوند است که در میان شما حکم می کند، و خداوند دانا و حکیم است. \* و اگر بعضی از همسران شما به سوی کفار بروند و شما در جنگی بر آنان پیروز شدید و غنایمی گرفتید، به کسانی که همسرانشان رفته اند همانند مهري را که پرداخته اند بدهید؛ و از (مخالفت) خداوندی که شما به او ایمان دارید بپرهیزید. (سوره ممتحنه، آیات ۱۰-۱۱)

## شأن نزول:

جمعی از مفسران در شأن نزول این آیات چنین آورده اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی با مشرکان مکه پیمانی امضا کرد که یکی از مواد پیمان این بود که هر کس از اهل مکه به مسلمانان پیوندد او را بازگردانند، امّا اگر کسی از مسلمانان اسلام را رها کرد و به مکه بازگردد می توانند او را برنگردانند.

در این هنگام زنی به نام سبیهه اسلام را پذیرفت و در همان سرزمین حدیثیه به مسلمانان پیوست. همسرش خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمّد، همسرم را به من بازگردان، چرا که این یکی از مواد پیمان ماست و هنوز مرگب آن خشک نشده. آیه فوق نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند (ابن عباس می گوید: امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد کنند هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر یا علاقه به سرزمین جدید و یا هدف دنیوی نبوده، بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است).

آن زن سوگند یاد کرد که چنین است. در اینجا رسول خدا صلی الله علیه و آله مهري را که شوهرش پرداخته بود و هزینه هایی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود: طبق این ماده قرارداد تنها مردان را بازمی گردانند نه زنان را. (۱)

ص: ۴۰۹

---

۱- شأن نزول فوق در بسیاری از کتاب های تفسیر آمده و ما از مجمع البیان با کمی تلخیص و اقتباس آوردیم. طبرسی این حدیث را از ابن عباس نقل کرده است.

در آیات گذشته سخن از «بغض فی الله» و قطع پیوند با دشمنان خدا بود، امّا در آیات مورد بحث سخن از «حَبِّ فی الله» و برقرار ساختن پیوند با کسانی است که از کفر جدا می شوند و به ایمان می پیوندند.

در نخستین آیه از زنان مهاجر سخن می گوید و جمعاً هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتاً درباره زنان مهاجر و بخشی نیز درباره زنان کافر است.

۱. نخستین دستور درباره آزمایش زنان مهاجر است. روی سخن را به مومنان کرده می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که زنان باایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را از خود نرانید، بلکه آزمایش کنید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ).

دستور به امتحان با اینکه آنها را مومنان نامیده، به خاطر آن است که آنها ظاهراً شهادتین را بر زبان جاری می کردند و در سلک اهل ایمان بودند، امّا امتحان برای این بود که اطمینان حاصل شود این ظاهر با باطن هماهنگ است.

نحوه این امتحان، چنانکه گفتیم، به این ترتیب بود که آنها را به خدا سوگند می دادند که مهاجرتشان جز برای قبول اسلام نبوده و آنها باید سوگند یاد کنند که به خاطر دشمنی با همسر یا علاقه به مرد دیگری، یا علاقه به سرزمین مدینه و مانند آن هجرت ننموده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه دوازدهم همین سوره تفسیری باشد بر کیفیت امتحان زنان مهاجر که طبق آن باید با پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت کنند که راه شرک نپویند و گرد سرقت، اعمال منافی عفت و کشتن فرزندان و مانند آن نگردند و سر تا پا تسلیم فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند.

البته ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند، امّا مقید بودن بسیاری از مردم حتی مشرکان در آن زمان به مسأله بیعت و سوگند به خدا سبب می شد که افراد کمتر دروغ بگویند و به این ترتیب، امتحان مزبور همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آنها نبود، امّا غالباً می توانست بیانگر این واقعیت باشد.

لذا در جمله بعد می افزاید: «خداوند از درون دل آنها و ایمانشان آگاه تر است» (اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ).



۲. در دستور بعد می فرماید: هرگاه از عهده این امتحان برآمدند و «آنان را مومن واقعی دانستید، آنها را به سوی کفار بازگردانید» (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ).

درست است که یکی از موادّ تحمیلی پیمان حدیثیه این بود که افرادی را که به عنوان مسلمان از مکه به مدینه هجرت می کنند به مکه بازگردانند، ولی این ماده شامل زنان نمی شد، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به کفار بازگردانید، کاری که اگر انجام می شد، با توجه به ضعف فوق العاده زنان در آن جامعه، سخت خطرناک بود.

۳. در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل، اضافه می کند: «نه این زنان بر آنها حلالند و نه آن مردان کافر بر این زنان باایمان» (لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لِهِنَّ).

باید هم چنین باشد، چرا که ایمان و کفر در یک جا جمع نمی شود و پیمان مقدّس ازدواج نمی تواند رابطه میان مومن و کافر برقرار سازد، چرا که اینها در دو خطّ متضاد قرار دارند، در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم سازگار نیست.

البته در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود، زوج هایی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود و پیامبر از آن نهی نمی کرد تا اسلام ریشه دوانید، ولی ظاهراً بعد از صلح حدیثیه، دستور جدایی کامل داده شد و آیه مورد بحث یکی از دلایل این موضوع است.

۴. از آنجا که معمول عرب بود مهر زنان خود را قبلاً می پرداختند، در چهارمین دستور می افزاید: «به همسران کافر آنها آنچه را در طریق این ازدواج انفاق کرده اند بپردازید» (وَآتُوهُمْ مَّا أَنْفَقُوا).

درست است که شوهرشان کافر است، اما چون اقدام بر جدایی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش پرداخت شود.

اما آیا منظور از «انفاق» در اینجا تنها مهر است، یا سایر هزینه هایی را که در این راه متحمل شده نیز شامل می شود؟

غالب مفسران معنای اول را برگزیده اند و قدر مسلم از آیه نیز همین است، هرچند

بعضی مانند ابوالفتوح رازی در تفسیرش نفقات دیگر را هم گفته است. (۱)

البته این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در حدیثه یا غیر آن را امضا کرده بودند.

اما چه کسی باید این مهر را بپردازد؟ ظاهر این است که این کار بر عهده حکومت اسلامی و بیت المال است، زیرا تمام اموری که مسؤول خاصی در جامعه اسلامی ندارد بر عهده حکومت است و خطاب جمع در آیه مورد بحث، گواه این معناست (همان گونه که در آیات حد سارق وزانی دیده می شود).

۵. حکم دیگری که به دنبال احکام فوق آمده این است: «گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید، هرگاه مهرشان را بپردازید» (وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ).

مبادا تصور کنید چون قبلاً مهری از شوهر سابق گرفته اند و معادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده، اکنون که با آنها ازدواج می کنید دیگر مهری در کار نیست و برای شما مجانی تمام می شود. نه، حرمت زن ایجاب می کند در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی برای او در نظر گرفته شود.

باید توجه داشت در اینجا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عده نگه دارد.

فقیه معروف صاحب جواهر در شرح کلام محقق در شرایع که گفته است در غیر زن و مردی که اهل کتاب هستند، هرگاه یکی از دو همسر اسلام را بپذیرد، اگر قبل از دخول باشد عقد بلافاصله فسخ می شود و اگر بعد از دخول باشد منوط به گذشتن عده است، می فرماید: هیچ گونه اختلافی در این احکام نیست و روایات و فتاوی فقها در این باره هماهنگ است. (۲)

۶. اما هرگاه قضیه بر عکس باشد، یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند، در اینجا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود، چنانکه

در ادامه همین آیه می فرماید: «همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید»

(وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ).

ص: ۴۱۲

۱- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۱۱، ص ۱۲۶.

۲- جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۵۴.

«عَصَم» جمع «عصمت» در اصل به معنی منع و در اینجا - چنانکه گفته اند و قراین گواهی می دهد - به معنی نکاح و زوجیت است (البته بعضی تصریح کرده اند که منظور نکاح دائم است و تعبیر به عصمت نیز مناسب همین معناست، چرا که زن را از ازدواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع می کند).

«کوافر» جمع «کافره» به معنی زنان کافر است.

در اینکه آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است، یا اهل کتاب، مانند زنان مسیحی و یهودی را نیز شامل می شود، در میان فقها محل بحث است و روایات در این زمینه مختلف است که شرح آن را باید در کتب فقه ملاحظه کرد.

ولی ظاهر آیه مطلق است و همه زنان کافر را شامل می شود و شأن نزول آن را محدود نمی کند، اما مسأله عدّه در اینجا به طریق اولی برقرار است، چرا که اگر فرزندی از آن زن متولد شود فرزندی است مسلمان، زیرا پدرش مسلمان بوده.

۷. در آخرین حکم سخن از مهر زنانی است که از اسلام جدا شوند و به اهل کفر بیوندند. می فرماید: «هرگاه کسی از زنان شما از اسلام جدا گشت شما حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید، همان گونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنها جدا شده و به اسلام پیوسته اند مطالبه کنند» (وَسَلُّوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ مَا أَنْفَقُوا).

و این مقتضای عدالت و احترام به حقوق متقابل است.

و در پایان آیه به عنوان تأکید بر آنچه گذشت می فرماید: «اینها حکم الهی است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است» (ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته، آمیخته با حکمت است و حقوق همه افراد در آن در نظر گرفته شده، با اصل عدالت و قسط اسلامی کاملاً هماهنگ است و توجه به این حقیقت که همه از سوی خداست، بزرگ ترین ضمانت اجرایی برای این احکام محسوب می شود.

در دومین و آخرین آیه مورد بحث در ادامه همین سخن می فرماید: «اگر بعضی از همسران شما از دست شما رفتند، اسلام را رها کرده به کفار پیوستند، سپس شما در جنگی بر آنها پیروز شدید و غنایمی به دست آوردید، به کسانی که همسران خود را از دست داده اند همانند مهری را که پرداخته اند از غنایم بپردازید» (وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا).

طبق آیه گذشته مسلمانان می توانستند مهر این گونه زنان را از کفار بگیرند، همان گونه که آنها حق داشتند مهر همسرانشان را که به اسلام پیوسته و به مدینه هجرت کرده اند از مسلمانان دریافت دارند.

ولی طبق برخی روایات در عین اینکه مسلمانان به این حکم عادلانه عمل کردند، مشرکان مکه سر باز زدند، لذا دستور داده شد برای عدم تضييع حق این افراد هر گاه غنایمی به دست آمد، اول حق آنها را پردازند سپس غنایم را تقسیم کنند.

این احتمال نیز وجود دارد که حکم فوق مربوط به اقوامی باشد که مسلمانان با آنها پیمان نداشتند و طبعاً حاضر نبودند مهر این گونه زنان را به مسلمانان بازپس دهند، جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

«عاقبتُم» از ماده «معاقبه» در اصل از «عقب» (بر وزن کدر) به معنی پاشنه پاست، و به همین مناسبت کلمه «عقبی» به معنی جزا و «عقوبت» به معنی کیفر کار خلاف آمده است و روی همین جهت، «معاقبه» به معنی کیفر دادن و قصاص کردن به کار می رود و گاه این واژه (معاقبه) به معنی تناوب در امری نیز استعمال شده، زیرا افرادی که متناوباً کاری را انجام می دهند هر یک عقب سر دیگری فرا می رسند.

لذا «عاقبتُم» در آیه فوق به معنی پیروز شدن مسلمانان بر کفار و کیفر و مجازات آنها ضمناً گرفتن غنایم تفسیر شده است و هم به معنی تناوب، چرا که یک روز نوبت کفار است و روز دیگری نوبت به مسلمانان می رسد و بر آنها غالب می شوند.

این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله، رسیدن به عاقبت و پایان کار است و منظور از پایان کار در اینجا، گرفتن غنایم جنگی است.

هر کدام از این معانی که باشد نتیجه یکی است، فقط راه های وصول به این نتیجه متفاوت ذکر شده است - دقت کنید.

و در پایان آیه همه مسلمانان را به تقوا دعوت کرده، می فرماید: «از خدایی که همه به او ایمان آورده اید پرهیزید و راه مخالفت او را نپوید» (وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ).

دستور به تقوا در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که معمولاً در تشخیص مقدار مهر به گفته همسران اعتماد می شود، چون راهی برای اثبات آن جز گفته خود آنها وجود ندارد و امکان دارد وسوسه های شیطانی سبب شود که بیش از مقدار واقعی ادعا کنند، لذا آنها را توصیه به تقوا می نماید.

در تواریخ و روایات آمده است که این حکم اسلامی تنها شامل شش زن شد که از همسران مسلمان خود بریدند و به کفار پیوستند و پیامبر صلی الله علیه و آله مهر همه آنها را از غنایم جنگی به شوهرانشان بازگرداند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۴۶ - ۵۴).

## احکامی درباره طلاق

### اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا

اللَّهِ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه، [در زمانی که از عادت ماهیانه پاک شده و با آنها نزدیکی نکرده باشید]، آنها را طلاق گوئید و حساب عدّه را نگه دارید؛ واز (مخالفت فرمان) خدایی که پروردگار شماست پرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عدّه) بیرون روند، مگر آنکه کار زشت آشکاری انجام دهند؛ این حدود (ومرزه‌های) خداست، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه ای (برای اصلاح) فراهم کند.

(سوره طلاق، آیه ۱)

### تفسیر: شرایط طلاق وجدایی

گفتیم مهم ترین بحث این سوره همان بحث طلاق است که از نخستین آیه آن شروع می شود، روی سخن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان پیشوای بزرگ مسلمانان کرده، سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع بیان می کند. می فرماید: «ای پیامبر، هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عدّه آنها را طلاق دهید» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ).

این نخستین حکم از احکام پنجگانه ای است که در این آیه آمده است و چنانکه مفسّران از آن استفاده کرده اند، منظور این است که صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که

زن از عادت ماهانه پاک شده و با همسرش نزدیکی نکرده باشد، زیرا طبق آیه ۲۲۸ سوره بقره عده طلاق باید به مقدار «ثلاثة قروء» (سه بار پاک شدن) بوده باشد و در اینجا تأکید می‌کند که طلاق باید با آغاز عده همراه گردد و این تنها در صورتی ممکن است که طلاق در حال پاکی بدون آمیزش تحقق یابد، چه اینکه اگر طلاق در حال حیض واقع شود، آغاز زمان عده از آغاز طلاق جدا می‌شود و شروع عده بعد از پاک شدن خواهد بود.

و همچنین اگر در حال طهارتی باشد که با همسرش نزدیکی کرده، باز جدایی زمان عده از زمان طلاق مسلم است، زیرا چنین پاکی به خاطر آمیزش، دلیلی بر نبودن نطفه در رحم نیست - دقت کنید.

به هر حال این نخستین شرط طلاق است.

در روایات متعددی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «هرگاه کسی همسرش را در عادت ماهیانه طلاق دهد، باید به آن طلاق اعتنا نکند و بازگردد تا زن پاک شود، سپس اگر می‌خواهد او را طلاق دهد اقدام کند» (۱).

همین معنی در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به طور مکرر آمده، حتی به عنوان تفسیر آیه ذکر شده است (۲).

آن گاه به دومین حکم که مسأله نگه داشتن حساب عده است پرداخته، می‌فرماید: «حساب عده را نگه دارید» (وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ).

دقیقاً ملاحظه کنید سه بار زن، ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند، هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت و وارد عادت ماهیانه سوم شد، ایام عده سر آمده و پایان یافته است.

اگر در این امر دقت نشود ممکن است دوران عده بیش از مقدار لازم محسوب گردد و ضرر و زیانی متوجه زن شود، زیرا او را از ازدواج مجدد باز می‌دارد و اگر کمتر باشد، هدف اصلی از عده که حفظ حریم ازدواج اول و مسأله عدم انعقاد نطفه است رعایت نشده.

ص: ۴۱۶

---

۱- این روایات در کتاب الطلاق از صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۹۰۳ به بعد آمده است.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۴۸، (باب کیفیت طلاق العده).

«أحصوا» از مادّه «احصاء» به معنی شمارش است و در اصل از «حصی» به معنی ریگ گرفته شده، زیرا بسیاری از مردم در زمان های قدیم که به خواندن و نوشتن آشنا نبودند، حساب موضوعات مختلف را با ریگ ها نگه می داشتند.

قابل توجه اینکه مخاطب به نگهداری حساب عدّه مردان هستند، این به خاطر آن است که مسأله حقّ نفقه و مسکن برعهده آنهاست و همچنین حقّ رجوع از آن آنان است، و گرنه زنان نیز موظّف اند که برای روشن شدن تکلیفشان، حساب عدّه را دقیقاً نگاه دارند.

بعد از این دستور همه مردم را به تقوا و پرهیزگاری دعوت کرده، می فرماید: «از خدایی که پروردگار شماست پرهیزید» (وَأَتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ).

او پروردگار و مربّی شماست و دستورهایش ضامن سعادت شما، بنابراین فرمان های او را به کار بندید و از عصیان و نافرمانیش پرهیزید، مخصوصاً در امر طلاق و نگهداری حساب عدّه، دقّت به خرج دهید.

بعد از آن به سومین و چهارمین حکم که یکی مربوط به شوهران است و دیگری مربوط به زنان اشاره کرده می فرماید: «شما آنها را از خانه هایشان خارج نسازید، و آنها نیز از خانه ها در دوران عدّه خارج نشوند» (لَا تَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ).

گرچه بسیاری از بی خبران این حکم اسلامی را هنگام طلاق، اصلاً اجرا نمی کنند و به محض جاری شدن صیغه طلاق، هم مرد به خود اجازه می دهد زن را بیرون کند و هم زن خود را آزاد می پندارد از خانه شوهر خارج شود و به خانه بستگان بازگردد، ولی این حکم اسلامی فلسفه بسیار مهمی دارد، زیرا علاوه بر حفظ احترام زن، غالباً زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق و تحکیم پیوند زناشویی فراهم می سازد.

پشت پا زدن به این حکم مهمّ اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است، سبب می شود بسیاری از طلاق ها به جدایی دائم منتهی شود، در حالی که اگر این حکم اجرا می شد غالباً به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می گشت.

امّا از آنجا که گاهی شرایطی فراهم می شود که نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت فرساست، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثنا اضافه کرده، می گوید: «مگر اینکه آنها کار زشت آشکاری را انجام دهند» (إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ).

مثلاً آن قدر ناسازگاری، بدخلقی و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل باعث مشکلات بیشتر شود.

این معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، دیده می شود. (۱)

البته منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست، زیرا در مفهوم کلمه «فاحشه» کار زشت مهم افتاده، خصوصاً اینکه به «مُبَيَّنَه» توصیف شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از «فاحشه» عمل منافی عفت باشد و در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده و منظور از خارج ساختن در این صورت، بیرون بردن برای اجرای حد و سپس بازگشت به خانه است.

اما جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

وباز به دنبال بیان این احکام، به عنوان تأکید می افزاید: «این حدود و مرزهای الهی است، هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده» (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

چرا که این قوانین و مقررات الهی، ضامن مصالح خود مکلفین است و تجاوز از آن، خواه از ناحیه مرد باشد یا زن، لطمه به سعادت خود آنان می زند.

و در پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عدّه و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی، می فرماید: «تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این ماجرا وضع تازه و وسیله اصلاحی فراهم سازد» (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا).

با گذشتن زمان، طوفان خشم و غضب که غالباً موجب تصمیم های ناگهانی در امر طلاق و جدایی می شود، فرو می نشیند و حضور دائم زن در خانه در کنار مرد در مدّت عدّه و یادآوری عواقب شوم طلاق، خصوصاً در آنجا که پای فرزندان در کار است و اظهار محبت هر یک نسبت به دیگری زمینه ساز رجوع می شود و ابرهای تیره و تار دشمنی و کدورت را غالباً از آسمان زندگی آنها دور می سازد.

جالب اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «الْمُطَلَّعَةُ تَكْتَحِلُ وَ تَحْتَضِبُ وَ تُطَيَّبُ وَ تَلْبَسُ مَا شَاءَتْ مِنَ الثِّيَابِ، لِإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا لَعَلَّهَا أَنْ تَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَيَرَجِعَهَا؛ زن مطلقه در دوران عدّه اش می تواند آرایش کند، سرمه در چشم نماید، موهای خود را رنگین و خود را معطر سازد و هر لباسی که مورد

ص: ۴۱۸



علاقه اوست بپوشد، زیرا خداوند می فرماید: شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه ای فراهم سازد و ممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده و مرد رجوع کند»<sup>(۱)</sup>.

همان گونه که گفتیم، تصمیم بر جدایی و طلاق غالباً تحت تأثیر هیجان های زودگذر است که با گذشت زمان و معاشرت مستمر مرد وزن در یک مدّت نسبتاً طولانی - مدّت عدّه - واندیشه پایان کار، صحنه به کلی دگرگون می شود و بسیاری از جدایی ها به آشتی منتهی می گردد اما به شرط اینکه دستورهای اسلامی فوق یعنی ماندن زن در مدّت عدّه در خانه همسر سابق دقیقاً اجرا شود.

به خواست خدا بعداً خواهیم گفت که همه اینها مربوط به طلاق رجعی است

### نکته ها:

#### ۱. «طلاق» منفورترین حلال ها

بدون شک قرارداد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدایی باشد، چرا که گاه عللی پیش می آید که زندگی مشترک زن و مرد را با هم غیر ممکن، یا طاقت فرسا و مملو از مفاسد می کند و اگر اصرار داشته باشیم این قرارداد تا ابد بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است و اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق در جوامع مسیحی را ملاحظه می کنیم که چگونه زنان و مردان بسیاری به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح علیه السلام طلاق را ممنوع می شمردند و قانوناً همسر یکدیگرند، ولی در عمل از یکدیگر جدا زندگی می کنند و حتی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب کرده اند.

پس اصل مسأله طلاق یک ضرورت است، اما ضرورتی که باید به حدّ اقل ممکن تقلیل یابد و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است کسی سراغ آن نرود؛ به همین دلیل، در روایات اسلامی، شدیداً از طلاق مذمت گردیده و به عنوان مبعوض ترین حلال ها از آن یاد شده است، چنانکه در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ما من شیء أبغضُ إلى الله عزَّ وجلَّ من بیئتٍ یخربُ فی الإسلامِ بالفرقةِ یعنی الطلاق؛ هیچ عملی

ص: ۴۱۹

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۲، ح ۲۴.

منفورتر نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه ای در اسلام با جدایی (یعنی طلاق) ویران گردد». (۱)

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «ما من شئیءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ؛ چیزی از امور حلال در پیشگاه خدا مبغوض تر از طلاق نیست». (۲)

باز در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «تَزَوَّجُوا وَلَا تُطَلِّقُوا فَإِنَّ الطَّلَاقَ يَهْتَرُ مِنْهُ الْعَرْشُ؛ ازدواج کنید و طلاق ندهید که طلاق عرش خدا را به لرزه درمی آورد». (۳)

چرا چنین نباشد، در حالی که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها، زنان و مردان و مخصوصاً فرزندان به وجود می آورد که آن را عمدتاً در سه قسمت می توان خلاصه کرد:

۱. مشکلات عاطفی - بدون شک مرد وزنی که سال ها یا ماه ها با یکدیگر زندگی کرده اند، سپس از هم جدا می شوند، از نظر عاطفی جریحه دار خواهند شد و در ازدواج آینده، دائماً خاطره ازدواج گذشته آنها را نگران می دارد و حتی به همسر آینده با یک نوع بدبینی و سوءظن می نگرند. آثار زیانبار این امر بر کسی مخفی نیست، لذا بسیار دیده شده که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می پوشند.

۲. مشکلات اجتماعی - بسیاری از زنان بعد از طلاق شانس زیادی برای ازدواج مجدد، آن هم به طور شایسته و دلخواه ندارند و از این نظر گرفتار خسران شدید می شوند و حتی مردان بعد از طلاق همسر خود، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود، مخصوصاً اگر پای فرزندان در میان باشد، لذا غالباً ناچار می شوند تن به ازدواجی در دهند که نظر واقعی آنها را تأمین نمی کند و از این نظر تا پایان عمر رنج می برند.

۳. مشکلات فرزندان - از همه اینها مهم تر مشکلات فرزندان است. کمتر دیده شده نامادری ها همچون مادر، دلسوز و مهربان باشند و بتوانند خلاء عاطفی فرزندان را که از آغوش پرمهر مادر بریده شده اند پر کنند، همان گونه که اگر زن سابق فرزند را با

ص: ۴۲۰

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۱.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۵.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۶، ح ۷.

خود ببرد، در مورد ناپدیری نیز این صادق است. البته هستند زنان و مردانی که نسبت به غیر فرزندان خود پرمحبت و وفا دارند، ولی مسلماً تعداد آنها کم است و به همین دلیل، فرزندان بعد از طلاق گرفتار بزرگ ترین زیان و خسران می شوند و شاید غالب آنها سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می دهند.

و این ضایعه ای است نه تنها برای هر خانواده، بلکه برای کل جامعه؛ چرا که چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر محروم می شوند، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی آیند که بدون توجه، تحت تأثیر روح انتقامجویی قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می گیرند.

اگر اسلام این همه درباره طلاق سختگیری کرده، دلیلش همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است.

و نیز به همین دلیل قرآن مجید صریحاً دستور می دهد که هرگاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود، بستگان دو طرف در اصلاح آن دو بکوشند و از طریق تشکیل «محکمه صلح خانوادگی» از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع، یا به مسأله طلاق وجدایی، مانع شوند. (۱)

و باز به همین دلیل آنچه به خوشبینی زن و مرد و تحکیم پایه های علائق خانوادگی کمک کند از نظر اسلام مطلوب و آنچه آن را متزلزل سازد مبعوض و منفور است.

## ۲. انگیزه طلاق

طلاق مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، دارای ریشه های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن، جلوگیری از بروز چنین حادثه ای مشکل است، لذا قبل از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه های آن را در جامعه بخشکانیم؛ این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهم ترین آنهاست:

الف) توقعات نامحدود زن یا مرد، از مهم ترین عوامل جدایی است و اگر هر کدام دامنه توقع خویش را محدود سازند و از عالم رویاها و پندارها بیرون آیند و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند و در حدودی که ممکن است توقع داشته باشند، جلوی بسیاری از طلاق ها گرفته خواهد شد.

ص: ۴۲۱

---

۱- «محکمه صلح» را در ذیل آیه ۳۵ سوره نساء شرح دادیم.

ب) حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده ها عامل مهم دیگری است که مخصوصاً زنان را در یک حالت نارضایی دائم نگاه می دارد و با انواع بهانه گیری ها راه طلاق و جدایی را هموار می کند.

ج) دخالت های بیجای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر و مخصوصاً در اختلافات آنها، عامل مهم دیگری محسوب می شود.

تجربه نشان داده است اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر، آنها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا آن، دامن به آتش این اختلاف نزنند، چیزی نمی گذرد که خاموش می شود، ولی دخالت کسان دو طرف که غالباً با تعصب و محبت های ناروا همراه است، کار را روز به روز مشکل تر و پیچیده تر می سازد.

البته این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند، بلکه منظور این است که آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی وریشه دار در آمد، با توجه به مصلحت طرفین و اجتناب و پرهیز از هرگونه موضعگیری یک جانبه و تعصب آمیز دخالت کنند و مقدمات صلحشان را فراهم سازند.

د) بی اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر، مخصوصاً آنچه به مسائل عاطفی و جنسی برمی گردد. مثلاً هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد، همچنین هر زن انتظاری از شوهرش دارد، ولی این از اموری است که غالباً حاضر به اظهار آن نیستند، اینجاست که بی اعتنایی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزئین لازم و ژولیده و کثیف بودن، همسرش را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند، خصوصاً اگر در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند و آنها بی اعتنا از کنار این مسأله بگذرند.

لذا در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسَهَا؛ سزاوار نیست زن زینت و آرایش برای شوهرش را تعطیل کند» (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «وَلَقَدْ خَرَجَنَ نِسَاءً

ص: ۴۲۲

مِنَالْعِصْفِ إِلَى الْفُجُورِ مَا أَخْرَجَهُنَّ إِلَّا قَلَّةٌ تَهَيَّئَهُنَّ لِزَوَاجِهِنَّ؛ زَنَانِي أَوْ جَادَّةٌ عَفَّتْ خَارِجٌ شَدْنَدِ وَعَلَّتِي جِزَازِي نَدَاثَتِ كِه مَرْدَانِ  
آنها به خودشان نمی رسیدند» (۱).

ه- عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز از عوامل مهم طلاق است. و این مسأله ای است که باید پیش از اختیار همسر دقیقاً مورد توجه قرار گیرد که آن دو علاوه بر اینکه کفو شرعی، یعنی مسلمان باشند، کفو عرفی باشند، یعنی تنها تناسب های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود، در غیر این صورت باید از به هم خوردن چنین ازدواج هایی تعجب نکرد.

### ۳. فلسفه نگه داشتن عده

بدون شك «عده» دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است:

نخست مسأله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری.

و دیگر وجود وسیله ای برای بازگشت به زندگی اول و از بین بردن عوامل جدایی که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود، به خصوص اینکه اسلام روی این مسأله تأکید می کند که زنان در دوران عده باید در خانه مرد بمانند و طبعاً یک معاشرت دائم چند ماهه خواهند داشت که به آنها مجال می دهد مسأله جدایی را دور از هیجانات زودگذر، مجدداً مورد بررسی قرار دهند.

مخصوصاً در مورد طلاق رجعی (۲) که بازگشت به زوجیت نیاز به هیچ گونه

تشریفات ندارد و هر کار یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد، رجوع محسوب می شود حتی اگر دست بر بدن زن با شهوت یا بدون شهوت بگذارد، هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد رجوع محسوب می شود.

به این ترتیب اگر این مدت با شرایطی که در بالا گفتیم بگذرد و آن دو با هم آشتی

ص: ۴۲۳

۱- مکارم الاخلاق، ص ۹۴.

۲- منظور از «طلاق رجعی» طلاقی است که برای اولین یا دومین بار صورت می گیرد و تصمیم بر جدایی از ناحیه مرد است، به طوری که زن نه مهر خود را بذل می کند نه مال دیگر را.

نکنند، معلوم می شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند، مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

در این زمینه شرح دیگری در ذیل آیه ۲۲۸ سوره بقره دادیم (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۳۱-۲۴۲).

## بارہ ای دیگر از احکام طلاق

### اشاره

(فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا)

وچون عدّه آنها به پایان نزدیک شود، یا آنها را به طرز شایسته ای نگه دارید یا به طرز شایسته ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه بگیرید؛ وشهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا وروز قیامت به آن اندرز داده می شوند. وهر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، \* و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ وهر کس بر خدا توکل کند، امر او را کفایت می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ به یقین خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است.

(سوره طلاق، آیات ۲-۳)

### تفسیر: یا سازش یا جدایی خداپسندانه

در ادامه بحث های مربوط به طلاق که در آیات پیشین آمد، در نخستین آیه مورد بحث به چند حکم دیگر اشاره می کند.

نخست می فرماید: «هنگامی که مدّت عدّه آنها سر آمد، باید آنها را به طرز شایسته ای - از طریق رجوع - نگاه دارید، یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید» (فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

مراد از «بلوغ اجل» (رسیدن به پایان مدّت) این نیست که مدّت عدّه به طور کامل

پایان گیرد، بلکه منظور رسیدن به اواخر مدّت است، و گرنه رجوع کردن بعد از پایان عدّه جایز نیست مگر اینکه نگهداری آنها از طریق صیغه عقد جدید صورت گیرد، ولی این معنی از مفهوم آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال در این آیه یکی از مهم ترین و حساب شده ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشویی مطرح شده و آن اینکه زن و مرد یا باید به طور شایسته با هم زندگی کنند، یا به طور شایسته از هم جدا شوند.

همان گونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد، جدایی باید خالی از هر گونه جار و جنجال، دعوا، نزاع و بدگویی و ناسزا و اجحاف و تضييع حقوق بوده باشد. مهم این است همان گونه که پیوندها با صلح و صفا انجام گیرد، جدایی ها توأم با تفاهم باشد، زیرا ممکن است در آینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک بیفتند، ولی بد رفتاری های هنگام جدایی، چنان جوّ فکری آنها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آنها می بندد و به فرض بخواهند مجدداً با هم ازدواج کنند، زمینه فکری و عاطفی مناسب ندارند.

از سوی دیگر، این هر دو مسلمانند و متعلّق به یک جامعه و جدایی توأم با مخاصمه و امور ناشایست، نه تنها در خود آنها اثر می گذارد بلکه در فامیل دو طرف آثار زیانباری دارد و گاه زمینه همکاری های آنها را در آینده به کلی بر باد می دهد.

راستی چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشویی بلکه در هر گونه دوستی و برنامه مشترک، انسان تا آنجا که می تواند به همکاری شایسته ادامه دهد و هر گاه نتوانست، به طرز شایسته جدا شود که «جدایی شایسته» نیز خود نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است.

از آنچه گفتیم معلوم شد که امساک به معروف و جدایی به معروف وسیعی دارد که هر گونه شرایط واجب و مستحب و برنامه های اخلاقی را دربر می گیرد و مجموعه ای از آداب اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می کند.

سپس به دومین حکم اشاره کرده، می افزاید: «هنگام طلاق و جدایی، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را شاهد بگیرید» (وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ).

تا اگر در آینده اختلافی روی دهد هیچ یک از طرفین نتوانند واقعیت ها را انکار کنند.

برخی مفسران احتمال داده اند که شاهد گرفتن، هم در مورد طلاق است و هم در مورد رجوع، ولی چون شاهد گرفتن هنگام رجوع بلکه هنگام تزویج، قطعاً واجب نیست، بنابراین اگر فرضاً آیه فوق رجوع را هم شامل شود در این مورد یک دستور مستحب است.

و در سومین دستور وظیفه شهود را چنین بیان می کند: «شهادت را برای خدا برپا دارید» (وَ أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ).

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف، مانع شهادت به حق باشد. باید جز خدا واقمه حق، انگیزه دیگری در آن راه نیابد. درست است که شهود باید عادل باشند ولی با وجود عدالت نیز صدور گناه محال نیست، به همین دلیل به آنها هشدار می دهد که مراقب خویش باشند، آگاهانه یا ناآگاهانه از مسیر حق منحرف نشوند.

ضمناً تعبیر «ذَوَىٰ عَدَلٍ مِّنْكُمْ» دلیل بر این است که دو شاهد باید مسلمان، عادل و مرد باشند.

و در پایان آیه به عنوان تأکید درباره تمام احکام گذشته می افزاید: «تنها کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از این وعظ و اندرز نتیجه می گیرند» (ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

بعضی «ذَلِكُمْ» را تنها اشاره به مسأله توجه به خدا و رعایت عدالت از ناحیه شهود دانسته اند، ولی ظاهر این است که این تعبیر معنای وسیعی دارد و تمام احکام گذشته در مورد طلاق را در بر می گیرد.

به هر صورت این تعبیر دلیل بر اهمیّت فوق العاده این احکام است، به گونه ای که اگر کسی آنها را رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد، گویی ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

و چون گاهی مسائل مربوط به معیشت و زندگی آینده، یا گرفتاری های دیگر خانوادگی سبب می شود دو همسر به هنگام طلاق یا رجوع، یا دو شاهد هنگام شهادت دادن، از جاده حق و عدالت منحرف شوند، در پایان آیه می فرماید: «هر کس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می دهد و مشکلات زندگی او را حل می کند» (وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا).



«او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد» (وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ).

«وهر کس بر خداوند توکل کند و کار خود را به او واگذارد خدا کفایت امرش می کند» (وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ).

«چرا که خداوند قادر مطلق، فرمانش در همه چیز نافذ است و هر کاری را اراده کند به انجام می رساند» (إِنَّ اللَّهَ بِأَلْبَعِ أَمْرِهِ).

«ولی خداوند برای هر کار و هر چیز، اندازه و حسابی قرار داده است» (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا).

به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می دهد از مشکلاتی که در مسیر حق وجود دارد نهراسند، مجری عدالت باشند و گشایش کارها را از خدا بخواهند، زیرا خداوند تضمین کرده است که مشکل پرهیزگاران را بگشاید و آنها را از جایی که خودشان هم انتظار ندارند روزی دهد؛ خداوند ضمانت کرده که هر کس توکل کند در نمی ماند و خداوند، قادر بر انجام دادن این ضمانت است.

گرچه این آیات در مورد طلاق و احکام مربوط به آن نازل شده، محتوای گسترده ای دارد که سایر موارد را هم شامل می شود و وعده امیدبخشی است از سوی خداوند به همه پرهیزگاران و توکل کنندگان که سرانجام لطف الهی آنها را می گیرد، از پیچ و خم مشکلات عبور می دهد و به افق تابناک سعادت رهنمون می گردد، سختی های معیشت را برطرف می سازد و ابرهای تیره و تار مشکلات را از آسمان زندگیشان کنار می زند.

جمله «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریح و تکوین است، یعنی دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده همه طبق حساب و اندازه گیری دقیق و حکیمانه ای است. همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مسأله زناشویی و چه در غیر آن رخ می دهد هر کدام اندازه و حساب و مصلحت و پایدانی دارد، نباید هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند و زبان به شکایت بکشایند، یا برای حل مشکلات به بی تقوایی ها توسل جویند، باید با نیروی تقوا و خویشتن داری به جنگ آنها بروند و حل نهایی را از خدا بخواهند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۴۳ - ۲۴۸).

(وَاللَّائِي يَئْسَنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نَسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضَنْ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا \* ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا \* أَشِيكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَيَّكُنْتُمْ مَنْ وُجِدَكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِتَضَيَّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأَتَمِرُوا يَبْنَكَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَ رُؤُوسُهُمْ فَسُدُّوا لَهُنَّ الْأُخْرَى \* لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا)

وآن گروه از زنان شما که از عادت ماهیانه مأیوسند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عدّه آنان سه ماه است، و همچنین آنها که هیچ گاه حیض ندیده اند؛ و عدّه زنان باردار این است که وضع حمل کنند؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کارش را بر او آسان می سازد. \* این فرمان خداست که بر شما نازل کرده؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهانش را می بخشد و پاداش او را بزرگ می دارد. \* آنها [زنان مطلقه] را هر جا که خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست سکونت دهید؛ و به آنها زیان نرسانید تا آنها را در تنگنا قرار دهید (و مجبور به ترک منزل شوند)؛ و اگر باردار باشند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند؛ و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید؛ و (درباره شیر دادن فرزند) به طور شایسته با یکدیگر مشاوره کنید؛ و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری او را شیر خواهد داد. \* آنان که امکانات وسیعی دارند، باید (برای زنان شیرده) از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدست اند، از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند به زودی بعد از سختی ها آسانی قرار می دهد. (سوره طلاق، آیات ۴-۷)

### تفسیر: احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد لزوم نگه داشتن عدّه بعد از طلاق

است. در آیه ۲۲۸ سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند در مسأله عدّه روشن شد که باید سه بار پاکی را پشت سر بگذارند و عادت ماهیانه ببینند و هنگامی که برای بار سوم وارد عادت ماهیانه شدند عدّه آنها پایان می یابد.

اما زنان دیگری هستند که به عللی عادت ماهیانه نمی بینند و یا باردارند، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث عدّه را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: «آن گروه از زنان که از عادت ماهیانه مأیوس شده اند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید عدّه آنان سه ماه است» (وَاللّٰی یَشْنُ مِنْ نِسَائِكُمْ اِنَّا رَتَبْنٰمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ اَشْهُرٍ).

«و همچنین آنها که عادت ماهیانه ندیده اند» باید سه ماه عدّه نگه دارند (وَاللّٰی

لَمْ یَحِضْنَ).

سپس به سومین گروه اشاره کرده می افزاید: «و عدّه زنان باردار این است که بار خود را بر زمین گذارند» (وَ اُولٰٓئِکَ مِنَ الْاَحْمَالِ اَجَلُهُنَّ اَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است: دو گروه باید سه ماه عدّه نگه دارند و گروه سوم - یعنی زنان باردار - با وضع حمل، عدّه آنان پایان می گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند یا مثلاً هشت ماه.

در اینکه منظور از جمله «اِنْ اَرْتَبْتُمْ» (هرگاه شک و تردید کنید) چیست، سه احتمال ذکر شده است:

۱. منظور احتمال وشک در وجود حمل است، به این معنی که اگر بعد از سنّ یأس (پنججاه سالگی در زنان عادی و شصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عدّه نگه دارد. این معنی هر چند کمتر اتفاق می افتد، گاه اتفاق افتاده است (توجه داشته باشید که واژه «ریبه» به معنی شک در حمل در روایات و کلمات فقها بارها آمده است). (۱)

۲. منظور زنانی است که به درستی نمی دانیم به سنّ یأس رسیده اند یا نه؟

۳. منظور شک و تردید در حکم این مسأله است، بنابراین آیه می گوید اگر حکم خدا را نمی دانید، حکم خدا این است که چنین زنانی عدّه نگه دارند، ولی از همه این

ص: ۴۲۹

۱- رک: جواهر، ج ۳۲، ص ۲۴۹ و نیز وسائل الشیعه، ج ۱۵، باب ۴ از ابواب عدد، حدیث ۷.

تفسیرها تفسیر اول مناسب تر است، زیرا ظاهر جمله «وَأَلَىٰ يَتَسَنَّ...» این است که این زنان به سنّ یأس رسیده اند.

در ضمن هر گاه زنانی بر اثر بیماری یا عوامل دیگر، عادت ماهیانه آنها قطع شود مشمول همین حکم اند، یعنی باید سه ماه عدّه نگه دارند (این حکم را از طریق قاعده اولویت یا شمول لفظ آیه می توان استفاده کرد).<sup>(۱)</sup>

جمله «وَأَلَىٰ لَمْ يَحِضْنَ» (زنانی که عادت ماهیانه ندیده اند) ممکن است به این معنی باشد که به سنّ بلوغ رسیده اند اما عادت نمی بینند؛ در این صورت بدون شک باید سه ماه عدّه نگه دارند.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه داده اند این است که زنانی که عادت ندیده اند، خواه به سنّ بلوغ رسیده باشند یا نه، باید سه ماه عدّه نگه دارند.

ولی مشهور در میان فقهای ما این است که هر گاه زن به سنّ بلوغ نرسیده باشد بعد از طلاق عدّه ندارد، اما مخالفینی دارد که به بعضی از روایات در این زمینه استدلال کرده اند و ظاهر آیه فوق نیز با آنها موافق است. شرح بیشتر این موضوع را در کتاب های فقهی باید مطالعه کرد.<sup>(۲)</sup>

از شأن نزولی که برای جمله های اخیر ذکر شده نیز تفسیر فوق استفاده می شود و آن اینکه ابی بن کعب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: عدّه بعضی از زنان در قرآن نیامده است، از جمله زنان صغیره و کبیره (یائسه) و باردار. آیه مورد بحث نازل شد و احکام آنها را بیان کرد.<sup>(۳)</sup>

در ضمن عدّه در صورتی است که احتمال حمل درباره او برود، زیرا عطف بر زنان یائسه شده و مفهومی این است که حکم هر دو یکسان است.<sup>(۴)</sup>

ص: ۴۳۰

---

۱- البتّه مشهور در میان فقها این است که زن وقتی به سنّ یأس برسد مطلقاً عدّه ندارد، ولی در مقابل اینقول، اندکی از قدمای اصحاب معتقد به عدّه هستند و برخی روایات نیز شاهد بر آن است، هر چند روایات دیگری با آن معارضه می کند. آنچه با ظاهر آیه مورد بحث موافق است این است که آنها در صورت احتمال حمل، عدّه دارند. شرح بیشتر درباره این موضوع را در کتاب های فقهی باید مطالعه کرد.

۲- به جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۳۲ و کتب فقهی دیگر مراجعه فرماید.

۳- کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴- مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: «تَقْدِيرُهُ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ إِنْ أَرَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ أَيْضاً ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ».

وبالآخره در پایان آیه، مجدداً روی مسأله تقوا تکیه می کند و می فرماید: «هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می سازد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا).

هم در این جهان وهم در جهان دیگر مشکلات او را، چه در رابطه با مسأله جدایی و طلاق واحکام آن وجه در رابطه با مسائل دیگر به لطفش حل می کند.

در آیه بعد باز برای تأکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق وعده در آیات قبل آمد، می افزاید: «این فرمان خداست که آن را بر شما نازل کرده است» (ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ).

«وهر کس تقوای الهی پیشه کند واز مخالفت فرمان او بپرهیزد، خداوند گناهان او را می بخشد وپاداش او را بزرگ می سازد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا).

برخی مفسران گفته اند: منظور از «سَيِّئَات» در اینجا، گناهان صغیره است و منظور از «تقوا» پرهیز از گناهان کبیره است به این ترتیب پرهیز از کبائر سبب بخشودگی صغائر می شود؛ شبیه آنچه در آیه ۳۱ سوره نساء آمده است.

ولازمه این سخن آن است که مخالفت احکام گذشته در زمینه طلاق وعده، جزء گناهان کبیره محسوب می شود. (۱)

البته درست است که «سَيِّئَات» گاهی به معنی گناهان صغیره آمده است، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید به عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره اطلاق شده است. مثلاً در آیه ۶۵ سوره مائده می خوانیم: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ) «اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما تمام گناهان گذشته آنها را می بخشیم» (این معنی در آیات دیگری نیز آمده است).

مسلم است که ایمان و قبول اسلام، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می شود.

سومین آیه مورد بحث توضیح بیشتری درباره حقوق زن بعد از جدایی می دهد، هم از نظر مسکن وهم نفقه وهم از جهات دیگر.

نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه می فرماید: «آنها را هر جا خودتان

سکونت دارید وامکانات شما ایجاب می کند، سکونت دهید» (أَسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ).

«وُجْدُ» (بر وزن حکم) به معنی توانایی و تمکن است. برخی مفسران تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند که در نتیجه به همین معنی بازمی گردد. راغب نیز در مفردات می گوید: جمله «مِنْ وُجْدِكُمْ» مفهومی است که به مقدار توانایی و به اندازه غنای خود، مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید.

طبیعی است آنجا که مسکن بر عهده شوهر است بقیه نفقات نیز بر عهده او خواهد بود. دنباله آیه که درباره نفقه زنان باردار سخن می گوید نیز شاهد این مدعا است.

آن گاه به حکم دیگری پرداخته می گوید: «به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه شما شوند» (وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ).

مبادا کینه توزی و عداوت و نفرت، شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد و آنها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید و چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده، فرار کنند.

در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید: «و اگر باردار باشند مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند بدهید» (وَإِنْ كُنَّ أُولَى حَمَلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

زیرا مادام که وضع حمل نکرده اند در حال عده هستند و نفقه و مسکن بر همسر واجب است.

و چهارمین حکم درباره حقوق زنان شیرده است می فرماید: «اگر حاضر شدند بعد از جدایی، فرزندان را شیر دهند مزدشان را بپردازید» (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ).

اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت.

و چون بسیار می شود که نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدایی می شوند، در پنجمین حکم یک دستور قاطع در این زمینه صادر کرده، می فرماید: «درباره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته تصمیم بگیرید» (وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ).

مبادا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد، از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند، یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم

بمانند، پدر و مادر موظف اند خدا را در نظر گیرند و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله «وَأْتَمِرُوا» از ماده «ایتمار» گاه به معنی پذیرا شدن دستور و گاه به معنی مشاوره می آید و در اینجا معنای دوم مناسب تر است. تعبیر «بِمَعْرُوفٍ» تعبیر جامعی است که هر گونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد شامل می شود.

و چون گاهی بعد از طلاق توافق لازم میان دو همسر برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل نمی شود، در ششمین حکم می فرماید: «و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، زن دیگری می تواند شیر دادن آن طفل را بر عهده گیرد تا کشمکش ها ادامه نیابد» (وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَاسْتَزِضِعْ لَهُ الْاُخْرَى).

اشاره به اینکه اگر اختلاف ها به طول انجامید خود را معطل نکنید و کودک را به دیگری بسپارید. در درجه اول حق مادر بود که این فرزند را شیر دهد، اکنون که با سختگیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست، نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد، باید آن را بر عهده دایه ای گذارد.

آیه بعد هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده، می افزاید: «کسانی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند و آنها که تنگدست هستند از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچ کس را جز به اندازه آنچه به او داده تکلیف نمی کند» (لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا).

آیا این دستور، یعنی انفاق به اندازه توانایی، مربوط به زنانی است که بعد از جدایی، شیر دادن کودکان را بر عهده می گیرند، یا مربوط به ایام عده است که در آیات قبل به طور اجمال اشاره شده بود و یا مربوط به هر دو است؟

معنای اخیر از همه مناسب تر است، هر چند جمعی از مفسران آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند، در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به اجر شده نه نفقه و انفاق.

به هر حال آنها که توانایی کافی دارند باید مضایقه و سختگیری نکنند و آنها که تمکن مالی ندارند بیش از توانایی خود مأمور نیستند و زنان نمی توانند ایرادی به آنها داشته باشند.

به این ترتیب نه آنها که دارند بخل کنند و نه آنها که ندارند مستحقّ ملامت اند.

و در پایان آیه برای اینکه تنگی معیشت سبب خارج شدن از جاّه حق و عدالت نگردد و هیچ یک زبان به شکایت نگشایند، می فرماید: «خداوند به زودی بعد از سختی ها آسانی و راحتی قرار می دهد» (سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا).

یعنی غم مخورید، بی تابی نکنید، دنیا به یک حال نمی ماند، مبدا مشکلات مقطعی و زود گذر رشته صبر و شکیبایی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه و مخصوصاً هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید و بشارتی است از آینده امیدبخش صابران و اتفاقاً چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به روی آنها گشود.

**نکته ها:**

### **۱. احکام «طلاق رجعی»**

گفتیم طلاق رجعی آن است که شوهر مادام که عدّه به سر نیامده، هر زمان بخواهد می تواند باز گردد و پیوند زناشویی را برقرار سازد، بی آنکه نیاز به عقد تازه ای باشد. و جالب اینکه رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد حاصل می شود.

بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده، مانند نفقه و مسکن، مخصوص عدّه طلاق رجعی است و نیز مسأله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عدّه، امّا در طلاق بائن، یعنی طلاقى که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام مزبور وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار، حقّ نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است.

جمله (لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا) «تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد» نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق مربوط به طلاق رجعی است. (۱)

### **۲. خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی کند**

نه تنها حکم عقل بلکه حکم شرع بر این معنی گواه است که تکالیف انسان ها باید

ص: ۴۳۴

---

۱- برای توضیح بیشتر به کتب فقهی، از جمله جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۱۲۱ به بعد مراجعه شود.



در حدود توانایی آنها باشد. جمله «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» که در ضمن آیات فوق آمده نیز اشاره به همین معناست.

ولی در بعضی از روایات می خوانیم که منظور از «ما آتاهَا»، «ما أَعْلَمَهَا» است، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می کند که به او اعلام کرده است؛ از این رو به این آیه در مباحث «اصل براءت» در علم اصول استدلال کرده اند که اگر انسان حکمی را نمی داند مسؤولیتی در برابر آن ندارد.

ولی چون گاه عدم آگاهی سبب عدم توانایی می شود، ممکن است منظور جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد. بنابراین، آیه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم عدم قدرت را شامل شود هم جهل را که موجب عدم قدرت بر انجام دادن کار می گردد.

### ۳. اهمیت نظام خانواده

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آنها در آیات مورد بحث به کار رفته و حتی بسیاری از ریزه کاری های این مسأله در آیات قرآن که در حقیقت قانون اساسی اسلام است بازگو شده، دلیل روشنی است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند و ریشه های آن را می خشکاند، اما هرگاه کار به بن بست کشید و چاره ای جز طلاق و جدایی نبود اجازه نمی دهد حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال شود، حتی طرح جدایی را طوری می ریزد که امکان بازگشت غالباً وجود داشته باشد.

دستورهایی همچون امساک به معروف و جدایی به معروف و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سختگیری نسبت به زنان و همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان و مانند اینها که در آیات مورد بحث آمده، همگی گواه بر این معناست.

اما متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، یا عدم عمل به آن در عین آگاهی، سبب شده است که در هنگام جدایی و طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها و خصوصاً فرزندان به وجود آید و این نیست جز به خاطر اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند.

مثلاً با اینکه قرآن باصراحت می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عدّه از خانه شوهر بیرون روند و شوهر حق ندارد آنها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشویی بسیار زیاد است، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدایی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند؛ و این راستی مایه تأسّف است (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۵۳ - ۲۶۴).

ص: ۴۳۶

بخش چهارم: زنان نمونه

اشاره

ص: ۴۳۷



قسمتی از اسرار سعی «صفا» و «مروه»

درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ، انسان را به سوی خط آنها سوق می دهد، ولی راه صحیح تر و عمیق تری نیز وجود دارد و آن مشاهده صحنه هایی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است.

این در واقع، تاریخ زنده محسوب می گردد، نه مانند کتاب های تاریخ که خاموش و بیجان است، در این گونه مراکز انسان با برداشتن فاصله های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی، خود را در متن حادثه احساس می کند و گویی با چشم خود همه چیز را می بیند.

اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با آثار تربیتی سخنرانی و مطالعه کتاب و مانند اینها نیست، اینجا سخن از احساس است نه ادراک، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهیت.

از طرفی می دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم علیه السلام در صحنه های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش های سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می گوید: (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْأُمِّينُ) «این مسلماً همان آزمایش آشکار است».<sup>(۱)</sup>

و همین مجاهده ها و مبارزه ها و آزمایش های دشوار بود که ابراهیم علیه السلام را آن چنان پرورش داد که تاج افتخار «امامت» بر سر او گذاردند.

ص: ۴۳۹

مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه های مبارزات ابراهیم علیه السلام و منزلگاه های توحید و بندگی و فداکاری و اخلاص را در خاطره ها مجسم می سازد.

اگر مسلمانان هنگام به جا آوردن این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه های مختلف سمبولیک آن بیندیشند، یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسان شناسی است.

با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم علیه السلام و جنبه تاریخی صفا و مروه بازمی گردیم:

ابراهیم به سنّ پیری رسیده بود و فرزندى نداشت، از خدا درخواست اولاد نمود. در همان سن از کنیزش هاجر فرزندى به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذاشت.

همسر اول او ساره نتوانست تحمل کند که ابراهیم علیه السلام از غیر او فرزند داشته باشد. خداوند به ابراهیم علیه السلام دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود ببرد و سکنی دهد.

ابراهیم علیه السلام فرمان خدا را امتثال کرد و آن دو را به سرزمین مکه که در آن روز سرزمین خشک و بی آب و علفی بود و حتی پرنده ای در آنجا پر نمی زد برد. همین که خواست تنها از آنجا برگردد، همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان چه کنند؟!

اشک های سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد قلب ابراهیم علیه السلام را تکان داد. دست به دعا برداشت و گفت: «خداوند! من به فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان تنها می گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد». این را گفت و با آنها، در میان اندوه و عشقی عمیق، وداع کرد.

طولی نکشید که غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید. بی تابی کودک شیرخوار و نگاه های تضرع آمیز او، مادر را آن چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست.

نخست به کنار کوه صفا آمد، در آنجا اثری از آب ندید. برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت، در آنجا نیز خیری از آب نبود.

باز همین برق را بر کوه صفا دید و به سوی آن بازگشت و هفت بار این سعی و تلاش برای ادامه حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد.

در واپسین لحظات که شاید طفل شیرخوار آخرین دقایق عمرش را طی می کرد، از نزدیک پای او - با نهایت تعجب - چشمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.

از آنجا که آب، رمز حیات است، پرندگان از هرسو به سمت چشمه آمدند و قافله ها با مشاهده پرواز پرندگان، مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند. اما چند روز یا چند ماه طول کشید، و بر این مادر و کودک چه گذشت خدا می داند.

سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد.

امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجر اسماعیل) که همه سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ آن آمده و موظفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است، همچو جزئی از کعبه قرار دهند.

کوه صفا و مروه به ما می آموزد که برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آیین او، همه حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند.

سعی صفا و مروه به ما می آموزد که در نومیادی ها بسی امیدهاست. هاجر مادر اسماعیل در جایی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد، خدا هم از راهی که تصور نمی کرد او را سیراب نمود (ر.ک: ج ۱، ص ۶۱۳ - ۶۱۶).

## مریم زنی نمونه

### اشاره

(إِذْ قَالَتْ امْرَأْتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ)

(به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «پروردگارا! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرّر» باشد (و آزاد برای خدمت خانه تو). از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی.» \* ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (او او را دختر یافت)، گفت: «پروردگارا! من او را دختر

آوردم - و خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری خانه خدا را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم؛ و او و فرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم».

(سوره آل عمران، آیات ۳۵-۳۶)

### تفسیر: عمران و دخترش مریم

به دنبال اشاره به عظمت آل عمران که در آیات قبل آمده بود، در این آیات سخن از عمران و دخترش مریم به میان می آورد و به طور فشرده چگونگی تولد و پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می کند.

توضیح اینکه: از تواریخ و اخبار اسلامی و گفته مفسران استفاده می شود که «حَنَّهُ» و «أَشِياع» دو خواهر بودند که اولی به همسری عمران از شخصیت های برجسته بنی اسرائیل در آمد و دومی را زکریا پیامبر خدا به همسری برگزید. (۱)

سال ها گذشت و از همسر عمران فرزندی متولد نشد. روزی زیر درختی نشسته بود، پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد، مشاهده این محبت مادرانه، آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزند کرد. چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.

از بعضی از روایات چنین برمی آید که خداوند به «عمران» وحی کرده بود پسری پربرکت که می تواند بیماران غیر قابل درمان را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد، که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می شود.

او این جریان را با همسر خود «حَنَّهُ» در میان گذاشت. از این رو هنگامی که او باردار شد تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد، بی خبر از اینکه جنینی که در رحم اوست مادر آن فرزند (مریم) است. به همین دلیل نذر کرد پسر را

ص: ۴۴۲

---

۱- از روایات استفاده می شود که «عمران» نیز پیامبر بود و به او وحی می شد. باید توجه داشت که این عمرانغیر از عمران پدر موسی علیه السلام است و میان آنها ۱۸۰۰ سال فاصله است (مجمع البیان و تفسیر مراغی، ذیلآیه مورد بحث؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۶۷؛ ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۴).



خدمتگزار خانه خدا (بیت المقدس) نماید، اما هنگام تولد مشاهده کرد که او دختر است، نگران شد که با این وضع چه کند، زیرا خدمتکاران بیت المقدس از میان پسران انتخاب می شدند و سابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد. (۱)

اکنون به تفسیر آیه بازمی گردیم.

در نخستین آیه می فرماید: به یاد آورید «هنگامی را که همسر عمران گفت: خداوندا! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم تا محرز (و آزاد برای خدمت خانه تو) باشد، آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی» (إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ). (۲)

در این آیه به نذر همسر «عمران» به هنگام بارداری اشاره شده است. او تصور می کرد فرزندش - با توجه به بشارت خداوند - پسر است، از این رو واژه «محرر آ» - یا معادل دیگر در زبان دیگر - رابه کاربرد نه «محرره» و از خدا خواست که نذر او را بپذیرد.

واژه «محرر آ» از ماده «تحریر» گرفته شده که به معنای آزاد ساختن است، و در اصطلاح آن زمان به فرزندان گفته می شد که به خدمت معبد و خانه خدا در می آمدند تا نظافت و سایر خدمات را بر عهده گیرند و به هنگام فراغت مشغول عبادت پروردگار شوند.

از آنجا که آنها از هرگونه خدمت به پدر و مادر آزاد بودند، به آنان «محرر» گفته می شد، یا از این جهت که خالص از هرگونه کوشش دنیوی بوده اند، به آنان «محرر» می گفتند.

بعضی گفته اند: این دسته از کودکان از موقعی که توانایی بر این خدمات داشتند تا سن بلوغ، وظایف خود را زیر نظر پدران و مادران انجام می دادند و پس از رسیدن به سن بلوغ، تعیین سرنوشتشان به دست خودشان بود، اگر می خواستند به کار در معبد پایان داده و بیرون می رفتند و اگر تمایل داشتند بمانند می ماندند.

بعضی گفته اند: اقدام همسر «عمران» به نذر دلیل بر آن است که «عمران» در همان حال بارداری او از دنیا رفته بود و گرنه بعید بود او مستقلاً چنین نذری کند.

ص: ۴۴۳

۱- مجمع البیان، ذیل آیه؛ البدایه و النهایه، ج ۲، ص ۶۵؛ ابن کثیر، قصص الانبیاء، ج ۲، ص ۳۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۴، ۱۹۹ و ۲۰۲؛ راوندی، قصص الانبیاء، ص ۲۱۶.

۲- راغب در مفردات می گوید: «تَقَبَّلَ» قبول کردن چیزی است که پاداش داشته باشد. بنابراین با ماده قبول تفاوت دارد.

پس از آن می افزاید: «هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد (واو را دختر یافت) گفت: پروردگارا! من او را دختر آوردم»  
(فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى).

البته «خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاه تر بود» (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ).

سپس افزود: «تو می دانی که دختر و پسر (برای هدفی که من نذر کرده ام) یکسان نیستند» (وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى).

دختر پس از بلوغ عادت ماهیانه دارد و نمی تواند در مسجد بماند. به علاوه، نیروی جسمی آنها یکسان نیست؛ و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و وضع حمل ادامه این خدمت را برای دختر دشواری سازد و لذا همیشه پسران راندرمی کردند.

از قراین موجود در آیه و روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است استفاده می شود که جمله «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» (پسر همانند دختر نیست) از زبان مادر مریم است، هرچند بعضی احتمال داده اند که از کلام خدا باشد، ولی بعید به نظر می رسد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مادر مریم قاعدتاً می بایست بگوید: «وَلَيْسَتِ الْأُنْثَى كَالذَّكَرِ» (این دختر همانند پسر نیست)، زیرا او دختر آورده بود نه پسر و لذا گفته اند: جمله تقدیم و تأخیری دارد همان گونه که در بسیاری از عبارات عرب معمول است، و چه بسا ناراحتی ناگهانی که هنگام وضع حمل به او دست داد سبب شد سخن خود را این چنین ادا کند، زیرا او علاقه داشت صاحب پسری شود تا خدمتگزار بیت المقدس باشد، همین علاقه سبب شد که بی اختیار به هنگام سخن گفتن نام پسر را مقدم دارد.

سپس افزود: «من او را مریم نام نهادم و او و فرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رانده شده (از درگاه خدا) در پناه تو قرار می دهم» (وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ).

«مریم» در لغت به معنای زن عبادتکار و خدمتگزار است، و چون مادرش بعد از وضع حمل این نام را بر او نهاد، نشانگر نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خداست.

و نیز به همین دلیل بود که او پس از نامگذاری، نوزادش و فرزندانی را که در آینده از او به وجود می آیند، در برابر وسوسه های شیطانی به خداوند سپرد (ر.ک: ج ۲، ص ۶۰۸-۶۱۲).

(فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)

خداوند، او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت؛ و به طرز شایسته ای، (نهال وجود) او را رویانید (وپرورش داد)؛ و سرپرستی او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در کنار او می دید. پس از او پرسید: «ای مریم! این روزی از کجا نصیب تو شده؟!» گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب

روزی می دهد». (سوره آل عمران، آیه ۳۷)

### تفسیر: پرورش مریم در سایه عنایت الهی

این آیه ادامه بحث آیه گذشته درباره سرگذشت مریم است. می فرماید: «پروردگارش او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طور شایسته ای (گیاه وجود) او را رویانید و پرورش داد» (فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا).

مادر مریم باور نمی کرد او به عنوان خدمتگزار خانه خدا (بیت المقدس) پذیرفته شود، به همین دلیل آرزو داشت فرزندش پسر باشد، زیرا سابقه نداشت دختری برای این کار انتخاب گردد.

ولی طبق آیه مورد بحث، خداوند این دختر پاک را برای نخستین بار جهت این خدمت روحانی و معنوی پذیرفت.

بعضی از مفسران گفته اند: نشانه پذیرش او این بود که مریم بعد از بلوغ در دوران خدمتگزاری بیت المقدس هرگز عادت ماهیانه ندید تا مجبور گردد از این مرکز روحانی دور شود.

یا اینکه حضور غذاهای بهشتی در برابر محراب او دلیلی بر این پذیرش بود.

این احتمال نیز وجود دارد که قبولی این نذر و پذیرش مریم به صورت الهام به مادرش اعلام شده باشد.

تعبیر به «انبتها» از ماده «انبات» به معنای رویانیدن در مورد پرورش مریم اشاره به جنبه های تکامل معنوی و روحانی و اخلاقی مریم است.

ضمناً این جمله اشاره به نکته لطیفی دارد و آن این است که کار خداوند، انبات (رویانیدن) است، یعنی همان گونه که در درون بذر گل ها و گیاهان استعدادهایی نهفته است که زیر نظر باغبان پرورش می یابد و آشکار می شود، در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز همه گونه استعدادهای عالی نهفته شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبانان باغستان جهان انسانیت اند قرار دهد، به سرعت پرورش می یابد و آن استعدادهای خداداد آشکار می شود، و «انبات» به معنای واقعی کلمه صورت می گیرد.

و به دنبال آن می افزاید: «خداوند زکریا را سرپرست او قرار داد» (وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا).

«كفَّلها» از ماده «كفالت» در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به دیگری است، و به همین مناسبت به افرادی که سرپرستی کودکی را بر عهده می گیرند «کافل» یا «کفیل» گفته می شود زیرا در حقیقت او را ضمیمه وجود خود می کنند.

این ماده هر گاه به صورت ثلاثی مجرد (كفَّل، بدون تشدید) استعمال شود به معنای بر عهده گرفتن سرپرستی و كفالت است.

و هنگامی که به صورت ثلاثی مزید (كفَّل، با تشدید) استعمال شود به معنای برگزیدن و قراردادن کفیل برای دیگری است.

در تاریخ آمده است: پدر مریم (عمران) قبل از تولد او چشم از جهان فرو بست و مادرش او را بعد از تولد به بیت المقدس نزد علمای یهود آورده، گفت: این کودک هدیه به بیت المقدس است، سرپرستی او را یک تن از شما بر عهده بگیرد، و چون آثار عظمت در چهره او نمایان بود، و در خاندان شایسته ای متولد شده بود، گفت و گو در میان دانشمندان بنی اسرائیل در گرفت، و هر یک می خواست افتخار سرپرستی مریم نصیب او شود.

سرانجام طی مراسم خاصی که شرح آن در تفسیر آیه ۴۴ همین سوره خواهد آمد، زکریا کفالت او را بر عهده گرفت.

هر چه بر سنّ مریم افزوده می شد، آثار عظمت و جلال در وی نمایان تر می گشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می گوید: «هر زمان زکریا وارد

محراب او می شد، غذای جالب خاصی نزد او می یافت» (كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا).

«محراب» محلّ ویژه ای است که در معبد برای امام آن معبد، یا افراد خاصی در نظر گرفته می شود، و برای نامگذاری آن به این اسم جهاتی ذکر کرده اند که از همه بهتر سه جهت زیر است:

نخست اینکه از ماده «حرب» به معنای جنگ گرفته شده است، چون مؤمنان در این محل به مبارزه با شیطان و هوس های سرکش برمی خیزند.

دیگر اینکه، «محراب» اصولاً به معنای بالای مجلس است و چون محلّ محراب را در بالای معبد قرار می دهند به این نام نامیده شده است.

در ضمن باید توجه داشت وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنانکه گفته اند با وضع محراب های ما تفاوت داشت؛ آنها محراب را از سطح زمین بالاتر می ساختند به طوری که چند پله می خورد و اطراف آن مانند دیوارهای اتاق آن را محفوظ می کرد به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند، از بیرون کمتر دیده می شدند.

سوم اینکه، محراب به معنای تمام معبد است که جایگاه مبارزه با هوای نفس و شیطان بوده است.

مریم تحت سرپرستی زکریّا بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت و بندگی خدا بود که به گفته ابن عباس هنگامی که نه ساله شد، روزها را روزه می گرفت و شب ها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزگاری و معرفت و شناسایی پروردگار پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت. (۱)

هنگامی که زکریّا در کنار محراب او قرار گرفت و برای دیدار او آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده کرد که از آن به تعجب افتاد. روزی «به او گفت: این غذا را از کجا آوردی؟! (قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكَ هَذَا).

مریم در جواب «گفت: این از طرف خداست و اوست که هر کس را بخواهد بی حساب روزه می دهد» (قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

اما این غذا چه نوع غذایی بوده؟ و از کجا برای مریم آمده؟ در آیه شرح داده نشده

ص: ۴۴۷

است، ولی از روایات متعددی که در تفسیر عیاشی و غیر آن از کتاب های شیعه و اهل تسنن آمده است استفاده می شود که آن نوعی میوه بهشتی بوده که در غیر فصل به فرمان پروردگار در کنار محراب مریم حاضر می شده است. و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرایی کند. (۱)

اینکه منظور از «رِزْقًا» غذای بهشتی باشد از قرآینی که در گوشه و کنار آیه هست نیز استفاده می شود، زیرا اولاً کلمه «رِزْقًا» به صورت نکره، نشانه آن است که روزی خاص و ناشناسی برای زکریا بوده است، ثانیاً پاسخ مریم که «این از طرف خداست» (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) نشانه دیگری بر این مطلب است، ثالثاً به هیجان آمدن زکریا و تقاضای فرزندی از طرف پروردگار که در آیه بعد به آن اشاره شده است، قرینه دیگری برای این معنی محسوب می شود.

ولی بعضی از مفسران (مانند نویسندگان المنار) معتقدند که منظور از «رِزْقًا» همین غذاهای معمولی دنیا بوده، زیرا از ابن جریر نقل شده است که بنی اسرائیل گرفتار

قحطی شدند و زکریا قادر بر تأمین زندگی مریم نبود، در این موقع قرعه ای زدند که به نام مرد نجاری افتاد و او افتخار آ از درآمد کسب خود، غذای مریم را تهیه می کرد و به هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار می گرفت، از وجود چنان غذایی در آن شرایط سخت تعجب می کرد و مریم در پاسخ او می گفت: «این از طرف خداست»؛ یعنی خداوند مرد باایمانی را علاقه مند به این خدمت در آن شرایط سخت ساخته است.

امّا همان طور که گفتیم، این تفسیر نه با قرآین در آیه سازگار است، و نه با روایاتی که در ذیل آیه وارد شده است. از جمله روایات رسیده، روایتی است از امام باقر علیه السلام که مضمون آن بدین قرار است:

امور خانه بین علی و فاطمه علیهما السلام تقسیم شده بود، کارهای بیرون بر عهده علی علیه السلام و امور داخل خانه به عهده فاطمه علیها السلام .

روزی علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام پرسید: آیا غذایی در منزل موجود است؟

عرض کرد: خیر. سه روز است که غذایی در منزل نیست، آنچه بوده به خدمت تو آورده ایم و شما را بر خود مقدم داشته ایم.

ص: ۴۴۸

فرمود: چرا مرا آگاه نساختی؟

عرض کرد: سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

علی علیه السلام از خانه بیرون رفت و مبلغی را برای تهیه غذا قرض گرفت، در بین راه به «مقداد» برخورد کرد.

پرسید: در این وقت برای چه از خانه خارج شده ای؟

عرض کرد: گرسنگی.

فرمود: من مبلغی را قرض گرفته ام، ولی تو را بر خود مقدم می دارم.

علی علیه السلام دست خالی به خانه بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خانه دید و مشاهده کرد که فاطمه علیها السلام مشغول نماز است. ظرف سرپوشیده ای را نیز ملاحظه کرد که در جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دارد.

وقتی سرپوش از ظرف برداشته شد، معلوم شد غذای مخصوص و فراوانی است. از فاطمه علیها السلام پرسید: این غذا از کجا رسیده است؟ (أَنَّى لَكَ هَذَا).

عرض کرد: (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ).

در اینجا بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این جریان همانند جریان زکریا است که در کنار محراب مریم آمد و غذای مخصوصی در آنجا دید و از او پرسید: ای مریم! این غذا از کجاست، او گفت: از ناحیه خداست (۱) (ر.ک: ج ۲، ص ۶۱۳ - ۶۱۹).

## عظمت مریم و دعای زکریا (ع)

### اشاره

(هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ \* فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ \* قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ)

آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم)، پروردگار خویش را خواند و گفت:

ص: ۴۴۹

۱- نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۳۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۹۸ و ج ۴۳، ص ۲۹، ۶۰ و ۳۱۱ و ج ۳۷، ص ۱۰۴.

«پروردگارا! از سوی خود، فرزند پاکیزه ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می شنوی.» \* و در حالی که او در محراب ایستاده، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که: «خدا تو را به «یحیی» بشارت می دهد؛ (کسی) که کلمه خدا [مسیح] را تصدیق می کند؛ ورهبر خواهد بود؛ و از هوس های سرکش برکنار، و پیامبری از صالحان است.» \* او گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است پسری برای من باشد در حالی که پیری به سراغ من آمده، و همسر من نازا است؟!» فرمود: «بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد».

(سوره آل عمران، آیات ۳۸-۴۰)

### تفسیر: زکریا و مریم علیهما السلام

این آیات گوشه ای از زندگی زکریای پیامبر را درباره داستان مریم بیان می کند.

سابقاً گفتیم، همسر زکریا و مادر مریم با هم خواهر بودند و اتفاقاً هر دو در آغاز عقیم.

هنگامی که مادر مریم از لطف پروردگار صاحب چنین فرزند شایسته ای شد، و زکریا اخلاص و سایر ویژگی های شگفت آور او را دید، آرزو کرد او هم صاحب فرزندی پاک و باتقوا همچون مریم شود.

فرزندی که چهره اش آیت و عظمت خداوند گردد، و با اینکه سالیان درازی از عمر او و همسرش گذشته بود، و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می رسید که او صاحب فرزند شود، ولی ایمان به قدرت پروردگار و مشاهده وجود میوه های تازه در غیر فصل در کنار محراب عبادت مریم، قلب وی را لبریز از امید ساخت که شاید در فصل پیری میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود، به همین دلیل هنگامی که مشغول نیایش بود از خداوند تقاضای فرزند کرد. قرآن در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: «در این هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و گفت: پروردگارا! فرزند پاکیزه ای از سوی خودت به من (نیز) عطا فرما که تو دعا را می شنوی» و اجابت می کنی (هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ). (۱)

ص: ۴۵۰

۱- «ذُرِّيَّةً» چنانکه ذیل آیه ۳۴ گفتیم، در اصل به معنای فرزندان کوچک است، گاه به اولاد بزرگ نیز گفته می شود، این واژه در اصل معنای جمعی دارد ولی بر مفرد هم اطلاق می گردد (مفردات راغب) ضمناً «طَيِّبَةً» به صورت مؤنث آمده با اینکه حضرت زکریا تقاضای پسر کرده بود، این برای مراعات ظاهر لفظ ذُرِّيَّةً است.



«در این موقع فرشتگان به هنگامی که او در محراب ایستاده و مشغول نیایش بود، وی را صدا زدند که خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد، در حالی که کلمه خدا (حضرت مسیح) را تصدیق می کند و آقا ورهبر خواهد بود، و از هوی و هوس بر کنار و پیامبری از صالحان است» (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ).

خداوند نه تنها اجابت دعای او را با فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت:

نخست اینکه او به «كَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی حضرت مسیح علیه السلام ایمان می آورد، و با ایمان و حمایت از او سبب تقویت مسیح علیه السلام می گردد (توجه داشته باشید که منظور از «كَلِمَةٍ» در اینجا به قرینه آیه ۴۵ همین سوره و ۱۷۱ سوره نساء، حضرت مسیح علیه السلام است و سبب این تعبیر به زودی روشن خواهد شد).

همان گونه که در تاریخ آمده است، یحیی شش ماه از عیسی علیه السلام بزرگ تر بود و نخستین کسی بود که نبوت او را تصدیق کرد، و به سوی او دعوت نمود، و چون در میان مردم به زهد و پاکدامنی اشتهار تام داشت، گرایش او به مسیح علیه السلام اثر عمیقی در توجه مردم به او گذاشت.

دوم اینکه او مقام سیادت و رهبری از نظر علم و عمل خواهد داشت (سَيِّدًا).

سوم اینکه او خود را از هوی و هوس های سرکش و آلودگی به دنیاپرستی حفظ می کند؛ این معنی از واژه «حَصُورًا» استفاده می شود.

واژه «حَصُور» از «حَصْر» به معنای «حبس» گرفته شده است، و در اینجا به معنای کسی است که خود را از هوی و هوس منع کرده است. این واژه گاه به معنای کسی که خودداری از ازدواج می کند نیز آمده است، به همین دلیل جمعی از مفسران آن را به همین معنی تفسیر کرده اند، و در پاره ای از روایات نیز به آن اشاره شده است. (۱)

ص: ۴۵۱

چهارم و پنجم اینکه او پیامبر بزرگی خواهد بود (توجه داشته باشید که «نَبِيًّا»

به صورت نکره آمده که در اینجا برای عظمت است) و از صالحان و شایستگان خواهد بود.

زکریا با شنیدن این بشارت از فرشتگان، غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند. «عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که پیری به من رسیده و همسر من نازا است؟ (قَالَ رَبِّ اَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ).»

و خداوند به او پاسخ داده، فرمود: «این گونه خداوند هر کاری را که بخواهد انجام می دهد» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ).

و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت، زکریا قانع شد (ر.ک: ج ۲، ص ۶۲۰ - ۶۲۳).

### ادامه داستان حضرت مریم (ع)

#### اشاره

(وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ \* يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ)

و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری بخشیده است. ای مریم! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به جا آور؛ و با رکوع کنندگان، رکوع کن.»

(سوره آل عمران، آیات ۴۲-۴۳)

#### تفسیر: مریم بانوی برگزیده الهی

این آیات بار دیگر به داستان مریم بازمی گردد، از دوران شکوفایی و برومندی او سخن می گوید، و مقامات والای او را برمی شمرد. نخست از گفت و گوی فرشتگان با مریم بحث می کند. می فرماید: به یاد آور «هنگامی (را) که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است» (وَإِذْ قَالَتِ

الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. (۱)

چه افتخاری از این برتر که انسانی با فرشتگان هم سخن شود، آن هم سخنی که بشارت برگزیدگی او از سوی خدا و طهارت و برتری او بر تمام زنان جهان باشد، و این نبود جز در سایه تقوا و ایمان و عبادت او. آری، او برگزیده شد تا پیامبری همچو عیسی مسیح علیه السلام را به دنیا آورد.

جالب توجه اینکه جمله «اصْطَفَيْكِ» در آیه تکرار شده؛ یک بار برای بیان برگزیدگی او به طور مطلق، و بار دوم برای برگزیدگی او نسبت به تمام زنان جهان.

این آیه گواه بر این است که مریم بزرگ ترین شخصیت زن در جهان خود بوده است. و این موضوع با آنچه درباره بانوی بزرگ اسلام فاطمه علیها السلام رسیده که او برترین بانوی جهان است منافات ندارد، زیرا در روایات متعددی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ مَرْيَمَ كَانَتْ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَكَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِكَ وَ عَالِمِهَا وَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ؛ مریم بانوی زنان زمان خود بود، و خداوند عزوجل تو را بانوی زنان زمان خودت و زنان زمان مریم از اولین و آخرین قرار داده است». (۲)

کلمه «العالمین» هیچ گونه منافات با این سخن ندارد، زیرا این کلمه در قرآن و عبارات معمولی به معنای مردمی که در یک عصر و زمان زندگی می کنند آمده است چنانکه درباره «بنی اسرائیل» می خوانیم: (وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ) «و من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم». (۳)

بدیهی است منظور برتری مؤمنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است.

در آیه بعد سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است. می گویند: «ای مریم! (به شکرانه این نعمت های بزرگ، که از سوی خداوند برگزیده شده ای و بر زنان جهان

عصر خود برتری یافته ای، و از هر نظر پاکیزه گشته ای) برای پروردگارت خضوع

ص: ۴۵۳

۱- منظور از پاکی مریم، یا پاکی از عادت ماهیانه است که به او اجازه می داد همواره به بیت المقدس خدمت کند و یا پاکی از هرگونه آلودگی اخلاقی و معنوی و گناه.

۲- نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۳۷؛ بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۸۵ و ج ۴۳، ص ۲۱، ۲۴، ۳۷ و ۷۸ و ج ۱۴، ص ۲۰۶ و ج ۲۹، ص ۳۴۵ (برخی با تفاوت).

۳- سوره بقره، آیات ۴۷ و ۱۲۲.

وسجده کن و همراه رکوع کنندگان رکوع نما! (یا مَرِّمُ اقْتَبَى لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ).

در اینجا سه دستور از طرف فرشتگان به مریم داده شده:

نخست «قنوت» در برابر پروردگار و این واژه همان طور که سابقاً اشاره کردیم به معنای خضوع و دوام اطاعت است.

دیگر «سجود» که آن نیز نوعی از «خضوع کامل» در برابر خداست.

وسوم «رکوع» که آن هم نوع دیگری از خضوع و تواضع است.

جمله «وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» (با رکوع کنندگان رکوع کن) ممکن است اشاره به نماز جماعت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به پیوستن به جمعیت نمازگزاران و خاضعان در برابر خدا باشد.

یعنی همان طور که دیگر بندگان خالص خدا برای او رکوع به جا می آورند، تو نیز رکوع کن.

در این آیه نخست به سجده و سپس به رکوع اشاره شده است، و این نه به خاطر آن است که در نماز آنها سجده قبل از رکوع انجام می گرفته، بلکه منظور انجام دادن هر دو عبادت است و نظری به ترتیب آنها نیست. مثل این است که بگوییم: نماز بخوان و وضو بگیر و پاکیزه باش؛ یعنی همه این وظایف را انجام بده، زیرا عطف کردن با «واو» دلالتی بر ترتیب ندارد.

به علاوه، رکوع و سجود در اصل به معنای تواضع و خضوع است و رکوع و سجود معمولی یکی از مصادیق آن محسوب می شود (ر.ک: ج ۲، ص ۶۳۱ - ۶۳۴).

## ادامه داستان حضرت مریم (ع)

### اشاره

(ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَا مَهْمُ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ)

(ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلم های خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که (علمای بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی. (سوره آل عمران، آیه ۴۴)

این آیه به گوشه دیگری از داستان مریم اشاره نموده، می فرماید: «آنچه را درباره سرگذشت مریم و زکریا برای تو بیان کردیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم» (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ).

زیرا این داستان ها به این صورت (صحیح و خالی از هرگونه خرافه) در هیچ یک از کتاب های پیشین که تحریف یافته است، وجود ندارد و سند آن تنها وحی آسمانی قرآن است.

آن گاه در ادامه این سخن می گوید: «در آن هنگام که آنها قلم های خود را برای (قرعه کشی و) تعیین سرپرستی مریم، در آب افکندند، تو حاضر نبودی و نیز هنگامی که (علمای بنی اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند حضور نداشتی» و ما همه اینها را از طریق وحی به تو گفتیم (وَمَا كُنْتَ لَمَدْيِهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَفْلامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ).

همان گونه که در تفسیر آیات قبل گفته شد، مادر مریم پس از وضع حمل، نوزاد خود را در پارچه ای پیچیده به معبد آورد، و به علما و بزرگان بنی اسرائیل خطاب کرد: این نوزاد برای خدمت خانه خدا نذر شده است، سرپرستی او را بر عهده بگیرید. چون مریم از خانواده ای بزرگ (خانواده عمران) و معروف به پاکی و درستی بود، برای سرپرستی او عابدان بنی اسرائیل بر یکدیگر پیشی می گرفتند، و به همین جهت چاره ای جز قرعه نیافتند. به کنار نهی آمدند و قلم ها و چوب هایی که با آن قرعه می زدند، حاضر کردند و نام هر یک را به یکی از آنها نوشتند، هر قلمی در آب فرومی رفت برنده قرعه نبود، تنها قلمی که روی آب باقی ماند، قلمی بود که نام زکریا بر آن نوشته شده بود.

به این ترتیب، سرپرستی زکریا نسبت به مریم مسلم شد، و در واقع از همه سزاوارتر بود، زیرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوت، شوهر خاله مریم بود (ر.ک: ج ۲، ص ۶۳۴ و ۶۳۵).

(إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ \* وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ)

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای [وجود با عظمتی] از سوی خود بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در دنیا و آخرت، آبرومند؛ و از مقربان (الهی) خواهد بود. \* و با مردم، در گاهواره و در حال میانسالی سخن خواهد گفت؛ و از صالحان است». (سوره آل عمران، آیات ۴۵-۴۶)

### تفسیر: بشارت تولد مسیح

از این آیه به بعد به بخش مهم دیگری از زندگی مریم یعنی جریان تولد فرزندش حضرت مسیح علیه السلام می پردازد و نکات مهمی را در این باره شرح می دهد. نخست می فرماید: به یاد آور «هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای (وجود با عظمتی) از سوی خودش، بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی علیه السلام پسر مریم است» (إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى

ابْنُ مَرْيَمَ). (۱)

«در حالی که هم در این جهان وهم در جهان دیگر، آبرومند و با شخصیت و از مقربان (درگاه خدا) خواهد بود» (وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ).

توجه به نکات ذیل در تکمیل تفسیر آیه مفید به نظر می رسد:

۱. در این آیه و دو آیه دیگر از «مسیح» به عنوان «کلمه» یاد شده است. این تعبیر در کتب «عهد جدید» نیز دیده می شود.

درباره اینکه چرا به عیسی «کلمه» گفته شده در میان مفسران سخن بسیار است اما بیشتر به نظر می رسد علت آن تولد فوق العاده مسیح علیه السلام است که مشمول (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا

ص: ۴۵۶

۱- قابل توجه اینکه ضمیر در اسمُهُ به کلمه برمی گردد، در عین حال به صورت مذکر آمده، زیرا نظر به معنیومصداق آن دارد که حضرت مسیح علیه السلام بوده است.

أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ(۱) است، یا به دلیل این است که قبل از تولد، خداوند

بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود.

و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که «کلمه» در اصطلاح قرآن به معنای مخلوق به کار می رود مانند: (قُلْ لَوْ كَانِ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مِيدَانًا) «بگو: اگر دریاها به صورت مرکب برای نوشتن کلمات پروردگار من شوند آنها تمام می شوند پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام گردد هرچند همانند دریاها را بر آن بیفزاییم». (۲)

در این آیه منظور از «کلمات خدا» همان مخلوقات اوست، و از آنجا که مسیح علیه السلام یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است، اطلاق کلمه بر او شده که در ضمن پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی علیه السلام نیز بوده باشد.

۲. اطلاق «مسیح» به معنای مسح کننده یا مسح شده بر عیسی علیه السلام ممکن است از این نظر باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل درمان، آنها را به فرمان خدا شفا می داد، و چون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود، خدا نام او را قبل از تولد «مسیح» گذاشت.

و یا برای آن است که خداوند او را از ناپاکی و گناه مسح کرد و پاک گردانید.

۳. قرآن در این آیه و آیات متعدد دیگر صریحاً عیسی علیه السلام را فرزند مریم معرفی کرد تا پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی علیه السلام باشد، زیرا کسی که از مادر متولد می شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تحولات جهان ماده است، چگونه می تواند خدا باشد؛ خدایی که از دگرگونی ها برکنار است.

در آیه بعد به یکی از فضایل و معجزات حضرت مسیح علیه السلام اشاره می کند، می گوید: «او با مردم در گهواره، و در حال کهولت (میانسال شدن) سخن خواهد گفت و او از صالحان است» (وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِينَ).

همان گونه که در سوره مریم خواهد آمد، مریم برای رفع اتهام از خودش که فرزندی بدون پدر به دنیا آورده بود، به فرمان خدا به گهواره نوزادش عیسی علیه السلام

ص: ۴۵۷

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

۲- سوره کهف، آیه ۱۰۹.

اشاره کرد. او در همان حال به سخن درآمد و با زبان فصیح و گویا مقام بندگی خویش را در مقابل خدا و نیز مقام نبوت خود را آشکار ساخت.

واز آنجا که غیر ممکن است پیامبری این چنین با عظمت از رحم آلوده ای بیرون آید، پاکدامنی مادرش را با این اعجاز اثبات نمود.

باید توجه داشت که کلمه «مهد» به معنای محلی است که برای خواب و استراحت نوزاد آماده می کنند، و نزدیک به معنای «گهواره» در فارسی است با این تفاوت که در گهواره، مفهوم جنبش و حرکت افتاده است در حالی که «مهد» مفهوم عامی دارد و هرگونه محلی را که برای نوزاد آماده کنند شامل می شود.

ظاهر آیات سوره مریم این است که او در همان روزهای آغاز تولدش زبان به سخن گشود، کاری که عادتاً برای هیچ نوزادی ممکن نیست، و این خود یک معجزه بزرگ بود. ولی سخن گفتن در میانسالی و کهولت (۱) یک امر کاملاً عادی است و ذکر

این دو با هم در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان گونه سخن می گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر سخنانی سنجیده و پرمحتوا و حساب شده نه سخنانی کودکانه.

این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که مسیح علیه السلام از آغاز تولد تا زمانی که به سن کهولت رسید، همواره سخن حق می گفت و در راه ارشاد و تبلیغ خلق گام برمی داشت.

به علاوه، این تعبیر درباره عیسی علیه السلام گویی یک نوع پیشگویی و اشاره به آینده عمر اوست، زیرا می دانیم طبق تواریخ، حضرت مسیح علیه السلام هرگز در این جهان و در میان مردم به سن پیری نرسید، بلکه در سن ۳۳ سالگی از میان مردم بیرون رفت، و خدا

او را به آسمان برد، و مطابق روایات متعددی در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام به میان مردم بازمی گردد. (و با آنها سخن می گوید، همان گونه که در آغاز عمر سخن می گفت). (۲)

ص: ۴۵۸

---

۱- «کَهْل» به معنای شخص یا چیزی است که به سر حد کمال رسیده است، و چون انسان در سی تا چهل یا پنجاه سالگی به حد تکامل می رسد، این سال ها را سال های کهولت می نامند، و کمتر از آن را شَبَاب (جوانی) و بیشتر از آن را شَیْب (پیری) می گویند.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۴۹ و ج ۵۲، ص ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۹، ۲۲۵.



تعبیر به «مِنَ الصَّيِّحِينَ» نشان می دهد که صالح و شایسته بودن از بزرگ ترین افتخاراتی است که نصیب انسان می شود، و گویی همه ارزش های انسانی در آن جمع است (ر.ک: ج ۲، ص ۶۳۷ - ۶۴۱).

## ادامه داستان حضرت مریم (ع)

### اشاره

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

(مریم) گفت: «پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نداشته است؟!» فرمود: «خداوند، این گونه هرچه را بخواهد می آفریند. هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!» آن (چیز نیز، بی درنگ) موجود می شود. (سوره آل عمران، آیه ۴۷)

### تفسیر: چگونه بدون همسر فرزند می آورم؟!

باز در این آیه داستان مریم علیها السلام ادامه می یابد. او هنگامی که بشارت تولد عیسی علیه السلام را شنید، گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که هیچ انسانی با من تماس نگرفته» و هرگز همسری نداشته ام؟! (قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ).

می دانیم این جهان، جهان اسباب است و خداوند، آفرینش را چنان قرار داده که هر موجودی به دنبال یک سلسله عوامل و اسباب، پا به دایره وجود می گذارد. مثلاً- برای تولد فرزند، ازدواج و آمیزش جنسی و ترکیب «اسپرم» و «اوول» لازم است. بنابراین جای تعجب نیست که مریم با شنیدن این بشارت که به زودی صاحب فرزندی خواهد شد در شگفتی فرورود.

ولی خداوند به این شگفتی پایان داده، «فرمود: این گونه خدا هرچه را بخواهد می آفریند» (قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ).

نظام عالم طبیعت مخلوق خدا و محکوم فرمان اوست، و هرگاه بخواهد می تواند

این نظام را دگرگون سازد و با اسباب و عوامل غیر عادی موجوداتی را بیافریند.

سپس برای تکمیل این سخن می فرماید: «هنگامی که چیزی را مقزّر کند (و فرمان وجود آن را صادر نماید) تنها به آن می گوید: موجود باش! آن نیز بی درنگ موجود می شود» (إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

بدیهی است تعبیر به «کن» (باش) در حقیقت بیان اراده قطعی خداست، و گرنه نیاز به سخنی نیست؛ یعنی به مجرد اینکه اراده او بر چیزی تعلق گرفت و فرمان آفرینش صادر شد، بی درنگ لباس هستی بر آن پوشانده می شود.

قابل توجه اینکه درباره آفرینش عیسی علیه السلام در این آیه جمله «يَخْلُقُ» (می آفریند) به کار رفته است، در حالی که درباره آفرینش یحیی، در چند آیه قبل، تعبیر به «يَفْعَلُ» (انجام می دهد) شده است. شاید این تفاوت تعبیر اشاره به تفاوت خلقت این دو پیامبر بوده باشد که یکی از مجرای عادی و دیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمده اند.

این نکته نیز قابل توجه است که در آغاز این آیات، مریم با فرشتگان سخن می گوید ولی در اینجا می بینیم او با خدای خود سخن می گوید و از او پاسخ می شنود. گویی چنان مجذوب ذات پاک حق شد که واسطه ها را از میان برداشت و یکپارچه با مبدأ عالم هستی پیوند گرفت، و بی هیچ واسطه ای آنچه می خواست گفت و آنچه می بایست شنید. البته سخن گفتن غیر پیامبران با خدا هر گاه به صورت وحی نبوت نباشد اشکال ندارد (ر.ک: ج ۲، ص ۶۴۲ - ۶۴۳).

### حضور حضرت فاطمه (س) در ماجرای مباحله

#### اشاره

(فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَّا حَيَّاءَكَ مِنْ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)

هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، (باز) کسانی درباره مسیح با تو به ستیز برخیزند، بگو: «بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما نیز زنان خود را؛ ما از نفوس خود (و کسی که همچون جان ماست) دعوت کنیم، شما نیز از نفوس خود؛ آن گاه مباحله (ونفرین) کنیم؛ ولعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم». (سوره آل عمران، آیه ۶۱)

گفته اند: این آیه و آیات قبل از آن درباره هیأت نجرانی مرکب از عاقب و سید و گروهی که با آنها بودند نازل شده است. آنها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، عرض کردند: آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود؟ در این هنگام آیه (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ... ) نازل شد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به مباحله (۱) دعوت کرد، آنها تا فردای آن

روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه به شخصیت های نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: شما فردا به محمد نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده اش برای مباحله آمد، از مباحله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد با او مباحله کنید زیرا چیزی در بساط ندارد.

فردا که شد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته بود و حسن و حسین علیهما السلام در پیش روی او راه می رفتند، و فاطمه علیها السلام پشت سرش بود. نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود. هنگامی که دید پیامبر صلی الله علیه و آله با آن چند نفر آمدند درباره آنها سؤال کرد به او گفتند: این پسرعمو و داماد او و محبوب ترین خلق خدا نزد اوست، و این دو پسر فرزندان دختر او از علی هستند، و آن بانوی جوان دخترش فاطمه است که عزیزترین مردم نزد او و نزدیک ترین افراد به قلب اوست... .

سید به اسقف گفت: برای مباحله قدم پیش گذار.

گفت: نه، من مردی را می بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می کند و می ترسم راستگو باشد، و اگر چنین باشد، به خدا یک سال بر ما نمی گذرد که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نخواهد داشت.

ص: ۴۶۱

۱- «مباحله» در اصل از ماده «بهل» (بر وزن اهل) به معنای رها کردن و قیدوبند را از چیزی برداشتن است، و به همین جهت هنگامی که حیوانی را به حال خود واگذارند، و پستان آن را در کیسه قرار ندهند تا نوزادش بتواند به آزادی شیر بنوشد، به آن «باهل» می گویند، و «ایتها» در دعا به معنای تضرع و واگذاری کار به خداست، و اگر آن را گاهی به معنای هلاکت و دوری از خدا گرفته اند نیز برای این است که رها کردن و واگذار کردن بنده به حال خود این نتایج را به دنبال می آورد. این بود معنای «مباحله» از نظر ریشه لغت. و از نظر مفهوم متداول که از آیه مورد بحث گرفته شده، به معنای نفرین کردن دو نفر به یکدیگر است، بدیترتیب که افرادی که با هم درباره یک مسأله مهم مذهبی گفت و گو دارند در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا و مجازات کند.

اسقف به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای ابوالقاسم، ما با تو مباحله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم، با ما مصالحه کن!

پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها مصالحه کرد که دو هزار حُلّه که دست کم قیمت هر حُلّه ای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره وسی نیزه وسی رأس اسب در صورتی که در سرزمین یمن توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد پیامبر صلی الله علیه و آله ضامن این عاریت ها خواهد بود تا آنها را بازگرداند؛ و عهدنامه ای در این زمینه نوشته شد.

در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت: صورت هایی را می بینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوه هارا از جابر کند چنین خواهد کرد، هرگز با آنها مباحله نکنید که هلاک خواهد شد، و تار و زقیامت یک نصرانی بر صفحه زمین باقی نخواهد ماند. (۱)

### تفسیر: مباحله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح شده بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «هرگاه بعد از دانشی که (درباره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می نمایم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله جان ما هستند) دعوت می کنیم، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباحله می کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» (فَمَنْ حَيَّجَكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

ناگفته پیداست منظور از «مباحله» این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند، زیرا چنین عملی به تنهایی فایده ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤثر گردد و با آشکار شدن اثر آن، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند.

ص: ۴۶۲

---

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث، (با تلخیص). این شأن نزول با تفاوت مختصری در تفاسیر دیگر مانند روح الجنان و تفسیر کبیر نیز آمده است، و فخر رازی ادعا می کند: این روایت در میان علمای تفسیر و حدیث مورد اتفاق است. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۲۱، ۳۴۲، ۳۴۴؛ مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۱۶۶.

به تعبیری دیگر در این آیه به تأثیر و نتیجه مباحثه تصریح نشده است، اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین حربه بعد از اثر نکردن منطق و استدلال مورد استفاده قرار گرفته، دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین است نه فقط یک نفرین ساده.

#### نکته ها:

### ۱. دعوت به مباحثه دلیل روشن حَقَّانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

در آیه مورد بحث خداوند به پیامبر خود دستور می دهد که هر گاه پس از استدلالات روشن پیشین، کسی درباره عیسی علیه السلام با تو گفت و گو کند و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد مباحثه کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنی تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.

مسئله مباحثه به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت، و راهی بود که صددرصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله می کرد.

چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد و از مخالفان خود دعوت کند بیاید با هم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد، و شما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می کند.

مسئلاً ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است، زیرا اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه ای جز رسوایی دعوت کننده نخواهد داشت.

چگونه ممکن است آدم عاقل بدون اطمینان به نتیجه در چنین مرحله ای گام بگذارد؟

از اینجاست که گفته اند: دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله به مباحثه یکی از نشانه های صدق دعوت و ایمان قاطع اوست، قطع نظر از نتایجی که بعد از مباحثه به دست آمد.

در روایات اسلامی وارد شده است هنگامی که پای مباحثه به میان آمد، نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند، و با بزرگان خود به شور بنشینند؛ نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روان شناسی سرچشمه می گرفت این بود که به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمد با سروصدا و جمعیت

و جاروجنجال به مباحله آمد با او مباحله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جاروجنجال شده است.

واگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد، بدانید او پیامبر خداست و از مباحله با او پرهیزید که خطرناک است.

آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند، ناگاه دیدند پیامبر فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام را در پیش رودارد، و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام همراه او هستند و به آنها سفارش می کند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید.

مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند، و از اقدام به مباحله خودداری کرده، حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه و پرداختن مالیات (جزیه) تن در دادند.

## ۲. «مباحله» سند زنده ای برای عظمت اهل بیت علیهم السلام

غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و پیامبر کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد، تنها فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و دخترش فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام بودند. بنابراین منظور از «أبناءنا» در آیه منحصر آ حسن و حسین علیهما السلام هستند، همان طور که منظور از «نساءنا» فاطمه علیها السلام، و منظور از «أنفسنا» تنها علی علیه السلام بوده است، و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است. (۱)

ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملاً در اقلیت هستند کوشیده اند و ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند. مثلاً نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه می گوید: این روایات همگی از طرق شیعه است و هدف آنها مشخص است، و آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده اند که موضوع را حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند.

اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد که علی رغم پندارهای تعصب آلود نویسنده المنار، بسیاری از طرق این احادیث هرگز به شیعه و کتاب های

ص: ۴۶۴

---

۱- بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۴۱ و ۳۵۰ و ج ۲۱، ص ۳۴۶ و ج ۲۵، ص ۲۲۳ و ج ۳۱، ص ۴۳۹.

شیعه منتهی نمی شود، و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم، سایر احادیث آنها و کتیشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد.

برای روشن شدن این حقیقت، قسمتی از روایات آنان را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می آوریم:

قاضی نورالله شوشتری در کتاب نفیس احقاق الحق جلد ۳، صفحه ۴۶ چنین می گوید: مفسران در این مسأله اتفاق نظر دارند که «أبناءنا» در آیه مورد بحث اشاره به حسن و حسین علیهما السلام و «نساءنا» اشاره به فاطمه علیها السلام و «أنفسنا» اشاره به علی علیه السلام است.

و در پاورقی کتاب مزبور در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت ذکر شده اند که تصریح نموده اند: آیه مباهله درباره اهل بیت علیهم السلام نازل شده و نام آنها و مشخصات کتاب های آنها را در صفحه ۴۶ - ۷۶ مشروحاً آورده است.

از جمله شخصیت های سرشناس که این مطلب از آنها نقل شده است افراد زیر هستند:

۱. مسلم بن حجاج نیشابوری صاحب صحیح معروف که از کتاب های ششگانه مورد اعتماد اهل سنت است. (۱)

۲. احمد بن حنبل در کتاب مسند. (۲)

۳. طبری در جامع البیان فی تأویل القرآن در ذیل همین آیه. (۳)

۴. حاکم در کتاب مستدرک. (۴)

۵. حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوه. (۵)

۶. واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول. (۶)

۷. فخر رازی در مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر). (۷)

ص: ۴۶۵

۱- ج ۷، ص ۱۲۰.

۲- ج ۱، ص ۱۸۵.

۳- ج ۳، ص ۱۹۲.

۴- ج ۳، ص ۱۵۰.

۵- ص ۲۹۷.

۶- ص ۷۴.





۸. ابن اثیر در کتاب جامع الاصول. (۱)

۹. ابن جوزی در تذکره الخواص. (۲)

۱۰. قاضی بیضاوی در انوار التنزیل. (۳)

۱۱. آلوسی در روح المعانی. (۴)

۱۲. طنطاوی مفسر معروف در الجواهر. (۵)

۱۳. زمخشری در کشف. (۶)

۱۴. حافظ احمد بن حجر عسقلانی در الاصابه. (۷)

۱۵. ابن صبّاح در الفصول المهمّه. (۸)

۱۶. علامه قرطبی در الجامع لاحکام القرآن. (۹)

در کتاب غایه المرام از صحیح مسلم در باب «فضائل علی بن ابی طالب» نقل شده است که روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا ابوتراب (علی علیه السلام) را دشنام نمی گویی؟!

گفت: از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود افتادم، از این کار صرف نظر کردم... (یکی از آنها این بود): هنگامی که آیه مباحله نازل گردید، پیغمبر صلی الله علیه و آله تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی علیهم السلام دعوت کرد و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِ أَهْلِهَا خَاصٌّ نَزْدِيكَ مِنْهُمْ». (۱۰)

نویسنده تفسیر کشف که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می گوید: این آیه

ص: ۴۶۶

۱- ج ۹، ص ۴۷۰.

۲- ص ۱۷.

۳- ج ۲، ص ۲۲.

۴- ج ۳، ص ۱۶۷.

۵- ج ۲، ص ۱۲۰.

۶- ج ۱، ص ۱۹۳.

۷- ج ۲، ص ۵۰۳.

٨- ص ١٠٨.

٩- ج ٣، ص ١٠٤.

١٠- كشف الغمه، ج ١، ص ١٠٧ و ١٤٩؛ صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٠؛ الغدير، ج ٣، ص ٢٠٠ و ج ٦، ص ٣٣٧ و ج ١٠، ص ٢٥٧؛ سنن ترمذی، ج ٥، ص ٣٠١.

قوی ترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند.

مفسران ومحدثان ومورخان شیعه نیز عموماً در نزول این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام اتفاق نظر دارند. در تفسیر نورالثقلین روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است. (۱)

از جمله به نقل از کتاب عیون اخبار الرضا درباره مجلس بحثی که مأمون در دربار خود تشکیل داده بود این چنین می نویسد:

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...)» و به دنبال نزول این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام را با خود به مباهله برد... این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت علیهم السلام پیشی نگرفته، وفضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده، و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است. (۲)

### ۳. پاسخ به سؤال

در اینجا سؤال معروفی است که «فخر رازی» و بعضی دیگر درباره نزول آیه در حق اهل بیت علیهم السلام ذکر کرده اند:

چگونه ممکن است منظور از «أبنائنا» (فرزندان ما) حسن وحسین علیهما السلام باشد؟ در حالی که «أبناء» جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی شود؟

و چگونه ممکن است «نِسائنا» که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه علیها السلام اطلاق گردد؟

واگر منظور از «أَنْفُسُنَا» تنها علی علیه السلام است، چرا به صیغه جمع آمده است؟!

پاسخ:

اولاً همان طور که قبلاً به طور مشروح ذکر شد، اجماع علمای اسلام واحادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف ومعتبر اسلامی اعم از شیعه وسنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت علیهم السلام ، به ما رسیده است و در آنها تصریح شده

ص: ۴۶۷

۱- نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۸.

۲- نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۴۹؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۲۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۲۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۹.

پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام کسی را برای مباحله نبرد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود، زیرا می دانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می کند، سنت و شأن نزول قطعی است.

بنابراین، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند.

ثانیاً اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تشبیه تازگی ندارد، و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب شواهد بسیاری دارد.

توضیح اینکه: بسیار می شود به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می شود، و مثلاً در عهدنامه چنین می نویسند: مسؤول اجرای آن، امضاء کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد، این موضوع هیچ گونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت «جمع» ندارد.

خلاصه اینکه: ما دو مرحله داریم، مرحله قرارداد و مرحله اجرا؛ در مرحله قرارداد گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند، ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق منحصر به یک فرد باشد، و این انحصار در مصداق منافات با کلی بودن مسأله ندارد.

به عبارت دیگر، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله موظف بود طبق قراردادی که با نصاری نجران بست، همه فرزندان و زنان خاصّ خاندانش و کسانی را که به منزله جان او بودند همراه خود به مباحله ببرد، ولی مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت.

افزون بر این، در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است. مثلاً در همین سوره آیه ۱۷۳ می خوانیم: (الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ) «کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده اند از آنها بترسید».

که منظور از «الناس» (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران، نعیم بن مسعود است که از ابوسفیان امالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند. (۱)

ص: ۴۶۸

---

۱- تفسیر قرطبی، ذیل آیه ۱۷۳ سوره آل عمران؛ تفسیر کبیر و روح المعانی، ذیل آیه ۱۷۳ سوره آل عمران.

وهمچنین در آیه ۱۸۱ می خوانیم: (لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ) «خداوند گفتار کسانی را که می گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیازیم (ولذا از ما مطالبه زکات کرده است) شنید».

در حالی که منظور از «الذین» در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران، حیی بن اخطب یا فنحاص است.<sup>(۱)</sup>

گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می شود، همان طور که درباره ابراهیم می خوانیم: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ) «ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا»<sup>(۲)</sup> در اینجا کلمه «امت» که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

#### ۴. نوه های دختری، فرزندان ما هستند

ضمناً از آیه مباحثه استفاده می شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتاً «ابن» گفته می شود، برخلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود می دانستند و می گفتند:

بَنُو بَنِي أَبْنَانِنَا وَبَنَاتِنَا بَنُوهُنَّ أَبْنَاءُ الرِّجَالِ الْأَبَاعِدِ

«فرزندان ما تنها پسرزاده های ما هستند اما دخترزاده های ما - فرزندان مردم بیگانه محسوب می شوند نه فرزندان ما».<sup>(۳)</sup>

این طرز تفکر مولود همان سنت غلطی بود که در جاهلیت عرب، دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمی دانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می پنداشتند.

چنانکه شاعر آنها می گوید:

وَإِنَّمَا أُمَّهَاتُ النَّاسِ أَوْعِيَهُ مُسْتَوْدَعَاتٌ وَلِلْأَنْسَابِ آبَاءٌ

«مادران مردم، حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند - و برای نسب تنها پدران شناخته می شوند».<sup>(۴)</sup>

ص: ۴۶۹

۱- جامع البیان، ج ۴، ص ۱۲۹؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه ۱۸۱ سوره آل عمران؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲- سوره نحل، آیه ۱۲۰.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۴۲؛ المیزان، ج ۴، ص ۳۱۲.

۴- دیوان علی علیه السلام، ص ۲۴؛ با این تفاوت که در اینجا لِلْأَنْسَابِ آمده است. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۵۳۸، باین تفاوت که در اینجا لِلْأَبَاءِ أَبْنَاءُ آمده است؛ سرخسی، مبسوط ج ۷، ص ۵۳ و ج ۱۷، ص ۱۵۹؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۴۴ و ج ۴، ص

ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت درهم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت.

در آیات ۸۴ و ۸۵ سوره انعام درباره فرزندان ابراهیم علیه السلام می خوانیم: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) «از فرزندان (ابراهیم)، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم \* و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند».

در این آیه حضرت مسیح علیه السلام از فرزندان ابراهیم شمرده شده، در حالی که فرزند دختری بود و اصولاً پدری نداشت.

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل سنت درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام وارد شده اطلاق جمله «ابن رسول الله» (فرزند پیغمبر) کرار آ دیده می شود.

در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می خوانیم: (وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ) «یعنی همسران پسران شما» (۱) در میان فقهای اسلام این مسأله مسلم است که

همسران پسرها و نوه ها، چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیه مورد بحث می باشند.

## ۵. آیا مباحله یک حکم عمومی است؟

بی شک آیه مورد بحث یک دستور کلی برای دعوت به مباحله به مسلمانان نمی دهد، بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباحله در برابر مخالفان، یک حکم عمومی باشد و افراد باایمان که از تقوا و خداپرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جایی نرسد از آنان دعوت به مباحله کنند.

از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده است نیز عمومیت این حکم استفاده

ص: ۴۷۰

می شود. در تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۳۵۱ حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل

شده است که فرمود: «اگر سخنان حقّ شما را مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباحله دعوت کنید».

راوی می گوید: سؤال کردم چگونه مباحله کنم؟

فرمود: «خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن».

و گمان می کنم فرمود: روزه بگیر و غسل کن، و با کسی که می خواهی مباحله کنی به صحرا برو، سپس انگشتان دست راست را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوندا! تو پروردگار آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه ای و آگاه از اسرار نهان هستی، و رحمان و رحیمی، اگر مخالف من حقّی را انکار کرده و ادّعی باطلی دارد بلایی از آسمان بر او بفرست، و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز!

و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو: اگر این شخص حق را انکار کرده و ادّعی باطلی می کند بلایی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن!

سپس فرمود: «چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد. به خدا سوگند، هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباحله کند».(۱)

ضمناً از این آیه معلوم می شود برخلاف حملات بی رویه افرادی که می گویند: اسلام عملاً آیین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده اند. زنان در مواقع حسّاس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن می ایستاده اند. صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام علیها السلام و دخترش زینب کبری علیها السلام و زنان دیگری که در تاریخ اسلام گام بر جای گام های آنها نهاده اند گواه این حقیقت است (ر.ک: ج ۲، ص ۶۷۱ - ۶۸۵).

## جمعی از زنان مهاجر

### اشاره

(فَأَسْتَجِبَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلٍ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مَّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا

ص: ۴۷۱

---

۱- جواهر الکلام، ج ۵، ص ۴۰؛ المیزان، ج ۴، ص ۴۱۰؛ کافی، ج ۲، ص ۵۱۳؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۴۹؛ عدّه الداعی، ص ۲۱۴؛ نورالثقلین، ج ۱، ص ۳۵۱.

لَا كَفْرًا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا ذَخْلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ

پروردگارشان، درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود:) من عمل هیچ کس از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما از جنس یکدیگر (و پیروی یک آیین). لذا کسانی که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، به یقین گناهانشان را می بخشم؛ و آنها را در باغ های بهشتی، که از پای درختانش نهرها جاری است، وارد می کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداش ها

نزد خداست. (سوره آل عمران، آیه ۱۹۵)

### شأن نزول:

در آیات پیشین سخن درباره صاحبان عقل بود، در این آیه نتیجه اعمالشان را مورد توجه قرار می دهد. شروع آیه با «فاء تفریع» روشن ترین دلیل این پیوند است؛ با این حال در روایات و کلمات مفسران شأن نزول هایی برای آیه آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.

از جمله نقل شده است که: اُمّ سَلَمَه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان فراوان بحث شده، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟ آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ گفت. (۱)

همچنین نقل شده است: علی علیه السلام هنگامی که با فَوَاطِم (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از مکه به مدینه هجرت کرد، و امّ ایمن - یکی دیگر از زنان باایمان - در بین راه نیز به آنها پیوست، آیه فوق نازل گردید. (۲)

همان طور که اشاره کردیم، وجود این شأن نزول ها برای آیه فوق منافاتی با پیوند آن با آیات قبل ندارد همان طور که بین این دو شأن نزول نیز منافاتی نیست (ر.ک: ج ۳، ص ۲۸۴-۲۸۵). (۳)

ص: ۴۷۲

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۳۰۰؛ درالمنثور، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۶؛ امالی طوسی، ص ۴۷۱؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۹۱.

۳- قابل توجه آنکه تفسیر آیات فوق در بخش «جایگاه معنوی و هدایت پذیری زن در قرآن» گذشت.



(مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ)

مسیح فرزند مریم، فقط پیامبر (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، پیامبرانی بودند؛ مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می خوردند؛ (با این حال، چگونه ادعای الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟! بنگر چگونه نشانه‌ها (ی حق) را برای آنها آشکار می‌سازیم؛ سپس بنگر چگونه از حق منحرف می‌شوند! (سوره مائده، آیه ۷۵)

### تفسیر: مسیح فرستاده خدا بود

به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره غلو مسیحیان درباره حضرت مسیح و اعتقاد به الوهیت او گذشت، در این آیات با دلایل روشنی در چند جمله کوتاه این اعتقاد آنها را ابطال می‌کند. نخست می‌فرماید: چه تفاوتی در میان مسیح و سایر پیامبران بود که عقیده به الوهیت او پیدا کرده‌اید؟! «مسیح بن مریم فقط فرستاده خدا بود و پیش از او رسولان و فرستادگان دیگری از طرف خدا آمدند» (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ).

اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرک است، پس چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی‌شوید؟

ولی می‌دانیم مسیحیان منحرف هرگز قانع نیستند که عیسی را فرستاده خدا بدانند، بلکه عقیده عمومی آنها فعلاً بر این است که او را فرزند خدا و به یک معنی خود خدا می‌دانند که برای بازخرید گناهان بشر (نه برای هدایت و رهبری آنها) آمده است، ولذا به او لقب «فادی» (فداشونده در برابر گناهان بشر) می‌دهند.

پس از آن، برای تأیید این سخن می‌فرماید: «مادر او، زن بسیار راستگویی بود» (وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ).

اشاره به اینکه اولاً کسی که مادر دارد و در رحم زنی پرورش می‌یابد و این همه نیاز دارد، چگونه می‌تواند خدا باشد؟ ثانیاً اگر مادرش محترم است به خاطر این است

که او هم در مسیر رسالت مسیح با او هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی می کرد، و به این ترتیب بنده خاص خدا بود و نباید او را همچون یک معبود - آن طور که در میان مسیحیان رایج است و در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می کنند - عبادت کرد (ر.ک: ج ۵، ص ۵۴ - ۵۵).

## بشارت به ساره

### اشاره

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا قَالُوا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ \* فَلَمَّا رَأَى أَن يُدْيِمُهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ \* وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَّرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ \* قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ \* قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

فرستادگان ما [ فرشتگان ] برای ابراهیم بشارت آوردند؛ گفتند: «سلام!» (او نیز) گفت: «سلام!» وچندان درنگ نکرد که گوساله بریانی (برای آنها) آورد. \* (آیا) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (واز آن نمی خورند) آنها را نا آشنا (ودشمن) شمرد؛ واز آنان احساس ترس نمود. به او گفتند: «ترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم.» \* وهمسرش ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید؛ پس او را به اسحاق، وبعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم. \* گفت: «ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، واین شوهرم پیرمردی است؟! این راستی چیز عجیبی است!» \* گفتند: «آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟! این رحمت خدا وبرکاتش بر شما خانواده است؛ چرا که او ستوده ودارای مجد وعظمت است.» (سوره هود، آیات ۶۹-۷۳)

### تفسیر: فرازی از زندگی بت شکن

اکنون نوبت سرگذشت ابراهیم علیه السلام قهرمان بت شکن می رسد. البته شرح زندگی پرماجرایی این پیامبر بزرگ در سوره های دیگر قرآن مفصل تر آمده (مانند سوره بقره،

آل عمران، نساء، انعام، انبیاء و جز اینها) و در اینجا فقط بخشی از سرگذست او که به داستان قوم لوط و مجازات آن گروه آلوده عصیانگر مربوط می شود اشاره شده است. آیه می گوید: «فرستادگان ما [ فرشتگان ] برای ابراهیم بشارت آوردند» (وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى).

همان گونه که از آیات بعد استفاده می شود، این فرستادگان الهی همان فرشتگانی بودند که مأموریت داشتند شهرهای قوم لوط را نابود کنند، ولی قبلاً برای دادن پیامی به ابراهیم علیه السلام نزد او آمدند.

در اینکه بشارت آنها چه بوده است، دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی مانع است: نخست بشارت به تولد اسماعیل و اسحاق، زیرا عمر طولانی بر ابراهیم علیه السلام گذشته بود و هنوز فرزندی نداشت در حالی که آرزو می کرد فرزند یا فرزندی که حامل لوای نبوت باشند داشته باشد؛ بنابراین اعلام تولد اسحاق و اسماعیل بشارت بزرگی برای او محسوب می شد.

و دیگر اینکه ابراهیم از فساد قوم لوط و عصیانگری آنها سخت ناراحت بود و چون آگاهی یافت که آنها چنین مأموریتی دارند شادمان شد.

به هر حال هنگامی که رسولان بر او وارد شدند «گفتند: سلام» (قَالُوا سَلَامًا).

او نیز «گفت: سلام» (قَالَ سَلَامٌ).

«و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد» (فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ).

«عجل» به معنی گوساله، و «حنید» به معنی بریان است.

بعضی احتمال داده اند «حنید» به هر نوع بریانی اطلاق نمی شود، بلکه فقط به گوشتی گفته می شود که در کنار آتش روی سنگ ها می گذارند و بی آنکه شعله آتش به آن برسد، پخته و بریان می شود.

از این جمله استفاده می شود که یکی از آداب میهمانداری آن است که غذا را هر چه زودتر برای میهمان آماده کنند، زیرا مهمان وقتی که از راه می رسد - به خصوص اگر مسافر باشد - غالباً خسته و گرسنه است، هم نیاز به غذا دارد و هم نیاز به استراحت؛ باید زودتر غذای او را آماده کرد تا بتواند استراحت کند.

ممکن است بعضی خرده گیران بگویند برای چند میهمان یک گوساله بریان زیاد است. ولی با توجه به اینکه اولاً در مورد میهمانان که قرآن عددشان را صریحاً بیان

نکرده گفت و گوشت، برخی سه و برخی چهار و بعضی نه و بعضی یازده نفر نوشته اند، و از این بیشتر هم احتمال دارد. (۱)

ثانیاً ابراهیم هم پیروان و دوستانی داشت و هم کارکنان و آشنایانی، و معمول است که گاه برای میهمان غذایی درست می کنند چند برابر نیاز میهمان و همه از آن استفاده می کنند.

در اینجا واقعه عجیبی اتفاق افتاد. ابراهیم مشاهده کرد میهمانان دست به سوی غذا دراز نمی کنند، اما «هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند، کار) آنان را زشت شمرد و در دل احساس ترس کرد» (فَلَمَّا رَأَىٰ أَن يَدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً).

این موضوع از یک رسم و عادت دیرینه سرچشمه می گرفت که هم اکنون نیز در میان اقوامی که به سنت های خوب گذشته پایبندند وجود دارد که اگر کسی از غذای دیگری تناول کند و به اصطلاح نان و نمک او را بخورد، قصد سوئی درباره او نخواهد کرد؛ به همین دلیل اگر کسی واقعاً قصد سوئی نسبت به دیگری داشت باشد سعی می کرد نان و نمک او را نخورد. بدین سبب ابراهیم با این کار میهمانان، نسبت به آنها بدگمان شد و فکر کرد ممکن است قصد سوئی داشته باشند.

رسولان که به این موضوع پی برده بودند به زودی ابراهیم را از این فکر بیرون آوردند و «به او گفتند: نترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم» یعنی ما فرشته ایم و مأمور عذاب یک قوم ستمگر، و فرشته غذا نمی خورد (قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ).

«وهمسرش (ساره) ایستاده بود، (از خوشحالی) خندید» (وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ).

این خنده ممکن است به خاطر آن باشد که او نیز از فجایع قوم لوط سخت ناراحت و نگران بود و آگاهی از نزدیک شدن مجازات آنها مایه خوشحالی و سرور او گشت.

این احتمال نیز هست که خنده او از روی تعجب و یا حتی وحشت بوده، زیرا خنده مخصوص به حوادث سرورانگیز نیست، بلکه گاه می شود که انسان از شدت وحشت و ناراحتی می خندد. در میان عرب ضرب المثل معروفی است که شَرَّ الشَّدَائِدِ مَا يُضْحِكُ: «بدترین شداید آن است که انسان را به خنده آورد».

ص: ۴۷۶

یا خنده به خاطر این بود که چرا میهمانان با اینکه وسیله پذیرایی آماده شده، دست به سوی طعام نمی برند.

این احتمال نیز داده شده است که خنده او از جهت خوشحالی به خاطر بشارت بر فرزند بوده باشد، هر چند ظاهر آیه این تفسیر را نفی می کند زیرا بشارت به اسحاق بعد از آن خنده به او داده شد. مگر اینکه گفته شود نخست به ابراهیم بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد و ساره احتمال داد که او چنین فرزندی را برای ابراهیم خواهد آورد، ولی تعجب کرد که مگر ممکن است پیرزنی در این سن برای شوهر پیرش فرزند بیاورد لذا با تعجب از آنها پرسید و آنان صریحاً به او گفتند: آری، این فرزند از آن تو خواهد شد.

دقت در آیات سوره ذاریات نیز این احتمال را تأیید می کند.

قابل توجه اینکه بعضی از مفسران اصرار دارند «ضَحِكْت» را از ماده «ضَحَك» (بر وزن درك) به معنی عادت ماهیانه بگیرند و گفته اند درست در همین لحظه بود که ساره در آن سن و بعد از رسیدن به حدّ یأس، بار دیگر عادت ماهیانه شد، که نشانه امکان تولّد فرزند است. از این رو وقتی او را به تولّد اسحاق بشارت دادند کاملاً توانست این موضوع را باور کند. آنها به این استدلال کرده اند که در لغت عرب این جمله گفته می شود ضَحَكَتِ الْأُرَانِبُ: «خرگوش ها عادت شدند».

ولی این احتمال از جهات مختلفی بعید است، زیرا اولاً این ماده در مورد انسان در لغت عرب به کار نرفته است و لذا راغب در کتاب مفردات هنگامی که این معنی را ذکر کرده صریحاً می گوید این تفسیر جمله «فَضَحِكْت» نیست چنانکه بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی جمله همان خندیدن است، ولی مقارن حالت خنده، عادت ماهیانه شد و این دو با هم اشتباه شده است.

ثالثاً اگر این جمله به معنی ظهور آن حالت زنانه باشد نباید ساره بعد از آن از بشارت به اسحاق تعجب کند زیرا با وجود این حالت، فرزند آوردن عجیب نیست، در حالی که از جمله های بعد همین آیه استفاده می شود که او نه تنها تعجب کرد، بلکه صدا زد: وای بر من مگر ممکن است من پیرزن فرزند آورم؟

به هر حال این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

آیه اضافه می کند: «پس او را به اسحاق، و بعد از اسحاق به یعقوب بشارت دادیم» (فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ).

در حقیقت، هم به او بشارت فرزند دادند و هم نوه؛ یکی اسحاق و دیگری یعقوب که هر دو از پیامبران خدا بودند.

ساره همسر ابراهیم که با توجه کهولت سن خود و همسرش از دارا شدن فرزند مأیوس بود، با لحنی بسیار تعجب آمیز «گفت: ای وای بر من! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم، و این شوهرم پیرمردی است؟ این راستی چیز عجیبی است!» (قَالَتْ يَا وَيْلَتَا أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ).

او حق داشت تعجب کند، زیرا اولاً طبق آیه ۲۹ سوره ذاریات در جوانی نیز زن عقیمی بود و در آن روز که این مژده را به او دادند - طبق گفته مفسران و سفر تکوین تورات - نود سال یا بیشتر داشت و همسرش ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا ساره هم به پیر بودن خود استدلال کرد و هم پیری همسرش، در حالی که می دانیم زنان معمولاً بعد از پنجاه سالگی عادت ماهیانه شان که نشانه آمادگی برای تولد فرزند است قطع می شود و پس از آن احتمال فرزند آوردن در مورد آنها ضعیف است، ولی آزمایش های پزشکی نشان داده مردان از نظر تولید نطفه آمادگی پدر شدن را تا سنین بالا دارند.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا در مردان نیز این موضوع هر چند امکان دارد، به هر صورت در مورد آنها نیز در سنین خیلی بالا این احتمال ضعیف خواهد بود، لذا طبق آیه ۵۴ سوره حجر، خود ابراهیم نیز از این بشارت به خاطر کهولت سن تعجب کرد.

به علاوه از نظر روانی نیز شاید ساره بی میل نبود که خود گناه را به گردن نگیرد.

به هر حال، رسولان پروردگار فوراً او را از تعجب در آوردند و سوابق نعمت های فوق العاده الهی را بر این خانواده و نجات معجز آسایشان را از چنگال حوادث یاد آور شدند و «گفتند: آیا از فرمان خدا تعجب می کنی؟» (قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ).

در حالی که «این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است» (رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ).

همان خدایی که ابراهیم را از چنگال نمرود ستمگر رهایی بخشید و در دل آتش سالم نگاه داشت، همو که ابراهیم قهرمان بت شکن را که یک تنه بر همه طاغوت ها تاخت، قدرت و استقامت و بیش داد. (۱)

ص: ۴۷۸

۱- جمله رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ ممکن است جمله خبریه باشد و در مقام حال، و نیز ممکن است جنبه دعا داشته باشد. ولی احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

این رحمت و برکت الهی، تنها آن روز و آن زمان نبود بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد. و چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم که در این خاندان آشکار شده اند؟

بعضی از مفسران به این آیه استدلال کرده اند که همسر انسان نیز در عنوان «أهل البيت» وارد است و این عنوان مخصوص به فرزندان و پدر و مادر نیست. البته این استدلال صحیح است و حتی اگر این آیه هم نبود از نظر محتوای کلمه «اهل» این معنی درست بود اما هیچ مانعی ندارد کسانی جز اهل بیت پیامبری همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشند و بر اثر جدا کردن مکتب خود از نظر معنوی از اهل بیت خارج شوند (شرح بیشتر در این باره - به خواست خدا - ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب خواهد آمد).

و در پایان آیه برای تأکید بیشتر، فرشتگان گفتند: «چرا که او ستوده و والاست»

(إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ).

در واقع، ذکر این دو صفت پروردگار دلیلی است برای جمله قبل، زیرا «حمید» به معنی کسی است که اعمال او ستوده است. این نام خدا اشاره به نعمت های فراوانی است که او بر بندگانش دارد که در مقابل آن او را می ستایند، و «مجید» به کسی گفته

می شود که حتی قبل از استحقاق، نعمت می بخشد. آیا از خداوندی که دارای این صفات است عجیب می آید که چنین نعمتی (یعنی فرزندان برومند) به خاندان پیامبرش بدهد؟ (ر.ک: ج ۹، ص ۲۰۳ - ۲۱۱).

## سکونت هاجر در سرزمین سوزان

### اشاره

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِعَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْتِدَاءَ مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ)

پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنها ساز؛ و از ثمرات به آنها روزی ده؛ شاید آنان شکر تو را به جای آورند. (سوره ابراهیم، آیه ۳۷)

آن گاه ابراهیم علیه السلام دعا و نیایش خود را چنین ادامه می دهد: «پروردگارا، من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه ای که حرم تو است، ساکن ساختم تا نماز را به پا دارند» (رَبَّنَا إِنِّي أَسِيءْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ).

و این هنگامی بود که ابراهیم پس از آنکه خداوند پسری از کنیزش هاجر داد و نامش را اسماعیل گذاشت، احساسات ساره، همسر نخستین ابراهیم، تحریک شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم علیه السلام خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد و ابراهیم، طبق فرمان خدا، در برابر این درخواست تسلیم شد و اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز منطقه ای خشک و بی آب و علف بود، آورد و در آنجا ساکن نمود و بعد آنها را ترک کرد.

چیزی نگذشت که کودک و مادرش در آن هوای گرم تشنه شدند. هاجر برای نجات جان کودکش تلاش فراوان کرد، اما خدایی که اراده کرده بود آن سرزمین به صورت یک کانون بزرگ عبادت درآید، چشمه زمزم را آشکار ساخت. چندان فاصله نشد که قبیله «جرهم» که از آنجا می گذشتند، با پیدایش چشمه زمزم، در آنجا رحل اقامت افکندند و مکه رفته رفته شکل گرفت.

سپس ابراهیم علیه السلام در ادامه دعای خود می گوید: خداوندا، اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه ات مسکن گزیده اند «تو دل های گروهی از مردم را متوجه آنان ساز» (فَاجْعَلْ أَفْنَدَهُ مِنْ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ).

«واژ ثمرات (مادی و معنوی) به آنان روزی ده، شاید شکر (نعمت های) تو را به جای آورند» (وَأَرْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ) (ر.ک: ج ۱۰، ص ۳۹۰-۳۹۱).

### تفسیر: بخشی دیگر از زندگی هاجر

ماجرای حساسیت «ساره» زن نخستین ابراهیم با «هاجر»، کنیزی که او را به همسری اختیار کرده بود و فرزندش به نام اسماعیل از او تولد یافت، سبب شد که این مادر و کودک شیرخوار را، به فرمان خدا، از سرزمین فلسطین به بیابان خشک و تفتیده مکه در لابه لای آن کوه های زمخت و خشن ببرد. و آنها را در آن سرزمین که حتی یک



قطره آب در آن پیدا نمی شد، به فرمان خدا و به عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارید و باز گردد.

پیدایش چشمه زمزم و آمدن قبیله «جُرْهُم» به آن سرزمین و اجازه خواستن برای زندگی در آن منطقه از «هاجر» که هر کدام ماجرای طولانی و مفصّلی دارد، سبب آبادی این سرزمین شد.

ابراهیم از خدا خواست که آن نقطه را شهری آباد و پربرکت سازد و دل های مردم را به فرزندانش که در آن منطقه رو به فزونی بودند متوجه گرداند. (۱)

جالب اینکه برخی از مورّخان نقل کرده اند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام، هاجر و اسماعیل را در مکه گذاشت و می خواست از آنجا باز گردد، هاجر صدا زد که ای ابراهیم، چه کسی به تو دستور داده ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیردهی، و نه حتی یک قطره آب، آن هم بدون زاد و توشه و مونس؟

ابراهیم علیه السلام در پاسخ با یک جمله کوتاه گفت: پروردگارم چنین دستور داده است.

هنگامی که هاجر این جمله را شنید، گفت: اکنون که چنین است خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد (۲). (ر.ک: ج ۱۰، ص ۴۳۳ و ۴۳۴).

## مریم زنی الهی و نمونه

### اشاره

(وَإِذْ كُرِيَ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمُ إِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا \* فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا \* قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا \* قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا \* قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا \* قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلَنَجْعَلَنَّ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا)

و مریم را در این کتاب یاد کن، آن هنگام که از خانواده اش در ناحیه شرقی (بیت المقدس) کناره گرفت؛ \* و میان خود و آنان حجابی افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد). در این هنگام، ما روح (و فرشته مقرب) خود را به سوی او فرستادیم؛ و او در

ص: ۴۸۱

۱- سوره ابراهیم، آیات ۳۷-۴۱.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۱۰۳.

شکل انسانی بی عیب و نقص، بر مریم ظاهر شد. \* (مریم سخت ترسید و) گفت: «اگر خدا ترس هستی، من از تو، به خدای رحمان پناه می برم». \* گفت: «من تنها فرستاده پروردگار توام؛ (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم.» \* گفت: «چگونه ممکن است پسری برای من باشد؟! در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای نبوده ام!» \* گفت: «این گونه پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است (ما او را می آفرینیم) تا او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم؛ و رحمتی باشد از سوی ما؛ و این امری است پایان یافته

(و گفت و گو ندارد)». (سوره مریم، آیات ۱۶-۲۱)

### تفسیر: سر آغاز تولد مسیح

بعد از بیان سرگذشت یحیی، قرآن به داستان تولد عیسی و سرگذشت مادرش مریم اشاره می کند که پیوند بسیار نزدیکی میان این دو ماجرا وجود دارد. زیرا اگر تولد یحیی از پدری پیر و مادری نازا عجیب است، تولد عیسی از مادر بدون پدر عجیب تر است؛ اگر رسیدن به مقام عقل و نبوت در کودکی شگفت انگیز است، سخن گفتن در گهواره آن هم از کتاب و نبوت، شگفت انگیزتر است و به هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ، و اتفاقاً هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نسب داشتند، زیرا مادر یحیی خواهر مادر مریم بود و هر دو زنانی نازا بودند و در آرزوی فرزندی صالح به سر می بردند.

نخستین آیه مورد بحث می گوید: «و در این کتاب آسمانی (قرآن) از مریم یاد کن هنگامی که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) قرار گرفت» (وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا).

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هرگونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، بدین رو ناحیه شرق بیت المقدس - آن معبد بزرگ - را که شاید محل آرام تر و یا از نظر تابش آفتاب پاک تر و مناسب تر بود برگزید.

کلمه «إِنْتَبَذَتْ» از ماده «نبد»، به گفته راغب، به معنی دور انداختن اشیاء ناقابل است. این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه، گمنام

و خالی از هرگونه کاری که جلب توجه کند، از جمع کناره گیری کرد و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت برگزید.

در این هنگام «میان خود و آنان حجابی افکند» تا خلوتگاهش از هر نظر کامل شود (فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا).

در این جمله تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد؟

یا برای این بوده است که می خواسته شست و شو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال «در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم، و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد» (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا).

پیداست در اینجا چه حالتی به مریم دست داد. او که همواره پاکدامن زیسته، در دامان پاکان پرورش یافته، و در میان جمعیت و مردم ضرب المثل عفت و تقواست، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه ای به خلوتگاه او راه یافته چه وحشتی به او دست داد. از این رو «گفت: من از شرّ تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگاری» (قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا).

و این نخستین لرزه ای بود که سراسر وجود مریم را فراگرفت.

بردن نام خدای رحمان و توصیف او به رحمت عامّه اش از یک سو، و تشویق او به تقوا و پرهیزگاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند. و از همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدایی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است و هیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند، مشکلات را حل خواهد کرد.

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل مرد ناشناس بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپایید و مرد ناشناس زبان به سخن گشود و مأموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد، «گفت: من فرستاده پروردگار توام» (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ).

این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد به قلب پاک مریم آرامش بخشید.

ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، زیرا بلافاصله افزود: آمده ام «تا پسر پاکیزه ای (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) به تو ببخشم» (لَا هَبَّ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا).

از شنیدن این سخن، لرزش شدید دیگری وجود مریم را فراگرفت و بار دیگر در نگرانی عمیقی فرو رفت و «گفت: چگونه ممکن است من فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته است وزن آلوده ای هم نبوده ام؟» (قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا).

او در این حال تنها به اسباب عادی می اندیشید و فکر می کرد برای اینکه زنی صاحب فرزند شود دو راه بیشتر وجود ندارد: یا ازدواج و انتخاب همسر و یا

آلودگی و انحراف. من که خود را بهتر از هر کس می شناسم، نه تاکنون همسری داشته ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام؛ تاکنون هرگز شنیده نشده کسی بدون این دو، صاحب فرزند شود.

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد، با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرو نشست. او با صراحت به مریم «گفت: مطلب همین است. پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است» (قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ).

تو که خوب از قدرت من آگاهی. تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای. تو آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می دادند شنیده ای. تو می دانی که جدت آدم از خاک آفریده شد. پس چرا از این خبر تعجب می کنی؟

سپس افزود: «و (ما می خواهیم) او را برای مردم نشانه ای قرار دهیم» (وَلَنَجْعَلُ

آيَةً لِلنَّاسِ).

«و رحمتی باشد از سوی ما» برای بندگانمان (و رَحْمَةً مِنَّا).

و به هر حال «این امری است پایان یافته» و جای گفت و گو ندارد (وَ كَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا).

**نکته ها:**

### **۱. منظور از روح خدا چیست؟**

تقریباً همه مفسران معروف، روح را در اینجا به «جبرئیل» فرشته بزرگ خدا تفسیر

کرده اند. تعبیر «روح» از او به خاطر آن است که هم روحانی است و هم وجودی است حیات بخش، زیرا حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاکننده همه انسان های لایق هستند.

اضافه روح در اینجا به خدا دلیل بر عظمت و شرافت این روح است که یکی از اقسام اضافه، اضافه تشریفیه است.

ضمناً از آیه مورد بحث استفاده می شود که نزول جبرئیل مخصوص پیامبران نبوده است. البتّه به عنوان وحی و آوردن شریعت و کتاب های آسمانی منحصرأ بر آنها نازل می شده ولی برای رساندن پیام های دیگر (مانند پیام مزبور به مریم) مانعی ندارد که با غیر پیامبران نیز روبه رو شود.

## ۲. «تمثل» چیست؟

«تمثل» در اصل از ماده «مثول» به معنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است. «مُمَثَّل» به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین «تَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» یعنی آن فرشته الهی به صورت انسان درآمد.

بی شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل صورتاً و سیرتاً تبدیل به انسان شد زیرا چنین انقلاب و تحوّلی ممکن نیست، بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد هر چند سیرت او همان فرشته بود. ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت چنین پنداشت که در برابر او انسانی است سیرتاً و صورتاً.

در روایات اسلامی و تواریخ «تَمَثَّل» به معنی وسیع کلمه بسیار دیده می شود، از جمله اینکه ابلیس در آن روز که مشرکان در «دارالندوه» جمع شده بودند و برای نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله توطئه می چیدند، او در لباس پیرمردی خیراندیش و خیرخواه ظاهر شد، و به اغوا کردن سران قریش پرداخت.

یا دنیا و باطن آن به صورت زن زیبا و دلربایی در برابر علی علیه السلام نمایان شد و قدرت نفوذ در وی را نیافت که داستانش مفصّل و معروف است.

و نیز در روایات می خوانیم که مال و فرزند و عمل انسان هنگام مرگ در چهره های مختلف و خاص در برابر او مجسم می شوند.

و یا اعمال انسان در قبر و روز قیامت تجسم می یابد و هر کدام در شکل خاصی

ظاهر می گردد. «تَمَثَّل» در تمام این موارد مفهومی است که چیزی یا شخصی صورتاً به شکل دیگری در می آید، نه اینکه ماهیت و باطن آن تغییر یافته باشد(۱).

(ر.ک: ج ۱۳، ص ۴۴ - ۵۰).

## ادامه داستان حضرت مریم

### اشاره

(فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا \* فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا \* فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا \* وَهَزِي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَبِيًّا \* فَكَلِمًا وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينِ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنَّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَانِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا)

سرانجام (مریم) به او [عیسی] باردار شد؛ و او را به نقطه دوردستی برد. \* درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمايي کشاند؛ (آن قدر ناراحت شد که) گفت: «ای کاش پیش از این مرده بودم، و کاملاً فراموش شده بودم!» \* ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: «غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است. \* و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، تا رطب تازه ای بر تو فرو ریزد. \* پس (از این غذای لذیذ و آب گوارا) بخور و بنوش؛ و چشمت (به فرزندت) روشن باد! و هرگاه کسی از انسان ها را دیدی، (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم. (و بدان که این نوزاد از تو دفاع خواهد کرد.)» (سوره مریم، آیات ۲۲-۲۶)

### تفسیر: مریم در کشاکش طوفان های زندگی

«سرانجام مریم به او [عیسی] باردار شد» و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت (فَحَمَلَتْهُ).

در اینکه چگونه این فرزند به وجود آمد؟ آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان

ص: ۴۸۶

او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است، چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسران در این باره مختلف است.

به هر حال این امر سبب شد که «او را از بیت المقدس به نقطه دوردستی برد» و خلوت گزید (فَأْتَبَدَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا).

مریم در میان بیم وامید، در یک حالت نگرانی توأم با سرور به سر می برد. گاهی با خود می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد؛ به فرض که چند روز یا چند ماه از آنها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم، آخر چه خواهد شد؟

چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر اینکه آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟

وراستی برای دختری که سال ها ستمبل پاکی، عفت و تقوا، و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده، عابدان و زاهدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته، و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده و در گرداب اتهامی قرار گرفته است که بدترین اتهامات محسوب می شود. و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد.

اما از سوی دیگر، احساس می کرد این فرزند پیامبر موعود الهی و یک تحفه بزرگ آسمانی است. خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسایی او را آفریده، چگونه تنهیم خواهد گذاشت؟

آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام و دست رحمتش را بر سر خود دیده ام.

در اینکه دوران حمل مریم چه اندازه بود، در میان مفسران گفت و گوست هر چند در قرآن به صورت سربسته بیان شده است.

بعضی آن را یک ساعت، بعضی ۹ ساعت، بعضی شش ماه، بعضی هفت ماه، بعضی هشت ماه و بعضی ۹ ماه - مانند سایر زنان - دانسته اند، ولی این موضوع تأثیر چندانی در هدف این داستان ندارد.

روایات نیز در این زمینه مختلف است.

در اینکه مکان «قصی» (دوردست) کجا بوده، بسیاری معتقدند شهر ناصره بوده است و شاید در آن شهر نیز پیوسته در خانه می ماند و کمتر قدم بیرون می گذاشت.

هرچه بود دوران حمل پایان گرفت و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد. درد سختی به او دست داد آن چنان که او را از آبادی به بیابان کشاند، بیابانی خالی از انسان ها، و خشک و بی آب و بی پناه.

گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنایی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زایمان راه بیابان را پیش گرفت.

قرآن در این زمینه می گوید: «درد زایمان او را به کنار تنه درخت خرمایی کشاند» (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلِ).

جمله «جِذْعِ النَّخْلِ» با توجه به اینکه «جِذْع» به معنی تنه درخت است، نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود. (۱)

در این حالت، طوفانی از غم و اندوه سراسر وجود پاک مریم را فراگرفت. احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرارسیده است، لحظه ای که پنهانی ها در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد.

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوش سنگینی می کرد که بی اختیار «گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم، و به کلی فراموش می شدم» (قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا).

بدیهی است تنها ترس تهمت های آینده نبود که قلب مریم را می فشرد، هرچند مشغله فکری مریم بیش از همه این موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلّی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگهداری مولود جدید، اینها اموری بود که او از آنها رنج می برد.

آنها که می گویند مریم با ایمان و دارای معرفت و شناخت توحیدی که آن همه لطف و احسان الهی را دیده بود چگونه چنین جمله ای را بر زبان راند که «ای کاش پیش از

ص: ۴۸۸

۱- «جِذْع» (بر وزن فکر)، در اصل از ماده «جِذْع» (بر وزن منع) به معنی بریدن و قطع کردن است.



این مرده بودم و فراموش می شدم» هرگز ترسیمی از حال مریم در آن ساعت در ذهن خود نکرده اند، و اگر خود به جزء کوچکی از این مشکلات گرفتار شوند چنان دستپاچه می شوند که خود را نیز فراموش خواهند کرد.

امّا این حالت چندان به طول نینجامید و همان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت؛ «ناگهان از طرف پایین پایش او را صدا زد که: غمگین مباش! پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی (گوارا) قرار داده است»  
(فَنَادَيْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا).

و نظری به بالای سرت بیفکن و بین که چگونه ساقه خشکیده درخت خرما بارور شده است و میوه ها، شاخه هایش را زینت بخشیده اند «و این تنه نخل را به طرف

خود تکان ده، رطب تازه ای بر تو فرو می ریزد» (وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَبِيًّا).

«پس، (از این غذای لذیذ و نیروبخش) بخور، و (از آن آب گوارا) بنوش» (فَكُلِي وَاشْرَبِي).

«و چشمت را (به مولود جدید) روشن دار» (وَقَرِّي عَيْنًا).

از آینده نیز آسوده خاطر باش «و هرگاه کسی از انسان ها را دیدی (با اشاره) بگو: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام؛ بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نمی گویم» (فَإِمَّا تَرِينَ مِنَّا بَشَرًا أَدَبًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا).

خلاصه نیازی به این نیست که تو از خود دفاع کنی، آن کس که این مولود را به تو داده وظیفه دفاع را نیز به خود او سپرده است.

بنابراین از هر نظر آسوده خاطر باش و غم و اندوه به خاطرت راه نیابد.

این حوادث پی در پی که همچون جرقه های روشنی در یک فضای فوق العاده تاریک و ظلمانی درخشیدن گرفت، سراسر قلب او را روشن کرد و حالت آرامش گوارایی به او دست داد.

**نکته ها:**

### **۱. مریم در لابه لای مشکلات ورزیده شد**

حوادثی که در این مدّت کوتاه بر مریم گذشت و صحنه های اعجاب انگیزی که از

لطف خدا برای او پیش آمد، او را برای پرورش یک پیامبر اولوالعزم آماده می ساخت تا بتواند وظیفه مادری خود را در انجام دادن این امر خطیر به خوبی ادا کند.

مسیر حوادث او را تا آخرین مرحله مشکلات پیش برد، آن چنان که میان خود و پایان زندگی یک گام بیشتر نمی دید، اما ناگهان ورق برمی گشت، همه چیز به کمک او می شتافت، و در محیطی آرام و مطمئن از هر نظر گام می نهاد.

جمله «هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» که به مریم دستور داد درخت خرما را تکان دهد تا از میوه آن بهره گیرد، این درس آموزنده را به او و همه انسان ها داد که حتی در سخت ترین لحظات زندگی نباید دست از تلاش برداشت.

این سخن پاسخی است به آنها که می گویند با اینکه مریم تازه وضع حمل کرده بود چه نیازی داشت برخیزد و درخت خرما را بتکاند؟ آیا بهتر نبود خدایی که به فرمان او چشمه آب گوارا در نزدیکی مریم جوشیدن گرفت، و نیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد، نسیمی بفرستد تا شاخه درخت را تکان دهد و خرما را در اطراف مریم بریزد؟

چه شد آن گاه که مریم سالم بود میوه بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد، اما آن زمان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟

آری، این دستور الهی به مریم نشان می دهد که تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود. به دیگر سخن، انسان هنگام بروز مشکلات باید نهایت کوشش خود را به کار گیرد و ماورای آن را که از قدرت همه کس بیرون است از خدا بخواهد و به گفته شاعر:

برخیز و فشان درخت خرما تا سیر شوی رسی به بارش

کان مریم تا درخت نفشانند خرما نفتاد در کنارش

## ۲. چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد؟

بدون شک تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست، ولی گاه در زندگی انسان حوادث سختی روی می دهد که طعم حیات کاملاً تلخ و ناگوار می شود، خصوصاً در آنجا که انسان هدف های مقدس یا شرف و حیثیت خود را در خطر می بیند و توانایی دفاع در برابر آن را ندارد، در این گونه موارد گاه برای رهایی از شکنجه های روحی تقاضای مرگ می کند.

مریم نیز چون در لحظات نخستین در فکرش این تصوّر پدید آمد که تمام آبرو و حیثیت او در برابر مردم بی خرد با تولّد این فرزند به خطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ و فراموشی کرد. و این خود دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتّی از جانش بیشتر دوست می داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود.

اما این گونه افکار که شاید در لحظات بسیار کوتاهی صورت گرفت، دیری نپایید و با دیدن دو اعجاز الهی (جوشیدن چشمه آب و بارور شدن درخت خشکیده خرما) تمام این افکار از روحش به کنارت رفت و نوراطمینان و آرامش تمام قلبش را فرا گرفت.

### ۳. پاسخ به یک پرسش

برخی می پرسند که اگر معجزه مخصوص انبیا و امامان است پس ظهور این گونه معجزات برای مریم چگونه بود؟

برخی از مفسّران برای حلّ این مشکل آن را جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدّماتاً تحقّق یافت و از آن تعبیر به «ارهاص» - یعنی معجزه مقدّماتی - می کنند.

ولی هیچ نیازی به این گونه پاسخ ها نیست چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچ مانعی ندارد. این همان چیزی است که نامش را «کرامت» می گذاریم.

معجزه آن است که توأم با «تحدّی» (دعوت به مبارزه) و توأم با ادّعی نبوّت یا امامت بوده باشد.

### ۴. روزه سکوت

ظاهر آیات مورد بحث نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مأمور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در این مدّت خاص خودداری می کرد، تا

نوزادش عیسی لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود.

اما از تعبیر آیه چنین برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

اما این نوع روزه در شرع اسلام مشروع نیست.

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَصَوْمُ الصَّامِتِ حَرَامٌ؛ روزه سکوت حرام است»<sup>(۱)</sup> و این به خاطر تفاوت شرایط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است.

البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام آن است که انسان هنگام روزه گرفتن، زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و نیز چشم خود را از هرگونه آلودگی برگیرد، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَحَدَهُ، إِنَّ مَرْيَمَ قَالَتْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا، أَى صِيَمَتًا، فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَلَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَنَازَعُوا؛ روزه تنها از خوردنی و نوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام یعنی سکوت را؛ بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است بر بندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید»<sup>(۲)</sup>.

## ۵. یک غذای نیروبخش

از اینکه در آیات بالا صریحاً آمده است خداوند غذای مریم را هنگام تولد نوزاد رطب قرار داد، مفسران چنین استفاده کرده اند که یکی از بهترین غذاها برای زنان بعد از وضع حمل، رطب (خرمای تازه) است. در احادیث اسلامی نیز صریحاً به این مطلب اشاره شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می فرماید: «لِيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَأْكُلُهُ النُّفْسَاءُ الرُّطْبُ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لِمَرْيَمَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطْبًا جَنِيًّا؛ باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می خورد رطب باشد، زیرا خداوند بزرگ به مریم علیها السلام فرمود: درخت خرما را تکان ده، تا رطب تازه بر تو فرو ریزد»<sup>(۳)</sup>.

از ذیل همین حدیث استفاده می شود که خوردن این غذا نه تنها برای مادر مؤثر است بلکه در شیر او نیز اثر خواهد گذاشت.

ص: ۴۹۲

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۰ (ج ۱۰، ص ۵۱۳، چاپ آل البیت).

۲- کتاب من لا یحضره الفقیه، طبق نقل نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۲.

۳- نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۳۰.

حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که بهترین غذا و دارو برای زن باردار رطب است (ما تَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا تَتَدَاوَى بِهِ أَفْضَلَ مِنْالرَّطَبِ). (۱)

ولی مسلماً اعتدال در همه چیز وحتی در این موضوع باید رعایت شود، چنانکه از بعضی از روایات که در همین مورد وارد شده استفاده می شود.

همچنین استفاده می شود که اگر رطب پیدا نشود، از خرما می توان استفاده کرد.

غذاشناسان می گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالم ترین قندهاست که حتی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند از آن استفاده کنند.

همین دانشمندان می گویند: در خرما سیزده ماده حیاتی وپنج نوع ویتامین را کشف کرده اند که مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذایی غنی درآورده است. (۲)

واین را می دانیم که زنان در چنین حالی نیاز شدیدی به غذای نیروبخش وپرویتامین دارند.

با پیشرفت دانش پزشکی اهمیت دارویی خرما نیز به ثبوت رسیده است. در خرما کلسیم که عامل اصلی استحکام استخوان هاست، همچنین فسفر که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز ومانع ضعف اعصاب و خستگی است، و نیز پتاسیم که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند وجود دارد (۳). (ر.ک: ج ۱۳، ص ۵۱-۶۱).

## ادامه داستان حضرت مریم

### اشاره

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا \* يَا أُخْتَ هَارُونَ

مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا \* فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ

مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا \* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا \* وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ  
مَا دُمْتُ حَيًّا \* وَبَرَّآ

ص: ۴۹۳

۱- نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲- از کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۷، ص ۶۵.

۳- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۷، ص ۶۵.

بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا \* وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا)

(مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود، وی را نزد قومش آورد؛ گفتند: «ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!» \* ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بدکاره ای!» \* (مریم) به او اشاره کرد؛ گفتند: «چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟!» \* (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و) گفت: «من بنده خدایم؛ او کتاب آسمانی به من داده؛ و مرا پیامبر قرار داده است. \* و هر جا که باشم مرا وجودی پربرکت قرار داده؛ و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است. \* و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده؛ و جبار و عصیانگر قرار نداده است. \* و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد!»

(سوره مریم، آیات ۲۷-۳۳)

### تفسیر: مسیح در گاهواره سخن می گوید

مریم «او را در آغوش گرفت (و از بیابان به آبادی بازگشت) و نزد قومش آورد» (فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ).

هنگامی که آنها نوزاد را در آغوش او دیدند حیرت زده بر جای ماندند. آنان که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند، سخت نگران شدند تا آنجا که برخی به تردید افتادند و برخی دیگر هم که در قضاوت عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان با این آلودگی! و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد.

«گفتند: ای مریم، کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!» (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ

شَيْئًا فَرِيًّا). (۱)

بعضی دیگر گفتند: «ای خواهر هارون، نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بدکاره ای» (يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْثًا).

ص: ۴۹۴

---

۱- «فَرِيًّا» بنا به گفته راغب در کتاب مفردات، به معنی بزرگ یا عجیب و یا ساختگی آمده است و در اصل از ماده «فری» به معنی پاره کردن پوست برای اصلاح آن است.

با وجود چنین پدر و مادر پاکی این چه وضعی است که در تو می بینیم؟ چه بدی در طریقه پدر و روش مادر دیدی که از آن روی برگرداندی؟!

اینکه آنها به مریم گفتند: «ای خواهر هارون» موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آن چنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود و هر کس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است. طبری در مجمع البیان این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. (۱)

در حدیث دیگری که در کتاب سعد السعود آمده است چنین می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله مغیره را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند: مگر شما در کتاب خود نمی خوانید «یا اخت هارون» در حالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است، میان مریم و هارون فاصله بسیاری بود.

مغیره چون نتوانست پاسخ بدهد مطلب را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، حضرت فرمود: چرا در پاسخشان نگفتی در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند. (۲)

در این هنگام مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که «اشاره به نوزادش عیسی کرد» (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ).

اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمگین گفتند: مریم، با کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره

هم می کنی.

به هر حال «گفتند: چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم؟» (قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا).

مفسران در مورد کلمه «کان» که دلالت بر ماضی دارد، در اینجا گفت و گو بسیار کرده اند، ولی ظاهر این است که این کلمه در اینجا اشاره به ثبوت و لزوم وصف موجود است. به تعبیر روشن تر، آنها به مریم گفتند: چگونه با کودکی که در گاهواره بوده هست سخن بگوییم؟

ص: ۴۹۵

۱- نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۳۳.

۲- نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۳۳.

شاهد این معنی آیات دیگر قرآن است مانند: **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ**: «شما بهترین امتی بودید که به سود جامعه انسانی به وجود آمدید». (۱)

مسلماً جمله «كُنْتُمْ» (بودید) در اینجا به معنی ماضی نیست، بلکه بیان استمرار و ثبوت این صفات برای جامعه اسلامی است. و نیز درباره «مهد» (گهواره) بحث کرده اند که عیسی علیه السلام هنوز به گهواره نرسیده بود، بلکه ظاهر آیات این است که به محض ورود مریم در میان جمعیت در حالی که عیسی علیه السلام در آغوشش بود این سخن در میان او و مردم ردوبدل شد. اما با توجه به معنی کلمه «مهد» در لغت عرب، پاسخ این پرسش روشن می شود.

واژه «مهد» - چنانکه راغب در مفردات می گوید - به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند، خواه گهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر. مهد و مهداد هر دو در لغت به معنی **المَكَانُ الْمُمَهَّدُ الْمَوْطَأُ**: «محل آماده شده و گسترده» (برای استراحت و خواب) آمده است.

جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و شاید عصبانی شدند، آن چنان که طبق بعضی از روایات، به یکدیگر گفتند: استهزای او از انحرافش از جاده عفت بر ما سخت تر و سنگین تر است.

دیری نپایید که ناگهان عیسی زبان به سخن گشود و «گفت: من بنده خدایم» **(قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ)**.

«او کتاب آسمانی به من داده» **(آتَيْنِي الْكِتَابَ)**.

«و مرا پیامبر قرار داده است» **(وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)**.

«و مرا - هر جا که باشم - وجودی پربرکت (و مفید از هر نظر برای بندگان) قرار داده» **(وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ)**.

«و تا زمانی که زنده ام، مرا به نماز و زکات توصیه کرده است» **(وَأَوْصِيَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا)**.

«و مرا نسبت به مادرم نیکوکار و قدردان و خیرخواه قرار داده» **(وَبَرًّا بِوَالِدَتِي)**. (۲)

«و جبار و شقی قرار نداده است» **(وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا)**.

ص: ۴۹۶

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۲- «بَرًّا» (به فتح باء) به معنی شخص نیکوکار است، در حالی که «بِرًّا» (به کسر باء) به معنی نیکوکاری است.



«جَبَّار» به کسی می گویند که برای خود هرگونه حقوقی بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست.

و نیز «جَبَّار» به کسی می گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می زند و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست، یا می خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر بر طرف سازد که همه اینها از صفات بارز طاغوتیان و مستکبران در هر

زمان است. (۱)

«شَقِيٌّ» به کسی گفته می شود که اسباب گرفتاری، بلا و مجازات برای خود فراهم می سازد. بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی کند تفسیر کرده اند، و پیداست که این دو معنی از هم جدا نیست.

در روایتی می خوانیم: حضرت عیسی می گوید: «قلب من نرم است و من خودرانزد خود کوچک می دانم» (اشاره به اینکه نقطه مقابل جَبَّار و شقی این دو وصف است). (۲)

و سرانجام عیسی گفت: «و سلام (خدا) بر من، روزی که متولد شدم، و روزی که می میرم، و روزی که زنده برانگیخته خواهم شد» (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا).

همان گونه که در شرح آیات مربوط به یحیی گفتیم، این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا این جمله هم در مورد یحیی آمده و هم در مورد حضرت مسیح علیه السلام، با این تفاوت که در مورد اول، خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم، مسیح این تقاضا را دارد (ر.ک: ج ۱۳، ص ۶۲ - ۶۷).

## مادر و خواهر موسی علیه السلام

### اشاره

(وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى \* إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى \* أَنْ اقْذِفِيهِ

فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ

ص: ۴۹۷

۱- برای توضیح بیشتر در مورد «جَبَّار» و پاسخ این پرسش که چگونه یکی از صفات خدا «جَبَّار» است، به ذیلایه ۵۹ سوره هود مراجعه کنید.

۲- تفسیر کبیر، ذیل آیه مورد بحث.

لَهُ وَالْأَلْفِيتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي \* إِذِ تَمْشِي أَخْتِكَ فَتَقُولُ

هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَرَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَىٰ

و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساخته بودیم، \* آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم؛ \* که: «او را در صندوقی بیفکن، و آن را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل افکند؛ تا کسی که هم دشمن من و هم دشمن اوست، آن را برگیرد.» و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا تحت مراقبت من پرورش یابی. \* در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت و گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت کند (ودایه خوبی برای او باشد)؟!» پس تو را به مادرت بازگرداندم، تا چشمش (به تو) روشن شود؛ و غمگین نگردد. و تو کسی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه (تعقیب فرعونیان) نجات دادیم؛ و بارها تو را آزمودیم. پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس بنا بر تقدیر الهی (برای فرمان رسالت به اینجا) آمدی.

(سوره طه، آیات ۳۷-۴۰)

### تفسیر: چه خدای مهربانی

در این آیات به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی اشاره شده که مربوط به دوران کودکی و نجات اعجاز آمیز او از چنگال خشم فرعونیان است. این فصل از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهدی برای شمول نعمت های خداوند نسبت به موسی علیه السلام از آغاز عمر ذکر شده است در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت قرار دارد. قرآن می گوید: ای موسی، «و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم» (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ). (۱)

ص: ۴۹۸

۱- همان گونه که پیشتر گفته ایم، کلمه «مَنَّت» در اصل از «مَنَّ» به معنی وزن مخصوصی است که با آن وزنمی کنند؛ به همین جهت بخشیدن هر نعمت سنگین و گرانبهایی را «مَنَّت» می گویند و در آیه مورد بحث منظور همین معنی است. این مفهوم زیبا و ارزنده آن است، ولی اگر کسی کار کوچک خود را با سخن بزرگ کند و به رخ طرف بکشد، عملی است زشت و مصداق نکوهیده «مَنَّت» است.

بعد از ذکر این اجمال به شرح و بسط آن می پردازد، می گوید: «آن زمان که به مادرت وحی کردیم آنچه لازم بود الهام کردیم» (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مَا يُوحَىٰ).

اشاره به اینکه تمام خطوطی که در آن روز منتهی به نجات موسی علیه السلام از چنگال فرعونیان می شد به مادرت تعلیم دادیم، زیرا به گونه ای که از سایر آیات قرآن استفاده می شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل، شورش احتمالی آنها، یا به گفته جمعی از مورخان و مفسران، برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیش بینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمی خیزد و دستگاه فرعون را درهم می کوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگه دارند.

طبعاً جاسوسان فرعون محله ها و خانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع می دادند. آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنان اقدام می کردند.

بعضی از مفسران گفته اند: فرعون از یک سو می خواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند، و از سوی دیگر مایل نبود نسل آنها به کلی منقرض شود، چرا که بردگان و بندگان آماده ای برای او محسوب می شدند، لذا دستور داده بود یک سال نوزادان آنها را زنده بگذارند، و سال دیگر پسران را از دم تیغ بگذرانند. اتفاقاً موسی علیه السلام در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد.

به هر حال، مادر احساس می کند جان نوزادش در خطر است و مخفی نگه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد. در این هنگام خدایی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده بود، به قلب مادر الهام نمود که او را از این بعد به ما بسپار و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند؟

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: «او را در صندوقی بگذار و آن صندوق را به دریا بینداز» (أَنَاقِدْ فِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِ فِيهِ فِي الْيَمِّ).

«یم» در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و فراوانی آب، گاهی به آن دریا گفته می شود.

جمله «أَقْدِ فِيهِ فِي التَّابُوتِ» (آن را در صندوق بگذار) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار، و شجاعانه در صندوقش بگذار و به شط نیل افکن و ترس و وحشتی به خود راه مده.

کلمه «تابوت» به معنی صندوق چوبی و به خلاف آنچه بعضی می پندارند، همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می نهند نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاه به صندوق های دیگر نیز گفته می شود همان گونه که در داستان طالوت و جالوت در آیه ۲۴۸ سوره بقره خواندیم.

سپس اضافه می کند: «تا دریا آن را به ساحل افکند و دشمن من و دشمن او آن را بگیرد» و در دامن خود پرورش دهد (فَلْيَلِيقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذُهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ).

جالب اینکه کلمه «عدو» در اینجا تکرار شده، و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون نسبت به خداوند و موسی و بنی اسرائیل؛ اشاره به اینکه کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت پای می فشرد، عاقبت خدمت و پرورش موسی علیه السلام را برعهده گرفت، تا بشر حاکی بدانند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد.

و هنگامی که او نابودی گردنکشان ستمگر را اراده کند آنها را با دست خودشان نابود می کند، و با آتشی که خودشان برافروخته اند می سوزاند؛ چه قدرت عجیبی دارد.

و از آنجا که موسی علیه السلام باید در این راه پرنشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آن چنان که هر کس وی را ببیند دلباخته او می شود. نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود که راضی نمی شود مویی از سرش کم شود، چنانکه قرآن در ادامه آیات می گوید: «ومن محبتي از خودم بر تو افکندم» (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي).

چه سپر عجیبی! کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم تر.

می گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت تولد او را به دستگاه جناب فرعون گزارش بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گویی برقی از چشم او جستن کرد، اعماق قلب قابله را روشن ساخت و رشته محبت او را در گردنش افکند، و هر فکر بدی را از مغز او دور ساخت.

در این زمینه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «هنگامی که موسی علیه السلام متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید. قابله پرسید چرا این گونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این می ترسم که سر پسر را ببرند. قابله گفت: هرگز چنین

ترسی به خود راه مده: «وَ كَانَ مُوسَى لَا يَرَاهُ أَحَدٌ إِلَّا أَحَبَّهُ؛ موسى چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت» (۱).

وهمین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.

در پایان این آیه می فرماید: هدف این بود «تا در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» (وَلْتُضَنَّ عَلَى عَيْنِي).

بدون شک ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست و همه در پیشگاه او حاضرند، امّا این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

بعضی از مفسران جمله «وَلْتُضَنَّ عَلَى عَيْنِي» را محدود به مسأله دوران شیرخواری موسی علیه السلام و مانند آن دانسته اند، ولی پیداست که این جمله معنی وسیعی دارد و هرگونه پرورش، تربیت و ساخته شدن موسی علیه السلام را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاصّ پروردگار شامل می شود.

از قراین موجود در این آیات و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آنچه در روایات و تواریخ آمده به خوبی استفاده می شود که مادر موسی علیه السلام سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به نیل افکند. امواج نیل آن را بر دوش خود حمل کرد و مادر که منظره را می دید در تب و تاب فرو رفت. امّا خداوند به دل او الهام کرد که اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو بازمی گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه ای از شطّ نیل ساخته شده بود و احتمالاً شعبه ای از این شطّ عظیم از درون کاخش می گذشت. امواج آب، صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند. ناگهان این صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب کرد. به مأموران دستور داد صندوق را از آب بگیرند. هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب، نوزاد زیبایی را در آن دیدند. چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجه شد این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که نازا بود،

ص: ۵۰۱

سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد و او را مجذوب و فریفته خود ساخت.

دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قرّه عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتن او صرف نظر کند. حتی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامن خود پرورش دهند. سرانجام با اصرار موفق شد سخن خود را به کرسی بنشانند.

از سوی دیگر، کودک گرسنه شده و شیر می خواهد. گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه درآورد. چاره ای نبود جز اینکه مأموران هر چه زودتر به جست و جوی دایه ای بروند. هر دایه ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت زیرا خدا مقدر کرده بود فقط به مادرش برگردد. مأموران باز به جست و جو برخاستند و در به در به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیه داستان را از آیات مورد بحث می خوانیم: آری، ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان علم ما پرورش یابی «در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت» او به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ).

«و (به مأموران فرعون) می گفت: آیا کسی را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند» و دایه خوبی برای او خواهد بود؟ (فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ).

و شاید اضافه کرد: این زن، شیر پاکی دارد که مطمئن هستم نوزاد آن را می پذیرد.

مأموران خوشحال شدند و به امید اینکه شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند. خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد. مادر نیز بی آنکه خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد. کودک را در دامن او نهادند. کودک که بوی مادر را شنید، بویی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار مشغول نوشیدن شیر شد. غریو شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد.

بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد گفت: تو کیستی که این نوزاد، شیر تو را پذیرفت در حالی که دیگران را همه رد کرد؟

مادر گفت: من زنی پاکیزه بوی وپاک شیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند.

به هر حال، فرعون کودک را به او سپرد و همسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.

اینجاست که قرآن می گوید: «پس تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود و اندوهگین نگردد» (فَرَجْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ).

و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی طبیعی است نوزادی که فرزندخوانده فرعون و مورد علاقه شدید همسر اوست باید در فاصله های کوتاه به نظر آنها برسد.

سال ها گذشت و موسی در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت. رفته رفته به صورت نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می کرد، دو تن را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید: یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون). از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند، موسی به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او مشت محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم به جای باریکی رسید و همان یک مشت کار قبطی را ساخت.

موسی از این ماجرا ناراحت شد، چرا که مأموران فرعون سرانجام متوجه شدند این قتل به دست چه کسی واقع شده، و شدیداً به تعقیب او برخاستند.

اما موسی علیه السلام طبق توصیه بعضی از دوستانش مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی مدین شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار شعب پیامبر که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد.

اینجاست که قرآن می گوید: «و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی (و در اندوه فرو رفتی)، اما ما تو را از اندوه نجات دادیم» (وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ).

و پس از آن «بارها تو را آزمودیم» (وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا).

«پس از آن، سالیانی در میان مردم مدین توقف کردی» (فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ).

و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره

حوادث با سرافرازی و پیروزی، «سپس در زمان مقدر (برای دریافت فرمان رسالت) به اینجا آمدی، ای موسی» (ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى).

کلمه «قَدْرًا» به گفته بسیاری از مفسران، به معنی زمانی است که مقدر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی مقدار گرفته اند، همان گونه که در بعضی از آیات قرآن نیز به همین معنی آمده است. (۱)

طبق این تفسیر، معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی، بعد از این فراز و نشیب ها، امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون شعیب پرورش یافتی. سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی (ر.ک: ج ۱۳، ص ۲۲۱ - ۲۳۰).

## مریم آیتی برای جهانیان

### اشاره

(وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ)

و (به یاد آور) زنی را که دامان خود را پاک نگه داشت؛ و ما از روح خود در او دمیدیم؛ و او و پسرش [ مسیح ] را نشانه (و معجزه) بزرگی برای جهانیان قرار دادیم. (سوره انبیاء، آیه ۹۱)

### تفسیر: مریم علیها السلام بانوی پاکدامن

در این آیه به مقام مریم، عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح علیه السلام اشاره شده است.

ذکر مریم در ردیف بحث های مربوط به پیامبران بزرگ، یا به خاطر فرزند او حضرت عیسی است که تولدش از جهاتی شبیه به تولد یحیی از زکریا بود، زیرا هر دو بعد از یأس مادر متولد شدند که شرح آن را در ذیل آیات آغاز سوره مریم آوردیم. (۲)

و یا به خاطر آن است که روشن سازد عظمت مقام، ویژه مردان بزرگ نیست بلکه

ص: ۵۰۴

---

۱- سوره حجر، آیه ۲۱.

۲- به تفسیر آیات نخستین سوره «مریم» در همین ج مراجعه شود.



زنان بزرگی هم بوده اند که تاریخشان نشانه عظمتشان، الگو واسوه ای برای زنان جهان بوده اند.

می گوید: «و به یاد آور زنی را که دامان خود را از هرگونه آلودگی پاک نگه داشت» (وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا).

«و ما از روح خود در او دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا).

«و او و فرزندش [مسیح] را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم» (جَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ).

#### نکته ها:

۱. «فَرَج» از نظر لغت در اصل به معنی فاصله وشکاف است و به عنوان کنایه در مورد عضو تناسلی به کار رفته است، امّا از آنجا که در فارسی به کنایه بودن آن توجه نمی شود، گاه این پرسش پیش می آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاصّ انسان است در قرآن آمده در حالی که توجه به کنایه بودن آن مشکل را حل می کند؟

و به عبارت روشن تر، اگر بخواهیم معنای کنایه آن را در فارسی بیان کنیم، معادل جمله «أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» در فارسی این است که «دامان خود را پاک نگاه داشت» آیا این تعبیر در فارسی زننده است؟

بلکه به عقیده بعضی، در لغت عرب الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد

یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد اصلاً وجود ندارد، هر چه هست جنبه

کنایه دارد؛ مثلاً در مورد آمیزش جنسی الفاظی از قبیل لمس کردن (۱)، پوشانیدن

(غشیان) (۲)، به سراغ همسر رفتن (۳) در آیات مختلف به کار رفته که همه آنها جنبه کنایه

دارد، ولی گاه ترجمه کنندگان فارسی زبان به معنای کنایه آنها بی توجه هستند و به جای معادل این معانی کنایه، کلمات صریح فارسی می گذارند و این مایه تعجب وسؤال می شود.

ص: ۵۰۵

۱- سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۸۹.

۳- سوره بقره، آیه ۲۲۲.

به هر حال در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده، حتماً باید به معنی اصلی و ریشه ای آنها توجه کرد تا جنبه کنایی بودنش مشخص و هرگونه ابهام برطرف گردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که ظاهر آیه فوق می گوید: مریم دامن خود را از هر گونه آلودگی به بی عفتی حفظ کرد.

ولی بعضی از مفسران این احتمال را در معنی آیه داده اند که او از هرگونه تماس با مردان (چه از حلال و چه از حرام) خودداری کرد(۱) همان گونه که در آیه ۲۰ سوره مریم

می فرماید: (وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشْرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا): «هیچ گاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده ای نبوده ام».

درحقیقت این مقدمه ای است برای اثبات تولد اعجاز آمیز عیسی علیه السلام و آیه بودن او.

۲. منظور از «روحنا» (روح ما) چنان که قبلاً نیز گفته ایم، اشاره به یک روح

باعظمت و متعالی است و به اصطلاح این گونه اضافه، اضافه تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می کنیم، مانند «بیت الله» (خانه خدا) و «شهر الله» (ماه خدا).

۳. آیه فوق می گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم، نمی گوید دو آیه و نشانه، زیرا آن چنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک ناپذیر محسوب می شدند. تولد فرزندی بدون پدر، همان اندازه اعجاز آمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی علیه السلام در طفولیت و بزرگی، یادآور خاطره مادر اوست.

این امور که هر کدام خارق عادت بود و بر خلاف اسباب عادی طبیعی، جملگی از این واقعیت حکایت می کند که در ماورای سلسله اسباب، قدرتی است که هر گاه بخواهد می تواند روند آنها را دگرگون سازد.

و به هر حال، وضع مسیح علیه السلام و مادرش مریم علیها السلام در طول تاریخ بشر بی نظیر بود، نه قبل و نه بعد از او چنین وضعی دیده نشده است.

و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد (ر.ک: ج ۱۳، ص ۵۳۷-۵۴۰).

ص: ۵۰۶

(وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ)

وما فرزند مریم [عیسی] و مادرش را نشانه ای قرار دادیم؛ و آنها را در سرزمین مرتفعی که دارای امتیت و آب روان بود جای دادیم. (سوره مؤمنون، آیه ۵۰)

### تفسیر: آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح علیه السلام و همچنین مادرش مریم کرده می گوید: «ما فرزند مریم و مادرش را نشانه ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم» (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً).

تعبیر به «ابن مریم» به جای «عیسی» برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدر، به فرمان پروردگار متولد شد و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

و از آنجا که این تولد استثنایی رابطه ای با عیسی علیه السلام و رابطه ای با مادرش مریم دارد هر دو را یک آیه و نشانه می شمرد، چرا که این دو (تولد فرزند بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادر بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

پس از آن به بخشی از نعمت ها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده می گوید: «ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش، امتیت و آب جاری بود جای دادیم» (و آویناهما إلى ربوة ذات قرارٍ و معین).

«رَبْوَةٌ» از ماده «رَبَا» به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین بلند است.

«مَعِينٌ» از ماده «مَعَن» (بر وزن شَأْن) به معنی جریان آب است، بنابراین «ماء معین» به معنی آب جاری است. برخی نیز آن را از ماده «عین» یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می شود می دانند. (۱)

ص: ۵۰۷

۱- در صورت اول، میم جزء کلمه است و بر وزن «فَعِيل» است و در صورت دوم، میم زائده است و بر وزن «مفعول» است (مانند مبیع).

به هر حال این جمله اشاره سربسته ای است به محلّ امن وامان و پربرکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از شرّ دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام دادن وظایف خویش بپردازند.

اما این محل کدام نقطه بوده است، در میان مفسران گفت و گو بسیار است.

بعضی آن را ناصره (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح علیه السلام می دانند، چرا که به هنگام تولّدش گروهی از دشمنان که خبر تولّد او و آینده وی را اجمالاً دریافته بودند در صدد نابودیش برآمدند، اما خدا او را در آن محلّ امن وامان و پر نعمتی

حفظ کرد.

بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می دانند، چرا که عیسی علیه السلام و مادرش مریم مدّتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند.

بعضی دیگر آن را به سرزمین دمشق و بعضی سرزمین رمله (یکی از شهرهای شمال شرقی بیت المقدس) تفسیر کرده اند، چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محلّ تولّد مسیح علیه السلام در بیابان بیت المقدس باشد، جایی که خداوند آن را محلّ امنی برای این مادر و فرزند قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت، و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.

و در هر صورت، آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می کردند، و نشان می دهد که اگر تمام تیغ های جهان از جا حرکت کنند، تا رگی را بپزند تا خدا نخواهد توانایی نخواهند داشت، و هرگز تنهایی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۲۷۳ - ۲۷۵).

## مادر موسی و همسر فرعون

### اشاره

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ \* فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ \* وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ)

ص: ۵۰۸

ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده؛ و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن؛ و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار می دهیم!» \* (هنگامی که مادر به فرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطاکار بودند. \* همسر فرعون (چون دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: «نور چشم من و توست! او را نکشید شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر خود برگزینیم!» و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش می پروراند!).

(سوره قصص، آیات ۷-۹)

### تفسیر: در آغوش فرعون!

از اینجا قرآن مجید، برای ترسیم نمونه زنده ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران، وارد شرح داستان «موسی و فرعون» می شود، و مخصوصاً به بخش هائی می پردازد که موسی علیه السلام را در ضعیف ترین حالات، و فرعون را در نیرومندترین شرایط نشان می دهد، تا پیروزی مشیه الله را، بر اراده جباران، به عالی ترین وجه مجسم نماید.

نخست می گوید: «ما به مادر موسی وحی فرستادیم (و الهام کردیم) که موسی را شیر ده، و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا بیفکن!» (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ).

«و ترس و اندوهی به خود راه مده» (وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي).

«چرا که ما قطعاً او را به تو باز می گردانیم، و او را از رسولان قرار خواهیم داد» (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ).

این آیه کوتاه، مشتمل بر دو امر، و دو نهی، و دو بشارت است که مجموعاً خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پر ماجرا که فشرده اش چنین است:

دستگاه فرعون، برنامه وسیعی برای کشتن «نوزادان پسر» از بنی اسرائیل تربیت داده بود، و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند.

در این میان، یکی از این قابله ها با مادر موسی علیه السلام دوستی داشت (حمل موسی

مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد، تولد نوزاد نزدیک شده، به سراغ قابله دوستش فرستاد و گفت: «ماجرای من چنین است، فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم».

هنگامی که موسی علیه السلام تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد، و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست، و تمام زوایای دلش را روشن ساخت.

زن قابله، رو به مادر موسی علیه السلام کرد و گفت: «من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم، تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (ومن جایزه خود را بگیرم) ولی چه کنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می‌کنم! حتی راضی نیستم موئی از سر او کم شود، با دقت از او حفاظت کن، من فکر می‌کنم دشمن نهائی ما سرانجام او باشد!».

قابله، از خانه مادر موسی علیه السلام بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت، او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی علیه السلام ماجرا را به مادر داد دست پاچه شد، آنچنان که نمی‌دانست چه کند؟

در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود، نوزاد را در پارچه‌ای پیچید و در تنور انداخت، مأمورین وارد شدند، در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!، تحقیقات را از مادر موسی علیه السلام شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می‌کرد؟ گفت: او دوست من است برای دیدار آمده بود، مأمورین مأیوس شدند و بیرون رفتند.

مادر موسی علیه السلام به هوش آمد و به خواهر موسی علیه السلام گفت: نوزاد کجا است؟

او اظهار بی‌اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه‌ای از درون تنور برخاست، مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است (همان خدائی که آتش نمرودی را برای ابراهیم علیه السلام سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم بیرون آورد.

اما باز مادر در امان نبود، چرا که مأموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند، و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود.

در اینجا یک الهام الهی، قلب مادر را روشن ساخت، الهامی که ظاهراً او را به کار خطرناکی دعوت می‌کند، ولی با این حال از آن احساس آرامش می‌نماید.

این یک مأموریت الهی است، که به هر حال باید انجام شود، و تصمیم گرفت به این الهام لباس عمل بپوشاند، و نوزاد خویش را به «نیل» بسپارد!

به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که نیز او از قبطیان و فرعونیان بود!) از او درخواست کرد، صندوق کوچکی برای او بسازد.

نجار گفت: با این اوصاف که می گوئی صندوق را برای چه می خواهی؟! مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت، نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که: من از بنی اسرائیل، نوزاد پسری دارم، و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم.

اما نجار قبطی، تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علائم مطلب را بازگو کند، مأمورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند او را زدند و بیرون کردند.

هنگامی که بیرون آمد حال عادی خود را باز یافت، این ماجرا تکرار شد، و در نتیجه فهمید در اینجا یک سر الهی نهفته است، صندوق را ساخت و به مادر موسی علیه السلام تحویل داد.

شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم «مصر» در خواب، هوا کمی روشن شده بود، مادر، نوزاد خود را همراه صندوق، به کنار «نیل» آورد، پستان در دهان نوزاد گذاشت، و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند، گذاشت و آن را روی امواج نهاد.

امواج خروشان «نیل» صندوق را به زودی از ساحل دور کرده، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود، در یک لحظه، احساس کرد، قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد!

هیچ کس نمی تواند دقیقاً حالت این مادر را در آن لحظات حساس ترسیم کند، ولی آن شاعره فارسی زبان، تا حدودی این صحنه را در اشعار زیبا و با روحش مجسم ساخته است، می گوید:

مادر موسی چو موسی را به نیل! در فکند از گفته ربّ جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه گفت: کای فرزند خرد بی گناه!

گر فراموش کند لطف خدای چون رهی زین کشتی بی ناخدای!

وحی آمد، کاین چه فکر باطل است! رهرو ما اینک اندر منزل است!

ما گرفتیم، آنچه را انداختی! دست حق را دیدی و نشناختی!

سطح آب از گاهوارش خوش تراست دایه اش سیلاب و موجش مادر است!

رودها از خود نه طغیان می کنند آنچه می گوئیم ما، آن می کنند!

ما به دریا حکم طوفان می دهیم ما به سیل و موج، فرمان می دهیم!

نقش هستی، نقشی از ایوان ماست خاک و باد و آب، سرگردان ماست

به، که برگردی، به ما بسپاریش کی تو از ما دوست تر می داریش؟! (۱)

اینها همه از یکسو

اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر؟ در اخبار، آمده: فرعون دختری داشت و تنها فرزندش همو بود، او از بیماری شدیدی رنج می برد، دست به دامن اطباء زد نتیجه ای نگرفت، به کاهنان متوسل شد، آنها گفتند: ای فرعون ما پیش بینی می کنیم از درون این دریا انسانی به این کاخ گام می نهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند، بهبودی می یابد!

«فرعون» و همسرش «آسیه» در انتظار چنین ماجرائی بودند که، ناگهان روزی صندوقچه ای را که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد، دستور داد مأمورین فوراً به سراغ صندوق بروند، و آن را از آب بگیرند، تا در آن چه باشد؟

صندوق مرموز، در برابر فرعون قرار گرفت، دیگران نتوانستند، در آن را بکشایند، آری می بایست در صندوق نجات موسی علیه السلام بدست خود فرعون گشوده شود، و گشوده شد! هنگامی که چشم همسر «فرعون» به چشم کودک افتاد، برقی از آن جستن کرد و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی - مخصوصاً همسر فرعون - مهر او را به دل گرفتند، و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد، این محبت فزونی گرفت.

اکنون به قرآن باز می گردیم و خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

قرآن می گوید: «خاندان فرعون، موسی را (از روی امواج نیل) بر گرفتند تا دشمن

ص: ۵۱۲



آنان و مایه اندوهشان گردد!» (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا).

«التَّقَطَ» از ماده «التِّقَاط» در اصل، به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است، و این که به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند، «لقطه» می گویند نیز، به همین جهت است.

بدیهی است، فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون، می خواستند نور چشمی برای خود برگزینند.

اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد، و به اصطلاح علمای ادب «لام» در اینجا «لام عاقبت» است نه «لام علت» و لطافت این تعبیر در همین است، که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند، وادار می کند، همان کسی را که این همه مقدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند!

ضمناً تعبیر به «آل فرعون» نشان می دهد که، نه یک نفر، بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب شرکت کردند و این شاهد آن است که چنین انتظاری راداشتند.

و در پایان آیه، اضافه می کند: «مسلماً فرعون و هامان و لشکریان آن دو خطاکار بودند» (إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ).

آنها، در همه چیز خطاکار بودند، چه خطائی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده، پایه های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟

و چه خطائی از این روشن تر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت: بگیرید و این دشمنان را پرورش دهید و بزرگ کنید! (۱)

از آیه بعد استفاده می شود که مشاجره و درگیری میان فرعون و همسرش، احتمالاً بعضی از اطرافیان آنها، بر سر این نوزاد در گرفته بود، چرا که قرآن می گوید:

ص: ۵۱۳

۱- «راغب» در «مفردات» می گوید: فرق «خاطی» و «مخطی» این است: خاطی به کسی می گویند که دست بهکاری می زند که به خوبی از عهده آن بر نمی آید، و راه «خطا» طی می کند، اما مخطی به کسی می گویند که دست به کاری می زند که خوب از عهده آن بر می آید اما اتفاقاً خطا می کند و خراب می نماید.

«همسر فرعون گفت: این نور چشم من و تو است، او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر انتخاب کنیم!»  
(وَقَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا).

به نظر می‌رسد، فرعون از چهره نوزاد و نشانه‌های دیگر- از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج «نیل»- دریافت کرده بود، که این نوزاد از بنی اسرائیل است، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد، بر روح او سایه افکند، و خواهان اجرای قانون جنایت بارش، درباره نوزادان بنی اسرائیل، در این مورد شد!

اطرافیان متملق و چاپلوس نیز، فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند: دلیل ندارد که قانون درباره این کودک اجرا نشود؟!!

اما «آسیه» همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود، کانون مهر این نوزاد شده بود، در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکش‌های خانوادگی غالباً پیروزی با زنان است، او در کار خود پیروز شد؟

و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز، به آن افزوده شود، دلیل پیروزی «آسیه» در این درگیری روشن تر خواهد شد.

ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی در پایان آیه می‌گوید: «آنها نمی‌دانستند چه می‌کنند» (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

آری، آنها نمی‌دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکست‌ناپذیر خداوند، بر این قرار گرفته است که، این نوزاد را در مهم‌ترین کانون خطر پرورش دهد، و هیچ‌کس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست! (ر.ک: ج ۱۶، ص ۳۴-۴۲).

## امداد الهی به مادر موسی

### اشاره

(وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتَبْدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنَّ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبُهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ \* وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ

ص: ۵۱۴

يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ \* فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

(سرانجام) قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت؛ و اگر دل او را (به وسیله ایمان و امید) محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند. \* و (مادر موسی) به خواهر او گفت: «وضع حال او را پی گیری کن!» او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد در حالی که آنان بی خبر بودند. \* ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد)؛ و خواهرش (به مأموران فرعون) گفت: «آیا شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که می توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟! \* ما او را به مادرش بازگردانیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند که وعده الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی دانند! (سوره قصص، آیات ۱۰-۱۳)

### تفسیر: بازگشت موسی به آغوش مادر

در این آیات، «صحنه دیگری» از این داستان مجسم شده است:

مادر موسی علیه السلام فرزندش را، به تربیتی که قبلاً گفتیم، به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا، طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملاً محسوس بود.

نزدیک بود فریاد کشد، و اسرار درون دل خود را برون افکند.

نزدیک بود نعره زند، و از جدائی فرزند ناله سر دهد.

اما لطف الهی، به سراغ او آمد، و چنانکه قرآن گوید: «قلب مادر موسی از همه چیز، جز یاد فرزندش تهی گشت، و اگر ما قلب او را با نور ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود این مطلب را افشا کند» (وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِنَّ كَادَتْ لِتَبْدِيَ بِهِ لَوْلَا أَنَّ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

«فارغ» به معنی خالی است، و در اینجا منظور، خالی از همه چیز، جز از یاد موسی علیه السلام است، هر چند بعضی از مفسران آن را به معنی خالی بودن از غم و اندوه گرفته اند، و یا خالی از الهام و مژده ای که قبلاً به او داده شده بود، ولی با توجه به جمله ها، این تفسیرها صحیح به نظر نمی رسد.

این کاملاً طبیعی است مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید، و آن چنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند، فریاد کشد، و اسرار درون دل را فاش سازد.

اما خداوندی که این مأموریت سنگین را به این مادر مهربان داده، قلب او را آن چنان استحکام می بخشد، که به وعده الهی ایمان داشته باشد، و بداند کودکش در دست خدا است، سرانجام به او باز می گردد و پیامبر می شود!

«رَبَطْنَا» از ماده «رَبَطَ» در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جایی است تا مطمئناً در جای خود محفوظ بماند، و لذا محل این گونه حیوانات را «رباط» می گویند، و سپس به معنی وسیع تری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است، آمده و منظور از «ربط قلب» در اینجا، تقویت دل این مادر است، تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.

مادر، بر اثر این لطف پروردگار، آرامش خود را بازیافت، ولی می خواهد از سرنوشت فرزندش با خبر شود، لذا «به خواهر موسی سفارش کرد که وضع حال او را پی گیری کن» (وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ).

«قُصِّيه» از ماده «قَصَّ» (بر وزن نَصَّ) به معنی جستجو از آثار چیزی است و این که «قَصَّه» را «قَصَّه» می گویند، به خاطر این است که پی گیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می شود.

خواهر موسی علیه السلام، دستور مادر را انجام داد، و از فاصله قابل ملاحظه ای، به جستجو پرداخت «و او را از دور دید که صندوق نجاتش را فرعونیان از آب می گیرند، و موسی را از صندوق بیرون آورده در آغوش دارند» (فَبَصَّرْتُ بِهِ عَن جُنُبٍ).

«اما آنها از وضع این خواهر بی خبر بودند» (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ).

بعضی گفته اند: خدمتکاران مخصوص فرعون، کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند، تا دایه ای برای او جستجو کنند، و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر خود را دید.

ولی تفسیر اول نزدیک تر به نظر می رسد، بنابراین، بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش، خواهر از فاصله دور در کنار نیل ماجرا را زیر نظر داشت، و با چشم

خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند، و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد رهائی یافت.

برای جمله (هُم لَّا يَشْعُرُونَ) تفسیرهای دیگری نیز شده: مرحوم «طبرسی» مخصوصاً این احتمال را بعید نمی داند، که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا درباره فرعون، برای اشاره به این حقیقت باشد، او که تا این اندازه از مسائل بی خبر بود، چگونه دعوی الوهیت می کرد؟ چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟

به هر حال اراده خداوند، به این تعلق گرفته بود، که این نوزاد به مادرش به زودی برگردد و قلب او را آرام بخشد، لذا می فرماید: «ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم» (وَخَرَّضْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ). (۱)

طبیعی است نوزاد شیرخوار، چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، گریه می کند، بی تاب می کند، باید دایه ای برای او جستجو کرد، به خصوص که ملکه «مصر»، سخت به آن دل بسته، و چون جان شیرینش دوست می دارد!

مأموران حرکت کرده و در به در، دنبال دایه می گردند، اما عجیب این که نوزاد پستان هیچ دایه ای را نمی گیرد.

شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می کند، و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست، تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گوئی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند، این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود.

کودک، لحظه به لحظه گرسنه تر و بی تاب تر می شود، پی در پی گریه می کند

و سر و صدای او در درون قصر فرعون می پیچید، و قلب ملکه را به لرزه در می آورد.

مأمورین بر تلاش خود می افزایند، ناگهان در فاصله نه چندان دور، به دختری برخورد می کنند، که «می گوید: من خانواده ای را می شناسم که می توانند این نوزاد را کفالت کنند، و خیرخواه او هستند آیا می خواهید شما را راهنمایی کنم؟» (فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ).

ص: ۵۱۷

---

۱- «مراضع»، جمع «مرضع» (بر وزن مُخْبِر) به معنی زن شیرده است، بعضی نیز آن را جمع «مَرَضِع» (بر وزن مَكْتَب) به معنی محل شیردادن یعنی پستان، دانسته اند. این احتمال نیز داده شده که مصدر میمی و بهمعنی «رِضَاع» (شیر دادن) بوده باشد ولی معنی اول مناسب تر است.

من زنی از بنی اسرائیل را می شناسم که پستانی پر شیر، و قلبی پر محبت دارد، او نوزاد خود را از دست داده، و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد.

مأمورین، خوشحال شدند، و مادر موسی علیه السلام را به قصر فرعون بردند، نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید، سخت پستانش را در دهان فشرد، و از شیر جان مادر، جان تازه ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشم ها جستن کرد، مخصوصاً مأموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند، از همه خوشحال تر بودند، همسر فرعون نیز نمی توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند.

شاید به دایه گفتند: «تو کجا بودی که این همه ما به دنبالت گردش کردیم، کاش زودتر می آمدی! آفرین بر تو و بر شیر مشکل گشای تو!»

در بعضی از روایات، آمده است: وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد، «هامان» وزیر «فرعون» گفت: «من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی! چرا در میان این همه زن، تنها پستان تو را پذیرفت؟» گفت: «ای پادشاه! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم، و شیرم بسیار شیرین است، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده، مگر این که پستان مرا پذیرفته است!» حاضران این سخن را تصدیق کردند، و هر کدام هدیه و تحفه گران قیمتی به او دادند! (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سه روز بیشتر طول نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند!»

بعضی گفته اند: این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی علیه السلام، به خاطر این بود که خدا نمی خواست از شیرهایی که آلوده به حرام، آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غضب حقوق دیگران است، این پیامبر پاک بنوشد، او باید از شیر پاکي همچون شیر مادرش، تغذیه کند، تا بتواند بر ضد ناپاکی ها قیام کند، و بانا پاکان بستیزد.

و به این ترتیب «ما موسی را به مادرش بازگردانیم، تا چشمش روشن شود و غم و اندوهی در دل او باقی نماند، و بداند وعده الهی حق است اگر چه اکثر مردم نمی دانند» (فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ). (۲)

ص: ۵۱۸

۱- تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۲۳۱.

۲- درباره ریشه لغوی «تَقَرَّ عَيْنُهَا» در جلد پانزدهم تفسیر نمونه ذیل آیه ۷۴ سوره فرقان مشروحاً بحث کرده ایم.

در اینجا سوالی مطرح است، و آن این که: آیا فرعونیان موسی علیه السلام را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز، یا گاه به گاه، کودک را به دربار فرعون بیاورد، تا ملکه «مصر» دیداری از او تازه کند؟ و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر می داد؟

دلیل روشنی بر هیچ یک از این دو احتمال نداریم، اما احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد.

و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد، یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت، و میان این دو در رفت و آمد بود؟

بعضی گفته اند: بعد از دوران شیرخوارگی، او را به «فرعون» و همسرش «آسیه» سپرد، و موسی علیه السلام در دامن آن دو، و با دست آن دو پرورش یافت، و در اینجا داستان های دیگری از کارهای کودکانه، اما پر معنی موسی علیه السلام نسبت به فرعون نقل کرده اند، که ذکر همه آنها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی علیه السلام به نبوت، به او گفت: (أَلَمْ نُزَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ) «آیا تو را در کودکی در دامن مهر خود پرورش ندادیم؟ و سال هائی از عمرت را در میان ما نبودى؟» (۱) نشان می دهد که موسی علیه السلام مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده، و سال هائی

در آنجا درنگ نموده است.

از تفسیر «علی بن ابراهیم» چنین استفاده می شود که، موسی علیه السلام با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد، که با نزاع دو نفر، یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود (که شرح آن در آیات آینده می آید) روبرو گشت (۲) (ر.ک: ج ۱۶، ص ۴۳ - ۴۹).

## دختران شعیب

### اشاره

(وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ

ص: ۵۱۹

۱- شعراء، آیه ۱۸.

۲- تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۱۲، ص ۱۳۷؛ طبق نقل تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۱۷.

امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسِيْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأُبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ \* فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ

خَيْرٍ فَقِيرٌ \* فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

و هنگامی که به (چاه) آب «مدین» رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند؛ و در کنار آنان دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمی شوند؛ موسی) به آن دو گفت: «منظور شما (از این کار) چیست؟» گفتند: «ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپان ها همگی خارج شوند؛ و پدر ما پیر مرد کهنسالی است.» \* موسی برای (گوسفندان) آن دو آب کشید؛ سپس رو به سایه آورد و عرض کرد: \* «پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی، به آن نیازمندم!» \* ناگهان یکی از آن دو (زن) به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمی داشت، و گفت: «پدرم از تو دعوت می کند تا مزد آب دادن (به گوسفندان) را که برای ما انجام دادی به تو بپردازد». هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت: «نترس، از قوم ظالم نجات یافتی!»

(سوره قصص، آیات ۲۳-۲۵)

#### تفسیر:

«هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می کنند» (وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ).

«و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند، اما به چاه نزدیک نمی شوند» (وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمِ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ). (۱)

وضع این دختران با عفت، که در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آنها نمی رسد، و یک مشت شبان گردن کلفت، تنها در فکر گوسفندان خویشند، و نوبت به دیگری

ص: ۵۲۰

۱- «تذودان» از ماده «ذود» (بر وزن زرد) به معنی منع کردن و جلوگیری نمودن است، آنها مراقب بودند که گوسفندانشان متفرق یا آمیخته با گوسفندان دیگر نشود.



نمی دهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد «گفت: کار شما چیست؟! (قَالَ مَا خَطْبُكُمَْا). (۱)

چرا پیش نمی روید و گوسفندان را سیراب نمی کنید؟

برای موسی علیه السلام این تبعیض و ظلم و ستم، این بی عدالتی و عدم رعایت حق مظلومان، که در پیشانی شهر «مدین» به چشم می خورد، قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود، و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمت هایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمی توانست راه و رسم خود را ترک گوید، و در برابر بی عدالتی ها سکوت کند.

دختران در پاسخ او «گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمی کنیم، تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند» و ما از باقیمانده آب استفاده می کنیم (قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصَدِرَ الرِّعَاءُ). (۲)

و برای این که این سوال برای موسی علیه السلام بی جواب نماند که چرا باید پدر این دختران عقیف آنها را به دنبال این کار بفرستد؟ افزودند: «پدر ما پیرمرد کهنسالی است» پیرمردی شکسته و سالخورده، (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ).

نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد، و نه برادری داریم که این مشکل را متحمل گردد، و برای این که سربار مردم نباشیم چاره ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم.

موسی علیه السلام از شنیدن این سخن، سخت ناراحت شد، چه بی انصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند، و کمترین حمایتی از ضعیف نمی کنند؟!

جلو آمد، دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلولی که می گویند: چندین نفر می بایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش، یک تنه آن را از چاه بیرون آورد، و «گوسفندان آن دو را سیراب کرد» (فَسَقَى لَهُمَا).

می گویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد، به آنها گفت: «شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او

ص: ۵۲۱

۱- «خَطْبُ» به معنی کار و مقصود و منظور است.

۲- «يُصَدِرَ» از ماده «صدر» به معنی خارج شدن از آبگناه است، و «رِعَاءُ» جمع «راعی» به معنی چوپان است.

دادند و گفتند: «بِسْمِ اللَّهِ!» اگر می توانی آب بکش، چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید، آنها موسی علیه السلام را تنها گذاردند، ولی موسی علیه السلام با این که خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد، و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه، همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد.

«سپس به سایه، روی آورد، و به درگاه خدا عرض کرد: خدایا هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم» (ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ).

آری، او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر، غریب و تنها بود، و پناهگاهی نداشت، اما در عین حال، بی تابی نمی کند، آن قدر مودب است که حتی به هنگام دعا کردن، صریحاً نمی گوید: خدایا چنین و چنان کن، بلکه می گوید: «هر خیری که بر من فرستی، به آن نیازمندم» یعنی، تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند و بقیه را به لطف پروردگار وامی گذارد.

اما کار خیر را بنگر که چه قدرت نمائی می کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟

یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت ضعیف ناشناخته ای کشیدن، فصل تازه ای در زندگانی موسی علیه السلام می گشاید، و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد و گمشده ای را که می بایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد، در اختیارش می گذارد.

و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد «یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمی داشت، و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد، و تنها این جمله را گفت: پدرم از تو دعوت می کند، تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی به تو بدهد!» (فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْسِيًّا عَلَى اسْتِخْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا).

برق امید در دل او جستن کرد، گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است، و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حق شناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب، بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه، یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من! چه فرصت گران بهائی!

آری، آن پیرمرد کسی جز «شعیب» علیه السلام پیامبر خدا نبود، که سالیان دراز، مردم را در

این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حق شناسی و حق پرستی بود، امروز که می بیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند، جویا می شود، و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد، تصمیم می گیرد: دین خود را به این جوان ناشناس، هر که باشد، ادا کند.

موسی، حرکت کرد و به سوی خانه «شعیب» علیه السلام آمد، طبق بعضی از روایات، دختر برای راهنمایی، از پیش رو حرکت می کرد و موسی علیه السلام از پشت سرش، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی علیه السلام اجازه نمی داد چنین شود، به دختر گفت: «من از جلو می روم بر سر دو راهی ها و چند راهی ها مرا راهنمایی کن» (۱) (ر.ک: ج ۱۶، ص ۶۶ - ۷۱).

## ادامه قصه دختران شعیب

### اشاره

قَالَتْ إِخِدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ \* قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِخِدَيَّ إِهْتَبِي هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجِرَنِي تَمَانِي حِجْرٍ فَإِنْ أْتَمَمْتَ عَشْرَ أَفْئِدَةٍ مِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسُقَّ عَلَيْكَ سَيَتَجِدْنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ \* قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

یکی از آن دو (دختر) گفت: پدرم! او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می توانی استخدام کنی آن کس است که قوی و امین باشد (و او همین مرد است)! \* (شعیب) گفت: «من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی؛ و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی، محبتی از ناحیه توست؛ من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم؛ و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت!» \* (موسی) گفت: «(مانعی ندارد)، این قراردادی میان من و تو باشد؛ البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم)! و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است!» (سوره قصص، آیات ۲۶-۲۸)

ص: ۵۲۳

موسی علیه السلام به خانه «شعیب» علیه السلام آمد، خانه ای ساده و روستائی، خانه ای پاک و مملو از معنویت، بعد از آنکه سرگذشت خود را برای «شعیب» علیه السلام بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پر معنی، به پدر پیشنهاد استخدام موسی علیه السلام برای نگهداری گوسفندان کرد، «گفت: ای پدر! این جوان را استخدام کن، چرا که بهترین کسی که می توانی استخدام کنی، آن فرد است که قوی و امین باشد» او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را (قَالَتِ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ).

دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته، باید این چنین مودبانه و حساب شده سخن بگوید، و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ، حق سخن را

ادا کند.

این دختر، از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار؟

با این که نخستین بار که او را دیده بر سر چاه بوده و سوابق زندگی او روشن نیست.

پاسخ این سوال، معلوم است: قوت او را به هنگام کنار زدن چوپان ها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان، و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود، و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه «شعیب» علیه السلام راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه برود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابه جا کند. (۱)

به علاوه، از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای «شعیب» علیه السلام نقل کرد نیز، قدرت او در مبارزه با «قبطیان» روشن می شد، و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد، و روی خوش نشان نداد.

در اینجا، «شعیب» علیه السلام از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی علیه السلام نموده چنین «گفت: من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این

ص: ۵۲۴

---

۱- همین مضمون در روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۱۳۸ نقل شده، آمده است که وقتی «شعیب» از دخترش سوال کرد: قوت این جوان معلوم است که دلو بزرگ را از چاه کشیده، امانتش از کجا؟ گفت: برای این که حاضر نبود پشت سر زنان نگاه کند (تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۳).

شرط که هشت سال برای من کار کنی!» (قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجٍ). (۱)

سپس افزود: «و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی کرده ای، اما بر تو واجب نیست!» (فَمَا أَنْتَمَّتْ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ).

و به هر حال «من نمی خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم، و انشاء الله به زودی خواهی دید که من از صالحانم» (وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ).

من به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سخت گیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.

در اطراف این پیشنهاد، ازدواج و مهریه و سایر خصوصیات آن، سوالات بسیاری مطرح است که در بحث نکاح ان شاء الله خواهد آمد.

موسی علیه السلام، به عنوان موافقت و قبول این عقد «گفت: این قراردادی میان من و تو باشد» (قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ).

البته، «هر کدام از این دو مدت (هشت سال یا ده سال) را انجام دهم، ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم» (أَيُّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ).

و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار، افزود: «و خدا بر آنچه ما می گوئیم شاهد و گواه است» (وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ).

و به همین سادگی موسی علیه السلام داماد «شعیب» علیه السلام شد!

۲. پاسخ به چند سوال در مورد ازدواج دختر «شعیب» با موسی

گفتیم آیات فوق، سوالات فراوانی را برانگیخته است که باید جواب همه را به طور فشرده بیاوریم:

الف) آیا از نظر فقهی، صحیح است دختری که می خواهد به ازدواج کسی در آید، دقیقاً معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود: یکی از این دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم.

پاسخ: معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد، بلکه،

ص: ۵۲۵

---

۱- «حَجَّجٍ» جمع «حجه» است و «حجه» به معنی یک سال است نظر به این که معمول عرب این بود که در هر سال، یک حج به جا می آوردند و از زمان ابراهیم به یادگار مانده بود.

ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح «مقاله» است تا بعد از موافقت موسی، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.

ب) آیا می توان «مهر» را به صورت مجهول و مردد، میان کم و زیاد قرار داد؟

پاسخ: از لحن آیه، به خوبی برمی آید که مهریه واقعی، هشت سال خدمت کردن بوده است، و دو سال دیگر مطلبی بوده است، موقوف به اراده و میل موسی.

ج) اصولاً، آیا می توان «کار و خدمات» را مهریه قرار داد؟ و چگونه می توان با چنین همسری هم بستر گردید، در حالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرا نرسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یک جا ندارد؟

پاسخ: هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاق «ادله مهر» در شریعت ما نیز، هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یک جا پردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد و زن مالک آن شود کافی است، اصل «سلامت» و «استصحاب» نیز حکم می کند که: این شوهر، زنده می ماند و توانائی بر اداء این خدمت را دارد.

د) اصولاً چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالائی است که او را به آن خدمت بفروشند؟ (۱)

پاسخ: بدون شک، «شعیب» از سوی دخترش در این مسأله احراز رضایت نموده، و وکالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند، و به تعبیر دیگر، مالک اصلی در ذمه موسی، همان دختر «شعیب» بود، اما از آنجا که زندگی همه آنها به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می گذشت، و جدائی در میان آنها وجود نداشت، (همان گونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده های قدیمی یا روستائی دیده می شود، که زندگی یک خانواده کاملاً به هم آمیخته است) این مسأله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه این که: مالک مهر تنها دختر است، نه پدر، و خدمات موسی نیز در همین طریق بود.

ه) مهریه دختر «شعیب»، مهریه نسبتاً سنگینی بوده؛ زیرا اگر به حساب امروز، کار

ص: ۵۲۶

---

۱- مرحوم «محقق حلی» در «شرایع» می گوید: «يَصِحُّ الْعَقْدُ عَلَى مَنْفَعَةِ الْحَرِّ كَتَغْلِيمِ الصَّنْعَةِ وَ الشُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ كُلِّ عَمَلٍ مُحَلَّلٍ وَ عَلَى اجَازِهِ الزُّوْجِ نَفْسِهِ مُدَّةً مُعَيَّنَةً» - و مرحوم فقیه بزرگوار «صاحب جواهر» بعد از ذکر این عبارت می گوید: «وَفَاقًا لِلْمَشْهُورِ» (جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۴).

یک کارگر معمولی را در یک ماه و یک سال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد ۸ ضرب نمائیم، مبلغ قابل ملاحظه ای می شود.

پاسخ: اولاً، این ازدواج یک ازدواج ساده نبود، بلکه مقدمه ای بود برای ماندن موسی در مکتب «شعیب»، مقدمه ای بود، برای این که موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند، و خدا می داند که در این مدت موسی چه ها از «پیر مدین» فرا گرفت.

از این گذشته، اگر موسی این مدت را برای «شعیب» کار می کرد، در عوض «شعیب» نیز تمام زندگی او و همسرش را از همین طریق تأمین می نمود، بنابراین اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم، مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند و تصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است!

۳. ضمناً، از این داستان استفاده می شود، آنچه امروز در میان ما رائج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند، درست نیست: هیچ مانعی ندارد کسان دختر، شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند، پیدا کنند، و به او پیشنهاد دهند، - همان گونه که «شعیب» چنین کرد، و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است.

۴. نام دختران «شعیب» را «صفوره» (یا صفورا) و «لیا» نوشته اند که اولی با موسی ازدواج کرد (۱) (ر.ک: ج ۱۶، ص ۷۵ - ۸۲).

## فاطمه زهرا علیها السلام و آیه تطهیر

### اشاره

(وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)

و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (سوره احزاب، آیه ۳۳)

ص: ۵۲۷

در پایان آیه می افزاید: «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

تعبیر «انما» که معمولاً برای حصر است دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.

جمله «یُرِيدُ» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، و گرنه اراده تشریحی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و همه مردم بدون استثنا به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند.

ممکن است گفته شود که اراده تکوینی موجب یک نوع جبر است، ولی با توجه به بحث هایی که در مسأله معصوم بودن انبیا و امامان داشتیم پاسخ این سخن روشن می شود، و در اینجا به طور خلاصه می توان گفت: معصومان دارای یک نوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویش اند، و یک نوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو واسوه مردم بوده باشند.

به تعبیر دیگر، معصومان به خاطر تأییدات الهی و اعمال پاک خویش، چنانند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن، به سراغ گناه نمی روند درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد، با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی. این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهی ها و مبادی فطری و طبیعی می جوشد، بی آنکه جبر و اجباری در کار باشد.

واژه «رِجْس» به معنی شیء ناپاک است، خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد، یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها. (۱)

واینکه در بعضی از کلمات «رِجْس» به معنای گناه، یا شرک، یا بخل و حسد و یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده در حقیقت بیان مصداق هایی از آن است، و گرنه مفهوم این کلمه مفهومی عام و فراگیر است و همه انواع پلیدی ها را به حکم اینکه الف و لام در اینجا به اصطلاح الف و لام جنس است شامل می شود.

ص: ۵۲۸



«تَطْهِير» به معنی پاک ساختن، و در حقیقت تأکیدی است بر مسأله «اذهاب رجس» و نفی پلیدی ها، و ذکر آن به صورت مفعول مطلق در اینجا نیز تأکید دیگری بر این معنی محسوب می شود.

وَأَمَّا تعبیر «اهل البیت» به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران، اشاره به اهل بیت پیامبر است، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود، زیرا «بیت» گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شده، به قرینه آیات قبل و بعد منظور از آن، بیت و خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است. (۱)

امّا اینکه مقصود از اهل بیت پیامبر: در اینجا چه اشخاصی است در میان مفسران گفت و گو است، بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته اند، و آیات قبل و بعد را که درباره ازواج رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید قرینه این معنی شمرده اند.

ولی با توجه به یک مطلب این عقیده نفی می شود و آن اینکه ضمیرهایی که در آیات قبل و بعد آمده عموماً به صورت ضمیر جمع مؤنث است، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) همه به صورت جمع مذکر است، و این نشان می دهد معنای دیگری در نظر بوده است.

لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند.

از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنای دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز نفی می کند و می گوید: مخاطب در آیه فوق منحصرأ پنج نفرند: پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام .

با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنای سوم یعنی اختصاص به «خمس طیبه» است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابه لای بحث از وظایف زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شود.

ص: ۵۲۹

۱- اینکه بعضی «بیت» را در اینجا اشاره به «بیت الله الحرام» و کعبه دانسته اند و اهل آن را «متقون» شمرده اند، بسیار با سیاق آیات نامتناسب است، زیرا در این آیات سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و بیت او در میان است، نه بیت الله الحرام و هیچ قرینه ای بر آنچه گفته اند وجود ندارد.

پاسخ این سؤال را مفسّر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان چنین می گوید: این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند. قرآن پر است از این گونه بحث ها. همچنین در کلام فصیحای عرب و اشعار آنان نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است.

مفسّر بزرگ نویسنده المیزان پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است: ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...) همراه این آیات نازل شده است، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده، اما هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا بعد از آن، در کنار این آیات قرار داده شده است.

پاسخ سومی که می توان از سؤال داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکند که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤولیت های سنگینی برای او ایجاد می کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.

در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحاً سخن خواهیم گفت.

#### نکته ها:

#### ۱. آیه تطهیر برهان روشن عصمت

برخی مفسّران «رجس» را در آیه فوق تنها اشاره به شرک و یا گناهان کبیره زشت همچون زنا دانسته اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق «الرجس» (با توجه به اینکه الف و لام آن برای جنس است) هرگونه پلیدی و گناه را شامل می شود، زیرا گناهان همه رجس هستند، و لذا این کلمه در قرآن به شرک، مشروبات الکلی، قمار، نفاق، گوشت های حرام و ناپاک و مانند آن اطلاق شده است. (۱)

ص: ۵۳۰

---

۱- سوره حج آیه ۳۰، سوره مائده آیه ۹۰، سوره توبه آیه ۱۲۵، سوره انعام آیه ۱۴۵.

وَبَا تَوَجُّهَ بِهٖ اِيْنِكِهٖ اِرَادَهٗ اَلِهِي تَخَلَّفَ نَاطِقِيْر اِسْتِ، وَجَمَلَهٗ (اِنَّمَآ يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) دَلِيْل بِر اِرَادَهٗ حَتْمِي اَوْسْتِ، مَخْصُوْصاً بِا تَوَجُّهَ بِهٖ كَلِمَهٗ «اِنَّمَآ» كِهٖ بِر اِيْ حَصْرٍ وَتَاكِيْدٍ اِسْتِ رُوْشَن مِي شُوْد كِهٖ اِرَادَهٗ قَطْعِي خَدَاوَنَد بِر اِيْن قَرَارِ كَرْفَتِهٖ كِهٖ اَهْل بِيْت عَلِيْهَمُ السَّلَامُ اَز هَر كُوْنَهٗ رَجْسٍ وَپَلِيْدِي وَگَنَاهٖ پَاكٖ بَاشَنَد، وَاِيْن هَمَان مَقَامِ عَصْمَتِ اِسْتِ.

اِيْن نَكْتِهٖ نِيْز قَابِلِ تَوَجُّهٖ اِسْتِ كِهٖ مَنْظُوْر اَز «اِرَادَهٗ اَلِهِي» دَر اِيْن اِيْهٖ، دَسْتُوْرَهٗا وَاحْكَامُ اَوْ دَر مَوْرَدِ حَلَالٍ وَحَرَامٍ نِيْسْتِ، زِيْرَا اِيْن دَسْتُوْرَهٗا شَامِلِ هَمْگَاَن مِي شُوْد وَاِخْتِصَاصُ بِهٖ اَهْل بِيْت عَلِيْهَمُ السَّلَامُ نَدَارَدِ، بِنَابِر اِيْن بِا مَفْهُومِ كَلِمَهٗ «اِنَّمَآ» سَاز گَاَر نَمِي بَاشَد.

پَس اِيْن اِرَادَهٗ مَسْتَمِر اِشَارَهٗ بِهٖ يَك نَوْعِ اَمْدَادِ اَلِهِي اِسْتِ كِهٖ اَهْل بِيْتِ رَا بِر عَصْمَتِ وَادَاْمَهٗ اَن يَاَرِي مِي دِهْد وَدَر عِيْنِ حَالِ، مَنَافَاتِ بِا اَزَادِي اِرَادَهٗ وَاِخْتِيَارِ نَدَارَدِ (چِنَانَكِهٖ قَبْلاً شَرَحِ دَاْدِيْمِ).

دَر حَقِيْقَتِ مَفْهُومِ اِيْهٖ هَمَانِ چِيْزِي اِسْتِ كِهٖ دَر زِيَارَتِ جَامِعَهٗ نِيْز اَمْدَهٗ اِسْتِ: «عَصِيْ مَكُمُ اللّٰهُ مِّنَ الزَّلٰلِ وَ اَمْنَكُمُ مِّنَ الْفِتَنِ، وَ طَهَّرَكُمُ مِّنَ الدَّنَسِ، وَ اَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ، وَ طَهَّرَكُمُ تَطْهِيْرًا؛ خَدَاوَنَد شَمَا رَا اَز لَغْزَشِ هَا حَفْظِ كَرْدِ، اَز فِتْنَهٗ اِنْحِرَافَاتِ دَر اِمَانِ دَاشْتِ، اَز اَلُوْدْگِي هَا پَاكٖ سَاخْتِ وَپَلِيْدِي رَا اَز شَمَا دُوْر كَرْدِ وَكَاْمَلاً تَطْهِيْرِ نَمُوْدِ».

بَا اِيْنِ تَوْضِيْحِ دَر دَلَالَتِ اِيْهٖ فَوْقِ بِر مَقَامِ عَصْمَتِ اَهْلِ بِيْتِ نَبَايْدِ تَرْدِيْدِ كَرْدِ.

## ۲. اِيْهٖ تَطْهِيْرِ دَر بَارَهٗ چِهٖ كَسَاَنِي اِسْتِ؟

گَفْتِيْمِ كِهٖ اِيْنِ اِيْهٖ كَرْچِهٖ دَر لَاطِبَهٗ لَاطِي اِيَّاتِ مَرْبُوْطِ بِهٖ هَمْسِرَانِ پِيَاْمَبْرِ صَلِي اللّٰهُ عَلِيْهٖ وَ اٰلِهٖ اَمْدَهٗ، تَغْيِيْرِ سِيَّاقِ اَن (تَبْدِيْلِ ضَمِيْرَهٗاِي جَمْعِ مُؤَنَّثِ بِهٖ جَمْعِ مَذْكَرِ) دَلِيْلِ بِر اِيْنِ اِسْتِ كِهٖ اِيْنِ اِيْهٖ مَحْتَوَاِيِي جَدَايِ اَز اَن اِيَّاتِ دَاْرَدِ؛ بِهٖ هَمِيْنِ دَلِيْلِ، حَتِّيْ كَسَاَنِي كِهٖ اِيْهٖ رَا مَخْصُوْصُ بِهٖ پِيَاْمَبْرِ صَلِي اللّٰهُ عَلِيْهٖ وَ اٰلِهٖ وَعَلِيْ وَفَاطِمَهٗ وَحَسَنُ وَحَسِيْنُ عَلِيْهَمُ السَّلَامُ نَدَاْنَسْتَهٗ اَنْدِ مَعْنَاِيِ وَسِيْعِي بِرَايِ اَن قَائِلِ شَدَهٗ اَنْدِ كِهٖ هَمِ اِيْنِ بَزْر گُوَاْرَانِ رَا شَامِلِ مِي شُوْدِ وَهَمِ هَمْسِرَانِ پِيَاْمَبْرِ صَلِي اللّٰهُ عَلِيْهٖ وَ اٰلِهٖ رَا.

وَلِي رُوَاِيَّاتِ فِرَاوَانِي دَر دَسْتِ دَاْرِيْمِ كِهٖ نَشَانِ مِي دِهْدِ اِيْهٖ مَخْصُوْصُ اِيْنِ بَزْر گُوَاْرَانِ اِسْتِ وَهَمْسِرَانِ دَر اِيْنِ مَعْنَاِ دَاخِلِ نِيْسْتَنَدِ، هَر چِنْدِ اَز اِحْتِرَامِ مَتَنَاسِبِ بِر خُوْر دَاْرَنَدِ. اِيْنَكِ بَخْشِي اَز اَن رُوَاِيَّاتِ رَا ذِيَّلاً اَز نَظَرِ مِي گُذَرَانِيْمِ:

الف) رُوَاِيَّاتِي كِهٖ اَز خُوْدِ هَمْسِرَانِ پِيَاْمَبْرِ صَلِي اللّٰهُ عَلِيْهٖ وَ اٰلِهٖ نَقْلِ شَدَهٗ وَ مِي گُوِيْدِ: هَنْگَاْمِي كِهٖ

پیامبر صلی الله علیه و آله از این آیه شریفه سخن می گفت ما از او پرسیدیم که جزء آن هستیم؟ فرمود: «شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید».

از آن جمله روایتی است که ثعلبی در تفسیر خود از امّسلمه نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام «حریره» (نوعی غذا) نزد آن حضرت آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندت حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عبايي بر آنها افکند و گفت: «اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَعِترَتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً؛ خداوندا، اینان خاندان من اند، پلیدی را از آنها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان».

و در اینجا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» نازل شد... من گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا، فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ؛ تو بر خیر و نیکی هستی» (اما در زمره این گروه نیستی). (۱)

و نیز ثعلبی از مجمع البیان نقل می کند که وقتی مادرم از عایشه درباره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر پرسید (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود. و هنگامی که درباره علی علیه السلام از او پرسید گفت: «تَسْتَلْنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَزَوْجِ أَحَبِّ النَّاسِ، كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسِينَ وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَجَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِثَوْبٍ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَلاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَحَامَتِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، قَالَتْ: فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِكَ قَالَ: تَنَحَّى فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ؛ آیا از من درباره کسی می پرسی که محبوب ترین مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و از کسی می پرسی که همسر محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؟ من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: خداوندا، اینها خاندان من اند و حامیان من، رجز را از آنها ببر و از آلودگی ها پاکشان فرما. من عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی» (اما جزء این جمع نمی باشی). (۲)

ص: ۵۳۲

۱- طبرسی در مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث. این حدیث به طرق دیگر نیز از امّسلمه به همین مضمون نقل شده است (به شواهد التنزیل حاکم حسانی، ج ۲، ص ۵۶ مراجعه شود).

۲- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۷، ذیل آیه مورد بحث.

این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر جزء عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

ب) روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند، یا به خدمت او آمدند، پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی بر آنها افکند و گفت: خداوندا، اینها خاندان من اند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در شواهد التنزیل این روایات را به طرق متعدّد از راویان مختلفی گردآوری کرده است. (۱)

در اینجا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر «کساء» چه بود؟

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق تنها درباره این گروه است، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر صلی الله علیه و آله و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا، اهل بیت من اینها هستند، پلیدی را از آنها دور کن» (اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِيَّتِي وَخَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً). (۲)

ج) در روایات فراوان دیگری می خوانیم که بعد از نزول آیه فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله مدّت شش ماه هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می گذشت صدا می زد: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً؛ هنگام نماز است ای اهل بیت، خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد».

این حدیث را حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل کرده است. (۳)

در روایت دیگری که از ابوسعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است می خوانیم:

ص: ۵۳۳

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۱ به بعد.

۲- درّ المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

۳- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱.

حدیث فوق را ابن عباس نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.<sup>(۲)</sup>

این نکته قابل توجه است که تکرار این مسأله در مدّت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه علیها السلام برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است، به خصوص اینکه تنها خانه ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله باز می شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود، در خانه فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند - دقت کنید.

با این حال جای تعجب است که برخی مفسران اصرار دارند که مفهوم آیه عام است و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در آن واردند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می دانند.

قابل توجه اینکه عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزه کاری های ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد، اگر این آیه شامل او می شد قطعاً در لابه لای سخنانش به مناسبت هایی از آن سخن می گفت، در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

د) روایات متعددی از ابوسعید خدری صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد این آیه تنها درباره همان پنج تن نازل شده است (نُزِلَتْ فِي خَمْسَةٍ: فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ).<sup>(۳)</sup>

این روایات به قدری زیاد است که برخی محققان آن را متواتر می دانند.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع وراویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند چندان است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد، تا آنجا که در احقاق الحق بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گرد آوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد.<sup>(۴)</sup>

ص: ۵۳۴

۱- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۸.

۲- درّ المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

۳- شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۵.

۴- به جلد دوم احقاق الحق وپاورقی های آن مراجعه شود.

نویسنده کتاب شواهد التنزیل که از علمای معروف اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده.<sup>(۱)</sup>

از همه اینها گذشته، پاره ای از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته برخی مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار تن بالغ می شد.

بدون شک این ماجرا به هیچ وجه قابل توجیه نیست و حتی می بینیم خود عایشه نیز بعد از این حادثه اظهار ندامت می کند که نمونه ای از آن در بحث های پیشین گذشت.

عیب جویی عایشه از خدیجه که از بزرگ ترین وفادارترین و با فضیلت ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است. این سخن چندان بر پیامبر صلی الله علیه و آله ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: «به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند، وزمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند».<sup>(۲)</sup>

### ۳. آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریحی؟

در لابه لای تفسیر آیه اشاره ای به این موضوع داشتیم که «اراده» در جمله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) اراده تکوینی است، نه تشریحی.

برای توضیح بیشتر باید یادآور شویم که منظور از اراده تشریحی همان اوامر و نواهی الهی است. فی المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد می خواهد، این اراده تشریحی است.

معلوم است اراده تشریحی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق متعلق اراده افعال خداست. می گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنابراین چنین اراده ای باید تکوینی باشد و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

ص: ۵۳۵

۱- رک: شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۰ به بعد.

۲- استیعاب و صحیح بخاری و مسلم، طبق نقل المراجعات، ص ۲۲۹، نامه ۷۲.

افزون بر این، مسأله اراده تشریحی نسبت به پاکی و تقوا انحصار به اهل بیت علیهم السلام ندارد، زیرا خدا به همه دستور داده است که پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

به هر حال این موضوع یعنی «اراده تشریحی» نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچ وجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه دارد که مخصوص اهل بیت علیهم السلام است.

این نیز مسلم است که «رجس» در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی باشد، بلکه اشاره به پلیدی های باطنی است و اطلاق این کلمه هرگونه انحصار و محدودیت را در شرک، کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند، و همه گناهان و آلودگی های عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.

نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است، در اینجا به معنای مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح اینکه: مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود، اما با وجود این حالت چنان نیست

که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند و با اختیار خود از گناه

چشم می پوشند.

درست همانند یک طیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرهای جدی آن را می داند نمی خورد، با اینکه قدرت بر این کار دارد اما آگاهی ها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم پوشد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شده نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسؤولیت سنگین رهبری به آنها داده؛ بنابراین، امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است. درست مانند امتیاز خاصی که خداوند به پرده های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن از آن بهره می گیرد.

از این گذشته، به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند، مسؤولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده خط عدالت است.





را مکتوم می داشت، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد. هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شد بارها او را نهی کرد و اصرار داشت دست از دامن آیین موسی بردارد و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت، هرگز تسلیم خواست فرعون نشد.

سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخ ها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند و سنگ عظیمی بر سینه اش بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود: «پروردگارا، برای من خانه ای در بهشت، در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!»

خداوند نیز دعای این زن مومن پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در ردیف بهترین زنان جهان، مانند مریم قرار داد، چنانکه در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است.

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتُ مُرَّاحِمٍ، إِمْرَأَةُ فِرْعَوْنَ؛ برترین زنان اهل بهشت (چهار نفرند): خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون» (۱).

جالب اینکه همسر فرعون با این سخن، کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد، و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق ملکه مصر بودن در اختیار تو است، با ایمان به مرد شبانی همچون موسی علیه السلام از دست نده پاسخ می گوید.

و با جمله «وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ» بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش اعلام می دارد.

و با جمله «وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ناهم رنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آنها برملا می کند.

و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد. جمله هایی که می تواند برای همه زنان و مردان

ص: ۵۳۸

مومن جهان الهام بخش باشد. جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط یا همسر را مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوا می شمردند می گیرد.

مسئلاً زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت، همان طور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق و نه این فشار و شکنجه، آن زن مومن را به زانو در نیاورد و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد، تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.

قابل توجه اینکه تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت و در نزد خودش برای او بنا کند که در بهشت بودن، جنبه جسمانی آن است و نزد خدا بودن، جنبه روحانی آن، و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است.

سپس به دومین زن باشخصیت که الگویی برای افراد باایمان محسوب می شود اشاره کرده، می فرماید: «و نیز خداوند مثلی زده است مریم دختر عمران را که دامان خود را پاک نگاه داشت» (و مَرِيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا). (۱)

«وما از روح خود در او دیدیم» (فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا).

و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولوالعزم پروردگار شد.

ومی افزاید: «او سخنان پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد و به همه آنها ایمان آورد» (وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ).

«و او از مطیعان فرمان خدا بود» (وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ).

از نظر ایمان در سر حدّ اعلی قرار داشت و به تمام کتاب های آسمانی و اوامر الهی مومن، و از نظر عمل پیوسته مطیع اوامر الهی بود، بنده ای بود جان و دل بر کف، و چشم بر امر، و گوش بر فرمان داشت.

تفاوت «کلمات» و «کُتِبَ» ممکن است از این نظر باشد که تعبیر «کُتِبَ» اشاره به تمام کتاب های آسمانی است که بر پیامبران نازل شده و تعبیر به «کلمات» ناظر به وحی هایی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است.

مریم چنان نسبت به این کلمات و کتب مومن بود که قرآن در آیه ۷۵ سوره مائده به «صدیقه» (بسیار تصدیق کننده) از او یاد کرده است.

ص: ۵۳۹

---

۱- درباره اینکه منظور از تعبیر «فَرَج» چیست شرح مبسوطی در ذیل آیه ۹۱ سوره انبیاء داشتیم.

در آیات مختلف قرآن مطالب زیادی درباره شخصیت این زن باایمان و مقام والای او دیده می شود که قسمت مهمی از آن در همان سوره ای است که به نام او نامیده شده (جمعی نیز «صدیقه» را به معنی بسیار راستگو توصیف کرده اند).

به هر حال قرآن با این تعبیرات دامن مریم را از سخنان ناروایی که جمعی از یهودیان آلوده و جنایتکار درباره او می گفتند و شخصیت و حثی پاکدامنی او را زیر سوال می بردند پاک می شمرد، و مشتم محکمی بر دهان بدگویان می کوبد.

منظور از جمله «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا» (از روح خود در او دمیدیم) چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم، یک روح با عظمت و متعالی است. به تعبیر دیگر اضافه «روح» به «خداوند»، اضافه تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی می آید، مانند اضافه «خانه» به «خدا» در تعبیر «بیت الله»، و گرنه خداوند نه روح دارد و نه خانه و بیت.

عجب اینکه برخی مفسران حدیثی درباره زنان با شخصیت و والامقام در نزد خداوند نقل کرده اند که عایشه را برترین آنها شمرده اند! چه خوب بود این حدیث را در تفسیر سوره تحریم ذکر نمی کردند، زیرا این سوره با صدای رسا، پیامی بر خلاف این حدیث ساختگی می دهد و چنانکه دیدیم، بسیاری از مفسران اهل سنت و مورخان تصریح کرده اند که آن دوزن که آیات این سوره آنها را شدیداً ملامت می کند و مایه خشم خدا و رسولش شدند، حفصه و عایشه بودند. و این معنی صریحاً در صحیح بخاری نیز آمده است. (۱)

ما از تمام کسانی که آزاد می اندیشند می خواهیم که بار دیگر آیات این سوره را مرور کنند، سپس ارزش چنین احادیثی را روشن سازند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۳۱۴-۳۱۸).

## ایناری تحسین برانگیز

### اشاره

(إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا \* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا \* يُوفُونَ بِالْأَنْدَرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ

ص: ۵۴۰

لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا \* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا \* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا

به یقین ابرار (ونیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است، \* از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و (از هر جا بخواهند) آن را جاری می سازند. \* آنها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می ترسند، \* و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مستمند» و «یتیم» و «اسیر» اطعام می کنند. \* (ومی گویند): ما شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم. \* ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است. \* (بخاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شرّ آن روز ننگه می دارد و از آنها استقبال می کند در حالی که شادمان و مسرورند. (سوره انسان، آیات ۵-۱۱)

## شأن نزول:

### سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن عباس می گوید: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی علیه السلام گفتند: ای ابوالحسن، خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه که خادمه آنها بود، نذر کردند: اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهما السلام نیز گفتند: ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی علیه السلام سه من جو قرض نمود، فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار، سائلی بر در خانه آمده، گفت: اَلسَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: «سلام بر شما ای خاندان محمّد!» مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار، وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز، ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز، اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز هر کدام سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد، علی علیه السلام دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد، هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده، و چشم هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمّد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره هل أتی را بر او خواند (بعضی گفته اند: از آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ» تا آیه «كَانَ سَيِّئِكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).

آنچه را در بالا آوردیم، نص حدیثی است که با کمی اختصار، در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است، و در همان کتاب از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت، نام می برد که این حدیث را در کتاب های خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن).

به این ترتیب، روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است. (۱)

و اما علمای شیعه، همه اتفاق نظر دارند که: این هیجده آیه یا مجموع این سوره در ماجرای فوق نازل شده است، و همگی بدون استثناء، در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندان ایشان آورده اند.

حتی چنانکه در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا، و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است.

در اینجا بهانه جویانی که هر وقت به فضائل علی علیه السلام می رسند، حساسیت

ص: ۵۴۲

---

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۷ تا ۱۱۱ و در کتاب احقاق الحق در ج ۳، ص ۱۵۷ تا ۱۷۱، حدیث فوق از ۳۶ نفر از دانشمندان و علمای اهل سنت با ذکر مأخذ نقل شده است.

فوق العاده ای نشان می دهند، منتهای دقت را در اشکال تراشی به عمل آورده و خرده گیری هایی بر این شأن نزول دارند از جمله:

۱. این سوره «مکی» است در حالی که داستان شأن نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است که قطعاً در «مدینه» واقع شده!

ولی چنانکه در آغاز این سوره مشروحاً بیان کردیم، دلائل روشنی در دست داریم که نشان می دهد: تمام سوره هل اُتی» و یا لا اقل «هیجده آیه» در «مدینه» نازل

شده است.

۲. لفظ آیه عام است چگونه می توان آن را تخصیص به افراد معینی داد.

ولی نا گفته پیداست که عام بودن مفهوم آیه، منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده ای دارد، ولی شأن نزول که مصداق اتم و اعلاّی آن است مورد خاصی می باشد، و این عجیب است که عمومیت مفهوم آیه ای را کسی دلیل بر نفی شأن نزول آن بگیرد.

۳. بعضی، شأن نزول های دیگری نقل کرده اند که با شأن نزول فوق سازگار نیست، از جمله اینکه «سیوطی» در «درّ المنثور» نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد واز «تسبیح» و «تهلیل» سؤال کرد.

عمر گفت: بس است، زیاد از رسول خدا سؤال کردی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمر! خاموش باش، و در این هنگام سوره هل اُتی» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد! (۱)

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از «حبشه» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، می خواست از او سؤال کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سؤال کن و فرا گیر.

عرض کرد: ای رسول خدا! گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت بر ما برتری دارد، اگر من به آنچه تو ایمان آورده ای ایمان بیاورم، و همانند آنچه عمل می کنی، عمل کنم، من با تو در بهشت خواهم بود؟

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست اوست سفیدی سیاه پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می شود، پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب های مهمی برای گفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده، بیان فرمود، در این هنگام سوره هل اُتی» نازل شد! (۲)

ص: ۵۴۳





ولی با توجه به اینکه این روایات تقریباً هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره هل اُتی» ندارد، به نظر می رسد برای پایمال کردن شأن نزول سابق، از سوی عمّال «بنی امیه» یا مانند آنان جعل شده باشد.

۴. بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که: چگونه انسان می تواند، سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟!

اما این ایراد عجیبی است برای اینکه: خود ما افراد متعددی را دیده ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف «چهل روز» را انجام داده اند، یعنی چهل روز تمام، تنها آب نوشیده اند! و مطلقاً غذایی نخورده اند! و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماری های آنها شده، حتی یکی از اطبای معروف غیر مسلمان به نام «الکسی سوفورین» کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساک، با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است.

حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه، این امساک را تا ۲۲ روز عملاً انجام داده اند.

۵. بعضی دیگر، برای اینکه به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند، از

طریق دیگری وارد شده اند، مثلاً «آلوسی» می گوید: اگر بگوییم این سوره درباره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نازل نشده، چیزی از قدر آنها نمی کاهد؛ زیرا داخل بودن آنها

در عنوان «ابرار» مطلب آشکاری است که هر کس می داند، سپس به بیان بعضی

از فضائل آنها پرداخته، می گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می تواند بگوید: جز اینکه علی علیه السلام مولای مؤمنان و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و جزء وجود محمدی ۹ و حسنین علیهما السلام روح وریحان، و آقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست، بلکه هر کس غیر این راه را بپوید گمراه است. (۱)

ولی ما می گوییم: اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم، بقیه فضائل نیز تدریجاً به چنین سرنوشتی دچار می شوند، و روزی فرا خواهد رسید که بعضی، اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین علیهم السلام را نیز انکار کنند!

قابل توجه اینکه: در بعضی از روایات از خود علی علیه السلام نقل شده که در موارد

ص: ۵۴۴

متعدد، به نزول این آیات در مورد خود و فرزندانش در مقابل مخالفان استدلال کرده است.<sup>(۱)</sup>

این نکته نیز قابل توجه است که: «اسیر» معمولاً در «مدینه» وجود داشت، و در «مکه» به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد، و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است.

آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که: به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت های بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن مجید در عداد نعمت های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا علیها السلام و همسر و فرزندانش باشد، که به احترام بانوی اسلام ۳ ذکری از «حور» به میان نیامده!<sup>(۲)</sup>

گرچه بحث ما در زمینه این شأن نزول طولانی شد، ولی در برابر اشکال تراشی های بهانه جویان، چاره ای جز این نبود (ر.ک: ج ۲۵، ص ۳۴۴ و ۳۴۵).

### فاطمه مصداق خیر کثیر

#### اشاره

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

به یقین ما به تو کوثر (وخیر و برکت فراوان) عطا کردیم. \* پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. \* (ویدان) دشمن تو به یقین ابتر و بریده نسل است.

(سوره کوثر، آیات ۱-۳)

#### تفسیر: ما به تو خیر فراوان دادیم

روی سخن در تمام این سوره به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است (مانند سوره والضحی)

ص: ۵۴۵

۱- احتجاج طبرسی و خصال صدوق (طبق نقل المیزان، ج ۲۰، ص ۲۲۴).

۲- روح المعانی، ج ۲۹، ص ۱۵۸.

وسوره أ لم نشرح) ویکي از اهداف مهم هر سه سوره تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبان های مکرر دشمنان است.

نخست می فرماید: «ما به تو کوثر عطا کردیم» (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ).

«کوثر» وصف است که از «کثرت» گرفته شده، و به معنی خیر و برکت فراوان است، و به افراد «سخاوتمند» نیز «کوثر» گفته می شود.

در اینکه: منظور از «کوثر» در اینجا چیست؟ در روایتی آمده است: «وقتی این سوره نازل شد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟

گفت: نهی است در بهشت، سفیدتر از شیر، و صافتر از قرح (بلور) در دو طرف آن قبه هایی از درّ و یاقوت است...» (۱).

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «کوثر نهی است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش (عبدالله که در حیات او از دنیا رفت) به او عطا فرمود».

بعضی نیز گفته اند: منظور همان «حوض کوثر» است که تعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت، از آن سیراب می شوند. (۲)

بعضی آن را به «نبوت» تفسیر کرده.

بعضی دیگر به قرآن.

بعضی به کثرت اصحاب و یاران.

بعضی به کثرت فرزندان و ذریه، که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهراء علیها السلام به وجود آمدند، و آن قدر فزونی یافتند، که از شماره بیرونند، و تا دامنه قیامت یادآور وجود پیغمبر اکرمند.

بعضی نیز آن را به «شفاعت» تفسیر کرده و حدیثی از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل نموده اند. (۳)

تا آنجا که «فخر رازی پانزده قول در تفسیر «کوثر» ذکر کرده است، ولی ظاهر این است: غالب اینها بیان مصداق های روشنی از این مفهوم وسیع و گسترده است، زیرا چنانکه گفتیم، «کوثر» به معنی «خیر کثیر و نعمت فراوان» است.

ص: ۵۴۶

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۹.

۲- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۴۹.



گفتیم: «کوتر» یک معنی جامع و وسیع دارد، و آن، «خیر کثیر و فراوان» است، و مصادیق آن زیاد می باشد، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه، یکی از روشن ترین مصداق های آن را وجود مبارک «فاطمه زهراء علیها السلام دانسته اند؛ چرا که شأن نزول آیه می گوید: آنها پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را متهم می کردند که بلا عقب است، قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید: «ما به تو کوثر دادیم».

از این تعبیر، استنباط می شود: این «خیر کثیر» همان فاطمه زهراء علیها السلام است؛ زیرا نسل و ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت، نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آئین او و تمام ارزش های اسلام را حفظ کردند، و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت علیهم السلام که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران، هزار از فرزندان فاطمه علیها السلام در سراسر جهان پخش شدند، که در میان آنها علمای بزرگ، نویسندگان، فقهاء، محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند، که با ایثار و فداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از «فخر رازی برخوردار می کنیم، که در ضمن تفسیرهای مختلف «کوتر» می گوید:

قول سوم این است که: این سوره به عنوان ردّ بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرده می گرفتند، بنابراین معنی سوره این است که: خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند، بین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از «بنی امیه» (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نمانده، سپس بنگر و بین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها است، مانند: باقر، صادق، رضا و نفس زکیه (۱)، (۲) (ر.ک: ج ۳۷، ص ۳۹۷ - ۴۰۳).

ص: ۵۴۷

۱- «نفس زکیه» لقبی است برای محمد بن عبدالله فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام که به دست منصور دوانقی در سال ۱۴۵ هجری به شهادت رسید.

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۱۲۴.



بخش پنجم: زنان ناشایست

اشاره

ص: ۵۴۹





اشاره

(فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ)

(چون کار به اینجا رسید،) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم؛ جز همسرش، که از بازماندگان (وهلاک شدگان در شهر) بود. (سوره اعراف، آیه ۸۳)

تفسیر:

در آیه بعد می فرماید: «چون کار به اینجا رسید، ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پاکدامن بودند، نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبهکار رها ساختیم، زیرا او از نظر عقیده و آیین با آنان هماهنگ بود» (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ). (۱)

بعضی گفته اند: کلمه «اهل» گرچه معمولاً به خویشاوندان نزدیک گفته می شود، در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده. یعنی آنها نیز جزء خانواده او محسوب شده اند.

ولی به طوری که از آیه ۳۶ سوره ذاریات برمی آید، هیچ کس از قوم لوط جز خانواده و کسان نزدیک او ایمان نیاوردند. بنابراین «اهل» در اینجا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است.

واز آیه ۱۰ سوره تحریم اجمالاً استفاده می شود که همسر لوط در آغاز زن

ص: ۵۵۱

---

۱- «غابر» به کسی می گویند که همراهانش بروند و او باقی بماند، همان طور که خانواده لوط با او رفتند و تنها همسرش در شهر باقی ماند و به سرنوشت گنهکاران گرفتار شد.

سربه راهی بود، سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرأت بخشید (ر.ک: ج ۶، ص ۲۹۵ - ۲۹۶).

## توطئه زلیخا

### اشاره

(وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوٰى اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ \*  
وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآى بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ)

و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تمنای کامجویی کرد؛ درها را بست و گفت: «بیا به سوی آنچه برای تو مهیاست!» (یوسف) گفت: «پناه می برم به خدا! او [عزیز مصر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشته؛ (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟! به یقین ستمکاران رستگار نمی شوند.» \* آن زن قصد او کرد؛ و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود. این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص شده ما بود! (سوره یوسف، آیات ۲۳-۲۴)

### تفسیر: عشق سوزان همسر عزیز مصر

یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتی نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد بلکه قلب همسر عزیز را نیز به تسخیر خود در آورد و با گذشت زمان، این عشق سوزان تر شد. اما یوسف پاک و پرهیزگار جز به خدا نمی اندیشید و قلبش تنها در گرو عشق خدا بود.

عوامل دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز دامن زد. نداشتن فرزند، غوطه ور بودن در یک زندگی پرتجمل اشرافی، و نداشتن هیچ گرفتاری در زندگی داخلی - چنانکه معمول اشراف و توانگران است - وی بندوباری شدید حاکم بر دربار مصر، زن را که از ایمان و تقوا بهره ای نداشت، در امواج و سوسه های شیطانی فرو برد و سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خود را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند.

ص: ۵۵۲

او از تمام وسایل و روش ها برای رسیدن به مقصود خود در این راه استفاده کرد و با خواهش و تمنا کوشید در دل او اثر کند. قرآن می گوید: «و آن زن که یوسف در خانه اش بود، از او تمنای کامجویی کرد» (وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ).

جمله «راودته» از ماده «مراوده» در اصل به معنی جست و جوی مرتع و چراگاه است. مثل معروف الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ قَوْمَهُ: «کسی که دنبال چراگاه می رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی گوید» اشاره به همین است.

و نیز به میل سرمه دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می کشند، «مرود» (بر وزن منبر) گفته می شود، سپس به هر کاری که بامدار او ملایمت طلب شود اطلاق شده است.

اشاره به اینکه همسر عزیز برای رسیدن به مقصود خود، به اصطلاح از راه مسالمت آمیز و خالی از هر گونه تهدید، با نهایت ملایمت و اظهار محبت، از یوسف دعوت کرد.

سرانجام به نظرش رسید یک روز او را در خلوتگاه خود به دام اندازد و تمام وسایل تحریک او را فراهم سازد و جالب ترین لباس ها، بهترین آرایش ها و خوشبوترین عطرها را به کار برد و صحنه را چنان بیاراید که یوسف خویشتن دار و پرهیزگار را به زانو در آورد. قرآن می فرماید: «درها را بست و گفت: بیا» به سوی آنچه برای تو مهتیاست (وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ).

«غَلَقَت» معنی مبالغه را می رساند. یعنی او همه درها را محکم بست و این نشان می دهد که یوسف را به محلی از قصر کشاند که اتاق های تودرتو داشت.

چنانکه در بعضی از روایات آمده است، او هفت در را بست تا یوسف هیچ راه گریزی نداشته باشد.

به علاوه شاید با این عمل می خواست به یوسف بفهماند که نگران فاش شدن نتیجه کار نباشد، زیرا هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست.

در این هنگام یوسف که همه زمینه ها را برای لغزش به سوی گناه فراهم دید و فهمید که ظاهراً هیچ راهی برایش باقی نمانده است، در پاسخ زلیخا به بیان این جمله قناعت کرد، «گفت: پناه می برم به خدا!» (قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ).

به این ترتیب یوسف درخواست نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد.

در ضمن این واقعیت را به او و به همگان فهماند که در چنین وضعیت سخت و بحرانی، برای رهایی از چنگال و سوسه های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات پناه بردن به خداست؛ خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ چیز در برابر اراده اش تاب مقاومت ندارد.

او با گفتن این جمله کوتاه، به یگانگی خدا، هم از نظر عقیده و هم از نظر عمل اعتراف نمود.

سپس اضافه کرد: من چگونه می توانم تسلیم چنین خواسته ای شوم در حالی که «او [ عزیز مصر ] صاحب نعمت من است (و) مقام مرا گرامی داشته» (إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ).

آیا این ظلم و خیانت آشکار نیست؟ «مسلماً ظالمان رستگار نمی شوند» (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

در اینجا کار یوسف و همسر عزیز به حساس ترن مرحله رسید. قرآن در جمله پرمعنایی می فرماید: «آن زن قصد او کرد و او نیز - اگر برهان پروردگارش را نمی دید - قصد وی می نمود» (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ).

در معنی جمله بالا میان مفسران گفت و گو بسیار است که می توان همه را در سه تفسیر زیر خلاصه کرد.

۱. همسر عزیز تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد. یوسف هم به مقتضای طبع بشری و اینکه جوانی نوحاسته بود و همسر نداشت، در برابر هیجان انگیزترین صحنه های جنسی قرار گرفته بود، هر گاه برهان پروردگار - یعنی روح ایمان و تقوا و تربیت نفس و مقام عصمت - در میان او و همسر عزیز حایل نمی شد چنین تصمیمی می گرفت.

بنابراین، تفاوت میان «هم» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود که از یوسف مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی نبود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای مقام تقوا نبود، چنین تصمیمی گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد.

نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم. مثلاً می گوئیم افراد بی بندوبار تصمیم گرفتند میوه های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم چنین تصمیمی می گرفتم.

پس تصمیم یوسف مشروط به شرطی بود که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد که توضیح و بیان این مقام والاست.

طبق این تفسیر از یوسف هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزد، بلکه در دل، تصمیم هم نگرفت.

اینکه بعضی روایات(۱) می گوید یوسف آماده کامگیری از همسر عزیز شد و حتی

لباسش را از تن بیرون کرد - و تعبیرات دیگری که انسان از نقل آن شرم دارد - همه بی اساس و مجعول است.

چنین اعمالی در خور افراد آلوده و بی بندوبار است، چگونه می توان یوسف را با آن قداست روح و مقام تقوا به این کارها متهم کرد.

تفسیر اول در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام در عبارت بسیار کوتاهی بیان شده است، آنجا که مأمون خلیفه عباسی از امام می پرسد: آیا شما نمی گوید پیامبران معصومند؟ فرمود: «آری». گفت: پس تفسیر آیه (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا - أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) چیست؟ امام فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ لَوْلَا - أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهٍ، لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومُ لَا يَهْتُمُّ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ... فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی کند و به سراغ آن هم نمی رود» مأمون (از پاسخ امام لذت برد و) گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن! (۲)

۲. تصمیم همسر عزیز مصر و یوسف هیچ کدام مربوط به کامجویی نبود، بلکه تصمیم بر حمله و زدن یکدیگر بود؛ چون همسر عزیز در عشق شکست خورده بود و روح انتقامجویی در وی پدید آمده بود و یوسف به خاطر دفاع از خویشتن و تسلیم نشدن در برابر تحمیل آن زن.

از جمله قرائنی که برای این موضوع ذکر کرده اند آن است که همسر عزیز تصمیم خود را بر کامجویی خیلی قبل از این گرفته بود و تمام مقدمات آن را فراهم کرده بود،

ص: ۵۵۵

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۲۴۱؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۲۶.

۲- نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۲۱؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۸۲؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۰۰.

بنابراین جای این نداشت که قرآن بگوید او تصمیم بر این کار گرفت، زیرا این لحظه لحظه تصمیم نبود.

دو دیگر اینکه پیدا شدن حالت خشونت و انتقامجویی پس از این شکست طبیعی است، زیرا او تمام آنچه را در توان داشت از طریق ملایمت بایوسف به خرج داد و چون نتوانست از این راه در او نفوذ کند به حربه دیگر متوسل شد و آن خشونت بود.

سوم اینکه در ذیل آیه مورد بحث می خوانیم: (كَذَلِكَ لِنَصِّيرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) «ما بدی و فحشا را از یوسف برطرف ساختیم». فحشا یعنی آلودگی به بی عفتی و «سوء» نجات از چنگال درگیری و زد و خورد و احیاناً قتل همسر عزیز مصر. (۱)

به هر حال یوسف چون برهان پروردگار را دید با آن زن گلاویز نشد مبادا به او حمله کند و وی را مضروب سازد و این خود دلیلی شود که او قصد تجاوز داشته، لذا ترجیح داد خود را از آن محل دور سازد و به سوی در بگریزد.

۳. بی گمان یوسف جوانی بود با تمام احساسات جوانی، هر چند غرایز نیرومند او تحت فرمان عقل و ایمان او بود، ولی طبیعی است هر گاه چنین انسانی در برابر صحنه های فوق العاده هیجان انگیز قرار گیرد طوفانی در درون او برپا می شود و غریزه و عقل به مبارزه بایکدیگر برمی خیزند، هر قدر امواج عوامل تحریک کننده نیرومندتر باشد، کفه غرایز قوت می گیرد، تا آنجا که ممکن است در یک لحظه زودگذر به آخرین مرحله قدرت برسد آن چنان که اگر از این مرحله گامی فراتر رود لغزشگاه هولناکی است، ناگهان نیروی ایمان و عقل به هیجان در می آید و به اصطلاح بسیج می شود و کودتا می کند و قدرت غریزه را که تالپ پرتگاه کشانیده بود به عقب می راند.

قرآن مجید این لحظه زودگذر حساس و بحرانی را که در میان دو زمان آرامش و قابل اطمینان قرار گرفته بود، در آیه مورد بحث ترسیم کرده است. بنابراین منظور از جمله (هَمَّ بِهَا لَوْلَا - أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ) این است که در کشمکش غریزه و عقل، یوسف تالپ پرتگاه کشیده شد اما ناگهان بسیج فوق العاده نیروی ایمان و عقل، طوفان غریزه را در هم شکست، (۲) تا کسی گمان نکند اگر یوسف توانست خود را از این پرتگاه برهاند

کار ساده ای انجام داده، چون عوامل گناه و هیجان در وجود او ضعیف بود، نه هرگز، او

ص: ۵۵۶

۱- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۷۲.

۲- اقتباس از تفسیر فی ظلال، ج ۴، ص ۷۱۱، ذیل آیه مورد بحث.

نیز برای حفظ پاکی خویش در این لحظه حساس دست به شدیدترین مبارزه و جهاد با نفس زد (ر.ک: ج ۹، ص ۴۳۳ - ۴۴۰).

## رسوایی زلیخا

### اشاره

(وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ \* قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ \* فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ \* يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ)

وهر دو به سوی در دویدند و (در حالی که همسر عزیزه، یوسف را تعقیب می کرد)؛ پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد. و در این هنگام، همسر آن زن را نزدیک در یافتند. آن زن گفت: «کیفر کسی که بخواهد نسبت به خانواده تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک، چیست؟!» \* (یوسف) گفت: «او مرا به کامجویی از خود دعوت کرد!» و در این هنگام، شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که: «اگر پیراهنش از پیش رو پاره شده، آن زن راست می گوید؛ و او از دروغگویان است. \* و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می گوید؛ و او از راستگویان است.» \* هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او از پشت پاره شده، گفت: «این از مکر و حيله شما زنان است؛ که مکر و حيله شما زنان، عظیم است!» \* یوسف! از این (جریان)، صرف نظر کن؛ و تو نیز ای زن از گناهت استغفار کن؛ زیرا تو از خطاکاران بودی».

(سوره یوسف، آیات ۲۵-۲۹)

### تفسیر: طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

مقاومت سرسختانه یوسف، همسر عزیز را تقریباً مأیوس کرد. ولی یوسف که در این دور از مبارزه در برابر آن زن عشوه گر و هوس های سرکش نفس پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند، خطرناک است و باید خود را هر

ص: ۵۵۷

چه زودتر از آن محل دور سازد. از این رو با سرعت به سوی درِ کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود. آیه می گوید: «وهر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می کرد) و پیراهن او را از پشت (کشید و) پاره کرد» (وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ).

«استباق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است. «قد» به معنی پاره شدن از طرف طول است، چنانکه «قط» به معنی پاره شدن از عرض است. در حدیث آمده است: «كَانَتْ ضَرْبَاتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَبْكَارًا كَأَنَّ إِذَا اعْتَلَى قَدًّا، وَإِذَا اعْتَرَضَ قَطًّا؛ ضَرْبَهُ هَيَّاءُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَوْعِ خُودِ بِي سَابِقِهِ بُوْد، هِنْكَامِي كِه اَز بَالَا ضَرْبَهُ مِي زِد تَا بَه پايين مِي شَكَافْت وَهِنْكَامِي كِه اَز عَرْضِ ضَرْبَهُ مِي زِد دُو نِيْمِ مِي كَرْد.» (۱)

ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و آن را گشود؛ ناگهان عزیز مصر را پشت در دیدند، چنانکه قرآن می گوید: «و در این هنگام آقای آن زن را نزدیک در یافتند» (وَ أَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ).

«الفیت» از ماده «الفاء» به معنی یافتن ناگهانی است. تعبیر از شوهر به «سید»، به طوری که بعضی از مفسران گفته اند، طبق عادت مردم مصر بوده که زنان شوهر خود را «سید» خطاب می کردند. در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می کنند.

در این هنگام همسر عزیز که از یک سو خود را در آستانه رسوایی می دید، و از سوی دیگر شعله انتقامجویی از درون جاننش زبانه می کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق به جانبی رو به همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت: «آن زن گفت: کیفر کسی که بخواهد نسبت به اهل تو خیانت کند، جز زندان یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟» (قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

جالب اینکه زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوایی ندیده بود فراموش کرده بود

ص: ۵۵۸

---

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۰.



که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «اهلک» (خانواده تو)، می خواهد حس غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد. این سخن بی شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست که هنگام تکیه بر تخت قدرت می گفت: (أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ) «آیا کشور مصر از آن من نیست». (۱)

امّا هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر و ستاره اقبالش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی و هارون) می خواهند شما را از سرزمینتان بیرون کنند (يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ). (۲)

نکته قابل توجه دیگر اینکه، همسر عزیز مصر هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته، بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر سخن گفت، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلم است و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات اوست. این تعبیر حساب شده در آن لحظه ای که می بایست آن زن دست و پای خود را گم کند، نشانه شدت حيله گری اوست. (۳)

وباز این تعبیر که اول سخن از زندان می گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می نهد و از «عذاب دردناک» که تا سرحد شکنجه و اعدام پیش می رود حرف می زند.

یوسف در اینجا سکوت را جایز نشمرد و با صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و «گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد» (قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي).

بدیهی است در چنین ماجرای هر کس در آغاز کار به زحمت می تواند باور کند که جوان نوحاسته و برده ای بدون همسر، بیگناه باشد و زن شوهردار به ظاهر با شخصیتی گناهکار؛ بنابراین، انگشت اتهام بیشتر به طرف یوسف دراز بود تا همسر عزیز. ولی از آنجا که خداوند حامی نیکان و پاکان است، اجازه نداد آن جوان پارسا و مجاهد با نفس، در شعله های آتش تهمت بسوزد. قرآن می فرماید: «و در این هنگام شاهدهی از

ص: ۵۵۹

۱- سوره زخرف، آیه ۵۱.

۲- سوره طه، آیه ۶۳.

۳- در اینکه ما در جمله ما جزاء... نافیه است یا استفهامیه، در میان مفسران گفت و گو است، ولی نتیجه آن در هر حال چندان تفاوتی نمی کند.

خانواده آن زن شهادت داد که: (برای پیدا کردن مجرم اصلی، از این دلیل روشن استفاده کنید که) اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده، آن زن راست می گوید و او از دروغگویان است» (وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

«و اگر پیراهنش از پشت پاره شده، آن زن دروغ می گوید و او از راستگویان است» (وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ).

چه دلیلی از این زنده تر! زیرا اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده است، او به پشت سر یوسف دویده و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلماً از پشت پاره می شود. و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده، یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلماً پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد. و چه جالب است که این مسأله ساده یعنی پاره شدن پیراهن، مسیر زندگی بیگناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک، سندی بر پاکی او و دلیلی بر رسوایی مجرم گردد.

عزیز مصر این داوری را که بسیار حساب شده بود، پسندید و در پیراهن یوسف خیره شد و «هنگامی که دید پیراهن او [یوسف] از پشت پاره شده، (با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود، رو به همسرش کرد و) گفت: این از مکر و حيله شما زنان است، که مکر و حيله شما زنان عظیم است» (فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَتْ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ).

عزیز مصر برای افشا نشدن ماجرای اسف انگیزی که روی داده بود و حفظ آبروی خود در سرزمین مصر، رو به یوسف کرد و گفت: «یوسف، از این موضوع صرف نظر کن» و دیگر از این ماجرا چیزی مگو (يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا).

آن گاه خطاب به همسرش گفت: «و تو هم - ای زن - از گناهت استغفار کن، که از خطا کاران بودی» (وَ اسِي تَغْفِرِي لِتَذْنِبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ). (۱)

بعضی گفته اند گوینده این سخن عزیز مصر نبود، بلکه همان شاهد بود. ولی هیچ دلیلی برای این احتمال وجود ندارد به خصوص که این جمله بعد از گفتار عزیز واقع شده است.

ص: ۵۶۰

۱- در این جمله مِنَ الْخَاطِئِينَ که جمع مذکر است گفته شده، نه مِنَ الْخَاطِئَاتِ که جمع مؤنث است. این به خاطر آن است که در بسیاری از موارد جمع مذکر را به عنوان تغليب بر هر دو گروه اطلاق می کنند؛ یعنی تو در زمره خطا کارانی.

در آیات مورد بحث اشاره به مکر زنان (البته زنانی همچون همسر عزیز که بی بندوبار و هوسرانند) شده است و این مکر و حيله گری به عظمت توصیف گردیده (إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ).

در تاریخ و همچنین در داستان ها که سایه ای از تاریخ است، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده که مطالعه مجموع آنها نشان می دهد زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود نقشه هایی می کشند که در نوع خود بی نظیر است.

در داستان بالا دیدیم که همسر عزیز چگونه بعد از شکست در عشق و قرار گرفتن در آستانه رسوایی، با مهارت خاصی برائت خود و آلودگی یوسف را مطرح ساخت. او حتی نگفت که یوسف قصد سوء به من داشته، بلکه آن را به عنوان یک امر مسلم فرض کرد و تنها سؤال از مجازات چنین کسی نمود؛ مجازاتی که در مرحله زندان نیز متوقف نمی شد، بلکه به صورت نامعلوم و نامحدود مطرح گردید.

در داستان همین زن که در مورد سرزنش زنان مصر نسبت به عشق بی قرارش به غلام و برده خود در آیات بعد مطرح است نیز می بینیم که او برای تبرئه خود از چنین نیرنگ حساب شده استفاده می کند و این تأکید دیگری است بر مکر چنین زنان (ر.ک: ج ۹، ص ۴۵۲ - ۴۶۰).

## زنان فاسد دربار

### اشاره

(وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ \* فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ \* قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ \* قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ \* فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

(این جریان در شهر منعکس شد؛) گروهی از زنان شهر گفتند: «همسر عزیز، غلامش را به سوی خود دعوت می کند. عشق (این جوان)، در اعماق قلبش نفوذ کرده؛ ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم.» \* هنگامی که (همسر عزیز) نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد؛ و برای آنها پستی (گرانها، و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت؛ و به دست هر کدام، کاردی (برای بریدن میوه) داد؛ و (به یوسف) گفت: «بر آنان وارد شو!» هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار باشکوه (وزیبا) یافتند؛ و (بی توجه) دست های خود را بریدند؛ و گفتند: «منزه است خدا! این بشر نمی باشد؛ این جز یک فرشته بزرگوار نیست!» \* (همسر عزیز) گفت: «این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید. (آری) من او را به خویشتن دعوت کردم؛ و او خودداری کرد. و اگر آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد؛ و به یقین خوار و حقیر خواهد شد.» \* (یوسف) گفت: «پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند؛ و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.» \* پروردگارش دعای او را اجابت کرد؛ و مکر آنان را از او بازگرداند؛ چرا که او شنا و داناست.

(سوره یوسف، آیات ۳۰-۳۴)

### تفسیر: توطئه دیگر همسر عزیز مصر

هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت، یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم بر کتمانش تأکید داشت چون عموماً چنین رازهایی نهفته نمی ماند، به ویژه در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهایشان گوش های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون درز کرد. قرآن می گوید: این جریان در شهر منعکس شد، «گروهی از زنان شهر گفتند: همسر عزیز جوانش [غلامش] را به سوی خود دعوت می کند» (وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ).

«عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده» (قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا).

سپس او را با این جمله مورد سرزنش قرار دادند: «ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم» (إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

ص: ۵۶۲

روشن است آنها که این سخن را می گفتند، زنان اشرافی مصر بودند که اخبار قصرهای پر از فساد فرعونیان و مستکبران برایشان جالب بود و همواره در جست و جوی آن بودند.

این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود، به اصطلاح جانماز آب می کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق، در گمراهی آشکار می دیدند.

حتی برخی از مفسران احتمال داده اند که انتشار این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه ای بود برای تحریک همسر عزیز تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آنجا ببیند؛ شاید آنها فکر می کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خود جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند، هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت و هم آن نظر احترام آمیز یوسف به همسر عزیز که نظر فرزند به مادر، یا مربی، یا صاحب نعمت بود در مورد آنها موضوع نداشت، به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود.

«شَغَفًا» از ماده «شغاف» به معنی گره بالای قلب یا پوسته نازک قلب است که به منزله غلافی تمام آن را در بر گرفته. «شَغَفَهَا حُبًّا» یعنی چنان به او علاقه مند شده که محبت وی به درون قلبش نفوذ کرده و اعماق آن را در بر گرفته است. و این اشاره به عشق شدید است.

آلوسی در تفسیر روح المعانی از کتاب اسرار البلاغه برای عشق و علاقه مراتبی ذکر کرده که به بخشی از آن در اینجا اشاره می شود.

نخستین مراتب محبت همان «هوی» (به معنی تمایل) است، آن گاه «علاقه» یعنی محبتی که ملازم قلب است.

بعد از آن، «کلف» به معنی شدت محبت و پس از آن «عشق» و سپس «شعف» (با عین) یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می سوزد و از این سوزش، احساس لذت می کند، بعد از آن «لوعه» و بعد از آن «شغف» یعنی مرحله ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می کند و سپس «تدله» و آن مرحله ای است که عشق، عقل انسان را می رباید و آخرین مرحله «هیوم» است و آن مرحله بی قراری مطلق است که شخص عاشق را بی اختیار به هر سو می کشاند. (۱)

ص: ۵۶۳

این نکته نیز مهم است که چه کسی آن راز را فاش کرد؟

همسر عزیز، که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می کرد، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او نیز این کار بعید است.

امّا به هر حال چنین مسأله ای آن هم در آن قصرهای پر از فساد - همان گونه که گفتیم - چیزی نیست که بتوان آن را پنهان ساخت و سرانجام از زبان تعزیه گردان های اصلی به درباریان واز آنجا به خارج، جسته گریخته درز می کند و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می نمایند.

همسر عزیز که از مکر زنان حيله گر مصر آگاه شد نخست ناراحت گشت سپس چاره ای اندیشید و آن، این بود که آنها را به مجلس میهمانی دعوت کند و بساط پرتجمّل با پستی های گرانقیمتی برای آنها فراهم سازد و به دست هر کدام، چاقویی برای بریدن میوه دهد، امّا چاقوهای تیز، تیزتر از نیاز بریدن میوه. آیه می فرماید: «هنگامی که نیرنگ آنها را شنید، به سراغشان فرستاد (و دعوتشان کرد) و برای آنان پستی (گرانبها و مجلس باشکوهی) فراهم ساخت و به دست هر کدام، چاقویی (برای بریدن میوه) داد» (فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا). (۱)

و چنین کاری دلیل بر آن است که او از شوهر خود حساب نمی برد و از رسوایی گذشته اش درسی نگرفته بود.

«و (در این موقع به یوسف) گفت: وارد مجلس آنان شو!» تا زنان سرزنش گر با دیدن جمال او، وی را در این عشق ملامت نکنند (وَ قَالَتَا خُرْجِ عَلَيْنِ).»

تعبیر به «أُخْرِجِ عَلَيْنِ» (بیرون بیا)، به جای «أَدْخُلِ» (داخل شو)، این معنی را

ص: ۵۶۴

۱- «مُتَّكًا» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می کنند، مانند پستی ها، تخت ها و صندلی ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود، ولی بعضی مُتَّكًا را به اترج که نوعی میوه است تفسیر کرده اند. کسانی که مُتَّكًا را به همان معنی پستی و مانند آن تفسیر کرده اند نیز گفته اند: میوه آن مهمانی اترج بوده است، و اترج همان بالنگ است که میوه ای است ترش مزه و دارای پوستی ضخیم که از پوست آن مرّبادرست می کنند. ممکن است این میوه در سرزمین مصر شبیه به آنچه نزد ماست کاملاً ترش نبوده و رگه ای از شیرینی داشته که میوه پذیرایی محسوب می شده.

می رسانند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت بلکه در یک اتاق درونی که احتمالاً محلّ غذا و میوه بود سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیرمنتظره و شوک آفرین باشد.

اما زنان مصر - که طبق بعضی از روایات ده تن یا بیشتر بودند - هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی که همچون خورشیدی که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشم ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد، چنان واله و حیران شدند که دست از پا و ترنج از دست نداشتند. (۱)

می فرماید: «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (وزیبا) شمردند» (فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ).

«و چنان از خود بیخود شدند که به جای ترنج (دست های خود را بریدند)» (وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ).

«و هنگامی که دیدند برق حیا و عفت از چشمان جَدّاب یوسف می درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا گلگون شده، همگی گفتند: منزّه است خدا!

این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است!» (وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ). (۲)

در اینکه زنان مصر در این هنگام چه اندازه دست های خود را بریدند در میان مفسران گفت و گو است. بعضی آن را به صورت مبالغه آمیز نقل کرده اند، ولی آنچه از قرآن استفاده می شود این است که اجمالاً دست های خود را مجروح ساختند.

بنابراین زنان مصر هم که قافیه را به کلی باخته و با دست های مجروح که از آن خون می چکید و حالی پریشان، همچون مجسمه های بی روح بر جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که دست کمی از همسر عزیز ندارند. همسر عزیز از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این همان کسی است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش می کردید» (قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِیهِ).

همسر عزیز گویی می خواست به آنها بگوید شما که با یکبار مشاهده یوسف

ص: ۵۶۵

۱- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۲۲۷؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲- «حاش» از ماده حشی به معنی طرف و ناحیه است، و تحاشی به معنی کناره گیری می آید و مفهوم جمله حاش لله این است که خدا منزّه است. اشاره به اینکه یوسف بنده ای است پاک و منزّه.

این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دست ها را بریدید، محو جمال او شدید و به ثناخوانیش برخاستید، چگونه مرا ملامت می کنید که صبح و شام با او می نشینم و برمی خیزم؟

همسر عزیز که از موفقیت خود در طرحی که ریخته بود احساس غرور و خوشحالی می کرد و عذر خود را موجه جلوه داده بود، یکباره تمام پرده ها را کنار زد و با صراحت به گناه خود اعتراف نمود، گفت: آری «من او را به خویشتن دعوت کردم، و او خودداری ورزید» (وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ).

بعد بی آنکه از آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا دست کم در برابر میهمانان حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی پروایی و لحنی جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحاً اعلام داشت: «و اگر آنچه را دستور می دهم انجام ندهد (و در برابر عشق سوزان من تسلیم نشود) به زندان خواهد افتاد» (وَلَيْسَ لَكَ أَنْ تَقُولَ مَا يَتَّبِعُكَ مَا يَفْعَلُ مَا آمُرُهُ لَيْسَ جَنًّا).

نه تنها او را به زندان می افکنم بلکه «مسلماً در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد شد» (وَلَيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ).

طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش به جمله «وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ» (از گناهت استغفار کن) قناعت کند، باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشانند. اصولاً همان گونه که گفتیم در دربار فراعنه و شاهان این مسائل چیز تازه ای نیست.

بعضی در اینجا روایت شگفت آوری نقل کرده و گفته اند: گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند، به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند. آنها دور یوسف را گرفتند و برای تشویق او به تسلیم شدن، هر کدام به نوعی سخن گفتند. (۱) یکی گفت: ای جوان، این همه خودداری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق

دلخسته ترحم نمی کنی؟ مگر جمال دل آرای خیره کننده را نمی بینی؟ مگر تو دل نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبایی لذت نمیبری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟

دومی گفت: گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی فهمی، آیا نمی دانی که او همسر

ص: ۵۶۶

---

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۷۶؛ قصص جزائری، ص ۱۷۹؛ تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث؛ تفسیر کبیر، ج ۱۸، ص ۴۵۱، ذیل آیات مورد بحث.



عزیز مصر وزن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی کنی که اگر قلب او را به دست آوری همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود؟ وهر مقامی که بخواهی برایت آماده است؟

سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری و نه نیاز به مال و مقامش، آیا نمی دانی که او زن انتقامجوی خطرناکی است؟ وسایل انتقامجویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی اندیشی؟

تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلت از یک سو و وسوسه های زنان آلوده مصر که اکنون نقش دلّالی را بازی می کنند از سوی دیگر، لحظات بحرانی برای یوسف فراهم ساخت. طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصی در روح او ایجاد کرده بود، با شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت و بی آنکه با زنان هوسباز به گفت و گو برخیزد، رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت، «گفت: پروردگارا، زندان (با همه سختی هایش) نزد من محبوب تر است از آنچه اینان مرا به سوی آن می خوانند» (قَالَ رَبِّ السُّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ).

سپس از آنجا که می دانست در همه حال - به خصوص در مواقع بحرانی - جز با اتکا به لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خود را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست: «و اگر مکر و نیرنگ آنان را از من باز نگردانی، به سوی ایشان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود» (وَالْإِلَّاهُ تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنُ مِنَ الْجَاهِلِينَ).

خداوند، من به خاطر رعایت فرمان تو و حفظ پاکدامنی خود، از آن زندان وحشتناک استقبال می کنم؛ زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک و به این آزادی ظاهری که جانم را اسیر زندان شهوت می کند و دامانم را آلوده می سازد پشت پا می زنم.

خدایا کمکم کن، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفزا تا بر این وسوسه های شیطانی پیروز گردم.

از آنجا که وعده الهی همیشه این بوده است که جهادکنندگان مخلص - چه با

نفس وچه با دشمن - را یاری بخشد، یوسف را در آن حال تنها نگذاشت و لطف او به یاریش شتافت. قرآن می گوید:  
«پروردگارش دعای او را اجابت کرد» (فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ).

«و مکر آنان را از او بگردانید» (فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ).

«چرا که او شنوا و داناست» (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ).

نیایش های بندگان را می شنود، از اسرارشان آگاه است و راه حلّ مشکل آنان را می داند.

## نکته ها:

### ۱. تطمیع و تهدید

همان گونه که دیدیم، همسر عزیز و زنان مصر برای رسیدن به مقصود خود از امور مختلفی استفاده کردند: اظهار عشق، علاقه شدید، تسلیم محض، بعد از آن تطمیع و سپس تهدید. به تعبیری دیگر توّسل به شهوت و زر و سپس زور.

و اینها اصول متحدالمالی است که همه خودکامگان و طاغوت ها در هر عصر و زمانی به آن متوّسل می شدند.

حتّی خود ما مکرّر دیده ایم، آنها برای تسلیم کردن مردان حق، در آغاز جلسه نرمش فوق العاده و روی خوش نشان می دهند و از طریق تطمیع و انواع کمک ها وارد می شوند و در آخر همان جلسه به شدیدترین تهدیدها توّسل می جویند و هیچ ملاحظه نمی کنند که این تناقض گویی آن هم در یک مجلس تا چه حد زشت، زننده و در خور تحقیر و انواع سرزنش هاست.

دلیل آن هم روشن است آنها هدفشان را می جویند و وسیله برای آنان مهم نیست. به بیان دیگر، برای رسیدن به هدف، استفاده از هر وسیله ای را مجاز می شمردند.

در این میان افراد ضعیف و کم رشد در مراحل نخستین، یا آخرین مرحله تسلیم می شوند و برای همیشه به دامشان گرفتار می گردند. امّا اولیای حق با شجاعت و شهامتی که در پرتو نور ایمان یافته اند، همه این مراحل را پشت سر گذارده، سازش ناپذیری خود را با قاطعیّت هر چه تمامتر نشان می دهند، تا سرحدّ مرگ پیش می روند و عاقبت آن هم پیروزی است، پیروزی خودشان و مکتبشان یا حدّ اقل پیروزی مکتب.

## ۲. ادعای بیجا

بسیارند کسانی که مانند زنان هوسباز مصر، هنگامی که در کنار گود نشسته اند خود را پاک و پاکیزه نشان می دهند و لاف تقوا و پارسایی می زنند و آلودگانی همچون همسر عزیز را در «ضلال مبین» می بینند. امّا هنگامی که پایشان به میان گود کشیده شد در همان ضربه اول از پا در می آیند و عملاً ثابت می کنند که تمام آنچه می گفتند حرفی بیش نبوده است. اگر همسر عزیز پس از سال ها نشست و برخاست با یوسف، گرفتار عشق او شد آنها در همان مجلس اول به چنین سرنوشتی گرفتار شدند و به جای ترنج دست های خویش را بریدند.

## ۳. چرا یوسف در جلسه زنان حضور یافت؟

در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شده بود یا برای تبرئه یک گناهکار؟

ولی با توجه به اینکه یوسف ظاهراً برده و غلام بود و به ناچار باید در کاخ خدمت کند، ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقاً از این نقشه و مکر زنانه آگاهی نداشت؛ به خصوص اینکه گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (أَخْرَجَ عَلَيْنَهُنَّ) نشان می دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود، بلکه در اتاق مجاور که محلّ غذا و میوه یا مانند آن بوده قرار داشته است.

## ۴. شرکاء جرم

جمله «يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (این زنان مرا به آن دعوت می کنند) و «كَيْدَهُنَّ» (نقشه این زنان...) به خوبی نشان می دهد که بعد از ماجرای بریدن دست ها و دل باختگی زنان هوسباز مصر نسبت به یوسف، آنها هم به نوبه خود وارد میدان شدند و از یوسف دعوت کردند که تسلیم آنها یا همسر عزیز مصر شود ولی او دست رد به سینه همه آنها زد. (۱) این نشان می دهد که همسر عزیز در این گناه تنها نبود و شریک جرم هایی داشت.

ص: ۵۶۹

---

۱- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۷۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۱۸۴.

هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه ها می کشاند، تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف ویاری او نباشد کاری نمی توان کرد. این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، اوست که می گوید پروردگارا، اگر نقشه های شوم آنها را از من بازگردانی، به آنها متمایل می شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری، طوفان حوادث مرا با خود می برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوت و قدرت و تقوای من.

این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار، علاوه بر اینکه قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدای بخشد، سبب می شود از لطافت خفی او بهره گیرند؛ همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود.

اینان هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «سَبَعُهُ يُظْلَهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالْمَسْجِدِ إِذَا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ، وَ رَجُلَانِ كَانَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَمَعَا عَلَى ذِكْرِكَ وَتَفَرَّقَا، وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ حَسَبٍ وَجَمَالٍ فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ تَعَالَى، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصِدْقِهِ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لَا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تَصَدَّقَ بِمِثْلِهِ؛ هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه (عرش) خود قرار می دهد آن روز که سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته، کسی که قلب او به مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می شود در فکر آن است تا به آن باز گردد، افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می کنند و به هنگام جداشدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها همچنان برقرار است، کسی که هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می شود، مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را به سوی خود دعوت کند و او بگوید من از خدا ترسانم، و کسی که به نیازمندان کمک می کند و صدقه خود را مخفی می دارد چنانکه دست چپ او از صدقه ای که با دست راست داده باخبر نشود» (۱) (ر.ک: ج ۹، ص ۴۶۱ - ۴۷۴).

ص: ۵۷۰

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۵، ماده ظل؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۹؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۱.

(وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ \* قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ \* ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ \* وَمَا أُبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ)

پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی آمد، یوسف گفت: «به سوی آقایت بازگرد، و از او پرس ماجرای زنانی که دست های خود را بریدند چه بود؟ به یقین پروردگار من به نیرنگ آنها آگاه است.» \* (پادشاه آن زنان را طلبید و) گفت: «هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، جریان کار شما چه بود؟» گفتند: «منزه است خدا، ما هیچ (خطا و) عیبی در او نیافتیم!» (در این هنگام) همسر عزیز گفت: «الآن حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم؛ و او از راستگویان است. \* این سخن را به خاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب او [یوسف] خیانت نکردم؛ و خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند. \* من خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

(سوره یوسف، آیات ۵۰-۵۳)

### تفسیر: تبرئه یوسف از هر گونه اتهام

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد، همان گونه که گفتیم آن قدر حساب شده و منطقی بود که شاه و اطرافیانش را مجذوب خود ساخت. او می بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچ پاداش، مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است و برای آینده نیز برنامه حساب شده ای ارائه داده.

او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست، بلکه شخص فوق العاده ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است. از این رو مشتاق دیدار او شد، اما

نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد، بلکه «پادشاه گفت: او را نزد من آورید» (وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ).

«ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی [یوسف] آمد (یوسف به جای اینکه دست و پای خود را گم کند که بعد از سال ها در سیاهچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می وزد، به فرستاده شاه جواب منفی داده و) گفت: (من از زندان بیرون نمی آیم تو) به سوی صاحبت بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که (در قصر عزیز مصر، وزیر تو) دست های خود را بریدند چه بود؟» (فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَيَّ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ).

او نمی خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد و پس از آزادی، به صورت یک مجرم یا یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند؛ می خواست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود، بیگناهی و پاکدامنی خود را به ثبوت رساند و با سربلندی آزاد شود. در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند که در دربار وزیرش چه می گذرد.

آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می داد و این است راه آزادگان.

جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آن قدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد.

سپس افزود: شاید مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، ولی «خدای من به نیرنگ آنان آگاه است» (إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِمْ عَلِيمٌ).

فرستاده مخصوص نزد شاه برگشت و پیغام یوسف را به او رسانید. این سخنان که با مناعت طبع و علو همت همراه بود پادشاه را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد. پس آن زنان را طلبید و «گفت: هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید جریان کار شما چه بود؟» (قَالَ مَا خَطْبُكُمْ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ).

راست بگوئید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟

در برابر این پرسش، وجدان های خفته آنها بیدار شد و همگی به پاکی یوسف

گواهی دادند و «گفتند: منزّه است خدا! ما هیچ عیبی در او نیافتیم» (قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ).

همسر عزیز مصر که در آنجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می داد، قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد وقت آن فرا رسیده است که سال ها رنج ناراحتی و جدان را با شهادت به پاکی یوسف و گناهکار بودن خویش جبران کند، به خصوص که او بزرگوار بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد، زیرا در پیامش کمترین سخنی درباره وی به میان نیاورده و فقط از زنان مصر به طور سربسته سخن گفته بود. یک مرتبه گویی انفجاری در درونش رخ داد «گفت: الآن حق آشکار گشت. من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم، و او از راستگویان است» (قَالَتْ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ اَلَنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ).

همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت: «این سخن را به خاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب، به او خیانت نکردم» (ذٰلِكَ لِیَعْلَمَ اَنّٰی لَمْ اُخْنَهُ بِالْغَیْبِ).

زیرا بعد از گذشت این مدت فهمیده ام که «خداوند مکر خائنان را هدایت نمی کند» (وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْخٰیئِیْنَ).

در حقیقت، اگر جمله بالا- گفتار همسر عزیز مصر باشد - چنانکه ظاهر عبارت اقتضا می کند - او برای اعتراف به پاکی یوسف و گناهکاری خود، دو دلیل اقامه می کند: نخست اینکه وجدانش - احتمالاً بقایای علاقه اش به یوسف - به وی اجازه نمی دهد که بیش از این حق پوشی و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر اینکه با گذشت زمان و دیدن درس های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی کند؛ به همین دلیل پرده های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلوی چشمانش کنار می رود و حقیقت زندگی را لمس می کند و مخصوصاً با شکست در عشق که ضربه ای بر غرور و شخصیت افسانه ای او وارد کرد، چشم واقع بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

و در ادامه سخنانش گفت: «من هرگز خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها امر می کند» (وَ مَا اُبْرِئُ نَفْسِیْ اِنَّ النَّفْسَ لَآ مَارَةٌ بِالسُّوءِ).

«مگر آنچه را پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي).

به هر حال در برابر این گناه از او امید بخشش دارم، چرا که «پروردگارم آمرزنده و مهربان است» (إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ).

گروهی از مفسران دو آیه اخیر را سخن یوسف دانسته و گفته اند: این دو آیه در حقیقت دنباله پیامی است که یوسف به وسیله فرستاده پادشاه به او پیغام داد و معنی آن چنین است: من اگر می گویم از زنان مصر تحقیق کنید، به خاطر این است که شاه (یا عزیز مصر وزیر او) بداند من در غیاب وی در مورد همسرش نسبت به او خیانت نکرده ام، و خداوند نیرنگ خائنان را هدایت نمی کند. در عین حال من خود را تیرئه نمی کنم، زیرا نفس سرکش، انسان را به بدی ها فرمان می دهد، مگر آنچه خدا رحم کند، پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

ظاهراً انگیزه این تفسیر مخالف ظاهر آن است که آنها نخواستند این مقدار دانش و معرفت را برای همسر عزیز مصر بپذیرند که او با لحنی مخلصانه و حاکی از تبتّه سخن می گوید.

در حالی که هیچ بعید نیست انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ خورد، یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا شود، به خصوص که بسیار دیده شده است شکست در عشق مجازی، راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می گشاید و به تعبیر روانکاوی امروز، آن تمایلات شدید سرکوفته «تصعید» می گردد و بی آنکه از میان برود در شکل عالی تری تجلی می کند.

پاره ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگی او نقل شده (۱).

نیز دلیل بر این بیداری است.

از این گذشته، ارتباط دادن این دو آیه با یوسف به قدری بعید و خلاف ظاهر است که با هیچ یک از معیارهای ادبی سازگار نیست، زیرا اولاً «ذٰلِكَ» که در آغاز آیه ذکر شده در حقیقت به عنوان ذکر عِلّت است؛ عِلّت برای سخن پیش که چیزی جز سخن همسر عزیز نیست و چسبانیدن این عِلّت به کلام یوسف که در آیات قبل از آن با

ص: ۵۷۴



فاصله آمده بسیار عجیب است. ثانیاً اگر این دو آیه بیان گفتار یوسف باشد یک نوع تضاد و تناقض در میان آن خواهد بود، زیرا از یک سو یوسف می گوید من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم و از سوی دیگر، می گوید من خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس سرکش به بدی ها فرمان می دهد. این گونه سخن را کسی می گوید که لغزشی هر چند کوچک از او سرزده باشد، در حالی که می دانیم یوسف هیچ لغزشی نداشت. ثالثاً اگر منظور این است که عزیز مصر بداند او بیگناه است، او که از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیت پی برد و لذا به همسرش گفت از گناهت استغفار کن.

و اگر منظور این باشد که بگوید به شاه خیانت نکرده ام، این مسأله ارتباطی به شاه نداشت و توسل به این بهانه که خیانت به همسر وزیر خیانت به شاه جبار است، یک عذر واهی به نظر می رسد به خصوص که درباریان معمولاً در قید این مسائل نیستند.

مختصر اینکه ارتباط و پیوند آیات نشان می دهد که همه اینها گفته های همسر عزیز مصر است که مختصر تته یافته بود و به این حقایق اعتراف کرد.

## نکته ها:

### ۱. نتیجه پاکدامنی

در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد؛ اعتراف به گناهکاری خود و بیگناهی او. این است عاقبت تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه. و این است مفهوم جمله (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) «و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند - و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد».(۱)

تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن، خداوند اجازه نمی دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند.

### ۲. شکست ها سبب بیداری

شکست ها همیشه شکست نیست، بلکه در بسیاری از مواقع ظاهراً شکست است

ص: ۵۷۵

اما در باطن يك نوع پیروزی معنوی به حساب می آید. اینها همان شکست هایی است که سبب بیداری انسان می گردد و پرده های غرور و غفلت را می برد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می شود.

همسر عزیز مصر که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود، هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث توبه او گردید، وجدان خفته اش بیدار شد، از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد.

داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آنکه یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعاست، زیرا رو به او کرد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ وَ جَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيدًا بِالْمَعْصِيَةِ؛ حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید».

و در پایان همین حدیث می خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد. (۱)

خوشبخت کسانی که از شکست ها پیروزی می سازند و از ناکامی ها کامیابی؛ از اشتباهات خود راه های صحیح زندگی را می یابند و در میان تیره بختی ها راه سعادت را پیدا می کنند.

البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، کسانی که ضعیف و بی مایه اند، به هنگام شکست، یأس سراسر وجودشان را فرا می گیرد و گاهی تا سرحد خودکشی پیش می روند که این شکست کامل است، اما آنها که مایه ای دارند می کوشند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند و از آن پلی برای پیروزی بسازند. (۲)

## هلاکت همسر لوط

### اشاره

(قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ \* قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ \* إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ)

(سپس) گفت: «مأموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟» \* گفتند: «ما به سوی قومی

ص: ۵۷۶

۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۶۸ و ج ۱۲، ص ۲۹۶ و ۲۵۳ (با اندک تفاوت).

۲- تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۵۰۶ - ۵۱۴.

گناهکار فرستاده شده ایم (تا آنها را هلاک کنیم)؛ \* مگر خاندان لوط، که همگی آنها را نجات خواهیم داد؛ \* به جز همسرش، که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر، وهلاک شوندگان) باشد». (سوره حجر، آیات ۵۷-۶۰)

### تفسیر: هیرو دیا و توطئه قتل حضرت یحیی علیه السلام

ابراهیم پس از شنیدن این بشارت، در اندیشه فرو رفت که شاید فرشتگان با آن شرایط خاص، فقط برای بشارت فرزند نزد او نیامده اند و مأموریت مهم تری دارند و این بشارت تنها گوشه ای از آن را تشکیل می دهد؛ از این رو در مقام سؤال برآمد «وگفت: مأموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟» بگویند بینم برای چه مأموریت مهمی فرستاده شده اید؟ (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ).

«گفتند: ما به سوی قومی گناهکار مأموریت یافته ایم» (قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ).

و چون می دانستند ابراهیم با دقتی که در چنین مسائلی دارد، به این مقدار پاسخ قناعت نخواهد کرد، فوراً اضافه کردند: این قوم گناهکار همان قوم لوط است و ما مأموریم این آلودگان بی آزر را در هم بکوبیم و نابود کنیم «مگر خاندان لوط، که همگی آنان را نجات خواهیم داد» (إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ).

از آنجا که تعبیر به «آل لوط» آن هم با تأکید بر «أجمعی» شامل همه خانواده لوط، حتی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود می شد، و شاید ابراهیم نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثنا کردند و گفتند: «بجز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد» (إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ).

تعبیر «قَدَّرْنَا» (مقدر داشتیم) اشاره به مأموریتی است که از سوی خداوند در این زمینه داشتند. (۱)

نه تنها تولد یحیی شگفت انگیز بود، مرگ وی هم از پاره ای جهات عجیب بود.

ص: ۵۷۷

غالب مورخان مسلمان و همچنین منابع معروف مسیحی، جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هرچندانکه تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می شود).

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوت های زمان خود با یکی از محارم خویش شد، به این ترتیب که «هرودیس» پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق «هرودیاس» دختر برادر خود شد و زیبایی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داد، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت.

این خبر به پیامبر بزرگ خدا یحیی رسید. او صریحاً اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورهای تورات، و من با چنین کاری مبارزه خواهم کرد.

سر و صدای این مسأله در تمام شهر پیچید و به گوش هرودیاس رسید. او که یحیی را بزرگ ترین مانع بر سر راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام بگیرد و این مانع را از سر راه هوس های خویش بردارد. در نتیجه ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خویش را دامی برای او قرار داد و آن چنان در وی نفوذ نمود که سرانجام روزی هرودیس به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلماً انجام خواهد یافت.

هرودیاس گفت من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم، زیرا او نام من و تو را بر سر زبان ها انداخته و همه مردم به عیبجویی ما نشسته اند، اگر می خواهی دل من آرام گیرد و خاطر من شاد شود باید این عمل را انجام دهی.

هرودیس که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید، بی توجه به عاقبت کار، تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند. اما عواقب دردناک آن عمل سرانجام دامن وی را گرفت. (۱)

در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام فرمود: «از پستی های دنیا اینکه سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند».

ص: ۵۷۸

---

۱- از بعضی از اناجیل و پاره ای از روایات استفاده می شود که هیروودیس با زن برادر خود که در قانون تورات ممنوع بود ازدواج کرد و یحیی سخت در این کار او را ملامت نمود، سپس آن زن به وسیله زیبایی دخترش، هیروودیس را وادار به قتل یحیی ساخت (انجیل متی، باب ۱۴، شماره ۴ به بعد؛ انجیل مرقس، باب ۶، بند ۱۷ به بعد).

یعنی شرایط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است، زیرا یکی از هدف های قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است. (۱)

## همسر نوح میان غرق شدگان

### اشاره

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التُّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ

ما به نوح وحی کردیم که: کشتی را در حضور ما، و مطابق وحی ما بساز. و هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و (آب از) تنور بجوشد (که نشانه فرا رسیدن طوفان است)، از هر یک (از انواع حیوانات) یک جفت در کشتی سوار کن؛ و (همچنین) خانواده ات را، مگر آنانی که قبلاً - وعده هلاکشان داده شده [ همسر و فرزند کافرت]؛ و دیگر درباره ستمکاران با من سخن مگو (و شفاعت مکن)، که آنان همگی غرق خواهند شد. (سوره مؤمنون، آیه ۲۷)

### تفسیر:

در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح، یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

می فرماید: «ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز» (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا).

تعبیر «بأعیننا» (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش تو در این راه در حضور ما و تحت پوشش حمایت ماست؛ بنابراین، با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش.

ضمناً تعبیر به «وَحَيْنَا» نشان می دهد که نوح علیه السلام طرز ساختن کشتی و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت و گرنه چنان چیزی - طبق نوشته تواریخ - تا آن زمان سابقه نداشت، به همین دلیل نوح کشتی را آن چنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کمبودی در آن نبود.

ص: ۵۷۹

سپس چنین ادامه می دهد: «هنگامی که فرمان ما فرا رسد، نشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده است، بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) انتخاب و در کشتی سوار کن» (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَاطِنٍ).

«وخوانواده و دوستان با ایمان را بر کشتی سوار کن، مگر آنها که قبلاً وعده هلاکشان داده شده است» (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش است) (وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ).

و باز اضافه می کند: «و دیگر درباره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد، و جای گفت و گو نیست» (وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرَقُونَ).

البته این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح علیه السلام تحت تأثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندگی قرار گیرد و باز درباره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند. (۱)

## همسر لوط

### اشاره

(رَبِّ نَجْنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ \* فَنجِنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ)

پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهایی بخش. \* ما او و تمامی خاندانش را نجات دادیم، \* جز پیرزنی که در میان بازماندگان بود.

(سوره شعراء، آیات ۱۶۹-۱۷۱)

### تفسیر:

سرانجام آن همه اندرزها و نصیحت ها اثر نگذارد، فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعقنی مبدل ساخت، اتمام حجت به اندازه کافی شد، رسالت لوط علیه السلام به آخر

ص: ۵۸۰

رسید، در اینجاست که باید از این منطقه آلوده، خود و کسانی را که به او ایمان آورده اند نجات دهد تا عذاب مرگبار الهی قوم ننگین را درهم کوبد.

در مقام نیایش و تقاضا به پیشگاه خداوند برآمد و عرض کرد: «پروردگارا، من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهایی بخش» (رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ).

بعضی احتمال داده اند منظور از «اهل» همه کسانی باشند که به او ایمان آوردند، اما آیه ۳۶ سوره ذاریات می گوید: «تنها یک خانواده به او ایمان آورده بودند» (فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

ولی چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، بعضی از تعبیرها که در آیات مورد بحث آمده نشان می دهد قبلاً نیز جمعی به او ایمان آورده بودند که از آن سرزمین تبعید شدند.

ضمناً از آنچه گفته شد این واقعیت روشن می شود که دعای لوط برای خاندانش روی جنبه های عاطفی و پیوند خویشاوندی نبود، بلکه به خاطر ایمانشان بود.

خداوند این دعا را اجابت کرد، چنانکه می فرماید: «ما لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم» (فَنَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ).

«جز پسرانی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند» (إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ). (۱)

این پسران کسی جز همسر لوط نبود که از نظر عقیده و مذهب، هماهنگ با آن قوم گمراه بود و هرگز به لوط ایمان نیاورد، و سرانجام به همان سرنوشت گرفتار شد. (۲)

## هلاکت همسر لوط

### اشاره

(فَمَا كَانَ جِوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ \* فَانجيناها و أهله إلا امرأته قدزناها من الغابرين \* وأمطرنا عليهم مطرا فساء مطر المندرين)

ص: ۵۸۱

۱- «غابر» از ماده «غبور» به معنی باقیمانده چیزی است، و هرگاه جمعیتی از نقطه ای حرکت کنند و کسی باقیماند به او «غابر» می گویند؛ به همین جهت، باقیمانده خاک را «غبار» می نامند، و «غبره» به باقیمانده شیر در پستان حیوان گفته می شود.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۵۱ - ۳۵۲.

قوم او پاسخی جز این نداشتند که (به یکدیگر) گفتند: «خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، که اینها افرادی هستند که پاکدامنی را می طلبند!» \* ما او و خانواده اش را نجات دادیم، جز همسرش که مقدر کردیم از باقیماندهگان (در آن شهر) باشد. \* سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرو ریختیم (وهمگی زیر آن مدفون شدند)؛ و چه بد بود باران بیم داده شدگان! (سوره نمل، آیات ۵۶-۵۸)

### تفسیر: آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است

در بحث های گذشته منطق نیرومند پیامبر بزرگ خدا لوط علیه السلام را در مقابل منحرفان آلوده ملاحظه کردیم که با چه بیان شیوا و مستدل، آنها را از عمل ننگین همجنس گرایی باز می دارد، و به آنها نشان می دهد که این کار نتیجه جهل و نادانی و بی خبری از قانون آفرینش و از همه ارزش های انسانی است.

اکنون ببینیم این قوم کثیف و آلوده در پاسخ این گفتار منطقی لوط چه گفتند.

قرآن می گوید: «آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، چرا که اینها افرادی پاکند و حاضر نیستند خود را با ما هماهنگ کنند» (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ).

جوابی که بیانگر انحطاط فکر و سقوط اخلاقی آنها بود.

آری در محیط آلودگان، پاکی جرم است و عیب. یوسف های پاکدامن را به جرم

عفت و پارسایی به زندان می افکنند، (۱) و خاندان پیامبر بزرگ خدا لوط را به خاطر

پرهیزشان از آلودگی و ننگ تبعید می کنند، امّا زلیخاها آزادند و صاحب مقام، و قوم لوط باید در شهر و دیار خود آسوده بمانند.

و این است مصداق روشن سخنی که قرآن درباره گمراهان می گوید که بر دل های آنها - به خاطر اعمالشان - مهر می نهیم، و بر چشمشان پرده می افکنیم، و در گوششان سنگینی است.

ص: ۵۸۲

---

۱- اشاره به: بیگناهی کم گناهی نیست در دیوان عشقیوسف از دامان پاک خود به زندان رفته است



این احتمال نیز در جمله «أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» وجود دارد که آنها به خاطر فرورفتن در این منجلاب فساد و خو گرفتن به آلودگی، این سخن را از روی مسخره به خاندان لوط می گفتند که اینها تصوّر می کنند کار ما ناپاکی است و پرهیز آنها پاکدامنی. چه چیز عجیب و مسخره ای.

و این شگفت آور نیست که حسّ تشخیص انسان بر اثر خو گرفتن به یک عمل ننگین دگرگون شود. داستان معروف مرد دباغی که دائم با پوست های متعفن سروکار داشت و شامه او با آن خو گرفته بود و گذشتن او از بازار عطاران و بیهوش شدن از بوی نامناسب عطر و دستور آن مرد حکیم که وی را به بازار دباغان ببرید تا به هوش آید و از مرگ نجات یابد» شنیده ایم، مثال حسّی جالبی است برای این مطلب منطقی.

در روایات آمده است که لوط علیه السلام حدود سی سال آنها را تبلیغ کرد ولی جز خانواده اش (آن هم به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد) به او ایمان نیاوردند. (۱)

بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جایی در عالم حیات ندارند و باید طومار زندگانشان در هم پیچیده شود، لذا در آیه بعد می گوید: «ما لوط و خاندانش را رها کنید که مقدر کردیم از باقیمانده گان باشد» (فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاَهَا مِنَ الْغَابِرِينَ). (۲)

و پس از بیرون آمدن آنها در موعد معین (در سحرگاه شبی که شهر غرق فساد و ننگ بود) پس از آنکه صبحگاهان فرا رسید (بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم) که همگی زیر آن مدفون شدند، و این بعد از آن بود که زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را به کلی زیرورو کرد) (وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا).

«و چه سخت، ناگوار و بد است باران انداز شدگان» (فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ). (۳)

## سرانجام همسر لوط

### اشاره

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا

ص: ۵۸۳

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۸۲.

۲- «غابِر» به معنی کسی است که بعد از رفتن همراهان باقی می ماند.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۳۷ - ۵۳۹.

كَأَنَّهُمْ ظَالِمِينَ \* قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ \* وَلَمَّا أُنْجِيَ لُوطًا سَاءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

و هنگامی که فرستادگان ما بشارت (تولد فرزند) برای ابراهیم آوردند، گفتند: \* «ما اهل این شهر و آبادی را [به شهرهای قوم لوط اشاره کردند] هلاک خواهیم کرد؛ چرا که اهل آن ستمگرند!» \* (ابراهیم) گفت: «در این آبادی لوط است!» گفتند: «ما به کسانی که در آن هستند آگاه تریم! او و خانواده اش را نجات می دهیم؛ جز همسرش که در میان قوم (گنهکار) باقی خواهد ماند.» \* هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها بد حال و دلتنگ شد، گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان قوم باقی می ماند.» (سوره عنکبوت، آیات ۳۱-۳۳)

### تفسیر: و این هم سرنوشت آلودگان!

سرانجام دعای لوط مستجاب شد، و فرمان مجازات سخت و سنگین این قوم تبهکار، از سوی پروردگار صادر گردید، فرشتگانی که مأمور عذاب بودند، قبل از آن که به سرزمین لوط علیه السلام برای انجام مأموریت خود بیایند، به سرزمینی که ابراهیم علیه السلام در آن بود، برای ادای رسالتی دیگر، یعنی بشارت ابراهیم علیه السلام به تولد فرزندان رفتند.

آیات فوق، نخست داستان برخورد آنها با ابراهیم علیه السلام را بیان کرده می گوید: «هنگامی که فرستادگان ما به سراغ ابراهیم با بشارت، آمدند (و او را به تولد «اسحاق» و «یعقوب» نوید دادند) افزودند، ما اهل این شهر و آبادی را (اشاره به شهرهای قوم لوط) هلاک خواهیم کرد؛ چرا که اهل آن ظالم و ستمگرند» (و لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ).

تعبیر به «هَذِهِ الْقَرْيَةِ» (این آبادی) دلیل بر این است که شهرهای قوم لوط در مجاورت سرزمین ابراهیم علیه السلام بود.

و تعبیر به «ظالم» به خاطر آن است که: آنها، هم بر خویشتن ظلم می کردند که راه شرک و فساد اخلاق و بی عفتی را پیش گرفته بودند، و هم بر دیگران، که ظلم و ستم آنها حتی شامل عابرین و کاروان هائی که از آن سرزمین عبور می کردند، می شد.

هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید، نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد «گفت: در این آبادی لوط است!» (قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا).

اما فوراً در پاسخ او «گفتند: (نگران مباش) ما به کسانی که در این سرزمین هستند آگاه تریم» (قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا).

ماهر گز تر و خشک را با هم نمی سوزانیم، برنامه ما کاملاً دقیق و حساب شده است.

و افزودند: «ما قطعاً لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد، جز همسرش که در میان قوم باقی خواهد ماند!» (لَنَنْجِيَنَّ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ).

از این آیه، به خوبی استفاده می شود: در تمام آن شهرها و آبادی ها، تنها یک خانواده مومن و پاک بود، و خداوند هم به موقع آنها را رهائی بخشید، چنان که در آیه ۳۶ سوره «ذاریات» می خوانیم: (فَمَا وَحَدُّنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ) «ما در آنجا جز یک خانواده مسلمان نیافتیم» و تازه همسر لوط نیز از صف مومنان خارج بود، و لذا محکوم به عذاب شد.

تعبیر به «غابِرین» جمع «غابر» به معنی کسی است که همراهانش بروند و او بماند، زنی که در خانواده نبوت بوده، نمی بایست از «مسلمین و مومنین» جدا شود، اما کفر، شرک و بت پرستی او سبب جدائیش گردید.

و از اینجا روشن می شود: انحراف او تنها از نظر عقیده بود، بعید نیست این انحراف را از محیط خود گرفته باشد، ولی در آغاز مومن و موحد بوده است. و به این ترتیب: ایرادی متوجه «لوط» علیه السلام نخواهد شد که چرا با چنین زنی ازدواج کرده است؟!

ضمناً اگر مومنان دیگری به «لوط» گرویده بودند، حتماً قبل از این ماجرا از آن سرزمین آلوده هجرت کرده بودند، تنها لوط بود و خانواده اش که می بایست تا آخرین ساعتی که احتمال تأثیر تبلیغ و انذار می داد، در آنجا بماند. (۱)

## سرانجام همسر لوط

### اشاره

(وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ)

ص: ۵۸۵

و(همچنین) لوط از پیامبران (ما) بود. \* (به خاطر بیاور) زمانی را که او و خاندانش را همگی نجات دادیم، \* مگر پیرزنی که از بازماندگان بود (وبه سرنوشت گناهکاران گرفتار شد).

(سوره صافات، آیات ۱۳۳-۱۳۵)

### تفسیر: سرزمین بلازده این قوم در برابر شماست

پنجمین سرگذشتی که در این سوره و در این سلسله آیات آمده و فشرده ای از آن به عنوان یک درس آموزنده بازگو شده، ماجرای لوط است که طبق صریح قرآن همزمان و معاصر با ابراهیم بوده و از پیامبران بزرگ خداست. (۱)

نام لوط در آیات زیادی از قرآن آمده و کثرتاً درباره او و قومش بحث شده و مخصوصاً سرنوشت دردناک این قوم منحرف به روشن ترین صورتی تبیین گشته است. (۲)

نخست می گوید: «لوط از رسولان ما بود» (وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ).

و بعد از بیان این اجمال، طبق روش اجمال و تفصیل که قرآن دارد به شرح قسمتی از ماجرای او پرداخته، می گوید: «به خاطر بیاور زمانی را که لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم» (إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ).

«جز همسرش، پیرزنی که در میان بازماندگان باقی ماند» (إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ). (۳)

### همسران نوح و لوط، زنانی ناشایست

#### اشاره

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ).

ص: ۵۸۶

۱- سوره عنکبوت، آیه ۲۶ و سوره هود، آیه ۷۴.

۲- سوره شعراء، آیات ۱۶۷ تا ۱۷۳؛ سوره هود، آیات ۷۰ تا ۸۳؛ سوره نمل، آیات ۵۴ تا ۵۸.

۳- «غابِر» چنانکه قبلاً هم گفته ایم، از ماده «غبور» (بر وزن عبور) به معنی باقی مانده چیزی است و هرگاه جمعیتی از نقطه ای حرکت کند و کسی جا بماند به او «غابر» می گویند. به همین جهت باقی مانده خاک را «غبار» می نامند و باقی مانده شیر در پستان را «غیره» (بر وزن لقمه) گفته اند.

خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده صالح از بندگان ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، و به آنها گفته شد: «همراه کسانی که وارد آتش می شوند، وارد شوید!». (سوره تحریم، آیه ۹)

### تفسیر:

آن گاه بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بازمی گردد و برای اینکه درس عملی زنده ای به آنها بدهد به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند و سرنوشت دو زن مومن و ایثارگر که یکی از آنها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود می پردازد.

نخست می فرماید: «خداوند مثلی برای کافران زده است، مثلی به همسر نوح و همسر لوط» (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ). (۱)

«آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند» (كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا).

«آری ارتباط آنها با این دو پیامبر بزرگ سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت و به آنها گفته شد که وارد در آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند» (فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَالِدَاخِلِينَ).

و به این ترتیب، به دو همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت دخالت داشتند هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی می تواند مانع کیفر آنها باشد، همان گونه که رابطه همسران نوح و لوط به خاطر خیانت از خاندان نبوت و وحی قطع شد و گرفتار عذاب الهی شدند.

و در ضمن هشدار می است به همه مومنان در تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان، مانع عذاب الهی نپندارند.

ص: ۵۸۷

---

۱- «ضَرَبَ» در اینجا دو مفعول گرفته «امْرَأَتِ نُوحٍ» مفعول اول است که مؤخر شده و «مَثَلًا» مفعول دوم. این احتمال نیز داده شده که «ضَرَبَ» یک مفعول دارد و آن «مَثَلًا» است و «امْرَأَتِ نُوحٍ» بدل آن است (البیان فیغریب القرآن، ج ۲، ص ۴۹۹).

در بعضی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح «والهه» و اسم همسر حضرت لوط «والعه» بوده است. (۱)

و بعضی عکس این را نوشته اند، یعنی نام همسر نوح را «والعه» و همسر لوط را «والهه» یا «واهل» گفته اند. (۲)

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند. البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاّه عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری به بی عفتی آلوده نشده است، چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صریحاً آمده است: «مَا بَعَثَ إِمْرَأَهُ نَبِيًّا قَطُّ؛ هَمْسَرُ هَيْجِ پيامبري هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد». (۳)

خیانت همسر لوط این بود که با دشمنان آن پیامبر همکاری می کرد و اسرار خانه او را به دشمن می سپرد و همسر نوح نیز چنین بود.

راغب در مفردات می گوید: «خیانت» و «نفاق» یک حقیقت است، جز اینکه «خیانت» در مقابل عهد و امانت گفته می شود و «نفاق» در مسائل دینی.

تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز ایجاب می کند که منظور از خیانت همین باشد.

به هر حال آیه فوق امیدهای کاذب افرادی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله می تواند مایه نجات آنها گردد (هرچند در عمل آلوده باشند) قطع می کند، تا هیچ کس از این نظر برای خود مصونیتی قائل نشود، لذا در پایان آیه می گوید: «به آنها گفته می شود با سایر دوزخیان وارد جهنم شوید» یعنی میان شما و دیگران از این نظر هیچ امتیازی نیست. (۴)

## امّ جمیل همسر ابولهب

### اشاره

(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ \* مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ \* سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ

ص: ۵۸۸

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۶۶۸۰.

۲- روح المعانی، ج ۲۸، ص ۱۴۲ (بعضی نیز نام همسر نوح را «واغله» یا «والغه» گفته اند).

۳- درّالمنثور، ج ۶، ص ۲۴۵.

۴- تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۲ - ۳۱۴.

لَهَبٍ \* وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ \* فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

بریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او باد! \* هرگز ثروتش و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید. \* و بزودی وارد آتشی شعله ور و پرلهب می شود؛ \* و (نیز) همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ) است، \* و در گردنش رشته ای از لیف خرما.

(سوره مسد، آیات ۱-۵)

### شأن نزول:

از «ابن عباس نقل شده: هنگامی که آیه «وَ انذُرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد و پیغمبر مأموریت یافت فامیل نزدیک خود را انذار کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر فراز کوه «صفا» آمده، فریاد زد: «یا صَیِّحَاةُ!» (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت، برای اینکه همه را با خبر سازند و به مقابله برخیزند، کسی صدا می زد: «یا صَیِّحَاةُ!» انتخاب کلمه «صباح» به خاطر این بود که هجوم های غافلگیرانه غالباً در اول صبح واقع می شد).

هنگامی که مردم «مکه» این صدا را شنیدند، گفتند: کیست که فریاد می کشد؟

گفته شد: «محمد» است، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبائل عرب را با نام صدا زد، و با صدای او جمع شدند، فرمود: به من بگویید: اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟

در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم.

فرمود: «أَنْتِي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَي عَذَابٍ شَدِيدٍ؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم» (شما را به توحید و ترک بت ها دعوت می نمایم).

هنگامی که «ابولهب» این سخن را شنید گفت: تَبَّ لَكَ! أَمَا جَمَعْتَنَا إِلَّا لِهَذَا؟! «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟!»

در این هنگام بود که این سوره نازل شده: (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ) «زیان و هلاکت بر دستان ابولهب باد که زیانکار و هلاک شده است».

بعضی در اینجا افزوده اند: هنگامی که همسر «ابولهب» (نامش «ام جمیل» بود) با خبر شد که این سوره درباره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، در

حالی که آن حضرت را نمی دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده ام «محمد» مرا هجو کرده، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می زنم! من خودم نیز شاعرم! سپس به اصطلاح، اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد. (۱)

خطر «ابولهب» و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند، دلائلی بیش از این دارد که بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

### تفسیر: بریده باد دست ابولهب!

همان گونه که در شأن نزول سوره گفتیم، این سوره در حقیقت، پاسخی است به سخنان زشت «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، فرزند «عبدالمطلب» که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و انذار او نسبت به عذاب الهی گفت: «زیان و هلاکت بر تو باد، آیا برای همین حرف ها ما را فرا خواندی؟!»

قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید: «بریده باد هر دو دست «ابولهب»، یا مرگ و خسران بر او باد» (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ).

«تَبَّ» و «تباب» (بر وزن خراب) به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی زیان مستمر و مداوم است، ولی «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می شود.

بعضی از ارباب لغت نیز، آن را به معنی «قطع کردن» تفسیر کرده اند، و این شاید به خاطر آن است که: زیان مستمر و منتهی به هلاکت طبعاً سبب قطع و بریدگی می شود، و از مجموع این معانی همان استفاده می شود که در معنی آیه گفته ایم.

البته این هلاکت و خسران می تواند جنبه دنیوی داشته باشد، یا معنوی و اخروی، و یا هر دو.

ص: ۵۹۰

---

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۷۳۲۴ (با کمی تلخیص)، همین مضمون را با تفاوتی طبرسی در مجمع البیان ابن اثیر در الکامل، ج ۲، ص ۶۰، و در المنثور و ابوالفتح رازی و فخر رازی و فی ظلال القرآن در تفسیر اینسوره نقل کرده اند.



در اینجا این سؤال پیش می آید: چگونه قرآن مجید بر خلاف روش وسیره خود در اینجا نام شخصی را برده، و با این شدت او را مورد حمله قرار داده است؟!

ولی با روشن شدن موضع «ابولهب» پاسخ این سؤال نیز روشن می شود.

نام او «عبد العزی» (بنده بت عزی) و کنیه او «ابولهب» بود، انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت، چون «لهب» در لغت به معنی شعله آتش است.

او و همسرش «ام جمیل» که خواهر «ابوسفیان» بود، از سخت ترین و بدزبان ترین دشمنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

در روایتی آمده است: شخصی به نام «طارق محاربی» می گوید: من در بازار «ذی المجاز» بودم («ذی المجاز» نزدیک «عرفات» در فاصله کمی از «مکه» است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می زند: «ای مردم! بگویید: لا اله الا الله تا رستگار شوید»، و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می زند، به گونه ای که خون از پاهایش جاری بود، و فریاد می زد: «ای مردم! این دروغگو است، او را تصدیق نکنید!».

من سؤال کردم: این جوان کیست؟ گفتند: «محمد» است که گمان می کند: پیامبر می باشد، و این پیرمرد عمویش «ابولهب» است که او را دروغگو می داند. (۱)

در خبر دیگری آمده است: «ربیع بن عباد» می گوید: من با پدرم بودم، رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم که به سراغ قبائل عرب می رفت، و هر کدام را صدا می زد و می گفت: من رسول خدا به سوی شما هستم، جز خدای یگانه را نپرستید، و چیزی را همتای او قرار ندهید....

هنگامی که او از سخنش فارغ می شد، مرد احوال خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می زد: «ای قبیله فلان! این مرد می خواهد که شما بت لات و عزی، و هم پیمان های خود را رها کنید، و به سراغ بدعت و ضلالت او بروید، به سخنانش گوش فرا ندهید، و از او پیروی نکنید!».

من سؤال کردم: او کیست؟ گفتند: عمویش «ابولهب» است. (۲)

ص: ۵۹۱

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۹.

۲- فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۶۹۷.

در خبر دیگری می خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج «مکه» وارد آن شهر می شدند، به سراغ «ابولهب» می رفتند - به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سن و سال بالای او - و از رسول الله صلی الله علیه و آله تحقیق می نمودند، او می گفت: محمّد مرد ساحری است، آنها نیز بی آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنند باز می گشتند، در این هنگام گروهی آمدند و گفتند: ما از «مکه» باز نمی گردیم تا او را ببینیم، «ابولهب» گفت: ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم! مرگ بر او باد! (۱)

از این روایات به خوبی استفاده می شود: او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی کرد، مخصوصاً زبانی زشت و آلوده داشت، و تعبیرات رکیک و زننده ای می کرد، و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می شد، و به همین جهت، آیات مورد بحث، با این صراحت و خشونت، او و همسرش «ام جمیل» را به باد انتقاد می گیرد.

او تنها کسی بود که پیمان حمایت «بنی هاشم» از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را امضاء نکرد، و در صف دشمنان او قرار گرفت، و در پیمان های دشمنان شرکت نمود. با توجه به این حقایق، دلیل وضع استثنایی این سوره روشن می شود.

سپس می افزاید: «هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورده، به حال او سودی نبخشیده، و عذاب الهی را از او باز نمی دارد» (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ). (۲)

از این تعبیر استفاده می شود، او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوشش های ضد اسلامیش تکیه می کرد.

در آیه بعد می افزاید: «به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله برافروخته است» (سَيَصْلِي نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ).

اگر نام او «ابولهب» بود، آتش عذاب او نیز «ابولهب» است و شعله های عظیم دارد (توجه داشته باشید: «لهب» در اینجا به صورت نکره و دلالت بر عظمت آن شعله

ص: ۵۹۲

---

۱- تفسیر الفرقان، ج ۳۰، ص ۵۰۳.

۲- «ما» در «ما کَسَبَ» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد. بعضی برای آن معنای وسیعی قائلند که نه تنها اموال، بلکه فرزندان او را شامل می شود و «ما» در «ما أَغْنَىٰ عَنْهُ» مسلماً نافی است.

نه تنها «ابولهب»، که هیچ یک از کافران و بدکاران، اموال و ثروت و موقعیت اجتماعیشان، آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی بخشد، چنانکه در آیات ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می خوانیم: (يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) «قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان، هیچکدام سودی به حال انسان ندارد \* مگر آن کس که باقلب سالم (روحی باایمان و باتقوا) در محضر پروردگار حاضر شود».

مسلماً، منظور از آیه (سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ) آتش دوزخ است، ولی بعضی احتمال داده اند: آتش دنیا را نیز شامل می شود.

در روایات آمده است: بعد از جنگ بدر و شکست سختی که نصیب مشرکان «قریش» شد، «ابولهب» که شخصاً در میدان جنگ شرکت نکرده بود، پس از بازگشت «ابوسفیان» ماجرا را از او پرسید.

«ابوسفیان» چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشکر «قریش» را برای او شرح داد، و افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند!

در اینجا «ابورافع» یکی از غلامان «عباس می گوید: من در آنجا نشسته بودم، دستم را بلند کردم و گفتم: آنها فرشتگان آسمان بودند.

«ابولهب» سخت بر آشفت و سیلی محکمی بر صورت من زد، و مرا بلند کرده، بر زمین کوبید، و از سوز دل خود پیوسته مرا کتک می زد، همسر عباس «ام الفضل» حاضر بود، چوبی برداشت و محکم بر سر «ابولهب» کوبید، و گفت: این مرد ضعیف را تنها گیر آورده ای!

سر «ابولهب» شکست و خون جاری شد، و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه هایی همچون «طاعون» بر پوست تنش ظاهر شد، و با همان بیماری از دنیا رفت.

عفونت بدن او به حدی بود که جمعیت جرأت نمی کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون «مکه» بردند، و از دور آب بر او ریختند، و سپس سنگ بر او پرتاب کردند، تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد! (۱)

در آیه بعد، به وضع همسرش «ام جمیل» پرداخته، می فرماید: «همسر او نیز وارد

ص: ۵۹۳

آتش سوزان جهنم می شود، در حالی که هیزم به دوش می کشد» (وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ). (۱)

«و در حالی که در گردنش طناب یا گردن بندی از لیف خرماست!» (فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ).

در اینکه: همسر «ابولهب» که خواهر «ابوسفیان» و عمه «معاویه» بود، در عداوت ها و کارشکنی های شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت، حرفی نیست، اما در اینکه: قرآن چرا او را حَمَّالَةَ الْحَطَبِ: «زنی که هیزم بر دوش می کشد» توصیف کرده، تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند: این به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید، و بر سر راه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله می ریخت، تا پاهای مبارکش آزرده شود.

بعضی گفته اند: این تعبیر کنایه از سخن چینی و نَمَامی اوست، همان گونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن چینی آمده است که می گویند:

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است!

بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می دانند، که با آن همه ثروت، حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند، به همین دلیل تشبیه به «هیزم کش» فقیر شده است.

بعضی نیز می گویند: او در قیامت بار گناهان گروه زیادی را بر دوش می کشد.

از میان این معانی، معنی اول، از همه مناسب تر است، هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست.

«جید» (بر وزن دید) به معنی «گردن» است، و جمع آن «اجیاد» می باشد، بعضی از ارباب لغت معتقدند: «جید»، «عنق» و «رقبه» هر سه معنی مشابهی دارند، با این تفاوت که «جید» به قسمت بالای سینه گفته می شود، و «عنق» به پشت گردن یا همه گردن و «رقبه» به گردن گفته می شود، و گاه به یک انسان نیز می گویند: مانند «فک رقبه» یعنی آزاد کردن انسان. (۲)

ص: ۵۹۴

---

۱- «أَمْرَأَتُهُ» عطف بر ضمیر مستتر در «سَيِّصَلِي» است، و «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» حال است و منصوب. بعضی مانند زمخشری در کشاف آن را منصوب به عنوان «ذم» دانسته اند و در تقدیر چنین است: «أَذُّمُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ»، ولی مسلماً معنای اول بهتر است.

۲- التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۲، ص ۱۵۸.

«مسد» (بر وزن حسد) به معنی طنابی است که از الیاف بافته شده.

بعضی گفته اند: «مسد» طنابی است که در جهنم بر گردن او می نهند، که خشونت الیاف را دارد، و حرارت آتش و سنگینی آهن را!

بعضی نیز گفته اند: از آنجا که زنان اشرافی شخصیت خود را در زینت آلات، مخصوصاً گردن بندهای پر قیمت می دانند، خداوند در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشرافی، گردن بندی از لیف خرما در گردن او می افکند و یا اصلاً کنایه از تحقیر اوست.

بعضی نیز گفته اند: علت این تعبیر آن است که: «ام جمیل» گردنبندهای جواهرنشان پر قیمتی داشت، و سوگند یاد کرده بود: آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خرج کند، لذا به کیفر این کار، خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته.

**نکته ها:**

### **۱. باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن**

می دانیم: این آیات در «مکه» نازل شد، و قرآن با قاطعیت خبر داد: «ابولهب» و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود، یعنی هرگز ایمان نمی آورند، و سرانجام چنین شد، بسیاری از مشرکان «مکه» واقعاً ایمان آوردند، و بعضی ظاهراً، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند، این دو نفر بودند، و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است، و قرآن از این گونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد، که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده، و ما در ذیل هر یک از این آیات، بحث مناسب را داشته ایم.

### **۲. پاسخ به یک سؤال**

در اینجا «سؤالی» مطرح است و آن اینکه: با این پیشگویی قرآن مجید،

دیگر ممکن نبوده است «ابولهب» و همسرش ایمان بیاورند، و الا این خبر کذب و دروغ می شد.

این سؤال مانند سؤال معروفی است که درباره مسأله «علم خدا» در بحث جبر مطرح شده، و آن اینکه:

ص: ۵۹۵

می دانیم خداوندی که از ازل، عالم به همه چیز بوده، معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می دانسته است، بنابراین اگر گنهکار گناه نکند، «علم خدا جهل شود»!

پاسخ این سؤال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده اند و آن اینکه: خداوند می داند که هر کس با استفاده از اختیار و آزادیش چه کاری را انجام می دهد، مثلاً در آیات مورد بحث، خداوند از آغاز می دانسته است «ابولهب» و همسرش با میل و اراده خود، هرگز ایمان نمی آورند نه از طریق اجبار و الزام.

و به تعبیر دیگر، عنصر آزادی اراده و اختیار نیز جزء معلوم خداوند بوده، او می دانسته است که بندگان با صفت اختیار، و با اراده خویش چه عملی را انجام می دهند.

مسئلهٔ چنین علمی، و خبر دادن از چنان آینده ای، تأکیدی است بر مسأله اختیار، نه دلیلی بر اجبار - دقت کنید.

### ۳. همیشه نزدیکان بی بصیرت دورند!

این سوره بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که: خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد، کمترین ارزشی ندارد، و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی دادند، هر چند نزدیک ترین بستگان آنها بودند.

با اینکه «ابولهب» عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و از نزدیک ترین نزدیکانش محسوب می شد، وقتی خط مکتبی، اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد، همچون سایر منحرفان و گمراهان، زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت، و به عکس، افراد دور افتاده ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب نمی شدند، بلکه از نژاد او و اهل زبان او هم نبودند، ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی، آن قدر نزدیک شدند که طبق حدیث معروف: «سَيِّمَانُ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ؛ سلمان از خانواده ماست» گویی جزء خاندان پیغمبر شدند. (۱)

درست است که آیات این سوره تنها از «ابولهب» و همسرش سخن می گوید، ولی

ص: ۵۹۶

---

۱- در این زمینه در ذیل آیه ۴۶ سوره هود به تناسب شرح حال فرزند نوح علیه السلام توضیح بیشتری دادیم.

پیدا است آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می دهد، بنابراین، هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند، سرنوشتی شبیه آنها دارند (ر.ک: ج ۲۷، ص ۴۴۶ - ۴۵۷).

## زنان وسوسه گر عزم شکن

### اشاره

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ \* مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ \* وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ \* وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ \* وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ)

بگو: «پناه می برم به پروردگار سپیده صبح، \* از شر آنچه آفریده است؛ \* از شر هر موجود شرور هنگامی که شبانه وارد می شود؛ \* از شر آنها که (با افسون و سحر) در گره ها می دمند؛ \* از شر حسود هنگامی که حسد می ورزد». (سوره فلق، آیات ۱-۵)

### تفسیر:

بعد از آن، می افزاید: «از شر آنها که در گره ها می دمند» (وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ).

«نفثات» از ماده «نفث» (بر وزن حبس) در اصل، به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است، و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می گیرد، «نفث» به معنی «نفخ» (دمیدن) نیز آمده است.

ولی بسیاری از مفسران «نفثات» را به معنی «زنان ساحره» تفسیر کرده اند («نفثات» جمع مؤنث است و مفرد آن «نفثه» صیغه مبالغه از «نفث» می باشد) آنها اورادی را می خواندند و در گره هایی می دمیدند و به این وسیله سحر می کردند، ولی جمعی آن را اشاره به زنان وسوسه گر می دانند که پی در پی در گوش مردان، مخصوصاً همسران خود، مطالبی را فرو می خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند، و وسوسه های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری

که به بار نیاورده، و چه آتش ها که بر نیفروخته و چه عزم های استواری را که سست نساخته است.

«فخر رازی می گوید: زنان به خاطر نفوذ محبت هایشان در قلوب رجال، در آنان تصرف می کنند.»<sup>(۱)</sup>

این معنی در عصر و زمان ما از هر وقت ظاهرتر است؛ زیرا یکی از مهمترین وسائل نفوذ جاسوس ها در سیاستمداران جهان، استفاده از زنان جاسوسه است که با این «نَفَاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» قفل های صندوق های اسرار را می گشایند و از مرموزترین مسائل با خبر می شوند و آن را در اختیار دشمن قرار می دهند.

بعضی نیز «نَفَاثَاتِ» را به «نفوس شریره»، و یا «جماعت های وسوسه گر» که با تبلیغات مستمر خود، گره های تصمیم ها را سست می سازند، تفسیر نموده اند.

بعید نیست آیه مفهوم عام وجامعی داشته باشد، که همه اینها را شامل شود، حتی سخنان سخن چین ها، و نمانان که کانون های محبت را سست و ویران می سازند (ر.ک: ج ۲۷، ص ۴۹۵ - ۴۹۷).

ص: ۵۹۸

---

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۳۲، ص ۱۹۶.



بخش ششم: داستان هایی از زنان

اشاره

ص: ۵۹۹



زن مسلمان بادیه نشین به نام امّ عقیل، در یکی از روزها دو میهمان بر او وارد شد. فرزندش همراه شتران در بادیه بود. در همان لحظه به او خبر دادند شتر خشمگین، فرزندش را در چاه انداخت و بدرود حیات گفت.

زن باایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را آورد، گفت: از مرکب پیاده شو و به پذیرایی از میهمانان کمک کن. گوسفندی حاضر داشت به او داد تا آن را ذبح کند.

غذا آماده شد. نزد میهمانان گذاشت. آنها از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند.

یکی از حاضران نقل می کند: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم، زن باایمان نزد ما آمد گفت: آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد؟

یکی از حاضران گفت: آری من آگاهم.

گفت: آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلی خاطر من گردد. او می گوید: من این آیات را برای او خواندم: (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ). زن خداحافظی کرد. سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گزارد. بعد عرض کرد: (اللَّهُمَّ إِنِّي فَعَلْتُ مَا أَمَرْتَنِي، فَمَا نَجِزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي) «خداوندا! آنچه را فرمان دادی انجام دادم - و رشته شکیبایی را رها نساختم - پس آنچه را وعده داده ای به انجام برسان».

سپس افزود: «اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند...».

یکی از حاضران می گوید: گمان کردم می خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می ماند، اما شنیدم چنین ادامه داد: «پیامبر اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای امتش زنده می ماند» (۱) (ر.ک: ج ۱، ص ۶۰۸ و ۶۰۹).

ص: ۶۰۱

(وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْيِدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ \* لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بَسِطَانٍ مُّبِينٍ \* فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ \* إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَهُ تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ \* وَجِئْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ \* إِلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ \* اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)

(سلیمان) جویای حال پرنندگان شد و گفت «چرا هدهد را نمی بینم، آیا او از غایبان است؟! \* به یقین او را کیفر شدیدی خواهم داد، یا او را ذبح می کنم، مگر آنکه دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد!» \* چندان درنگ نکرد (که هدهد آمد و) گفت: «من بر چیزی آگاهی یافته ام که تو بر آن آگاهی نیافتی؛ من از سرزمین «سبا» خبری قطعی برای تو آورده ام. \* من زنی را دیدم که بر آنان حکومت می کند، و همه چیز به او داده شده، و (به خصوص) تخت سلطنتی بزرگی دارد!» \* او و قومش را دیدم که برای خورشید سجده می کنند نه برای خدا؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آنها را از راه (حق) بازداشته؛ از این رو هدایت نمی شوند \* تا برای خداوندی سجده کنند که آنچه را در آسمان ها و زمین پنهان است خارج (و آشکار) می سازد، و آنچه را پنهان می دارید یا آشکار می کنید می داند؟! \* خداوند یگانه ای که معبودی جز او نیست، و پروردگار عرش عظیم است».

(سوره نمل، آیات ۲۰-۲۶)

### تفسیر: داستان هدهد و ملکه سبا

در این قسمت از آیات به فراز دیگری از زندگی شگفت انگیز سلیمان اشاره کرده و ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می کند.

نخست می گوید: «سلیمان هدهد را ندید، و در جست و جوی او برآمد» (وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ).

این تعبیر به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی ماند.

بدون شک منظور از پرنده در اینجا همان هدهد است، چنانکه در ادامه سخن، قرآن می افزاید: سلیمان «گفت: چه شده است که هدهد را نمی بینم» (فَقَالَ مَا لِي لَأَ أَرَى الْهُدُودَ).

«یا اینکه او از غایبان است» (أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ).

در اینکه سلیمان علیه السلام از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست، بعضی گفته اند: به خاطر این بود که هنگام حرکت کردن او، پرندگان بر سرش سایه می افکندند و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد.

و بعضی دیگر مأموریتی برای هدهد در تشکیلات او قائل شده اند و او را مأمور یافتن مناطق آب می دانند، لذا هنگام نیاز به جست و جوی برای آب او را غایب دید.

به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت: «من او را نمی بینم» سپس افزود: «یا اینکه او از غایبان است» ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟

در هر صورت یک حکومت سازمان یافته و منظم و پرتوان، چاره ای ندارد جز اینکه تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد، و حتی بود و نبود یک پرنده، یک مأمور عادی را از نظر دور ندارد، و این یک درس بزرگ است.

سلیمان برای اینکه حکم غیابی نکرده باشد و در ضمن، غیبت هدهد روی بقیه پرندگان اثر نگذارد - چه رسد به انسان هایی که پست های حساسی برعهده داشتند - افزود: «من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم کرد» (لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا).

«و یا او را ذبح می کنم» (أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ).

«یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد» (أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ).

منظور از «سلطان» در اینجا دلیلی است که مایه تسلط انسان بر اثبات مقصودش گردد، و تأکید آن به وسیله «مبین» برای این است که این فرد متخلف حتماً باید دلیل کاملاً روشنی بر تخلف خود اقامه کند.

در حقیقت، سلیمان علیه السلام بی آنکه غایبانه داوری کند، تهدید لازم را در صورت

ثبوت تخلف نمود، وحتی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام، و مرحله مجازات اعدام.

ضمناً نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و تواناییش نمی کند.

«ولی غیبت هدهد چندان به طول نینجامید» (فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ).

بازگشت ورو به سلیمان کرد «گفت: من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری، من از سرزمین سبا خبری قطعی (ودست اول) برای تو آورده ام» (فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ).

هدهد گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد، و برای برطرف کردن ناراحتی او، نخست به صورت کوتاه و سربسته خبر از مطلب مهمی داد که حتی سلیمان با تمام علم و دانشش از آن آگاهی ندارد. و هنگامی که خشم سلیمان فرو نشست، به شرح آن پرداخت که در آیات بعد خواهد آمد.

قابل توجه اینکه لشکریان سلیمان وحتی پرنده گانی که مطیع فرمان او بودند آن قدر عدالت سلیمان به آنها آزادی و امتیاز و جسارت داده بود که هدهد بدون ترس، بی پرده و با صراحت به او می گوید: «من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی».

برخورد او با سلیمان همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود که برای بیان یک واقعت، نخست مدتی تملق می گویند و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده، سپس به خاک پای ملوکانه مطلب خود را در لابه لای صد گونه چاپلوسی عرضه می دارند و هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی دهند و همیشه از کنایه های نازک تر از گل استفاده می کنند، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند.

آری، هدهد با صراحت گفت: غیبت من بی دلیل نبوده، خبر مهمی آورده ام که تو از آن باخبر نیستی.

ضمناً این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بداند که داناترین انسان های عصر خویش از آن بی خبر باشد تا آدمی به علم و دانش خود مغرور نگردد، هر چند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت.

به هر حال هدهد در شرح ماجرا چنین گفت: «من به سرزمین سبا رفته بودم، زنی را در آنجا یافتم که بر آنها حکومت می کند، و همه چیز را در اختیار دارد مخصوصاً تخت عظیمی داشت» (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ).

«هدهد» با این سه جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.

نخست اینکه کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب وامکانات.

دیگر اینکه یک زن بر آن حکومت می کند و درباری بسیار مجلل دارد حتی شاید مجلل تر از تشکیلات سلیمان، زیرا هدهد تخت سلیمان را مسلماً دیده بود، با این حال از تخت ملکه سبا به عنوان «عرش عظیم» یاد می کند.

و با این سخن، به سلیمان فهماند که مبدا تصور کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می باشد.

سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ولی هدهد به او مجال نداد و مطلب دیگری بر آن افزود، مسأله عجیب و ناراحت کننده ای که من در آنجا دیدم این بود که: «مشاهده کردم آن زن، قوم و ملتش در برابر خورشید - نه در برابر الله - سجده می کنند» (وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ).

«شیطان بر آنها تسلط یافته و اعمالشان را در نظرشان زینت داده» و افتخار می کنند که در برابر آفتاب سجده می کنند (وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ).

و به این ترتیب، «شیطان آنها را از راه حق بازداشته» (فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ).

آنها چنان در بت پرستی فرو رفته اند که من باور نمی کنم به آسانی از این راه برگردند «آنها هدایت نخواهند شد» (فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ).

و به این ترتیب، وضع مذهبی و معنوی آنها را نیز مشخص ساخت که آنها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت، ترویج آفتاب پرستی می کند و مردم بر دین ملوکشان اند.

بتکده های آنها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند، به آن عشق می ورزند و مباحثات می کنند، و در چنین شرایطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آنها بسیار بعید است.

سپس افزود: «آنها چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمان ها و زمین پنهان است خارج می کند، و آنچه رامخفی می دارید و آشکاری سازید می داند» (أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ). (۱)

ص: ۶۰۵

۱- کلمه «أَلَا» به عقیده جمعی از مفسران در اینجا مرکب از «أَنْ» و «لَا» است و آن را متعلق به جمله «صَدَّهُمْ» یا «زَيْنَ لَهُمْ» دانسته و «لَا» در تقدیر گرفته اند که مجموعاً چنین می شود: «صَدَّهُمْ عَنْ سَبِيلٍ لِنَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ». ولی ظاهر این است که «أَلَا» در اینجا

حرف تحضیض است و معنی «هَلَّا» دارد، و همان گونه که در بالا گفتیم اینجمله ظاهراً دنباله کلام هدهد است، هر چند بعضی آن را جمله استینافیه و از کلام خدا دانسته اند.



واژه «خبء» (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در اینجا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می داند.

و اینکه بعضی آن را به خصوص باران (در مورد آسمان ها) و گیاه (در مورد زمین) تفسیر کرده اند، در حقیقت از قبیل بیان مصداق روشن است.

و همچنین آنها که به معنی خارج ساختن موجودات از غیب عدم به وجود تفسیر کرده اند.

جالب اینکه نخست از علم خدا به اسرار نهفته زمین و آسمان سخن می گوید و سپس از اسرار نهفته درون قلب انسان ها.

اما اینکه چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مسأله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر تکیه کرد؟ ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی و قدرتش از وجود کشور «سبا» با آن ویژگی هایش بی خبر بود، او می گوید: باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست.

و یا به تناسب اینکه - طبق معروف - هدهد دارای حس ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین باخبر می شد، لذا سخن از خداوندی می گوید که از همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

و سرانجام سخن خود را چنین پایان می دهد: «همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

و به این ترتیب، روی «توحید عبادت» و «توحید ربوبیت» پروردگار، و نفی هر گونه شرک تأکید کرده و سخن خود را به پایان می برد.

### نکته: درس های آموزنده

آنچه در این بخش از آیات خواندیم نکته های فراوانی دارد که می تواند در زندگی

همه انسان ها و روند همه حکومت ها مؤثر باشد:

۱. رئیس حکومت یا یک مدیر باید آن چنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت یک فرد عادی و کوچک را احساس و پیگیری کند.

۲. حتی مراقب تخلف یک فرد باشد و برای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند و پیشگیری لازم را به عمل آورد.

۳. هرگز نباید کسی را غیاباً محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خودش دفاع کند.

۴. باید جریمه به مقدار جرم باشد و برای هر جرمی مجازات متناسبی در نظر گرفته شود و سلسله مراتب رعایت گردد.

۵. باید هر کس، هر چند بزرگ ترین قدرت های اجتماعی، تسلیم دلیل و منطق باشند، هر چند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.

۶. در محیط جامعه باید آن قدر صراحت و آزادی حکمفرما گردد تا حتی یک فرد عادی بتواند در موقع لزوم به رئیس حکومت بگوید: من از چیزی آگاهم که تونی دانی.

۷. ممکن است کوچک ترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگ ترین دانشمندان و قدرتمندان از آن بی خبر باشند، تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور نگردد.

۸. در سازمان اجتماعی بشر نیازهای متقابل آن قدر زیاد است که گاه سلیمان ها محتاج یک پرنده می شوند.

۹. گرچه در جنس زنان شایستگی ها بسیار است و حتی خود این داستان نشان می دهد که ملکه سبا از فهم و درایت فوق العاده ای برخوردار بود، ولی با این همه رهبری حکومت چندان با وضع روح و جسم آنها سازگار نیست که هدهد نیز از این مسأله تعجب کرد و گفت: من زنی را بر آنها حکمران دیدم.

۱۰. مردم غالباً بر همان آیینی هستند که زمامدارانشان می باشند، لذا در این داستان می خوانیم که هدهد می گوید: من آن زن وقوم وملت او را دیدم که برای خورشید سجده می کنند (نخست سخن از سجده ملکه، سپس از ملتش می گوید) (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۶۷ - ۴۷۵).

قَالَ سَيَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ \* قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُو  
 إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ \* إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* أَلَّا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ \* قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُو  
 أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرَ آحَتَّى تَشْهَدُونَ \* قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ \*  
 قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ \* وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ  
 الْمُرْسَلُونَ

(سلیمان) گفت: «تحقیق می کنیم بینیم آیا راست گفتی یا از دروغگویان هستی.» \* این نامه مرا ببر و آن را بر آنان بیفکن؛ سپس برگرد (ودر گوشه ای توقف کن) بین آنها چه عکس العملی نشان می دهند. \* (ملکه سبا) گفت: «ای اشراف! نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده!» \* این نامه از سلیمان است، وچنین است.: به نام خداوند بخشنده مهربان. \* توصیه من این است که نسبت به من برتری جویی نکنید، و به سوی من آید در حالی که تسلیم (حق) هستید.» \* (سپس) گفت: «ای اشراف! نظر خود را در این امر مهم به من بازگو کنید، که من درباره هیچ کار مهمی، بدون حضور (ومشورت) شما تصمیم نگرفته ام.» \* گفتند: «ما دارای نیروی زیاد و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی فرمان با تو است؛ بین چه دستور می دهی.» \* گفت: «پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند، و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند؛ (آری) روش آنان همواره این گونه است.» \* و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم)، هدیه گرانبهایی برای آنان می فرستم تا بینم فرستادگان من چه خبر می آورند (تا از این طریق آنها را بیازمایم)».

(سوره نمل، آیات ۲۷-۳۵)

### تفسیر: پادشاهان ویرانگرند

سلیمان علیه السلام با دقت به سخنان هدهد گوش داد و در فکر فرو رفت. ممکن است بیشترین گمان سلیمان این بوده که این خیر راست است و دلیلی بر دروغ به این بزرگی وجود ندارد.

امّا از آنجا که مسأله ساده ای نبود و با سرنوشت یک کشور و یک ملت بزرگ گره می خورد، می بایست تنها به گفتار یک مخبر اکتفا نکند، بلکه تحقیقات بیشتری در زمینه این موضوع حسّاس به عمل آورد.

لذا «گفت: ما تحقیق می کنیم ببینیم تو راست گفتی یا از دروغگویانی؟» (قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ).

این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسائل مهم و سرنوشت ساز، باید حتی به اطلاعی که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجه کرد و به زودی (همان گونه که «سین» در جمله «سَنَنْظُرُ» اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد.

سلیمان علیه السلام نه هدهد را متهّم ساخت و محکوم کرد، و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود، بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.

به هر حال سلیمان نامه ای بسیار کوتاه و پرمحتوا نوشت و به هدهد داد، گفت: «این نامه مرا ببر و نزد آنها بیفکن، سپس برگرد و در گوشه ای توقّف کن بین آنها چه عکس العملی نشان می دهند» (اَذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ

مَاذَا يَرْجِعُونَ). (۱)

از تعبیر «أَلْقِهِ إِلَيْهِمْ» (به سوی آنها بیفکن) چنین استفاده می شود که آن را هنگامی بر آن ها بیفکن که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند، و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسّران گفته اند هدهد وارد قصر ملکه سبا و خوابگاه او شد و نامه را بر سینه یا گلوی او افکند، چندان دلیلی ندارد، هر چند با جمله ای که در آیه بعد می آید: اِنِّي اُلْقِيْ اِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيْمًا: «نامه باارزشی به سوی من افکنده شده» بی تناسب نیست.

ملکه سبا نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت، و چون در مسائل مهم مملکتی با

ص: ۶۰۹

---

۱- بعضی از مفسّران گفته اند: جمله «ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ» در معنی مؤخّر است و در عبارت مقدم، و در تقدیر چنین بوده: «فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ». این به خاطر آن است که این جمله را به معنی بازگشت کردن از آن قوم گرفته اند، در حالی که ظاهر آیه ایناست که از آنها روی بگردان، سپس در گوشه ای منتظر باش بین چه واکنشی نشان می دهند.

اطرافیانش به شور می نشستند از آنها دعوت کرد، رو به سوی آنها کرد، «گفت: ای اشراف و بزرگان، نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است» (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنَّي أُلْقِي إِلَيْكِ كِتَابٌ كَرِيمٌ).

آیا به راستی ملکه سبا پیک نامه رسان را ندیده بود، ولی از قراین که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد و هیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد؟

یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتی در کار است و مسأله یک مسأله عادی نیست؟ هر چه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.

واینکه ملکه می گوید: این نامه کریم و پرازشی است، ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن، یا اینکه چون آغازش به نام خدا و پایانش به مهر و امضای صحیح بود (۱) یا به خاطر اینکه فرستنده آن شخص بزرگواری بوده - هر یک از احتمالات را

بعضی از مفسران احتمال داده اند - و یا همه اینها، زیرا هیچ گونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.

درست است که آنها آفتاب پرست بودند، ولی می دانیم که بسیاری از بت پرستان نیز به «الله» اعتقاد داشتند، او را «رَبِّ الارباب» می نامیدند و تعظیم و احترام او را مهم می شمردند.

آن گاه ملکه سبا به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: «این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است: به نام خداوند بخشنده مهربان» (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ).

«توصیه ام به شما این است که برتری جویی در برابر من نکنید، به سوی من آید و تسلیم حق شوید» (أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ). (۲)

ص: ۶۱۰

۱- در حدیث آمده است: کرامت و ارزش نامه به مُهر کردن آن است (تفاسیر مجمع البیان والمیزان وقرطبی). ودر حدیث دیگری آمده است: هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خواست نامه ای برای عجم بنویسد به او عرض کردند: آنها نامه را بدون مُهر نمی پذیرند، پیامبر دستور دارد انگشتی ساختند که نقش نگین آن لا إله إلا الله مُحَمَّدٌ رسول الله بود و نامه را با آن مُهر فرمود (تفسیر قرطبی، ذیل آیه مورد بحث).

۲- جمله «أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ» ممکن است مجموعاً بدل «کتاب» و بیان محتوای آن باشد، و ممکن است «أن» در اینجا به معنی «ای» و برای تفسیر بوده باشد. این احتمال نیز وجود دارد که متعلق به جمله محذوفی مانند «أوصیکم» باشد.

بعید به نظر می‌رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات و الفاظ عربی نوشته باشد، بنابراین جمله‌های فوق می‌توانند نقل به معنی و یا به صورت خلاصه‌گیری و فشرده‌نامه سلیمان علیه السلام بوده باشد که ملکه سبا برای ملت خود بازگو کرد.

جالب اینکه مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:

یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او.

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جویی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است.

و سوم تسلیم شدن در برابر حق.

اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.

پس از ذکر محتوای نامه سلیمان علیه السلام برای سران مملکت خود رو به سوی آنها کرد، «گفت: ای اشراف و صاحب نظران، رأی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر شما انجام نداده‌ام» (قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ).

او می‌خواست با این نظرخواهی موقعیت خود را در میان آنها تثبیت کرده و نظر آنها را به سوی خویش جلب نماید، ضمناً میزان هماهنگیشان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

«افتوننی» از ماده «فتوا»، در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسائل پیچیده است.

ملکه سبا با این تعبیر هم پیچیدگی مسأله را به آنها گوشزد کرد و هم آنها را به این نکته توجه داد که باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند.

«تَشْهَدُونَ» از ماده «شهود» به معنی حضور است، حضوری توأم با همکاری و مشورت.

اشراف قوم در پاسخ او «گفتند: ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم اما تصمیم نهایی با تو است، بین چه فرمان می‌دهی» (قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ).

به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستوره‌های او نشان دادند، وهم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ.

ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطناً تمایل به این کار نداشت، برای فرونشاندن این عطش وهم برای اینکه حساب شده با این جریان برخورد کند، «گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و ویرانی می کشانند» (قَالَتِ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا).

«وعزیزان اهل آن را به ذلت می نشانند» (وَجَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً).

جمعی را می کشند، عدّه ای را اسیر می کنند، گروهی را آواره وبی خانمان، وتا آنجا که می توانند دست به غارت وچپاول می زنند.

سپس برای تأکید بیشتر گفت: «آری، این چنین می کنند» (وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ).

ملکه سبا که خود پادشاه بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می شود: فساد و ویرانگری، وذلیل ساختن عزیزان، زیرا آنها به منافع خود می اندیشند به منافع ملت هاوآبادی و سربلندی آنها و همیشه این دو برضد یکدیگرند.

سپس افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان او را بیازماییم و ببینیم به راستی چه کاره اند. سلیمان علیه السلام پادشاه است یا پیامبر؟ ویرانگر است یا مصلح؟ ملت ها را به ذلت می کشانند یا عزت؟ و برای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا «من هدیه قابل ملاحظه ای برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی از ناحیه آنها برای ما می آورند» (وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ).

پادشاهان علاقه شدیدی به هدایا دارند ونقطه ضعف وزبونی آنها نیز همین جاست، آنها را می توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد.

اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد معلوم می شود شاه است، در برابر او می ایستیم وتکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم، واگر بی اعتنایی به ما نشان داد وبر سخنان خود وپیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود پیامبر خداست، در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد.

در اینکه ملکه سبا چه هدایایی برای سلیمان علیه السلام فرستاد، قرآن سخنی نگفته وتنها با نکره آوردن کلمه «هدیه»، عظمت آن را نشان داده، ولی مفسران مسائل زیادی ذکر کرده اند که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست.

بعضی نوشته اند: پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، در حالی که به غلام ها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود، در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاه های زیبا گذارده بود، و در نامه خود تأکید کرده بود: اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس!

آنها را بر مرکب های گرانبها که با زر و زیور آراسته بودند سوار کرد و مقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آنها فرستاد.

ضمناً به فرستاده خود سفارش کرد اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیدی، بدان این ژست پادشاهان است، و اگر با خوشرویی و محبت با تو برخورد کرد بدان پیغمبر است.

## نکته ها:

### ۱. آداب نامه نگاری

آنچه در آیات فوق در مورد نامه سلیمان به مردم سبا آمده، الگویی است برای طرز نامه نگاری که گاه از مسائل مهم و سرنوشت ساز است.

با نام خداوند رحمان و رحیم شروع می شود و با دو جمله حساب شده جان سخن را بیان می کند.

از تواریخ اسلامی و روایات به خوبی برمی آید که پیشوایان بزرگ ما همیشه اصرار داشتند نامه هارا فشرده و مختصر، خالی از حشو و زواید و کاملاً حساب شده بنگارند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به کارمندان و نمایندگان در یک بخشنامه چنین نوشت: «أَدِقُّوا أَقْلَامَكُمْ، وَ قَارِبُوا بَيْنَ سَطُورِكُمْ، وَ احْذَرُوا عَنِّي فُضُولَكُمْ وَ اقْصِدُوا قَصْدَ الْمَعَانِي، وَ إِتَاكُمْ وَ الْإِكْتَارَ، فَإِنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ لَا تَحْتَمِلُ الْإِضْرَارَ؛ نوک قلم ها را تیز کنید، وسطرها را به هم نزدیک سازید، و مطالب زاید و اضافی را از نامه هایتان برای من حذف کنید، بیشتر به معنی توجه کنید، و از توضیح و تفصیل بپرهیزید که اموال مسلمانان توانایی این هزینه و ضرر را ندارد» (۱).

تیز کردن نوک قلم ها سبب می شود کلمات را کوچک تر بنویسند، نزدیک ساختن سطور به یکدیگر و حذف تشریفات و اضافات نه تنها صرفه جویی در اموال

ص: ۶۱۳

---

۱- خصال صدوق، ج ۱، ص ۳۱۰، طبق نقل بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۴۹.



بیت المال، یا اموال خصوصی است که صرفه جویی در وقت نویسنده و خواننده نیز هست و حتی گاه سبب می شود که هدف اساسی نامه در لابه لای جمله بندی های تشریفاتی از بین برود و نویسنده و خواننده به هدف خود نرسند.

در این اواخر معمول شده بود که برخلاف رویه صدر اسلام، نامه ها را با القاب والفاظ فراوان، و مقدمات و حواشی و اضافات پر می کردند، و چه وقت های گرانبهایی که بیهوده از این راه تلف می شد و چه سرمایه هایی که از بین می رفت.

مخصوصاً این نکته قابل توجه است که در شرایط آن زمان که فرستادن یک نامه به وسیله یک پیک مخصوص گاه هفته ها طول می کشید و هزینه ها داشت تا به مقصد برسد، در عین حال نهایت اختصار رعایت می شد که نمونه های آن را در نامه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خسرو پرویز و قیصر روم و مانند آن می توان ملاحظه کرد.

اصولاً نامه انسان دلیل بر چگونگی شخصیت اوست، همان گونه که پیام آور و رسول انسان چنین است. در نهج البلاغه از علی علیه السلام می خوانیم: «رَسُولُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ وَ كِتَابُكَ أَبْلَغُ مَا يَنْطِقُ عَنْكَ؛ فرستاده تو باز گوکننده عقل تو است و نامه ات گویاترین چیزی است که از تو سخن می گوید» (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید: «يُسْتَدَلُّ بِكِتَابِ الرَّجُلِ عَلَى عَقْلِهِ، وَ مَوْضِعِ بَصِيرَتِهِ، وَ بِرِسْوَلِهِ عَلَى فَهْمِهِ وَ فِطْنَتِهِ؛ نامه انسان دلیلی است بر میزان عقل و مقدار بصیرت او، و فرستاده او نشانه ای است از مقدار فهم و ذکاوت او» (۲).

گفتنی است از روایات اسلامی استفاده می شود که پاسخ نامه لازم است همان گونه که پاسخ سلام.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «رَدُّ جَوَابِ الْكِتَابِ وَاجِبٌ كَوُجُوبِ رَدِّ السَّلَامِ؛ پاسخ نامه واجب است همان گونه که پاسخ سلام واجب است» (۳).

واز آنجا که هر نامه ای معمولاً با تحیتی همراه است، بعید نیست مشمول آیه شریفه (إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا) «هنگامی که به شما تحیت گویند، پاسخ آن را به صورت بهتر یا همانند آن بدهید» (۴) بوده باشد.

ص: ۶۱۴

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۳۰۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۵۰.

۳- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۳۷، کتاب الحج، ابواب العشره، باب ۳۳.

۴- سوره نساء، آیه ۸۶.

## ۲. آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟

بعضی از مفسران گویی از ظاهر نامه سلیمان استفاده کرده اند که او می خواست مردم کشور سبا را به پذیرش دعوت خود بدون ذکر دلیل وادارد.

سپس پاسخ داده اند که آمدن هدهد به آن صورت معجز آسا خود دلیلی بر حَقانیت دعوت او بوده است. (۱)

ولی ما فکر می کنیم نیازی به این گونه جواب ها نیست، وظیفه پیامبر دعوت است و وظیفه دیگران تحقیق کردن.

به عبارت دیگر، دعوت انگیزه ای برای تحقیق است، همان گونه که ملکه سبا این کار را انجام داد، و در مقام تحقیق و آزمایش سلیمان برآمد تا روشن شود که آیا او یک پادشاه است یا پیامبر؟

## ۳. اشارات پرمعنی در ماجرای سلیمان

در این بخش از داستان سلیمان علیه السلام نیز اشارات کوتاهی به مطالب مهمی دیده می شود:

۱. روح دعوت انبیا در نفی برتری جویی که نفی هرگونه استعمار و تسلیم در برابر قانون حق است، خلاصه می شود.

۲. در حالی که اطرافیان ملکه سبا اعلام آمادگی برای جنگ کردند طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود، لذا نظر آنها را به مسائل دیگر معطوف داشت.

۳. از این گذشته اگر او تسلیم جنگ طلبی اطرافیان خود می شد از حقیقت دور می ماند و خواهیم دید که اقدام او برای آزمایش سلیمان از طریق فرستادن هدیه، نتیجه بسیار خوبی هم برای خودش و هم برای مردم کشور سبا به بار آورد و سبب شد که آنها راه حق را بیابند و متوسل به خونریزی نشوند.

۴. ضمناً از این ماجرا روشن می شود برنامه های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود، چرا که در اینجا عقیده اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی

ص: ۶۱۵

نظامی مقدم است، در حالی که عقیده ملکه سبا بر عکس آن بود، و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است.

ومی توان گفت این نوع مشورت غیر از آن است که امروز در میان ما رایج است، ما نظریه اکثریت را معیار قرار می دهیم و حق تصمیم گیری را برای آنها قائل هستیم، در حالی که در این نوع مشورت، حق تصمیم گیری با رهبر جمعیت است و مشاوران تنها اظهار نظر می کنند، و آیه (شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) «با آنها در کارها مشورت کن و هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» (۱) نیز اشاره به این قسم دوم

از شورا است در حالی که آیه ۳۸ شوری (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ) «کار مؤمنان باید به صورت مشورت انجام یابد» ظاهراً اشاره به قسم اول است. (۲)

۵. مشاوران ملکه سبا به او گفتند: «ما صاحبان قوه و صاحبان باس شدید هستیم».

ممکن است تفاوت این دو در این باشد که «قوه» اشاره به کمیت عظیم لشکر و «باس شدید» اشاره به کیفیت کار آزمودگی و روح شجاعت و شهامت لشکریان باشد، یعنی ما هم از نظر کمیت لشکر و هم از نظر کیفیت آمادگی کامل برای رزم با دشمن داریم.

#### ۴. نشانه پادشاهان

از این آیات به خوبی استفاده می شود که سلطنت و حکومت استبدادی همه جا مایه فساد و تباهی و ذلیل کردن عزیزان یک قوم است، چرا که افراد باشخصیت را کنار می زنند، متملقان چاپلوس را به خدمت دعوت می کنند، و در همه چیز منفعت و سود خود را می جویند، اهل هدیه و رشوه و زر و زیورند و طبعاً ظالمان زورگو که دسترسی به این امور دارند نزد آنها محبوب ترند.

شاهان، فکر و قلبشان در گرو مقام و هدایا و زر و زیورهاست، در حالی که پیامبران جز به صلاح امت ها نمی اندیشند (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۷۷ - ۴۸۹).

ص: ۶۱۶

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲- برای توضیح بیشتر درباره مشورت به ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران مراجعه فرمایید.

(فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ \* اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ)

هنگامی که (فرستاده ملکه سبا) نزد سلیمان آمد، گفت: «می خواهید مرا با مالی کمک کنید (و فریب دهید)؟! آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده؛ بلکه شما باید که به هدیه هایتان شاد می شوید. \* به سوی آنان بازگرد (و اعلام کن) با لشکریانی به سراغ آنان می آیم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند؛ و آنان را از آن (سرزمین) با ذلت و حقارت بیرون می رانیم!» (سوره نمل، آیات ۳۶-۳۷)

### تفسیر: مرا با مال نفریبید

فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا، سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند و به سوی شام و مقرر سلیمان حرکت کردند، به گمان اینکه سلیمان از مشاهده هدایا خوشحال می شود و به آنها شادباش می گوید، «اما همین که با سلیمان روبه رو شدند صحنه عجیبی در برابر آنان نمایان گشت، سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد، بلکه گفت: آیا شما می خواهید مرا با مال (خود) کمک کنید، در حالی که این اموال در نظر من بی ارزش است، آنچه خداوند به من بخشیده، از آنچه به شما داده بهتر و پرازش تر است» (فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَيْكُمْ).

مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت، علم، دانش، هدایت و تقوا دارد؟ «شما هستید که به هدایای خود شاد می شوید» (بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ).

آری، شما هستید که هر گاه یک چنین هدایای پرزرق و برق و گران قیمتی برای هم بفرستید چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد اما اینها در نظر من کم ارزش و بی مقدار است.

به این ترتیب سلیمان علیه السلام معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است که معیارهای معروف نزد دنیاپرستان در برابر آن بی رنگ و بی بهاست.

سپس برای اینکه قاطعیّت خود را در مسأله حقّ و باطل نشان دهد، به فرستاده مخصوص ملکه سبا گفت: «به سوی آنان بازگرد (و این هدایا را نیز با خود ببر) اما بدان ما به زودی با لشکرهایی به سراغ آنها خواهیم آمد که توانایی مقابله با آن را نداشته باشند» (ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا).

«وما آنها را از آن سرزمین آباد با ذلّت خارج می کنیم در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود» (وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ). (۱)

اشاره به اینکه نه تنها آنها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه با وضع ذلّت بار و توأم با حقارت، به گونه ای که تمام کاخ ها، اموال، جاه و جلال خود را از دست خواهند داد، چرا که در برابر آیین حق تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند.

البته این تهدید برای فرستادگانی که وضع سلیمان علیه السلام را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بود.

با توجه به آنچه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آنها خواست «ترک برتری جویی» و «تسلیم در برابر حق» و پاسخ ندادن آنها به این دو امر و توسّیل به ارسال هدیه، دلیل بر امتناع آنها از پذیرش حق و ترک استعلا بود، به این دلیل آنها را تهدید به فشار نظامی می کند.

هرگاه ملکه سبا و اطرافیان او تقاضای دلیل و مدرک، یا معجزه و مانند آن کرده بودند به آنها حق می داد که بیشتر تحقیق کنند، اما فرستادن هدیه ظاهرش این بود که آنها در مقام انکارند.

این را نیز می دانیم که مهم ترین خبر ناگوار هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت این بود که آنها آفتاب پرست اند و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده، در برابر مخلوقی به خاک می افتند.

سلیمان علیه السلام از این مسأله ناراحت شد و می دانیم بت پرستی چیزی نیست که آیین های الهی در برابر آن سکوت کنند، یا بت پرستان را به عنوان یک اقلیت مذهبی تحمیل نمایند، بلکه در صورت لزوم با توسّل به زور بتکده ها را ویران و آیین شرک و بت پرستی را برمی چینند.

ص: ۶۱۸

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست، بلکه یک خرافه و انحراف است.

#### نکته ها:

۱. قابل توجه اینکه زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از مال، ثروت و امکانات دنیا بی بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که اسیر اینها نگردد، بلکه امیر بر آن باشد، و سلیمان علیه السلام این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گرانبهای ملکه سبا نشان داد که امیر است نه اسیر.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الدُّنْيَا أَصْغَرُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ أَنْبِيَائِهِ وَأَوْلِيَائِهِ مِنْ أَنْ يَفْرَحُوا بِشَيْءٍ مِنْهَا، أَوْ يَحْزَنُوا عَلَيْهِ فَلَا يَتَّبِعِي لِعَالِمٍ وَلَا لِعَاقِلٍ أَنْ يَفْرَحَ بِعَرَضِ الدُّنْيَا؛ دُنْيَا فِيهَا فِي مِثْقَالِ ذَرَّةٍ نَجْمٌ مِنْهَا أَوْ نَجْمٌ مِنْهَا نَجْمٌ مِنْهَا، أَوْ نَجْمٌ مِنْهَا نَجْمٌ مِنْهَا» (۱).

۲. باز در این بخش از داستان سلیمان علیه السلام درس های قابل ملاحظه ای است که در لابه لای تعبیرات پرمعنی آیات نهفته است:

الف) هدف از لشکرکشی کشتار انسان ها نیست، بلکه هدف آن است که دشمن خود را در موضع ضعیفی بداند و قدرت مقابل در خود نبیند (جُنُودٌ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا).

این تعبیر نظیر همان چیزی است که به مسلمانان دستور داده شده که «آن چنان نیرو فراهم سازید که دشمن را بترسانید» (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ). (۲)

ب) سلیمان مخالفان خود را تهدید به قتل نمی کند، بلکه تهدید به بیرون راندن از کاخ ها و قصرها با ذلت و خواری می کند، و این قابل توجه است.

ج) سلیمان مخالفان خود را غافلگیر نمی سازد، بلکه قبلاً با صراحت آنها را در جریان حمله خویش می گذارد.

ص: ۶۱۹

۱- تفسیر روح البیان، ذیل آیه مورد بحث.

۲- سوره انفال، آیه ۶۰.

د) سلیمان چشمداشتی به اموال دیگران ندارد، بلکه می گوید: آنچه خدا به من داده بهتر است، او مواهب الهی را در قدرت مادی و مالی خلاصه نمی کند، او به علم و ایمان و مواهب معنوی مفتخر است (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۹۰ - ۴۹۴).

## ادامه داستان ملکه سبا

### اشاره

(قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِ مُسْلِمِينَ \* قَالَ عَفْرَيْتُ مَنِ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ \* قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ)

(سلیمان) گفت: «ای بزرگان! کدام یک از شما تخت او را برای من می آورد پیش از آنکه به حال تسلیم نزد من آیند؟» \* فرد نیرومندی از جنّ گفت: «من آن را نزد تو می آورم پیش از آنکه از جایگاهت برخیزی و من نسبت به این امر، توانا و امینم.» \* (امّیا) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «من پیش از آنکه چشم برهم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند؛ و هر کس کفران نماید (به خودش زیان رسانده)، چرا که پروردگار من، بی نیاز و بخشنده است.» (سوره نمل، آیات ۳۸-۴۰)

### تفسیر: در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است

سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا و بساط خود را برچیدند و به کشورشان بازگشتند. آنها ماجرا را برای ملکه و اطرافیان وی شرح دادند، همچنین عظمت اعجاز آمیز مُلک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هر یک از اینها دلیلی بود بر اینکه او یک فرد عادی و پادشاه نیست، او به راستی فرستاده خداست و حکومتش نیز یک حکومت الهی است.

در اینجا برای آنها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضاً بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی، مقابله با یک پیامبر پر قدرت الهی است.

لذا ملکه سبا با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصاً این مسأله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد.

این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید، او تصمیم گرفت در حالی که ملکه و یارانش در راه هستند قدرت نمایی شگرفی کند تا آنها را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا و در مقابل دعوتش تسلیم سازد. لذا رو به اطرافیان خود کرد و گفت: ای بزرگان، کدام یک از شما توانایی دارد تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورد؟» (قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ).

گرچه بعضی از مفسران برای پیدا کردن دلیل احضار تخت ملکه سبا خود را به زحمت افکنده و گاه احتمالاتی ذکر کرده اند که به هیچ وجه با مفاد آیات سازگار نیست، ولی روشن است که هدف سلیمان از این برنامه چه بود.

او به اصطلاح می خواست ضرب شستی نشان دهد و کار فوق العاده مهمی انجام گیرد تا راه را برای تسلیم بی قید و شرط آنها و ایمانشان به قدرت خدا هموار سازد، و نیاز به حضور در میدان نبرد و خونریزی نباشد.

او می خواست ایمان به اعماق وجود ملکه سبا و اطرافیانش راه یابد تا سایرین را نیز دعوت به تسلیم و پذیرش ایمان کنند.

در اینجا دو تن اعلام آمادگی کردند که یکی از آنها عجیب و دیگری عجیب تر بود.

نخست «عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت: من تخت او را پیش از آنکه مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی نزد تو می آورم» (قَالَ عَفْرَيْتُ مِمَّا لَجِنَ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ). (۱)

من این کار را با زحمت انجام نمی دهم و در این امانت گران قیمت نیز خیانت نمی کنم، چرا که «من نسبت به آن توانا و امینم» (وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ).

ص: ۶۲۱

---

۱- کلمه «آتی» ممکن است اسم فاعل باشد و ممکن است فعل مضارع از ماده «اتی»، ولی احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد - دقت کنید.



«عفریت» به معنی فرد گردنکش و خبیث است، و جمله «إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» که از جهات مختلفی توأم با تأکید است (إِنَّ - جمله اسمیه - لام) نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتی ها و خارق عادات، و جای تعجب نیست که عفریتی این چنین بتواند در یک مدّت کوتاه، یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم، یا رسیدگی به امور مملکت، یا نصیحت و ارشاد نشسته است، چنین امر مهمی را انجام دهد.

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از کتاب الهی داشت، چنانکه قرآن در حقّ او می گوید: «كَسَىٰ كَهِيعَةً مِّنْ عِلْمٍ مَّا فِي الْكِتَابِ فَأَخْبَرَهُمْ فَأَنزَلْنَا الْوَيْلَ مِنَ السَّمَاءِ عَلَىٰ أَكْثَرِ النَّاسِ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ» (قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ).

و هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد، او با استفاده از نیروی معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک «طرفه العین» نزد او حاضر کرد: «هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید، زبان به شکر پروردگار گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می آورم یا کفران می کنم» (فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهَا قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ).

سپس افزود: «هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است، و هر که کفران کند، پروردگار من بی نیاز و کریم است» (وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ).

در اینکه این شخص که بوده و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده، و منظور از علم کتاب چیست، مفسران گفت و گو بسیار کرده اند.

ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان باایمان، و دوستان خاص سلیمان علیه السلام بوده، و غالباً در تواریخ نام او را آصف بن برخیا نوشته اند. می گویند: وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است. (۱)

ص: ۶۲۲

۱- اینکه بعضی او را جبرئیل، یا خود سلیمان دانسته اند بدون دلیل است، و در مورد اینکه او خود سلیمان باشد قطعاً مخالف ظاهر آیات است.

وَأَمَّا «علم کتاب» منظور، آگاهی او بر کتاب های آسمانی است، آگاهی عمیقی که به او امکان می داد دست به چنین کار خارق عاداتی بزند.

وبعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه ای از آن علم آگاهی داشت و به همین دلیل توانست تخت ملکه سبا را در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند.

بسیاری از مفسران و غیر آنها گفته اند: این مرد باایمان از اسم اعظم الهی باخبر بود، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم، بر خلاف آنچه بسیاری تصور می کنند، مفهومی نیست که انسان کلمه ای را بگوید و آن همه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد، بلکه منظور تخلّق به آن اسم و وصف است.

یعنی آن نام الهی را در درون جان خود مجسم کند، و آن چنان از نظر آگاهی، اخلاق، تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهري از آن اسم گردد. این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است، قدرت بر چنین عاداتی را در انسان ایجاد می کند. (۱)

در مورد جمله «قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» نیز مفسران احتمالات گوناگونی داده اند، اما با توجه به آیات دیگر قرآن حقیقت آن را می توان دریافت که در سوره ابراهیم آیه ۴۳ می خوانیم: لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ: «در روز رستاخیز مردم آن چنان وحشت زده می شوند که چشمانشان خیره می گردد، حتی پلک ها به هم نمی خورد» (می دانیم در حالت وحشت، چشم انسان به حالت یک نواخت و خیره همچون چشم مردگان بازمی ماند).

بنابراین، منظور این بوده پیش از آنکه چشمت را برهم زنی من تخت ملکه سبا را نزد تو حاضر می کنم. (۲)

ص: ۶۲۳

- 
- ۱- درباره اسم اعظم خدا در ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف نیز بحث کردیم.
  - ۲- اینکه بعضی گفته اند منظور از جمله «يَرْتَدُّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» نظر افکندن به چیزی و بازگشت نظر به انسانو آگاهی او از آن است، هیچ دلیلی ندارد، همان گونه که این تعبیر گواه بر نظریه خروج شعاع از چشم که در فلسفه قدیم آمده است نخواهد بود - دقت کنید.

## ۱. پاسخ به چند سؤال

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات فوق مطرح می شود این است که چرا سلیمان شخصاً اقدام به این کار خارق العاده نکرد؟

او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز، چرا این مأموریت را به آصف بن برخیا داد؟

ممکن است به خاطر این بوده که «آصف» وصی او بوده و سلیمان می خواسته در این لحظه حساس، موقعیت او را به همگان معرفی کند. (۱)

به علاوه مهم این است که استاد، شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی های آنها را به دست آورد، و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق العاده ای انجام دهند مهم است.

سؤال دیگر اینکه سلیمان چگونه تخت ملکه سبا را بدون اجازه او نزد خود آورد؟

ممکن است به دلیل هدف بزرگ تری مانند مسأله هدایت و راهنمایی آنها و نشان دادن یک معجزه بزرگ بوده است.

از این گذشته می دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آنها معمولاً از غصب حقوق دیگران به دست می آید.

سؤال دیگر اینکه عفریت جن چگونه توانایی بر چنین خارق عادتی دارد؟

پاسخ این سؤال را در بحث های مربوط به اعجاز گفته ایم که گاهی حتی افراد غیر مؤمن بر اثر ریاضت های پرمشقت و مبارزه با نفس، توانایی بر پاره ای از خارق عادات پیدا می کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است که کار آنها چون متکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است، در حالی که معجزات متکی بر قدرت بی پایان خداست، و قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود است.

لذا می بینیم عفریت توانایی خود را محدود می کند بر آوردن تخت ملکه سبا در مدت توقف سلیمان علیه السلام در مجلس داوری و بررسی امور کشور، در حالی که آصف

ص: ۶۲۴

۱- در روایت مشروحه که در تفسیر عیاشی از امام دهم علی بن محمد الهادی علیه السلام نقل شده، همین پاسخ را در جواب یحیی بن اکثم می خوانیم (تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۹۱).

بن برخیا هیچ حدی برای آن قائل نمی شود، و محدود ساختن به یک چشم برهم زدن در حقیقت اشاره به کمترین زمان ممکن است، و مسلّم است که سلیمان علیه السلام از چنین کاری که معرفی یک فرد صالح است حمایت می کند، نه از کار عفریتی که ممکن است کوتاه نظران را به اشتباه بیفکند و آن را دلیل بر پاکی او بگیرند.

بدیهی است هر کس کار مهمی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود، خط فکری و اعتقادی خود را در لابه لای آن تبلیغ کرده است، و نباید در حکومت الهی سلیمان علیه السلام ابتکار عمل به دست عفریت ها بیفتد، بلکه باید آنها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند.

### ۲. قدرت و امانت، دو شرط مهم

در آیات فوق و همچنین آیه ۲۶ سوره قصص مهم ترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده است: نخست قوت و توانایی، و دیگر امانت و درستکاری.

البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد (همان گونه که در مورد موسی علیه السلام در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کند که حتی عفریت جنّ به این دو صفت الزاماً متّصف شود، اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست، خواه از تقوا سرچشمه گیرد و خواه از نظام قانونی جامعه - دقت کنید.

### ۳. تفاوت «علم من الكتاب» و «علم الكتاب»

در آیات مورد بحث درباره کسی که تخت ملکه سبا را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد به عنوان (الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) «کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود» تعبیر شده است، در حالی که در سوره رعد آیه ۴۳ در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و گواهان بر حَقّانیت او چنین آمده است: (قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) «بگو: کافی است برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که در نزد او علم

کتاب است».

در حدیثی از ابو سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که ابوسعید می گوید: من از معنی «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (که در داستان سلیمان آمده است) از محضرش سؤال کردم، فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داوود بود. عرض کردم «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» از چه کسی سخن می گوید؟ فرمود: «ذَاكَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ او برادرم علی بن ابی طالب است».(۱)

توجه به تفاوت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» که علم جزئی را می گوید، و «عِلْمُ الْكِتَابِ» که علم کلی را بیان می کند روشن می سازد که میان آصف و علی علیه السلام چه اندازه تفاوت بوده است.

از این رو در روایات بسیاری می خوانیم که اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است، یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود و چنان خارق عادت را انجام داد، و نزد امامان اهل بیت علیهم السلام هفتاد و دو حرف آن است، و یک حرف آن مخصوص به ذات پاک خداست.(۲)

#### ۴. هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

دنیای پرستان مغرور هنگامی که به قدرت می رسند همه چیز را جز خود فراموش می کنند و تمام امکاناتی را که به دست آورده اند قارون وار که می گفت: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ

عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي) «آنچه را دارم بر اثر علم و دانش من است»(۳) از ناحیه خودشان می دانند و لا غیر.

در حالی که بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند: (هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) «این از فضل خداست بر ما».

جالب اینکه سلیمان علیه السلام نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبا در برابرش بیان کرد، بلکه افزود: این برای این است که خدام را بیازماید، آیا شکر گزارم یا نه؟

قبلاً نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان علیه السلام نعمت های خود را همه از خدا می داند

ص: ۶۲۶

---

۱- این حدیث را گروهی از مفسران و علمای اهل سنت به همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده اند. برای توضیح بیشتر به احقاق الحق، ج ۳، ص ۲۸۰ مراجعه شود.

۲- به اصول کافی، و تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۸۸ مراجعه شود.

۳- سوره قصص، آیه ۷۸.

وخاضعانه رو به درگاهش می کند که: پروردگارا، شکر این همه نعمت را به من الهام کن، و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن، جلب رضای تو کنم.

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیاپرستان مغرور، و این است راه و رسم مردان پر ظرفیت و باشخصیت در برابر کم ظرفیتان خودخواه.

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پرمعنی سلیمان (هَيْدَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي) را بر سر در کاخ های طاغوتی خود می نویسند، بی آنکه به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد، ولی مهم آن است که هم بر سر در خانه باشد، هم در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود. (۱)

### ۵. آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

این نخستین خارق عادت نیست که در داستان سلیمان، یا در زندگی پیامبران به طور کلی می بینیم، و آنها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات را با توجیه ها و تفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت و جنبه های کنایی و معنوی به آن داد، باید حساب خود را یک جا با معجزات انبیا روشن سازند.

آیا آنها به راستی انجام دادن کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آنها را محال می دانند و آن را به کلی منکرند؟

چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است، و نه با صریح قرآن در آیات بسیار.

اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کورمادرزاد به وسیله حضرت مسیح علیه السلام باشد، یا حاضر کردن تخت ملکه سبا به وسیله آصف بن برخیا.

بدون شک در اینجا روابط مرموز و علل ناشناخته در کار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم، ولی همین قدر می دانیم که این کار محال نیست.

ص: ۶۲۷

---

۱- درباره اهمّیت شکر و تأثیر آن در فزونی نعمت و اقسام شکر (شکر تکوینی و تشریحی) بحث مشروحی در ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم آمده است.

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبا را تبدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آنجا حاضر کرد و بار دیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت؟ بر ما درست روشن نیست.

همین قدر می دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز کارهایی انجام می دهد که دوست سال قبل ممکن بود جزء محالات محسوب شود. فی المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می گفتند زمانی فرا می رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می گوید و در غرب جهان درست در همان لحظه سخنانش را می شنوند و چهره اش را همگان می نگرند، آن را هذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.

این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند، در حالی که در ماورای علم و قدرت او اسرار فراوانی نهفته است (ر.ک: ج ۱۵، ص ۴۹۵ - ۵۰۵).

## ادامه داستان ملکه سبا

### اشاره

(قَالَ نَكُرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُوْا اَتَهْتَدِيْ اَمْ تَكُوْنُ مِنَ الَّذِيْنَ لَا يَهْتَدُوْنَ \* فَلَمَّا جَاءَتْ قِيْلَ اَهَكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَاَنَّهُ هُوَ وَاُوْتِيْنَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِيْنَ \* وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كٰفِرِيْنَ \* قِيْلَ لَهَا اَدْخِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَاَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِيْهَا قَالَتْ اِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيْرٍ قَالَتْ رَبِّ اِنِّيْ ظَلَمْتُ نَفْسِيْ وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ)

سلیمان گفت: «تخت او را برایش ناشناس سازید؛ ببینیم آیا متوجه می شود یا از کسانی است که هدایت نمی شوند؟!» \* هنگامی که (ملکه سبا) آمد، به او گفته شد: «آیا تخت تو این گونه است؟» گفت: «گویا خود آن است! وما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم.» \* و (سلیمان) او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت، که او [ملکه سبا] از قوم کافران بود. \* به او گفته شد: «داخل قصر شو!» هنگامی که نظر به آن افکند، پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد؛ اما سلیمان) گفت: «این (آب نیست، بلکه) قصری است از بلور شفاف.» (ملکه سبا) گفت: «پروردگارا! من به خود ستم کردم؛ و (اینک) با سلیمان به خداوندی که پروردگار جهانیان است اسلام آوردم.»

(سوره نمل، آیات ۴۱-۴۴)

در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت انگیز سلیمان و ملکه سبا برخورد می کنیم.

سلیمان برای اینکه میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید و نیز زمینه ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند «گفت: تخت او را برایش ناشناس سازید بینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابند» (قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ).

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سبا به شام کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند. این تغییرات ممکن است از نظر جابه جا کردن بعضی از نشانه ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگ ها و مانند آن بوده است.

اما این سؤال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سبا چه بود؟

ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق باید با او روبه رو شود، و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند، و می خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟

و یا واقعاً می خواسته مسئولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسئولیت هایی را دارد.

برای جمله «أَتَهْتَدِي» (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند: بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است، و بعضی گفته اند منظور، هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است.

ولی ظاهر همان معنی اول است، هر چند معنی اول خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است.

به هر حال «هنگامی که ملکه سبا وارد شد کسی اشاره به تخت کرد و گفت: آیا تخت تو این گونه است؟» (فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ).



ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است و گرنه تعبیر به «قیل» (گفته شد) مناسب نبود، زیرا نام سلیمان قبلاً و بعداً آمده و سخنان او به عنوان «قال» مطرح شده است.

به علاوه مناسب آنست سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

امّا به هر صورت ملکه سبا زیرکانه ترین و حساب شده ترین جواب ها را داد و «گفت: گویا خود آن تخت است» (قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ).

اگر می گفت شبیه آن است راه خطا پیموده بود و اگر می گفت عین خود آن است سخنی برخلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آوردن تختش به سرزمین سلیمان از طرق عادی امکان نداشت، مگر آنکه معجزه ای صورت گرفته باشد.

از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی در قصر مخصوص خود در اتاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت قرار داده بود.

ولی با این همه، ملکه سبا با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود: «وما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم» (وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ).

یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حَقّانیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم، و چندان نیازی به این کار نبود.

و به این ترتیب سلیمان «او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت» (وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ). (۱)

ص: ۶۳۰

۱- در اینکه فاعل «صدّ» کیست و همچنین «ما» در «ما کانت» موصوله است یا مصدریه، مفسّران سخن بسیار گفته اند. جمعی فاعل آن را - چنانکه در بالا گفتیم - سلیمان دانسته اند، و بعضی خداوند، که تفاوت زیادی از نظر نتیجه ندارد. مطابق این دو تفسیر «ها» مفعول اول است، و «ما کانت» در جای مفعول دوم با حذف «جار»، و تقدیر چنین است: «صَدَّهَا سُلَيْمَانُ» - یا - «صَدَّهَا اللَّهُ عَمَّا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ». ولی جمعی دیگر «ما کانت...» را فاعل «صدّ» دانسته اند که معنی چنین می شود: معبودهای ملکه او را از پرستش حق بازداشته بود - امّا با توجه به اینکه در اینجا سخن از ایمان اوست نه از کفر او، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد. کلمه «ما» ممکن است موصوله یا مصدریه باشد.

هر چند «پیش از آن از قوم کافر بود» (إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ).

آری او با دیدن این نشانه های روشن، با گذشته تاریک خود وداع گفت و در مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد.

در آخرین آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می شود و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان است.

سلیمان دستور داده بود صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن آب جاری قرار دهند.

هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید «به او گفته شد: داخل حیاط قصر شو» (قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ).<sup>(۱)</sup>

«ملکه آن صحنه را که دید گمان کرد نهر آبی است، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد» در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا برای چیست (فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا).<sup>(۲)</sup>

اما «سلیمان به او گفت: حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده» این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد (قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ).<sup>(۳)</sup>

در اینجا سؤال مهمی پیش می آید و آن اینکه سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی

بود، چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است که

او سلطان بود و حکمران، ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران

داشته باشد؟

ص: ۶۳۱

---

۱- «صِرْح» (بر وزن طرح) گاه به معنی فضای وسیع و گسترده آمده، و گاه به معنی بنای مرتفع و قصر بلند، و در اینجا ظاهراً به معنی حیاط قصر است.

۲- «لُجَّة» در اصل از ماده «لجج» به معنی سرسختی در انجام دادن کاری است، سپس به رفت و آمد صدا در گلو، «لُجَّة» (بر وزن ضجّه) اطلاق شده، و امواج متراکم دریا که در حال رفت و آمد هستند نیز «لُجَّة» (بر وزن ججّه) نامیده شده اند، و در آیه مورد بحث اشاره به آب متراکم و متلاطم است.

۳- «مُمَرَّد» به معنی صاف و «قواریر» جمع «قاروره» به معنی بلور و شیشه است.

اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پرزرق و برق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود، و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزش ها و معیار شخصیت گردد.

چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پر ضایعه و توأم با خونریزی، مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد، به خصوص اینکه او زن بود و به این گونه مسائل تشریفاتی اهمّیت می داد.

مخصوصاً بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آنکه ملکه سبا به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود.

این کار نشان می داد که قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام دادن چنین کارهایی موفق ساخته است.

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امتیّت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق، و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ مطلب مهمّی نبود.

ولذا هنگامی که ملکه سبا این صحنه را دید «گفت: پروردگارا، من بر خویشتن ستم کردم» (قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي).

«وبا سلیمان در پیشگاه الله، پروردگار جهانیان، اسلام آوردم» (وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم، بت می پرستیدم، غرق تجمل و زینت بودم، و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم.

اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولاً این زر و زیورها روح انسان را سیراب نمی کند.

خداوندا، من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به آستانت می سایم.

جالب اینکه او در اینجا واژه «مع» را به کار می برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر، نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی

مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند. در اینجا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند.

درست است که ملکه سبا قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود، زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم که گفت: (وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسْلِمِينَ) «ما پیش از اینکه تخت را در اینجا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرفته بودیم».

ولی در اینجا اسلام ملکه به اوج خود رسید، لذا با تأکید بیشتر اسلام را اعلام کرد.

او نشانه های متعددی از حَقَائِیت دعوت سلیمان را قبلاً دیده بود.

آمدن هدهد با آن وضع مخصوص.

عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود.

حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه.

وسرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان، و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت.

## نکته ها:

### ۱. سرانجام کار ملکه سبا

آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبا آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست اما اینکه بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد، یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد، یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوک یمن که به «تَبَع» مشهور بودند پیمان زناشویی بست، در قرآن اشاره ای به اینها نشده چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته.

ولی مفسران و مورخان هر کدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران، مشهور و معروف (۱) همان ازدواج او با

سلیمان است.

یادآوری این مطلب را لازم می دانیم که درباره سلیمان و لشکر و حکومت او



وهمچنین خصوصیات ملکه سبا و جزئیات زندگیش، افسانه‌ها و اساطیر فراوانی گفته‌اند که گاه تشخیص آنها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می‌شود، و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه دار می‌کند، و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می‌شود که باید کاملاً مراقب آن بود.

## ۲. یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان علیه السلام که در ۳۰ آیه گذشته آمده، بیانگر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابه لای بحث‌ها خواندیم و به قسمت دیگری اشاره گذرایی ذیلاً می‌کنیم:

۱. این داستان از موهبت علم وافر که خداوند در اختیار سلیمان و داوود گذاشته است شروع می‌شود، و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می‌گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز علم است.

۲. این داستان نشان می‌دهد که گاه غایب شدن یک پرنده و پرواز استثنایی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد و آنها را از شرک به ایمان، و از فساد به صلاح بکشاند، و این است نمونه‌ای از قدرت نمایی پروردگار و نمونه‌ای از حکومت حق.

۳. این داستان نشان می‌دهد که نور توحید در تمام دل‌ها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهراً خاموش، از اسرار عمیق توحید خبر می‌دهد.

۴. برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را در هم شکست، تا پرده‌های تاریک از جلوی چشم واقع بین او کنار برود، همان‌گونه که سلیمان با انجام دادن دو کار، غرور ملکه سبا را درهم شکست؛ حاضر ساختن تختش و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر.

۵. هدف نهایی در حکومت انبیا کشورگشایی نیست، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه مورد بحث خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند، و در برابر ربّ العالمین سر تعظیم فرود آورند، و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می‌دهد.

۶. روح «ایمان» همان «تسلیم» است، به همین دلیل هم سلیمان در نامه اش روی آن تکیه می کند، وهم ملکه سبا در پایان کار.

۷. گاه یک انسان با دارا بودن بزرگ ترین قدرت، ممکن است نیازمند موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک می گیرد و گاه مورچه ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می کند.

۸. نزول این آیات در مکه که مسلمانان سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود مفهوم خاصی داشت، مفهومش تقویت روحیه و دلداداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزی های آینده بود (ر.ک: ج ۱۵، ص ۵۰۶ - ۵۱۵).

ص: ۶۳۵





بخش هفتم: زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (سفارش ها، احکام و حکایت هایی درباره زنان پیامبر)

اشاره

ص: ۶۳۷



(إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ \* لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ \* وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ \* إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ \* وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ)

به یقین کسانی که آن تهمت عظیم را عنوان کردند گروهی (متشکل و توطئه گر) از شما بودند؛ اما گمان نکنید این ماجرا به زیان شماست، بلکه خیر شما در آن است؛ هر یک از آنها سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند؛ و آن کس از آنان که بخش مهم آن را بر عهده داشت عذاب عظیمی برای اوست! \* چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان باایمان نسبت به کسی که از خودشان بود، گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغ بزرگ آشکاری است؟! \* چرا چهار شاهد بر آن نیاوردند؟! و هنگامی که گواهان را نیاوردند، آنان در پیشگاه خدا دروغگویانند. \* و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت شامل حال شما نمی شد، به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید! \* (به یاد آورید) زمانی را که این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید؛ و آن را ساده و کوچک می پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است! \* چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید: «ما حق نداریم که به این سخن تکلم کنیم؛ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است»؟! (سوره نور، آیات ۱۱-۱۶)

برای آیات فوق دو شأن نزول نقل شده است:

شأن نزول اول که مشهورتر است، در کتاب های تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده، چنین است:

عایشه همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که می خواست سفر برود، در میان همسرانش قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با خود می برد، در یکی از غزوات (۱) قرعه به نام من افتاد. من با پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کردم و چون

آیه حجاب نازل شده بود، در هودجی قرار داشتم. جنگ به پایان رسید و بازگشتیم نزدیک مدینه رسیدیم شب بود، من از لشکرگاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم پاره شده است. به دنبال آن بازگشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده، هودج مرا بر شتر گذارده اند و رفته اند، در حالی که گمان می کرده اند من در آن هستم، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند به علاوه من سنّ و سالی نداشتم. به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من بازمی گردند. شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقاً صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکرگاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود. به هنگام صبح مرا از دور دید، نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه «أَنَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان جاری ساخت، شتر خود را خواباند و من بر آن سوار شدم. او مهار ناقه را در دست داشت تا به لشکرگاه رسیدیم. این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، عبدالله بن ابی سلول بود.

ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم. در این هنگام بیمار شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن من می آمد ولی لطف سابق را در او نمی دیدم و نمی دانستم قضیه از چه قرار است. حالم بهتر شد. بیرون آمدم و کم کم از بعضی از زنان نزدیک، از شایعه سازی منافقان آگاه شدم.

ص: ۶۴۰

بیماریم شدت گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن من آمد. از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم. هنگامی که به خانه پدرم رفتم از مادرم پرسیدم مردم چه می گویند؟

او به من گفت: غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند، درباره آنها سخن بسیار گفته می شود.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله با علی بن ابی طالب علیه السلام و اسامه بن زید مشورت کرد که در برابر این گفت و گوها چه کنم؟

اسامه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده ایم (اعتنایی به سخنان مردم نکن).

وعلی علیه السلام گفت: ای پیامبر، خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است، از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله کنیز مرا فرا خواند و از او پرسید: آیا چیزی که شک و شبهه ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده ای؟

کنیز گفت: به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، من هیچ کار خلافی از او ندیده ام.

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد. بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرده، گفت: ای گروه مسلمین، آیا من معذورم مردی (منظورش عبدالله بن ابی سلول بود) را مجازات کنم که مرا در مورد خانواده ام - که جز پاکی از او ندیده ام - ناراحت کند؟

وهمچنین اگر دامنه این اتهام دامن مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده ام، تکلیف چیست؟

سعد بن معاذ انصاری برخاست و عرض کرد: تو حق داری چنین کسی را مجازات کنی، اگر او از طایفه اوس باشد من گردنش را می زنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر از برادران ما از طایفه خزرج باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم.

سعد بن عباد که بزرگ خزرج و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبدالله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می زد از طایفه خزرج بود) رو به سعد کرد و گفت: تو دروغ می گویی. به خدا سوگند توانایی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت.

اسید بن خضیر که پسر عموی سعد بن معاذ بود رو به سعد بن عبادہ کردہ، گفت: تو دروغ می گویی بہ خدا قسم ما چنین کسی را می کشیم، تو منافقی، واز منافقان دفاع می کنی.

در این هنگام چیزی نماندہ بود کہ قبیلہ اوس و خزرج بہ جان ہم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی کہ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ بر منبر ایستادہ بود. حضرت بالاخرہ آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع همچنان ادامہ داشت. غم و اندوہ شدید وجود مرا فرا گرفته بود. یک ماہ بود کہ پیامبر ہرگز در کنار من نمی نشست.

من خود می دانستم کہ از این تہمت پاکم و بالاخرہ خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سرانجام روزی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ نزد من آمد در حالی کہ خندان بود، و نخستین سخنش این بود: بشارت باد بر تو کہ خداوند تو را از این اٹھام مبرا ساخت. این هنگامی بود کہ آیات «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ...» تا آخر آیات نازل گردیدہ بود.

(وبہ دنبال نزول این آیات آنها کہ این دروغ را پخش کردہ بودند، بر ہمگی حدّ قذف جاری شد). (۱)

شأن نزول دوم کہ در بعضی از کتاب ہا در کنار شأن نزول اول ذکر شدہ چنین است: ماریہ قبطیہ یکی از ہمسران پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ از سوی عایشہ مورد اٹھام قرار گرفت، زیرا او فرزندی از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ بہ نام ابراہیم داشت. هنگامی کہ ابراہیم از دنیا رفت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ شدیداً غمگین شد. عایشہ گفت: چرا این قدر ناراحتی؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند جریح قبطی بود.

ہنگامی کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ خدا این سخن را شنید، علی علیہ السلام را مأمور کشتن جریح کرد کہ بہ خود اجازہ چنین خیانتی را دادہ بود.

ہنگامی کہ علی علیہ السلام با شمشیر برہنہ بہ سراغ جریح رفت و او آثار غضب را در چہرہ حضرت مشاهده کرد، فرار کردہ از درخت نخلی بالا رفت و زمانی کہ احساس

ص: ۶۴۲

---

۱- آنچه در بالا آوردیم مضمون روایتی است کہ در بیشتر کتاب های تفسیر، با کمی تفاوت آمدہ و ما آن را با کمی اختصار ذکر کردیم.

کرد ممکن است علی علیه السلام به او برسد خود را از بالای درخت به زیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد او اصلاً آلت جنسی ندارد.

علی علیه السلام به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، عرض کرد: آیا باید در انجام دستورهای شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟

فرمود: باید تحقیق کنی. علی علیه السلام جریان را عرض کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله شکر خدا را به جای آورد و فرمود: شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامن ما دور کرد.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را باز گو کرد. (۱)

### تحقیق و بررسی

با اینکه نخستین شأن نزول - همان گونه که گفتیم - در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفت و گو، چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد، از جمله:

۱. از تعبیّرات مختلف این حدیث - با تفاوت هایی که دارد - به خوبی استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحت تأثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با یارانش در این زمینه به گفت و گو و مشاوره نشست، و حتی برخورد خود را با عایشه تغییر داد و مدت طولانی از او کناره گیری کرد و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق این روایت شایعه را تا حدّ زیادی پذیرفت.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست، بلکه یک مسلمان باایمان و ثابت قدم نیز نباید این چنین تحت تأثیر شایعات بی دلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تأثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می توان باور کرد عتاب ها و سرزنش های شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد شامل شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بشود که چرا گروهی از مؤمنان تحت تأثیر این شایعه قرار گرفتند و مطالبه چهار شاهد نکردند؟ این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شأن نزول، لااقل گرفتار تردید می کند.

ص: ۶۴۳

۲. با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می دهد که حکم مربوط به «قذف» (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان «افک» نازل شده است، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه عبدالله بن ابی سلول و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود و حدّ الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر، آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریح گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اول کاملاً به قوت خود باقی است). (۱)

و اما در مورد شأن نزول دوم، مشکل از این بیشتر است، چرا که:

اولاً- مطابق این شأن نزول، کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می گوید گروهی در این مسأله فعالیت داشتند، و شایعه را آن چنان پخش کردند که تقریباً محیط را فراگرفت، و لذا ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مسأله درگیر شدند، همه به صورت جمع آمده است و این با شأن نزول دوم به هیچ وجه سازگار نیست.

ثانیاً این سؤال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعداً خلاف آن ثابت گردید، چرا پیامبر صلی الله علیه و آله حدّ تهمت بر او اجرا نکرد؟

ثالثاً چگونه امکان دارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با اینکه رقابت در میان زنان یک مرد عادی است، این امر ایجاب می کرد احتمال انحراف از حقّ و عدالت یا حدّ اقل اشتباه و خطا در حقّ او بدهد.

به هر حال، آنچه برای ما مهم است این شأن نزول ها نیست مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود شخص بیگناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفتّ نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز از قراین موجود در آیه استفاده می شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمّیّت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و به ظاهر مسلمان ها می خواستند از این حادثه بهره برداری غرض آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و با

ص: ۶۴۴



قاطعیت بی نظیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بدزبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشاند.

بدیهی است، این احکام شأن نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است.

بعد از همه این گفت و گوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام، این حادثه خاص را پیگیری و موشکافی نموده و در نهایت حلّ و فصل کرده است.

### تفسیر: داستان پرماجرایی افک (تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند، می گوید: «کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند» (إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ).

زیرا از فنون فصاحت و بلاغت آن است که جمله های زاید را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.

واژه «افک» (بر وزن فکر) بنا به گفته راغب به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی و طبیعییش دگرگون شود. مثلاً بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته «مؤتفکه» می نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد - واز جمله دروغ و تهمت - «افک» گفته می شود.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان معتقد است که «افک» به هر دروغ ساده ای نمی گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مسأله ای را از صورت اصلیش دگرگون می سازد؛ بنابراین کلمه «افک» خود بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه «عُصْبَةٌ» (بر وزن لقمه) در اصل از ماده «عصب» به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند، پیوند، ارتباط، همکاری و همفکری دارند «عصبه» گفته شده است.

به کار رفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان «افک» ارتباط نزدیک

و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی را برای توطئه تشکیل می دادند.

بعضی گفته اند: این تعبیر معمولاً در مورد ده تا چهل نفر به کار می رود. (۱)

به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دلداری می دهد که «گمان نکنید این ماجرا برای شما شرّ و بد است بلکه برای شما خیر خواهد بود» (لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ).

چرا که پرده از روی تپّات پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کوردل برداشت، و این بدسیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت، و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه رو شوند.

و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها همچنان ناشناخته می ماندند، در آینده ضربه سخت تر و خطرناک تری می زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان آنها را به روزهای سیاه می کشاند، باید در برابر این کار به سختی بایستند.

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که تنها به ظاهر حوادث ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت کننده و بدظاهری که «خیر کثیر» در آن نهفته است.

جالب اینکه با ذکر ضمیر «لکم» همه مؤمنان را در این حادثه سهیم می شمرد و به راستی چنین است، زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدایی و بیگانگی ندارند و در غم ها و شادی ها شریک و سهیم هستند.

آن گاه در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می کند نخست می گوید: «اینها که دست به چنین گناهی زدند، هر کدام سهم خود را از مسؤولیت و مجازات آن خواهند داشت» (لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْاِثْمِ).

اشاره به اینکه مسؤولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه، هرگز مانع از مسؤولیت دیگران نخواهد بود، بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد، بار گناه آن را بر دوش می کشد.

نکته دوم اینکه: «از میان آنها کسی که بخش عظیم این گناه را بر عهده گرفت عذاب

ص: ۶۴۶

---

۱- در تفسیر روح المعانی این معنی از کتاب صحاح نقل شده است.

عظیم و دردناکی دارد» (وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ).

مفسران گفته اند: این شخص عبدالله بن ابی سلول بود که سرسلسله اصحاب افک محسوب می شد.

بعضی دیگر نیز مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت را به عنوان مصداق این سخن نام برده اند.

به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعالیت می کرد، نخستین شعله های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می شد به تناسب بزرگی گناهای مجازات بزرگ تری دارد (بعید نیست تعبیر به «تَوَلَّى» اشاره به مسأله رهبری او باشد).

سپس روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تأثیر واقع شدند کرده، آنها را شدیداً طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده می گوید: «چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان باایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند؟» (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا).

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند برخورد نکردید؟

«و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است» (وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ).

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می دانستید.

شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید.

شما که از روی قراین مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان پذیر نیست.

شما که به توطئه هایی که بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه دشمنان صورت می گرفت واقف بودید.

با این همه جای ملامت و سرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر آن شوید.

جالب اینکه در آیه فوق به جای اینکه تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید، می گوید: شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می داشتید.

این تعبیر - چنانکه گفتیم - اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گویی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار به درد آورد قراری برای دیگر عضوها باقی

نمی ماند، و همان گونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشتن در برابر اتهامات می داند، باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند. (۱)

استعمال کلمه «انفس» در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود، از جمله آیه ۱۱ سوره حجرات که می فرماید: **وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ**: «غیبت و عیبجویی از خودتان نکنید».

و اینکه تکیه بر روی مردان و زنان باایمان شده، اشاره به این است که ایمان صفتی است که می تواند مانع و رادع در برابر گمان های بد باشد.

تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی دارد، یعنی به هر حساب جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه سازان کوردل گردند.

سپس به بُعد قضایی مسأله توجه کرده می گوید: «چرا آنها را موظف به آوردن چهار شاهد کردید؟» **(لَوْلَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ)**.

«اکنون که چنین گواہانی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویند» **(فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ)**.

این مؤاخذه و سرزنش نشان می دهد که دستور اقامه شهود چهارگانه و همچنین حد قذف در صورت عدم آن، قبل از آیات «افک» نازل شده بود.

اما این سؤال که چرا شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به اجرای این حد نکرد پاسخ روشن است، زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد، اقدام به چنین امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصب آمیز قبیله ای گاهی سبب می شد که مقاومت های منفی در برابر اجرای بعضی از احکام هرچند به طور موقت ابراز شود، چنانکه طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

سرانجام تمام این سرزنش ها را جمع بندی کرده می گوید: «اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نبود، به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامانتان را می گرفت» **(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ)**.

ص: ۶۴۸

۱- و اینکه بعضی گفته اند در اینجا «مضاف» محذوف است و در تقدیر چنین بوده: **(ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ أَنْفُسَ بَعْضِهِمْ خَيْرًا)** گفتار بی اساسی است که لطافت و ظرافت آیه را از بین می برد.

با توجه به اینکه «أَفْضَتْكُمْ» از ماده «افاضه» به معنی خروج آب با کثرت و فزونی است، و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است، از این تعبیر چنین برمی آید که شایعه اتهام مزبور آن چنان دامنه یافت که مؤمنان را نیز در خود فروبرد.

آیه بعد در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه ور شدند، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید» (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ).

«وبا دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم و یقین نداشتید» (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

«وگمان می کردید این مسأله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است» (وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ).

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند:

نخست به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه).

دوم منتشر ساختن شایعه ای را که هیچ گونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچ گونه تحقیق).

سوم آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت، بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب اینکه در یک مورد تعبیر «بِأَلْسِنَتِكُمْ» (با زبانتان).

و در جای دیگر «بِأَفْوَاهِكُمْ» (با دهانتان) آمده است، با اینکه همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می گیرد.

اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان، سرمایه شما در این ماجرا بود.

واز آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمردند، بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، و تازیانه ای محکم تر بر روح آنها نواخته، می گوید: «چرا

هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید، نگفتید: ما مجاز نیستیم از این سخن بگوییم (چرا که تهمت است بدون دلیل)، منزهی تو، ای پروردگار، این بهتان بزرگی است»

(وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ).

در واقع قبلاً تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می گوید: علاوه بر حسن ظن، شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید لب به چنین تهمتی بگشایید، چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می شدید و به یاد پاکی و منزّه بودن پروردگار می افتادید، و از اینکه آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می بردید.

اما مع الاسف شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید - سهل است - به آن نیز دامن زدید، و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه گر و شایعه ساز شدید.

در مورد اهمّیت گناه شایعه سازی، انگیزه ها و راه مبارزه با آن، و همچنین نکته های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد (ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۱۴ - ۴۲۹).

## ادامه ماجرای افک

### اشاره

(يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ \* وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ)

خداوند شما را اندرز می دهد که اگر ایمان دارید هرگز چنین کاری را تکرار نکنید. \* و خداوند آیات را برای شما بیان می کند، و خدا دانا و حکیم است. \* به یقین کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شایع شود برای آنان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی است؛ و خداوند می داند و شما نمی دانید. \* و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا رؤوف و مهربان است (مجازات سختی دامانتان را می گرفت)!

(سوره نور، آیات ۱۷-۲۰)

باز در این آیات سخن از داستان افک، عواقب شوم و دردناک شایعه سازی و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است، چرا که این مسأله به قدری مهم است که قرآن لازم می بیند چند بار از طرق گوناگون و مؤثر این مسأله را تحلیل کند، و چنان محکم کاری نماید که در آینده چنین صحنه ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.

نخست می گوید: «خداوند شما را اندرز می دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید» (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). (۱)

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد، یا نشانه بی ایمانی است و یا ضعف ایمان، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست، باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه ای جامع الاطراف باشد.

و بعد برای تأکید بیشتر - که توجه داشته باشند این سخنان، سخنان عادی معمولی نیست، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین برآمده و حقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد - می گوید: «خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند آگاه و حکیم است» (وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

به مقتضای علم و آگاهی از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است، و به مقتضای حکمتش، دستورهای لازم را می دهد.

یا به تعبیر دیگر، به مقتضای علمش، از نیازهای شما و عوامل خیر و شرّتان آگاه است، و به مقتضای حکمتش، دستورها و احکامش را با آن هماهنگ می سازد.

باز برای محکم کاری، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع خارج ساخته، می گوید: «کسانی که دوست می دارند زشتی ها

ص: ۶۵۱

---

۱- این جمله می تواند کلمه ای در تقدیر داشته باشد و آن، کلمه «لا» است (يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ لَا تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا) و اگر نخواهیم در تقدیر بگیریم، جمله «يَعِظُكُمُ» باید به معنی «ینهاکم» باشد. یعنی خداوند شما را از بازگشتبه این گونه کار باز می دارد.

وگناهان قبیح در میان افراد باایمان اشاعه یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند» (إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

قابل توجه اینکه نمی گوید کسانی که اشاعه فحشا کنند، بلکه می گوید: «دوست دارند چنین کاری را انجام دهند» و این نهایت تأکید در این زمینه است.

به عبارت دیگر، مبدا تصور شود که این همه اصرار و تأکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله یا شخص دیگری - در پایه او - متهم شده است که در مورد هر کس و هر فرد باایمان، چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تأکیدها و اصرارها در مورد او صادق است، چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد، جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمناً باید توجه داشت که «اشاعه فحشا» منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد باایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است، اما منحصر به آن نیست، بلکه این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد، اشاعه زشتی ها، قبایح و کمک به توسعه آن را شامل می شود.

البته کلمه «فاحشه» یا «فحشاء» در قرآن مجید غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگی های ناموسی به کار رفته، ولی «فحش»، «فحشاء» و «فاحشه» از نظر مفهوم لغوی، چنانکه راغب در مفردات گوید: به معنی هر رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد.

در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده است، مانند: (وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ) «کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند...» (۱).

و به این ترتیب، وسعت مفهوم آیه کاملاً روشن می شود.

امّا اینکه می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه، و عکس العمل های اجتماعی، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبان این اعمال می شود. علاوه بر این محرومیت آنها از حقّ شهادت، و محکوم بودنشان به فسق و رسوایی از آثار دنیوی آن است.

ص: ۶۵۲



و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ است.

و در پایان آیه می فرماید: «و خدا می داند و شما نمی دانید» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشا در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است، ولی شما از ابعاد مختلف این مسأله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حبّ این گناه است و کسانی را که زیر نام های فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید.

و او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش رانازل کند.

در آخرین آیه مورد بحث - که در عین حال آخرین آیات «افک» و مبارزه با «اشاعه فحشاء» و «قذف» مؤمنان پاکدامن است - بار دیگر این حقیقت را تکرار و تأکید می کند که: «اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی شد، و اگر خداوند بر شما مهربان نبود آن چنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می شد

که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباہ گردد» (و لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ

رءُوفٌ رَحِيمٌ). (۱)

**نکته ها:**

### **۱. اشاعه فحشا چیست؟**

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است، جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند از یک نظر همچون خانه اوست، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می شود. پاکی جامعه، به پاکی او کمک می کند و آلودگی آن به آلودگی او کمک می کند.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جوّ جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

ص: ۶۵۳

---

۱- این جمله همان گونه که نظیر آن را در چند آیه قبل داشتیم، محذوفی دارد و تقدیرش همان است که در آیه ۱۴ گذشت: «لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ». و لازم است توجه شود که در آیه ۱۰ نیز محذوفی وجود دارد و در آیه ۲۱ نیز همین بیان با جواب «ما زکیمنکم من احد» آمده، گرچه پایان آیه دهم «تَوَابٌ حَكِيمٌ» و در اینجا «رءوف رحیم» است، تفاوت این دو نیز مورد توجه باشد.

اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده، یکی از فلسفه هایش این است که غیبت، عیوب پنهانی را آشکار می سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می کند.

اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده، یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمیّتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «الْمُدْبِعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ؛ آن کس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است».(۱)

و اگر می بینیم در آیات فوق، موضوع اشاعه فحشا با لحنی بسیار شدید و فوق العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولاً- گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود باید تلاش کرد که آتش، خاموش یا حداقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنی و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم، حریق، همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته، عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگی ها خود سدّ بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشا، نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکنند، گناه را کوچک می کند، و آلودگی به آن را ساده می نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ أَدَاعَ فَاحِشَةً كَأَنْ كَمُبْتَدِئِهَا؛ کسی که کار زشتی را نشر دهد، همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده».(۲)

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد، در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند. امام فرمود: «كَذَّبَ سَمْعَكَ وَ بَصَرَكَ عَنْ أُخِيكَ وَ إِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قُسامَةً وَ قَالَ لَكَ قَوْلٌ فَصَيَّرَهُ وَ كَذَّبَهُمْ، وَ لَا- تُدِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئاً تَشِينُهُ بِهِ وَ تَهْدِمُ بِهِ مَرْوَتَهُ، فَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ

ص: ۶۵۴

۱- اصول کافی، ج ۲، باب ستر الذنوب.

۲- اصول کافی، ج ۲، باب التّغییر.

فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام، از او بپذیر و از آنها نپذیر. هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ اوست و شخصیتش را از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنان فرموده است: کسانی که دوست می دارند زشتی ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند» (۱).

ذکر این نکته نیز لازم است که «اشاعه فحشاء» اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه به این است که وسایل معصیت در اختیار مردم بگذارد و یا آنها را به گناه تشویق کند.

بالاخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرد و مرتکب گناه در ملاء عام شود. همه اینها مصداق «اشاعه فحشاء» است، چرا که مفهوم این کلمه وسیع و گسترده است - دقت کنید.

## ۲. بلای شایعه سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده، یکی از مهم ترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه ای وارد کند، دست به پخش شایعات می زند و از این طریق، افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می کند.

شایعه سازی یکی از سلاح های مخرب برای جریحه دار ساختن حیثیت نیکان، پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنهاست.

در آیات مورد بحث - طبق شأن نزول های معروف - منافقان برای لکه دار ساختن

ص: ۶۵۵

---

۱- ثواب الاعمال، ص ۲۴۷، طبق نقل تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۵۸۲. البتیه این مسأله استثنایابی دارد، از جمله موضوع شهادت در دادگاه و یا مواردی برای نهدی از منکر که هیچراهی جز پرده برداشتن از روی زشتکاری یک نفر وجود ندارد.

حیثیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مترزلزل ساختن و جاهت عمومی او، دست به جعل ناجوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند، و پاکی بعضی از همسران پیامبر

بزرگ اسلام را - با استفاده از یک فرصت مناسب - زیر سؤال کشیدند و برای

مدّتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مارگزیده به خود می پیچیدند، تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمالی شدیدی به منافقان شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گرچه در جامعه هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می شود، ولی انگیزه های دیگری همچون انتقامجویی، تصفیه حساب های خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لگه دار ساختن شخصیت افراد بزرگ، و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی، از عوامل پخش شایعات محسوب می شود.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه ای سبب شایعه سازی است، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه سازان گردد، به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد برحذر داریم، و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همان جا که می شنویم دفن کنیم و گرنه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته ایم، و مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

### ۳. کوچک شمردن گناه

در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفت این بود که شما گناهی همچون نشربهتان و تهمت رامرتکب می شوید و در عین حال آن را کوچک می شمردید.

به راستی کوچک شمردن گناه، خود یکی از خطاهاست. کسی که گناه می کند و آن را بزرگ می شمرد و از کار خود ناراحت است، در مقام توبه و جبران برمی آید، اما کسی که آن را کوچک می شمرد و اهمیتی برای آن قائل نیست و حتی گاه می گوید: خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد. چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته و همچنان به گناه خود ادامه می دهد.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا

استهان به صاحبُه؛ شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد» (۱)

(ر.ک: ج ۱۴، ص ۴۳۰ - ۴۳۸).

## مسئولیت سنگین همسران پیامبر

### اشاره

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنتنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّتْهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّ وَأَسِيرَّرْخُكُنَّ سَيْرَاحًا جَمِيلًا \* وَإِن كُنتنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا \* يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَأَن ذَلِك عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا \* وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ ذَلِكَ فَاعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا

ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیاید با هدیه ای شما را بهره مند ساخته و به نیکویی رها سازم. \* و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.» \* ای همسران پیامبر! هر کس از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. \* و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، دوباره به او پاداش خواهیم داد، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده ایم. (سوره احزاب، آیات ۲۸-۳۱)

### شان نزول:

مفسران شان نزول های متعددی برای آیات فوق ذکر کرده اند که از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.

از این شان نزول ها استفاده می شود که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از پاره ای از غزوات که غنایم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشتند.

ص: ۶۵۷

طبق نقل بعضی از تفاسیر، امّ سَیْلَمَه از پیامبر صلی الله علیه و آله کنیزی خدمتگزار خواست و میمونه، حله و زینب بنت جحش پارچه مخصوص یمنی، حَفْصَه جامه مصری، جُویْرِیَه لباس مخصوص، و سوده گلیم خیبری. خلاصه هر کدام درخواستی داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله که می دانست تسلیم شدن در برابر چنین درخواست هایی - که معمولاً پایانی ندارد - چه عواقبی برای بیت نبوت در بر خواهد داشت، از انجام دادن این خواست ها سر باز زد و مدت یک ماه از آنها کناره گرفت. آیات فوق نازل شد و با لحن قاطع و در عین حال توأم با رأفت و رحمت به آنها هشدار داد که اگر زندگی

پر زرق و برق دنیا را می خواهید می توانید از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و روز جزا دل بسته اید و به زندگی ساده و افتخار آمیز خانه پیامبر صلی الله علیه و آله قانع هستید، بمانید و از پاداش های بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

و به این ترتیب پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داد که دامنه توقع را گسترده بودند، و آنها را میان ماندن و جدا شدن از او مخیر ساخت.

### **تفسیر: یا سعادت جاودان، یا زرق و برق دنیا**

فراموش نکرده اید که در آیات نخست این سوره، خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و آنها را به عنوان «امالمؤمنین» (مادر مؤمنان) معرفی کرد. بدیهی است مقامات حسّاس و افتخار آفرین همیشه وظایف سنگینی نیز به همراه دارد. پس چگونه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می توانند «امالمؤمنین» باشند ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟ چنین پندارند که اگر غنائمی نصیب مسلمانان شده است، همچون همسران پادشاهان، بهترین قسمت های غنائم را به خود اختصاص دهند و چیزی که با جانبازی و خون های پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد، در حالی که در گوشه و کنار افرادی در نهایت عسرت زندگی می کنند.

از این گذشته، نه تنها پیامبر صلی الله علیه و آله به مقتضای آیات پیشین اسوه مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده ها و زنانش مقتدای زنان باایمان تا دامنه قیامت باشند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پادشاه نیست که حرمسرای داشته باشد پر زرق و برق و زنانش غرق جواهرات گران قیمت و وسایل تجملاتی باشند.

شاید هنوز گروهی از مسلمانان مکه که به عنوان مهاجر به مدینه آمده بودند بر «صفه» (سکوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا صبح می گذرانند و خانه و کاشانه ای در آن شهر نداشتند. در چنین شرایطی هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه نخواهد داد زناش چنان توقعاتی داشته باشد.

از پاره ای از روایات استفاده می شود که حتی بعضی از آنان خشونت سخن را با پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حد رساندند که گفتند: لَعَلَّكَ تَظُنُّ إِنْ طَلَّقْنَا لَا نَجِدُ زَوْجًا مِنْ قَوْمِنَا غَيْرِكَ: «تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود نخواهیم یافت؟» (۱).

اینجاست که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خدا مأمور می شود با قاطعیت تمام با این مسأله برخورد کند و برای همیشه وضع خود را با آنها روشن سازد.

به هر حال نخستین آیه از آیات فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می گوید: «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می خواهید و طالب زینت آن هستید بیاید هدیه ای به شما دهم و شما را به طرز نیکویی رها کنم، بی آنکه خصومت و مشاجره ای در کار باشد» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِرِزْوَانِكِ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتَعِكُنَّ وَأَسْرَحِكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا).

«أُمْتَعِكُنَّ» از ماده «متع» است و چنانکه در آیه ۲۳۶ سوره بقره گفتیم، منظور از آن هدیه ای است که با شئون زن متناسب باشد، و در اینجا مقصود این است که مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید یا اگر مهری تعیین نشده است، هدیه شایسته ای به آنها بدهد به طوری که راضی شوند و جدایی در محیط دوستانه انجام پذیرد.

«سِرَاح» در اصل از ماده «سرح» (بر وزن شرح) به معنی گیاه و درختی است که برگ و میوه دارد، و «سَرَاحُ الْإِبِلِ» یعنی شتر را رها کردم تا از گیاهان و برگ درختان بهره گیرد، سپس به معنی وسیع تر یعنی رها کردن هر چیز و هر شخص اطلاق شده و گاه به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می آید. «تَسْرِيحُ الشَّعْرِ» به شانه زدن مو گفته می شود که در آن نیز معنای رهایی افتاده است.

منظور از «سراح جمیل» در آیه مورد بحث، رها کردن زنان توأم با نیکی و خوبی و بدون نزاع و قهر است.

ص: ۶۵۹

در اینجا مفسران و فقهای اسلامی بحث مشروعی دارند که آیا منظور از این سخن در آیه فوق این است که پیامبر صلی الله علیه و آله زنان خود را مخیر میان ماندن و جدا شدن کرد؟ و اگر آنها جدایی را انتخاب می کردند خود طلاق محسوب می شد و نیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت؟

یا منظور این بوده که آنها یکی از دو راه را انتخاب کنند، اگر جدایی را انتخاب می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به اجرای صیغه طلاق می کرد، و گرنه به حال خود باقی می ماندند.

البته آیه فوق دلالتی بر هیچ یک از این دو امر ندارد و اینکه برخی تصوّر کرده اند آیه گواه بر تخییر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است و این حکم را از مختصات پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده اند، زیرا در حق سایر مردم جاری نمی شود، درست به نظر نمی رسد.

بلکه جمع میان آیه فوق و آیات طلاق ایجاب می کند که منظور جدا شدن از طریق طلاق است.

به هر حال این مسأله در میان فقهای شیعه و اهل سنت مورد گفت و گوست هر چند قول دوم، یعنی جدا شدن از طریق طلاق، نزدیک تر به ظواهر آیات است.

به علامه تعبیر «أَسَيَّرَحُكْنَ» (شما را رها سازم) ظهور در این دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله اقدام به جدا ساختن آنها می فرمود، به خصوص اینکه ماده «تسریح» به معنی طلاق در جای دیگر از قرآن مجید (سوره بقره آیه ۲۲۹) به کار رفته است. (۱)

در آیه بعد می افزاید: «أَمَّا إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا». «اما اگر شما خدا و پیامبرش را می خواهید، و سرای آخرت را، و به زندگی ساده از نظر مادی و احیاناً محرومیت ها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است» (وَ إِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا).

در حقیقت در این چند جمله تمام پایه های ایمان و برنامه های مومن جمع است. از یک سو ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و روز قیامت و طالب این اصول بودن،

و از سوی دیگر در برنامه های عملی نیز در صف نیکوکاران و محسنین و محسنات قرار گرفتن.

ص: ۶۶۰

---

۱- توضیح بیشتر در این زمینه را در کتاب های فقهی مخصوصاً کتاب جواهر، ج ۲۹، ص ۱۲۲ مطالعه فرمایید.



بنابراین تنها اظهار عشق و علاقه به خدا و سرای دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله کافی نیست، برنامه های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.

و به این ترتیب، خداوند تکلیف همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را که باید الگو واسوه زنان باایمان باشند برای همیشه روشن ساخت. داشتن زهد و پارسایی و بی اعتنایی به زرق و برق و تجملات دنیا و توجه خاص به ایمان و عمل صالح و معنویت، اگر چنین هستند بمانند و مشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند، و گرنه راه خود را در پیش گیرند و از او جدا شوند.

گرچه مخاطب در این سخنان همسران پیامبرند، محتوای آیات و نتیجه آن همگان را شامل می شود، مخصوصاً کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوایی و تأسی مردم قرار گرفته اند. آنها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفه مادی، یا تن دادن به محرومیت ها برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق.

سپس در آیه بعد به بیان موقعیت زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کارهای نیک و بد و همچنین مقام ممتاز و مسؤولیت سنگین آنها، با عباراتی روشن پرداخته می گوید: «ای زنان پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و معصیت فاحشی انجام دهد، عذاب او دوچندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است» (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا).

شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می کنید، آگاهی شما در زمینه مسائل اسلامی با توجه به تماس دائم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از توده مردم بیشتر است. به علاوه دیگران به شما نگاه می کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آنها.

بنابراین گناهتان در پیشگاه خدا عظیم تر است، چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی و همچنین تأثیر آن در محیط داده می شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساس تری از نظر تأثیر گذاردن روی جامعه.

از همه اینها گذشته، اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می سازد، و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می زند، و این خود گناه دیگری محسوب می شود و مستوجب عذاب دیگری است.

منظور از «فَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ» گناهان آشکار است و می دانیم مفاسد گناهانی که از افراد با شخصیت سر می زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.

در مورد «ضعف» و «مضاعف» سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد.

اما اینکه می فرماید: این کار بر خدا آسان است، اشاره به این است که هرگز گمان نکنید مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد و ارتباطتان با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مانع از آن خواهد بود، آن گونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد.

امّا در نقطه مقابل نیز، «وهر کس از شما در برابر خدا و پیامبر خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی به جا آورد، پاداش او را دوچندان خواهیم داد، و روزی پرارزشی را برای او فراهم ساخته ایم» (وَمَنْ يَّقُنْتُ مِنْكُمْ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلُ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا).

«يَقُنْتُ» از ماده «قنوت» به معنی اطاعت توأم با خضوع و ادب است (۱) و قرآن با این

تعبیر به آنها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند، و هم شرط ادب را کاملاً رعایت کنند.

در اینجا باز به این نکته برخورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست، بلکه باید به مقتضای «وَتَعْمَلُ صَالِحًا» آثار آن در عمل نیز هویدا گردد.

«رزق کریم» معنای گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد، و تفسیر آن به بهشت برای آن است که بهشت کانون همه این مواهب است.

### **نکته: چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت مضاعف است**

گفتیم گرچه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت، ولی از آنجا که ملائک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است، این حکم درباره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است.

ص: ۶۶۲

این گونه افراد تنها متعلق به خویشان نیستند، بلکه وجود آنها دارای دو بُعد است: بُعدی تعلق به خودشان دارد و بُعد دیگر تعلق به جامعه، و برنامه زندگی آنها می تواند جمعی را هدایت یا عده ای را گمراه کند.

بنابراین اعمال آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی، و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است.

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ؛ هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشوده شود».(۱)

از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است، همان گونه که در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ؛ پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است».(۲)

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا؛ خداوند در روز قیامت، در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سختگیری می کند».(۳)

حتی در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که توبه عالم در برخی مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به آیه ۱۷ سوره نساء استناد فرمود: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ؛ توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می دهند».(۴)

و از اینجا روشن می شود که ممکن است مفهوم «مضاعف» یا «مرّتين» در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه تکثیر دارد، به خصوص اینکه راغب در مفردات در معنی «ضعف» می گوید: ضَاعَفْتُهُ ضَمَمْتُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ فَصَاعِدًا؛ «آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر بر آن افزودم» - دقت کنید.

ص: ۶۶۳

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷، باب لزوم الحجّه علی العالم.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۹، کتاب العقل والجهل.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۹، کتاب العقل والجهل.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب لزوم الحججه علی العالم.

روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعاست.

اصولاً سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی والگو واسوه بودن نیز ایجاب می کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.

این بحث را با حدیثی از امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام پایان می دهیم. کسی به امام عرض کرد: «إِنَّكُمْ أَهْلَ بَيْتٍ مَّغْفُورٌ لَكُمْ؛ شما خانواده ای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده».

امام در غضب شد و فرمود: «نَحْنُ أَحْرَى أَنْ يَجْرِيَ فِيْنَا مَا أَجْرَى اللَّهُ فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ مِنْ أَنْ نَكُونَ كَمَا تَقُولُ، إِنَّا نَرَى لِمُحْسِنِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْأَجْرِ وَلِمُسِيئِنَا ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، ثُمَّ قَرَأَ الْآيَتَيْنِ؛ ما سزاوارتریم که آنچه را خدا درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه چنانکه تو می گویی، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود» (۱) (ر.ک: ج ۱۷، ص ۲۹۹ - ۳۰۹).

### همسران پیامبر و لزوم مراقبت از گفتار و رفتار خویش

#### اشاره

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا \* وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا \* وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا)

ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان (عادی) نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید. \* و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات بپردازید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید؛ خداوند

ص: ۶۶۴

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۵۴، ذیل آیه مورد بحث.

فقط می خواهد پلیدی (گناه) را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. \* آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود یاد آور شوید؛ خداوند به اسرار دقیق آگاه و داناست. (سوره احزاب، آیات ۳۲-۳۴)

### تفسیر: همسران پیامبر باید چنین باشند

در آیات گذشته سخن از موقعیت و مسؤولیت سنگین همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در آیات مورد بحث این موضوع همچنان ادامه می یابد و طی آیاتی، هفت دستور مهم به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد.

نخست در مقدمه کوتاهی می فرماید: «ای همسران پیامبر، شما همچون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید» (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ).

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر صلی الله علیه و آله از یک سو، و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر، دارای موقعیت خاصی هستید که می توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه.

بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسؤولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید، بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسؤولیت ها آماده می سازد و به آنها شخصیت می دهد، نخستین دستور در زمینه عفت را صادر می کند و مخصوصاً به سراغ یک نکته باریک می رود تا مسائل دیگر در این رابطه خود به خود روشن گردد. می فرماید: «پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند» (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ).

بلکه هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمولی سخن بگویید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن بگویند.

تعبیر «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسایی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت

است، امّا هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سرحدّ جنون می رسد که از آن تعبیر به جنون جنسی می کنند، و امروز دانشمندان انواع واقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه وتن در دادن به انواع آلودگی های جنسی و محیط های کثیف به وجود می آید، در کتاب های خود شرح داده اند.

در پایان آیه دومین دستور را این گونه شرح می دهد: «شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر و توأم با حق و عدالت باشد سخن بگویید» (وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا).

در حقیقت جمله «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» اشاره به محتوای سخن.

البته «قول معروف» (گفتار نیک و شایسته)، معنای وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه آلود و مخالف حق را نفی می کند.

ضمناً جمله اخیر می تواند توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصوّر کند که باید برخورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله با مردان بیگانه مودیانه یا دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچ گونه جنبه های تحریک آمیز باشد.

سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می کند: «شما در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید» و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى).

«قرن» از ماده «وقار» به معنی سنگینی است، و کنایه از قرار گرفتن در خانه هاست. بعضی نیز احتمال داده اند که از ماده «قرار» بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنای اوّل نخواهد داشت. (۱)

«تَبَرَّجْنَ» به معنی آشکار ساختن زینت در برابر مردم است، و از ماده «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است.

ص: ۶۶۶

---

۱- البته در صورتی که از ماده «قرار» بوده باشد، فعل امر آن «اقررن» می شود که راء اوّل به عنوان تخفیف حذف شده و فتحه آن به قاف منتقل می گردد و با وجود آن از همزه وصل بی نیاز می شویم و «قرن» می شود - دقت کنید.

اما اینکه منظور از «جاهلیت اولی» چیست، ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، و چنانکه در تواریخ آمده، در آن وقت زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن بند و گوشواره های آنها نمایان بود و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را از این گونه اعمال بازمی دارد.

بدون شک این یک حکم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل اینکه به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ مگو. مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکدتر وجدی تر از این کار پرهیز کند.

به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب

در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم.

ولی مفسران پیشین نظر به اینکه چنین امری را پیش بینی نمی کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیت اولی» را به فاصله میان آدم و نوح، یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن های بدن نما بیرون می آمدند تفسیر کرده اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را «جاهلیت ثانیه» بدانند.

ولی چنانکه گفتیم نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است که «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران، آیه ۱۵۴ و سوره مائده، آیه ۵۰ و سوره فتح، آیه ۲۶) و «جاهلیت ثانیه»، جاهلیتی است که بعداً پیدا خواهد شد (همچون عصر ما) شرح بیشتر این موضوع را در بحث نکات خواهیم داد.

بالاخره دستور چهارم و پنجم و ششم را به این صورت بیان می فرماید: «شما زنان پیامبر نماز را بر پا دارید، زکات بدهید، و خدا ورسولش را اطاعت کنید» (وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ).

اگر در میان عبادات روی نماز و زکات تکیه می کند به خاطر آن است که نماز، مهم ترین راه ارتباط و پیوند با خالق است، و زکات هم در عین اینکه عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می شود.

وَأَمَّا جَمَلُهُ «أَطَعَنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» يَكُ حَكْمَ كُلِّیِ اسْتِ كِه تَمَامِ بَرْنَامِهِ هَیِ اَلْهَیِ رَا فَرَامَیِ كَیْرِد.

این دستوره‌های سه گانه نیز نشان می‌دهد که احکام فوق‌مخصوص به زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نیست، بلکه برای همگان است، هر چند در مورد آنان تأکید بیشتری دارد.

در آخرین آیه مورد بحث، هفتمین و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده، وهشدار است به همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته، می‌فرماید: «آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند وحکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید» و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ).

شما در خاستگاه وحی قرار گرفته‌اید و در مرکز و کانون نور قرآن، حتی اگر در خانه نشسته‌اید می‌توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌طین افکن است به طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بهره‌مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه‌ای.

در اینکه میان «آیات‌الله» و «حکمت» چه فرقی است، برخی مفسران گفته‌اند: هر دو اشاره به قرآن است، منتها تعبیر «آیات» جنبه اعجاز آن را بیان می‌کند و تعبیر «حکمت» محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می‌گوید.

بعضی دیگر گفته‌اند: «آیات‌الله» اشاره به آیات قرآن است و «حکمت» اشاره به سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اندرزهای حکیمانه او.

گرچه هر دو تفسیر مناسب مقام و الفاظ آیه است، تفسیر اول نزدیک‌تر به نظر می‌رسد، زیرا تعبیر «تلاوت» با آیات الهی مناسب‌تر است. به علاوه در آیات متعددی از قرآن تعبیر «نزل» در مورد آیات و حکمت هر دو آمده است، مانند آیه ۲۳۱ سوره بقره: (وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ)، شبیه همین تعبیر در آیه ۱۱۳ سوره نساء نیز آمده است.

سرانجام در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند لطیف و خبیر است» (إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا).

اشاره به اینکه او از دقیق‌ترین و باریک‌ترین مسائل باخبر و آگاه است، و نیات شما را به خوبی می‌داند، و از اسرار درون سینه‌های شما باخبر است.



این در صورتی است که «لطیف» را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم، واگر به معنی «صاحب لطف» تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر لطف و رحمت دارد، وهم نسبت به اعمالتان «خیر» و آگاه است.

این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان «لطیف» به خاطر اعجاز آیات قرآن، و تکیه بر «خیر» به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمع اند (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۱۸ - ۳۲۰).

## ماجرای ازدواج زینب

### اشاره

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا \* وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا \* مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَفْعُورًا)

هیچ مرد وزن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کنند اختیاری (در برابر فرمان خدا) در کار خود داشته باشد؛ و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است! \* (به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزندخوانده ات «زید»] می گفستی: «همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا بپرهیز.» و در دل خود چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند؛ و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (واز او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده هایشان - هنگامی که از آنها بی نیاز شدند (و آنها را طلاق دادند) - نباشد؛ و فرمان خدا انجام شدنی است (وسنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود). \* هیچ گونه منعی بر پیامبر در آنچه خدا برای او مقرر داشته نیست؛ این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده اند نیز جاری بوده؛ و فرمان خدا روی حساب و تدبیر کاملی است. (سوره احزاب، آیات ۳۶-۳۸)

آیات فوق به گفته غالب مفسران و مورخان اسلامی در مورد داستان ازدواج زینب بنت جحش (دختر عمه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله) با زید بن حارثه، برده آزادشده پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است.

ماجرا از این قرار بود که قبل از زمان بعثت و بعد از آن که خدیجه با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، خدیجه برده ای به نام زید خرید که بعداً آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد، و چون طایفه اش او را از خود راندند پیامبر صلی الله علیه و آله نام «فرزند خود» بر او نهاد و به اصطلاح او را «بَنّی» کرد.

بعد از ظهور اسلام «زید» مسلمانی مخلص و پیشتاز شد و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد و چنانکه می دانیم سرانجام یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ موته شد که در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت برای زید همسری برگزیند از زینب بنت جحش که دختر امیه دختر عبدالمطلب (دختر عمه اش) بود برای او خواستگاری کرد. زینب نخست چنین تصوّر می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد و رضایت داد، ولی بعد که فهمید خواستگاری از او برای زید است سخت ناراحت شد و سرباز زد. برادرش که عبدالله نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت کرد.

در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد و به امثال زینب و عبدالله هشدار داد که آنها نمی توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می دانند مخالفت کنند. آنها این مسأله را که شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند (البته چنانکه خواهیم دید این ازدواج ساده ای نبود و مقدمه ای بود برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر نبود با برده ای ازدواج کند، هر چند دارای ارزش های والای انسانی باشد).

اما این ازدواج دیری نپایید و بر اثر ناسازگاری های اخلاقی میان طرفین منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد اما رخ داد.

سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای جبران این شکست زینب در ازدواج، او را به فرمان

خدا به همسری خود برگزید و این قضیه در اینجا خاتمه یافت، ولی گفت و گوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث آنها را برچید که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد. (۱)

### تفسیر: سنت شکنی بزرگ

می دانیم که روح اسلام تسلیم است، آن هم تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا. این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده، از جمله آیه فوق است که می فرماید: «هیچ مرد وزن باایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند» (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ).

آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همان گونه که سرتاپای وجودشان وابسته به اوست.

«قَضَى» در اینجا به معنای قضای تشریحی و قانون و فرمان و داوری است. بدیهی است که نه خدا نیاز به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر چشمداشتی، در حقیقت مصالح خود آنهاست که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهیشان از آن باخبر نمی شوند، ولی خدا می داند و به پیامبرش دستور می دهد.

این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می گوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستورهایم تسلیم محض شوی و از خود اراده ای نداشته باشی. این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاتر است.

لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده می فرماید: «کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند به گمراهی آشکاری گرفتار شده است» (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا).

راه سعادت گم می کند و به بیراهه و بدبختی کشیده می شود، چرا که فرمان

ص: ۶۷۱

---

۱- اقتباس از تفسیر مجمع البیان و تفسیر قرطبی و المیزان و تفسیر کبیر و فی ظلال و تفاسیر دیگر ذیل آیات مورد بحث، و همچنین سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۴ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۷.

عالم، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت اوست نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر؟

سپس به داستان معروف زید و همسرش زینب می پردازد که یکی از مسائل حسّاس زندگانی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است و با مسأله همسران حضرت که در آیات پیشین مورد اشاره قرار گرفته ارتباط دارد. می گوید: به خاطر آور «زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی می گفستی: همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز» (وَ إِذِ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ).

منظور از نعمت خداوند، نعمت هدایت و ایمان است که نصیب زید بن حارثه شده بود، و نعمت پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که وی را آزاد کرد و همچون فرزند خویش گرامیش داشت.

از این آیه استفاده می شود که میان زید و زینب مشاجره ای در گرفته بود که ادامه یافت و آن دو در آستانه طلاق قرار گرفتند. با توجه به جمله «تَقُولُ» که فعل مضارع است، پیامبر صلی الله علیه و آله کراراً و مستمراً زید را نصیحت می کرد و از جدایی و طلاق بازمی داشت.

آیا این مشاجره به خاطر عدم توافق وضع اجتماعی زینب با زید بود که او از یک قبیله سرشناس و این یک برده آزادشده بود، یا به خاطر پاره ای از خشونت های اخلاقی زید و یا هیچ کدام، بلکه توافق روحی و اخلاقی در میان آن دو نبود زیرا گاه ممکن است دو نفر خوب باشند ولی از نظر فکر و سلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.

به هر حال تا اینجا مسأله پیچیده ای نیست. بعد می افزاید: «تو در دل چیزی را پنهان می داشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی» (وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ).

مفسران در اینجا سخنان فراوانی گفته اند و ناشیگری بعضی از آنان در تعبیرات، بهانه هایی به دست دشمنان داده است، در حالی که از قرائنی که در خود آیه و شأن نزول آیات و تاریخ وجود دارد مفهوم این آیه مطلب پیچیده ای نیست، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله

در نظر داشت که اگر کار صلح میان دو همسر به نتیجه نرسد و کارشان به طلاق و جدایی بیانجامد، برای جبران این شکست که دامنگیر دختر عمه اش زینب شده - که حتی برده ای آزاد شده او را طلاق داده - وی را به همسری خود برگزیند، ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند و مخالفان پیرامون آن جنجال برپا کنند.

نخست اینکه زید پسر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله بود و مطابق یک سنت جاهلی پسر خوانده تمام احکام پسر را داشت، از جمله اینکه ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده را حرام می پنداشتند.

دیگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه حاضر می شود با همسر مطلقه برده آزاد شده ای ازدواج کند و این دون شأن و مقام اوست.

از برخی روایات اسلامی به دست می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود و در قسمت بعدی آیه نیز قرینه ای بر این معنی وجود دارد.

بنابراین، این مسأله یک مسأله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی (ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده، و ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده).

مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله نباید در این مسائل از مردم بترسد، و از جوسازی ها و ستم پاشی ها واهمه ای به خود راه دهد، ولی به هر حال طبیعی است انسان در این گونه موارد - به خصوص که پای مسائل مربوط به انتخاب همسر در کار بوده باشد - گرفتار ترس و وحشت شود، مخصوصاً اینکه ممکن بود این گفت و گوها و جنجال ها در روند پیشرفت هدف مقدس پیامبر و گسترش اسلام اثر بگذارد، و افراد ضعیف الایمان را تحت تأثیر قرار دهد، و در دل آنها تردید ایجاد کند.

لذا در دنباله آیه می فرماید: «هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برد و او را رها کرد، ما او را به همسری تو در آوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده های خود، هنگامی که از آنها طلاق بگیرند نباشد» (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا).

و این کاری بود که می بایست انجام بشود «و فرمان خدا انجام شدنی است» (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا).

«أدعیاء» جمع «دعی» به معنی پسر خوانده و «وطر» به معنی نیاز و حاجت مهم

است. انتخاب این تعبیر در مورد طلاق ورهایی زینب، در حقیقت به خاطر لطف بیان است که باصراحت عنوان طلاق که برای زنان وحتی مردان عیب است مطرح نشود. گویی این دو به یکدیگر نیاز داشتند که مدتی زندگی مشترک داشته باشند و جدایی آنها به خاطر پایان این نیاز بوده است.

عبارت «زَوَّجْنَاكَهَا» (او را به همسری تو در آوردیم)، دلیل بر این است که ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب یک ازدواج الهی بود. لذا در تواریخ آمده است که زینب بر سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به این امر مباهات می کرد و می گفت: «زَوَّجَكُنَّ أَهْلُكُنَّ وَ زَوَّجَنِي اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ؛ شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر در آوردند، ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله خدا در آورد.»<sup>(۱)</sup>

قابل توجه اینکه قرآن برای رفع هرگونه ابهام، باصراحت تمام، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلقه پسرخوانده ها بوده است بیان می دارد. و این خود اشاره است به یک مسأله کلی که ازدواج های متعدّد پیامبر صلی الله علیه و آله امر ساده ای نبود، بلکه هدف هایی را تعقیب می کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت.

جمله «كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا» اشاره به این است که در این گونه مسائل باید قاطعیت به خرج داد، و کاری که شدنی است باید بشود، زیرا تسلیم جنجال ها شدن در مسائلی که ارتباط با هدف های کلی و اساسی دارد بی معنی است.

با تفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم معلوم می شود که پیرایه هایی را که دشمنان یا دوستان نادان خواسته اند به این آیه ببندند کاملاً بی اساس است. در بحث نکات به خواست خدا توضیح بیشتری در این زمینه خواهیم داد.

آخرین آیه مورد بحث در تکمیل بحث های گذشته چنین می گوید: «هیچ منعی

بر پیامبر در آنچه خدا برای او واجب کرده نیست» (مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ).

آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد ملاحظه هیچ امری در برابر آن جایز نیست و بدون هیچ چون و چرا باید به مرحله اجرا درآید.

ص: ۶۷۴

---

۱- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۷. قابل توجه اینکه ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب در سال پنجم هجری واقع شد (همان مدرک).

رهبران آسمانی هرگز نباید در اجرای فرمان های الهی گوش به حرف این و آن دهند، یا ملاحظه جوسازی های سیاسی و آداب و رسوم غلط حاکم بر محیط را کنند، چه بسا آن دستور برای شکستن همین شرایط نادرست و در هم کوبیدن بدعت های زشت و رسوا باشد.

آنها باید به مصداق (وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) (۱) بدون خوف از سرزنش ها و جنجال ها، فرمان خدا را به کار بندند.

اصولاً اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق، رضایت و خوشنودی همه را جلب کنیم چنین چیزی امکان پذیر نیست. گروه هایی هستند که تنها هنگامی راضی می شوند که ما تسلیم خواست ها یا پیرو مکتب آنها شویم. چنانکه قرآن می گوید: (وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ) «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا از آیین آنها بی قید و شرط پیروی کنی» (۲).

و در باره آیه مورد بحث مطلب چنین بود، زیرا ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب، چنانکه گفتیم، در افکار عمومی مردم آن محیط دو ایراد داشت: یکی ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده که در نظر آنها همچون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود، و این بدعتی بود که می باید درهم شکسته می شد.

و دیگر ازدواج مرد با شخصیتی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله با همسر مطلقه یک برده آزاد شده عیب و ننگ بود، چرا که پیامبر را با یک برده هم ردیف قرار می داد، این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود و ارزش های انسانی به جای آن بنشینند و کفو بودن دو همسر، تنها بر اساس ایمان و اسلام و تقوا استوار گردد.

اصولاً سنت شکنی و برچیدن آداب و رسوم خرافی و غیر انسانی همواره با سر و صدا توأم است و پیامبران هرگز نباید به آن اعتنا کنند.

ذا در جمله بعد می فرماید: «این سنت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است» (سُنَّهَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ).

تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی هستی، بلکه همه انبیا هنگام شکستن سنت های غلط گرفتار این ناراحتی ها بوده اند.

ص: ۶۷۵

۱- سوره مائده، آیه ۵۴.

۲- سوره بقره، آیه ۱۲۰.

مشکل بزرگ در این قضیه منحصر به شکستن این دو سنت جاهلی نبود، بلکه چون پای ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله در میان بود این امر می توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای عیب جویی بدهد که شرح آن خواهد آمد.

و در پایان آیه برای تثبیت قاطعیت در این گونه مسائل بنیادی می فرماید: «و فرمان خدا روی حساب و برنامه دقیقی است» و باید به مرحله اجرا درآید (وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا).

عبارت «قَدَرًا مَّقْدُورًا»، ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد، یا ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن، اما مناسب تر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شود. یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم بی چون و چرا و لازم الاجراست.

جالب اینکه در تواریخ می خوانیم که پیامبر اسلام در مورد ازدواج با زینب آن چنان دعوت عامی برای صرف غذا از مردم به عمل آورد که در مورد هیچ یک از همسرانش سابقه نداشت. (۱)

گویا با این کار می خواست نشان دهد که به هیچ وجه مرعوب سنت های خرافی محیط نیست، بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می کند. به علاوه در نظر داشت که از این راه آوازه شکستن این سنت جاهلی را به گوش همگان در سراسر جزیره عرب برساند.

### نکته: افسانه های دروغین

داستان ازدواج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با زینب با تمام صراحتی که قرآن در این مسأله و هدف این ازدواج به خرج داده و آن را شکستن یک سنت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزندخوانده معرفی کرده، باز مورد بهره برداری سوء جمعی از دشمنان اسلام گردیده است. آنها خواسته اند از آن یک داستان عشقی بسازند که

ص: ۶۷۶

---

۱- مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان نقل می کند: فَتَزَوَّجَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ... وَ مَا أَوْلَمَ عَلَيَّ إِمْرَتِهِ مِنْ نِسَائِهِمَا أَوْلَمَ عَلَيَّهَا، ذَبَحَ شَاءَ وَ أَطَعَمَ النَّاسَ الْخُبْزَ وَ اللَّحْمَ، حَتَّى امْتَدَّتْ النَّهَارُ (مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۱).



ساحت قدس پیامبر را با آن آلوده کنند و احادیث مشکوک، یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده اند.

از جمله اینکه نوشته اند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای احوال پرسی زید به خانه او آمد همین که در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد و گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الثَّوْرِ تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: «منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پربرکت است خدایی که احسن الخالقین است».

و این جمله را دلیلی بر علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به زینب گرفته اند.

در حالی که شواهد روشنی قطع نظر از مسأله نبوت و عصمت، در دست است که این افسانه ها را تکذیب می کند.

نخست اینکه زینب دختر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در محیط خانوادگی تقریباً با او بزرگ شده بود. حضرت شخصاً او را برای زید خواستگاری کرد و اگر زینب جمال فوق العاده ای داشت و فرضاً جمال او توجه حضرت را جلب کرده بود، نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او پیش از این ماجرا مشکلی داشت، بلکه با توجه به اینکه زینب هیچ تمایلی برای ازدواج با زید نشان نمی داد و مخالفت خود را صریحاً بیان کرد و کاملاً ترجیح می داد همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شود، به طوری که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد، زیرا تصور می کرد حضرت او را برای خود خواستگاری می کند، اما بعداً با نزول آیه قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر، تن به ازدواج با زید داد.

با این مقدمات چه جای این توهم که او از چگونگی و جمال و کمال زینب باخبر نباشد؟ و چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد و نتواند اقدام کند؟

دو دیگر اینکه وقتی زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر صلی الله علیه و آله مراجعه می نماید حضرت بارها او را نصیحت می کند و مانع این طلاق می شود. این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه هاست.

از سوی دیگر، قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جایی برای گفت و گوهای دیگر نباشد.

از سوی چهارم، در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه زید جریانی وجود دارد که از مردم می ترسی در حالی که باید از خدا بترسی.

مسأله ترس از خدا نشان می دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه صورت گرفته بود که در آن، پیامبر باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدس الهی تأمین شود هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان و افسانه بافی های منافقان در زمینه متهم ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله تمام شود. و این بهای سنگینی بود که حضرت در مقابل اطاعت فرمان خدا و شکستن یک سنت غلط پرداخت و هنوز هم می پردازد.

اما در طول زندگی رهبران راستین لحظاتی فرا می رسد که باید ایثار و فداکاری کنند و خود را در معرض اتهام این گونه افراد قرار دهند تا به هدفشان برسند.

آری اگر پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز زینب را ندیده و نشناخته بود و هرگز زینب تمایل با ازدواج او نداشت و زید نیز حاضر به طلاق دادن او نبود (قطع نظر از مسأله نبوت و عصمت)، جای این گفت و گو و توهمات بود، ولی با توجه به نفی همه این شرایط، ساختگی بودن این افسانه ها روشن می شود.

به علاوه تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ وجه نشان نمی دهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت، بلکه همچون سایر همسران، و شاید از جهاتی کمتر از بعضی همسران پیامبر بوده، و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه هاست.

آخرین سخنی که در اینجا اشاره به آن را لازم می دانیم اینکه ممکن است کسی بگوید: شکستن چنین سنت غلطی لازم بود، اما چه ضرورتی داشت که شخص پیامبر اقدام به سنت شکنی کند می توانست مسأله را به صورت یک قانون بیان نماید و دیگران را تشویق به گرفتن همسر مطلقه پسر خوانده خود کند.

ولی باید توجه داشت گاهی یک سنت جاهلی و غلط مخصوصاً مربوط به ازدواج با افرادی که از نظر ظاهری دون شأن انسان هستند با سخن امکان پذیر نیست، و مردم می گویند اگر این کار خوب بود چرا خود او انجام نداد؟ چرا او با همسر برده آزاد شده ای ازدواج نکرد؟ چرا او با همسر مطلقه پسر خوانده اش عقد همسری نیست؟

در این گونه موارد یک نمونه عملی به همه این چراها پایان می دهد و به طور قاطع آن سنت غلط شکسته می شود. گذشته از اینکه نفس این عمل یک نوع ایثار و فداکاری بود (ر.ک: ج ۱۷، ص ۳۳۸ - ۳۵۱).

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَأُمَّرَاءَ مُؤْمِنَةٍ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم، وهمچنین کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو داده است مالک شده ای و دختران عمومی تو، و دختران عمه ها، و دختران دایی تو، و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند (ازدواج با آنها برای تو جایز است) و (نیز) زن باایمانی که خود را به پیامبر ببخشد (ومهری برای خود نخواهد) چنانچه پیامبر بخواهد می تواند او را به همسری برگزیند؛ اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه دیگر مؤمنان؛ ما می دانیم برای آنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم (ومصلحت آنان چه حکمی را ایجاب می کند)؛ این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نباشد (واز این راه حامیان فزون تری فراهم سازی)؛ و خداوند آمرزنده ومهربان است. (سوره احزاب، آیه ۵۰)

### تفسیر: با این زنان می توانی ازدواج کنی

گفتیم بخش هایی از آیات این سوره وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله ومؤمنان را به صورت لف ونشر مرتب تعقیب می کند، لذا بعد از ذکر پاره ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل، در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله کرده وموارد هفتگانه ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می دهد.

۱. نخست می گوید: «ای پیامبر، ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم» (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ).

منظور از این زنان، به قرینه جمله های بعد، زنانی اند که با پیامبر صلی الله علیه و آله رابطه خویشاوندی نداشتند وبا او ازدواج کردند، وشاید مسأله پرداختن مهر نیز به خاطر

همین باشد، زیرا مرسوم بوده است که هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان، مهر را نقداً

پرداخت می کردند. به علاوه تعجیل در پرداختن مهر مخصوصاً در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، بهتر است.

ولی به هر حال این کار جزء واجبات نیست و با توافق طرفین ممکن است مهر به صورت ذمه در عهده زوج کلاً یا بعضاً بماند.

۲. «کنیزانی را که از طریق غنایم و انفال، خدا به تو بخشیده است» (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ).

«أَفَاءَ اللَّهِ» از ماده «فیء» (بر وزن شیء) به اموالی گفته می شود که بدون مشقت به دست می آید، لذا به غنایم جنگی و همچنین انفال (ثروت های طبیعی که متعلق به حکومت اسلامی است و مالک مشخص ندارد) اطلاق می شود.

راغب در مفردات می گوید: «فیء» به معنی بازگشت و رجوع به حالت نیک است، و اگر به «سایه» فیء گفته می شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد. سپس می افزاید: به اموال بی دردسر نیز «فیء» می گویند چون با تمام حسنی که دارد باز هم مثل سایه عارضی و از بین رفتنی است.

درست است که در غنایم جنگی گاهی دردسر فراوان است، ولی از آنجا که باز در مقایسه با اموال دیگر، دردسر کمتری دارد و گاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می آید، «فیء» به آن اطلاق شده است.

در اینکه حکم مزبور در مورد کدام یک از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مصداق داشته، برخی مفسران گفته اند: یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به نام ماریه قبطیه از غنایم و دو همسر دیگر به نام صفیه و جویریة از انفال بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را از قید بردگی آزاد کرد و به همسری خود پذیرفت، و این خود جزئی از برنامه کلی اسلام برای آزادی تدریجی بردگان و بازگرداندن شخصیت انسانی به آنها بوده است.

۳. «دختران عموی تو و دختران عمه ها و دختران دایی تو و دختران خاله هایی که با تو مهاجرت کرده اند، اینها نیز بر تو حلالند» (وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ).

به این ترتیب از میان تمام بستگان تنها از دواج با دخترعموها و عمه ها و دختر دایی ها و دختر خاله ها با قید اینکه با پیامبر صلی الله علیه و آله مهاجرت کرده باشند مجاز و مشروع بوده است.

انحصار در این چهار گروه روشن است، ولی قید مهاجرت به خاطر آن است که در

آن روز هجرت دلیل بر ایمان بوده و عدم مهاجرت دلیل بر کفر، یا به خاطر اینکه هجرت امتیاز بیشتری به آنها می دهد و هدف در آیه بیان زنان باشخصیت و بافضیلت است که مناسب همسری پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند.

در اینکه آیا این موارد چهارگانه که به صورت حکم کلی در آیه ذکر شده مصداق خارجی در میان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داشته یا نه، تنها موردی را که می توان برای آن ذکر کرد ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش است که داستان پرمجرای او در همین سوره گذشت، زیرا زینب دختر عمه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، و جحش همسر عمه او محسوب می شد. (۱)

۴. «هرگاه زن باایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و هیچ گونه مهری برای خود قائل نشود) اگر پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند» (وَأَمْرًاهُ مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا).

«اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است، نه بر سایر مؤمنان» (خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ).

«ما می دانیم برای آنها در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داریم و مصالح آنها چه ایجاب می کرده است» (قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ).

بنابراین اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قائل شده ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده، و هیچ یک از این احکام و مقررات بی حساب نیست.

سپس می افزاید: «این به خاطر آن است که مشکل و حرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد» و بتوانی در راه ادای این وظیفه، مسؤولیت های خود را ادا کنی (لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ).

«و خداوند آمرزنده و مهربان است» (وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا).

ص: ۶۸۱

۱- در اینکه چرا «عم» به صورت مفرد و «عمیات» به صورت جمع، همچنین «خال» به صورت مفرد و «خالات» به صورت جمع آمده، برخی مفسران و جوهی ذکر کرده اند که فاضل مقداد آنها را در کنز العرفان آورده است، ولی از همه بهتر این است که «عم» و «خال» معمولاً به صورت اسم جنس در لغت عرب استعمال می شود، در حالی که «عمه» و «خاله» چنین نیست، و این عرف اهل لغت است که ابن العربی نیز آن را نقل کرده (کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۴۱) و آلوسی در روح المعانی نیز این وجه را بر تمام وجوه دیگر ترجیح داده است.

در مورد گروه اخیر، (زنان بدون مهر) به نکات زیر باید توجه داشت:

۱. بدون شك اجازه «گرفتن همسر بدون مهر» از مختصات پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و آیه نیز صراحت دارد و به همین جهت، از مسلمات فقه اسلام است. بنابراین هیچ کس حق ندارد با زنی بدون مهر (کم باشد یا زیاد) ازدواج کند، حتی اگر نام مهر هنگام اجرای صیغه عقد برده نشود و قرینه تعیین کننده ای نیز در کار نباشد، باید «مهرالمثل» پرداخت. منظور از «مهرالمثل» مهری است که زنانی با شرایط و خصوصیات او معمولاً برای خود قرار می دهند.

۲. در اینکه آیا این حکم کلی در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله مصداقی پیدا کرده یا نه، در میان مفسران گفت و گو است:

بعضی همچون ابن عباس و برخی دیگر از مفسران معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله با هیچ زنی به این کیفیت ازدواج نکرد؛ بنابراین، حکم بالا فقط یک اجازه کلی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بود که هرگز عملاً مورد استفاده قرار نگرفت.

در حالی که بعضی دیگر نام سه یا چهار زن از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را برده اند که بدون مهر به ازدواج آن حضرت درآمدند: میمونه دختر حارث، زینب دختر خزیمه از طایفه انصار، زنی از بنی اسد به نام ام شریک دختر جابر و خوله دختر حکیم.

از جمله در بعضی از روایات آمده است هنگامی که «خوله» خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید، صدای اعتراض عایشه بلند شد و گفت: «ما بال نساء یتدُلن أنفسهنَّ

بلا مهر؟ چرا برخی زنان بدون مهر خود را در اختیار ازدواج می گذارند؟»

و در این هنگام آیه فوق نازل شد، ولی عایشه رو به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت: «من می بینم خداوند مقصود تو را به سرعت انجام می دهد» (و این یک نوع تعریض بر پیامبر صلی الله علیه و آله بود).

امّا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَإِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَ اللَّهَ سَارَعَ فِي هَزْوَاكِ؛ تو نیز اگر اطاعت خدا کنی مقصودت را به سرعت انجام می دهد.» (۱)

ص: ۶۸۲

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۵، ذیل آیه مورد بحث. در تفسیر قرطبی نیز جمله «وَاللَّهِ مَا أَرَى رَبِّكَ إِلَّا يُسَارِعُ فِيهَا» آمده و آلوسی در روح المعانی آن را ذیل آیه مورد بحث آورده است. زندقگی این تعبیر و مفهوم نامناسبی که در آن نهفته شده بر کسی پوشیده نیست، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله به طرز نیکو و بزرگووارانه ای از کنار آن می گذرد.

بدون شک این گونه زنان تنها خواهان کسب افتخار معنوی بودند که از طریق ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنها حاصل می شد، لذا بدون هیچ گونه مهری آماده همسری با او شدند، ولی همان گونه که گفتیم وجود چنین مصداقی برای حکم بالا از نظر تاریخی ثابت نیست، آنچه مسلم است اینکه خداوند چنین اجازه ای را به پیامبر صلی الله علیه و آله داده بود به خاطر فلسفه ای که بعداً به آن اشاره می شود.

۳. از این آیه به خوبی استفاده می شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ «هبه» تنها مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و هیچ فرد دیگری نمی تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند، ولی اگر اجرای عقد با لفظ ازدواج و نکاح انجام گیرد جایز است، هر چند نامی از مهر برده نشود، زیرا همان گونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر باید مهرالمثل پرداخت (در حقیقت همانند آن است که تصریح به مهرالمثل شده باشد).

۴. گوشه ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر صلی الله علیه و آله

جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. این جمله می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است.

به تعبیر روشن تر، می گوید: هدف این بوده که قسمتی از محدودیت ها و مشکلات از دوش پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق این احکام برداشته شود.

و این تعبیر لطیفی است که نشان می دهد ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان متعدد و مختلف برای حلّ یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است، زیرا می دانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله ندای اسلام را بلند کرد تک و تنها بود و تا مدت ها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند. او بر ضدّ تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد و به همه اعلان جنگ داد. طبیعی است که همه اقوام و قبایل آن محیط بر ضدّ او بسیج شوند.

و باید از تمام وسایل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبایل مختلف بود، زیرا محکم ترین

رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می شد و داماد قبیله را همواره از خود می دانستند و دفاع از او را لازم، و تنها گذاشتن او را گناه می شمردند.

قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد ازدواج های پیامبر صلی الله علیه و آله لااقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است.

وبعضی ازدواج های او مانند ازدواج با زینب، برای شکستن سنت جاهلی بوده که شرح آن را ذیل آیه ۳۷ همین سوره بیان کردیم.

بعضی دیگر برای کاستن از عداوت، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است.

روشن است کسی که در ۲۵ سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل ساله ای ازدواج می کند و تا ۵۳ سالگی تنها به همین زن بیوه قناعت می نماید، و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به کهولت سن می رسد و بعد به ازدواج های متعددی دست می زند، حتماً دلیل و فلسفه ای دارد و با هیچ حسابی آن را نمی توان به انگیزه های علاقه جنسی پیوند داد.

زیرا با اینکه مسأله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاه همسر اول به خواستگاری همسر دوم می رفته، و هیچ گونه محدودیتی برای گرفتن همسر قائل نبودند، برای پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج های متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت و نه شرایط سنگین مالی و نه کمترین نقصی محسوب می شد.

جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله تنها با یک زن باکره ازدواج کرد و او عایشه بود. بقیه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعاً نمی توانستند از جنبه های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند. (۱)

حتی در بعضی از تواریخ می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد و هرگز با آنها آمیزش نکرد، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبایل قناعت کرد. (۲)

و آنها به همین قدر خوشحال بودند و مباحثات می کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده شده، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است، و به این

ص: ۶۸۴

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۱.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۹۱.



ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر صلی الله علیه و آله محکم تر و در دفاع از او مصمم تر می شدند.

از سوی دیگر، با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله مسلماً مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواج ها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.

و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان، مانند عایشه، هنگامی که به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد بسیار کم سنوسال بود و سال ها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد. این نشان می دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه های دیگری داشته و هدف اصلی همان ها بوده است که در بالا اشاره کردیم.

گرچه دشمنان اسلام خواسته اند ازدواج های متعدد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند و از آن افسانه های دروغین بسازند، ولی سنّ بالای پیامبر هنگام این ازدواج های متعدد از یک سو، و شرایط خاصّ سنّ و قبیله ای این زنان از سوی دیگر، و قراین مختلفی که در بالا- به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم، حقیقت را آفتابی می کند و توطئه های مغرضان را فاش می سازد (ر.ک: ج: ۱۷، ص ۴۰۲ - ۴۱۰).

## احکامی در چگونگی ارتباط پیامبر با همسرانش

### اشاره

(تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمِنْ ابْتِغَايَةِ مِمَّنْ عَزَلْتَ

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا)

(موعد) هر یک از آنان [ همسرانت ] را بخواهی می توانی به تأخیر اندازی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی؛ و هرگاه بعضی از آنان را که برکنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی، گناهی بر تو نیست؛ این (حکم الهی) برای روشنی چشم آنان، و اینکه غمگین نباشند و همگی به آنچه به آنان می دهی راضی شوند نزدیک تر است؛ و خدا آنچه را در دل های شماست می داند، و خداوند دانا و دارای حلم است (از مصالح بندگان خود باخبر است، و در کیفر آنها عجله نمی کند). (سوره احزاب، آیه ۵۱)

در تفسیر آیات ۲۸ و ۲۹ همین سوره و بیان شأن نزول آنها گفتیم که جمعی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله - بنا بر آنچه مفسران نقل کرده اند - به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: بر نفقه و هزینه زندگی ما بیفرا (زیرا چشمشان به غنایم جنگی افتاده بود، و چنین می پنداشتند که باید از آن بهره زیادی به آنها برسد) آیات مزبور نازل شد و صریحاً به آنها گوشزد کرد که اگر دنیا و زینت دنیا را می خواهند برای همیشه از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شوند، و اگر خدا و پیامبر و روز جزا را خواهند با زندگی ساده او بسازند.

از این گذشته آنها در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در میان خود نیز با یکدیگر رقابت هایی داشتند که حضرت را با آن همه گرفتاری و اشتغالات در مضیقه قرار می داد، هر چند او کوشش لازم را در زمینه رعایت عدالت در میان آنها می کرد، ولی باز گفت و گوهای آنها ادامه داشت. آیه فوق نازل شد و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملاً آزاد گذاشت.

و ضمناً به آنها اعلام کرد که این حکم الهی است تا هیچ گونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود. (۱)

### تفسیر: رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله

یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر صلی الله علیه و آله آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است و توطئه های خطرناکی از داخل و خارج برای او می چینند نمی تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصی اش کند. باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حلّ انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر پردازد.

آشفته گی زندگی شخصی و دل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی و طوفانی، سخت خطرناک است.

با اینکه طبق بحث های گذشته و مدارکی که در شرح آیه پیشین آوردیم

ص: ۶۸۶

---

۱- اقتباس از مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۶ و تفسیرهای دیگر.

ازدواج های متعدّد پیامبر صلی الله علیه و آله غالباً جنبه های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته، و در حقیقت جزئی از برنامه انجام دادن رسالت الهی او بوده، ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابت های زنانه متداول آنها طوفانی در درون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله برمی انگیزته و فکر او را مشغول می داشته است.

اینجاست که خداوند یکی دیگر از ویژگی ها را برای پیامبرش قائل شد و برای همیشه به این ماجراها و کشمکش ها پایان داد، و حضرت را از این نظر آسوده خاطر و فارغ البال کرد.

و چنانکه در آیه مورد بحث می خوانیم فرمود: «می توانی (موعد) هر یک از این زنان را که بخواهی به تأخیر بیندازی و به وقت دیگری موکول کنی، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی» (تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ).

«تُرْجِي» از ماده «ارجاء» به معنی تأخیر، و «تُؤَيِّ» از ماده «ایواء» به معنی کسی را نزد خود جای دادن است.

می دانیم که یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدّد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آنها به طور عادلانه تقسیم کند. اگر یک شب نزد یکی از آنهاست شب دیگر نزد دیگری باشد و تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد. از این موضوع در کتاب های فقه اسلامی تعبیر به «حَقَّ قَسَم» می کنند.

یکی از خصایص پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به خاطر شرایط خاصّ زندگی طوفانی و بحرانی اش در مدینه که در هر ماه تقریباً یک جنگ بر او تحمیل می شد و در عین حال همسران متعدّد داشت، رعایت «حَقَّ قَسَم» به حکم آیه فوق از او ساقط بود و می توانست هرگونه بخواهد اوقات خود را تقسیم کند، هرچند او با این همه حتّی الامکان مساوات و عدالت را چنانکه در تواریخ اسلامی صریحاً آمده است رعایت می کرد.

ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و محیط زندگی داخلی او می داد.

سپس می افزاید: «هرگاه بعضی از آنها را کنار بگذاری و بعداً بخواهی او را نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست» (وَ مَنَابِتَعَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ).

و به این ترتیب نه تنها در آغاز اختیار با تو است، در ادامه کار نیز این تخییر برقرار

است، و به اصطلاح این تخییر استمراری است نه ابتدایی، و با این حکم گسترده و وسیع هر گونه بهانه ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد و می توانی فکر خود را متوجه مسؤولیت های بزرگ و سنگین رسالت کنی.

و برای اینکه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر صلی الله علیه و آله یک نوع ایثار و فداکاری از خود نشان داده و به هیچ وجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست، زیرا در برابر حکم خدا تسلیم شده اند، اضافه می کند: «این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می گذاری گردند نزدیک تر است» (ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ).

زیرا اولاً- این یک حکم عمومی درباره همه آنهاست و تفاوتی در کار نیست. ثانیاً حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریح شده، بنابراین آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه خوشنود گردند.

ولی در عین حال همان گونه که در بالا نیز اشاره کردیم، پیامبر صلی الله علیه و آله حتی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می کرد، جز در مواردی که شرایط خاصی عدم مساوات را ایجاب می نمود، و این خود مطلب دیگری بود که موجب خوشنودی آنها می شد، زیرا مشاهده می کردند پیامبر صلی الله علیه و آله با اینکه مخیر است سعی در برقراری مساوات دارد.

در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می کند: «خدا آنچه را در قلوب شماست می داند، و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان باخبر است، و در عین حال حلیم است و در کيفر آنها عجله نمی کند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا).

آری خدا می داند شما در برابر کدامین حکم قلباً راضی و تسلیم هستید، و در برابر کدامین ناخشنود.

او می داند شما به کدام یک از همسرانتان تمایل بیشتر دارید و به کدام کمتر و حکم خدا را در برخورد با این تمایلات چگونه رعایت می کنید.

همچنین او می داند چه کسانی در گوشه و کنار می نشینند و به این گونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر صلی الله علیه و آله خردی می کنند، و در دل نسبت به آن معترضند و چه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می شوند.

بنابراین، تعبیر «قُلُوبِكُمْ» تعبیر گسترده‌ای است که هم پیامبر صلی الله علیه و آله و همسران او را شامل می‌شود، و هم همه مؤمنان را که در ارتباط با این احکام از در رضا و تسلیم وارد می‌شوند، یا اعتراض و انکار می‌کنند، هر چند آن را آشکار نسازند.

### نکته: آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟

در فقه اسلامی در باب خصایص پیامبر صلی الله علیه و آله این مسأله بحث شده که آیا تقسیم اوقات به طور مساوی در میان همسران متعدّد، همان گونه که بر عموم مسلمانان واجب است، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز واجب بوده یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله حکم استثنایی تخییر را داشته است؟

مشهور و معروف در میان فقهای ما و جمعی از فقهای اهل سنت این است که او در این حکم مستثنا بوده، و دلیل آن را آیه فوق می‌شمرند که می‌گوید: (تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ) «هر کدام را بخواهی به تأخیر می‌اندازی و هر یک را بخواهی نزد خود نگاه می‌داری».

زیرا قرار گرفتن این جمله بعد از بحث درباره همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله چنین ایجاب می‌کند که ضمیر جمع (هُنَّ) به تمام آنها بازگردد، و این مطلبی است که بسیاری از فقها و مفسران آن را پذیرفته‌اند.

ولی بعضی ضمیر فوق را مربوط به خصوص زنانی می‌دانند که خود را بدون مهر در اختیار او قرار دادند، و مطابق این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله معزیر بوده که هر کدام از آنها را بپذیرد (۱)، در حالی که اولاً از نظر تاریخی ثابت نیست که آیا این حکم، موضوع

خارجی پیدا کرد یا نه؟ برخی معتقدند که تنها در یک مورد بود که زنی به این صورت به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد، و در هر حال اصل مسأله از نظر تاریخی ثابت نیست.

ثانیاً این تفسیر خلاف ظاهر آیه است و با شأن نزولی که برای آیه ذکر کرده‌اند سازگار نمی‌باشد، بنابراین باید پذیرفت که حکم مزبور یک حکم عام است (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۱۱ - ۴۱۷).

ص: ۶۸۹

---

۱- برای آگاهی بیشتر به تفاسیر مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث و کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۳۸ مراجعه فرمایید.

(لَمَّا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا)

بعد از این، زنان (دیگر) بر تو حلال نیستند، و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی و بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی) هرچند خوبی آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که در ملک تو در آید. و خداوند مراقب هر چیز است (و با این حکم فشار قبایل عرب را در اختیار همسر از آنان، از تو برداشتیم).

(سوره احزاب، آیه ۵۲)

### تفسیر: یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر

در این آیه حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است. می فرماید: «بعد از این، دیگر زنی بر تو حلال نیست، و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی، هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنانی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیزی است» (لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا).

مفسران و فقهای اسلام در تفسیر این آیه بحث های فراوانی دارند و روایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است. ما قبلاً آنچه را که از ظاهر آیه در ارتباط با آیات گذشته و آینده - قطع نظر از گفته های مفسران - به نظر می رسد ذکر می کنیم، بعد به سراغ مطالب دیگر می رویم.

ظاهر جمله «مِنْ بَعْدِ» این است که بعد از این، ازدواج مجدد برای تو حرام است. بنابراین «بَعْدِ» یا به معنی بعد زمانی است، یعنی بعد از این زمان، دیگر همسری انتخاب مکن، یا بعد از آنکه همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته مخیر در میان زندگی ساده در خانه تو، یا جدا شدن کردی، و آنها با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی.

و نیز نمی توانی بعضی را طلاق داده و همسر دیگری به جای او برگزینی. به تعبیر دیگر، نه بر تعداد آنها بیفزای، و نه افراد موجود را عوض کن.

## نکته ها:

### ۱. فلسفه این حکم

این محدودیت برای شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نقصی محسوب نمی شود، و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده ای دارد، زیرا طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می شود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از ناحیه افراد و قبایل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد، و هر یک از قبایل مسلمان افتخار می کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر صلی الله علیه و آله درآید، حتی - چنانکه گذشت - بعضی از زنان بدون هیچ مهری حاضر بودند خود را به عنوان «هبه» در اختیار آن حضرت بگذارند، و بی هیچ قید و شرط با او ازدواج کنند.

البته پیوند زناشویی با این قبایل و اقوام تا حدی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل گشا بود، ولی طبیعی است اگر از حد بگذرد خود مشکل آفرین می شود و هر قوم و قبیله ای چنین انتظاری را دارد، و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد به انتظارات آنها پاسخ گوید و زنانی را هر چند به صورت عقد و نه به صورت عروسی در اختیار خود گیرد در دسرهای فراوانی ایجاد می شود. لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلوی این کار را گرفت و او را از هر گونه ازدواج مجدد، یا تبدیل زنان موجود نهی کرد.

در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالباً بیوه هستند، و در میان آنها زنان سالمندی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند، شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی. قرآن مخصوصاً روی این مسأله نیز تکیه و تأکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمالی باشند، حق ازدواج با آنها نخواهی داشت.

به علاوه حق شناسی ایجاب می کرد بعد از وفاداری همسرانش با او و ترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر صلی الله علیه و آله را بر هر چیز دیگر، خداوند برای حفظ مقام آنها چنین دستوری به پیامبر صلی الله علیه و آله بدهد.

و اما در مورد کنیز که مجاز شده به خاطر آن است که مشکل و گرفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه زنان آزاد بود، لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود، هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله از این استثنا نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد.

این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می رسد.

## ۲. روایات مخالف

در روایات متعددی که بعضی از نظر سند ضعیف و بعضی قابل ملاحظه است جمله «لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ» اشاره به زنانی گرفته شده که در آیات ۲۳ و ۲۴ سوره نساء تحریم آن بیان گردیده است (مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و...) و در ذیل بعضی از این اخبار تصریح شده که «چگونه ممکن است زنانی بر دیگران حلال باشند و بر پیامبر حرام؟ هیچ زنی بر او جز آنچه بر همه حرام است حرام نبوده است» (۱).

البته بسیار بعید به نظر می رسد که این آیه ناظر به آیاتی باشد که در سوره نساء آمده است، ولی مشکل اینجاست که در بعضی از این روایات تصریح شده مراد از «مِنْ بَعْدُ» بعد از محرمات سوره نساء است.

بنابراین بهتر این است که از تفسیر این روایات که اخبار آحاد است صرف نظر کنیم و به اصطلاح علم آن را به اهلش یعنی معصومین علیهم السلام واگذاریم،

زیرا هماهنگی با ظاهر آیه نیست و ما موظف به ظاهر آیه هستیم و اخبار مزبور اخباری است ظنی.

مطلب دیگر اینکه گروه کثیری معتقدند آیه مورد بحث هر گونه ازدواج مجدد

را بر پیامبر صلی الله علیه و آله تحریم کرده، ولی بعداً این حکم منسوخ شده و مجدداً اجازه ازدواج به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شده است هر چند پیامبر صلی الله علیه و آله از آن استفاده نکرد. آنها آیه (إِنَّا أَخْلَلْنَا لِمَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ...) را که قبل از آیه مورد بحث نازل شده، ناسخ آن می دانند و معتقدند گرچه در قرآن قبل از آن نوشته شده، در نزول بعد از آن بوده است. وحتی فاضل مقداد در کنز العرفان نقل می کند که فتوای مشهور میان اصحاب همین است. (۲).

ص: ۶۹۲

۱- نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹۴.

۲- کنز العرفان، ج ۲، ص ۲۴۴.



این عقیده در عین اینکه با روایات فوق تضادّ روشنی دارد، با ظاهر آیات نیز سازگار نیست، زیرا ظاهر آیات نشان می دهد که آیه (إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ) قبل از آیه مورد بحث نازل شده و مسأله نسخ احتیاج به دلیل قطعی دارد.

به هر حال ما چیزی مطمئن تر و روشن تر از ظاهر خود آیه در اینجا نداریم و بر طبق آن هرگونه ازدواج جدید و یا تبدیل همسران برای پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه فوق تحریم شده است و این حکم مصالح مهمی داشته که در بالا به آن اشاره کردیم.

### ۳. آیا قبل از ازدواج می توان به همسر آینده نگاه کرد؟

جمعی از مفسران جمله «وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ» را دلیل بر حکم معروفی گرفته اند که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده و آن این است که کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند می تواند قبلاً به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.

فلسفه این حکم این است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند و از ندامت و پشیمانی های آینده که پیمان زناشویی را به خطر می افکند جلوگیری نماید. چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که به یکی از یاران خود که می خواست با زنی ازدواج کند فرمود: «أَنْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ يُؤَدِمَ بَيْنَكُمَا؛ قبلاً به او نگاه کن که این سبب می شود موَدّت و الفت میان شما پایدار شود» (۱).

در حدیثی دیگر می خوانیم که امام صادق علیه السلام در پاسخ این پرسش که آیا مرد می تواند هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی او را به دقت بنگرد و به صورت و پشت سر او نگاه کند؟ فرمود: «نَعَمْ لَا- يَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا، يَنْظُرُ إِلَى خَلْفِهَا وَ إِلَى وَجْهِهَا؛ آری مانعی ندارد هنگامی که مردی بخواهد با زنی ازدواج کند به او نگاه کند و به صورت و پشت سر او بنگرد» (۲).

البته احادیث در این زمینه فراوان است، ولی در بعضی از آنها تصریح شده که نباید در این هنگام نگاه از روی شهوت و به قصد لذت بردن باشد.

ص: ۶۹۳

۱- تفسیر قرطبی، ج ۸، ص ۵۳۰۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ابواب مقدمات النکاح، باب ۳۶، حدیث ۳.

این نیز روشن است که این حکم مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد درباره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود با وی ازدواج کند، امّا کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته، تنها به احتمال ازدواج، یا به عنوان جست و جوی نمی تواند به زنان نگاه کند.

برخی در مورد آیه فوق این احتمال را داده اند که اشاره به نگاه هایی باشد که بی اختیار و تصادفاً به زنی می افتد، در این صورت آیه دلالتی بر حکم مزبور ندارد و مدرک این حکم تنها روایات خواهد بود، ولی جمله (وَلَوْ أَعْجَبَيْكَ حُشِيْنُهُنَّ) «هرچند زیبایی آنها اعجاب تو را برانگیزد» با نگاه های تصادفی وزود گذر هماهنگ نیست، بنابراین دلالتش بر حکم فوق بعید به نظر نمی رسد (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۱۸ - ۴۲۳).

## احکامی ویژه درباره همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

### اشاره

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرِ نَاظِرِينَ إِنَاءَهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَيُّدَا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا)

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، مشروط بر اینکه (قبل از موعد نیاید و) در انتظار وقت غذا نشینید؛ امّا هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ ووقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و(بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت نشینید؛ زیرا این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید، ولی از شما شرم می کند (وچیزی نمی گوید)؛ امّا خداوند از (بیان) حق شرم نمی کند. و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (به عاریت) از آنان [همسران پیامبر] می خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این کار برای پاکي دل های شما و آنها بهتر است. و شما حق ندارید پیامبر خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآورید که (گناه) این کار نزد خدا بزرگ است! (سوره احزاب، آیه ۵۳)

در شأن نزول این آیه مفسران چنین آورده اند:

هنگامی که رسول خدا با زینب بنت جحش ازدواج کرد، ولیمه نسبتاً مفصّلی به مردم داد (سابقاً گفتیم که این اطعام مفصّیل شاید به خاطر آن بود که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم همسران مطلقه پسرخوانده با قاطعیّت هر چه بیشتر صورت گیرد و بازتاب گسترده ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با بیوه های بردگان آزادشده عیب و ننگ محسوب می شد از میان برود).

آنس که خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بود می گوید: حضرت به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم، من همه را دعوت کردم. دسته دسته می آمدند غذا می خوردند و از اتاق خارج می شدند، تا اینکه عرض کردم: ای پیامبر خدا، کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم.

فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید. سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر همچنان در اتاق پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند و مشغول بحث و گفت و گو بودند.

هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و من نیز همراه او برخاستم، شاید آنها متوجه شوند و از منزل خارج شوند. پیامبر بیرون آمد تا به حجره عایشه رسید. بار دیگر برگشت من هم در خدمتش آمدم. باز دیدم همچنان نشسته اند. آیه فوق نازل شد و دستورهای لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد. (۱)

از بعضی قراین نیز استفاده می شود که گاهی همسایگان و سایر مردم، طبق معمول، برای عاریت گرفتن اشیائی نزد بعضی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می آمدند، هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان کار خلافی مرتکب نمی شدند، ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر صلی الله علیه و آله آیه فوق نازل شد و به مؤمنان دستور داد که هرگاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.

در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله برخی زنان بیوه ما را به ازدواج خود درآورده؟ به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان ببوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد.

ص: ۶۹۵

آیه فوق نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از او به کلی ممنوع ساخت، و به این توطئه نیز پایان داد. (۱)

#### تفسیر:

باز روی سخن در این آیه به مؤمنان است و بخشی دیگر از احکام اسلام مخصوصاً آنچه را مربوط به آداب معاشرت با پیامبر صلی الله علیه و آله و خانواده نبوت بوده است، ضمن جمله های کوتاه و گویا و صریح بیان می کند.

نخست می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز در اتاق های پیامبر سرزده داخل نشوید، مگر اینکه برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به اینکه به موقع وارد شوید، نه اینکه از مدتی قبل بیاید و در انتظار وقت غذا بنشینید» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنِّيهِ). (۲)

و به این ترتیب یکی از آداب مهم معاشرت را در محیطی که این آداب کمتر رعایت می شد بیان می کند. گرچه سخن درباره خانه پیامبر صلی الله علیه و آله است، مسلماً این حکم اختصاص به او ندارد، بلکه در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد، چنانکه در سوره نور آیه ۲۷ نیز آمده است.

حتی در حالات پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم که وقتی می خواست وارد خانه دخترش فاطمه علیها السلام شود بیرون در می ایستاد و اجازه می گرفت. یک روز جابر بن عبدالله با او بود پس از آنکه برای خود اجازه گرفت برای جابر نیز اجازه گرفت. (۳)

به علاوه هنگامی که دعوت به طعام می شوند باید وقت شناس باشند و مزاحمت بی وقت برای صاحب خانه فراهم نکنند.

آن گاه به دومین حکم پرداخته می گوید: «ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید» (وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا).

ص: ۶۹۶

۱- مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۶ و ۳۶۸.

۲- «إناء» از ماده «إنی یأنی» به معنی فرا رسیدن وقت چیزی است، و در اینجا به معنای آمادگی غذا برای تناول کردن است.

۳- کافی، ج ۵، ص ۵۲۸.

این حکم در حقیقت تأکید و تکمیلی بر حکم گذشته است، نه بی وقت به خانه ای که دعوت شده اید وارد شوید، و نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، و نه پس از صرف غذا برای مدتی طولانی درنگ کنید.

بدیهی است تخلف از این امور موجب زحمت و دردسر برای میزبان است و با اصول اخلاقی سازگار نیست.

در سومین حکم می فرماید: «پس از صرف غذا، مجلس انس و گفت و گو در خانه پیامبر (و هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید» (وَلَا مُشْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ).

البته ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد، این صورت مستثناست، سخن از جایی است که تنها دعوت به صرف غذا شده نه تشکیل مجلس انس، در چنین جایی باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت، به خصوص اینکه خانه ای همچون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد که کانون بزرگ ترین رسالت های الهی است و باید امور مزاحم وقت او را اشغال نکند.

بعد علت این حکم را چنین بیان می کند: «این کار پیامبر را آزار می داد، اما او از شما شرم می کرد، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی کند و ابا ندارد» (إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحِي مِنْالْحَقِّ).

مسئلاً پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد، ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست، اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیباست، و مورد آیه نیز از این قبیل است. اصول اخلاقی ایجاب می کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله به دفاع از خود نپردازد، بلکه خداوند به دفاع از او پردازد.

سپس چهارمین حکم را در زمینه حجاب چنین بیان می دارد: «هنگامی که چیزی از متاع و وسایل زندگی از همسران پیامبر بخواهید از پشت حجاب (پرده) بخواهید» (وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ).

گفتیم که این امر در میان اعراب و بسیاری مردم دیگر معمول بوده و هست که هنگام نیاز به برخی وسایل زندگی، موقتاً از همسایه به عاریت می گیرند. خانه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این قانون مستثنا نبوده و گاه و بیگاه می آمدند و چیزی از همسران

حضرت به عاریت می خواستند. روشن است که قرار گرفتن همسران پیامبر در

معرض دید مردم (هرچند با حجاب اسلامی) کار خوبی نبود، لذا دستور داده شد که از پشت پرده یا پشت در بگیرند.

نکته ای که در اینجا باید بدان توجه کرد این است که منظور از «حجاب» در این آیه پوشش زنان نیست، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر بوده و آن اینکه مردم موظف بودند به خاطر شرایط خاص همسران پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه می خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد، و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در این گونه موارد ظاهر نشوند. البته این حکم درباره زنان دیگر وارد نشده و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است.

شاهد این سخن آنکه کلمه «حجاب» هرچند در استعمال های روزمره به معنی پوشش زن به کار می رود، ولی در لغت چنین مفهومی راندارد، و نه در تعبیرات فقهای ما.

«حجاب» در لغت به معنای چیزی است که در میان دو چیز حائل می شود (۱) به همین جهت پرده ای که در میان امعا و قلب و ریه کشیده شده «حجاب حاجز» نامیده می شود.

در قرآن مجید نیز این کلمه همه جا به معنی پرده یا حائل به کار رفته است، مانند آیه ۴۵ سوره اسراء که می فرماید: (جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا) «ما در میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند پرده پوشیده ای قرار داده ایم».

در آیه ۳۲ سوره ص نیز می خوانیم: (حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ) «تا وقتی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد».

و در آیه ۵۱ سوره شوری آمده است: (وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ) «برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی یا از پشت پرده (غیب)».

در کلمات فقها نیز از قدیم ترین ایام تا کنون در مورد پوشش زنان معمولاً کلمه «ستر» به کار رفته، و در روایات اسلامی نیز همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است، و به کار رفتن کلمه «حجاب» در پوشش زنان، اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اگر در تواریخ و روایات پیدا شود بسیار نادر است.

گواه دیگر اینکه در حدیثی از انس بن مالک - خادم مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله -

ص: ۶۹۸

می خوانیم که می گوید: من از همه آگاه تر به آیه حجابم، هنگامی که زینب بنت جحش با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و با او در خانه بود غذایی درست فرمود و مردم را دعوت به میهمانی کرد، اما جمعی پس از صرف غذا همچنان نشسته بودند و سخن می گفتند، در این هنگام آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ ... مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ) نازل شد. در این هنگام پرده ای افکنده شد و جمعیت برخاستند. (۱)

در روایت دیگری می خوانیم که انس می گوید: «أَرَحَى السَّتْرَيْنِي وَبَيْنَهُ؛ پیامبر پرده رامیان من و خودافکنند، و جمعیت هنگامی که چنین دیدند برخاستند و متفرق شدند». (۲)

بنابراین اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده، و تعبیر «پردگیان» در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد. آنچه درباره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است، ولی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیب جویان مغرض، چون ممکن بود در معرض تهمت ها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاه دلان بیفتند، این دستور خاص به آنها داده شد.

به عبارت دیگر، به مردم دستور داده شده که هنگام تقاضای چیزی با آنها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند.

مخصوصاً تعبیر «وَرَاءِ» (پشت) گواه این معنی است.

لذا قرآن بعد از این دستور، فلسفه آن را چنین بیان می فرماید: «این برای پاکی دل های شما و آنان بهتر است» (ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ).

گرچه این نوع تعلیل با حکم استحبابی مناسبت دارد، ظهور امر در جمله «فَاسْأَلُوهُنَّ» در وجوب متزلزل نمی شود، زیرا این نوع تعلیل در موارد احکام واجب دیگر نیز احیاناً آمده است.

پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید: «شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید» (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ).

گرچه عمل ایذایی در خود این آیه منعکس است و آن بی موقع به خانه پیامبر رفتن و پس از صرف غذا نشستن و مزاحم شدن، و در روایات شأن نزول نیز آمده که بعضی

از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با همسران او ازدواج کنند، این

ص: ۶۹۹

۱- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۴۹.

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۴۹.

سخن نیز ایذاء دیگری بود، ولی به هر حال مفهوم آیه عام است و هرگونه اذیت و آزار را شامل می شود.

سرانجام ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می کند: «شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش در آورید که این کار در نزد خدا (گناهی) بزرگ است» (وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا).

در اینجا پرسشی پیش می آید که چگونه خداوند همسران پیامبر را که بعضی هنگام وفات او نسبتاً جوان بودند از حق انتخاب همسر محروم ساخته است؟

پاسخ این پرسش با توجه به فلسفه این تحریم روشن است، زیرا اولاً- چنانکه از شأن نزول آیه دانستیم، برخی به عنوان انتقام جویی و توهین به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند.

ثانیاً اگر این مسأله مجاز بود جمعی به عنوان اینکه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از او در اختیار خود گرفته اند ممکن بود این کار را وسیله سوءاستفاده قرار دهند، و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند، یا به عنوان اینکه آگاهی خاص از درون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و تعلیمات و مکتب او دارند به تحریف اسلام پردازند، یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد - دقت کنید.

این خطر هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این کار آماده ساخته بودند، بعضی آن را به زبان آورده و بعضی شاید تنها در دل داشتند.

از جمله کسانی را که برخی مفسران اهل سنت در اینجا نام برده اند طلحه است. (۱)

خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است، برای بر هم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود و جلوی این امور را به کلی گرفت، و برای تحکیم پایه های آن به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله لقب «امالمؤمنین» داد تا بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است.

ص: ۷۰۰



با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله لازم بود از این محرومیت استقبال کنند.

در طول زندگی انسان گاه مسائل مهمی مطرح می شود که به خاطر آنها باید فداکاری و از خود گذشتگی نشان داد و از برخی حقوق حق خود چشم پوشید، به خصوص اینکه همیشه افتخارات بزرگ مسؤولیت های سنگینی نیز همراه دارد. بدون شک همسران پیامبر صلی الله علیه و آله افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با حضرت کسب کردند، داشتن چنان افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد.

به همین دلیل، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از او در میان امت اسلامی بسیار محترم می زیستند، و از وضع خود بسیار خوشنود بودند، و آن محرومیت را در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۲۴ - ۴۳۳).

## احکامی دیگر خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

### اشاره

(لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ

وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا)

بر آنان [ همسران پیامبر ] گناهی نیست در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران خود و زنان هم کیششان و بردگان خویش (که بدون حجاب در برابر آنان ظاهر شوند)؛ و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند نسبت به هر چیزی شاهد (و آگاه) است. (سوره احزاب، آیه ۵۵)

### شأن نزول:

برخی مفسران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته) پدران، فرزندان و بستگان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله خدمتش عرض کردند: ای رسول خدا، آیا ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم؟ آیه مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این حکم شامل شما نمی شود.

از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلقى درباره حجاب در مورد همسران پیامبر صلى الله عليه و آله آمده بود، اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که محارم آنها نیز موظف به اجرای آن هستند و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند. آیه مورد بحث نازل شد و حکم این مسأله را شرح داد.

می فرماید: «بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزندان برادران، فرزندان خواهران خود، وزنان مسلمان، و بردگان خود، بدون حجاب تماس داشته باشند» (لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ).

به عبارت دیگر، محارم آنها که منحصر در این شش گروهند مستثنی هستند. واگر گفته شود افراد دیگری نیز جزء محارم اند که در این شش گروه نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها و دایی ها در پاسخ باید گفت: از آنجا که قرآن فصاحت و بلاغت را در عالی ترین شکل خود رعایت می کند و یکی از اصول فصاحت این است که هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد، لذا در اینجا از ذکر عموها و دایی ها خودداری کرده، چرا که با ذکر فرزندان برادر، و فرزندان خواهر، محرمیت عموها و دایی ها روشن می شود، زیرا محرمیت همواره دوجانبه است، همان گونه که فرزند برادر نسبت به انسان محرم است، او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود (ومی دانیم چنین زنی عمه محسوب می شود) و نیز همان گونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم است (ومی دانیم چنین زنی خاله محسوب می شود).

هنگامی که عمه و خاله نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشد، عمو

و دایی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر محرم خواهد بود (چرا که میان عمو و عمه و نیز دایی و خاله هیچ تفاوتی نیست) و این یکی از ریزه کاری های قرآن است. دقت کنید.

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود که پدر شوهر و پسر شوهر نیز جزء محارم زن محسوب می شود، چرا ذکرى از اینها در اینجا به میان نیامده در حالی که در آیه ۳۱ سوره نور آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده اند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است، زیرا در این آیه منحصرأً سخن از حکم همسران پیامبر صلی الله علیه و آله در میان است، و می دانیم پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان نزول این آیات نه پدرش در حیات بود و نه اجدادش و نه فرزند پسری داشت - باز هم دقت کنید. (۱)

عدم ذکر برادران و خواهران رضاعی و مانند آن نیز به خاطر آن است که آنها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می شوند و نیاز به ذکر مستقل ندارند.

و در پایان آیه لحن سخن را از غائب به خطاب تغییر داده، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته می گوید: «تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است» و هیچ چیز بر او پنهان نیست (وَأَتَقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا).

چه اینکه حجاب و پرده و مانند اینها همه و سایلی برای حفظ از گناه بیش نیست، ریشه اصلی همان تقواست که اگر نباشد حتی این وسایل نیز سودی نخواهد بخشید.

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که «نِسَائِهِنَّ» (زنان آنها) اشاره به زنان هم کیش و مسلمان است، زیرا همان گونه که در تفسیر سوره نور گفتیم، برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیرمسلمان بدون پوشش باشند، چرا که آنها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند.

و اما جمله «وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» همان گونه که در تفسیر سوره نور نیز گفتیم، مفهوم وسیعی دارد که هم کنیزان را شامل می شود و هم غلامان را، اما طبق برخی روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد؛ بنابراین، ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی، ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیر مسلمان را نیز شامل می شود - دقت کنید (ر.ک: ج ۱۷، ص ۴۳۹ - ۴۴۲).

## هشدار به برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

### اشاره

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ

ص: ۷۰۳

---

۱- مورخان برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سه پسر ذکر کرده اند: قاسم و عبدالله (ملقب به طیب و طاهر) که از خدیجه بودند، و هر دو در طفولیت در مکه بدرود حیات گفتند، و ابراهیم که در سال هشتم هجرت متولد گردید و بیش از ۱۶ یا ۱۸ ماه زندگی نکرد. به هر حال هیچ کدام هنگام نزول سوره احزاب وجود نداشتند و ابراهیم نیز بعد از این ماجرا متولد شد و در طفولیت چشم از جهان بر بست (به اسد الغابه و سایر کتاب های تاریخ و رجال مراجعه شود).

رَّحِيمٌ \* قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلَةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ \* وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ \* إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ \* عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكُمْ مُّسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت (بر خود) حرام می کنی؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است. \* خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) تعیین نموده؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است. \* (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را (نزد یکی دیگر از همسران پیامبر) افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، (پیامبر) قسمتی از آن را بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود (تا او شرمنده نشود)؛ ولی هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، او گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟!» فرمود: «خداوند دانا و آگاه مرا باخبر ساخت!» \* اگر شما (دو همسر پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دل هایتان (از حق) منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند. \* (ای همسران پیامبر) اگر او شما را طلاق دهد، امید است پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کننده، عبادتکار، هجرت کننده، زانی غیرباکره و باکره. (سوره تحریم، آیات ۱-۵)

### شان نزول:

در شان نزول آیات فوق روایات زیادی در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است که ما از میان آنها آنچه مشهورتر و مناسب تر به نظر می رسد انتخاب کرده ایم و آن اینک:

پیامبر صلی الله علیه و آله گاه که نزد زینب بنت جحش (یکی از همسرانش) می رفت، زینب او را نگاه می داشت و از غسلی که تهیه کرده بود خدمت حضرت می آورد. این موضوع به گوش عایشه رسید و بر او گران آمد. می گوید: من با حفصه (یکی دیگر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله) قرار گذاشتیم که هر وقت حضرت نزد ما آمد فوراً بگوییم آیا صمغ مغفیر خورده ای؟ («مغفیر» صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام «عرفط» (بر وزن هرمنز) تراوش می کرد و بوی نامناسبی داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد).

به این ترتیب روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حفصه آمد، او این سخن را به حضرت گفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من مغفیر نخورده ام، بلکه غسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم، و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن غسل نوشم (نکنند زنبور آن غسل روی گیاه نامناسبی و احتمالاً «مغفیر» نشسته باشد)، ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد و بگویند: چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده، یا از کار پیامبر در این مورد یا موارد مشابه آن تبعیت کنند و یا به گوش زینب برسد و او دلشکسته شود)».

امّا سرانجام حفصه این راز را افشا کرد و بعداً معلوم شد که اصل قضیه توطئه بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله سخت ناراحت شد، در اینجا آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار نشود. (۱)

در برخی روایات نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره گرفت (۲) و حتی شایعه تصمیم آن حضرت نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که زنان پیامبر سخت به وحشت افتادند (۳) و از کار خود پشیمان شدند.

ص: ۷۰۵

---

۱- اصل این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۶، ص ۱۹۴ نقل کرده و توضیحاتی که در پرانتز ذکر کردیم از کتب دیگر استفاده می شود.

۲- تفسیر قرطبی و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۳- تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۸، ص ۱۶۳.

## تفسیر: سرزنش شدید نسبت به برخی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

بدون شک مرد بزرگی همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، تنها به خودش تعلق ندارد بلکه متعلق به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت است. بنابراین اگر در داخل خانه او توطئه‌هایی بر ضد وی، هرچند به ظاهر کوچک و ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت. حیثیت او نباید - نعوذ بالله - بازیچه دست این و آن شود و اگر چنین برنامه‌ای پیش آید باید با قاطعیت با آن برخورد کرد.

در حقیقت، آیات فوق قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه‌ای و برای حفظ حیثیت پیامبرش.

نخست روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می‌گوید: «ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟» (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ).

معلوم است این تحریم، تحریم شرعی نبود بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می‌شود، سوگندی از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شده بود و می‌دانیم که قسم خوردن بر ترک برخی مباحات گناه ندارد؛ بنابراین جمله «لِمَ تُحَرِّمُ» (چرا بر خود حرام می‌کنی؟) عتاب و سرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است.

درست مثل اینکه ما به کسی که برای تحصیل درآمد بسیار زحمت می‌کشد و خود از آن بهره‌چندانی نمی‌گیرد، می‌گوییم: چرا این قدر به خود زحمت می‌دهی و از نتیجه این زحمت بهره نمی‌گیری؟ در پایان آیه می‌افزاید: «خداوند بخشنده و مهربان است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این عفو و رحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود. یا اشاره به این است که سزاوار بود پیامبر صلی الله علیه و آله چنین سوگندی یاد نمی‌کرد، کاری که احتمالاً موجب جرأت و جسارت بعضی از همسران حضرت می‌شد.

در آیه بعد اضافه می‌کند: «خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است» (قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ). (۱)

ص: ۷۰۶

۱- راغب در مفردات می‌گوید: هرگاه «فرض» با «علی» همراه باشد به معنی وجوب است و هر جا با «لام» باشد به معنی عدم ممنوعیت. بنابراین در آیه مورد بحث، فرض به معنی وجوب نیست بلکه به معنی اجازه است. «تَحِلَّة» (مصدر باب تفعیل) به معنی حلال کردن است. به تعبیر دیگر کاری که گره قسم را بگشاید، یعنی کفاره.

به این ترتیب که کفّاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید.

باید توجه داشت که اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد، باید به سوگند عمل کرد و شکستن آن گناه است و کفّاره دارد، اما اگر در مواردی ترک آن عمل مرجوح باشد، (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است، ولی برای حفظ احترام قسم بهتر است کفّاره نیز داده شود. (۱)

آن گاه می افزاید: «خداوند مولای شما و حافظ و یاور شماست و او علیم و حکیم است» (وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

لذا راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته و طبق علم و حکمتش مشکل را برای شما گشوده است.

از روایات استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه برده ای آزاد کرد و آنچه را از طریق قسم بر خود حرام کرده بود حلال نمود.

آیه بعد شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت ولی او رازداری نکرد و به دیگران خبر داد و خداوند پیامبرش را از این افشای سر آگاه ساخت، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگری خودداری نمود» (وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنِ بَعْضٍ).

این چه رازی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به بعضی از همسران خود گفت که او رازداری نکرد، مطابق آنچه در شأن نزول گفتیم، این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی نوشیدن عسل نزد همسرش زینب بنت جحش، و دیگر تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده.

و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه، حفصه بود که او این سخن را شنید و برای عایشه بازگو کرد.

ص: ۷۰۷

---

۱- کفّاره قسم به طوری که از آیه ۸۹ سوره مائده استفاده می شود عبارت است از اطعام ده مسکین، یا پوشاندن لباس بر ده تن، یا آزاد کردن یک بنده و کسی که هیچ یک از اینها را نداشته باشد سه روز روزه می گیرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله چون از طریق وحی از این افشای راز آگاه شده بود، قسمتی از آن را به حفصه فرمود و برای آنکه او زیاد شرمنده و خجل نشود از ذکر قسمت دیگر خودداری کرد (ممکن است قسمت اول، اصل نوشیدن عسل باشد و قسمت دوم تحریم آن بر خویشان).

به هر حال، «هنگامی که پیامبر این افشای سرّ را به او (حفصه) خبر داد او گفت: چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرد؟»  
فَلَمَّا تَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا).

«گفت: خداوند دانا و آگاه مرا باخبر ساخت» (قَالَ تَبَّأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ).

از مجموع این آیه برمی آید که برخی همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها او را با سخنان

خود ناراحت می کردند، بلکه مسأله رازداری که از مهم ترین شرایط یک همسر باوفاست در آنها نبود. اما به عکس، رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حاضر نشد تمام رازی که افشا کرده بود را به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرد ولذا در حدیثی از امیر مومنان علی علیه السلام آمده است: «ما استقصی کریم قطُّ، لِإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنِ بَعْضٍ؛ افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حقّ شخصی خویش تا آخرین مرحله پیش نمی روند، زیرا خداوند در اینجا در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد» (۱).

پس از آن روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده، می گوید: «اگر شما از کار خود توبه کنید و دست از آزار پیامبر صلی الله علیه و آله بردارید به سود شماست، زیرا دل های شما با این عمل از حق منحرف گشته و به گناه آلوده شده» (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا).

منظور از این دو نفر، به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت، حفصه و عایشه است که به ترتیب دختران عمر و ابوبکر بودند.

«صَغَتْ» از ماده «صغو» (بر وزن عفو) به معنی متمایل شدن به چیزی است، لذا می گویند: صَغَتْ النُّجُومُ: «یعنی ستارگان متمایل به سوی مغرب شدند»، به همین جهت واژه «اصغاء» به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری آمده است.

ص: ۷۰۸



و منظور از «صَغَت قُلُوبُكُمْ» در آیه مورد بحث، انحراف دل های آنها از حق، به سوی گناه بوده است. (۱)

سپس اضافه می کند: «اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد، چرا که خداوند مولا و یاور اوست و همچنین جبرئیل و مومنان صالح و فرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند» (وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ).

این تعبیر نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و روح عظیم او تأثیر منفی گذاشته، تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با اینکه قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت جبرئیل، مومنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد.

قابل توجه اینکه در صحیح بخاری از ابن عباس نقل شده که از عمر پرسیدم: آن دو نفر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله که بر ضد او دست به دست هم داده بودند چه کسانی بودند؟

عمر گفت: حفصه و عایشه بودند، سپس افزود: به خدا سوگند، ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را درباره آنان نازل کرد و حقوقی برای آنان قرار داد (و آنها جسور شدند). (۲)

در تفسیر درالمنثور نیز همین معنی ضمن حدیث مفصّلی از ابن عباس نقل شده، در آن حدیث آمده است که عمر می گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر صلی الله علیه و آله از تمام همسرانش کناره گیری کرده و در محلی به نام مشربه اقامت گزیده، خدمتش رسیده، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا همسرانت را طلاق گفتی؟ فرمود: نه.

ص: ۷۰۹

۱- طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم و بسیاری از مفسّران آن را برگزیده اند، آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ كَانَتْ خَيْرًا لَّكُمْ»، یا «إِنْ تَتُوبَا يَتُوبَ عَلَيْكُمْ». (اعراب القرآن، ج ۱۰، ص ۱۳۳) یا تقدیر دیگری شبیه به این معنی). ولی بعضی احتمال داده اند آیه محذوفی نداشته باشد و جمله «صَغَت قُلُوبُكُمْ» جزای شرط باشد (با این قید که مفهوم جمله تمایل به سوی حق باشد، نه باطل). امّا این احتمال بسیار بعید است، زیرا شرط به صورت فعل مضارع است و جزا به صورت فعل ماضی و این به عقیده اکثر نحویین جایز نیست. ضمناً ذکر «قُلُوبُكُمْ» به صیغه جمع، نه تشبیه، به خاطر آن است که دو تشبیه کنار هم از نظر فصاحت ناخوشایند است و لذا به صورت جمع ذکر شده و معنای آن تشبیه است.

۲- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۹۵، ذیل سوره تحریم.

گفتم: الله اكبر، ما جمعيت قريش پيوسته بر زنانمان مسلط بوديم، اما هنگامي كه به مدينه آمديم جمعي راديديم كه زنانشان بر آنان مسلط اند، زنان مانيز از آنها ياد گرفتند. روزي ديدم همسرم با من مشاجره مي كند، من اين عمل او را عجيب و زشت شمردم.

گفت: چرا تعجب مي كني؟ به خدا قسم، همسران پيامبر صلي الله عليه و آله هم با او چنين رفتاري مي كنند. حتي گاه از او قهر مي كنند و من به دخترم حفصه سفارش كردم كه هرگز چنين كاري را نكند و گفتم: اگر همسايه ات (منظور عايشه است) چنين مي كند تو نكن، زيرا شرايط او با تو متفاوت است. (۱)

درباره «صالح المومنين» بحثي داريم كه به خواست خدا در نكات خواهد آمد.

در آخرين آيه مورد بحث، خداوند روي سخن را به تمام زنان پيامبر صلي الله عليه و آله كرده، با لحنی كه از تهديد خالی نيست می فرماید: «هرگاه او شما را طلاق گوید، امید می رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد؛ همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عبادت کننده و مطیع فرمان خدا، زنانی غیر باکره و باکره» (عَسَىٰ رَبُّهُٓ اِنْ طَلَّقَكُنَّ اَنْ يُبَدِّلَهُٗ اَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَّ اَبْكَارًا).

به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که تصور نکنند پيامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، و نیز تصور نکنند اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر جانشین آنها نمی شوند، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه از افتخار همسری پيامبر برای همیشه محروم می شوند و زنانی بهتر و بافضيلت تر جای آنها را خواهند گرفت.

## نکته ها:

### ۱. اوصاف همسر شایسته

در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب برشمرده است که می تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد: (۱) «اسلام»؛ (۲) «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند؛ (۳) حالت «قنوت»، یعنی تواضع و اطاعت از همسر؛ (۴) «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سرزند در اشتباه خود اصرار

ص: ۷۱۰

نورزد واز در عذرخواهی درآید؛ ۵) «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد و پاک و پاکیزه کند؛ ۶) «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه اینکه «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسران به معنی صائم و روزه دار تفسیر کرده اند، ولی به طوری که راغب در مفردات می گوید: روزه بر دو گونه است: روزه حقیقی که به معنی ترک غذا و آمیزش است و روزه حکمی که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است و منظور از روزه در اینجا معنای دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند). (۱)

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیرباکره بودن زن تکیه نکرده و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مسأله اهمیتی چندانی ندارد.

## ۲. نارضایی پیامبر صلی الله علیه و آله از برخی همسران خود

در طول تاریخ بسیاری بزرگانی که همسرانی در شأن خود نداشتند واز عدم اجتماع شرایط لازم در آنها رنج می بردند که در قرآن مجید نیز نمونه هایی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است.

آیات فوق نشان می دهد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به برخی همسرانش چنین بود، آنها به خاطر رقابت هایی که با یکدیگر داشتند:

گاه روح پاک حضرتش را جریحه دار می کردند.

و گاه به اعتراض نسبت به او یا افشای سرش می پرداختند تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخت و موکدترین بیان را در این زمینه فرمود و حتی آنها را تهدید به طلاق کرد و چنانکه دیدیم، بعد از ماجرای آیات فوق پیامبر صلی الله علیه و آله حدود یک ماه از همسرانش قهر کرد شاید خود را اصلاح کنند.

ص: ۷۱۱

---

۱- «سائِح» از ماده «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می گفتند که بدون زاد و توشه راه می افتادند و با کمک های مردم زندگی می کردند و چون روزه دار از غذا امساک می کند تا وقت افطار فرا رسد، واز این نظر شبیه سیاحت کنندگان است، این واژه به «روزه دار» اطلاق شده است.

اصولاً تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به خوبی نشان می دهد که برخی همسران آن حضرت نه تنها معرفت لازم را به مقام نبوت نداشتند بلکه گاه او را چونان یک فرد عادی مورد بازخواست و حتی خدای نکرده مورد اهانت قرار می دادند. بنابراین اصرار بر این معنا که همه آنها افرادی شایسته و کامل بوده اند بی دلیل به نظر می رسد، آن هم با توجه به صراحت آیات مزبور.

تاریخ اسلام نسبت به زنان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله مخصوصاً داستان جنگ جمل نیز نشان داد که این معنی نه تنها در عصر آن حضرت بلکه بعد از او نسبت به جانشینانش تکرار شده است که اینجا جای شرح همه این مسائل نیست.

اصولاً تعبیر آیات فوق که می گوید: هرگاه پیامبر شما را طلاق دهد، خداوند زنانی از شما بهتر که واجد صفات ششگانه مذکور در آیه باشند به او می دهد، بیانگر این واقعیت است که لااقل برخی همسران حضرت واجد این شرایط نبودند.

مراجعه به آیات سوره احزاب درباره زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز نظر بالا را تأیید می کند (ر.ک: ج ۲۴، ص ۲۸۳ - ۲۹۶).

ص: ۷۱۲

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

